صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۰	۱۴	رو بجنوب و مغرب شد	حرکت رو بجنوب و مغرب لفظ حرکت افتاده	۹۸	۱۴	عَلَیْهِمُ الذَّلَةُ	علیهم الذِّلَّة بکسر اول
۷۲	۱۳	دازین بعید	وازین بعید	۹۸	۱۵	چراکسد	چراکسه
۷۴	۱۶	فان یک فتحه زیاد است		۱۰۲	۳	جبون	جبان
۷۵	۱۹	آن	او	۱۰۲	۸	برده	پرده با باء فارسی
۷۷	حاشیه	بلیرد	بگیرد	۱۰۲	۱۴	منزل که برای ما	منزلی که برای ما
۷۸	۶	غلت ایدهیم	برای وزن شعر غلت ایدی	۱۰۳	حاشیه	لیمری	لیموی
۷۸	۱۰	افسوس زبخت نارسایم	افسوس که بخت نارسایم	۱۰۳	۱۷	بوالوس ستیم تمام تجا	بواکون شستیم تمام تجا
۷۹	۱۶	آزین سو کرد دو بازان	زین سو کرد دو با آزان لفظ	۱۰۴	۶	بلیس	ملبیس
۷۹	۱۷	دبیح	ذبیح	۱۰۴	۱۰	قیمت	قسمت با سین مهمله
۷۹	۲۱	ای جا چا بن عقل کل ایم	ای جا بن جا و عقل کل ایم	۱۰۴	۱۹	یخل و یطرح و تیوجه	یُخَل و یُطرح و یوجه بصیغهٔ مجهول
۸۰	۴	سکت شیفته کشبه بر خویش	سک شیفته که شبه ترمه خویش	۱۰۵	۱۱	سحلف	تخلف
۸۱	۸	ز مادر دوز بدر گرفتیم	ز مادر واز بدر گرفتیم	۱۰۵	۱۷	مدکرد	مد کرد
۸۲	۹	انهار صغیره نه غلط است	انهار صغیره جمع نهر است	۱۰۶	۱۳	هشتاد	هشتاد و
۸۹	۸	النیل فی الکحلة قال	النیل فی المکحلة قال	۱۰۹	۶	بجنوده ضم غلطست	بجنوده بالکسر
۸۹	۱۰	یجزی	یُجزی بضم حرف مضارع است	۱۰۹	۱۷	تبی	شبی
۸۹	۱۵	اذنی	اذنا بالف است	۱۱۰	۱۲	می گوبهد	می گویند.
۸۹	۱۵	وزاه	وَرَاءَه بفتح است	۱۱۲	۲	ازاواعتنا	با واعتنا
۹۰	۱۶	سنجیده ام	سنجیده ایم	۱۱۳	۱۱	نجری	تجزی بزاء معجمه
۹۴	۱۸	حرفی	حرف	۱۱۴	۳	ششنج	شنج با یاء تحتانیه
۹۴	۱۳	چهارده درجه	چهار درجه	۱۱۸	۱	رصوی	رضوی با ضاد معجمه
۹۸	۱۰	یکی از علامات هندسی غلطست	دور ذی القعدة الحرام ۶۵۸ سنه	۱۱۸	۱۱	کرده بود	کرده بودند
۹۸	۱۰	حاکم و مصر و شامست	واو بعد از حاکم زیاد است	۱۲۲	۶	انتاب	آفتاب

تکحل [illegible]

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٢٥	٥	معلوم	معلوم شده	١٤٨	حاشیه	برشرح نواش	برشرح نوازش [illegible]
١٢٥	٧	بود	بودم	١٤٨	١٠	حکام	عکام
١٢٥	٨	قام مقام	قایم مقام	١٤٨	١٤	دلیل	دلیل با دال مهمله
١٢٥	١٥	آقا سید مصطفی لفظ	سید افتاده است	١٤٩	حاشیه	المانک	المناسک
١٢٥	١٣	علی الراس	علی الراس میرفتم	١٥٢	١٨	چنانکه	چنان چه
١٣٠	٩	غواص	قواس	١٥٣	١٧	که کسی	که اگر کسی
١٣٠	١٩	برحضرت	و برحضرت	١٥٣	١٨		کسی که
١٣٢	٢	واقع شد	واقع شده	١٥٤	١٣	نادر	نادر با تاء مثناة فوقیه
١٣٥	١٤	دو ضمه اخذ مشتبه	برلفظ دو نشود	١٥٤	حاشیه سطر ٣	وسلے	بلکه
١٣٥	١٩	قوابل	قوافل جمع قافله	١٥٥	٨	نیب	نیت
١٣٦	٦	که قتل	که قتال	١٥٥	١٠	وترک بیت	ترک بیت وجهاد
١٣٧	١٤	مسی مبارک	مسجد مبارک	١٥٥	٢١	نحس	نجس با نون و جیم
١٣٧	١٩	حانه	خانه با دو نون که از جنین است	١٥٥	حاشیه	بنی شیب	بنی شیبه
١٣٩	١٤	سامات	شامات با شین معجمه	١٥٧	٢٠	دو چیزاست	دوازده چیزاست
١٤٠	١٣	پدر	پدرش	١٦٢	١	پس کافی نیست در حال اختیار	بودن آنجا لفظ در حال
١٤١	١١	ایستاه	ایستاده	١٦٢	حاشیه	نماید	نماز
١٤١	١٥	ورنشدی	ورنه نشدی	١٦٣	٥	بدوسے	بدسے
١٤١	١٥	مام همه	نام همه	١٦٣	١١	بشت ه	بشت ماه
١٤٣	حاشیه	معجر	معجر با زاء معجمه	١٦٣	١٧	متی	منی با نون
١٤٦	١٤	صدیقه بتول رسول	صدیقه بتول صلی الله علیها	١٦٥	٥	شهادن	شهادت
١٤٧	حاشیه	طه شرفی زبروزکارت	بروزکارت	١٦٥	٦	میونه	میتوته

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٥٥	اول سطر الفاظ اصل [illegible]	١٥٤	سطر یازدهم	غلط [illegible]	صحیح [illegible]	١٥٣	سطر ششم [illegible]
١٥٣	سطر اول	غلط چهارم	صحیح پنجم	١٥٣	سطر دوم	غلط طالب	صحیح [illegible]

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٧٣	١١	ازان چاها	ازان چاه ها	١٨٣	٢	تعمیر کرده‌اند و اسم قبا را نکرد	عمارت کرده‌اند و اسم قبا را محو کرده‌اند
١٧٣	١٧	کاکاسے	غلاسے	١٨٣	درحاشیه	وهبنک لیّن هب لی	وهبنک لمن وهبک لی
١٧٣	درحاشیه	اِنّ الله ربّکم الله الّذی	انّ ربّکم الله الّذی	١٨٤	٧	بوارثت	بوراثت
١٧٤	١٤	مطوی	مطوی	١٨٤	٨		علیها السّلام
١٧٤	١٥	حاما	حافیا	١٨٥	٧		کرفا قاسنے
١٧٤	١٦	اُنجاییب	اَنجاییب	١٨٥	٢٠	غواص	قواپس
١٧٥	١١	حاج حرکت کرد	حجاج حرکت کرد	١٨٧	٧	ازچند بن بامان	ازچند نفر همیان
١٧٥	١٥	جنوب شرق	جنوب و شرق	١٨٧	١٩	هر یک	تبریک
١٧٥	١٦	نزدیکی	نزدیکے	١٨٨	١٤	عرض کردم	گفتم
١٧٥	٢١	دوشنبه شهر	دوشنبه پنجم شهر	١٨٩	١	علیه السّلام	علیها السّلام
١٧٦	١٥	قدری راه که راه آمدم	قدری راه که آمدم	١٩٠	٥	مرد فهمیده است	مرد فهمیده ایست
١٧٨	٥	نجم قرآن ابتدا	تلاوت قرآن ابتدا	١٩٠	٧	تدوین را کردید	تدوین کرده‌اند
١٧٨	١٢	پاکز	پاکر	١٩١	٤	رسالت	رسالت پناه
١٧٨	درحاشیه	بعضی ازایشان تمام کنان	بعضی ازایشان تمام کنان	١٩١	٦	آن ممتنعت	ازآن ممتنعت
١٧٩	٦	کرده	کرد	١٩١	١٦	فرپستاد	فرستاده
١٨٠	حاشیه	در سنه سیصد و هجری قرمطه	اهل حاج در موسم قتل عام کرد ٣١٧	١٩٢	٦	یوُدِی	یُوَدِّی
١٨٠	حاشیه	سبکے	سیکے	١٩٢	٨	ظهـر	ظهر بسکون ها منوز
١٨٠	٦	درغربے شمال	درغربے شمالے	١٩٢	١١		عبدالله بن ابی بکر
١٨٠	١١	شماسے	شاسے	١٩٢	٩	مابهما	یاتهما بالفتح
١٨١	٢٠	اورد	اورده	١٩٢	١٠	یاتهما	یاتهما بالفتح
١٨٢	١٣	ملک اشرف	ملک الاشرف	١٩٢	١١	مائه	مائة

صحیفه	سطر	غلط	صحیح	صحیفه	سطر	غلط	صحیح
۱۹۲	۱۳	دلیلهما	دلیلهما بالضم	۲۰۲	۲	الّا الله بالفتح	الّا الله بالضم
۱۹۲	۱۴	نسبت	نَسِبَت	۲۰۳	۲	راحت	براحت
۱۹۲	۱۵	عصام	عِصام بالکسر	۲۰۳	۸	پول وارم	پول وادم
۱۹۳	۲	قَدَمِ	قَدَمُ	۲۰۳	۱۳	پیرپردمبادی دات	پیرپردمبادی دالی آت
۱۹۳	۳	آما	اِما	۲۰۳	۱۴	مردونیادیده است	مردی نیادیده است
۱۹۳	۱۰	دَنَوا	دنو	۲۰۳	۱۹	برحمت	برحمت بازاصحبه
۱۹۳	۱	واللهٔ	والله	۲۰۴	۴	چراین	چرااین
۱۹۳	۱۱	فعد	فعند	۲۰۵	۴	بفرپستید	بفرپستد
۱۹۴	۱۵	نغور	نغور وصدوم اشتباه شده	۲۰۸	۱۴	تابقعه وجه	تا بقلعه وجه
۱۹۴	درحاشیه	درچنین کس	برچنین کس	۲۰۸	۲۱	کرسی نج	گرنج باکاف فارسی وجیم فارسی
۱۹۴	درحاشیه	عمره مفرد	عمره مفرده	۲۰۹	۱۲	راسے	راسهے
۱۹۵	۱۵	عظیم است	عظیم است	۲۰۹	۱۴	حصول	اصول
۱۹۶	۱	طول اوسه	طول آن سه	۲۱۰	۱	فائده	فایده
۱۹۷	۱۶	زمام اکشانند وصام گام را	زمام را کسستند وصام را شکستند	۲۱۰	۱۴	چه تدبیرمیکردند	چه تدبیر میکردند
۱۹۷	۱۸	باختهم	باختهام	۲۱۱	۸	ابن دو	این دو
۱۹۷	۱۹	مردار	مرواازمروه یک الف افتاده	۲۱۱	۱۱	گران من	گران تین یا یاء مثناه تحتانی
۱۹۸	۱۰	سمی لان علی سینه جبل نعیم	سمی لان علی سینه جبل نعیم	۲۱۱	۱۳	لمحافظ	بحافظ
۱۹۸	۱۸	کسیکه لولاک	کسیکه مخاطب لولاک	۲۱۲	۵	کهیکی زودتر	که تا سرکی زودتر
۱۹۸	۲۰	چشم ودل	چشم دل	۲۱۲	۱۸	قایق ها	قایق ها را
۱۹۹	۱۱	دوردوطرف	ودردوطرف	۲۱۳	۱۵	ازاپستیلای شا	زاستیلای شاه الف یادات
۱۹۹	۲۱	ابثرم	برگشتم	۲۱۳	۹	وجیه	وجیهه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۱۴	۱۱	مقترم	مقتر	۲۲۵	۱۴	ثمال	شمالی
۲۱۵	۱۳	آن پسره دیوانه	آن دیوانه پسر	۲۲۶	۱۱	کیب	کیپ
۲۱۵	۱۴	درد فغان و شصت و هفتاد میل	درد و فغان این شصت و هفتاد میل	۲۲۶	۱۸	جزیرد	جزیره
۲۱۶	۵	غروسبی	غروب	۲۲۷	۳	کوچک است که بقدر	کوچک است بقدر
۲۱۶	۲۱	هفتادشش	هفتاد و شش	۲۲۷	۳	که یک قطعه زمرد	که هر یک قطعه زمرد
۲۱۷	۵	کنل طول را	طول کنل را	۲۲۸	۳	اینقدر حالی شدم	اینقدر حالی من شد
۲۱۸	۱	بجیره .	بحیره	۲۲۸	۱۲	که تبرکد	که اگر تبرکد
۲۱۹	۱۹	انوارسی	انوراسی	۲۲۹	۷	خیلی آدم	خیلی آدمی
۲۲۰	۱۱	آبادی از مصر	آبادی آن از مصر	۲۳۰	۳	این قد	اینو اقعه
۲۲۰	۱۲	دقیقه و	دقیقه شمالی و	۲۳۰	۵	که باز میرا تغیینه	که باز میرحون سفینه
۲۲۱	۱۴	عتیق بوده است	عتیق بوده است	۲۳۰	۸	کس نپذیرفت از د	کس نپذیرفت از د
۲۲۱	۱۹	رکنشان	سپکنشان	۲۳۰	۱۷	بین شمال مغرب	بین شمال و مغرب
۲۲۱	۲۰	دقیقه و	دقیقه شمال و	۲۳۱	۱	شمال مغرب	شمال و مغرب
۲۲۲	۳	انشاءالله	انشاءالله اورا	۲۳۱	۳	و د	بود
۲۲۲	۱۹	مدرسهاسی	مدرسهای خوب	۲۳۱	۲۱	الذی یعیرکم	الذی یسیرکم
۲۲۲	۲۱	.	مذهب عیسوی	۲۳۲	۶	بمسافت	بمسافت یک میل
۲۲۳	۵	درخت مثل	درخت آن مثل	۲۳۳	۱	ملربه	سمیرنه .
۲۲۳	۶	مید هند	مید هشد	۲۳۳	۲۰	غفور کردم	غفور کردیم
۲۲۳	۱۲	مواره	سوار	۲۳۴	۱		والنبی المطلق
۲۲۳	۱۵	دیگری	دیگر	۲۳۵	۲	فضای وسیعی است	فضای وسیع است
۲۲۴	۱۷	ومعه زوجة	ومعه زوجته	۲۳۵	۱۵	کشم که هیچه	کشم هرچه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۳۶	صفحه عدد	۱۳۶	۲۳۶	۲۴۷	۱	بی اعتبار	بی اعتمار
۲۳۶	۱	۱۲۹۹ در متن و حاشیه	۱۱۹۹	۲۴۸	۱	دولت مرار	دولت سی هزار
۲۳۶	۲۰	زکاوت	دکاوت	۲۴۸	۱۵	یک ملت را تحیت کند	یک ملت را احیا کند
۲۳۸	۳	خانه انجبا	خانه ایشان	۲۴۹	۱۰	بروارند	پردازند با با فارسی
۲۳۸	۳	مبادی آدابت	مبادی آدابی است	۲۴۹	۱۳	وزرات	وزارت
۲۳۸	۲۱	حالت است	حالتی است	۲۵۰	۱۲	ثبت درین قول مثیب	نیت درین قول مثیب
۲۴۰	۱	بلیان	میان	۲۵۱	۱۲	هشتاد و سه هجری	هشتاد و سه مسیحی
۲۴۴	۲	و درین عمارت اعلیحضرت	و اعلیحضرت	۲۵۲	۳	و در تاریخ	و در تاریخ هشتم
۲۴۰	۱۹	انگلیس آن	انگلیس	۲۵۲	۱۳	بحضور برود	بحضور رسید
۲۴۰	۱۶	که وزن کلوله یکانی	میان پر آن توپها	۲۵۳	۳	خاک را	تاک را
۲۴۱	در حاشیه	سته خانه	خسته خانه	۲۵۳	۱۳	اسلام کرده ترک	اسلام ترک
۲۴۱	۳	دیگر هم زیادتر	دیگر زیادتر	۲۵۴	۴	بعلیان	نعلیان
۲۴۱	۱۸	بپهلوی	بپهلو	۲۵۴	۸	دحلی	وخیلی
۲۴۲	۱۵	بآسه	بکسر	۲۵۴	۱۲	إن كلّ العرب	أنّ كلّ العرب
۲۴۳	۱	باهوش است	باهوشی است	۲۵۵	۱۷	وحود	وجود
۲۴۳	۹	ازمه	لازمه	۲۵۶	۱۵	ازاهالی	ولی ازاهالی
۲۴۳	۱۰	متفرقه	متفرق شد	۲۵۷	۱۷	ساختن آنرا تقلیل	ساختن آن تقلیل
۲۴۶	۶	خرفت	خرف	۲۵۷	۱۸	علت اکرا کنون حبل الوتید	حتی اکنون آن کوه حبل الوتید
۲۴۶	۷	محررم	محررهم	۲۵۸	۱۹	وزمان سلطنت	و آن عهد سلطنت
۲۴۶	۲۱	ملالمت	ملامت	۲۵۹	۴	ازشعار	ازشعایر
۲۴۶	۱۹	برخرمد	برخیزند	۲۵۹	۱۰	وغیره هم بکشند	وغیره بکشتند

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۵۹	۱۰	داشته باشد تخصی	داشته باشد مستحق آن تخصی	۲۶۸	۲۰	نسخه اش ازنزد	نسخه اش نزد
۲۵۹	۱۴	اسپتامت	اسپتقامت است	۲۶۹	۱	تاریخ نافع است	تاریخ نافع است
۲۵۹	۱۹	محوصه	محوطه	۲۶۹	۱۸	انجبا	انجبارا
۲۶۰	۲	بهذا	لهذا	۲۷۰	۷	دین پاک کرده میکویم	دین پاک میکویم
۲۶۰	۲۱	وصف	وصف	۲۷۱	۱۷	صرصری	سرسری
۲۶۱	۱۷	وسعید پاشا	درنزد سعید پاشا	۲۷۲	درحاشیه	سنت پال کلیسای بزرگ لندن است	
۲۶۱	۲۰	آخرحیاستی باشد	که آخرحیاستی باشد	۲۷۳	۱	ببندر کوچکی	ببندر کوچکی است
۲۶۲	۶	قطع آدسی	قطع ایدسی	۲۷۳	۹	یکسطر افتاده دارد با نظیر	رق بگذارد اهل کشتی
۲۶۲	۱۴	بال کنند	مال کنند				بی اختیار بوابور کوچک سیص بیت سه شیخه نول
۲۶۳	۵	پاپین	پایین پاهیم	۲۷۴	۱۰	مادام سیاست	مادام که سیاست
۲۶۳	۲۰	داپور	واپور	۲۷۵	۲	اجنه	اَجِنَّة بفتح همزه و کسر جیم
۲۶۳	۲۱	شماکه	که شما بتماشای	۲۷۶	۱	چهار ماهست که ایاب و ذهاب	چهار ماهست که زحمت ایاب و ذهاب
۲۶۴	۱۸	باهوش است	باهوشی است	۲۷۶	۱۰	والله الاحر	والله الامر
۲۶۵	۹	چون	جون باجیم	۲۷۶	۲	باادب است	باادبی است
۲۶۶	۱۰	میردد	میرود	۲۷۶	۱۰	ازان بعبد	ازان بعد
۲۶۶	۶	دریای سیاه	دریا سیاه	۲۷۶	۱۵	بصحرا افتاد	بصحرا افتاده
۲۶۷	۱۹	نجار	تجار	۲۷۶	۲۱	قودی ربی که	قووی ربی له
۲۶۷	۲۱	که واپور بجائی رسید	که چون واپور بجائی رسید و برق	۲۷۷	۹	و در آنجا بازبروا کونها	و در آنجا باز مباشران کونها
۲۶۸	۲	دفترا	دفتر دار	۲۷۷	۲۱	پوستی	پوستی بانون
۲۶۸	۱۶	واپور ایم و.	واپور آمدیم در	۲۷۸	۱۱	شمدفر	شمندفر
۲۶۸	۱۹	تحریص	تحریض باضاد معجمه	۲۷۹	۷	تشریف بردند	تشریف برد

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۷۹	۷	متین است	متینی است	۲۹۲	۱۵	اعراب می کنند	اعراب برکنند
۲۷۹	۱۲	خانه بود	خانه نبود	۲۹۲	۱۹	کر لاله بود آن همه را بالین	ور سبزه بود آن همه را بستر
۲۸۰	۴	خبرند شستم	خبر نداشتم	۲۹۲	۲۱	ذرات او	اجزای او ساد چو خاکستر
۲۸۰	۱۲	وحاق	وطاق	۲۹۳	۲	جنین	چنین با جیم فارسی
۲۸۰	۲۱	مست	منبت	۲۹۳	۲	کاشش	کاتش :
۲۸۲	۱۴	واپورسے ناورودها	واپوری که باورودها	۲۹۳	۱۵	تاد	تا دو
۲۸۲	۱۵	بربیع الاول خواهد بود	بربیع الاول است خواهد بود	۲۹۴	۱۲	تا آخر این صفحه نقطهای بسیار	اسقاط شده ولی معلوم میشود
۲۸۳	۵	اینقدر زهم نشستم	اینقدر هم که نشستیم	۲۹۵	۱۶	ولایت وسقناق شهر	ولایت سقناق و شهر
۲۸۳	۱۷	بجاسئے او	بجاسے او	۲۹۵	۱۸	هم انباز	انباز
۲۸۴	۱۱	ظهار	اظهار	۲۹۶	۹	تافرنه	تاقرئیه
۲۸۶	۱	شاهون	شاسون	۲۹۶	۱۶	معسری بودکه	معتبری بودکه
۲۸۶	۱۳	امپراطو	امپراطور	۲۹۷	۱	اسکیا با یاء مثناة تحتیه	در زبان کرجی
۲۸۶	۱۶	کلسای	کلیسیای	۲۹۷	۲	حدین	چندین
۲۸۶	۱۸	یکساء	یکساعت	۲۹۷	۶	امیراطو	امپراطور
۲۸۹	۲۰	محاوره است	محاوره ایست	۲۹۷	۱۷	دوذرع دوذرع	ده ذرع ده ذرع
۲۹۰	۲۱	خوب نداند	خوب ندانند	۲۹۸	۱	بسیار نقطه غلط دارد و در ارس	و در کنار ارس
۲۹۱	۴	آن سلطان	شکل آن سلطان	۲۹۸	۲	ی کذرد	می کذرد
۲۹۱	۱۵	بردی نگاشت صورت خود چونک	طغراز فوق نامه بود مرقوم	۲۹۸	۲	بقدریکورش شیودوس	بقدریکورش شودیدوش
۲۹۱	۱۶	اجزای این نخل	اجزای این تیشه	۲۹۸	۳	کادح	کادخ با خاء معجمه
۲۹۱	۲۱	آن شکل بر مناره چون نخیا	شکلی که بر مناره چو نخیان بود	۲۹۸	۴	راا	راه
۲۹۲	۶	دیوانه بود شان همه بیدق	دیوانه بود بیدقشان یکسر	۲۹۸	۵	مطرف	یکطرف

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۹۸	۷	قدم	قدیم	۳۱۰	۵	طورغریبست	طوری غریبست
۲۹۸	۹	حار	جار باجیم	۳۱۰	۱۵	زقیل	حزقیل بازامعجمه
۲۹۸	۱۹	داغستانوان صفحات	داغستان وآن صفحات	۳۱۰	۱۹	درّاحرام	اوراحترام
۲۹۹	۲۰	رسمان	ریسمان باباتحتیه	۳۱۰	۲۱	حفنه	خفنه
۳۰۰	۷	چابک بکند	چابک بشود	۳۱۱	۴	باشندنفقه	باشندکه نفقه
۳۰۰	۱۲	ارامنه	ازارامنه	۳۱۱	۵	کنند	کنشند
۳۰۰	۱۶	نفع خواهدبرد	نفع خواهندبرد	۳۱۱	۱۳	بااسکندربیک بادکوّه	بااسکندربیک رئیس سواران
۳۰۰	۲۰	کربقدر	بقدر	۳۱۱	۱۴	حاجی عنب الله	حاجی غیب الله
۳۰۱	۱	نزلش آنجا رفت	منزلش آنجا بود رفت	۳۱۱	۱۵	نزل	منزل
۳۰۳	۸	تخته پوشے	تخته پوش	۳۱۱	۱۷	بیکراده	بیگزاده
۳۰۴	۹	تمشه	ثمشه	۳۱۱	۲۰	نال فرین	نال قرین بالام وقاف
۳۰۴	۲۱	بباد کوبه واین	بباد کوبه می رود واین	۳۱۱	۲۱	حاسوپس	جاسوپس
۳۰۵	۲	راهست	راه راست	۳۱۲	۵	رضامدی	رضامندی .
۳۰۷	۱۷	دهات بزرگ	دهات بزرگ است	۳۱۲	۱۵	قنداباغ	قندابلغ
۳۰۸	۶	عصم	عظیم	۳۱۳	۸	یوت	پوت باباءفارسی
۳۰۸	۱۱	اشتر راسیل اسکی	استاراسیل اسکے	۳۱۳	۱۲	حیالند	خیالند.
۳۰۸	۱۲	بخردتان	بخودتان	۳۱۴	۳	یاد	باد
۳۰۹	۱	عرادهکالپکه	عراده وکالسکه	۳۱۴	۴	چ	چند
۳۰۹	۱۵	خوب میزند	خوب حرف میزند	۳۱۴	۶	اکیسمی	آکینچی
۳۱۰	۲	قبرست	قبریست	۳۱۴	۹	هس	هنیس
۳۱۰	۴	تحکت	تحکیت	۳۱۴	۱۰	برتخته	نرتخته

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۱۴	۱۴	خانۀ او است	خانۀ او است	۳۲۵	۱۴	رئادة	رئادة
۳۱۴	۱۸	بحیین بیک	بجین سک	۳۲۶	۶	امتداد و نفشه	استاد و ارد و نفشه
۳۱۴	۱۹	از اصطلاح فارسی	از اصطلاح فارسی	۳۲۶	۱۱	سید زود	سفید زود
۳۱۵	۹	باشت	باشعت	۳۲۶	ذیل	زیادر	زیادتر
۳۱۵	۱۵	قطر	قطر با قاف	۳۲۷	۶	خواهد وجهت	خواهد بود وجهت
۳۱۶	۴	لمانسی	لمانی با تای فوقانی	۳۲۷	۱۲	تا چا در	نا چار در
۳۱۶	۶	رنگ میرزود و دعا بخواند	رنگ میرزود و دعا میخواند	۳۲۷	۱۴	گذاشته اند	گذاشته بودند
۳۱۶	۱۲	جزر	جرز بتقدیم المهمله علی المعجمه	۳۲۸	۶	قسة	قبة
۳۱۹	۱	آب سکون	آب و سکون	۳۲۸	۷	یصلح شبابها	یصلح شأنها
۳۱۹	۱۲	باین جنوب مشرق	باین جنوب و مشرق	۳۲۸	۱۲	اگر حیاستی	اگر حیاستی باشد
۳۲۰	۳	سلطاسفی راهم	سلطاسفی هم	۳۲۹	۲	پهلوی جام	پهلوی حمام
۳۲۰	۱۴	دومان	دودمان	۳۲۹	۵	درمزرعه درمین	مزرعه مین
۳۲۱	۵	اپریل	اپریل با تای فارسی	۳۲۹	۱۴	لاتقف	لاتقفْ
۳۲۱	۷	قصرباجنانت	قصری باجنات	۳۲۹	۱۶	شاطر باشی شود	شاطر باشی حاضر شود
۳۲۱	۱۵	حاصوا	خاضوا	۳۳۰	۴	بالخیر والعافیه آقا ابن حضرت آقا	بالخیر والعافیه پسر مرحوم ابن علیحضرت
۳۲۲	۴	خارجه حاجی	خارجه و حاجی	۳۳۰	۱۰	ازبناهای شاپوردوالاکتاف	ازبناهای شاپور ذوالاکتاف است
۳۲۲	۸	میرزا علی محمد خان	میرزا محمد علی خان	۳۳۰	۲۰	اسواه حضرت	اسواه خصومت
۳۲۲	۱۷	حرق	طرق	۳۳۱	۲۱	ربیلی	زبیلی
۳۲۲	درحاشیه	اخبار	اخبار با باء موحده	۳۳۳	درحاشیه	معین اکردیم	معین کردیم
۳۲۴	۱۰	عید حضرت	عید مولود حضرت	۳۳۳	۱۹	واپوربجور	واپور و بجور
۳۲۵	۱۰	مردجهودان را	مرجهودان را	۳۳۴	حاشیه ۵	والیت	والیت

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۴۴	۱۰	جاجرود	جاجرود	۳۵۱	۱۴	در مستجاب	مستجاب
۳۴۴	۱۵	که ولایت عثما	که در ولایت عثمانیه	۳۵۲	۹ شعر	فضل خدا یار گشت و فضل سلطان	زیر درآمدم ز قلعه برآمد
۳۴۵	۱	مرحمت ازین	مرحمت شده ازین	۳۵۲	۱۵	فرمودند	فرمود
۳۴۴	۱۲	حسنه الله	حسنهٔ الله	۳۵۴	۱	گفته	که گفته
۳۴۴	۶	این ومکان	این دو مکان	۳۵۴	۱۳	بسیار	بسیار است
۳۴۵	۱	قاطر	و خاطر	۳۵۴	۱۵	که آب	که آبے که
۳۴۵	۴	ره بوردان	ره نوردان	۳۵۴		و طاری	و جاری است
۳۴۵	۱۹	نیامد	نیامده	۳۵۴	۱۹	بگلستان	سوسوم بگلستان
۳۴۶	۳	اصول	واصول	۳۵۶	۱۱	معتمدی	معتمدی را
۳۴۶	۴	تایج	نتایج	۳۵۶	۱۴	ازین	از این
۳۴۶	۱۱	واثق العقل	وأسفی	۳۵۶	۱۹	که ارمسان	ازمیان
۳۴۶	۱۹	واین ملک	این ملک	۳۵۷	۱۱	اران	ازان کتب
۳۴۶	۲۱	که صحرا	صحرا	۳۶۱	۱۲	صائح پیچید در هوا چون آن	صدای توپ پیچید در هوا چون
۳۴۷	۶	~~خاقان بن~~	~~خاقان ابن~~				
۳۴۷	۱۰	چنانچه	چنانکه				
۳۴۷		چند شعرے	شعری از آن قصیدهٔ غراء او				
۳۴۷	۵	اهتمام	اهتمام در عمل				
۳۴۹	۶	خواهد	خواهد نماید				
۳۴۹	۱۲	بادک شبانکاره	ملوک با میم				
۳۵۰	۲۰	اسیر	اسر				
۳۵۱	۱	گرفتم	گرفت او				

بسم خیر الاسماء

بعد الحمد والصلوة معروض رای ارباب دانش و اصحاب بینش میدارد که پس از طبع کتاب که مطبوع طبع اولو الالباب شد در دار الخلافه طهران صانها الله عن الحدثان این نسخهٔ شریفه که بنظر علمای اعلام رسید در خصوص رکن حجر الاسود و رکن عراقی مشکوک شد و این مسئله محقق گردید که در تسمیهٔ ارکان اربعهٔ بیت الله الحرام ما بین علمای امامیه و فقهای سنت و جماعت خلافست و اکنون که قریب هزار و سیصد سال از هجرت حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله و سلم گذشته است این مسئله معلوم نشده بود که در میان این دو فرقه این اختلاف است و ظاهرا سبب این باشد که چون اهل بلد اغلب از اهل سنت و جماعت هستند و هر که هم بزیارت مشرف شود چون مطوف و معلم ایشان نیز از غالب از اهل آن بلدست آنچه خود دانسته تعلیم میکنند و چون استلام در رکن حجر و یمانی سنت موکدست و مستحب شده و لهذا از این دو رکن دیگر استلام ندارند اگر چه در چهار رکن استلام مستحب است و نصف دایره هم که در طرف رکن عراقی و شامی و طرف میزاب ساخته اند و اینها باعث است که مطوفین آن دو رکن چندان تعمق نشوند همینکه در محاذی حجریت طواف کردند باید شوط را از آن ظرف نصف دایره که در طرف میزاب است عمل باید رد اسم آن دو رکن را شاید اغلب مردم ندانند و در کتاب مناسک هم در کتب امامیه چند نسخه که ملاحظه شد این قدر ارکان تصریح مرقوم شده که در باب قبله که مرقوم داشته اند رکن حجر الاسود همان رکن عراقی است و بعقیدهٔ اهل سنت و جماعت رکن حجر الاسود جداست و رکن عراقی جدا چنانکه خاقانی در تحفة العراقین می گوید اگرچه

بعضی خاقانی را بجهت این قطعه که گفته شیعه میدانند قطعه		طی مجهول دیدم در مدینه	ندانستم که آن خط از شما است
ای آن خط اولیس سطر سرشته	ای جوزا زده خورشید شمامه	بجان پادشا سوگند خوردم	که نزد پادشا جز پادشا نیست
چو خاقانی نداند کاین چه سر است	جواب این سخن داند که داند	از اشعار تحفة العراقین که دال بر مغایرت رکنین است	
نی مهرش بلال کرده	برون سینه درون پر انوار	آن سنگ که زیر خلاصه دین	بر چهره کعبه خال مشکین
نور است در آن سواد پنهان	چون در ظلمات آب حیوان	یا در خم طرهٔ جبههٔ حور	یا در صدف حدیقهٔ نور
یا سری بمیانهٔ حرف	یا در شب تیره صورت برف	آن سیدوی بکرسال خورده	بر خلق خدا اش شکر
ملقان همه در برش گرفته	بوسیده دلی کشش نهفته	بوراشه برادر التقی	شامی یمانی و عراقی

زانکه کز راه دران باز آمدی	هر چار بخدمت ایستاده	تا روز قیام جسم میان	قایم بسینی با مریزدان
از سنگ سیه چو بار گردی	زی زمزم راه در نوردی	واز این ابیات معلوم میشود که رکن حجر الاسود غیر رکن	

عراقی است وان نیز برادر اتفاقی است نه اختلافی وچنانکه محمد غزالی که از ائمه اهل جماعت است در کتاب احیاء العلوم در عبادات کتاب رابع در اسرار حج میگوید. الثالث ان یقول قبل محاذات الحجر بل فی ابتداء الطواف بسم الله والله اکبر الی اخرها ویطوف فاول ما یجاوز الحجر ینتهی الی باب البیت فیقول اللهم هذا البیت بیتک الی اخرها ثم یسبح الله تعالی ویحمده حتی یبلغ الرکن العراقی فعندها یقول اللهم انی اعوذ بک من الشرک الی اخرها فاذا بلغ المیزاب قال اللهم اظلنا تحت عرشک الی اخرها فاذا بلغ الرکن الشامی قال اللهم اجعله حجا مبرورا فاذا بلغ الرکن الیمانی یقول اللهم انی اعوذ بک من الکفر الی اخرها ودرین عبارت از نزال تصریح است باینکه ابتدای طواف از رکن حجر است وتا بیت که رسیدی بید عا را بخوان پس واضح شد که بزعم ایشان رکن عراقی سوای رکنی است که حجر دران منصوب است ودر شرح مقامات حریری در مقامه سی ویکم که معروف است بمقامه رملیه میفرماید واما البیت المکرم فهو قریب من التربیع له اربعة ارکان رکن ینظر الی المشرق وفیه الحجر الاسود ومنه ابتداء الطواف یجعل الطائف عند قبله والبیت عن یساره ثم یلقی بعد ذلک فی طوافه الرکن العراقی وهو ناظر الی الشمال ثم الرکن الشامی وهو ناظر الی المغرب ثم الرکن الیمانی وهو ناظر الی الجنوب ثم یعود الی رکن الحجر الاسود ودرین کلام تصریح بمغایرت رکنین است نه تلویح واز فحوای کلام علامه حلی طاب ثراه نیز در کتاب حج از کتاب تذکره چنان معلوم است که رکنی را که پهلوی رکن حجر الاسود است عراقی هم میگویند کما قال والرکن الاسود فی جنوب المشرق والاسود هو احد الرکنین الیمانیین والباب بینه وبین احد الشامیین وهو الذی یسمی عراقیا ایضا والباب الی الاسود اقرب منه الیه ویلیه الرکن الاخر الشامی والحجر بینهما والمیزاب بینهما ویلی هذا الرکن الیمانی الاخر وهو عن یمین الاسود واین سخن مانند کلام سامی این ارکان بجهت نسبتی است که آن رکن ها الی آن مملکت دارد زیرا که آن رکن که در آن سمت واقع شده علی الظاهر قبله اهالی آن سمت همان رکن است تا آنچه باقطب نما در حرم محترم معین دیدیم رکن حجر الاسود در ما بین جنوب ومشرق

طول مکه معظمه از جزایر خالدات هفتاد وهفت درجه وده دقیقه بجانب مشرق است وعرض شمالی بغداد که مرکز عراق عرب است سی وسه درجه وده دقیقه است وطول شرقی بغداد از گرینچ چهل وچهار درجه وبیست وچهار دقیقه است واز جزایر خالدات هشتاد درجه است وعلی کلا الطولین بدیهی است که بغداد ما بین شمال ومشرق مکه معظمه خواهد بود ورکن شامی ما بین شمال ومغرب واقع شده که طرف شام است ودمشق که مرکز شامات است در عرض سی وسه درجه وسی وپنج دقیقه واقع شده است ودر طول شرقی سی وشش درجه وبیست وپنج دقیقه گرینچ واقع است واز جزایر خالدات در طول شرقی هفتاد درجه واقع است علی کلا الطولین بالنسبه بطول مکه در غربی شمالی خواهد بود ورکن یمانی مابین جنوب ومغرب است که طرف سواحل یمن است اگرچه

صفا باز شود و ما این علامات و دلایل تکی علمای اعلام اثنی عشریه تصریح کرده اند که رکن حجرالاسود همان رکن
عراقی است و رکن عراقی رکن شامی است و رکن شامی که محاذی رکن حجرالاسود است رکن غربی است و در رکن یمانی
که نزدیک مستجار است اختلافی در میان نیست که مستجار در پشت کعبه است و از آن جهت تغلیب رکن یمانی
و رکن حجر را یمانیین و رکن عراقی و شامی را شامیین نیز میگویند و رکن یمانی و شامی را از آن جهت نیز یمانی و شامی
میتوان گفت که هر که در مستجار بایستد که پشت کعبه است و برای پاک کردن خود در مستجار ملتصق کند رکن یمانی
در پیش او و رکن شامی در پیسار او اتفاق می افتد و شامی بمعنی شمالی است و از آن جهت یمانی و شامی گفته اند به اما صحیح حرمی
و اینکه علامه ثانی ثراه در تذکره مرقوم داشته وَالرُّكْنُ الْأَسْوَدُ فِي جَنُوبِ الْمَشْرِقِ اگر رکن اسود همان رکن
عراقی باشد چگونه بطرف عراق خواهد که قبلهٔ اهل عراق باشد و حال آنکه عراق عرب نسبت بمکه در طرف شمال
و شرق واقعست و در تعیین درجات اطوال در این ایام که علم ریاضی منضبط و بتکمیل آلات و ادوات کامل
بر ورد و ظهور یافته البته قول فرنگان صحیحتر است خاصه حضرات گرینویچ که الف خرج آن صنعت نشده است
و جزایر خالدات که از در یا مستتر شده است در زمان قدیم که آنجا رفته همین قدر شنیده اند که آخر آبادی
در طرف مغرب آن جزایر است آنجا را مبدء طول قرار داده اند و در درجات اطوال در زیجات و اسطرلاب
هم اختلاف کثیر است چنانکه وقتی از روی عرض و طول زیجات خواستیم نقشه بلاد ایران را معین کنیم این را که
معلوم کردیم معلوم شد که چه قدر تفاوت در عدد فراسخ ما بین این بلاد واقع شده است که در خارج اطول
نیست و در همین فقره طول دمشق و بغداد که نوشتیم از روی اسطرلاب ده درجه تفاوت دارد و بحساب
فرسخ ما بین بغداد و دمشق باید تقریباً دویست فرسخ بخط مستقیم باشد و حال آنکه در نقشه های صحیح ایران
که همه رفته اند و دیده اند و سنجیده اند تقریباً زیاده از یکصد و شصت فرسخ بخط مستقیم نیست و در مکه و مدینه
که محل اعتنا و قبله و زیارتگاه اسلامیان است طول مکه معظمه را بعضی هفتاد و هفت درجه و ده دقیقه
معلوم کرده اند و طول مدینه منوره را هفتاد و پنج درجه و بیست دقیقه معین کرده اند که دو درجه و ده دقیقه
تفاوت دارد که باید مدینه منوره تقریباً در شمال مکه معظمه باشد حال آنکه طول مدینه منوره را که معین کرده اند در
گرینویچ سی و نه درجه و پنجاه و پنج دقیقه است که با طول مکه معظمه یازده دقیقه تفاوت دارد که فی الحقیقه

خواهد بود منظور کلیه جهت شرق
عربست نه آنکه منظور جواهر معظمه
شرق و جنوب اعتدالین باشد که
آنکه مفروض در عرض مکه معظمه
مطابق باشد القصه الکلام
یجر الکلام از فواید علمی خاتمه کتاب
خالی ماند و تا این زمان که سنه ۱۲۹۴
هزار و دویست و نود و چهار هجری
این مسئله از کتب ارکان علما
در تعیین مجهول بود تا بهمه تعبد بیان
شده و دلیل العبد العاصی ...
و لیعهد ... و جعل الجسته مثواه
معلوم شد والسلام ...
تمام شد
در صفحه ۱۷ که تفصیل ...
شده است ابوالفداء در تاریخ
خود که در مصر چاپ کرده ...
للمور ... مقدمه را در ...
... ذکر کرده است ...
که در ... اتفاق افتاده است ...
میگوید ... اسم وادی ...
و صاحب قاموس تفصیل ...
بیان میکند و در تواریخ دیگر ...
اهل ... این فقره شهد ... و در ...
و آن موضع در یک نیم ...

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۴	۱۱	ازغربـے قریه	ازشرقـے قریه			سنگریزها رایکدفعه نینداخت ومتعاقب یکدیگر انداخت	
۳۳	۱۴	پانصد ذرع روسی اردو وشصد وپنجاه ذرع عراقی	لفظ روسی عراقی افتاده است			وقطع حاصل کرد بوصول آن سنگریزها مجزی است	
۴۴	۱۷	تماشای بوزه	بتماشای بوزنه با میم است			وواجب نیست آنچه خواه وصول سنگریزها بجمره دفعة	
۶۹	۵	شمندفـر	باشمندفر لفظ با افتاده است			واحده باشد خواه علی التعاقب باشد مخفی نماند	
۱۰۳	۱۳	وفت	وقت با قاف است			عبارت متن کتاب درین فقره غلط نبود این تفصیل	
۱۱۱	۱۴	یقین درست	علم درست			برای توضیح قلمی شد	
۱۱۸	۷	اعراب بادیه	اعراب با دال مهمله	۱۶۵	۱	نه صید حرم است که	نه صید حرم که
۱۲۴	۱۰	وندها	دندها با دال مهمله	۱۶۵	۵	بعد از خواهد شد نوشته شود خواه درزمان نوشته باشد	
۱۴۸	۸	حمله دار	حمله دار با دال مهمله			که آن حرام است یا غریب باشد وبعد از ین بگیرد	
۱۴۸	۱۸	دربالای سطر روز شنبه دوم ذی قعده ۱۲۹۲ خط باید کشید که حساب روز معلوم شود				وهمچنین صید کردن مرغ آبی وکه هرجا باشد برای	
۱۵۰	۱۷	بعد از خواهد شد	لفظ زیرا که افتاده است			حرام است	
۱۵۲	۱۶	وهردو کلام غلط است	وهردو کلام جوهری غلط است	۱۶۸	۶	ودربند	ودرنزدیک بند لفظ در افتاده است
۱۵۴	۱	وعمره تمتع وحج	وحجی از عمره تمتع وحج تمتع برد	۱۶۸	۱۹	خفیف	خفیف با خاء معجمه
۱۵۶	۱۲	واستماع حرام است	واستماع ازنان حرام است	۱۷۵	۱۳	ونزدیکے	ودر نزدیکی لفظ در افتاده است
۱۶۳	۳	پنجم آنکه سنگریزه را متعاقب یکدیگر بیندازد		۱۷۵	درحاشیه سطر ۱۲	باناکت	باماناک با میم است
		یکدفعه خواه بجمره دفعه واحده بخورد خواه متعاقب یکدیگر		۱۷۸	۵	قالچه	قالیچه که مصغر قالی است
		بمعنی که واجب است انداختن سنگریزها را متعاقب		۱۷۹	درحاشیه سطر ۱۵	ومنه مکة والبلد الحرام	ومنه مکة البلد الحرام
		وواجب حصول یقین بخوردن آن سنگریزها بجمره		۱۸۱	۱۹	راده ۲ که نشان مقصد درمتن است باید بالای	
		پس اگر آن سنگریزها رایکدفعه بیندازد خواه بجمره				متاع نوشت که متاع عالم ومافیها	
		بخورد خواه نخورد درصورت خوردن دفعه واحده		۱۸۲	۴	قربة الی الله تسبیح اربعه	قربة الی الله تلبیة اربعة
		باشد خواه متعدد ومتعاقبا صحیح نیست واگر		۱۸۲	۲۰	جای حضرت	جای فسطاط حضرت

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸۷	۷	گرفتار کنم	گرفتار می کنم	۲۴۵	۱۴	اصطرار در سپرده است	اضطرار سپرده است
۱۸۷	۱۷	چنانچه	گفتم چنانچه	۲۴۷	۲۰	فرنگستان که قره تسلی	فرنگستان و غیره تسلی
۱۸۹	۴	یاقه و قیر نشان	یاقه و قیر شرنشان	۲۵۲	۱۰	وزیر مختار سایب کامل بیک	وزیر مختار نصیحات کامل بیک
۱۹۱	۷	نوشته بودند	نقش کرده بودند	۲۵۲	۱۵	آدم او طاق	آدم پیدا او طاق
۱۹۴	در حاشیه سطر ۷	لفظ بجا آورده بعد از ماه رجب افتاده است		۳۱	۱۱	ماکوله	مالوکه
۱۹۵	۱۶	باین آنها قدری گشاده است	با این آنها قدری گشاده است	۳۰۴	۹	آرجیان	آرجیان فسیح است
۱۹۶	۱۵	این کوزها بخوانند	این کوزها باید بخوانند	۳۱۹	۱۱	یعنی ما در دشت و	یعنی ما در دشت و لفظ وای
۱۹۷	۴	که عوام هم بجز در رانند	که عوام هم بلحن در رانند	۳۲۰	۷	در قصر شهنشاه بود نزل	در قصر شهنشاه بود محل
۲۰۰	۷	جبل العرات	جبل العراست	۳۲۳	۱۶	بنظر ما عریب می آمد	بنظر ما غریب می آمد
۲۰۱	۱۲	شریف عبدالله	شریف عبدالله بیک			تمام شد جدول صحیح و غلط	
۲۰۷	۴	آخر سطر داده گذاشته در حاشیه نوشته شود				کلماتی که در اصل نسخه باشتباه سقط شده که در مقابله ثانی	
		با او قرار منزل کرایه داده احمال و اثقال را بردند				از اصل نسخه معلوم شد از این قرار است	
۲۱۴	۱۷	معین کس	معین کس ما موجود	صفحه	سطر	کلمات سقط شده	
۲۱۶	۱۲	شش ذرع واپور از او که گذشت	شش ذرع از کنار واپور گذشت	۲	۲۰	بعد از ساد پس جا بنعلی خان تا مار است	
۲۲۹	۱۲	تا دم عمارت	تا دم در عمارت			سابع رصا تلیفی تا جا است در حاشیه بنویسند	
۲۴۲	۱۰	معاودت	معاودت	۱۴	۴	بعد از تفاوت دارد که گرم زاست افتاده بنویسند	
۲۴۲	۱۹	آن	آن ام	۱۵	۶	بعد از شیدا است و قرار یم بر نصف شیدا افتاده	
۲۴۳	۹	لبمل آورده	بیمل یاورد	۱۸	۱۲	بعد از کوه یعنی تمثال آن کوه افتاده بنویسند	
۲۴۳	۱۳	از کالسکه پیاده شدیم	از کالسکه در آمدیم	۲۲	۶	بعد از قدر لفظ روز افتاده بنویسند	
۲۴۴	۱۰	اسامیے آنها	اسامے مهمانها	۲۶	۱	بعد از صد آرائی لفظ تشکر افتاده بنویسند	
۲۴۴	۵	کونت یحیی پسر سفیر کبیر فرانسه	کونت یحیی پسر سفیر کبیر فرانسه	۲۸	۳	بعد از یک چوب لفظ بزرگی افتاده بنویسند	

[illegible]

صفحه	سطر	کلمات سقطیشده	صفحه	سطر	کلمات سقطیشده
۲۹	۱۷	بعد از کر لفظ از دور افتاده بنویسند	۷۰	۱۴	بعد از گذشتانی لفظ حرکت کشتی افتاده است
۳۲	۵	بعد از امپراطور ماضی لفظ نیکولای افتاده بنویسند	۷۱	۶	بعد از کشتی لفظ دریای افتاده بنویسند
۳۳	۴	بعد از جمعیت شهر لفظ از همه فرقه افتاده بنویسند	۷۱	۱۵	بعد از درجه ثانی لفظ مشرقی افتاده بنویسند
۳۶	۱۳	بعد از اعلام کرد که جناب پرنس افتاده بنویسند	۷۱	۱۹	بعد از افتاده لفظ بودند افتاده بنویسند
۳۸	۱۵	بعد از رفقا لفظ با نایب افتاده بنویسند	۷۲	۱۴	بعد از درکنار لفظ دریا افتاده بنویسند
۴۰	۱۷	بعد از گویا جرم لفظ کلفت سیاه افتاده بنویسند	۸۱	۱	بعد از واگر کلمه آن افتاده بنویسند
۴۲	۳	بعد از برای سفر لفظ دریا افتاده بنویسند	۸۱	۶	بعد از مسافت کلمه میشود افتاده بنویسند
۴۴	۲۱	بعد از کلمه از لفظ اهل افتاده بنویسند	۸۴	۱۹	بعد از آراسته این دو سطر افتاده در حاشیه بنویسند
۴۵	۷	بعد از تا سوارم بمغرب حرکت میشود از سوارم افتاده			و بیرایات منزل خوش در اسکندریه است که تجارت دارد
۴۵	۴۷	بعد از طرف دیگر از بالای او افتاده بنویسند			و عمارت خوب و کلاه فرنگی قشنگ در میان باغ خدا است
۴۶	۱۹	بعد از سوراخ لفظ کرده افتاده بنویسند	۸۶	۲۰	بعد از قبل از این لفظ حسن دیو افتاده بنویسند
۴۶	۲۰	بعد از ولی لفظ در آنجا افتاده بنویسند	۸۷	۱۳	بعد از نیک دیش لفظ اسلامبول افتاده بنویسند
۵۳	۶	بعد از نیز لفظ قدری افتاده بنویسند	۹۰	۱۵	بعد از علی لفظ آذربع افتاده بنویسند
۵۴	۵	بعد از یکی لفظ از دیگری افتاده بنویسند	۹۰	۲۱	بعد از عراقی لفظ با نیم ذرع عراقی افتاده
۵۶	۸	بعد از مصارف لفظ خاصه افتاده بنویسند	۹۲	۳	بعد از ابرام لفظ علامات افتاده بنویسند
۵۷	۱۰	بعد از فرد لفظ بزرگ افتاده بنویسند	۱۰۳	۴	بعد از دیگر لفظ از اعیان نبود افتاده بنویسند
۵۷	۱۴	بعد از که در لفظ رمضان افتاده بنویسند	۱۰۳	۹	بعد از تخته کلمه . بمصر افتاده بنویسند
۵۹	۱۵	بعد از کوتاه کلمه رسم افتاده بنویسند	۱۰۹	۱۰	بعد از شدن لفظ و ساحل افتاده بنویسند
۶۴	۱۳	بعد از ولایت کلمه بیشتر افتاده بنویسند	۱۱۰	۱۲	بعد از ساحل کلمه طرف افتاده بنویسند
۶۵	۱	بعد از کوتاه لفظ دارد افتاده بنویسند	۱۱۱	۱۸	بعد از زیاد کلمه جسم افتاده بنویسند
۶۹	۱	بعد از ولایت اول لفظ که نایب افتاده بنویسند	۱۱۲	۶	بعد از بار ضعف لفظ نفس افتاده بنویسند

صفحه	سطر	کلمات سقط شده	صفحه	سطر	کلمات سقط شده
١١٥	١٦	بعداز رسول آمد وسلام بر بی آنحضرت افتاده			ومنه قولهم لبیك ای انا مقیم علی طاعتك
١٢١	٤	بعداز شر لفظ این افتاده بنویسند			وملازم لاطاعتك ونصبه علی المصدر
١٢٢	١٨	بعداز میرزا جلیل کلمه تاجر افتاده بنویسند			کقولك حمدا لله وشکرا ویجب حذف عامله
١٢٤	١٦	بعداز منوره کلمه پیداست افتاده بنویسند			وکان حقه ان یقال لبا لك وثنی علی معنی
١٢٥	٨	بعداز آورده لفظ بودند افتاده بنویسند			التأکید کانی المصباح ان اصله لبین لك
١٢٥	٩	بعداز آنها هم لفظ ناچار شده افتاده بنویسند			فحذفت النون ای انا ملبك بعد البا وانا
١٣٠	١٣	بعداز آدم لفظ نهار خورده افتاده بنویسند			بعد اقامة واجابة بعد اجابة او من لب بمعنی
١٣٢	٢	بعداز مشرف لفظ خدمتم شدم افتاده بنویسند			اقام او معناه اتجاهی وقصدی لك من قولهم
١٣٤	١٢	بعداز ایستاد کلمه تو افتاده بنویسند			داری تلب داره ای تواجهها ای انا مواجهك
١٣٤	١٨	بعداز اگر این لفظ حدیث افتاده بنویسند			بما تحب اجابة لك او الیه ای محبة لروحها
١٣٥	١	بعداز واین کلمه دو افتاده بنویسند			او معناه اخلاصی لك من قولهم حسب لباب
١٣٦	١	بعداز منقطع آن چه کلمه افتاده در حاشیه بنویسند			ای خالص وفی الحدیث سمعت الکلمة اجابة
		وجاء کبری صغری نیز ار یکدیگر منقطع است			موسی اجابه ربه وقال لبیك
١٤٤	٨	بعداز که در کلمه ایام افتاده بنویسند	١٦٧	١٣	بعداز قلی کلمه اتفاق افتاده بنویسند
١٤٤	٨	بعداز امروز لفظ صبح افتاده بنویسند	١٧٠	١٤	بعداز حرکت لفظ شد افتاده بنویسند
١٤٦	٧	بعداز رفته کلمه باشد افتاده بنویسند	١٧٤	٨	بعداز مکانها کلمه سی افتاده بنویسند
١٥٠	١٧	بعداز خواهد شد لفظ زیرا که افتاده بنویسند	١٧٤	١٢	بعداز صبح کلمه تن افتاده بنویسند
١٥٥	١١	معنی لبیك چنانکه در اینجا نوشته شود چون موشش اینجا نوشته بود	١٧٥	٩	بعداز ساعت لفظ بدسته افتاده بنویسند
		اللبّ بفتح لام و تشدید بای موحده بمعنی مقیم و	١٧٦	١٣	بعداز نهاحنین کلمه هیچ افتاده بنویسند
		لازم شدن انسان است جائی و مکانی را	١٧٧	١٦	بعداز سیاحان لفظ منادی آدابت افتاده
		یقال الب بالمکان اذا اقام به و لزمه	١٨٠	٨	بعداز در زیرا و کلمه درو سك افتاده بنویسند

صفحه	سطر	کلمات سقط شده	صفحه	سطر	کلمات سقط شده
۱۸۰	۹	بعد از زر لفظ در وسط بیت افتاده بنویسند	۲۰۷	۱۶	بعد از بود کلمه اسباب افتاده بنویسند
۱۸۰	۱۱	بعد از که کلمه در افتاده بنویسند	۲۰۸	۱۲	بعد از که در کلمه میان افتاده بنویسند
۱۸۰	۱۲	بعد از خدا و لفظ در معنی افتاده بنویسند	۲۱۰	۱۳	بعد از عرفات و منی افتاده بنویسند
۱۸۰	۲۰	بعد از نیست کلمه که افتاده بنویسند	۲۱۴	۱۳	بعد از شده کلمه رفت افتاده بنویسند
۱۸۱	۱۷	بعد از روز کلمه بسفر افتاده بنویسند	۲۱۶	۸	بعد از که لفظ از زیلع افتاده بنویسند
۱۸۲	۵	بعد از مقام کلمه حضرت افتاده بنویسند	۲۱۸	۲	بعد از آبادی کلمه دارد افتاده بنویسند
۱۸۴	۱۰	بعد از پنی کلمه این جا افتاده بنویسند	۲۱۸	۲۰	بعد از میل کلمه مسافت افتاده بنویسند
۱۸۴	۱۳	بعد از کرده که کلمه آید افتاده بنویسند	۲۱۹	۱۴	بعد از بعثه لفظ عرض افتاده بنویسند
۱۸۵	۵	بعد از شیر که کلمه در افتاده بنویسند	۲۲۱	۹	بعد از یکی را لفظ من افتاده بنویسند
۱۸۸	۱۰	بعد از صحیح لفظ شریف افتاده بنویسند	۲۲۱	۱۰	بعد از اگر کلمه شیخ افتاده بنویسند
۱۸۸	۱۸	بعد از مردم لفظ چگونه افتاده بنویسند	۲۲۲	۶	بعد از بادر کلمه قدیم افتاده بنویسند
۱۸۸	۱۹	بعد از میخورد کلمه بار افتاده بنویسند	۲۲۵	۱۲	بعد از بودم ثانی لفظ که افتاده بنویسند
۱۹۰	۱۳	بعد از نجانه لفظ عمر افتاده بنویسند	۲۲۷	۱۸	بعد از کردم لفظ من افتاده بنویسند
۱۹۱	۱۶	بعد از برود کلمه یقینا افتاده بنویسند	۲۲۸	۸	بعد از مشار الیه لفظ هستم افتاده بنویسند
۱۹۴	۹	بعد از تعمیری کلمه در بیت افتاده بنویسند	۲۲۸	۱۳	بعد از وقعه کلمه شب افتاده بنویسند
۱۹۴	۱۶	بعد از در آمد لفظ در مقام حنبلی افتاده بنویسند	۲۲۸	۱۸	بعد از صدمه لفظ ترکیدن افتاده بنویسند
۱۹۹	۶	بعد از حرم لفظ مبارک افتاده بنویسند	۲۳۲	۶	بعد از آواسی لفظ بفاصله افتاده بنویسند
۲۰۰	۶	بعد از که لفظ و خانها افتاده بنویسند	۲۳۵	۱۱	بعد از من کلمه در منزل افتاده بنویسند
۲۰۰	۱۹	بعد از زکی کلمه کرده افتاده بنویسند	۲۳۷	۱۹	بعد از هر مرتبه کلمه از دیگری افتاده بنویسند
۲۰۲	۱۰	بعد از آبادی کلمه زیاد افتاده بنویسند	۲۳۹	۱۳	بعد از وجه کلمه دین افتاده بنویسند
۲۰۳	۷	بعد از آنجا کلمه آدم افتاده بنویسند	۲۴۱	۴	بعد از انبار لفظ زغال افتاده بنویسند

صفحه	سطر	کلمات سقط شده	صفحه	سطر	کلمات سقط شده
۲۴۱	۱۲	بعد از کرده‌اند کلمهٔ این طور افتاده بنویسند	۲۷۴	۲	بعد از گذاشته کلمه آیم افتاده بنویسید
۲۴۸	۱	بعد از دولت کلمهٔ سپه افتاده بنویسند	۲۷۴	۵	بعد از خواستم کلمه معلوم شد افتاده
۲۵۰	۲	بعد از که با تنها لفظ ملک خود را افتاده بنویسید	۲۷۵	۶	بعد از پوتی کلمه همه افتاده بنویسید
۲۵۱	۵	بعد از سلیم را کلمه در حبس افتاده بنویسید	۲۷۶	۱	بعد از ذات کلمهٔ طول افتاده بنویسند
۲۵۱	۱۰	بعد از نسب لفظ و احوال او افتاده بنویسند	۲۷۶	۱۶	بعد از طی کردیم این جمله کلمه افتاده در حاشیه بنویسند
۲۵۱	۱۲	بعد از سیحی کلمه مطابق تجاوز و تجری افتاده بنویسند			و پس آن را که یک دور پس طی کردیم
۲۵۱	۲۱	بعد از هشتاد کلمهٔ سپال افتاده بنویسید	۲۷۷	۷	بعد از باز لفظ ماشراں افتاده بنویسند
۲۵۲	۹	بعد از بودند ثانی لفظ درین افتاده بنویسند	۲۷۹	۸	بعد از یکند آنچه کلمه افتاده در حاشیه بنویسند
۲۵۵	۴	بعد از رسید کلمهٔ با ایشان افتاده بنویسند			و خودش تأمل امتیاز نکرده است
۲۵۵	۴	بعد از ابراز کلمه مطلب افتاده بنویسند	۲۸۰	۱۳	بعد از کلو لفظ چند روز است افتاده است
۲۶۲	۷	بعد از عالی کلمهٔ نسبند افتاده بنویسند	۲۸	۱۶	بعد از در کلمه تحت افتاده بنویسند
۲۶۳	۱۱	بعد از شده کلمهٔ بود افتاده بنویسند	۲۸۱	۴	بعد از تا بحال لفظ در دست افتاده بنویسند
۲۶۵	۴	بعد از گذشته کلمهٔ بود افتاده بنویسند	۲۸۲	۱۹	بعد از جانشین لفظ اجودان مخصوص افتاده
۲۶۶	۲۱	بعد از توتوست اگه سرپال افتاده بنویسید	۲۸۴	۶	بعد از عمده کلمه این افتاده بنویسند
۲۶۶	۲۱	بعد از تا تفری کلمهٔ هشتم افتاده بنویسند	۲۸۷	۱۳	بعد از بالنسه کلمهٔ باز افتاده بنویسند
۲۶۷	۹	بعد از بولی کلمه تا شمون افتاده بنویسند	۲۸۹	۱۲	بعد از زحمت کشید کلمه بیاید افتاده بنویسند
۲۶۸	۶	بعد از قایق کلمهٔ و عرابه افتاده بنویسند	۲۸۹	۱۴	بعد از اتی کلمهٔ عبدالله افتاده است
۲۶۸	۱۶	بعد از خیلی کلمهٔ صحبت کردم افتاده بنویسند	۲۹۱	۴	بعد از فاش لفظ شکل افتاده بنویسند
۲۷۰	۱۶	بعد از داشته کلمهٔ آیم افتاده بنویسند	۲۹۶	۱۳	بعد از از ثانی لفظ میان افتاده بنویسند
۲۷۳	۹	بعد از کرده این کلمات افتاده در حاشیه بنویسند	۳۰۴	۱۵	بعد از و در کلمهٔ طرف افتاده بنویسند
		یکمرتبه بوا پوزر کوچک ریخته	۳۰۵	۶	بعد از پسر کلمهٔ حاسبه افتاده بنویسند

صفحه	سطر	کلمات سقط شده	صفحه	سطر	کلمات سقط شده
۳۰۷	۲۱	بعد از تفاوت کلمه با طهران افتاده بنویسند	۳۲۹	۱۳	بعد از تفاوت کلمه هوای افتاده بنویسند
۳۰۸	۱۱	بعد از اسکی کلمه از تفلیس افتاده بنویسند	۳۳۰	۶	بعد از اسحق میرزا اینچند کلمه افتاده در حاشیه بنویسند
۳۱۱	۱۳	بعد از اسکندربیک اینچند کلمه افتاده در حاشیه بنویسند			پسر مرحوم رکن الدوله پسر علینقی میرزا طاب ثراه
		رئیس سواران راه	۳۳۱	۵	بعد از نهم لفظ فروردین افتاده بنویسند
۳۱۳	۱	بعد از دانی کلمه رشیدی افتاده بنویسند	۳۳۲	۶	بعد از آده یم لفظ از شهرآباد افتاده بنویسند
۳۱۵	۶	بعد از سیصد لفظ ساط و سیصد افتاده بنو	۳۳۶	۲۱	بعد از این لفظ کتاب افتاده بنویسند
۳۱۷	۴	بعد از متفاوت کلمه لکن است افتاده بنویسند	۳۴۴	۸	بعد از پنج دقیقه لفظ مشرقی افتاده بنویسند
۳۱۷	۵	بعد از هشتاد کلمه هشت افتاده بنویسند	۳۴۴	۱۴	بعد از معین شده است این دو سطر افتاده در حاشیه بنویسند
۳۱۷	۱۷	بعد از پاره نشود اینچند کلمه افتاده در حاشیه بنویسند			و در عرض اختلاف میان اسپانیان قدیم و اهل
		و درشت بطهران بپد			جغرافیای جدید به هفت دقیقه است این سهل است
۳۱۸	۸	بعد از کوه کلمه پاره افتاده بنویسند	۳۴۶	۱۹	بعد از ممالک کلمه محروسه افتاده بنویسند
۳۲۰	۱	بعد از پیدا اینچند کلمه افتاده در حاشیه بنویسند	۳۴۸	۱	بعد از عبور کلمه جابرین افتاده بنویسند
		کر سوار کر بسج شده می آمد	۳۴۸	۵	بعد از اهتمام کلمه در عمل افتاده بنویسند
۳۲۲	۹	بعد از شباهت کلمه در قفقاز زیرا افتاده بنویسند	۳۴۹	۶	بعد از خواهد کلمه نماید افتاده بنویسند
۳۲۳	۱۳	بعد از دو تنها کلمه بد افتاده بنویسند	۳۵۰	۱۱	بعد از جنبش را برسولم و مولم افتاده بنویسند
۳۲۶	۱۵	بعد از راهدار لفظ خانه افتاده بنویسند	۳۵۱	۳	بعد از خاطر کلمه ساخته افتاده بنویسند
۳۲۶	۱۶	بعد از زشت کلمه اشرف افتاده بنویسند	۳۵۴	۱۹	بعد از کوه است کلمه موسوم افتاده بنویسند
۳۲۷	۱۲	بعد از کیکی این کلمات افتاده در حاشیه بنویسند	۳۵۷	۱۱	بعد از ابوطالب ان کلمه کتب افتاده بنویسند
		که در نزدیک کاروانسرا در خانه کربلائی کاظم حکیمی			تسعی و منا عند الانجاء و لا ابرار فخرها
۳۲۸	۱۵	بعد از بود اول کلمه بقدر افتاده بنویسند			والقاه رجناها کشف الحاج حاج ملا فرهادا
۳۲۸	۲۰	بعد از بغروب لفظ که افتاده بنویسند			ذا معنا اللهم نجاح الحق

بنویسند

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۱	۵	لوکانده ترکی عثمانی است ومرادف		۳۲۸	۱۲	اگر حیاتی بیت استثناء نوشته شده	
		بعنی مهمانخانه میباشد		۳۲۸	۲۱	بعد از اگر حیاتی کلمه باشد افتاده بنویسند	
۹۴	۱۳	چهارده درجه بیت اشتباه نوشته شده		۳۲۹	۵	لفظ اهتمام بیت اشتباه نوشته شده	
۹۶	۱۳	چهارده درجه	چهار درجه	۳۴۸	۵	بعد از اهتمام کلمه در محل افتاده بنویسند	
۱۰۳	۱۳	وقت بیت اشتباه نوشته شده		۳۳۷	۷	در اینجا باز بیت اشتباه نوشته شده	
۱۰۴	۱۳	وقت	وقت با قاف	۳۳۷	۹	بعد از در اینجا باز کلمه مباشران افتاده بنویسند	
۱۳۷		اسطوانه خانه در سطر ۱۹ است نه سطر ۱۸		۳۳۵	۷	که درجه وسکوت	که در جده سکوت
۱۸۹		قبر شیبانی در سطر پنجم است نه سطر چهارم		۳۳۵	۱۲	باسره	باستریه
۲۲۵	۱۴	کلمه شمال بیت اشتباه نوشته شده		۳۳۵	۱۶	محمد تقی جان	محمد آقای رجان
۲۲۶	۱۴	دقیقه شمال	دقیقه شمالی	۳۳۶	۱	زاکان له	زاکان له با توقفگاه
۲۳۲	متن حاشیه	ستدل بحر	سد البحر	۳۳۶	۹	پس از قونول کلمه چگین نوشته شده بنویسند	
۲۹۸	۱۹	داغستانوان بیت اشتباه نوشته شده		۳۳۶	۱۵	بعد از موسیو کلمه تویر نوشته شده بنویسند	
۲۹۸	۱۴	داغستانوان	داغستان و آن صحت	۳۳۶	۱۶	بعد از رونیه کلمه مقیم نوشته شده بنویسند	

هو الله
تعالی شأنه
العزیز

کتاب المستطاب
روزنامه سفر مدینه
و

بسم الله
الحمد لله است که نواب
مستطاب اکرم افخم امجد ذی شوکت عظمی
الشامخ النسب الباذخ شاهزاده آزاده
فرمانفرمای مملکت فارس نائب الایالة الباهرة
معتمد الدولة العلیة القاهرة فرهاد میرزا ابن ولیعهد
الاعظم عباس میرزا ابن السلطان الاعظم فتحعلی شاه
وایجا نمود هما کله بحمد الله از روز حرکت از
دار الخلافه طهران تا روز ورود
بدار الخلافه نوشته اند
سنه

تألیف
ثبت شد لا الحق تحقیق سالکا
طریق

ارائة
قد سبیل اضائة
است
دلیل

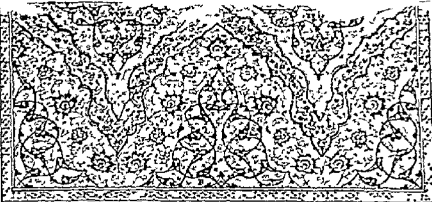
هادی هر حاضر و بادی و مهتدی فی ... ما

و آنی
اثر برکت وجود نایب الحجه
همایون

اعلیحضرت
قدر قدرت قضا شوکت
شاهنشاه جمجاه اسلامپناه السلطان
بن السلطان والخاقان بن الخاقان
ناصرالدین شاه قاجار خلدالله تعالی ملکه و سلطانه و اید الله
تعالی حشمته ما عوائد این ثواب جمیل و اجر جزیل را
نائل شدند لهذا خواستند که فیض آن عام
و فیوضات آن تام باشد که خواص و عوام از آن
بهره ور گردند و کان ذلک فی شهر
محرم الحرام من شهور
سنه ۱۲۹۳

فی مراتب
و تبیین ما بین بعده الا الملک
من

الطبع
المقدسه السنیه
علی اهلها الف الف
التحیه



هذا کتاب هدایة السبیل و کفایة الدلیل

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

روز چهارشنبه سلخ شهر رجب سنه ۱۲۹۱ هجری از قرآن تفأل کردم که چهارشنبه هفتم شعبان بطالع عقرب حرکت شود | سنه ۱۲۹۱
این آیه آمد ولما توجه تلقاء مدین قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل باز جمعه عشری
بطالع حوت آیه مبارکه کهیعص ذکر رحمت ربک عبده زکریا آمد بعد جناب مجتهد الزمانی حاجی ملا علی
حفظه الله رسید فرمودند چهارشنبه مراست و انشاء الله عاقبت این سفر بخیر است الحمد لله بحول الله و قوته روز سه شنبه
شرفیاب حضور باهر النور اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه شده از خاکپای مبارک اجازه خاص حاصل کردم

روز چهارشنبه هفتم شعبان المعظم سنه ۱۲۹۲ هجری سه ساعت و شانزده دقیقه از دسته گذشته بطالع اول درجه عقرب از خانه | سنه ۱۲۹۲
حرکت کردم مطابق بیست و دویم شهر ثور جلالی موافق ششم سپتمبر سنه ۱۸۷۵ مسیحی انگلیسی است که شمس در نصف النهار در | سپتمبر سنه ۱۸۷۵
سنبله پانزده درجه و شانزده دقیقه است نواب مستطاب شاهزاده حسام السلطنه سلطان مراد میرزا دام
اقباله العالی و سرکار حاجی عمو سیف الدوله میرزا و حاجی بهاء الدوله پاپیان میرزا آقا اسب دوانی
بمشایعت آمدند و زمانی در آنجا توقف کرده وداع نموده روانه شدند ❁ از بستگان اخیرو روز وداع ایشان

روز چهارشنبه هفتم شعبان منزل کن بود کن بفتح کاف عربی قریه ایست که در شمال مغرب از طهران
در لحف کوهی در کنار وادی وسیعی واقع شده است و محتوی بباتین باغستان است و تا طهران
دو فرسخ است یک روز در کن اوتراق شد

همراهان

والده حسام الدوله سلطان اویس میرزا ابنه مرحوم شاهزاده محمد علی میرزا همشیره ابوی حرمها علاء الدوله اسمعیل میرزا طاب ثراه آنجا | کوچ فرج اسباب بیک ضمه قدا | یکنفر خدمتکار ترکمان | کوچ میر آخور محمد خان بیک

ملا احمد باشی | ادیب بیک ضمه قدا | حسنعلی فراش ضمه قدا | فرج آقا علی محمد خان | قربانعلی مدار رکابی | زین العابدین قهوچی

علی محمد هاشی	زین العابدین هاشی	استاد رجبعلی قطاع	مبروک سیاه جامه تراش	یوسف غلام حبشی	
محمد باقرخان	میرزا اسمعیل مستوفی علی آبادی زنجانی	محمد خان سنگ تیرتو	اسدالله بیگ ایشیک آقاسی	محمد رحیم بیگ پیشخدمت اطاقی	شعبان
عبد الحسین بیگ آبدار	کربلائی قاسم	علی طالقانی	حسین آدم محمد باقر خان	اسد آدم میراخور کرد چنانکه	

محمد ابراهیم شعبان سنه ۱۲۹۳ امر داد سلیمانیه بود که در قدیم کرج با کاف عربی مخفف کرج معروف بود که آبادی داشت پس از آنکه

حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی عمارت سلیمانیه را باسم سلیمان میرزا ساخت رعیتهای کرج بقلعه سلیمانیه

نقل کردند و خاقان مغفور هم قریب شصت خانوار ایلیکنی جاجرمی را آنجا نقل فرموده عمارت اندرونی و بیرونی و باغ و قلعه

۱۲۲۶ خوب و برجهای اردوی عمارت را در سنه ۱۲۲۶ بنا نهاده در باغ بیرون در تالار دو که شمالی و جنوبی است صورت

خاقان مغفور و شاه شهید را بتاریخ سنه ۱۲۲۸ عبدالله خان نقاشباشی کشیده است رو بشرق شکل خاقان میان

طرف میر طبقه اولی اول شاهزاده نایب السلطنه عباس میرزا ثانی شاهزاده محمد ولی میرزا ثالث علیخان

شهزاده شکیمت ✱ بهین میوه خسروانی درخت ✱ طبقه ثانیه همین اول شاهزاده محمد قلی میرزا ثانی

علی نقی میرزا ثالث امام وردی میرزا و در پای تخت روبروی محمد قلی میرزا صورت سلیمان میرزا است بس شمال

طرف یسار طبقه اولی اول شاهزاده محمد علی میرزا ثانی شاهزاده حسینعلی میرزا ثالث شاهزاده محمد تقی میرزا

طبقه ثانیه یسار اول شاهزاده حسنعلی میرزا ثانی عبدالله میرزا ثالث حیدر قلی میرزا رابع اسمعیل میرزا

مرد و هنگ وسط آقا محمد خان شاه شهید که روبروی خاقان است که بر تخت مرصع نشسته در یمین ایشان اول

شکل محمد حسینخان قاجار در صندلی مرصع در پهلوی او شاهعلی خان با کلاه خود در پهلوی او محمد ولیخان قاجار با کلاه خود

و در یسار ایشان حسینعلی خان جهانسوز شاه قاجار با کلاه خود و در پهلوی او مهدیخان قاجار با کلاه خود و در پهلو

او فتحعلی خان قاجار در صندلی مرصع شال کلاه در طبقه بالا برادران آقا محمد خان سپهبد همه با کلاه خود و در

و نجات ترتیب از طرف محمد ولیخان قاجار اول مصطفی قلیخان قاجار ثانی مهدیقلیخان قاجار ثالث مرتضی

قلیخان قاجار رابع جعفر قلیخان قاجار خامس علی قلیخان قاجار سادس عباسقلی خان قاجار است

نسب سلاطین قاجاریه از این قرار است السلطان ناصرالدین شاه بن السلطان محمد شاه بن ولیعهد الاعظم

عباس میرزا ابن السلطان فتحعلی شاه بن حسین قلیخان الشهیر بجهانسوز شاه بن السلطان محمد حسن خان ابن الامیر فتحعلی خان بن آقا
شاه قلی خان بن محمد ولیخان بن محمد خان بن محمد قلی آقای قاجار از طایفه آشاقه باش است زیره و آلهو و احوال بعضی
در تاریخ صفویه در احوال شاه اسمعیل اول و شاه طهماسب اول مسطور است و شاه شهید آقا محمد خان در الحاقات من
حسین قلیخان ادیب اوتای است و در دولت صفویه از جمله امرای بزرگ از طوایف استاجلو و شاملو و تکلو و ذوالقدر
و غیره خیانت ظاهر شده و مورد سخط سلاطین شده اند از طایفه قاجاریه که مصدر خدمات بزرگ بوده اند چنین
بشارت دم و بند و پستان قلم اند هیچ خلافی سر نزده است و از کرج تا سلیمانیه که چهار فرسخ زیادتر است و سلیمانیه
در غربی کرج واقع شده و از رود خانه کرج که منبع و جبال آن سنگ است باید گذشت پل قدیم خوبی دارد و در کرج — کرج حرکه آزنگه
قدیم کاروانسرای بسیار خوبی ساخته اند که اکنون باقی است و منزل تردد این فصل همان سلیمانیه است و خارج قلعه
شاهنشاه مرحوم محمد شاه قاجار چند باغ خوب احداث فرموده اند که بفرح آباد معروف است

روز شنبه دهم شعبان منزل اوغلان تپه بود از سلیمانیه تا اوغلان تپه چهار فرسخ است تا قریه سنقر آباد دو — اوغلان تپه
فرسخ بطرف مغرب حرکت میشود و از سنقر آباد تا اوغلان تپه که یک فرسخ است ما بین جنوب و مغرب حرکت میشود
چند روزی در اوغلان تپه اطراق شد که قرار و مدار طالقانیها را داده مرخص شدند قریب بیست سال است که از — وطالقان
جانب سنی الجوانب همایونی تیول و سیورغال این بنده مقرر است

روز جمعه شانزدهم شعبان سنه ۱۲۹۲ مطابق اول مهر ماه جلالی از اوغلان تپه حرکت شد منزل امامزاده مسکین آباد بود — سنه ۱۲۹۲
که از توابع کارزنگ است خاقان مغفور تعمیر خوب کرده سر در خوبی ساخته اند حالا قدری خرابی دارد ایوان بیرون — کارزنگ
امامزاده ترکیده است اسم امامزاده ابوالحسن از اولاد حضرت صادق علیه السلام است از اوغلان تپه تا
قریه سعد آباد حرکت ما بین شمال و مغرب بود و از سعد آباد تا امامزاده بمغرب حرکت شد از چهار فرسخ زیادتر است دو
عرض این بین بسیار آبادی بسیار است نسب امامزاده را از کتاب بحر الانساب و عمدة الطالب فی نسب آل
ابی طالب معلوم باید کرد

روز شنبه هفدهم شعبان سنه ۱۲۹۲ منزل حصار قزوین بود از امامزاده مسکین آباد تا حصار هفت فرسخ است تا قشلاق — سنه ۱۲۹۲
حرکت رو بمغرب بود و از قشلاق تا حصار که تقریبا پنج فرسخ است ما بین شمال و مغرب حرکت شد و از قشلاق تا حصار

دو عمارت آبادی دارد، صحرای بسیطی است، در صحرا در تابستان طوایف ایلات چادر زده منزل می‌کنند، در نزدیکی قریهٔ
حصار قشلاق مختصری از طایفهٔ افشار است، سپس کوچ کرده اکثر عربی حرف می‌زنند

روز یکشنبه نوزدهم شعبان منزل عبدالله‌آباد قزوین بود که از راه خارج است، ییلاق خوبی است، حرکت ما بین شمال و مغرب
بود، سه فرسخ و نیم ۳ نواب سلطان احمد میرزا عضدالدوله حاکم قزوین شنیده بود که ما در عبدالله‌آباد هستیم، بدین تشریف
آورده بود و دیگر وزرا اینجا اوتراق شد

روز سه‌شنبه بیستم شعبان از عبدالله‌آباد به شهر قزوین قسم دو فرسخ حرکت ما بین جنوب و مغرب بود، وقت اذان صبح از
شهر قزوین از دروازهٔ تومی میدان که دروازهٔ گیلان هم می‌گویند درآمدیم، آقابابا از قزوین چهار فرسخ راه است، تا آقابابا
طی کردیم، رو به مغرب بود، از باغات بیرون آمده ما بین شمال و مغرب حرکت کردیم، از قریهٔ حسین‌آباد که گذشتیم به جانب شمال
حرکت کردیم، و آقابابا از املاک قاقزان است که به کثرت باد معروف است و در قاموس نیز قاقزان ضبط است، قال
القاقزان ثغر بقزوین، و در ترکی یعنی کوهپایه است

روز چهارشنبه بیست و یکم شعبان از آقابابا به قریهٔ خرزان به خاء معجمه به تقدیم المهملة علی المعجمة روز شعبان آمدیم، حرکت
اول منزل قدری به جانب مغرب بود و بعد ما بین شمال و مغرب حرکت کردیم و به شمال میل کردیم، از آقابابا تا قریهٔ خرزان
چهار فرسخ و نیم است و در خرزان کاروانسرای خوب مرحوم منوچهرخان معتمدالدوله ساخته است، و گردنهٔ خرزان که
طول مسافت کوهستان را می‌گیرد و ما دستی دارد به نجی معروف شده است الآن هیچ نجی ندارد و در پیش کوه دستهای سیاه
و کوهستان جنگل زمین هموار راه دارد و اگرچه سرازیری آن سخت طولانی است ولی هیچ جای بد ندارد و دارا
شخص ایمن است

روز پنجشنبه بیست و دوم شعبان از خرزان به پای پل آوشان به نشستن المعجمه روز ... کاپ آمدیم (امروز بعد از ظهر تحویل
شمس به میزان است مطابق ۲۳ سپتامبر ماه انگلیسی) پل آوج حاجی محمدهادی حریاجی باکنی قزوینی از اجر دولت شاهنشاه
ساخته اوایل دولت خاقان مغفور به اتمام رسیده، در مدت هشتاد سال آن هیچ رخنه در او نیافته است، این پل
بالای دو خانهٔ شاهرود و طالقان است که رود الموت و رود ... بهم داخل می‌شود، الحق بسیار ثواب کرده
طغیان آب‌ها زحمت مترددین شده و از قریهٔ خرزان تا چهار که کاروانسرای مختصری است همه جا سرازیر حرکت می‌شود

ملاقات شاهزاده سلطان احمد میرزا عضدالدوله

۳ مسافت استیم

قاقزان بدیع قاف

خرزان

منوچهرخان معتمدالدوله

آوج

پل آوشان

الموت

و بعضی جاها از زیر پای تخت دارد دو فرسخ و نیم میشود و این کاروانسرای چاپار در کنار رود طارم واقع شده است که تا بالا
قلیلی پایین کاروانسرا داخل شاهرود میشود و از قریهٔ مزرعه که آوی کرده در طرف قزوین محسوب میشود تا چاپارخانه
کرده است تقریباً پنج فرسخ مسافت است که این انخفاض و تصعد را باید طی کرد و با این طول مسافت پنج فرسخ جا
پرت گاه و جای خطر ندارد و رودخانهٔ شاهرود در پای پل از این شمال مشرق بجانب جنوب مغرب جاری است و از
کاروانسرا تا پای پل تقریباً یک فرسخ است و از منزل که حرکت شد بعضی جاها بجانب جنوب و بیشتر بجانب شمال و مغرب حرکت کرده ایم
و در کنار پل آبادی نیست اردو از قریهٔ لوشان که بقدر نیم فرسخ یا زیاد تر است آذوقه و احتیاج می آورند و رودخانهٔ
شاهرود حد فاصل میان طارم قزوین که طارم سفلی مشهور است و املاک عمارلو است که جزو گیلان است

لوشان

روز جمعه بیست و سیم شعبان از پل لوشان بقریهٔ منجیل رفتیم سه فرسخ مسافت است ما بین شمال مغرب و شمال حرکت شد
قریهٔ منجیل قریهٔ آبادی است که در نزدیک ملتقای نهرین شاهرود و قزل اوزن واقع است و از این بعد این دو خانه را
سفید رود میگویند که از این لاهیجان و رشت بدریای خزر میریزد و در این قریه خانهٔ مرحوم سلیمانخان قاجار دولو
ساخته و خیلی خوب بنایی است ولی حالا دو حصهٔ آن خراب شده است که از جانب سنی الجوانب همایون
حکم تعمیر او شده است و در شرقی قریهٔ منجیل بعد نیم فرسخ قریهٔ هرزه ویل است که جزو بلوک رحمت آباد گیلان است
و در این قریه سرو بیست بحضرت و نضرت سرو دین نشن و محل در ولایات کم باشد تماشایی و رقم دو نفر علی نام
و رمضان نام تا بالای سرو رفتند که از انبوهی کبابی سرو دیده نمیشد ارتفاع او بیست و یک ذرع است و سرو قریهٔ
در شیراز از این بلندتر است و بزرگتر است ولی او پریشان و افشان است مثل اینجا و آب و سبز نیست و این
و خضرت از رطوبت هواست و در قریهٔ منجیل و هرزه ویل درخت زیتون بسیار است (میرزا حیدر رشتی منکف از پل
منجیل تا پل حاجی محمد باقر که خارج شهر رشت است مساحت کرده ایم هفتاد و پنجهزار و سیصد ذرع تبریزی عراقی است)

منجیل
قزل اوزن
لاهیجان

روز شنبه بیست و چهارم شعبان از منجیل بچاپارخانهٔ رستم آباد رفتیم چاپارخانه جنب
رستم آباد ناحیه ایست از توابع رودبار زیتون و چند قریه است و محل چاپارخانه در قریهٔ ... است و از منجیل که عبور میشود
طرف یمین رودخانهٔ سفید رود بلوک رحمت آباد است و طرف یسار سفید رود بلوک رودبار زیتون است پل منجیل بهفت
طاق است و طاق بزرگ متصل کوه است بیست و دو ذرع دهنه دارد و دو طاق وسط پارسال مطابق ۱۲۹۱ در

رستم آباد
۱۲۹۱

سیلاب خراب شده است حاجی ملا رفیع مرحوم در ساختن آن یکپایه و تسطیح شوارع گیلان خیلی زحمت کشیده است

و از منجیل تا چاپارخانه پیچ بخت و حرکت شمال و مابین شمال و مشرق شد و چاپارخانه در جای مصفائی واقع شده

قزل اوزن در برابر کوه دلک بضم دال مهمله بر وزن لکک در پیش رو که از جنگل سبز یک قطعه زمرد بنظر می آید

کوه میگویند چاپار بخت که بیشتر دارد و این کوه در جنوبی شهر رشت واقعست و این کوه را عوام گیلان حرز رشت از جنوب

رشت دانسته قبله میدانند و اغلب عوام از هر طرف بسمت او نماز میخوانند

روز یکشنبه بیست و پنجم شعبان سنه ۱۲۹۲ از چاپارخانه رستم آباد حرکت شد بچاپارخانه کوک کهدم رفتیم (کهدم با کاف عربی بروزن مشهد تمام حروف او مهمله است و موزون آن بحسب اتفاق تمام حروف او معجمه است) در جای کهدم سراوان واقعست که از توابع کهدم است چاپار بسیار خوبی است مرحوم فتحعلیخان والی پسر دوستعلیخان معیر الممالک

از مال دیوان ساخته است و در تسطیح خیابان و ساختن پلها خیلی اهتمام کرده و از این چاپارخانه تا این چاپارخانه پیچ بسنگ است

و حرکت مابین شمال و مشرق بود و از یکفرسخ با امامزاده هاشم تا شهر رشت بیست و دو بیست و خیابان مسطح

در میان درختهای سبز بیشمار در زمین بسیار و نم باران هم بر لطافت هوا افزوده و درختهای توسه که یک قسم از

اشجار جنگلی است و ارتفاع بیست ذرع بلکه زیادتر فراوان است و در کوه پایه اشجار بلوط قوی مرتفع دیده شد که

هر یکی از آنها در جنگلهای فارس و لرستان و کردستان دیده نشده است و در مقبره امامزاده هاشم چند درخت آزاد

بسیار خوب بلند هست که امتیاز دارد و در عرض راه چند رودخانه است که بزرگ آنها رودخانه سیاه رود است که

بسیار آب تندی دارد و از ثلث مرحوم حاجی ابوالقاسم یزدی پل بسیار خوبی مرحوم حاجی ملا رفیع ساخته است

که خیلی بکار مترددین می آید

روز دوشنبه بیست و ششم شعبان از چاپارخانه کهدم بشهر رشت رفتیم و در باغ خارج شهر مشهور بباغ صفا که مال

میرزا عبدالوهاب مستوفیست منزل کردیم از چاپارخانه تا شهر رشت پنج بخت و شمال و مابین شمال و مشرق حرکت شد

که از چاپارخانه تا پل پسیکه که نزدیک بازار اکبرخان است بشمال حرکت شد و از آنجا تا رشت مابین شمال و مشرق

است و در نزدیکی شهر پل خوبی است که حاجی محمد باقر تاجر ساخته است و شهر رشت جدید الاحداث است در تاریخ نصید

مجری نباشد و که معلوم لفظ رشت تاریخست و تقریباً چهار هزار خانه میشود و خانهای تمام اعیان از جهه کثرت باران سفال

کهدم سنه ۱۲۹۲

سراوان

تعریف سبزی جنگلهای ایران

بوش است و در عرض شمالی سی و هفت درجه و بیست دقیقه از خط استوا و در طول چهل و نه درجه و سی و پنج دقیقه گرینیچ رصدخانهٔ
لندن افقش است و انحراف قبلهٔ رشت از جنوب بمغرب بیست و هفت درجه است و پنج درجه نیز تفاوت انحراف قطب نما
علاوه میشود و سی و دو درجه خواهد بود و شب سه شنبه بیست و هفتم من گرفتار تب و نوبه شدم نعوذ بالله که چه کشیدم
بواسطهٔ سرما و باران مجال گردش باغ نیست نشد و همه همراهان نیز گرفتار تب و نوبه شدند ناچار روز شنبه غرهٔ رمضان المبارک
در شهر بخانهٔ میرزا محمد علیخان کاسیجی منشی دیوان آمدیم که مشغول او باشیم نوبه و تب یکطرف ناخوشی اهل خانه و ذکرها
یکطرف که از همه جهة از صدای آی آی خواب و استراحت باحرام شد الحمد لله تعالی روز چهارشنبه پنجم عرق
کردم ولی حالت کسالت و نقاهت طوری بود که مجال از رخت خواب برخواستن نبود و هوای نحس گیلان و رطوبت
آن بدرجه سخت و سمج بود که با همه رفع نمیشد و بدرگاه رب العزت نالیدم اَللّٰهُمَّ ارْحَمْ عَبْدَكَ
الضَّعِيفَ الذَّلِيلَ میگفتم تا از فضل الهی انقلاب هوا تسکین یافت با حالت نقاهت لنگان لنگان از زمین مقیم
شدیم و از آن تب در ناسیجا باقیست روز سیم و جمع و دو میشد که بار را بر زمین نتوانستم گذارم که بروم
و ورم باقیست نمیدانم پس در رفع کسالت بالعرض رفع خواهد شد یا خدا نکرده درد دیگریست و جناب ناصر الملک
محمود خان حاکم گیلان در این چند روز از پرستاری و غمخواری کوتاهی نکردند و علمای اعلام سعی در عیادت که بهترین
عبادت است مضایقه نداشتند

روز پنجشنبه سیزدهم شهر رمضان المبارک سنه ۱۳۰۹ از رشت تا پیربازار یکساعت و نیم مسافت است از پیربازار تا کنار
داور سلطانی یکساعت و نیم مسافت بود و از کشتی تا قصبهٔ انزلی دو ساعت مسافت الحمد لله هوا مساعدت کرد و انزلی
رفتیم و جمعی از سرباز و سوار گرجهای شاهی شدیم پنج ساعت بغروب مانده بود انزلی باصطلاح اهل جغرافیا جزیره نمائین
ساحلی است که سه طرف او آب و یکطرف او خشکی باشد و بکلی ظاهرا شبه الجزیره میتوان خواند در طرف جنوبی
او جزیرهٔ میان پشته واقعست که تقریباً بعقیده هشتصد ذرع طول دارد و تنهایی پهنای او سیصد ذرع است
و در انزلی برج بسیار خوب عالی اعلیحضرت همایون خلد الله ملکه ساخته اند پنجره ایست که طرف شرق و طرف
شمال او دریاست و در فصل آب از دریا زخم باغ کرده از طرف شرقی خرابی بساختمان است بیست ذرع دیگر
مانده است که آب دریا پای برج سلطانی برسد و ارتفاع برج سلطانی بیست و دو ذرع است [۲۲]   دیربازار

۲ هوا نیز منقلب بود

بطرف شمال غرب پایین بشمال رشت و اقع است و عرض مرداب تقریباً ... درخت و درازی عمارت خوبی محکم
سه چهار ... متعدد دارد ساخته است و یکروز در انزلی توقف شد

روز شنبه پانزدهم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۹۰ مطابق شانزدهم اوکتوبر سنه ۱۸۷۳ مسیحی مطابق سیچقان ئیل صبح
یکساعت و نیم از دسته گذشته سوار کشتی سلطانی شدیم و تا نزدیکی واپور کمپانی رادیم دو کشتی بهم وصل شده
انداخته شد و از کشتی سلطانی بکشتی کمپانی آمدیم و بقدریکه اسباب ما را جابجا کنند معطل شدیم دو ساعت بغروب
مانده که کشتی راندند بسم الله مجریها و مرسیها ان ربی لغفور رحیم همه اهالی
انزلی می گفتند که دریا باین آرامی و سکون هیچوقت ندیده ایم خداوند مهربان بخیر و سلامت و بیچارگی حرکت کرد
جهان احسانی باید خدا انام که از شورش دریا گیرد آرام اسم کشتی که در عدد کشتی بخار دار است
الکاف عربی است که اسم سابق جانشین عثمان است که از خانواده سلطنت است می گفت که زور ماشین او
بقدر یکصد و بیست اسب است و بارگیر کشتی یکهزار و پانصد پوت است طول کشتی دویست فوت و عرض کشتی بیست
پنج فوت است ساعتی سی پوت نفت خرج سوزاندن دارد با نفت میرانند که هر پوت پنج من و نیم تبریز است اسم کاپیتان
واوکوییت کاسر و دو کاف عربی و بروسی کشتی بخار را پراخت می گویند پراخت بکسر با فارسی و راء مهمله و
ضم خاء معجمه یعنی بخار است و واپور هم در فرانسه یعنی بخار است از انزلی تا آستارا حرکت کشتی رو بشمال
و مغرب است از آستارا تا لنکران بشمال از لنکران تا سالیان رو بشمال و مشرق از سالیان تا بادکوبه رو بشمال است
عمق دریا در تراز پانصد و هفده قلاچ نیست که در نزدیکی لنکران است و در نزدیکی سفید رود هم سیصد و
هشتاد و چهار قلاچ است

روز یکشنبه شانزدهم شهر رمضان و ساعت الا ربع از دسته گذشته وارد بادکوبه شدیم که کشتی لنگر انداخت بیست و
چهار ساعت تمام حرکت از انزلی تا و رود بادکوبه شد و در آستارا بقدر یکساعت و در لنکران بقدر دو ساعت
و نیم لنگر انداختند که اگر این توقف نبود و چون حرکت دریا ملایم و موافق بود در بیست و یکساعت می آمد و این از غرایب بود
کسی خاطر نداشت که کشتی در این مدت قلیل از انزلی بادکوبه برسد و هوای دریا یک شبانه روز چنین باشد یکساعت از
صبح که کشتی لنگر انداخت من بسطح کشتی برای تماشای بادکوبه آمدم شهر بادکوبه در دامنه کوهی است خانها در روی

روی هم رفته بقدر بیست و پنج هزار نفر جمعیت دارد که پنج هزار نفر ارمنی و روس است و بیست هزار نفر مسلمان شیعه است
اکنون همه باکو می‌گویند و خاقانی هم باکویه گفته معلوم نیست که برای ضرورت شعر است یا همین طور صحیح که آن
باکویه تماشش باج خواهد * مرز ان ربع زرده کران است * باکویه جای خیرش مروز * تا بسطام خاوران است
القصه دیگر تخمی بادکوبه طرف جنوب امامزاده‌ایست مسمّاة به بی بی هیبت که می‌گویند خواهر حضرت امام رضا علیه السلام است
و اهالی انجا خیلی اعتقاد دارند و زیارتگاه اهالی آن صفحات است القصه درین اثنا کرجی بخاری از شهر بکشتی آمد خبر
شد که شاهزاده در میان این کشتی هست با کپیتان گفت شاهزاده آمده است تعجیل بکشتند به کورناطور بادکوبه خبر
دادند یکساعت کشید که جناب کورناطور با صاحب‌منصبها با لباس رسمی نشانهای دولتی با بکله آمدند و کشتی را باسکله
وصل کرده بودند آمده در سر پله ایستاد از خلوت داخل شد پولوف مترجم میرزا زین العابدین بادکوبه بود منهم خیلی مهربانی
کردم الحق مرد خوشخوی خوشروئی است شکل هشت نفر با آب حیوانست و خیلی عذر خواست که من دیشب خبر شدم
و صاحب‌منصبها را معرفی کرد و رفت و خواهش کرد بقدر یکساعت در کشتی توقف بکنید و بعد از رفتن پیغام فرستاد
که من خیال مناسب داشتم که خانه سلیمان اشیا خالی در مهمانخانه و عمارت دولتی نباشد منهم اظهار کردم که کار بجا [illegible]
و خواهش کرده بود بقدر نیم ساعت دیگر توقف بکنید تا خودم بیایم ثانیاً باز با لباس رسمی آمد و مرا از کشتی بیرون برد
و در اسکله اعیان بادکوبه و صاحب‌منصبها تمام ایستاده بودند من از [illegible] ایرانی و بادکوبه با آنکه نقاهت و کسالت
داشتم یکان یکان احوال‌پرسی کردم تا از اسکله در آمدم در کالسکه قشنگی حاضر کرده بودند من و کورناطور سوار شده بمنزل
بمنزل آمدیم (منزل خانه جعفرقلی بیک پسر حاجی حسن بیک دخترزاده کاظم بیک است و کاظم بیک [illegible] که اجداد
او را نادرشاه از [illegible] بادکوبه آورده است و آنوقت سلیم خان حکومت بادکوبه را داشته) [illegible]
با موزیکان ایستاده تعظیم نظامی کردند و با آواز بلند و جانپنجه کردند منهم ایستاده قدری موزیکان زدند و بعد
مرخص شدند و کورناطور ببالاخانه منزل ما آمد و قدری نشست و رفت و برای [illegible] احتشام الدوله کالسکه
دیگر حاضر کرده بودند چون روز دوشنبه خیال تماشای آتشکده را داشتم و حرکت و سواری برای درد پا مفید بود لهذا
عصر روز مزبور یکساعت بغروب مانده بیا[زدید] کورناطور رفتم مترجم الکساندرویچ [illegible] بود [illegible] منصب
سرهنگی است و سابقاً الیه به ایران آمده در خط سرحد مابین ایران و عثمانی بوده و از دولت ایران نشان هم دارد

کورناطور [illegible]
۲ مهربانی ما
[illegible]

بعد از این همه جا مترجم او بود

روز دوشنبه بیست و پنجم رمضان ماه که به توقف شد بتماشای آتشکده گبران رفتم (که از عهد عجم تاکنون معبد گبران بوده است)
جناب کورناطور خودش یکساعت بظهر مانده آمد و نایب خودش را که هر وقت بجائی میرود نایب الحکومه است
همراه خود آورد معرفی کرد جوان معقولی بنظر آمد ترکی و فارسی هیچ نمیداند بقدر ده دقیقه نشست رفت سوار شدیم
دو ساعت بعد از این می آئیم چهار ساعت بغروب مانده تقریبا که یکساعت و نیم بعد از ظهر بود آمدند تا اطاق
در کالسکه نشستیم و تا قریه بالاخانه که معدن نفت است یکساعت و نیم با کالسکه تند رفتیم تمام زمین نفت است که روزی شش هزار
پوت بشهر می آورند و متصل عراده های بارکشیست که چرخ بسیار بزرگ دارد و بیک اسب می بندند و از قریه بالاخانه
بشهر نفت می آورند و در نزدیکی شهر کارخانهای دیگر ساخته اند که آنجا جوهر نفت را برای سوزاندن می کشند
از آنجا خروار خروار بکشتی حمل کرده بولایات روس و ایران میبرند در آنجا قدری مکث کرده و بعد از آن به آتشکده رفتیم
از قریه بالاخانه تا آتشکده یکساعت راه با کالسکه است و آنجا هم عالم دیگر است که تمام کارخانها جوهر کشی
نفت را با آتش طبیعی زمین قرار داده اند و خرجهای گزاف کرده اند که اختیار این کارخانه با میرزا تقوف است که
از تجار معتبر روس است و شام آنجا شام خوردیم و از آنجا با تشکده بزرگ رفتیم که آنجا هم کبابی کارخانهای
زیاد دارد که در نهایت خوبی و استحکام ساخته اند که در این روزنامه مختصر نمی توان نوشت زمین آنکه بقدر یک گز
گود بکنی و با کبریت آتش بزنی فورا هوای مجاور زمین آتش میگیرد و شعله میکشد ولی وقتیکه از زمین در می آید چندان
حرارت ندارد من دست گرفتم چندان متألم نشد و چوکان دست را اگر قدری بقدر چهار دقیقه هیچ نسوخت و قدری که
شعله بالا میرود و هوا با او مخلوط میشود حرارت او زیادتر میشود و اگر کسی چوبی را او را مشتعل میکند میسوزاند و گفتند چند نفر از
اهل ملتان آنجا بود که چندین سالست آنجا اطاقی دارد و در خلوت رو بروی آتش ایستاده دعائی بزبان خود می
خواند و وقت دعا خواندن زنگی در دست گرفته متصل میزد و در پیش پا او دو شعله آتش بود که از زمین بقدر یک
لوله آفتابه بزرگی بیرون می آمد تعجب آنکه این آتش ها دود نداشت که اگر دود میداشت در آن اطاق کوچک تا
همه خفه بشویم و هیچ استنشاق دود نمیکردیم و آن شخص هندی رو بجنوب و مغرب ایستاده بود دعا میخواند
آتشکده و عمارتیست که با آتش جهنم کارخانهای عظیم از تجار ترتیب داده و نفع کلی میبرند و از سیصد پوت نفت یکصد

بالاخانه

آتش کوهی

ملتان

پوست چوب نفت در می‌آورند و باقی بکار سوزاندن اپور می‌آید که عوض ذغال سنگ میرزا یوسف مستحفظ خیلی

معتبر است در کارخانهای خود ماهی بیست هزار منات مزد عمله میدهد و خود شخص ایرانی شروانی سیاه چشم و ابرو است

خیلی با اهل ایران شباهت دارد بعد از تماشای کامل یک ساعت و یک ربع از شب گذشته از آنجا راه افتادیم و با کالسکه

خیلی تند آمدیم پنج ساعت از شب رفته به بادکوبه رسیدیم و جناب گورناطور مرا بمنزل رسانیده پیاده شدن خداحافظ

کرده بخانه خود رفت و آتشکده تا شهر از دو فرسنگ زیادتر است که در طرف شمال مشرق شهر بادکوبه واقع

شده است و در آتشکده در دیواری بخط میخ قدیم پهلوی چیزی نوشته بودند که معلوم کسی نشده است عرض

شمالی بادکوبه چهل درجه و بیست دقیقه است و طول مشرقی او از گرینویچ چهل و نه درجه و پنجاه و پنج دقیقه است

و اسم گورناطور بادکوبه استاد اسل اسکی است و منصب او نیارال مایور است و گورناطور را عجمها در توجیه جات

غوبورناطور مینویسند

بتقدیم المنتاد تعالی الموفق

روز سه شنبه نهم رمضان المبارک از بادکوبه روانه شدیم آدم های زیادی به اتفاق غورغون شاه فرستادیم جلو

بران تا شش عراده گرفتیم که همراه خود باشد جناب گورناطور کالسکه خودشان را دادند که ما بریم و از آن طرف

عیال مشارالیه که در تفلیس است بیاورند خیلی انسانیت کرد اگر کالسکه از تفلیس می‌آوردند چند روز طول می‌کشید

و اسباب معطلی شد و اسبهای کالسکه را کرایه کردیم در این دو سه روز توقف آنجا حکیمباشی بحری و حکیم باشی

گورناطور آمده پای من را مالیدند و قرار شد بجای پنجاه که تا تفلیس پنج بار بشود و از آنچه خیلی زحمت کشیدیم

و در نماز هم خیلی زحمت میداد و تا تفلیس مشغول العمل که گرد باشند تیز دادند که روزی دو بار صبح و شام خورده شود

و خیلی افاقه در ورم پا کرد و بار دیگر جناب گورناطور بمشایعت آمد من تکلیف کردم که تا بیرون شهر زحمت نکشند

نشنیدند مرا و والده احتشام الدوله را سوار کالسکه کرد منکه هرگز تصور نمیکردم که در طهران با خواهرها با عیال

میتوان شب تاریک در یک کالسکه نشست و زیارت رفت یا تجریش رفت در ملاء عام در حضور خاص و عام گورناطور

سوار کالسکه شده راهی شدیم الضرورات تبیح المحظورات میکشد عشق تو مارا بسر بازارها و جناب معظم الیه

تا بیرون شهر بمشایعت آمدند آنجا پیاده شده بکالسکه ایستاده خیلی عذرخواهی کرده وداع کرده پنج ساعت و نیم

از دسته گذشته راه افتادیم و قریب یک ساعت بغروب مانده وارد چاپارخانه جنگی شدیم ... آمدیم نیم ساعت

۲ از بادکوبه تا آنجا ۷

در چاپارخانه آرپات برای نماز معطل شدیم ۲ با بین مغرب و شمال حرکت کردیم و از چاپارخانه لعت نامه آجکی به
حرکت شده در دو ساعت و ربع پس ساعت منازل ایوبرپس معین کرده اند که بعد مرقوم خواهد شد و از بادکوبه تا
شماخی همه جا اراضی لم یزرع است که هیچ آب ندارد و کرایان یا ... لایی عسر و مرور کمال زحمت دارد
در راه پست و بلند و دره ها شوسه است که ساخته اند و در عرض راه در دره و رسی قسمت ریگست صبح خورده ...

۱۲۹۳

روز چهارشنبه نوزدهم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۹۳ به شماخی آمدیم صبح از آجکی راه افتاده و در راه پست و بلند کوه
و هموار دارد از چاپارخانه مرزه تا شماخی بسیار خوب اراضیست به دیمزار و محل زراعت و خیلی شبیه بمحل
ییلاق کردستانست و تا شهر شماخی حرکت معرب شد و شهر شماخی در دامنه کوهی و به جنوب واقع شده است
و خیلی جای باصفای خوبیست و می گویند فصل اشتا راست ولی زلزله زیاد میشود که محل اطمینان نیست چنانچه پارسال
در زمستان خیلی از زلزله خراب شده است و ساقاخانهای شهر را دو طبقه و سه طبقه ساخته اند به جهت کثرت زلزله
اعلیحضرت امپراطور قدغن کرده حالا یک طبقه می سازند و باغستان خوبست در بیرون شهر در کنار رودخانه دارد که
از حبوب شهری کدرد و میوه های خوب بعمل می آید و نجل بیک حاکم اینجا با اعیان با نمیر سنجی استقبال کرده بود و هیجا
نزسوار قزاق همراه داشت که تعظیم نظامی کردند و آن دار بلند که گفتند شانزده ساق ولشوش (یعنی ...)
سلامت باشد و همه جا همین را می گفتند در خانه حاجی علی اکبر بیک تاجر شماخی که در وسط شهر منزل ... نزدیکی
خانه معین کرده بود مشارالیه خانه خوبی دارد با اوضاع و اسباب آراسته که باصطلاح فرنگیها مبل می گویند
دو سه نفر تجار روس به نوذند روسیه و ارامنه مجموع شده ... که علامت ادب ... است

مثل
۱۱۱ ...

شماخی پایتخت ولایت شروانست که جای بسیار خوب دارد و مولد خاقانی در آن شهر است که در شعرها
خود می گوید ۹ تا کله من درین مکان است ۹ شروان همه ساله خیروان است ۲ مناسبت خیر شرکه است
شروان الصبح بر درن حجاب ضبط کرده و ایضا خاقانی در مدح شروان گوید ۹ شروان بر روزگار تو امیدوار
کاقبال بروزگار هم از روزگار تست ۹ و ایضا گوید از آن گشت شروان سمرقند اعظم ۹ که گردون تو را
خواند خاقان اکبر ۹ و شیروان وزن قسیه دل جلیست و در تحفة العراقین میگوید طوطی معانی ام آفریدم

۲ خاقانی ... اینکه در این بیت

شروان فضلی است اینستم تنگ آمد بر دلم شماخی ۞ گلخن جائی بدین فراخی ۞ زندان تست مسکن من
هر موی به کل تن من ۞ و جمال الدین عبد الرزاق اصفهانی هم شروان بسته چنانچه گفته است ۞ کیست
که پیام من بشهر شروان برد ۞ یک سخن از من بآن مرد سخندان برد ۞ و میرزا عباسقلی شروانی که در
مصالحه ترکمان چای مترجم پسکیویچ بود و در تاریخ خود نوشته که اصل خاقانی از قریهٔ ملهم است که در یکفرسخی قصبه
شماخی است والآن هم ده دوازده خانوار دارد و شهر شماخی سی هزار جمعیت دارد و در شماخی مسجد
سنگی عالی هست که طاق او از سنگ است و خیلی خوب بنا کرده‌اند طاق مرتفعی دارد و از دو طرف شبستان دارد
که طول آن شبستانها با گنبد وسط تقریباً پنجاه ذرع است شب علمای شماخی آقا سید علی شتپاز و آقا میرزا
ابوالحسن مجتهد و حاجی سعید افندی قاضی اهل سنت و ابراهیم خلیل افندی قاضی اهل سنت دیدن کردند شماخی
در عرض شمالی چهل درجه و بیست دقیقه و در طول مشرقی چهل هشت درجه و سی و سه دقیقه واقع شده است انحراف
قبله شماخی در جنوب بطرف مغرب بیست درجه و نه دقیقه است و با انحراف قطب نما که در شماخی پنج درجه است بیست
و پنج درجه خواهد بود

شماخی

روز پنجشنبه بیستم رمضان المبارک سنه ۱۲۹۲ به آق سو آمدیم صبح در شماخی بخل نیک کالسکه آوردند اول تماشای مسجد
شیعه‌ها رفتیم که درین چند سال حاجی محمد رضا سیف تاجر ساخته و از آنجا تماشای مسجد جامع قدیم رفتیم که گنبد عالی سنگی
دارد و اهل سنت در آنجا نماز جمعه میخوانند و درین زلزله‌ها هیچ خراب نشده است و از آنجا برای خانه طرخل نیک
که حاجی علی اکبر گفت بکلیسای ارامنه برای تماشا رفتیم کلیسای بزرگشان از زلزله خراب شده کلیسای مختصری دارند
از آنجا بکلیسای ملت روس رفتیم تازه ساخته‌اند در بالای بلندی واقع است که همه شهر پیداست و اشکال خوب از حواریون
و حضرت عیسی و مریم علیهما السلام داشت از آنجا بمنزل آمدیم چهار ساعت از روز گذشته از شماخی درآمدیم بخل نیک
میخواست بیاید اذن ندادم میر صادق خان طالش پسر عموی سیف الملک را با چند نفر سوار همراه کرد از شماخی
تا قریهٔ فوغانی که تقریباً یک فرسخ است بطرف مغرب حرکت کردیم از آنجا تا شراديل بجانب جنوب بود و از شماخی
تا شراديل بلکه تا آق سو همه کوهسارات آباد علفیت و زراعت دهات است و از شراديل تا آق سو تند رفت در
بالای کوه حرکت کردیم که همین بیابان همه دره‌های مشحون از جنگل بود و بعد از نعت و در سمت تا آق سو سرازیر است

سنه ۱۲۹۲ آق سو

شماخی

شراديل
با دال مهمله بوزن قابل

کرده‌ایم و در پس میرزا زیری طی کردیم خیابان خوب و با قاعده ساخته‌اند که حرکت کالسکه برای شخص راحت تر از مین
مسطح بود (چون لب دلبران پیچاپیچ ولی چون شود دل سنگش • چون کند دلبران خم و زخم ولی نه چون جان
سنگش) و بحط پستتم زیاد تر از دو ... در پس نیامده باشد و آق سو قریه‌ایست در کنار رودخانه که باسم رودخانه
موسوم است باغستان خوب دارد و انار خوب دارد و شلتوک کاری میشود و هوای آنجا با شماخی خیلی تفاوت دارد
شماخی اگر آن قشمن جان پستان کن زلزله اکما نیست نداشت بنظر من از جاهای حیات است که نظیر او کم باشد
و آق سو در بستان مدلوست می گویند تب و لرز زیاد دارد و آق سو لفظ ترکی است یعنی آب سفید و تمام این
صحرا از آب آق سو زراعت میشود و اسامی اغلب دهات ترکی است مثل قراقوبیلو که نزدیکی آق سو است و در آن
هم شیلاپست و هم پستی و از ریش سفیدان آق سو یکی آقا بیک است که مرد معتبریست پسری دارد تیمور بیک جوان
خوبی است آقا بیک هم پسرش را بحقوق مرحوم ولیعهد با چند سوار به تبعیت آنها کلولی در بسته داد و پدرش
در خدمت مرحوم ولیعهد منصب تفنگداری داشته

روز جمعه بیست و یکم شهر رمضان المبارک به گوگ چای آمدیم (ترکی یعنی رودخانه کبود) که از غربی قریه جاری است
و از شمال بجنوب میرود و در چاپارخانه کلولی منزل گرفت بلوک گوگ چای اعیان خود باستقبال آمده قدری
همراهی کی سیلانت و میر صادق خان با قزاق خود مرخص شدند و در پس این قزاق سیاوش خان است در نزدیکی
اقچح و در مین اقریه شیخ مزید است که باغات فراوان دارد و صاحب منصب آق سو تا اینجا و در پس مشایعت
کرده و اول منزل چون باران می‌آمد او را مرخص کردم میرزا فرج مترجم گفتم که زحمت بکشد کمک قرض من را
باید ادا کنم و تا پنج و نیم آمد اینجا که حد او تمام شد مرخص شد و سواران قزاق همراه بودند و قریه آجی دره و قریه
کلایاغ لی بفتح کاف عربی دو قریه معتبر است و باغستان زیاد دارد در سرحد میان بلوک آق سو و گوگ چای است
و آق سو دو رسی است و در غربی قریه کلایاغ لی رودخانه گردمان با کاف فارسی مکسور است حالا چندان
آب نداشت ولی پل بزرگ دارد که بقدر یکصد ذرع طول است که در بهار سیلاب سخت دارد و از شمال
بجنوب جاری است که سیلاب و برودخانه کر میریزد و از کلولی گوگ چای هر چه این چاپارخانها است که طرف جنوب است
بلوک برگشاط است که بستان قریه است و از بلوکات حاصل خیز معروف آن صفحات است و تا کنار کر می کشد بلوکرا

گوگ چای
با دو کاف فارسی

آجی دره
کلایاغ لی
با کاف عربی مفتوح
گردمان
با کاف فارسی مکسور
برگشاط
با کاف فارسی مضموم

باسم قریه برکشاط میخوانند و خود برکشاط هم منتقد خانه است و یک حمام ندارد و سهلست در تمام بلوک برکشاط
یک حمام نیست و هرچه بالا دست چاپارخانهاست که طرف شمال است بلوک لاسیجت که حد غربی او روزد
خانه گوگ چای است و از کلولی تا منزل همه جا صحرای مسطح و چمنست که در بهار یک قطعه زمرد است و بچاپارخانه
قرامریم رسیده در طرف یمین راه بمسافتی قریب قریه معتبریست که باغستان دارد موسوم بیکه خانه است
و نصف او شیعه و نصف سنی است و قریه دیگری در دامنه کوه بمسافت بعیدیست موسوم بقریه قرابازری
که باغستان دارد و تمام او شیعه است و ملای آنجا ملا حسین با شیعیان باستقبال آمده بودند و نصف قرامریم
مالاغانست و مالاغان طایفه از روس است که کشیش ندارند و بخلاف مذهب روس است و هفده درب
از قرامریم گذشته در یسار راه اول باغستان قریه قرابقال است که قریه عظیمیست و پائین او قریه بغربابا
موحده و رابسله بروزن جغرات که میانه شان کورس فاصله است که باغستان هم دارد و دوازده [illegible]
دارد و قریب بهشت ورس طول باغستان این قریه است و از گوگ چای گذشته بمنزل رسیدیم قریه گوگ
چای را اعلیحضرت امپراطور خیال دارند که شهر کنند و حالا هم خیلی خانهای خوب ساختهاند و بازار ساختهاند و عمارات
نچل نیک در دیوانخانه خود که چندین طاق داشت منزل داده بود و از روبروی طاقها نهر آبی جاری است
تا چاپارخانه قدری مسافت داشت و گوگ چای آب بسیار خوبی دارد که از کوه قابلادشاه داغی که از شعبات
جبال داغستانست می آید حالا هم که فصل خریفست بقدر پنجاه سنگ آب دارد امروز تمام روز را حرکت
کردیم اسم نچل نیک اینجا آندریمی فلیک سویچ است و مترجم او سیف الله بیک است

روز شنبه بیست و دویم رمضان سنه ۱۲۹۲ بخاقلو آمدیم نچل نیک گوگ چای تا بهشت ورس مشایعت کرد
خاک او بود که بلوک برکشاط تمام میشود در سر هشت ورس پیاده شده دم کالسکه آمد با قزاق خودش خدا
حافظ کرد و گفت یکسال است که شهر گوگ چای آباد شده و هیچکس از شاهزادگان بزرگان دولت و سردارهای
بزرگ از اینجا عبور نکردهاند شما اول شخص بزرگی هستید که از اینجا عبور کردهاید و کوچه بزرگی که تازه احداث میشود
اگر اذن میدهید باسم شما کوچه پرنس فرهاد باشد گفتم خیلی خوشنود خواهم بود که اسم مرا یادگار بگذارند گفت از این
قبول شما که اذن دادید برای من خیلی افتخار حاصل شد و بعد نچل نیک بلوک آق داش آنجا حاضر بود ما را باو تسلیم کرد

کلولی
قرامریم
یکه خانه
قرابازری
با آیه ملا حسین
مالاغان
قرابقال
بغر
قابلادشاه داغی
آندری فلیک سویچ
سنه ۱۲۹۲
پرنس فرهاد
آق داش

و برگشت اسم یحیی بیک بلوک آق داش توابع سیحایل است آنجا استقبال آمده بود کم زحمت کشیده
است رای ... که حقیقت شما شاهزاده کار بیاید که با جدیت مشغول باشیم اسم مترجم او میرزا عبدالرحیم
بود و قزاق باشی محمد حسن بیک است و آق داش بلوک بزرگی است و تابع کور ... از نسل ...
... بغرب حرکت کردیم و طرف یمین همه جا کوه و تپه ... است و طرف یسار تا چشم کار می کند دهات معمور و صحرا
و سبز است و در قدیم همه جا از طرف کوهسار به توریان چاپی میرفته اند و در این یکسال که یحیی بیک [illegible]
داش شده است آن را موقوف کرده و چوب تلگراف را هم از آنجا براه پامین حمل و نقل می کرده اند
باین صحرای مسطحت و باولگل بلوک آق داش که رسیدیم قریه خسرو است که از باغستان عبور کردیم قریه
بزرگی است و از قریه خسرو امروز که آخر منزل است تا ... کرده و پس از آن ... تا ...
که از میان او نیز گذشتیم آنچه معلوم شد از قزاقان ... اینجا آورده اند پس از آن قریه غسل بود که از
... افتاده در آخر قریه چنار بزرگی بسیار عالی بود ما اینجا در خاک بادکوبه ... درخت چنار ...
... بود و از غربی قریه غسل دو خانه توریان چاپی می کردند و رودخانه بزرگی است و خیلی ...
... چاپی برگردانده است و منبع او از جبال اغستان است و از ... که گذشته بود و از اینجا
... چاپارخانه و قریه اوچ قواخ واقع است که قریه بزرگی است و قواخ بزبان اهالی اینجا اسم ...
هرچه باشد من درست نفهمیدم که کدام درخت را قواخ میگویند و قریه زین الدین آقا را اتصال اوچ قواخ
دارد و باغستان آنها بیکدیگر اتصال دارد و خیلی باصفا داشت و از این چاپارخانه یحیی بیک مرخص شد و ...
خود را همراه کرد که تا سرحد او همراه باشد و از آنجا به چاپارخانه عرب آمدیم و از آنجا به چاپارخانه قشلو آمدیم و بلوک ...
داش ... دو قریه است و بلوک ارشین در ... زیاد تر از صد قریه میشود و بلوک آتش هم ... بسیار
دارد و عناب خوب در این بلوکات هست و در یمین و یسار راه قرای معتبر و نزدیک و دور بسیار است که ...
اما فایده ندارد و نزدیک چاپارخانه قشلو دو خانه از جبال است که بلوک ارشین از او مشروب میشود که از جبال
... رسیده و قریه خان آقا است که باغستان بسیار دارد امروز گرد و خاک زیاد داشتیم که در صحرا
قشلاق قریه ... گرد و خاک ... بود و در سر ... چاپارخانه قشلو ... آقای رشتی میرزا آقای ... استقبال ...

توریان چاپا

آرشین

آخیا

شاه عباس ثانی
شاه سلیمان صفوی
سنه ۱۱

عریضه نوشته بوده و طغرا فرمان فرستاده بود یکی از شاه عباس ثانی و یکی از شاه سلیمان صفوی فرمان شاه
عباس ثانی بتاریخ ذی الحجه الحرام سنه ۱۰۷۸ بود مضمون آنکه امام علی بیک برادر امارت و حکومت پناه کمالا حاتم
سلطان چاکرلو را در عوض امارت پناه مزبور در سلک توپچیان سرکار خاصه منتظم ساختیم و دوازده تومان تبریزی
مواجبی که قبل از ایام امارت در وجه امارت پناه مزبور مقرر بود در وجه مشار الیه مقرر فرمودیم و در پشت فرمان
نوشته بود حسب الامر الاعلی از قرار نوشته سیادت و وزارت و اقبال پناه عظمت و جلالت دستگاه عالیجاه
اعتماد الدوله العلیه العالیه الخاقانیه برطبق نوشته عالیجاه امیر شکار باشی است و پشت فرمان چند ثبت دارد
یکی ثبت دفتر خالصه شده و یکی ثبت دفتر خلاصه شده و یکی ثبت دفتر سرخط شده و یکی ثبت دفتر نظارت شده
که حالا این طور ثبتها معمول نیست و خلاصه فرمان شاه سلیمان آنکه میرزا علی و دولوخان و سایر غازیان جماعت
چاکرلو را از وجوه چوپان بیکی شیروان معاف کرده‌اند و اگر احیاناً ظاهر شود که در سنوات قبل از این گوسفندی
داخل گوسفند ایشان بوده به دستور عرض نمایند که این سنوات نیز ضبط و حواله شود و در احکام مزبوره قدری از
گوسفند مشخص نشده و در سنوات نهایت تومان که محاسبه وجوه چوپان بیکی شیروان تنقیح یافته هر ساله
قبض مبلغی مختلف مستاجران قرار آورده بخرج خود مجری داشته‌اند و در ایام نجفعلیخان هم هر ساله نود و
تومان و دو هزار و هشتصد و شصت دینار بخرج نوشته شده و در آخر فرمان نوشته شده پروانچه زمان نواب خاقان
خلد آشیان صاحبقرانی از ابتدای لوی ئیل الی آخره مضی شده رجب المرجب سنه ۱۰۹۱ و در فرمان مینویسد نواب خاقان سنه ۹۱
رضوان مکانی و نواب خاقان خلد آشیان صاحبقرانی برطبق حکم نواب گیتی ستانی فردوس مکانی نوشته‌اند
یکی شاه عباس ثانی و یکی شاه عباس اول و یکی شاه اسمعیل باشد در حاشیه فرمان بخط خود شاه سلیمان نوشته
شده و در پشت فرمان نوشته شده شاه عباس اعلی الله فی الخلد مقامه جد بزرگوارم طاب ثراه شاه بابام
انار الله برهانه و فرمان پانزده سطرات و مفصل نوشته شده و در پشت فرمان نوشته از قرار نوشته وزارت و شوکت
و اقبال پناه حشمت و عظمت و جلال دستگاه عالیجاه عضد السلطنة البهیة السلطانیة اصفاهی اعتماد الدولة العلیة
العالیة الخاقانیة و در زیر او نوشته ثبت مهر همایون شد و حاصل عریضه قربان آقا آنکه سیصد سال بحضور مبارک عرض
کرده‌ام ما همیشه بیکزاده بوده‌ایم معاف بوده‌ایم حالا فقیر شده‌ایم ما را در سلک رعیت نوشته‌اند سه عاداتیم که

بگذرانیم و اگر ببرد فرمان اینجا چهار تومان مفروخت میخریدیم که خشت سلاطین ماضی معلوم شود رحم الله
معشر الماضین

۲ حاله نافر شده‌ایم جزو رعیت محسوب میدارند و مکران از بار تحمیلات معاف مستدعیم

سنه ۱۲۹۲

روز یکشنبه بیست و سیم رمضان سنه ۱۲۹۲ قارقیلی چای آمدیم امروز اول عقرب است که دیشب تحویل شمس برج عقرب
شده قارقی در زبان کیان صفحات یعنی نی است و قارقیلی یعنی نی زار ولی مربوط او که در لغت ضبط است
قارقوا و لاست و در اول سرک گوسفند زیاد که بقدر چهار پنج هزار میشد الی ایروان بشکی میبرند که بفروشند
هر ساله در فصل پائیز میبرند و گوسفندی از ده مناط تا هفت مناط می فروشند چاپارخانه اول نیک جورا است
با کاف فارسی تا اینجا در تحت اختیار نجفقلی بیک آقا داشی است که در غربی رودخانه گر است و مینک چورت قریه
معتبریست و قدری از چاپارخانه دور است تا دوازده ورس و بمغرب آمدیم که تعداد اولیه کنار رود گر بسیار
انجا قزاق عوض شدند ترس آنجا بیکلر بیک بود در طرف شمال راه تقریبا بمسافت یک فرسنگ کوه سفید و
ناهموار بی آب و علفیست که او را کوه ارچن داغی میگویند با جیم فارسی میگویند خیلی شباهت بکوه الوند دارد
که در صحرای سلطان‌آباد عراق طرف است الی از او بلند تر است آخرش در بلوک ساموق تمام میشود و پشت آن
کوه محال سکی است و در پشت او با امتداد شمال مغرب بجنوب مشرق کوه بسیار عظیم بنظر آمد که برف هم داشت میگفتند
که همیشه برف دارد کوه شاه دغیست که از جبال داغستان است آن طرف گرجستان ساموق است و از کنار کر
بقدر یک ورس بجنوب حرکت کردیم و از اینجا بطرف مشرق حرکت کردیم تپه ناهموار بود و با اختلاف حرکت میشد
بعد از طی مسافت باز بطرف جنوب حرکت کردیم تا بکنار کر رسیدیم که باروم درست کرده‌اند و کالسکه
و قشون را با اسب و پیاده میکشند دو عدد گرجی بزرگیست که بطول رودخانه قرار داده بالای آنها
کلفت بزرگ کشیده‌اند و از این طرف و آن طرف بعرض رودخانه طناب کلفتی است که بچوبهای قوی محکم کرده‌اند
و یکچوب کلفت هم در وسط تخته بندی باروم نصب کرده‌اند که آن طناب کلفت باو میخورد و مانع است
که آب باروم را ببرد و آن چوب بطور قرقره می پیچد و در نهایت سهولت حرکت میکند تا بکنار رودخانه
برسد و در طرف پایین میان دو گرجی یکپارچه تخته بزرگی هم هست که پیراه را با باروم نصب کرده‌اند و هم محمد
حرکت است و تا بحال یکی بود برای ایاب و ذهاب معطلی و زحمت داشت یکی دیگر هم تازه درست میکردند که

قارقیلی چای

ارچن داغی

باروم
پاراخود

همین چند روز تمام میشود که یکی برای ایاب و یکی برای ذهاب چنین گفتند این بازوم را در امپراطور وقف کرده که از
کسی چیزی نگیرند سالی دو هزار منات هم برای خرج او میدهند عرض کر اینجا شصت ساجن و بیست که میشود (ساجن)
هشتاد ذرع زرع روس باشد با ساعت ملاحظه کردم هفت دقیقه از این طرف به آن طرف بازوم آمد در آن مکان
حرکت کر از شمال بجنوبست در رودخانه کر بسیار بزرگ و پر گشت و هیچ زراعت از او نمیشود و همه جا در کوه
میرود در کنار کر معاون نخل بیک آقا ی اشی مرخص شد نخل بیک گنجه که اسمش پنجه چی است با استقبال آمد (پنجه چی)
که تا گنجه همراه است و وقتی هم در استر آباد بوده است و در کنار کر در میان جنگلها دراج فراوان است
یک شخص تبریزی سه عدد دراج آورد که تازه زده بود سه منات و کسری گرفت اگر تا عصری اینجا باشید ده دوازده
قطعه دیگر میزنم می آرم و در معبر کر شتر زیادی از باد کوبه می آمد که از آب می گذراندند پرسیدم که بار اینها چیست
نفت سفید کلوا است که بایروان میبرند و از منگچور که دوازده ورس گذشته بودیم رودخانه کوره چائی است آب
شور گل آلود است که پل چوبی ساخته اند و عجبست اهالی این صفحات رودخانه کر معروف که برودخانه ارس جاری است در
کتب مسالک ممالک ضبط است کورا و امی گویند و این رودخانه شور را کر میگویند و رودخانه کر معروف که مطهر
از سفید رود زیاد تر است روز یکشنبه بچاپارخانه رستم آبادی قیم از رودخانه نزدیکتر بود و از آن راه رفته از سفید رود
دوبار گذشتیم تا رکاب اسب آب بود و از کر می گویند هیچوقت با اسب نمیتوان گذشت و در کوره چائی اوجا
بود که سواران قزاق عوض کشتند و از چاپارخانه تا قلعه شیشه صد و هشت ورس است و از دولت حکم شده
که از گنجه تا شیشه هم تلغراف بکشند نخل بیک گفت این راه با نجام سرسید و صحیح شنیده شوشیت و بلجن شیشه میگویند
که پایتخت قرا باغست و در قلعه شوشی بود که شاه شهید آقا محمد خان قاجار را در شب بیست و یکم ذی الحجة الحرام (سنه ۱۲۱۱)
سنه هزار و دویست و یازده شهید کردند و لفظ تاریخ تاریخست

روز دوشنبه بیست و چهارم رمضان بگنجه آمدیم صبح از چاپارخانه قارقلی چائی راه افتادیم و دوم چاپارخانه اربل
قارقلی چائی گذشتیم که از چوب بسته اند و سه ورس که گذشتیم قریه موسیالو است که در همین راه است املاک مرحوم اسمعیل (قارقلی)
پاشا نواده جواد خان گنجه ایست که از طایفه زیاد اوغلی قاجار است که حالا منتقل بابو الفتح آقا پسر او شده که داماد
نواب بهمن میرزاست که همشیره بطنی نوشیروان میرزاست که والده آنها صبیه مرحوم حسام السلطنه محمد تقی

منزلست وازآنجا طاینه قسا اموساتورا کوچانیده بعد این قلعه افشار برده اند و در چهار خانه بیگه چوره قاتلی با
و کوزرک چای بیش جا به محکمی برای اعیان ساخته اند و در آن صحنات اگر تقصیر کنند و بسبیر برند و در آنجا شب منزل نمید
و تقصیر بزرگی کی قتل نفست و یکی آنست که عمداً چهار خانه ریخته بر شته عرض را و صدمه بزنند که کاعده لی
نرسد و مفقود کرده و باید دزدی نجانه کسی و اطاق کسی رود که در بشکند و داخل شود و از بیعمه و مباط کمتر اگر در د
بشود اختیار او با حاکم است و حکم دیگر دارد التقصیر یمین بسیار راه دهات بسیار است که نوشتن آنها فایده
ندارد و همه اراضی خوب حاصل خیز است ده دوربس که طی کردیم قراول خانه بود که قراولها عوض شدند و گوه بخیر میم
فتح راء مهمله مشد ده در مابین مغرب جنوب کوزرک چای است یر دزکوه پیدا بود امروز چپان و دمه دار گرفته
هیچ معلوم نیست و ماورا کوه قسا باغ است و ماکوزرک چای تقریباً نیم فرسخ است و کوه مرتفع با برکتی است جنگل
بسیار دارد و قله او برف دارد که در تابستان هم برف دارد سوای آنها صغیره سه رود خانه بزرگ از آن کوه
جاریست اولی ایچه چای ثانی زیوه ثالث قراچای که مرتبه بطرف قباغ میرود و در چهار خانه کوزرک
چای نهار خورده راه افتادیم کوزرک و ترکی بعضی جا درست آب خوب گوارا دارد و آب کوزرک چای از کوه سیا
باغ جاریست ادرین کوه که در طرف جنوب کجه است عمارت تابستانی خوب در کوزل بلاغ ساخته اند که یا
شهریست و در پس است و از چهار خانه یکفرسخ و در پس دیگر که طی کردیم باز قراول خانه است یکفرسخ و دیگر
که طی کردیم در یمین راه گنبد کوچکی بود که خراب شده قبر شیخ نظامی است که تا شهر گنجه یکفرسخ و در پس پیاده
شده بسر قبر او رفتم قراولخانه که در پیش دیگی است قراولها آنقدر رکاب برای سبحانی ریخته بود که
تو در میان گنبد بردم و یادم آمد که شیخ در اسکندر نامه فرموده ‌‌ بیا دآور ای تازه کبک دری
که چون بسر خاک من بگذری ‌ که یابی از خاکم انگیخته ‌ سر از بیخ دابلین و ریخته ‌ همه خاک فرش من برابد
باد ‌ مکرده زمن هیچ هم عهد یاد ‌ نهی دست بر شوشه خاک من ‌ بیاد آوری از گهرپاک من ‌ فشانی
تو بر من سر شکی زدور ‌ فشانم من از آسمان بر تو نور ‌ دعای تو بر هر چه آرد شتاب ‌ من آمین کنم
تا شود مستجاب ‌ درودم رساننده رسانم درود ‌ بیا سپی جایم ز گنبد فرود ‌ مرا زنده پندار
چون خویشتن ‌ من آیم بجان گر تو آیی بتن ‌ حالا نمیدانند که کاه ریخته اند ‌ از دم در فاتحه خوانم

مرتاف
بخم میم و راء مهمله مشدده

ایچه چای
اسم رودی است یعنی ...

سرنوع ... ارا و ...

قراچای
یعنی رود خانه سیاه

سیاه چاغ
یعنی رود ...

۲ قران کنبد ...

[illegible]

برگشتیم و نزدیک شهر پولیس میستر با چند نفر دیگر باستقبال آمد که در معنی کلانتر شهر است دم کالسکه ایستاد معرفی
خود را کرد و گفت شما را تا منزل که معین شده باید برسانم و یکطرف شهر گنجه قشنگ دارد و بنای پست که کلیسا کند میکنند
خانهای عالی دارد و از پل آهنی که گذشتیم خود مسلمان است بالای رودخانه گنجه که از کوه قوشقار می‌آید از میان
شهر میگذرد پل آهنی بسیار خوب ساخته‌اند که پنجاه هزار منات خرج او شده است و یک پل سنگی هم در وسط دارد
که اکنون آب ندارد و پل آجری قدیم هم پایین بود که خراب شده است منزل را در هوتل آمده و بفرانسه لوکانده
میگویند اطاقهای بزرگ اعلی دارد و بروسی قیسن یانی میگویند یعنی مهمانخانه و بعد از ساعتی معاون گورناطور خبر آورد
نیکولای لوبوویچ از جانب گورناطور با حال پریشانی آمد و مترجم ابوالفتح آقا بود و وقت ملاقات و اذن ملاقات
خواست من عذر آوردم که بطور مسافرت حرکت کرده‌ام این دیدنها و بازدیدها کار رسمیت خاصه که لباس رسمی
هم همراه نیاورده‌ام معاون گفت شاهزادگان اما لباس رسمی نخواستیم و مسافر و غیر مسافر آنها نزد ما فرقی ندارد
گفتم حالا که از راه آمده خسته‌ام و پایم درد میکند اگر حالتی داشتم اعلام خواهم کرد گفت حکیم ما خیلی خوب است اگر
میفرمایید حاضر بکنیم گفتم در بادکوبه دو نفر حکیم پایم را سخت پیچیده و بسته‌اند و گفته‌اند در تفلیس باز بکنید دیگر حرف
نزد رفت و ابوالفتح آقا را بعد برای جمله تلغراف تفلیس که به میرزا اسدالله خان کارپرداز اول داده بودم خواستم که
بروسی ترجمه کند گفتم من وقت ندادم از آن جهت بود که او لازم نبود که من مسافر بودم نمیخواستم کسی مرا بشناسد سفارت روس
از آمدن من مطلع شده اعلام کرده‌اند گورناطور بادکوبه شما با گورناطور گنجه برات با لباس رسمی دو مرتبه بکشتی آمد
و اعیان شهر و نظام را باستقبال آورد و خودش مرا سوار کالسکه کرد و تا خانه که معین کرده بود آمده بود در منزل
یکدسته نظام با موزیکان حاضر کرد و بالا آمد و ساعتی نشست و قراول قزاق و صاحبمنصب گذاشت و بیرون رفت و بکنار
آمده تا بیرون شهر مشایعت کرد و از همه جا مهمانداری کرد در این جاها پس میکرد اگر از جانب دولت ماموریت داشتند
همه داشتند اگر نداشتند هیچکدام نداشتند ابوالفتح آقا عذر آنکه اعیان شهر را باستقبال نفرستاد این آورد که اختیار
ندارد بکسی بگوید فلان جا برو و فلان کار بکن یکی از اعیان من هستم اگر نخواهم نمیروم و عذر آنکه قراول و
نظام و موزیکان نفرستاد گفت اختیار قشون ندارد ولی چرا استقبال نکرد دلیلی ندارم بعد از ساعتی
آمد و گویا همین تفصیل را گورناطور گفته بود گفت امروز که دوشنبه است عید مولود حضرت جانشین بود من صبح بکلیسا

۲ پیاده شده ام

قوشقار

هوتل
بروزن ...
لوکانده
قیسن یانا

نیکولای لوبوویچ

بدیوان

رفته بودم از آنجا که برگشتم در بر شد گفتم اولاً اگر میدانستم عید حضرت پانشین بود صبح خودم خیلی زود می آمدم خودم
هم بکلیسا می آمدم ایشان نسبت بس حکم را در بر رگ دارند تا بیاید بجلی سکت اعلام می کرد که خواهش دارم
فلانی قدری جا پار خانه کث بکند و عصر چی برسانید که من بتوانم بجد متشان [illegible] گفت شما چه طور حکم کردی
که آنجا بیایید گفتم این حکم نیست گوزناطور بادکوبه بعد از آنکه رفت آدم فرستاده خواهش کرد که یکساعت
درشکچی کث بکنید تا خانه مسلمان سرانجام شود این خواهش و [illegible] ضرری نداشت گفت نمیدانم چطور شد که
فراموش کرده است گفتم حالا که قدر تولد حضرت پانشین را از جهت فی ندارم ولی وقت گذشته است صبح
زود هم میرویم قدری میخواهم که مجال اوقات ندارم و اسم گوزناطور کنجه پلاطوف است زبان فارسی
و ترکی هم میداند چهل و از مسلمانهای جا آذان بوده که روس شده است و ایران هم دیده است پارسی اهل کنجه از جلت شیعه
هستند و ملای معروفشان ملا عبد الله قاضی است که [illegible] ملا علی [illegible] است و از ابو الفتح آقا احوال
نواب بهمن میرزا را پرسیدم گفت قبل از رمضان بکنجه آمد و بتفلیس رفت چند روز است از تفلیس بطرف [illegible] رفتا
خیال سیاحت پاریس و لندن دارد که این مستان اینجا باشد تا کنجه باز بطرف غرب برگردیم نزدیک [illegible]
قدری بطرف مغرب و شمال [illegible] و از کنجه تا کنار ارس که قراولخانه است ۲۰ ورس است و از کنجه تا ایروان
از راه کوه که سوار میرود ۱۸۰ ورس است و از کنجه تا ایروان از راه پشته خانه ۲۴۰ ورس است و از کنجه
تا گوگچه دگیز که دریاچه ایروان است که در طرف پائین جنوب و مغرب کنجه است ۷۰ ورس است و عرض کنجه
چهل درجه و سی دقیقه و طول کنجه از گرینج چهل و شش درجه و بیست و دو دقیقه است

روز شنبه خیال رفتن داشتم شب ساعت پنج ابو الفتح آقا آمد که گوزناطور عرض میکند که فردا
برود در پشته خانه برای بودن [illegible] می کند و باز اسباب خجالت من خواهد شد از بادکوبه اعلام کرده بود
که یکروز در کنجه توقف خواهید شد و ما با آنطور در چاپارخانهها اسب حاضر کرده ایم و فردا پشته دولتی میرود و اگر
چاپارخانه بیست و چهار اسب است که ده اسب او را نیست حرکت بکند بیست و یکی از این دیگر باقی است تا شما
ای اسب او را پشته دولتی میبرد و فلانی دوازده اسب لازم دارد و هفت اسب کسر دارد و ما بحساب توقف کنجه
پشته خانها خبر کرده ایم که حاضر باشند و دیگر معلوم شد که ابو الفتح آقا [illegible] می گفته همه از جانب خود بوده

پلاطوف
[illegible] فارسی

۲ القعده

۳۶۰
۱۸۰
۲۳۰
۷۰

معذرت ما را بر خفی صاحبه میخواهستم تا مدتی غوبور ناطور کرده باشد آنچه که شب بیان کرد خلاف و بوده که
غوبور ناطور گفته که بمن نوشته اند فلانی بطور مسافرت حرکت می کند و خودش بعضی حجرات میل دارد
و باید منزل معین کنید قراول ها بیند و بمنزل بیایند که راحت باشند از آنجه من با زه حجرات دیگر بعمل
نیاوردم و اگر این نوشته بمن نمیرسید دراکون نا فضیحت است که شاهزاده کان از هر ولایت بکنند بتکلیف
حرمت آنها چیست منهم بآنطور عمل می کردم و اگر غوبور ناطور باد کوبه آن طور رفتار کرده از روی اکون بوده و اگر
با وهم کاغذی نرسیده آنطور رفتار میکرد و منظم خواستم زحمت و معقولیت و راه هیم این حرف بعد ربدا بوالفتح
آقا گفتم البته هر طور تکلیف خودشان است میدانند رفتار خواهند کرد حالا که اصرار داری فهمیده و انیس میهمانم ولی
این حرفها هیچیک بهم ربط ندارد و انسانیت و معقولیت کو ناطور باد کوبه از من نخواهد رفت سهل است تخفیف
جانشین هم آنچه لازمه توصیف است از او خواهم کرد و چون حوصله هتول نشستن فایده نداشت کالسکه کرایه کرده بزیارت
گوگ امام رفتیم که تا شهر هفت ورس است در شمال شهر است و در نزدیک گوگ امام آثار قلعه عظیمت که از دو طرف
رود خانه ساخته اند آن طرفی که برود خانه وصل است دیوار را از سنگ و آهک بالا آورده اند و آثار برج
و قلعه معلوم است که همه از سنگ است و دو پل هم داشته که از طرف بالا و از طرف پائین آن این قلعه با آن قلعه عبور
میکرده اند که خراب شده و آثارش معلوم است و آنچه معلوم شد گوگ امام هم داخل آن قلعه بوده است اتصال
بشهر داشته اسم گوگ امام شاهزاده ابراهیم است که پسر حضرت امام محمد باقر علیه السلام است و گنبد سبزی
دارد چون گنبد کاشی است از آن جهت گوگ امام می گویند و موقوفات زیاد دارد و در طرف شمال و مشرق گنجه
کوهستان عظیم و غیر آن پیداست که تقریباً تا گنجه باید پنجاه فرسنگ باشد و در گنجه چنارهای قوی بزرگ بسیار است
بجز اصفهان در هیچ شهری بقدر گنجه ندیده ام که چنار داشته باشد و مسجد خوبی دارد و جلو مسجد میدان وسیع مستطیلی است
که دور تا دور او را چنار کاشته اند و اطراف همه دکان است تقریباً طول میدان از سیصد ذرع زیادتر
عرض آن از یکصد ذرع کمتر است و تخمیناً یکصد و صد چنار قوی دارد که شاخ شاخ داده اطراف میدان را
و خیلی شکوه دارد و دور میدان هم نهر آب دارد که از پای چنارها می گذرد و مسجد نیز در میان صحن واقع شده دور
تا دور او حجرات است و میان حجرات و مسجد از چنار کاشته اند و نهر آب در دور مسجد از پای چنارها جاری است که

کلیسای شماخی ۱۰۱۵

خیلی با صفا است وطرح نا صحیح است واین مسجد از بناهای شاه عباس ثانی است واین میدان و مسجد هم از بناهای اوست واین چنار ها هم بچهار شاه عباس مشهور است یکی از طلبه ها گفت تاریخ مسجد کلید شماخی است ولی این عبارت مناسبتی بمسجد ندارد و باید این تاریخ فتح گنجه باشد ۱۱۵ ودر مسجد این میدان یک بازمیشود و دو طرف در دو مناره بلندیست که انجا اذان می گویند واین طور مسجد و مدرسه در صفحات ایران هیچ جا دیده نشده است واخوند ملا علی وحاجی ملا محمد علی که بدیدن آمده بودند میگفتند که این شهر قدیم را شاه عباس خراب کرده واین شهر را در جنب تبریز کلیسا گندی بنا نهاده وخلق آنجا را باین مکان نقل کرده است

الحال است پل | از ایلچیان [illegible]

و گنجه را روسها الی زابت پل می گویند که بانگلیسی الیزابث پل می گویند که اسم او می گویند و نوشته اند و الیزابت زن الکسندر اول است که معاصر ناپلیون بناپارت بوده و گنجه بعد بهمین اسم شهرت

از جلفا [illegible] ۲ اکتوبر [illegible]

سنه ۱۲۹۲

روز چهار شنبه بیست وششم رمضان المبارک سنه ۱۲۹۲ از گنجه روانه شده بزگم آمدیم زگم با کاف فارسی بروزن قم که قایم مقام در اشعار خود گفته ٭ از آن دم کاین جهود بدمنش را بسلطنه دادی ٭ ترا زحمت میابی ورد و محنت دم بدم باشد ٭ کهی بخوراند رکشور تبریز وخوی یابی ٭ گهی رنج از شکست گنجه و دوتیز زگم باشد ٭ واز گنجه بیست ورس که طی کردیم رودخانه قوشقار است که از جنوب بشمال جاریست که انجا قراولخانه است آب این رودخانه را در بالا برای زراعت گرفته اند حالا آبی نداشت و در بهار سیل آب زیاد دارد واز گنجه تا قصبه زگم که چاپارخانه محقریست در عرض راه در یمین و یسار هیچ آبادی نبود واز تا شمکور رود بیست ورس است ورود خانه شمکور آب داشت واز جنوب بشمال جاریست یک پل قدیمی داشته که چند چشمه بوده خراب شده و یک پل سه طاقی در این چند سال کمپانی ارمنی ساخته و خودش مرده است پارسال سیلاب آمد یک چشمه او خراب شده و دو چشمه اش آباد مانده است و در بلوک شمکور شلتوک کاری زیاد میشود واز شهر گنجه تا زگم رئیس قزاقها که همراه بود بالابیک بود که منصب سلطانی داشت واختیار سوارهای چاپار را نیز داشت از زگم با ما همراه شد واز چاپارخانه شمکور تا زگم که بیست وسه ورس و نیم است کالسکه در دو ساعت و ده دقیقه حرکت کرد و قریه شمکور نزدیک چاپارخانه است و توابع زیاد دارد که بلوک باسم رودخانه خوانده میشود واز رود قوشقار تا دوازده ورس بطرف غربی چاپارخانه حد بلوک شمکور است و شمکور قلعه سخت داشته که الان

ترجمه | قراپولاق

شمکور [illegible]

۳ می شود [illegible]

[illegible] — آق استفا — شکی — سنه ۱۲۴۲

برج و باره آن از آجر و سنگ معلوم است و چند برج در سیت آباد هنوز باقی است و از آن بعد بلوک شمس الدین
لو است که زگم هم جزو آن بلوک است و امروز هم حرکت ما رو مغرب بود و از گنجه سیم تلغراف را از نوخو قصبه ا
که در شمال گنجه واقع شده کشیده اند و از نوخو به آق استفا کشیده اند و از آنجا خطی بطرف ایروان از آن
خطی بطرف تفلیس سرود و اصل نوخو همان شکی است که قدیما نوخو می گفته اند که در نسبت نخوی و از آنجا
گویند و در شمکور بود که وقعه شمکور روز یکشنبه چهاردهم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۴۲ هجری واقع شد و امیر خان سردار
قاجار خالوی حضرت ولیعهد عباس میرزا شهید گردید و بعد از چند روز دیگر روز دوشنبه بیست و دویم صفر
سنه مذکوره وقعه گنجه از سوء تدبیر آصف الدوله الله یار خان که از جانب خاقان مغفور مأمور بود اتفاق افتاد ۱۲۴۲
که آن وهن عظیم بلشکر و کشور اسلام وارد آمد مختصر آنکه از پدر بزرگوار شنیده ام که با میرزادگان عظام
در آب گرم سراب وقتیکه موکب الاشرف فی ما بین اردبیل شده بنده چنین فرمایش میکردند من تفصیل را بر رشته
عرض میرسانم و میفرمودند با آصف الدوله الله یار خان که قاید جیش و ذوالجیش بود می گفتم جنگ روس را اما بهتر
بلدیت داریم کوچیدن باردو در شیشه که بمحصورین کار تنگ شده بود مناسب نبود و با وجود خیانت نظر علیخان
مرندی که گنجه را بباد داد و شکست شمکور موجب شدن جنگ روبرو با روس که در صرفه ندارد دلیا بد اطراف
قشون روس را گرفت که آن وقت با آنها نرسد و در تفلیس جنگ این استعداد نیست و این قشون را بحالت خود باید گذاشت
و به تفلیس باید تاخت تا تقدیر خداوند چه باشد و میرزا ابوالقاسم قائم مقام و میرزا محمد علی وزیر جنگ و
سایر سران لشکر رای صواب نمای حضرت ولیعهد را تصدیق می کردند و در باطن اولیای دولت خاقان مغفور جنتمکان
میدانستند که ولیعهد با روس مدارا نمی کند و مهادنه ندارد و سبب کلی مأموریت آصف الدوله این بود و آصف
الدوله از فرمایشات ولیعهد را قبول نمیکرد و بقایم مقام می گفت شما اهل قلم و دفتر هستید علم و لشکر
کار تحریر با شمشیر تفاوت دارد و حضرت ولیعهد می فرمودند از اتفاقات سیئه آن شبی که بر سر رود
تاختیم بلد لشکر خیانت کرد یا چندان بلدیت نداشت راه را گم کرده بشلتوک زار افتادیم اغلب اسبهای
آن لشکر از تاب و توان افتاده و مردم بیخوابی کشیده طلیعه صبح آشکار شد و طلایه روس خبردار در پشت
قبر شیخ نظامی در شرقی گنجه است لشکر بسته از جا حرکت نکردند و آصف الدوله چنان میدانست که جنگ با

کجی بر ورود فجر

خاکعلی

قریه‌ایست در ... [illegible]

اتفاق ترکان است و طوری صف آرایی کرد که طول قشون از یکفرسخ افزون بود و لشکر روس که ده هزار پیاده
در همانجایی بحکم دستوار ایستادند و سواران قزوینی و عبدالملکی و نوری و خواجه‌وند و کبودرباهنگی (?) ایلغار
اسب اندازی کرده پای هوی (?) بی‌معنی کرده و چنان پنداشتند که در دشت خاکعلی بر قافله رشت دست
حمله آورده‌اند سردار روس آنها را بباد گلوله توپ گرفت و میرزا خطیب تبریزی که در عداد علمای حسابی
بود از گلوله بباد رفت و سر و دستار نماند که کدام انداز و وحشتی در قلوب لشکر افتاد و باکمال بیحالی
شب بکمالات بیتابی و تعب چو سپاه پریشان گشت سواران حکم ما نافیه گرفته چه جنگی چه ذرکی (?) پشت
بر تافتند چنانچه قائم مقام گفته ۞ آه ازین قوم بی‌حمیت بیدین ۞ کرد و ری و ترک خمسه و کرد قزوین
عاجز و مسکین همه چه دشمن بدخواه ۞ دشمن بدخواه همه چه عاجز و مسکین ۞ تیغ و سنان‌شان بکار طعان (?) زره
زهره شکاف و داس (?) ... ۞ رو بنجبار و گه و نهند چو رستم ۞ پشت بجنگ و دهند چو گرگین
معرکه چون گرم گشت از دو طرف خواست ۞ آتش توپ و تفنگ نیزه و زوبین لشکر قزوین و خمسه و ری از آن
باز پس آمد نماد توپ چستین (?) ۞ لشکر عراقی بمتابعت آنها شکست قشون نظام و لشکر آذربایجانی تمام (?)
مقاومت نیاورده و ولیعهد را تنها گذاشته بالتبع حکم جرجوار (?) یافتند ناچار مراجعت ولیعهد از سوء تدبیر
چون ریح ما صف شد تفصیل آن دو جنگ در تواریخ قاجاریه مسطور است و اصح تواریخ آن است که در حرم
میرزا مسعود گرمرودی پسر مرحوم میرزا عبدالرحیم وزیر احمد خان چلبی که آن وقت در سلک منشیان خاص
داشت حسب الامر ولیعهد نوشته و از صحه مرحوم ولیعهد جزو بجزو گذرانیده و آن نسخه اصل را من دیده‌ام
در حواشی آن کتاب مرحوم ولیعهد بخط خود شان اسامی اکثر و کمیت و کیفیت قشونها و اموریکه اتفاق افتاده
تعرض فرموده بودند که از آمدن ملوف (?) با ایران تا مصالحه ترکمان‌چای بتفصیل نوشته است هر که بخواهد بر آن
نسخه رجوع نماید در این روزنامه اینقدر کافی است و در جنگ چایپاره (?) شیخ (?) دیگ نیک (?) زیاد بود که از صد تن یکی با
جسم بجواب نرفتم و این شعر را که در سیوطی بقول در مضمون بود من نوشته‌ام آورده تحریر نموده‌ام
یا ابتا ارقنی القذان ۞ والنوم لا تالفه العینان ۞ عرب بدوی که بجز وان داده دارد
اگر از وی آن عاجز شود پس عجب حضرتی بجنبد و در زمین درخت انار بسیار بود معلوم است که زمستان اوی

العزة للہ ... (?)

آنجا چندان سرد نمیشود و در گنجه هم درخت انار هست

روز پنجشنبه بیست و هفتم رمضان المبارک سنه ۱۲۹۲ هجری بچاپارخانه آق استفا آمدیم و از زگم که شهری سنة ۱۲۹۲
بگذریم و دخانه زگم است که از جنوب بشمال جاریست و سابق از شمکور باینطرف تا حسن سو حد بلوک شمس الدین لو حسن سو
بوده حالا دولت روس وضع کرده چهار روز پس که از زگم بگذریم جلو بلوک قرار داده اند که ازین پس تا بنجتا شمس الدین لو
کری یعنی پل شکسته بلوک قزاق کرده اند و در سر چاپار دو ورستی نخل نیک سابق بیچه خوکه از سینگه چون همراه بود
اذن مرخصی خواست و نخل نیک بلوک قزاق پیاده در سر پادکان ایستاده بود دم کالسکه آمد خود را معرفی
کرد و سیزده ایک گنجه رئیس سواران است که می گفت منصب پرستوف دارم که از سلطانی بالاتر و از نایب پرستوف
کمتر است که سواران آن صفحه است و در چاپارخانه طاوس نهار پیاده شدیم و رودخانه طاوس نیز
چاپارخانه است قدیم پلی داشته خراب شده و میل آثار پل قدیم باقیست و در وقت سیلاب می گویند
چند روزی مردم معطل میشوند و قدری از چاپارخانه را افتاده بودیم دو نفر صالدات و نفر متقصر یکی روسی
دیگری مسلمان میان آن دو بسته از تفلیس بگنجه میبردند سر آن بسیار صندوق خالی بر داشته بگنجه میبردند که انگور
بار کرده بتفلیس ببرند در شمال آن بمسافت سه چهار فرسخ کوه سفید ممتدیست که از جن داغی میگویند که رودخانه
گراز داسنا و می گذرد که از غرب بشرق میرود و در دو ورستی گم کوه آق داغ است که پائین کرده آق
قراولخانه ساخته اند کوه خاکی است سرازیری مطولی دارد که در برف و باران خیلی بدست و در پائین کوه
در میان آن قریه گوکچه لی است که قصبه بزرگی است و اهالی آنجا تمام شیعه هستند و از حسن سو بعد که طرف گوکچه لی
آق استفا میرود هر چه مسلمان است تمام سنی است و چاپارخانه حسن سو در غربی رودخانه واقع شده که
حسن سو اسم رودخانه است و چند قریه است و پلی داشته اکنون پل خرابست و راه آهن که در بهار سنه ۱۲۹۳ از تفلیس سنة ۱۲۹۳
بباد کوبه شروع خواهد شد تمام معایب این راه را رفع خواهد کرد وقت سواری که در عرض سه سال تمام میشود
اکنون که اواخر سنه ۱۸۷۵ مسیحی است در سنه ۱۸۷۶ مسیحی بکلی تمام خواهد شد و از حسن سو که گذشتیم قریه دا سنة ۱۸۷۵ سنة ۱۸۷۶
سمنداست که قریه معتبریست بازار و دکاکین و بساتین بسیار دارد که از میان ده و بساتین آن عبور کرد
و محل نشیمن نخل نکست امروز هم حرکت تا مغرب بود و رودخانه آق استفا رودی بزرگی است و سیلاب بسیار دارد

که تمام ملک قزاق را مشروب میشود و پل آهنی معتبری در آنجا ساخته‌اند شصت هزار منات خرج او شده است
وسعت پایه آهنی دارد که هر پایه دو صد و نه فاصله نیم ذرع پهلوی هم است که از دو طرف بیست و هشت پایه است
یک صد و پنجاه ذرع طول پل است که دو کالسکه جفت بالای او میگذرد و اول پل قراولخانه است و یک چرخ
در عرض راه انداخته است که چند نفر مستحفظ دارد متصل و را می‌دهد کسی و پایین می‌آید و از سر آن سوار کالسکه
میگیرد و در آن اطاق قراولخانه از چیلی قشنگ ساخته‌اند شیشه مستحفظات و محاسبات است که حسابات داد
و این پول خرج شوسه تا تفلیس و تا ایروان میشود و یکشب هم در دلیجان است که در طرف ایروان است و دو
در سیق گرگی است و از کار و کوشش هم میگیرد و سرچشمه رودخانه آق استافا از محال گموری است
ملک قزاق را مشروب کرده حاصل آب دیگر میبرد و دولت روس خیال دارد که در آق استافا شمن دوفر
بسازد و اکنون هم اسباب او را فراهم آورده‌اند و تلگرافخانه هم دارد و در روبروی چاپارخانه آق استافا
هرمش و پانچا. گوک‌چای چشمه آبی جاریست و از آق استافا تا شهر ایروان یکصد و شصت ورس است
و یازده پشته خانه دارد و در عرض راه قصبه دلیجان است که آنجا شعبه کموج صالدات حاضر است و از
آق استافا سیم تلگراف تا تفلیس دو شعبه میشود از یکی یک از جنس عمودهای تلگراف پرسیدم حکایت
غصه جواب داد که آنچه تیر آهنی است مال دولت انگلیس است و آنچه که عمودهای چوبی است مال دولت
روس است و این دلالت داشت که چرا همه نو رایی رو پایه دولت مال انگلیس سیم

روز بیست و هشتم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۹۵ بال گیت آمدیم که معنی او در ترکی کمر و برود از آق استافا
که راه افتادیم از سر پل آهنی که گذشتیم حرکت را رو به شمال شده و چاپارخانه روزآرخی جای قابل نیست
قراولخانه‌ایست که اسب چاپاری بسته‌اند و از روزارخی هم بقدر دو سه ورس که گذشتیم تپه و ماهور کوچکی است
که آنجا اطاقی برای مستحفظین راه ساخته‌اند از اینجا که گذشتیم آن تپه ماهور جائی تا سیق گرگی و سایر قباها
که از راه هم جیدان و رنبود و بصحرا که افتادیم از کوهستان در شدیم و حرکت تا صالح لو در مغرب بود
وارکار چاپارخانه صالح لو از طرف شمال او رودخانه گرمیکرود و این صحرا تمام شبیه قراپاپاق است که ایل
او اریا علوفه‌اش در قشلاق و کنار رود یک جنگل چور تمام و آهو و مرال و خرس و سایر حیوانات در این جنگل بسیار

۲ قراولخانه
گموری
بضم کاف فارسی

وقورنوق و شابی است که کسی شکار آنها را نکند و بیشه اطراف این خیلی شبیه است به بیشه اطراف رودخانه

کرخه که در عربستان جاریست و تا چاپارخانه نوراخی آقایان صلاح لو اسمعیل آقا بکر آقا جعفر آقا

عبدالرحمن آقا حسن آقا با پنجاه نفر سوار که خدایان باستقبال آمدند و تا چاپارخانه صلاح لو همراه بودند

و قریه صلاح لو نزدیک چاپارخانه است هشتصد خانوار دارد در حقیقت قصبه است و از صلاح لو همه جا رود کر

بمحاذی راه است کاهی دور بمسافت هزار قدم کاهی نزدیک بمسافت دویست قدم است و دو فرسنگ که گذشتیم

قریه شیخ لو است که حاجی اسمعیل افندی ریش سفید آنجا باستقبال آمد و نیم فرسخ از صلاح لو گذشته قبرستان

طایفه شیخلو است و در نزدیک قبرستان شیخلو رودخانه خرام که از سنیق کرپی میگذرد مجرایی و از کوهستان

بلوک برچالوست برودخانه کر ملحق میشود و سیزده ورس گذشته بسنیق کرپی رسیدیم در ترکی یعنی پل شکسته که پا

اولا یکپایه در نزدیکی او بنا نهاده اند که حالا معلوم است و شکسته تا بنا جای دیگر بنیان پل انداخته اند

باسم او موسوم شد یا تفاق اشل قافله و پلیم که عرب اسم گذاشته اند او را سنیق کرپی گفته اند پل بسیار خوب

محکمی است که از سنگ و آجر ساخته اند سه چشمه دارد چشمه وسطی خیلی بزرگست و معلوم نیست در چه زمان

ساخته شده باشد در این صفحات بعد از رود کر رودخانه بزرگی خرام نیست حالا هم آب بسیار داشت که از

چشمه می آمد و اطراف او مشجر و دو کرنشیه است و در سنیق کرپی هم یکچوب در عرض راه گذاشته اند که سرکار از طرف

تفلیس می آید از هر اسبی کاپاک پول میگیرند و از سایر مواشی هم میگیرند و از پل گذشته نخل بیک بلوک دار

با ایوب آقا رئیس سواران بلوک قزاق آمده خداحافظ کردند و این طرف پل چهار ده نفر مقصر دیدیم یازده نفر

مسلمان و سه نفر ارمنی که بسیبیر میبرند و از پل که گذشتیم تا منزل بشمال حرکت کردیم بهیئت که بصحرا افتادیم

باز کر پیدا بود که محاذی راه بود که از شمال بجنوب جاریست و بعضی جا نزدیک و بعضی جا دور بود و در نزدیکی چاپارخانه

آل گت باز رودخانه ایست که باسم آل گت معروفست پل سنگی دارد یکچشمه است که از جنوبی چاپارخانه

می گذرد و آب این چاپارخانه را باید از رودخانه بیاورند مسافت دارد بهتر دیدن مسلمان که برای آب زیاد

احتیاج دارند بد می گذرد

روز شنبه بیست و نهم رمضان سنه ۱۲۹۲ وارد تفلیس شدیم و اصل و بزبان گرجی تیلیسی است یعنی مکان آب گرم چون در دامنه

کرخه

شیخلو

خرام
با خاء و راء مهمله بروزن حرام

سنیق کرپی

جرام
با باء المعجمه بروزن حرام

۲ قوری م

۱۲۹۲ سنه

تفلیس

کوه جنوبی چندین چشمهٔ آب گرم است که آنها را حمامها ساخته‌اند از این جهه تپلیسی می‌گفتند عجمان یا عربان آن بزبان
قلب نموده تفلیس کرده‌اند و از آنجا با رخانه آن گشت بقدر ده روز پس در شمال خیابان است ممتد بیست ذرع
که عرض خیابان گشت و از این لب جوی خیابان تا آن لب جوی ده ذرع درست پس از طی خیابان تپه و ماهور
یاغلوجه رسیدیم که در میان تپه و ماهور در سبزه و درسی قراولخانه بود و صحرای یاغلوجه آبادی ندارد ولی
درخت میکارند دشت را و قراولخانه یاغلوجه هم آب ندارد که برای شرب از رودخانه کرمی آورند و تا کرشت و ترابی
و هرچه آنجا چاه بکنند آب شور دارد و از آن گشت که روانه شدیم گذار راه دور می‌افتد و دور کوه یاغلوجه
می‌گردد و در میان تپه و ماهور یاغلوجه یک دره طولانی عمیق است که او را شاه کرلتن می‌گویند یعنی شاه آب
پنهان شده وقتیکه شاه شهید آقا محمد خان بعزم تنبیه تفلیس رفت والی گرجستان لشکر فرستاده بود شاه شهید
در آن دره بقشون کمین کرده با گرجیان جنگ کرده شکست داده است از آنجا تا تفلیس راحت از کوهی که در جنوبی
تفلیس است بر شهر حمله آورده که تفلیس را قتل کرده غارت نمودند و این واقعه در سنه ۱۲۱۰ هزار و دویست و ده هجری
واقع شده اگرچه گشایش تفلیس از نخست ولی یکسان نیاید است بتحقیق این بر فتح شاه شهید تفلیس را و فتح نادر
شاه افشار شاه جهان آباد را از کارهای بزرگ است که از این دو پادشاه جهان سرزده است ولی این دو فتح باعث
آن شد که دولت انگلیس بطمع هندوستان افتاده تصاحب کرده و دولت روس بخیال گرجستان افتاده گرجستان را
تصرف نمود ار آنکه طرق از این دو پادشاه شد و اگر سلاطین ایران سکه و خطبه از ولاة گرجستان قناعت میکردند
احتمال داشت با این وسیها پرده ولاة گرجستان بین شود و خانواده چندین ساله ولاة بباد برود لکن پس از میرزا
پسر ارکلیخان از ولاة گرجستان بود که سالها در تبریز خدمت مرحوم ولیعهد طیفه داشت و کمال احترام را از آزاد
و این بنده سکه تفلیس باسم کریمخان زند دیده است که با کریم مالای ضرب تفلیس نقش بوده است و بعینه که کریمخان
بخواهین ملی که در آذربایجان حکومت داشته‌اند چندان تسلط نداشت با گرجستان و تفلیس چه رسد تمکین قدر
که اظهار خدمت می‌کرده‌اند سکه می‌زدند خلعت می‌گرفته‌اند مدارا داشته القصه از تپه و ماهور یاغلوجه که
بیرون آمدیم گرمیدا شد و از اینجا بطرف مغرب حرکت کردیم ما از شرق بغرب دان و گرمیجا دنیا از طرف این
مغرب بمشرق رو است و از جا با رخانه یاغلوجه بقدر یک ورس که دور شدیم از تپه و ماهور یاغلوجه در آمدیم و صحرا

تپلیسی
یاغلوجه
شاه کرلتن
آقا محمد خان
سنه ۱۲۱۰
آذربایجان
۲ دور تاریخ یک سال کم زیاد در اجا نیز دو آمده ام
ارکلیخان
کریمخان زند
چه

افتادیم و چاپارخانهٔ یاغلوجه چشمه آب ندارد که باید از کر بیاورند که کم و بیش مسافت است و همه جا از کنار سنگی
محاذی است و در چاپارخانهٔ سوقانلو قریب رود کر از کنار دو می‌گذرد و در این صحرا تا سوقانلو
علف بسیار است و تا به های علف بسیار در صحرا بود و سوقانلو قریه‌ایست که چاپارخانه باسم او نیست
و از یاغلوجه دوازده ورس که طی کردیم کوهساری از دور پیدا بود که امتداد او از شمال بجنوب بود تا یک
قله مخروطی در آن کوه از دور پیدا بود که بالای او کلیسائیست که به تلیت مشهور است و سالی یکبار اهل تفلیس بزیارت
آمده و نذر و دو سه خانوار هم حوالی کلیسا مسکن دارد که خدمتکار کلیساست و در دامن کوه و در میان دره آباد
و باغات دارد و در چاپارخانهٔ سوقانلو چون روبروی آن کوه است از آنجا کلیسای تلیت پیداست و از آنجا
تا شهر تفلیس همه جا طرف یسار کوه است که اغلب جا کوه را تراشیده راه ساخته‌اند و در دو ورسی شهر مقرب الخاقان
میرزا اسدالله خان جنرال قونسول دولت علیهٔ ایران با تجار و تبعهٔ دولت علیهٔ ایران استقبال کرده کالسکه
و یکنفر صاحب‌منصب با چهار نفر قزاق پیاده بود که قراول این چند روزه است یکساعت از ظهر گذشته وارد
قونسول‌خانهٔ دولت علیهٔ ایران شدیم قبل از وقت میرزا فتحعلی آخوندوف که منصب پولکونیک دارد از جانب
جناب پرنس بغراتیون مخرانسکی که وزیر و پیشکار متوفی کل قفقازیه است بتهنیت ورود آمد و مونسیو
بگلروف لوار ناتب پسر شاه میرخان که در عهد خاقان مغفور با ایران آمد لقب خانی گرفته از جانب حاکم
تفلیس بتهنیت آمد قبل از ورود منزل حاضر بودند وقت ملاقات خواسته بودند چون امروز از راه آمده بودم
خسته بودم و میخواستم بحمام بروم لهذا فردا دو ساعت بظهر مانده برای حاکم و در سر دوازده ساعت که از
ظهر است بجناب پرنس بغراتیون وقت داده شد و بعد از رفتن آنها کولونل بیکک پولیس مستر یعنی بیگلربیگی
شهر از جانب پالی تفلیس بدیدن آمد و از جانب اهالی تفلیس تهنیت ورود گفت پیرمرد ریش سفیدیست حضرت
جانشین قفقازیه شاهزاده اعظم میخائیل برادر کوچک اعلیحضرت امپراطور در تفلیس تشریف ندارند یکشنبه گذشته بقرم
رفته بودند که بخدمت اعلیحضرت امپراطور مشرف شوند امپراطور هم چند یوم دیگر بقرم تشریف آورده بودند که عید
شیف خودشان را آنجا بانجام رسانیده به پطربورغ مراجعت فرمایند در روسیه قاعده است که افواج سواره و پیاده را
باسم یکی از شاهزادگان یا سرداران بزرگ موسوم می‌کنند و باسم شاهزادها نیز منسوب شوند و از شیف بکسر سین

سوقانلو

تلیت
بامرد و لام مشدده و قو
بروزن ابل

پرنس بغراتیون مخرانسکی

موسیو ملک بگلروف لوار ناتب

کولونل بیکک پولیس

میخائیل

قرم

شیف
بکسر شین معجمه

معمر و سکوف فاهی گویند و اگر بیست و پنج سال تمام آن شخص در آن فوج یا در آن شغل که از اول باو عنایت شده بر
قرارش که تغییر نپذیرفته باشد صاحب یک نشانی می‌باشد که بیست و پنج سال دارای آن نشان باشد در سر بیست و
پنج سال عیدی می‌گیرند بشکرانه آنکه این شخص بیست و پنج سال در سر خدمت بوده اعلیحضرت امپراطور در فوج ایروان
منصب داشته که فوج لیب گراناد ایروانسکی می‌گویند لیب در عرف معنی تن بده و هست گرناد که
فارسی یعنی بلند قد و قامت ایروانسکی یعنی منسوب بایروان زمان امپراطور ماضی این فوج را این امپراطور
داده که در شیفا و بود یعنی منصب اختصاص بایشان داشته و در چهاردهم نومبر سنه ۱۸۷۵ روسی که مطابق
بیست و ششم نومبر انگلیس و موافق بیست و ششم شوال المکرم سنه ۱۲۹۲ هجریه است عید خواهند گرفت که در تمام مملکت
قرم عید که فقط بیک روز مراجعت خواهند فرمود و حضرت جانشین هم بجهت در قرم تا آخر شوال تشریف
خواهند داشت و سه روز بعد از آن تشریف نشان سفید سنت جارج امپراطور است که در زمان امپراطور ماضی
که بقفقازیه تشریف می‌آورده‌اند در کوهستان قفقاز بود و افغان با امپراطور گلوله انداخته جنگ کرده بود این
امپراطور رشادت و جلادت در جنگ بکار برده بود امپراطور ماضی والد ایشان نشان جارج سفید که مخصوص جلادت در
جنگ است بایشان عنایت کرده است و این دو عید متقارب یکدیگر بفاصله سه روز اتفاق افتاده است و در این
چند روز ایام جشن و نشاط است شهر تفلیس نمونه شهرهای فرنگستان است و خوش نمونه خوبی است ❁
نارقلعه و سور و آوازه‌ها ❁ اندکی از بنا آن در کل به جنوب و شمال دو کوه است کوه جنوبی بلندتر و سخت است
که در بالای او علامت برج و باره قدیم است که ولات گرجستان داشته‌اند و رودخانه کر بضم کاف عربی در آن
شده و بعد از پل شهر از میان شهر می‌گذرد و طرف جنوبی شهر زیادتر از شمالی است و حمامهای خوب بازار تا
مخروب طرف جنوبی است و هفت چشمه آب گرم دارد که همه در طرف جنوبی است و بعضی خیلی گرم است که
انسان را اذیت می‌کند و از این آبهای گرم حمامهای خوب ساخته‌اند و هیچ بوی گوگرد نمی‌دهد و ولی همین که
میان حوض آب رفتی و در آمدی چنان است که چند دست لعاب خطمی به بدن سر و ریش مالیده باشند که موی
بدن را نرم می‌کند و قونسول خانه دولت علیه ایران جای بزرگی واقع شده که بر اغلب شهر مشرف است و
میرزا اسدالله خان جنرال قونسول که باصطلاح ایران کارپرداز اول است سید طباطبائی است پسر میرزا

نومبر ۱۸۷۵
سنه ۱۲۹۲

پسر میرزا رفیع است که در عهد خاقان شهید یکی از معارف تبریز بود و تا اوایل دولت ولیعهد مرحوم در تبریز حیات داشت و میرزا اسدالله خان زبان فرنگی اینها را خوب میداند روسی هم یاد گرفته است و در تفلیس خیلی با قاعده حرکت کرده تجار و تبعه از او راضی بودند و اولیای دولت روس هم با او کمال مهربانی دارند از ابنیه‌ای که در زمان دولت علیه بنا شده است در دامنه کوه شمالی توپخانه و جبه‌خانه و توپخانه است که مشرف بشهر است و جمعیت شهر از ارمنی و گرجی و روس و مسلمان و کاتولیک و غیره قدر یکصد هزار است و از میان شهر از طرف جنوب آثار دیوار قدیم و برج باقی است که از سنگ و گچ ساخته‌اند و چنان مشهور است که قبر شیخ صنعان در تفلیس است و کلیسائی است که در دامنه کوه جنوبی است که باسم ... معروف است و از بادکوبه تا تفلیس سی و دو چاپارخانه است و تفصیل اسامی و دوری معلوم ... او از قرار تفصیل است

اما اوزان و ذرع روس هر ورستی پانصد ساجن است و هر ساجنی سه ذرع روسی است و ما ورست را با ذرع بزازی عراقی پیمودیم هر یک ذرع روسی با ذرع عراقی نیم ذرع و ثلث کم است و هر ساجنی که سه ذرع روسی است معادل سی و گره خواهد بود که دو ذرع و یک گره است و هر بیست و چهار ساجن معادل شانزده ذرع و نیم خواهد بود و هر چهل و هشت ساجن معادل سی و سه ذرع است و یک ورست که پانصد ساجن است هزار و پانصد ذرع روسی است که هزار سی و دو ذرع و سه چارک بذرع عراقی بزازی است ولی تجار در معامله اکنون پانصد ساجن را هزار و پنجاه ذرع حساب می‌کنند و همه تجار پانصد ذرع را در راه و تپه سیصد و پنجاه ذرع میگیرند و میدهند و با عمل تحقیق در هزار پنجاه ذرع هفده ذرع و یک چارک تفاوت دارد

از بادکوبه تا چاپارخانه سرای هفده ورست و سه چتور است هر چتور ربع ورست است ◊ از سرای تا اربات چهارده ورست و یک چتور آبش بد است ◊ از اربات تا لنت نامه یازده ورست آبش بد است از راه دور می آورند ◊ از لنت نامه تا چاپارخانه جنگی دوازده ورست آبش بد است ◊ جملتان پنجاه و پنج ورست راه

از جنگی تا تنگی کرچی هفده ورست و نیم آبش تلخ است ◊ از تنگی کرچی تا مرزه دوازده ورست و سه چتور آبش بد است مرزه محرکه بتقدیم المهملة علی المعجمة ◊ از مرزه تا آجی دره پانزده ورست و یک چتور اسم باسمی است آبش تلخ است از راه دور آب شیرین می‌آورند ◊ از آجی دره تا شهر شماخی دوازده ورست و یک چتور جملتان پنجاه و هفت ورست

شراد یل

بیشه دُرع اینست ٭ از شهر شماخی تا چاپارخانهٔ شرادیل هفده ورس و یک چتور ٭ از شرادیل تا آق سو نوزده
ورس و پنج چتور ـ جملتان سی و هشت ورس و اکست ٭ از آق سو تا کلولی بضم کاف عربی است
دوازده ورس کلولی ده قریه ایست کی اهلش مسلمانست قدری دولت و آنچه مالا غانیست حوالی چاپارخانه
از کلولی تا قراریم دوازده ورس و سه چتور ٭ از قراریم تا اگوک چایی دوازده ورس و دو چتور
جملتان پنجاه و یک ورس و یک چتور ٭ از اگوک چایی تا توریان چایی بیست و دو ورس و چاپارخانهٔ
توریان چایی عوض شده در نزدیکی او در آق داش چاپارخانه ساخته اند و او در دامنه کوه بود و آق داش در
صحرا است ٭ از آق داش تا عرب چهارده ورس ٭ از عرب تا چاقلو شانزده ورس ٭
جملتان پنجاه و دو ورس ٭ از چاقلو تا مینگه چور نوزده ورس و یک چتور ٭ از مینگه چور تا
قارقلی چایی بیست ورس و قارقی زبان ترکی یعنی نی است و قارقلی یعنی نی زار ٭ جملتان
سی و نه ورس و یک چتور ٭ از قارقلی چایی تا کورک چایی دو کاف عربی یعنی روت نوزده ورس
از کورک چایی تا شهر گنجه بیست و یک ورس ٭ جملتان چهل ورس ٭ از شهر گنجه تا قرا ابور که
چاپارخانه ناقص است اسب بسته اند جای نشیمن ندارد هفده ورس ٭ از قرا ابور تا شمکور بیست و
سیم (با کاف عربی) ٭ از شمکور تا زگم بیست و دو ورس و دو چتور (با کاف فارسی) ـ جملتان
پنجاه ورس ٭ از زگم تا طاوس نوزده ورس ٭ از طاوس تا حسن سو شانزده ورس
از حسن سو تا آق استفا دوازده ورس ٭ جملتان چهل و هفت ورس
از آق استفا تا زورارخی ده ورس و نیم ٭ از زورارخی تا صلاح لو سیزده ورس ٭
از صلاح لو تا آل گت بیست و سه ورس ٭ جملتان چهل و شش ورس و نیم ٭
از آل گت تا یاغلوجه بیست و دو ورس ٭ از یاغلوجه تا سوقان لو دوازده ورس (یعنی پیاز زار)
از سوقان لو تا تفلیس یعنی تا پشته خانه ده ورس و نیم ٭ جملتان چهل و چهار ورس و نیم
و از هر یک اسب در یک ورس راه سه کاپاک که پول سیاه است کرایه می گیرند و هر صد کاپاک پول سیاه
یک منات است که بالفعل معادل پنج هزار و دویست دینار رواج ایران است و امپریال دسی سیاه و پنجاه

که برروی آن نقش کرده اند و دو کاغذ مناظ است که برروی آن بعد و بند سه نوشته اند ولی آنهم یال و دو کاغذ مناظ
کاغذی که رواج است دو صد هزار صرف دارد

روز یکشنبه سلخ رمضان قبل از ظهر اخودان جناب گیناز مرسکی با لباس رسمی آمد احوال پرسی کرده وقت ملاقات
خواست چون در پیش حضرات وقت داده شد گفتیم زحمت نباشد یکساعت بعد از ظهر تشریف بیاورند دو ساعت
بظهر مانده جناب آرلوف اینکی خودش با لباس رسمی با پسر شاه میرخان موسیو بگلروف لوارساب بدیدن آمد
اصل او از لزگی است و شانزده سال است حاکم تفلیس و توابع است مذهبش کتولیک است در نیمدت هر قدر
بدخواهان او خواسته اند او را معزول کنند نتوانسته اند بسیار آدم خوشخوئی و مهربانی است بعد از رفتن او در [illegible]
جناب بغراتیون مخرانسکی با ضم میم و سکون خا بجمعه تشریف آورده نشان دولت علیه ایران و نشان دولت خود را
زده بود و مدتی نشسته و خیلی صحبت داشتند و بسیار آدم با ادب معقولی است در زبان نقش و بزبان سیا
اصل او از گرجستان است و از اولاد حضرت داود است در بین جناب گیناز گرگی گورارقی لیانی که جنرال
اجودان امپراطور روس سناطور است و از نجبای گرجستان خانواده قدیم است بدیدن آمد و در اواخر سنه ۱۲۸۶ سنه ١٢٨٦
هجری که اعلیحضرت شاهنشاهی تشریف فرمای گیلان شده بودند بخدمت شاهنشاهی از جانب دولت روس مشرف شده بود
و نشان تمثال همیون نیز داشت و جناب بغراتیون مخرانسکی جای خود را باو داد و چندین نشان داشت و خیلی از
از میرزا اسدالله خان تعریف کرد و خواهش کرد باید صداقت و خدمت او را باولیای دولت بنویسید و بعد از
نیمساعت که او رفت باز جناب بغراتیون مخرانسکی تشریف داشتند و مترجم ایشان میرزا فتحعلی آخوندوف بود
و گفتند خیلی حیف است که چند جای تماشای تفلیس را ملاحظه نکنید و چند جا را اسم بردند و بعد گفتند که در تماشا
خانه هم جائی برای شما معین شد که یک شبی که میل دارید بتماشا تشریف بیاورید و بعد جناب گیناز مردلسکی
که نایب حضرت جانشین در امر لشکر است با لباس رسمی تشریف آورده باز میرزا فتحعلی مترجم بود و خیلی مرد ظرافی
خوش صحبتی است و در جنگ سواستاپل بیست سال قبل زخم گلوله برداشته که یک گلوله در سینه او خورده و از
پشت او در رفته است و از آنچه در سواری است قدری جراحت و نشانهای متعدد داشت در میان صحبت بیان
می کرد که حالا کمپانی جمعشده دریائی که ما بین انگلیس و فرانسه (است یعنی مانچ) از زیر دریا راه میسازند و این دریا خیلی

دوکا
گیناز مرسکی
آرلوف اینکی
آرلوف
کتولیک
گیناز گرگی گورارقی لیانی
سناطور
سواستاپل
مانچ

طوفان

طوفان و انقلاب دارد و مکرر شده است شیشه‌ها بیکدیگر خورده شکسته است چنان صلاح دیدند برای رواج کار
تجارت از زیر زمین‌ها بیارند و حالا شروع کرده‌اند بیان میکرد که در باره این شخص اختراع غریب کرده از حرارت
آفتاب که بشیشه سفید و شیشه سیاه میخورد ماشین بجوش می‌آید و از انجا راه و ابور و کالسکه راه‌آهن راه می‌افتد
که هیچ احتیاج بزغال سنگ و نفت و هیزم نیست فی الحقیقه اختراعیست که تا این کرامت و صحت می‌کند
خدا در عقل انسان چه چیزها ودیعه گذاشته است و ممکنست که شیشه‌ها عقل را قبول نمی‌کند و تعدد یکساعت
بعد تشریف بردند و در اثنا صحبت که از بناهای قدیم و کارهای قدیم بود پرسید که پل سنگی کرتی را بنظر رسید
گفتم بسیار خوب پلی است گفت در این مدت هیچ تعمیر نشده و پرسیدم که بنای این پل از کیست گفت از بناهای
شاه عباس اول است و معلوم میشود که در کار گرجستان و قراباغ اهتمام داشته که در گنجه میدان و مسجد بنا نهاده
و چنین پل ساخته‌اند و طایفه بغراتیون در زمان قدیم در گرجستان سلطنت داشته‌اند که خاقانی میفرماید * روم
ناقوس بوسم زین تحکم * شوم زنار بندم زین تعدا * سر و ناچسکی و دیر مخران * در بغراتیم
جاو مجانی * اشاره به همین بغراتیون است و شارح دیوان خاقانی بغراطیان را منسوب به بقراط حکیم گرفته خطا کرده است

روز دوشنبه عید رمضان موسیو بگلروف پاول برادر بزرگ موسیو ملک بگلروف لوارسانب بدین
بود فارسی خوب میدانست و میرزا فتحعلی آمد اعلام کرد که بغراتیون مغرانسکی محض احترام شما که حرمت فوق
العاده است مقرر کرده که موسیو بگلروف لوارسانب پیشواز میرزا خان آتوتی خدمت شما باشند و شما را از
کشتی کرده خبر سلامتی بیاورد و منهم از این محبت اظهار ممنونیت کردم منصب مشارالیه پولکنیک است و ضبط
طرف شمالی شهر با اوست و بعد میرزا مصطفی که همشیره‌زاده کوچک میرزا فتحعلی آخوندوف است و فارسی خوب
میدانست آمده بود و اذن میخواست که ژنرال ایوانست بن تسکی که پارسال ایلچی تعیین مقارنه زیره با شمس
بطهران آمده بود و در طهران خدمت شما رسیده اذن ملاقات میخواهد گفتم فردا بیاید و مشارالیه بعد از ظهر
آمد و از عهده این کار خوب برآمد منصب پیارالی داده‌اند بعد از آن سوار کالسکه شده بجانب زود رفتیم بخانه پرنس
بغراتیون مغرانسکی کارت دادیم از انجا بخانه جناب حاکم ایالت تفلیس ارلوف اسکی رفتیم کارت دادیم از انجا
بخانه جناب گینباز مرتسکی رفتیم خیلی مرد مبادی آداب است یک اطاق تعاصل برای ساخته بود و چهره‌ها با عکس

بغراتیون
بگلروف پاول
بابا عار
۲ بندریم
بوقی بابایر

ایران بود و اسباب ایرانی جمع کرده بود و سجاده‌های کردستانی زدی نیم کهنه کشیده بود و در دیوار نصب
کرده بود خیلی صحبت داشت و از راه آهن می‌گفت که سه سال دیگر تمام می‌شود و هر ورست پس دسی چهار هزار تومان
ایران خرج دارد که تمام او چهل و دو کرور منات است که تخمیناً پانزده کرور ایران می‌شود و می‌گفت ده سال قبل در
تمام ممالک روسیه سه هزار ورست راه آهن بود و الان حساب کرده‌اند ده هزار ورست راه آهن است و می‌گفت
امپراطور نیکولای آمد و شد خارج فرنگستان چندان میل نداشت ولی این امپراطور میل دارد از آنجهت این
راه آهن زیاد شده است گفتم دلیل کلی بر تصدیق قول شما این است که امپراطور یک دختر داشت و خیلی عزیز و محترم
بود به پسر دویم گورین نیکلائویچ دادند یقین است که اگر امپراطور نیکولای می‌شد صورت نمی‌گرفت گفت همین است
که فرمودید و صحبتهای متفرقه شد میرزا اسدالله خان گفت تماشای جبه خانه و قورخانه اگر فلانی میل داشته
باشد تشریف ببرند گفتم خیلی خوشنود می‌شوم که جبه خانه و قورخانه تفلیس را ببینیم و وقت برخواستن گفت کاش
دریاها که در پیش است شما صدمه نزند که باز از این راه مراجعت نفرمائید که بخدمت شما برسیم چون روز پیش از این
رسیده بود از کدام راه خیال مراجعت دارید گفتم اگر از دریا صدمه نبینیم باز از این راه میل دارم که انشاءالله تعالی
برگردم و این حرف که او زد بجهت حرف روز پیش من بود من گفتم اینقدر محبت و مهربانی از شما دیدم اگر دریاها
صدمه هم بزند باز بی میل نیستم از این راه برگردم خیلی اظهار تشکر کرد و مترجم او میرزا فتحعلی بود و تا دم در مشایعت
کرد و از آنجا بخانه کینیاز گریگوری گوراوربلیانی رفتیم کارت دادیم و از آنجا میرزا اسدالله خان خواست
باغ آقا میر فتاح ببرد که باغ مجتهد معروف است که باو کنجان پسندیده بود حالا بدولت منتقل شده است گفتم باغ
فصل خزان صفائی ندارد بمنزل برگشتیم کارت‌ها را میرزا اسدالله خان یاد بخط روسی نوشتند و در زیر آن
بفارسی شاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله

روز سه‌شنبه دویم شهر شوال المکرم سنه ۱۲۹۲ قبل از ظهر منجم باشی قفقاز آمد و میرزا مصطفی مترجم او بود انحراف
قطب نما را از قطب در تفلیس پرسیدم گفت سه درجه و نیم است و بعد از رفتن او کینیاز ارقوتینسکی الغوروکی
صاحب منصب مخصوص دفتردار حاکم ایالت تفلیس آرلوف اسکی آمد که بار آبکار خانه چلوار
باقی سر دمی گفت اصل بار از نژاد اردشیر دراز دست است که وقت ملوک طوایف بگرجستان آمده‌ام من گفتم از

امپراطور نیکلای

۲ دوّل م

گورین نیکلائیویچ

سنه ۱۲۹۲

کینیاز ارقوتینسکی

دراز دست لقب بهمن بن اسفندیار است که اهل یونان انگلیس لانجی منوس می گویند خیلی تعجب کردم که
اینها را میدانند مرد خوش روئی چشم و ابرو سیاه بود و با ایرانی شباهت داشت و چهار نفر قزاق هم با یک جمعیت
فرستاده بود که همراه کالسکه باشد و این کارخانه در شش میلیان تا این طور بود که در طهران بود ولی خلاف
باغش که با من هم داشت و از آنجا بمنزل مراجعت کردیم جناب پرنس نظرآتیون محرمانه اسکی میرزا اسمعیل خان را فرستاده
بود در شب چهارشنبه در تیاتر برای شاهزاده جائی معین شده میل دارم که بتماشا تشریف بیاورند من قبول کردم
و دیگر آنکه چون فلانی اظهار میل بملاقات من کرده با وجود آنکه کار زیاد دارم روز پنجشنبه میان ساعت ده و یازده
خدمت فلانی میرسم که وداع بکنم شب چهارشنبه سیم شوال بخواهش جناب پرنس نظرآتیون محرمانه اسکی در سه
ساعت و نیم از شب رفته بتیاتر که تماشاخانه باشد رفتیم مجلس مرگریت بود که دکتر فوست فیلسوف با اغوای شیطان جوان
و شیطان بصورت مفیستوفلی نزد آن حکیم ظاهر میشد و آن شخص متعلق بود که همیشه بلاهای ناشی میبرد
و مرگریت عفیفه را بدام بلا آورده و خالی از تماشا نبود و آن حالتهای حزن و فرح که از مرگریت شاهد میشد و
که با جواهراتی که در باغ پیدا کرد خود را می آراست چه حالتها شاهد میشد و چه صحبتها با خود میداشت و چه
رسوائی بار آورده و چه حالت حزن داشت و حالت عشق فیلسوف و حالت زخم خوردن برادر مرگریت که در آن
حالت زخم بر خود ناله میکرد و بر خواهر خود مرگریت نفرین میکرد و خواهرش همه را میشنید و آخر کار شیطان
که بردمی بر فیلسوف و بر مرگریت ظاهر میشد و خود شیطان با کنیز مرگریت عشقبازی دروغی میکرد که بوسوسه
کنیز خانم بیچاره به بلا افتاد و این حالتها خیلی خوب بود ساعت هفت بمنزل آمدیم و قوقاشا تا منزل همراه بودند

سنه ۱۲۹۲ / میرزا یوسف

روز چهارشنبه سیم شوال المکرم سنه ۱۲۹۲ میرزا یوسف آمد بخانه و باغ خودش که با شیشین آب را از صد گز بالا
آورده و عده خوبیست و موسیو بگلروف کو آرسانب فرامین عهد خاقان مغفور و ولیعهد مبرور و شاهنشاه آزاد
بود زیارت کردم و فرمان خاقان مغفور که بشاه میرزا خان مشار الیه داده را خان کرده و لقب عالیجاهی اعطا فرموده
سنه ۱۲۳۵ کرده و نشان مرحمت نموده بتاریخ ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۳۵ هجریست و امضای مرحوم ولیعهد طاب ثراه تاریخ شهر
سنه ۱۲۳۷ ربیع الاول سنه ۱۲۳۷ است و در عهد شاهنشاه مرحوم هم بطهران آمده و نشان ... مرحمت کرده اند

بتاریخ شوال المکرم سنه ۱۲۶۲ از وزارت خارجه آنقدر نکرده اند که طغرای فرمان مبارک را که با طلا می نویسند ۱۲۶۲
نوشته باشند خود شان فرمان آورده بی جای طغرا خالی است از ملاحظه او خجالت کشیدم و میرزا فتحعلی
آخوندزاده که در روسیه آخوند معروف بلکه یک مترجم سرکاری کل قفقازیه است الفبای اختراعی خود را آورده بود
که دو قسم است دو قسم او را پسندیدم یک قسم که حروف مقطعات است و از چپ به راست نوشته که اختراع [illegible]
خط لاطین است گفتم چون تشبه بخط فرنگی دارد خاقانی گفته * فلک کج رو تر است از خط ترسا *
اهل اسلام قبول نخواهند کرد ولی آن قسم دیگر اگر ممکن باشد بهتر است چنانچه ابن مقله خط کوفی را نسخ
کرد و تسهیل عمل نمود و در اختراع این خطوط خیلی زحمت کشیده است در اینکه در زبان عرب و فرس
تلفظ منوط بسماع است حرفی نیست و اگر اعراب جزء کلمه باشد و نقطه نمیداشت این اختلافات برخواسته مشتبه
و حروف از یکدیگر تمیز داشت برای اطفال و مبتدی خواندن کتاب و درس خیلی آسان میشد بلکه منتهی
حاصل میبرد ولی حالا در دولت علیان ملت اسلام این خطوط رواج گرفته تغییر او مشکل است *
سعدی بروزگاران مهری نشانده در دل * بیرون نمیتوان کرد الا بروزگاران * و در نسبت بعضی
از عوام تغییر خط را بدعت در دین میدانند و ابن مقله هم خط کوفی را تغییر داد و از دو خط اختراعی شارالیه که
قل هو الله احد را بخط خود برای من نوشته بود در اینجا برای اطلاع ناظرین نقل نموده و هو هذا خیال اول
بواسطه اتصال حروف کما فی السابق و ادخال اعراب با آنها و اسقاط کل نقاط

للل هلوىا ىللاهآ ىلصـد ىلم ىللاهآ ىلصلملد ىا للم
ىلليد وىاللم ىوللد وىاللم ىللكلن للهآ كلعلوىلم
ىلحلد ىلم

خیال دوم بواسطه تقطیع حروف و ادخال اعراب با آنها و اسقاط کل نقاط

للا ها ما ىا لا ها ىا حا حا ىىد ىا لا ها ىا صا ما
حا للا مد ىا لم صر ما للا مد و للا صر و ىا للا مد ىا كا ىىد لا
ها كا ما ما ىىد ىا حا حا ىىد

[illegible]

و اینکه در حروف عرب با عجم نقطه است بیست و هشتی و شرح آن را ما بنوبا النزول چنانچه حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام می فرماید سِرُّ الکتب المنزلة فی القرآن و سِرُّ القرآن فی فاتحة
الکتاب و سِرُّ فاتحة الکتاب فی بسم الله الرحمن الرحیم و سِرُّ بسم الله
الرحمن الرحیم فی نقطة تحت الباء و انا نقطة تحت الباء و شیخ عبد الوهاب
محمد الشعرانی در کتاب میزان روایت می کند قال علی علیه السلام لو شئت لاوقرت لکم
ثمانین بعیراً من علوم النقطة التی تحت الباء اگر نقطه تحت با با نقاط دیگر در حروف
معجمه فایده و خاصیتی نداشت عالم علم سلونی قبل ان تفقدونی چنین فرمایشی نمی کرد
مشار الیه مرد فاضلی است زبان روسی را خوب می داند و ترجمه خوب می کند و عربی و ترکی و فارسی هم می دا
و طبع شعر نیز دارد و مذهب شیعه دارد ولی اثنی عشری المذهب اشعری الاعتقاد است که بجبر قایل است
و بولادت امام قائم عجل الله فرجه اعتقاد ندارد و این حدیث را میخواند سیولد من ولد فاطمة
مهدی یملأ الارض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً و می گوید
متولد شده است و این شعر را دایم میخواند که شیخ محمود شبستری در گلشن راز گفته است هر آنکس را
که مذهب غیر جبر است نبی فرموده کو مانند گبر است والدش میرزا محمد تقی از قریه جامنه روان
دارد و تقی یکی از ملوکات کانه تبریز است و والده اش از اهل گنجی بوده و چندی از طایفه مقدم مراغه
که بگنجی رفته و چند سال نیز در قسطنطنیه بوده و بعد از فتنه روس و ایران بدشت پیالکی تفرا
دشتی آمده و در بردن احوال خود مانده میل بمراجعت ایران داشته در دولت حضرت صاحب
بعد از ظهر تماشای موزه رفتیم مرغهای خوب دارد و ماهی رنگ بسیار و دیگر پوست گلفت بیاده
یکپارچه را گشیده اند که پارسال در سالیان گرفته اند بقدر بیست ذرع بلند و پهنا خوب داشت
خوب داشت دکانیش جنگلی وحشی بود خیلی توی سیکل که ندیده بودم و دیگر از بسیار بزرگ که بقدر
خرمی بود و از آنجا تماشای توپخانه و جبه خانه و سرباز خانه که در دامنه کوه شمالی است رفتیم و از پل او
گذشتیم که بر رودی کر ساخته اند و در آنجا گردش شب شود که میان جزیره شمال است که در آن جزیره

هیکل ورانسوف

و دکاکین است پل اول یکچشمه است و پل آخری شش چشمه است و در روی پل شکل پرنس ورانسوف
جانشین سابق را که از نجبای قدیم دولت روس است ساخته اند یعنی از مفرغ ریخته اند و در دستش دور
بین است و هشت عراده توپ دولت عثمانی را زنجیر کرده در دور هیکل ورانسوف آنرا تعبیه کرده اند
یعنی دهن توپها بزمین است و ورانسوف در سنه ۱۸۵۶ مسیحی وفات یافته است و هفتاد و چهار سال عمر داشته و سنه ۱۸۵۶
در دولت روس خدمات بزرگ بانجام رسانیده است و دوازده سال حکمران قفقازیه بوده و اهل قفقاز
خیلی از او رضامندی دارند و باعث آبادی تفلیس و کارهای خوب او شده است و در نصف النهار یک تیر توپ
انداختن باشاره ایشان قرار داده که مردم ساعتهای خودشان تصحیح کنند و پل آهنی بر رودخانه کر از خیرات
او است از آنجا به قورخانه و جبه خانه رفتیم رئیس کل توپخانه و جبه خانه آمد امیر توپخانه قفقازیه است و او تبع
گیسنا مریتکی است و همه را یکان یکان نشان داد تفنگ سبک سواره قزاقی تعارف کرد گفتم خیلی ممنون
هستم ولی حالا من بارت میبرم اسباب اسلحه درین سفر ممنوع است و باز در قورخانه از مال من باشد
خیلی اظهار ممنونیت کرد و اوضاع قورخانه و جبه خانه و تفنگهای سربازی که بطرح اختراع جدید
میسازند خیلی متمایز بود گفت بقدر قشون قفقازیه باید تدارک در قورخانه تفلیس باشد که احتیاج بقورخانه مسقو
و پطربورغ نباشد و از آنجا بمنزل مراجعت شد و دو بار سوار قزاق نایب رئیس پلیس همراه بود

روز پنجشنبه چهارم شوال سنه ۱۲۹۲ در میان ساعت ده و یازده که پنج از دسته ساعت گذشته بود جناب سنه ۱۲۹۲
پرنس بغراتیون مخرانسکی تشریف آورد و خیلی صحبت شد و میرزا فتحعلی آخوندوف مترجم بود و وقت رفتن
گفت چه خوبست که باز ازین راه بیایید که یکبار دیگر بخدمت شما برسیم و مجال توقف باشد و تماشای تفلیس را
ازین زیادتر بکنید گفتم از محبتها و مهربانیهای شما منهم میل دارم که ازین راه بیایم ولی بشرطیکه مرا از تفلیس بباکو
از راهی ببرانید که گنجه را نبینم گفت بچشم چندین راه است که انشاءالله شما را بسلامت برسانم و بعد از رفتن
ایشان میرزا فتحعلی گفت فقره گنجه را خوب گفتید اَلکِنایَةُ اَبلَغُ مِنَ التَّصریح شد پرنس
مخرانسکی هم ملتفت شکایت شما از گورناطور گنجه شدند و بعد از ظهری بهجت افندی جنرال قونسول دولت
علیه عثمانی با رئوف افندی نایب اول خودش آمد اصل مشار الیه رومی است بجهة قونسولی دولت اسلام بهجت افندی

میگویند مرد با اطلاع و خبری است و رئوف افندی مسلمان است از مشارالیه احوال بیت المقدس را پرسیدم آن
صحات بوده است می گفت از یافا تا بیت المقدس پس حبرون دیده و برگردید به شت زور می کشد که دو روز تمام
در بیت المقدس و حبرون توقف کشیدم و احسم برای سفر کشتی ها می نسه تعریف کرد که برای مسلمانان خوشتر
می گذرد و بطوعی عادت مسلمانان الفتی گرفته اند و موسیو گلزروف از سر راه آمن آمد علیات را در کار که
نشانده برگشته بود و می گفت حاکم ایالت تفلیس آرلوف اسکی فردا صبح در شت ساعتی ربعی وداع
خواهد بود و دو ساعت از ظهر گذشته به تماشای ماشین میرزانوف رفتیم که از کر آب را بنجا رملا رود و داخل حوض
بزرگ ساخته که او پر میشود و باغ را مشروب می کند و تقریبا بیست و دویست ذرع با شت قامت و لوله جاج باشد
که از کرآب برود به بخار به بالای وود عمارت و باغ خوبی دارد و دو دست درخت نارنج و لیمو و سایر مرکبات داشت
و شکل و ران حوض از مرمر سفید تراشیده و در گوشه و طاقچه گذاشته و میگفت هزار و یکصد تومان خرج این سنگ
مرمر شده است نیکی و احسان است که انسان ارباب محول می کند که هزار تومان خرج صورت شخص جنبی کند
و در خانه خود بیادگار بگذارد و وقت غروب به قونسول خانه مراجعت کردیم و تفصیل منبع کر و مجرای از آنا
دریای خزر از روی کتاب آرلوف اسکی حاکم ایالت تفلیس و توابع که از اشیاء خوب است بوده میرزا فتحعلی
آخوندوف برای من ترجمه کرد از این قرار است که ثبت میشود ابتدای نهر کر از خاک ارمنیه عثمانیه است از
دامنه کوه رفیعی که در طرف شمالی کوهسار طاو قر واقع است یعنی منابع نهر کر و نهر ارپس که از آنجا جاری
میشوند در دامنه آن کوه رفیع است واسم آن دامنه در یکجا با سایر جداول کوهسار که بان اتصال دارند
و چشمهاییکه منبع کر از سمت جنوبی موسوم خاران دانست بزرگترین این چشمها همان است که در خاک قریه کرد
منمی باز دو هان جاری میشود اهالی ولایت این چشمه را بواسطه شفافی آب آن مرجان سو می نامند یعنی آب مروارید
ارتفاع چشمه مرجان سو از سطح دریای چه ... دو هزار و چهار صد و شصت و شش فوت ۲۴۶۶ در سمت شمالی
و در سمت شمالی مرجان سو به فاصله سیصد ذرع مسافت بوجوق تونغار است با اصطلاح دیگر چشمه خوجوق
بونغار می گویند که سنیش گو یا چشمه مروارید باشد این چشمه و چشمهای فوق الذکر بیکدیگر اتصال یافته رودخانه کوچکی
تشکل می کنند مسمی به کیوز نهر کر که منشأ آن از این چشمهاست رفته رفته در چند فرسخ مسافت در تراز آنها

جبرون

مجرای نهر کر

طاو قر
سکون واو و راء مهمله

کیوز
با کاف عربی

نهر بزرگ میشود و مسافت جریان آن در خاک عثمانی قبه فارس اردهان و سایر قراء قریب نود ورس است
بعد از آن نهر کر بنجو خور آخسقه داخل میشود و مسافت جریانش از پشنو عثمانی تا ملک بارژوم (که ییلاق
حضرت جانشین است و ملک جانشین میباشد که اعلیحضرت امپراطور باشیان بخشیده است) متعلق دولت
روسیه نود و پنج ورس است و از ملک بارژوم تا حدود ولایت تفلیس دویست ورس است و از اینجا
نهر کر بخاک ولایت گنجه داخل شده جاری میشود تا قصبه سالیان که من اعمال ولایت بادکوبه که
بادکوبه شهرت دارد و در آنجا آبش بقول بعضی دو بار منقسم شده بدریای خزر میریزد و محل اتصال نهر
کر بدریای خزر از سطح دریای آسود هشتاد و شش فوت پست تر است در محال آخال کلک قریب بقریه خرتویس
کر رودخانه بزرگی است اولا آب آخال کلک چای با او داخل میشود بعد از آن در شهر آخسقه آب آفری با او داخل
میشود که اسمش پسخوف چای است و از آنجا کر بدره آخور دبارژوم عبور کرده و از کارتیل بالا گذشته
بکارتیل پائین جاری میشود و در تفلیس چهار رودخانه نیز آن میریزد که عبارت باشد از رودخانه‌های تخواو کخود کرکسان
و آرغوا و از سمت جنوبی شهر تفلیس رودخانه‌های علی تریالث و سوماپستی و آل گث و خرام هم بکر متصل
میشوند و در خاک ولایت گنجه پائین از محال سپانوق رودخانه‌های گوران قاف الازان که باصطلاح ...
قانق است و رودخانه‌های ترتر و خاچین برابر خاک قراباغ بکر جاری میشوند در خاک ولایت ...
پائین از قریه زرداب نزدیک بدریا و نزدیکی قصبه جواد نهر کرآب نیز داخل میشود و عرض تفلیس چهل و یک درجه
چهل و یک دقیقه است و طول او از گرینویچ چهل و چهار درجه و شانزده دقیقه است و انحراف قبله بطرف مغرب پانزده درجه و
چهار دقیقه است و انحراف قطب ... درجه و سی دقیقه است

روز جمعه پنجم ۱۲۹۲ صبح در ساعت ... ازلوف ... حاکم ایالت تفلیس تشریف آورد خیلی آدم بشاش زرنگ است
میگفت چهل و دو سال است در تفلیس و گرجستان خدمت میکنم و از راه آهن کالسکه بخار و ولنو خیلی صحبت شد بعد
عرض حقیر کرد گفت وقتیکه امپراطور ماضی عهد محمد شاه مرحوم با یروان آمد ما از اینجا با یروان با شتر بار
میبردیم و پس از آن عرابه شد خیال میکردیم بهتر از این چیزی نیست حالا کالسکه بخار است البته دو
سال بعد از این اختراع دیگر خواهد شد که کالسکه بخار هم حقیر شود و میگفت حکام قبل بکالسکه راه آهن حرکت

میکردند یکبار رفتم سر راه اگر یک کالسکه شکایت بست میکرد تا بجائیکه نشان داده بود حاکم کپورین دوست
بود من ملاحظه حالت مردم میشد در راه آهن که میروم سوار اسب میشوم و اگر کنار راه میروم که از حالت آنها
با خبر شوم گفتم رئیس که بجواب مردم وارسی یکند باید این طور رفتار بکند گفتم دیروز شما را در کوچه دیدم گفت آنکه
دور خود شناختید گفتم من اگر دوست خود را از دور نشناسم از نزدیک هم نخواهم شناخت اظهار تشکر کرد
بعد یکساعت نشست و وداع کرده رفت لفظ اسکی که غالبا در آخر الفاظ است دلالت آن دارد که خانواده
آنها از لهستان است حرف نسبت هم هست هرچه در آخر الفاظ ویچ است خانواده آنها از سرب و افلاق و بغدان
و آن جنسی است و هرچه در آخر الفاظ اوف است خانواده آنها از روس است و ارلوف اسکی نیز خواهش
کرد چه خوبست که از این راه مراجعت کنید گفتم بجناب پلس نوشتم مجر نسکی دیروز حرفی زده‌ام که از راه گنجه
نباشد گفت ما در خدمت شما حاضریم و راه بسیار است که از همه راه شما خوش بگذرد و بعد از ظهر تماشای
مریضخانه شهر رفتیم حکیمباشی آنجا یوسف آقا ونج کاراپنج است که مرتبه میرتیپی ژنرالی دارد بسیار
خوش روی خوشخوئی است عمارت عالی و اوضاع غریبی است از ماشین که آب بالا آورده‌اند باغچه‌های
خوب دارد دویست مریض اسباب احتیاج حاضر دارد اگر ضرورت باشد سیصد نفر هم کفایت میکند
از دولت شصت و دو هزار منات میدهند و هرکه از اهل شهر ناخوش شود آنجا برده در اطاقهای عمومی باشد
باید ماهی پنج منات بدهد تمام خرج دوا و غذا جزو مریضخانه است و اگر کسی از اعیان باشد بخواهد برود آنجا
معالجه بکند اطاق مخصوص دارد که جزو مرضای عمومی نباشد ماهی سی منات میدهد و مواجب خدمتکاران مریضخانه
از زن و مرد بالمضاعف خدمتکاران آنجا نهایت پاکیزه است و بانی این مریضخانه باهتمام حکیم باشی بار آپاطور
اندریه آندریویچ لی باژوم بسیاری حضرت جانشین میخائیل ساخته شده دو سال است آن حکیمباشی
وفات کرده متمول بوده در مریضخانه بنیاد کار است کتابهای طبی خود را وقف مریضخانه کرده است و در مریضخانه
دو کلیسای کوچک هم ساخته‌اند یکی بطرز ارامنه یکی بقاعده روس که اگر مرضی بخواهند عبادتی بکنند حاضر
باشد و تا ملیت نباشد از مریضخانه بیرون نمیروند و میان ناخوشها دو نفر ارمنی رعیت ایران بود که بمن نشان داد و
میگفت دو نفر مسلمان هم بود از ایران که خوب شده بودند بیرون رفتند گفتم برای حکیم باشی ارمنی و مسلمان

فرق ندارد در راه خدا معالجه می کند همه بلید مساوی باشند اظهار تشکر کرد که همین طور است که می فرمایند

روز شنبه ششم شوال المکرم سنه ۱۲۹۲ مطابق ششم نوامبر سنه ۱۸۷۵ مسیحی انگلیسی موافق کا آبان ماه جلالی از تفلیس روانه
شدیم و نیم ساعت قبل از حرکت کونل بیلک تولیس سطر که بیگلر بیگی تفلیس است از جانب خودش و اهالی
تفلیس بوداع آمده بود و خیلی اظهار افسوس میکرد که اهالی تفلیس دارند که شاهزاده زود رفت و خوب است باز
ازین راه مراجعت نمایند که ما بقدوم ایشان خوشوقت بشویم از تفلیس تا پوتی دویست و هشتاد و نه ورس است از
تفلیس تا گوری ما بین شمال مغرب حرکت شد و از گوری تا سورام تا نزدیکی کوتایس ما بین شمال و مغرب حرکت میشود
و از کوتایس تا پوتی نصف راه بجنوب مغرب و نصف راه تا پوتی بمغرب است و از کوه سورام که میگذرند تا پوتی ا
کرسیریست و این راه آهن از نزدیکی شهر گوری میگذرد و از سورام می گذرد و از نزدیکی شهر کوتایس می گذرد
تا به پوتی میرسد القصه چهار ساعت و پنجاه و پنج دقیقه از دسته گذشته بکالسکه بخار که شمن دفر می گویند نشستیم و شمن
با شین معجمه بروزن چمن در فرانسه بمعنی راه است و دکه دال مضموم است حرف اضافه است که در انگلیسی
بجای اف است و فر بکسر فا و سکون را مهمله بمعنی آهن است یعنی راه آهن هفت ساعت و پنج دقیقه از شب گذشته
واگون ایستاده که وارد پوتی شدیم چهار و دو ساعت و ده دقیقه در راه بودیم نیم ساعت که راه طی
کردیم از گر گذشتیم و گر بطرف یمین افتاد و یکساعت دیگر که حرکت کردیم باز از گر گذشتیم و گر بطرف یسار افتاد و
و دو ساعت و نیم که حرکت کردیم باز از گر گذشتیم و گر بطرف راست افتاد و در عرض راه شانزده موضع
مکث شد که تقریبا یکساعت و چهل دقیقه توقف می کنند و در نزدیکی شهر گوری که در طرف یمین بود دقیقه
یکربع مکث شد و شهر گوری شهر قشنگی است از رود و سوبی و بطرف راه آهن و کر میگذرد و از طرف دیگر
او دو رودخانه میگذرد که داخل کر میشود و از گوری تا تفلیس هفتاد و دو ورس است و قلعه خوبی وسط شهر است
که ولاة قدیم گرجستان ساخته اند اکنون خراب است و در بالای تپه واقعست و با گوری تا تفلیس از طرف یمین راه
به رودخانه بکر ملحق میشود که بزرگ آنها سنگا باکاف فارسی است که بقدر رودخانه جاجرود میشود و در
طرف یمین گوری رسیده در دامنه کوه قریه ایست اوپ لی سی حنبه که خانها را از کوه تراشیده اند مثل مغارات

سنه ۱۲۹۲
سنه ۱۸۷۵

گوری
بضم کاف فارسی

سورام

کوتایس

واگون

سنگا

اوپ لی سی حنبه

و کهنه که قدیم متداول بوده و رودخانه که از پهلوی آن کوه میگذرد و از بالای کوه برای برداشتن آب از
ساخته بودند اکنون خراب است و در راه آهن علاوه بر اطراف هر چند قدم پستخانه است اگر علم سبز را برداشت
و بلند کرد علامت آن است که راه سالم است و اگر علم قرمز را برداشت علامت آن است که راه فی الجمله
احتیاط دارد باید آهسته حرکت کند و اگر علم قرمز و سیاه را برداشت علامت آن است که شمندفر
که راه خراب است و خطر دارد و شبها فانوس سبز و قرمز نگاه میدارند و یک فانوس و شیشه که
یکی قرمز و یکی سبز است یکی بطرفی و یکی بطرفی نشان میدهد که همان علامت علم است و ساعت و چهل دقیقه
از زمان حرکت گذشته بود که باز از گذشتیم چون اینجا سیل کرده داشت پل آهنی متعددی داشت و
رودخانه که بطرف چپ افتاد و از کرد و افتادیم چهار ساعت و نیم از حرکت گذشته بمنجانیلو رسیدیم در اینجا
کارخانهای خوب برای تهیه اسباب آهن ساخته اند و حضرت جانشین عمارت بسیار خوبی میسازند چون در اینجا
بیست دقیقه مکث میکرد مهلتی بود از کالسکه در آمده قدری راه رفته و تر از جمع مردم نماز ظهر و عصر را خواندم از اینجا
تا سورام چهار ورس است و سورام قریه معتبریست که در طرف یمین دامنه کوه واقع است و قلعه سنگی هم
بالای تپه داشته که در کنار رود است اکنون خراب است و مهندسین راه آهن همه آنجا منزل انداز و این ایستگاه
سیار را نام او سورام می گویند و بفرانسه استاسیون می گویند و از سورام تا سر گردنه که آب رود بطرف تفلیس است
در تحت اختیار ... ناطوریات تفلیس از لوفاسکی است و همه کوهسار جنگل سخت است با وجود اینکه حالا اواسط
عقرب است سبز و خرم و گلهای رنگارنگ داشت در فصل بهار بحقیقه زمرد است و اگر درختها توت و ... را داشت
و الحق از جاهای باصفای دنیاست و از سورام تا بی جی توبن که منتهی الیه سرازیری گردنه است
چهار ورس است و در نزدیکی بی جی توبن از میان کوه گذشتیم که سوراخ کرده اند بقدر یکصد و بیست ساخته و
و از سورام تا بی جی توبن بواگو نهاده و ماشین بسته بودند و در سربالائی و در سرازیری قوت داشته باشد
از آن بعد یکی را باز کرده یکی تا پوتی اکتفا شد و باز ثانیاً کوه را سوراخ بقدر بیست ثانیه راه بود که چهل و چهار
عدد شمردم ولی از دو طرف دیوار از سنگ تراشیده بالا آورده و طاق سنگی زده بودند و بعد از مسافتی
باز یک تنگ دیگر بود که باز طاق سنگی زده بودند بقدر پانزده ثانیه بود و یک پل آهنی خوب هم بعد پیدا

در راه بود که از او گذشتیم و نه ساعت و نیم بعد از حرکت از تفلیس که دو ساعت و نیم از شب رفته بود تقریباً بقوی ریله رسیدیم که قریه معتبریست بازار دارد و دوازده دقیقه آنجا مکث شد من نماز مغرب و عشا را خواندم علی محمد خان قجر آقا نزدیک بود که بماند که زنگ ثالث را زده بودند گرد اگونهای متعدد به پشت کالسکه ما بسته بودند واگون اوطاق آخری خود شان را بالا انداخته بود یقین مانده بود و فردا صبح که کشتی حرکت می کرد و رودخانه بزرگی مسمی بقوی ریله از پهلوی ده میگذرد که ده هم باسم او موسوم است و پل آهنی بسیار خوبی ساخته اند که از آب همه وقت نمیتوان گذشت و بعد از مسافت چندی رسیدیم برودخانه قوی ریله که از بسیار راه جاری بود بطرف یمین افتاد چون سیل است و خیلی فراخ است در دو جا پل آهنی لابلای ساخته اند که یکطرف او نزدیکتر است تقریباً یکبرابر و نصف پل آهنی رودخانه کر بنظر آمد که امروز از او گذشتیم و در نزدیکی بندر پوتی شمندفر می ایستد از آنجا بپوتی با درشکه آمدیم و میان راه شمندفر و بندر پوتی رودخانه بزرگی میگذرد مسمی بریون و پل آهنی بسیار خوب ساخته اند که نمونه پلهائی که دیده ایم حتی از پل شهر تفلیس بهتر است و سیصد و چهل و پنج قدم طول او است و دو طرف پل از دو طرف عقاب و شیر نصب کرده اند و در این پل چهار صد و پنجاه هزار منات خرج کرده اند و هر که از آن پل عبور کند خواه پیاده خواه سواره خواه با اسب بسیری یک کاپاک میگیرند اگر احیانا روزی دو بار بجهة ضرورت عبور بکند ایاب و ذهاب هر دفعه یک کاپاک میگیرند و این رودخانه از کوتایس می آید و آب قوی ریله و سایر رودخانه ها داخل او میشود و در نزدیکی پوتی بدو شقه شده داخل دریا میشود و از شهر تفلیس که می گذرد تا صحرای وسیع میشود و بین الجبلین فراخ میگردد و دهات بسیار خوب در دامنه کوهسار در یمین و یسار است خاصه طرف یسار که خیلی آبادی دارد و اغلب جاها کوهها را برای راه آهن تراشیده اند در طرف یسار بعضی جاها چنان نزدیک میشد که عصائی بدست اگر دراز میکردی بکوه میرسید و تقریباً چهل ورس بپوتی مانده بصحرای تهی شدیم و کوهها دور افتاد اگر چه شب بود ولی در صحرا جنگل بسیار مشاهده میشد و در طرف یمین راه کوههای قفقازیه است مسمی بگرل که ولایات آنها قفقازیه است که اغلب اوقات با برف مستور است که در تابستان نیز برف دارد و کوهستان گرل و زن سیل در جانب شمال و شرق پوتی است و بندر پوتی کارخانهای زیاد دارد خوب معمور شده است ولی بسیار بد هوا است رطوبت آنجا از گیلان زیادتر است و در پوتی

قوی ریله
باتات

رودخانه ریون

مگرلی

دکی

وکیل دولت ایران از جانب میرزا اسدالله خان موسیو دیکران ارمنی است که در سر راه شمندفر پاتک
یک رتبه ایستاده بود و تا منزلی که مشارالیه برای ما کرایه کرده بود با قراول آمدند و عرض پوتی چهل و دو
درجه و دو دقیقه است و طول پوتی از گرینویچ چهل و یک درجه و بیست و هفت دقیقه است و پنجم را با تاء مثناة فوقانیه [illegible] ما هر جا می نویسیم

سنه ۱۲۹۲

باتوشقه

یعنی پدر [illegible]

روز یکشنبه هفتم شوال سنه ۱۲۹۲ پنج و نیم از دسته رفته از پوتی درآمده سوار کشتی بخار کوچک مسمی به باتوشقه
شدیم موسیو گلزدف لوآرساب مرا بکشتی رسانیده خداحافظ کرد طول این کشتی هشتاد و یک فوت است
و معنی باتوشقه در زبان روسی یعنی پدر با در ساعت شش که یک ساعت بظهر مانده بود حرکت کرد و در دنباله کشتی
یک کشتی دیگر بسته بود که مردم را از کشتی بزرگ به باطوم برسانند و اگر موسیو گلزدف لوآرساب همراه نبود این
نظم و ترتیب را نمی یافت و در این کشتی کوچک علم شیر و خورشید دولت ایران برای احترام دولت ایران
که شاهزاده ایران در این کشتی است بدستورالعمل موسیو گلزدف لوآرساب کشیدند و پوتی بسیار بد خور و بد لنگر
گاه است بتدریج با احتیاط کشتی تا بای حرکت می کرد که داخل دریا شد و عمق آب رودخانه چهار فوت بیشتر
و چرخ کشتی بخار گل لای را آورد که آب گل آلود بود و احباب نمی که رودخانه تمام میشود و اول دریا است لون دو جا
که گل آلود است و لون دریا که کبود است تمیز داده و قدر پوتی در دهنه رودخانه یک پاره بلندی ساخته اند که
ارتفاع او یکصد و بیست فوت است که تقریبا سی و شش ذرع عراقیست که بالای او چراغ می گذارند که از بندر جلو آن
بعضی شبها که مهتاب نباشد و صاف باشد روشنائی او پیداست و همه وقت بقدر بیست میل انگلیسی در دریا
پیداست که شبها بهدایت روشنائی آن چراغ حرکت کنند و شبها در لنگرگاه پوتی و دهن رودخانه از احتیاط کشتی
حرکت ندارد و بسیار جای خطرناکیست خاصه که طوفان باد هم باشد بخلاف بندر باطوم که لنگرگاه بسیار
خوب دارد که هر قدر دریا طوفان شود امن است و حق دولت عثمانی است و سرحد عثمانی و روس است و میان
پوتی و باطوم سی میل انگلیسی است و از مناره فانوس تا باطوم بیست و هشت میل انگلیسی است و دولت روس
کمال احتیاج را باین بندر دارد و دیگر وقتی یا بزور تصرف خواهد کرد یا بپول خواهد خرید یا بخواهش خواهد گرفت
تو کر و بردی اگر جفت و اگر طاق آید " و کشتیهای بزرگ تا ده قدمی لنگرگاه می ایستند در دامنه کوه
واقعست بسیار با صفاست القصه امروز از فضل الهی و توجه ائمه اطهار علیهم السلام دریا آرام است و [illegible]

که میوزد در پشت سر کشتی است و تا بندر باطوم حرکت کشتی رو بجنوب است و نیم ساعت بغروب مانده بکشتی بزرگ رسیدیم
که مسمی به بوک با کاف فارسی است و اسم کپیتان اول کشتی استران ایکی است و طول این کشتی دویست
شانزده فوت است و عرض کشتی بیست و هشت فوت و ارتفاع کشتی هجده فوت و زور کشتی یکصد و شصت
اسب است و بارگیر کشتی نهصد و چهارده تن انگلیس است و باسم رودخانه موسوم است که آن رودخانه از جانب
شمال دریا در نزدیکی بندر ادیسه داخل دریا میشود و با این کشتی انشاء الله تعالی تا اسلامبول خواهیم رفت
و قبل از دخول کشتی بزرگ که در بادوشقه بودیم اول علی بیک ترجمان کماشته حاجی میرزا حسین خان
جنرال قونسول دولت علیه ایران که در طرابزون است آمد بعد حمدی پاشا متصرف باطوم با اجزای شوری نظام
و توپخانه و اجزای ضبطیه و بیکزادکان و قاضی بتهنیت ورود آمدند بعد قونسول دولت روس مقیم جوردی
جی آمد و یک دسته سرباز هم با موزیکان در اسکله ایستاده موزیکان زدند و نظام ضبطیه هم آمده بود و بعد
بکشتی بزرگ آمدیم باز حمدی پاشا با اجزای خودش آمده خداحافظ کردند و تکلیف کرد که کشتی شش ساعت
اینجا توقف دارد بشهر بیایید عذر آوردم که آمدن و برگشتن زحمت و الکی شب است و تماشای شهر معلوم نمیشود
و دولت عثمانی اینجا یک طابور نظام دارد که عدداً هشتصد نفر است و بیست و پنج عراده توپ و دویست نفر
توپچی دارد و وقت وداع انچه اهل نظام بودند تعظیم نظامی کردند و پاشا و اجزای توپخانه اینک توپ شلیک
و تمنی کردند و شهاب بیک که رئیس عسکر نظام بود گفتم وقت رفتن از آحاد سرباز از قول من احوال
پرسی کن که زحمت کشیده اید خیلی اظهار تشکر کرد که تبلیغ خواهم کرد و در وقت روانه شدن کشتی
قونسول روس بوداع آمد میگفت هرچه لازم است از ناظر کشتی بخرید و ناظر آورده بود گفتم احتیاج را از تفلیس
برداشته ایم البته اگر لازم شد زحمت خواهیم داد و شما هم خیلی زحمت کشیدید که از باطوم تا کشتی
در نصف شب آمدید گفت فرض من بود که خدمت شما را بانجام برسانم پیرمرد خوشروئی است و زبان ترکی را هم
خوب میداند و صدا اش هم قدری کرفته است و عرض باطوم چهل و یک درجه و چهل دقیقه و طول باطوم از
گرینویچ چهل و یک درجه و بیست و هفت دقیقه است و از شب دوشنبه ششم هفت ساعت گذشته کشتی
روانه شد یازده ساعت که حرکت کردیم و از دسته ساعت شش ساعت گذشته بطرابزون رسیدیم و در

بوک
با واو مومن و کاف فارسی

استران ایکی

ادیسه

جوردی

انیکف

بوک هم برای احترام دولت ایران در بندرها که کشتی میایستاد علم شیر و خورشید را می کشیدند و از
پوتی تا اسلامبول بخط مستقیم پانصد و هشتاد و نه میل انگلیس است و حرکت سواحل دورتر می شود و تنها
در وقت انقلاب مواکاهی دور از سواحل گاهی نزدیک باقتضای وقت حرکت میکند و کشتی

*

هیچ نیست

۱۲۹۲ روز دوشنبه هشتم شوال المکرم ۱۲۹۲ صبح از خواب بیدار شدم با وجود که چندان انقلابی نبود کشتی
طوری حرکت گهواره میکرد که حالت من بهم خورد و ممکن نشد که نماز بخوانم نشسته و ایستاده بیک پهلو
افتادم نه بخواب بودم و نه بیدار وقتیکه صدای لنگر را شنیدم دانستم که بطرابزون میرسیم هر طور بود در جای
سطح کشتی قدم زدیم و قرار را پاشای طرابزون تهنیت ورود فرستاده و حاجی میرزا حسنخان جنرال قونسول
دولت علیه ایران هم آمد و اصرار کرد که تنها دیده ام تماشای شهر بیائید گفتم حالتم منقلب است آدمی
کشتی در دقایق دو رفت که احوالم را ازیاد تر منقلب بکند و معذورم از سطح کشتی بجواب پا و طاق آدمی
نخشید که خبر کردند احمد رسیم پاشا که والی پاشای گویند که حاکم طرابزون و توابع است آمد در سالون کشتی
و کیفیات نمایان میشود روند و طول داشت که آنها بر خیزند آنها با حالت کسل به سطح کشتی رفتم مشار الیه لباس
رسمی نداشت و چنین گفتند که لباس رسمی در عثمانی بغیر از اهل نظام موقوف شده است و والی پاشا چون اهل نظام
نپوشیده و بود بمخالف دولت روس که اعیان دولت در سرکار مهتم لازم و دیدنهای واجب باید لباس
رسمی بپوشند و البته تا حدی دولت روس در این نزدیک تر است و از والی پاشا احوال عسکر و صرب را
پرسیدم که کار انجا بکجا کشید گفت کار تمام شده است گفتم تعجب که اون مراجعت داده اند یا انجا هستند
گفت هنوز مراجعت نکرده اند گفتم معلوم است هنوز کار بانجام نرسیده است تقدیر یکربع ساعت نشست قهوه
خورد و رفت و گفت البته در اسلامبول یا توقف خواهید کرد گفتم تماشای اسلامبول بی نخ با نهایت
قلیل تمام نمیشود و خیال دارم اگر فرصت بشود بزیارت بیت المقدس و بیت الله و حرمین هم نمیدانم تا
درآن صفحات خبر دارید عذر خواسته که با نفحات تر شده ام هیچ اطلاع ندارم و حاجی میرزا حسنخان هم
داخل طرابزون با خود از طرابزون است که در لغت رومی کالیتن باشد یعنی شکل مربع مستطیل است قلعه که در آن

طرابزون
آمدن

مکان ساخته بودند بطور مربع مستطیل واقع شده و در میان طرابزون پس کعبه یعنی شبیه بشکل مستطیل و زیر قبه
بلحن عوام طرابزون شد آنکه طرابزون در کتاب قدیم هست و در معجم البلدان اطرابزند ضبط کرده و از دیر بکان
تا این مکان با لشکران آمده است در میان جنگل لشکریان خیلی عسل یافتند که نحل در درختها تنیده خانه ساخته
بود از آنها خورده و معلوم شد سمیت داشته خیلی از لشکریان از شیرابکان تلف شدند و طرابزون
در دامنه کوه واقع است که خانها بروی یکدیگر است خیلی با صفا و با جلوه است و تقریبا سی هزار جمعیت دارد
و از اغلب دول خارجه در اینجا قونسول است و عرض طرابزون چهل و یک درجه و صفر دقیقه است و طول او
نه درجه و چهل و پنج دقیقه است و در اینجا حاجی قابیک ترجمان سفارت اسلامبول از جناب معین الملک وزیر مختار
اسلامبول فرستاده بودند و در ساعت چهار از ظهر که یکساعت بغروب مانده باشد کشتی از طرابزون حرکت
کرده و از پوتی تا اسلامبول محل توقف کشتیها بتفاوت زمان و وقت بارگیری بقدر یکشبانه روز میشود و آن
باطوم ثانی طرابزون ثالث پولادخانه رابع کیره سون با کاف عربی خامس اردو سادس
سامسون سابع اینه بولی بتقدیم الیاء المثناة علی النون الموحده و اول غروب آفتاب در کنار قریه پولاد
خانه لنگر انداخت و بقدر یکساعت توقف کرد که بارها را آوردند و کپیتان گفت دیگر امشب در کیره سون
توقف نخواهیم کرد یکسره باردو میرویم و کنار دریا از طرف یسار همه جا کوهسار و جنگل و دهات است که موج آب
بدامنه کوه میخورد و بخلاف مازندران و گیلان که همه جا کناره دریا صحرا است یکساعت و یکربع از شب سه شنبه نهم
گذشته از لنگرگاه پولادخانه راه افتادیم الحمد لله تعالی دریا در کمال ملایمت و سلامت بود نیم ساعت
ساعت مانده کشتی در برابر اردو لنگر انداخت و من از صدای لنگر بیدار شدم و بقدر یکساعت توقف کرد و اردو خیلی
بد لنگرگاه است که باصطلاح اهالی فارس خور میگویند و مثل باطوم هیچ لنگرگاه خوب ندارد و بعد از طرابزون
بهتر است و اول طلوع فجر که نیم ساعت از سه گذشته بود راه افتاد و شب دریا خیلی خوب ملایم بود که ابدا
هیچکس هیچ تغیر حالتی نشد و من ایستاده نماز میکردم هیچ معلوم نبود و از باطوم بسامسون حرکت کشتی رو
بمغربست و از سامسون تا بندر سینوپ مابین مغرب و شمال است و از سینوپ تا اینه بولی باز بمغرب است و از
اینه بولی تا دهنه بوغاز مابین جنوب و مغرب است و بمغرب مایل و از دهنه بوغاز تا اسلامبول بجنوب است و منتهای

طرابزون
آکل ابن ...
طرابزون
باطوم
پولادخانه
سامسون
اردو
اینه بولی
۲ کشتی ...
اینه بولی
بتقدیم الیاء علی النون
بوزن ...

ادریاتیک گلف دو ونیز آرکیپل معروف بسیلیان ابریج

عرض دریا از بندر ادیسه که طرف شمال است تا بندر ارکلی است که طرف جنوب است که پنج درجه نصف فلکی است
و از ارکلی تا دهنه بوغاز صد میل انگلیسی است و کمتر عرض دریا مابین ماه کریمی که نزدیکی بندر اینه بولی است
تا دماغه ساریجت که در مملکت قریم است که در جنوب مشرقی سوپستپل واقعست که آنجا عرض دریا دو درجه
بیست و پنج دقیقه فلکی است و منتهای عمق دریا در نزدیکی بندر نوورسسیسک است که از بنادر شمالی دریا
سیاه است که در آنجا هزار و بیست و یک قلاج است که در عرض چهل و چهار درجه نوزده دقیقه شمالی و در طول
شش درجه و پنجاه دقیقه بطربورغ است که در طول سی و شش درجه سی و هشت دقیقه گرینویچ است و قعر دریا
چندان عمق ندارد و کنارهای شمالی عمیق تر از جنوبی است و هیچ جزیره هم ندارد مگر دو سه جزیره ناقابل
که در طرف اودیسا است که از کوچکی در اغلب نقشها نمینویسند

سنة ۱۲۹۲ روز سه شنبه نهم شوال المکرم سنه ۱۲۹۲ دو ساعت بغروب مانده در برابر بندر سپاتیسون لنگر انداخت و امروز حرکت
دریا بسیار ملایم و آرام بود که هیچ انقلاب نداشت و از ازدو تا ساپسون ساعت و نیم حرکت کردیم و لنگرگاه
ساپسون نیز چندان خوب نیست کشتی در نیم فرسخی ایستاد و از شب چهارشنبه دهم شوال دو ساعت رفته کشتی
حرکت کرد و سامسون نیز در دامنه کوه واقعست و جنگل بسیار دارد و از ولایت آماسیه که در دو منزلی سامسون است
صندوقهای فندق و سیب آورده اند که باسلامبول ببرند و تجار ایرانی که با کشتی با میرزا بهرام آمده اند و از
سه ساعت و نیم گذشته دریا طوفانی شد نعوذ بالله من غضب الله باران آمد حالت همراهان بحیثیت سلامت
نبود نه قدرت برخواستن و نه حالت نشستن شعر قاضی یحیی بن اکثم بیادم آمد که برای مامون میخواند
وَقالَ خُذ قالَ کَفّی لا تُطاوِعُنی وَقالَ قُم قالَ رِجلی لا تُواتینی قالَ الله
عَزَّوَجَلَّ وَتَرَی النّاسَ سُکاری وَما هُم بِسُکاری چون نیت این مردم قصد زیارت آستان
ملایک پاسبان حضرت ثامن الائمه است انشاء الله خداوند حفظ خواهد کرد و عرض سامسون چهل و یک درجه
بیست دقیقه شمالی و طول او سی و شش درجه و بیست دقیقه گرینویچ است

سنة ۱۲۹۲ روز چهارشنبه دهم شوال المکرم سنه ۱۲۹۲ نیز باز بهمان حالت طوفانی بود که کپیتان صفحه کشتی یکدقیقه نیاسود و
حالت من نیز بهم خورده برای حدی حرکت در کشتی مقدور نبود قریب بشد تهوی و موج بسا تعلو

تا نیم ساعت بغروب مانده که در برابر اینه بولی لنگر انداخت قدری دریا آرام گرفت بیست ساعت تمام طوفان
بود و کپیتان متصل می آمد پشت پرده دلداری میداد که من از کشتی اطمینان دارم و انشاء الله خدا رحم
می کند و اهل کشتی که زیادتر از دویست نفر حاج بود حالت آن داشتند که برخیزند یک استغاثه بدرگاه
الهی بکنند و دریای سیاه آخر زود سیاهی را آورد عجبست که از یونانیان تا کنون این دریا را بهمین اسم خوانده اند
بونطس با باء موحده و نون — یونانیان بونطس می گفته اند که بمعنی سیاه است و در انگلیسی بلاک سی می گویند یعنی دریای سیاه و در فرانسه میرنوار
میگویند یعنی دریای سیاه و در ترکی قرادنگز گویند یعنی دریای سیاه و آب دریا نیز سیاهی مایل آبست
میرنوار — که اسم بامسمی است القصه از شب پنجشنبه یازدهم ده ساعت و یک ربع گذشته کشتی راه افتاد و اینه بولی هم
بایزید — مثل بایزید در دامنه کوه است و جنگل بسیار دارد و الحمد لله امشب بسلامت گذشت ولی از بسکه شب دراز بود
بپایان نمیرسید و لیل افاسیه یطی الکواکب دم صبح هوا خیلی سرد شد کوزه آب مثل
آبهای سرد زمستان بود و بندر اینه بولی در عرض چهل و یک درجه و پنجاه و شش دقیقه و طول سی و دو درجه
و چهل و دو دقیقه گرینویج واقعست

سنه ۱۲۹۲ — روز پنجشنبه یازدهم شهر شوال المکرم سنه ۱۲۹۲ در دریا اگرچه باد از طرف مقابل بود ولی چندان اذیت نداشت
روزهای پیش کوهسار طرف یسار پیدا بود امروز همه اطراف دریاست و از شب جمعه دوازدهم شوال چهار ساعت
و پنج دقیقه گذشته که از نصف النهار تقریباً نه ساعت گذشته وارد بوغاز اسلامبول شدیم الحمد لله که این بوغاز را
بسفرس — بسفرس گویند و معنی بس فرس گذرگاه گاو است چه بس با باء موحده بمعنی گاو و فرس بوزن عرس بمعنی
گذرگاه است یعنی عرض بوغاز آنقدر است که گاو میتواند از این طرف بآنطرف عبور کند و پس از مسافت
نیم ساعت لنگر انداختند که فردا صبح وارد اسلامبول شوند و در کشتی در طرف یمین خارج از کشتی متصل بحجر
کشتی چراغ سبز می گذارند و در طرف یسار چراغ قرمز میگذارند که اگر کشتی از مقابل بیاید طرف یمین و
یسار کشتی مستقبل را بداند و طوری حرکت بکند که بیکدیگر نخورند که باعث شکسته شوند

سنه ۱۲۹۲ / سنه ۱۸۷۵ — روز جمعه دوازدهم شهر شوال المکرم سنه ۱۲۹۲ مطابق دوازدهم نوامبر انگلیسی سنه ۱۸۷۵ مسیحی شش ساعت از
روز گذشته وارد دار السلطنه اسلامبول شدیم که ملای روم اسم آن را در مثنوی بسته است چنانچه فرموده

پیش انکه طلیس استنبلی و سواد شهر استنبل پدیدار شد تعالی الله زمینی آسمان وار شد و عثمانیها پس از آنکه
قسطنطنیه را فتح کردند اسلامبول نامیدند یعنی اسلام فراوان است و بول بر وزن قول در ترکی معنی فراوانست
و در ترکی واو علامت ضمه ماقبل است که تلفظ نمیشود یا ال با باء موحده مضمومه محرف همان پل است که با با فارسی
مضمومه بیونانی بمعنی شهر است یعنی شهر اسلام و اصل آن بتلفظ یونان ایس تین پلست که ایس حرف تعریف است
و تین حرف اضافه است مثلا کسی میپرسید کجا بودی میگفت ایس تین پل یعنی فی البلده و ترکها گویند شهره گیدر
آن وقت قسطنطین پل یعنی شهر قسطنطین آباد و شهرهای دیگر نسبت بانجا قابل نبود و از آنجه مطلقا باسلامبول شهر میگفتند
از آنجا استین پل بمرور زمان استنبل شده است که اکنون اسلامبول میگویند مثل آنکه ایساغوجی که کتاب منطقست
او راسانی ثالاثرضی صاحبه میکنند که کلیات خمس باشد که جنس و فصل و نوع و عرض عام و عرض خاص است
حال آنکه هیچ ربط بهم ندارد ایس حرف تعریف یونان است و اگوژی بمعنی بچیزی آمدن و دخول است
اگوژی یعنی المقدمه و المدخل چون منطق مقدمه علم حکمت است از آنجه ایس اگوژی میگفته اند و معرب و محرف
کرده ایساغوجی گفته اند القصه بلدةٌ طیبةٌ تاریخ فتح اسلامبول است که سلطان محمد ثانی ملقب
بفاتح شد الحق فتح بزرگی و تاریخ بزرگی است و از آن بعد پایتخت سلاطین عثمانی اسلامبول شد و سلطان محمد
ثانی پسر سلطان مراد ثانی است پادشاه باعزم و حزم بود پس از حکمرانی سی و یکسال در سنه هشتصد و هشتاد و شش
وفات یافت و در میان بوغاز از دو طرف آثار برج و باره است که یکی از روم ایلی حصاری و یکی از آناطولی حصاری
میگویند که خیلی محکم است و سلطان محمد فاتح در آن میان جسر بسته است از طرف آناطولی بروم ایلی عبور کرده و از
آن طرف بر اسلامبول محاصره کرده فتح کرده است دو شب پس از آنکه در بوغاز کشتی لنگر انداخت باد و طوفان شدید
و ما ورود اسلامبول این حد مدارا داشتیم کپیتان متصل شکر گذاری میکرد که این طوفان الحمد لله پس از ورود بوغاز شد
والا خطر داشتیم و پس از مسافت قلیل دم کرنتین کشتی را نگاه داشت و کپیتان آدم فرستاد اخبار نموده که در
اونا ناخوشی نیست و از آنجا استیذان حاصل کرده روانه شد و در نزدیک اسلامبول جناب حاجی محسن خان معین الملک
در بیرون مجار روی ایلچی مخصوص دولت علیه ایران بکشتی آمده ما را بسفارتخانه علیه آورد و مقرری جناب حاجی کامل پاشا که از
مشتاقان زیادتر دارد و دربار دولت عثمانی نایل شده است دیدن معین الملک آمده بودند پیغام فرستاد

۸۵۸

۸۸۶

نعم الاتفاق بود که من پس از رفتن ایشان از خانه در بیایم و بسفارت بیایم و امروز سرکار هم تشریف آورده باشند
اگر او نمی‌دید بخدمت برسم تشریف آورده‌اند خیلی آدم کاملی است مشارالیه داماد مرحوم محمد علی پاشا شوهر
زینب خانم است اولاد ندارد و دولت فرستاده‌اند و از احوال اللّه قلی میرزای ایلخانی سابق را پرسید گفتم از رحمت
لموکان خیلی با خوش میگذرد دستفراحضر الملازم رکابست پس از رفتن مشارالیه آرتین افندی که ارمنی است و آرتین افندی
مستشار وزارت خارجه (که موقتاً قائم مقام وزیر خارجه است که تا راشد پاشا از ویته برسد) و چند روز قبل از آن
صفوت پاشا که وزیر امور خارجه بود معزول شده است مشارالیه از جانب خود و از جانب جناب محمود پاشا
صدراعظم باحوال‌پرسی آمده بود که صدراعظم بیست روز است بستری است از آنجهت از خدمت رسیدن سرکار
معذور است منهم آنچه لازمه مهربانی است کرده پس از نیم ساعت رفتند

روز شنبه سیزدهم شهر شوال المکرم سنه ۱۲۹۲ جناب شریف عبدالمطلب که از سادات حسینی است بدیدن آمد سنه ۱۲۹۲
و خیلی مرد جلیل القدری است قریب بهشتاد سال دارد خیلی از ملاقاتش محظوظ شدم و بعد از آن موسیو اونو موسیو اونو
مترجم اول سفارت دولت روس از جانب سفیر کبیر به تبریک آمده بود و سعید افندی مستشار صدارت عظمی
از جانب جناب محمود پاشا صدراعظم آمده بود عصری تماشای مسجد ایاصوفیه رفتم الحق بنای رزین و متینی است ایاصوفیه
بنای این کلیسا در مائه سادسه بعد از عیسی علیه السلام است در زمان جستی نین اول است که در سنه ۴۸۳ جستی نین
چهار صد و هشتاد و سه بعد از ولادت حضرت عیسی متولد شد در سنه پانصد و بیست و هفت بر تخت سلطنت سنه ۴۸۳
جلوس کرده و در سنه پانصد و شصت و پنج مسیحی وفات یافته است و انحراف محراب قبله برای آنست که سنه ۵۲۷
کلیسا بوده محراب را ثانیاً برای نماز ساخته‌اند طول مسجد دویست و شصت و نه فوت عرض مسجد دویست و سنه ۵۶۵
چهل و دو فوت ستونهای بزرگ تحتانی یکپارچه چهل و هشت عدد که دوازده از آن از سنگ سماق است ستونهای
کوچک فوقانی که از سنگ مرمر است سی و شش عدد و ستونهای کوچک مرمر که در غرفه‌های مسجد
واقع است شصت عدد و ستونهای چهار طاق کوچک میان مسجد چهارده عدد سقاخانه از سنگ مرمر
منبت یکپارچه در میان مسجد دو عدد ابواب نفس جامع نه و رواق جامع ده باب اشکال ملائکه‌ای زیر گنبد
چهار شکل است که صورت چهار ملک مقرب است و صورتشان درست معلوم نیست الواحی که بخط طلا

اسامی مفصله در آن مرقوم هشت لوح است الله محمد ابوبکر عمر عثمان
علی حسن حسین و بر این بنده اسباب خرسندی شد که از قوت دولت اروپا و ضعف دولت عثمانی و قرض بی اندازه و مخارج تازه بتازه خدا نکرده عنقریب باز این مسجد بحالت اولی عود خواهد کرد و مصداق قصیده یحیی قرطبی که در وقعه اندلس گفته است صادق خواهد شد

حَیْثُ الْمَسَاجِدُ قَدْ اَمْسَتْ کَنَائِسُهَا * بِهِنَّ اِلَّا نَوَاقِیسٌ وَصُلْبَانٌ * حَتّٰی
الْمَحَارِیبُ تَبْکِی وَهِیَ جَامِدَةٌ * حَتّٰی الْمَنَابِرُ تَبْکِی وَهِیَ عِیدَانٌ * وَلِلْحَوَادِثِ
سُلْوَانٌ یُهَوِّنُهَا * وَمَا لِمَا حَلَّ بِالْاِسْلَامِ سُلْوَانٌ

وجناب گینیار مرسکی در تفلیس مذکور داشت که در سنه ماضیه سلطان مغیره کرور پول ایران بمصارف خود و متعلقان خود رسانیده و دور نیست که از ترس تهوّر بدم برنند و کم بکشند و این فتنه ولایت صرب و بوشنه که صد هزار قشون بی مآل مأمور آنجا شده است روزی صد هزار لیره خرج دارد و برای دولت خسران عظیم شده است و بالفعل سالی چهارده کرور لیره انگلیسی نفع پول استقراضی از خارجه را میدهد و باز گینیار مرسکی در تفلیس میگفت اگر یک سال این لشکر کشی طول بکشد دولت عثمانی بکلی تمام است و نفع قروض را امسال همین جهة نصف کرده اند و اهل اروپا که طلب دارند بشکایت برخواسته اند خلاصه از مسجد ایاصوفیه آت میدانی رفتیم که در برابر جامع سلطان احمد است و دیکلی داش آنجا منصوب است و در هر طرف او اشکال حیوانات و طیور را نقر کرده اند و لی بقاعده نقاشی صحیح نیست و پاره خطوط دارد که علامت است و آن سنگ ذوار بعة اضلاع است و یکپارچه است بطور مخروط بالا رفته و تقریباً دوازده ذرع ارتفاع دارد که در قاعده او یک سنگ سفید بزرگ یکپارچه است که اشکال قدیم را نقش کرده اند و خیلی شبیه است باشکال نقش شاپور که در شاپور کازرون فارس منقور و منقوش است و در مقابل این دیکلی داش که یکپارچه سنگ است باز بهمان طور از سنگهای کوچک مربع مناره ساخته اند و ارتفاع او زیاده از دیکلی داش است عجب است در این طول زمان از زلزله و باد و باران آن مناره اگرچه قدری خراب شده ولی بکلی منهدم نشده است و این هر دو از بناهای زمان قیاصره است

روز یکشنبه چهاردهم شوال ۱۲۹۳ بعد از ظهر اول تماشای اسلحه خانه و توپخانه رفتیم و از جانب دولت عثمانیه ریک

اوروپا: ایلیرپ

آت میدانی
یعنی میدان اسب دوانی

دیکلی داش
یعنی سنگ راست شده

سنه ۱۲۹۳
الی نوامبر

میرآلای مأمور بود که بر اهسته‌ای همراه باشد وقت رفتن توپخانه در حین عبور شتر مرغهای سلطان را که قفسهای
سلطان را با گوسفندهای دم دراز که مثل گاو دم دارد تماشا کردم شصت شترمرغ بود همه که بعضی سیاه رنگ
و بعضی خاکستری رنگ است و چهار زرافه و چهل پنجاه راس گوسفند بود و بعضی از آن گوسفندها چهار شاخ داشت
و در توپخانه چهار صد لوله توپ فولادی گرد و بود که از ته پر میشد و شش خانه است و باقی از توپهای فولادی
غیر گرد بود که از ته پر میشد که تازه آن توپخانه را در نزدیکی سرای همیون ساخته‌اند و خیلی محکم
خوب بود و این سوای محله توپخانه است که در میان محله فندق لی و قلاته واقعست و از آنجا بخزانه
رفتیم چند قطعه زمرد بزرگ است که یکی هم من بنظر آمد که از معدن در آورده‌اند قدری از آن سنگ
طبیعی است که هنوز از اثر آفتاب تیره نشده است و باقی زمرد است و چند قطعه زمرد دیگر هم بود که خیلی
امتیاز داشت و در تخت عزه هم که سلاطین قدیم در عزه می‌نشسته‌اند از قبه و وسط او منگوله آویخته‌اند که یک قطعه
زمرد بسیار خوب ممتاز دارد که بنظر از سیصد قیراط زیادتر آمد و تختی است که از هند ساخته‌اند و آورده‌اند
طرح تازه است و قبه‌های یاقوت نشان قشنگ دارد و انواع اسلحه از شمشیر و گدره و خنجر و غیره است
که از سلاطین ماضی مانده است و یک زوج رکاب مرصع است که نادرشاه فرستاده است و از آنجا بکتابخانه
سلطان احمد ثالث رفتیم تخمیناً شش هزار جلد کتاب دارد چیز تازه که بود قرآن خط حضرت امیرالمؤمنین
علی علیه السلام بود رقم داشت که در سنه بیست و نه هجری مرقوم فرموده‌اند و قرآن تمام است و در پوست آهوست
و در آن کتابخانه قصیده خمریه میمیه ابن فارض بخط امیر عماد و خیلی امتیاز داشت که در سنه هزار و هشت سنه ۱۰۰۸
هجری نوشته است و چند جلد مختصر تاریخ دمشق دیدم دیگر فرصت ملاحظه نبود و از نسخه شیخ عطار
نسخه شیخ عطار بود که باسم شاهرخ پسر امیر تیمور گورکان منقش بود خیلی سنگین بود که وزن کتاب دو
من میشد می‌گفتند در آبادی کاغذ کتاب صنعتی بکار برده‌اند که این طور سنگین است بر من چیزی معلوم نشد
و در عمارات سلطانی کوشک سلطان عبدالمجید خان مرحوم خیلی ساده و مرغوب و مطبوع است و بدریا از دو
طرف نگاه میکند گفتند در آخر عمر ساخته زیادتر از یک عید آنجا جلوس نکرده است و در باب همیون که باغ
باز میشود از دو طرف درخت سرو است با درگاه پس قبه الی انحراف و اعوجاج دارد که نرمان خان ترتیب در

این مدت متمادی که مکرر آمده بود و قسمت نشده بود می‌گفت چون همیشه با جمعیت و سپاه آمده‌ام ملتفت
نشده‌ام و اکنون سلاطین این عمارت را متروک داشته و در عمارت بشیک‌طاش که در کنار بوغاز و در
نزدیکی محله قلاطه است منزل دارند و گاهی به این عمارات تشریف می‌آورند و عمارت دیگر عرض اوده سی است
که در آنجا تخت طلائی از نشان است که تخت جلوس است که در قدیم آنجا سفرا را پذیرائی می‌کرده‌اند
که بعرض می‌رسانند (اوده ترکی رومیست بمعنی اطاق است و سی حرف نسبت است) و بمنزل رجعت
کردم رضا پاشا سرعسکر دولت عثمانی (که چندین مرتبه معزول شده و منصوب شده است که در زمان سلطان
محمودخان جنگها کرده و آنوقت بامین چی باشی بوده و از هفتاد سال زیادتر دارد و خیلی پیرمرد مبادی آداب
خوش‌صحبتیست) بدیدن آمده بود و کمال افندی که در عهد شاهنشاه مرحوم بطهران آمده بود و دو سال در طهران
اقامت داشته اکنون پاشا است باتفاق ایشان آمدند که حالا وزیر اوقاف است و وقتی هم که اعلیحضرت شاهنشاهی
۱۲۸۸ در سنه ۱۲۸۸ هجری بزیارت عتبات عالیات رفته بودند مشارالیه از جانب دولت عثمانی بجهة آنکه فارسی
میدانست بمنصب پاشائی سرافراز شده بمهمانداری رفته بود و بعد ناظم افندی که در طهران مدتها
شارژدافر بود بدیدن آمده بود

۱۲۹۲ روز دوشنبه پانزدهم شوال سنه ۱۲۹۲ برحسب اتفاق بین الطلوعین هوا صاف بود تابش ماه و درخشیدن شفق
مشرقی عکسی در آب دریا انداخته بود که خیلی تماشا داشت و پس از طلوع آفتاب وی غبار قلاطه را بخار
و سحاب گرفت که خانه‌های قلاطه نمایان نبود و آفتاب کالملاءة المعصفرة بر در و بام تابید
و پس از نیم ساعت به درجه تمام صاف شد هوا کأیام الهوی مطرقة ، وقد فقد العشاق
فیها العواذلا ، و بعد از ظهر با جناب وزیر مختار بخانه عبدالله عکاس رفته عکس انداخت بعضی ایستاده
با لباس رسمی و بعضی نشسته با لباس غیر رسمی صورت شاهنشاه مرحوم محمد شاه را که میرزا ابوالحسن نقاشباشی
کشیده بود دادم عکس بیندازد که هیچ از آن شبیه‌تر صورتی نبود که آن صورت مبارک [illegible]
از آنجا بجامع سلطان سلیمان اول رفتیم الحق بعد از ایاصوفیه بنای عالی است و از بناهای خوب دنیاست تخیل
که نظیر نداشته باشد و چهار ستون بلند یکپارچه دارد که دایره هر یک تقریبا پنج ذرع می‌شود (سلطان سلیمان

سلطان سلیمان اول

اول پسر سلطان سلیم است و در نهصد و بیست و شش جلوس کرد و پس از حکمرانی چهل و هشت سال در نهصد و هفتاد ۹۲۶ سنه ۹۷۴

و چهار تاج و تخت را وداع کرد و محاصرهٔ اول وینه در زمان او در سنه ۹۳۶ اتفاق افتاد القصه از آنجا بموزهٔ

ینگی چری رفتیم که آن لباسهای غریب و صورتهای مهیب از موم ساخته نگاه داشته‌اند و آنچه دانستیم اغلب آن ینگی چری

اشکال را اعادهٔ اعاظم چنان مهیب ساخته‌اند که در نظر مردم این زمان محل حیرت و استهزاء باشد شبیه و ترکیب

لباس و زینت که آنطور بوده است که صدر اعظم عثمانیه مغفر بترکیب شاه کلاه ایران بقدر یک گز آرارات بر سر نهاده

و از شیخ الاسلام همان ترکیب است ولی عمامه دارد و مدور است ولی لازم نکرده است که تمام آن تماثیل و قامتهای آنها

بلندی یا قامتهای آن بزرگی و چشمهای آن گشادی و درشتی و ریشهای آن ترکیب غریب داشته باشد و قتل ینگی

چری که سلطان محمود خان ثانی استیلا کرد در سنه هزار و دویست و چهل و یک است که غزای اکبر تاریخ آن واقعه است سنه ۱۲۴۱ غزای اکبر

و تاکنون پنجاه و یکسال گذشته است البته اشخاصی حالا مانده‌اند که آن اشخاص را شخصه دیده و شناخته باشند

هرگز چنین صورتهای مهیب و هیئتهای عجیب نداشته‌اند و ینگی چری هم طایفه مخصوصی نبوده است که بگوئیم چنین

و هیئت خلقی و طبیعی آنها این طور بوده است هر کس که داوطلب میشد و بعسکر داخل میشد او را ینگی چریک میگفتند

رفته رفته کاف را برای تخفیف حذف کرده ینگی چری گفتند و مثل غلامان ترک که در عهد خلفای عباسی در عراق عرب تقلب ینگی چری معنی ...

کرده بر خلفا مختار شدند کار این طایفه هم بآنجا کشید تا سلطان محمود خان اقدام بکار بزرگی کرد و جمعی را که با لباسهای مشابه

در عزل و نصب و قتل سلاطین مختار بودند بتدبیر قرین هلاک و بوار شدند و این کار از ترک برحزم و عزم آن پادشاه دلیل

بزرگیست القصه در زمان ما هم پنجاه سال قبل کلاههای از ریسمان بود که بقدر نیم ذرع میشد حالا که کلاه کوتاه شده است در چهار

و اشکال که آن کلاهها را مشاهده میکنیم تعجب میکنیم و آن لباسهای غریب و حمل چندین قسم اسلحه عجیب که استعمال

او در جنگ برای یک شخص ممکن نیست برای آنست که مردم دیگر بصرافت آن زمان نباشند و نفرت از آن لباس

اساس داشته باشند و از آنجا بازدید شریف عبدالمطلب رفتیم افندی فیضی شد پسر وسطی مشار الیه شریف جنا

بیک معظم رفته است و او سفارش می‌کرد که در مکه خدمت شما میرسد و از آنجا بمنزل برگشتیم و جناب معین الملک

از منزل عبدالله باجوال رسمی جناب صدر اعظم محمود پاشا رفت و زود برگشت و عکس او را هم ثانیا با هم انداختیم سنه ۱۲۹۲

روز سه شنبه شانزدهم شوال ۱۲۹۲ بعد از ظهر جناب

سرهنری الیوت سفیر کبیر انگلیس بدیدن آمد مدت بیست سال است که در اسلامبول اقامت دارد و بجهت تعمیر سفارتخانه
در یالی بوده اند و از آنجا تشریف آورده بودند و از خطوط سرحدیه حرف در میان آمد و بعد از آن جناب مدحت پاشا
والی بغداد آمد که حالا وزیر عدلیه است مذکور داشتند مدتی با هم همجوار بودیم خیلی میل خدمت شما را داشتم
منهم همانطور اظهار اشتیاق کردم قدری اختلاج در چشم و رو پیدا کرده است اگر زیادتر نشود چنانچه
معزولی صفوت پاشا وزیر امور خارجه که در همین چند روزه اتفاق افتاده بجهة اختلاج چشم ابرو و دهن
و رو بوده است که خاطر سلطان از دیدار او متنفر شده است لهذا بجهة صفوت اگر نموده معزول فرموده
و بعد هوبرت پاشا موسوم به آدمیرال (یعنی امیرالبحر) آمد مشارالیه انگلیس است ولی نوکر دولت عثمانی است
در جنگ کریت خیلی خدمت کرده است افسوس میخورد که در این جنگ هرسک و صرب دریا نیست که من توانم
خدمت بکنم مشارالیه رفت باز مدحت پاشا تشریف داشتند و صحبت زیاد در میان آمد و همه عشق و آرزوی
دین و دولت اسلام بود که با یکدیگر آه سردی میکشیدیم و حسابی میخوردیم علی الاسلام والعرب السلام

سنه ۱۲۹۲

روز چهارشنبه هفدهم شوال سنه ۱۲۹۲ در منزل بودیم و تهیه رفتن پرداختیم شب پنجشنبه هیجدهم که بحساب فرنگی
شب چهارشنبه است (چرا که حساب فرنگیان از نصف اللیل الی نصف اللیل است لهذا تا نصف اللیل
پنجشنبه از چهارشنبه محسوب میشود) معین الملک وزیر مختار با اصرار مهمانی کرد که خلاف شأن سفارت است که
شاهزاده معروفی از ایران بیاید و معارف و اعیان این مملکت از خارج و داخل شما را نشنیده و نشناسند من
هر قدر طفره زدم تمکین نکرد لهذا در سفارتخانه مهمانی منزوی شد و بسیار خوبی راه انداخت که خیلی تماشا
داشت و پیش از شام در اوطاق دیگر اوضاع مشروبات بود یکی یکی آنجا رفتند کمال پاشا وزیر اوقاف
چون فارسی میدانست شب با من صحبت میکرد و در طرف دیگر حالت پاشا وزیر والده سلطان بود من
بکمال پاشا گفتم رفقا در آن اوطاق انتظار شما را دارند اگر شما هم رفاقت ایشان دارید بروید کیف استماع فرمایشات
شما لذیذتر است بعد که وقت شام نزدیک است برخواست و رفت حالت پاشا خواند که می حرام ولی به ز مال
اوقاف است ☙ خیلی خوب مناسب خواند و بعد حالت پاشا تنها ماند گفتم اگر شما هم میل دارید بروید کیف بکن
نمیخورم گفتم تارک هستید یا تائب گفت هر دو را حساب بفرمایید بعد که سفیر کبیر دولت روس آمد وقت

با میرزا جوادخان بحضرت پیغام دادم که حالت پاشای گوید * سخن درست بگویم نمی‌توانم دید * که می
خورند حریفان و من نظاره کنم * معین الملک بر رضا پاشای سرعسکر باشاره بشاره داد خیلی سر مرد زنده و دل است ۲ اعلام شام کردم
خود را بجماعت رسانید و بعد نریمان خان سرتیپ مستشار سفارت که در سر سفره [بود] حالت پاشا که طبع شعر دارد
این شعر را بدیهه گفت * بو بزم شوق پر طرب شهزاده‌نک شکرانه‌سی * بولدی قدوم مقدمندن سرور
ایران سفارتخانه‌سی * من در وسط نشسته بودم طرف یمین من جنرال ایغناتیف سفیر کبیر دولت روس جنرال ایغناتیف
بود بسیار آدم دانا خیلی سیاسی است یازده سال است در اسلامبول است نشان تمثال همایون از دولت
علیه ایران داشت و نشان اول عثمانی مرصع از دولت عثمانی داشت در این مدت هیچ کی یاد نگرفته است
و طرف یسار من مدحت پاشا وزیر عدلیه خود معین الملک در مقابل نشسته بود طرف یمین او سفیر انگلیس
و طرف یسار او رضا بیک سرعسکر دولت عثمانی بود و سایر رجال دولت عثمانی که در سفره بودند از این قرار
بود محمود پاشای داماد سلطان حرم وزیر تجارت عرفان پاشای رئیس شورای دولت عبدی پاشا مشیر ضبطیه
کمال پاشا وزیر اوقاف حالت پاشا کتخدای والده سلطان و امین شهر جودت پاشا وزیر معارف یوسف پاشا
وزیر مالیه نامق پاشا وزیر بحریه کانی پاشا بانون وزیر گمرک ابراهیم پاشا وکیل امور خدیو مصر که رتبه مشیری
دارد سعید افندی مستشار صدارت عظمی آرتین افندی مستشار و وکیل وزارت خارجه حافظ محمد بیک باش
مابین‌چی بجهة اینکه حضور سلطان در شام نیامد و در سواره آمد و جناب صدر اعظم محمود پاشا بجهة کسالت
تشریف نیاورده بودند و از اعیان دول خارجه سفیر کبیر انگلیس خوش‌پالی بود و آمدن برکشتن مشکل بود بعد آورد
ایلچی مخصوص بلجیک ایلچی مخصوص اسپانیا ایلچی مخصوص یونان وزیر مختار امریکا وزیر مقیم هولاند وزیر مقیم
سوئد و نورویج مأمور رومانی مأمور صربستان و بعد از شام بار جمعی ایچ اداره و اوقف که شب‌نشینی
موعود بود سفیر کبیر فرانسه و سفیر کبیر اطریش و ایلچی مخصوص ایطالیا و نوری پاشا داماد سلطان عبدالمجید خان
و علی رضا پاشا حبیبجی پاشا که خیلی مرد باکمالی است و خیلی با او صحبت داشتیم و از او جویا شدم نسخهٔ
کامل التاریخ ابن اثیر را دیده‌اید گفت عجبا که در این ایام دیگ نسخهٔ او را در مصر چاپ کرده‌اند و برای من
یک نسخه آورده‌اند و خیلی مشعوف شدم که هرگز گمان نمی‌رفت که نسخهٔ تمام او پیدا شود و بطبع برسد القصه و جمعی

دیگر هم از اعیان دولت و نسوان اعیان روپا بود و بقدر سیصد نفر زن و صد نفر مرد در سواره بودند و بعد کاردو
حقه باز معروف آمد که صنایع خود را بکار برد مرد زرنک کوتاه قد خوش‌روئی است نمی‌گفت که هر چه چشمه میرزا ملکمخان
بنظر من آمد یکی گفت دور نیست این هم مثل او وقتی تقی بکند گفتم ما اُوتي لاکماتا
مرعی ولاکیعطان چون بفرانسه تکلم میکرد من چیزی نمیدانستم مدحت پاشا که در پهلوی من
بود کاهی ترجمه میکرد ولی بعضی بازیها که در می‌آورد میدانستم کتابی بدست کامل پاشا داد که صفحه از آن
باز کرده روبروی خود نگاهداشت و گفت صفحه صد و نود و چهار است و آن صفحه را خواند بدست یکی از تماشاها
داد و آنجا هم همین طور خواند معلوم است که تمام اوراق کتاب در نظر او است و علامتی در اوراق دارد تا آن
شخص باز کرده میداند کدام صفحه است میخواند قهوه تحفتی او که از قهوه جوشش شیرین کرده در می‌آورد که همه خوردند
خیلی چابک دستی و غرابت داشت و صندوقی آورد بزرگ که از اطراف چند سوراخ مدور داشت در جلو
همه نشان و بعد او را با طناب پیچید و کاغذ آورد سر طنابها را مهر کرد لاک زده در صندوق است و آن جا را به
یکی از اهل مجلس داد بعد پرده روبروی مردم کشید صندوق را پشت پرده برد و دو سه دقیقه گذشت پرده را
برداشت خود کار نبود در میان صندوق بود که انگشتهای خود را از آن سوراخها در آورده و از آنها حرف
میزد که فانها چیست و ندو تحسین کردند و بعد در صندوق را باز کرده او را بیرون آورده چند نفر از فرنگیها
بتماشا آمده صندوق را دست میزدند و بجوهای صندوق نگاه میکردند که رخنه داشته باشد خیلی استغراب
و استعجاب داشتند ناظم افندی آمد چون فارسی میدانست پرسید که خیالی بنظر سرکار چه طور آمد گفتم این کار
او از همه سهلتر است یا اینکه در صندوق قفل کرده آنجا را بدیگری داده که در نظر مردم در بسته شدن
صندوق شبهه نباشد صندوق دو مفتاح دارد یکی نزد آن شخص است و یکی نزد خودش است و اینکه لاک زده
و مهر زد شما که نزده اید منکه نزده ام که باز کردن او مشکل باشد و بستن ریسمان هم خودش مثل دستمال که دلخواهی
میبندد که بیک حرکت باز میشود اینکه پشت پرده بود دانمی مدیم باز کرده در میان صندوق نشسته و شاگرد او باز در را
بست یا اینکه یک تخته از تختهای صندوق فنری دارد که میتوان بست و باز کرد که از آنجا داخل شده باشد
ظاهرا که بالای صندوق کشید و بست از آن طرف فنر کشیده بسته که آن تخته صندوق بدانسته و بسته میشود

هرچه هست خیلی چاپک دست است کاغذی آورد من باو دادم نوشته لفظ خوب و عدد ۱۵ / فرنکی و مدحت
پاشا حضری نوشت سفیر کبیر روس نوشت و دو نفر دیگر نوشتند و او را گرفت بدست یکنفر داد
سوزاند و بعد رفت بر سر جعبه خودش یک چیزی آورد در میان هفت پاکت بهمان خط را در آورد و نشان داد بهمه ها
که بعد از سوزاندن اعاده معدوم نخواهد شد تردستی چاپک دستی این بود که او را در میان پاکتها گذاشت یا کاغذها
بعرض قیچی کرده بوده در میان هم گذاشته و آواز دور سر پاکتها را پاره می کرد و از میان پاکت هفتم در آورد
و خاقانی خوب گفته ❊ ماییم نظارگان غمناک ❊ زین حقه سبز و مهره خاک ❊ این حقه و مهره تا بجا باشند
سر کیسه عمر میگشایند ❊ و بعد از حقه بازی مجلس بال شد خانمها و مردها برقص افتادند و پنج قسم رقص کردند
که پی نور بحالت رقص میخواستند و این خانمها را این مردها پا خسته کردند هرکه دست دراز میکرد خانم بیچاره
با خستگی دست بازی میکرد خانمی پیش من آمد میرزا جواد خان نایب اول سفارت فرانسه گفت که اگر بی ادب
نباشد میخواهم دست دراز کنم که با شاهزاده برقصم گفتم میرزا جواد بگو که این پسکی ملعب نخراشیده است که اجابر
حرکت نخواهد کرد و دست لطیف شما هم که پنبه است بجز درد نخواهد گرفت خیلی خندید و پریدن گفت و رفت
از میرزا جواد خان پرسیدم گفت این خانم مستشار سفارت نمسه است خیلی زن زیرکی است و فی التحقیقه عالم غریب است
که هیچ قباحت در نظر اهل اروپا ندارد که زنها گردن و سینه و بازو را بانواع حلی و حلل آراسته با مردان
اجنبی دست بهم گرفته دست بکمر انداخته در مجمع هزار نفر برقص و وجد می آیند صدق الله العلی العظیم
کل حزب بما لدیهم فرحون و عنقریب این عادات باهل عثمانی زودتر و با اهل ایران قدری دیرتر سرایت
خواهد کرد یک نکته از این معنی بگفتیم و همین باشد ❊ و در میان زنها که میرقصیدند یکنفر با دو دختر یهودی بود
دخترش زنجیر نقره در گردن داشت و زیادتر از اهل اروپا میرقصیدند ناظم افندی که سالها در طهران شارژ دافر بود
گفت این یهودی است که میرقصد گفتم در مذهب یهود با آن سختی که در مذهب است این اعمال که سر و سینه باز باشد
خلاف شرع است گفت حالا اینها هم سیویل زاسیون شده اند و عنقریب همه ملت ها سیویل زاسیون خواهند شد
از عمر ما چیزی باقی نیست ولی آینده گان خواهند دانست که هرچه نوشته شد حق است در ایران بلکه تمام آسیا زنها
هر هفت نهاده با روی گشاده در کوچه و بازار حرکت خواهند کرد و لم یبق من الاسلام الا اسمه

چاپک دستی

پریدن
یعنی القفز

سیویل زاسیون

و در دستمبول نماز و روزه و حج کار شعها و مجانین خواهد شد میخندد روز کار زمینی که دیدم چه چیز بر طاعت
برفاز و بر روزه ما نا و عقد و نکاح را برای شهرت و صلاح خواهند نمود و اطفال که لب از شیر شسته تعلیم
زبان فرانسه خواهند گذاشت خواندن قرآن چاپ منسوخ شود که اگر کسی حیا نخواهد یاد گیرد باید بحجاز رود بیرون
علی الظاهر از آثار فلکی و اسباب ارضی چنین مینماید تا از پرده غیب چه در آید و مشیت مالک الملک حقیقی بچه قرار
گیرد و در کتاب روزنامه اینقدر کافی است

سنه ۱۲۹۳

۲ باصاحب وزیر مختار

روز پنجشنبه نهم شوال سنه ۱۲۹۳ کامل بیک تشریفات چی باشی شش ساعت بغروب مانده با کالسکه مخصوص
چهار اسبه از جانب اعلیحضرت سلطان آمد که این بنده را احضار فرموده بودند در میان کالسکه با کامل بیک
صحبتها شد جامع را از او پرسیدم گفت در ولایت ما جامع چوق نماز قیلان آز یعنی مسجد بسیار است و نماز
خوان کم است گفتم دو زبیت چندی بگذرد بگوئید جامع چوق نماز قیلان یوق یعنی مسجد بسیار و نماز خوان نیست
خیلی خندید و گفت درست فرمودید از اتصال اروپا و راه آهن و آبور همه چیز نزدیک است مثل اروپا بشود
اگر در ایران هم راه آهن باز بشود آنجا هم رفته رفته از اتصال اروپا بصورت ما خواهد شد و حکایت میکرد
تشریفات چی باشی هستم ده ماه معزول بودم در نج داشتم وقت آمدن حضرت شاه باسلامبول من معزول بودم
گفتم اگر چه در این ولایت عزل و نصب بلا سبب است اما سبب معزولی شما چه بود گفت کارهای خدیو مصر من بود
دیدم گذشت مصلحت خود را در هم خوردن امور او ندیدم استعفا کردم وقتیکه خدیو مصر باسلامبول آمد از من
شکایت کرد معزول شدم پنج و نیم بغروب مانده وارد عمارت سلطانی شدیم در بیک داش است که دو

بنای دانش

دو کتابچه

باغچه بی میگویند سمتی اینجا را بزرگ کرده اند و بسیار خوب عمارتی است و از هر جهه استیاز دارد و شاید دو ستون
مرمر منقش یکپارچه در وسط آن عمارت که از پله بالا میروی تعبیه کرده اند که خیلی خوب بود وقت دخول آیینه
چند دقیقه در اطاق دیگر نشستیم قهوه آوردند بعد بین چی باشی آمد اخبار کرد با وزیر مختار معین الملک از
پله بالا رفته در عمارت دیگر بخدمت سلطان مشرف شدیم و اعلیحضرت سلطان ایستاده بودند من که از در
داخل شدم سر فرود آوردم سلطان پیش طلبیدند خود شان جلو برف نموده روبروی خودشان یک صندلی
گذاشته بودند اذن جلوس دادند و صندلی دیگر برای معین الملک گذاشته بودند با ایشان هم اذن جلوس

داوند و سلطان خوش چشم و ابرو و سفید چهره و شکم بزرگ و قد کوتاه و خیلی آرام و با وقار حرف می‌زدند و آرام آهسته
حرف زدن که در حضور او بزنند خوششان می‌آید در اول با پدری خیلی شباهت بشاهنشاه مرحوم محمد شاه دارد در بسیار
برمن خیلی اثر کرد و کسی دیگر در اوطاق نبود و با بین چی باشی ایستاده بودند احوال مرا پرسیدند و بعد احوال قبلهٔ عالمیان را
پرسیدند که شاه حضرت آریا خوش‌اند خوب است و در کجا هستند عرض کردم خوب از راه شوسه مازندران تمام شده بود
فصل بهار هوای مازندران خیلی خوب است قبلهٔ عالمیان هم بعزم شکار و هم برای تماشای آن را این روزها
در مازندران تشریف دارند اعلیحضرت سلطان پرسیدند مازندران از طهران چقدر مسافت است عرض کردم تخمیناً سی منزل مسافت
دارد و با آن دوازده منزل راه است و خیلی شکارگاه خوبیست از هر جنس طیور و سباع آنجا پیدا میشود و فرمودند بعد
اوصاف شاه را شنیده بودم بعد از آنکه ملاقات کردم خیلی بر اتحاد معنوی من بجهه اسلامیت زیاد شد عرض کردم
حالا در روی زمین منحصر بدو پادشاه اسلام است اگر اتحاد معنوی داشته باشند البته از هر جهة باعث تقویت دین
اسلام خواهد شد و در نظر خارج وقع و عظمی دیگر خواهد داشت قبلهٔ عالمیان هم بعد از مراجعت بایران کمال از ذات
شاهانه تعریف و تحسین میفرمودند انشاءالله این اتحاد دولتین باعث منافع کثیره برای رعایای دولتین خواهد شد
تبسم فرمودند و گفتند همین طور است که بیان کردید بعد فرمودند وقتیکه خدمتشان رسیدید خلوص نیت مرا
بخدمت ایشان عرض کنید عرض کردم البته اگر خدا حیات داده و شرفیابی حاصل شد پس از آنکه فرمایش فرموده‌اید
بقبلهٔ عالمیان عرض خواهم کرد فرمودند شما انشاءالله بمکه مشرف خواهید شد و عودت خواهید کرد عرض کردم
امیدوارم که از توجه خاطر حضرت شاهانه باین سعادت نائل شوم بعد قطع کلام فرمودند برخاستیم خود سلطان
برخواستند وزیر مختار عرض کرد خدمت میرزا محمد علی ناظم که برای حدود سرحدی آمده و نریمان خان مستشار سفارت
که بسمت مستشاری سفارت سرافراز شده بحضور مبارک شاهانه مشرف نشده‌اند حاضرند و مشارالیهما را احضار
فرموده احوالی پرسیدند و بعد سرفراز و آورده از اوطاق در آمدیم با بین چی باشی و تشریفات چی باشی گفتند اگر
برای رفع خستگی لحظه بنشینید و تنفس بفرمایید و شربت بخورید خیلی استحسان حاصل میشود باز در آن اوطاق نشستیم
شربت آوردند پس از صرف شربت برخواسته با بین چی باشی تا دم پله حیاط و تشریفات چی باشی تا دم کالسکه آمده
چون تشریفات چی باشی کسالت داشت وزیر مختار گفت او را از همراه بردن تا منزل معاف بکنید عذر خواستم

۲ در اوطاق دیگر با کامل ملک تشریفات چی باشی

حیلی تشکر از آن کار کردم ملیجک شده که بکویم خیلی عذر میخواست که صدر اعظم ناخوش احوال بود و وزیر امور خارجه معزول
شده اکر در تعظیمات شما قصور شده باشد از انجمله است امیدست که در مراجعت تلافی بشود چهار ساعت بغروب
مانده بمنزل آمدیم دولمه باغچه بیک آخر قلاطه است که از قلاطه بیکذری محله توپخانه است و از آنجا که بگذری
محله فندقلی است و پس از آن محله بیکداش است که عمارت سلطانی در آنجاست و کنارهای تالار
که ما و طاقها برای امرو و بر وسط پلها انداخته بودند هیچ لایق این عمارت نبود پرسیدم گفتند چون کار
از میرلت وکار ولایت سلطانیست نخواسته اند که از خارج آنجا باشد بنظر من عذر با موجه بود غلط یکجا
ما از ماهوت قناد سعید پارچه پیراهن و آینه و طاق و شیشه در و چکمه و غیره و غیره از ولایت اروپاست
اگر بکویم که مرا با تو سیرو کاری نیست ٭ در و دیوار گواهی بدهد کاری هست ٭ در این صورت اگر کار قالی
فرنکی یا ایرانی انداخته شود خیلی مناسب آن طاقهاست و آنچه در تاخیر احضار من کور داشتند آن بود
که ولیعهد دولت عثمانی که دو ماه قبل باسلامبول آمده بود و چند روز که ماند سلطان او را احضار نکرد روز حرکت او را
احضار فرمودند که پس از مراجعت از حضور همایون سوار کشتی شده روانه ولایت خودشان شدند ما هم در این روز
سلامتی حرکت کردیم (و با این شده هم آن طور رفتار کردند تحمل اگر زودتر میخواستند باعث گله دولت ترک
میشد که در حق ولیعهد او بی حرمتی شده است) و وقت غروب آفتاب وارد کشتی کمپانی نمساوی شدیم اسم آن کشتی
آستریاست و کپیتان کشتی انطونی رسل است خیلی وابور محکمی است وزیر مختار معین الملک با اجزای
سفارت تا کشتی آمده مراجعت کردند و در این چند روز زیاد زحمت کشیدند و مهمانی بزرگی ترتیب داده بودند ساعت
از غروب آفتاب شب جمعه نوزدهم بالخیر والسعاده از توقف اسلامبول وابور روانه شد و الحمد الله تعالی بسلامت
و پس از یازده ساعت بگلی بولی رسیدیم و طول دریای مرمره را طی کردیم که یکصد و ده میل انکلیسی است
و نهایت عمق دریای مرمره ششصد و چهل و شش قلاچ است و از کنار جزیره مرمره گذشتیم که مرمره در
اتفاق افتاده بوده باسم جزیره مرمره این نام موسوم است و از آنجا سنک مرمر باسلامبول می آورند و گلی
بولی در اول بوغاز دردنلیس در طرف یمین واقع است و وابور آنجا دو ساعت مکث کرد
روز جمعه نوزدهم شوال المکرم سنه ١٢٩٣ دو ساعت از دسته گذشته وابور از گلی بولی حرکت کرد پس از دو ساعت

سنه ١٢٩٣

بچاناق قلعه آمدیم چون دریای حبس روانست بود در سفاین و نیز علم شیر و خورشید در بادبان برای این خبر می‌کشیدند
و سفاین نیز نداشتند کپیتان دو روز پیش که بسفارت آمده بود از وزیر مختار خواهش کرده بود که ما ندانیم اگر
شما یکی بدهید که برای احترام همراه باشد کمال محبت است وزیر مختار یک پرده بتعجیل انجام داده وقتیکه بود
رفتیم آورده و در دو سه بندر کپیتان کشیده بود و نمیدانست صبحی که بسطح بالای کشتی برای تماشای چاناق قلعه آمدم
بعلم شیر و خورشید نگاه کردم دیدم دست و پای شیر بطرف پشت شیر بطرف کشتی است بکپیتان گفتم
این شیر چرا این طور شده است ترکی کمی میدانست گفت آفندم من بخیال اینکه ایران شیرش عادتی
بوده معلوم شد خیاط شما بتعجیل غلط دوخته است فوراً پرده شیر و خورشید را پائین کشیده بخیاط کشتی
داد در عرض چند دقیقه درست کرده باز بدکل وسط کشیدند کپیتان ملول و محزون بود و من دو سه بندر این کشیدم
و آنها هم در جواب علم می‌کشیدند و چنان میدانند که این ده مال کشتی من است که من غلط این ده اسباب
در نزد آنها خجل خواهم بود و خیلی از شما ممنون شدم که ملتفت این معنی شده مرا آگاه کردید القصه چاناق قلعه
باسم ظروف سفالی که آنجا میسازند موسوم شده است و در آنجا دولت عثمانی توپ و استعداد دارد
گلولهای سنگی بزرگ از قدیم تراشیده اند که بجهت توپ و خمپاره انبار کرده اند چاناق قلعه در دو سطح
بوغاز در طرف یسار است آبادی خوب دارد و در آنجا عرض بوغاز بسیار کم است که گلوله استعمال هم از این
طرف بآن طرف میرسد و در مقابل او در طرف یمین که خاک اروپا بود قلعه ایست مسمی بکلید بحر که در آنجا هم
استعداد و تجربه و توپ است و وابور در چاناق قلعه بقدر یکساعت مکث کرد و شش ساعت و نیم از دسته
گذشته وارد باغچه اداسی شدیم و در آنجا تقریباً یکساعت مکث کرد و چهار ساعت بغروب مانده کشتی روانه شد
و بعد از آنکه دو ساعت از شب گذشت بندر می‌تی‌لین رسیدیم که عثمانی‌ها مدللو می‌نویسند بتشدید لام بکسر
میم و کسر دال مشدده می‌گویند که جزیره باسم این بندر خوانده میشود و جزیره بسیار خوبیست درخت زیتون
بسیار دارد و کشتی در اینجا یکساعت لنگر انداخت و تقریباً سی هزار نفر جمعیت دارد که مشتمل بر بیست و
چهار قریه و بندر است القصه حرکت کشتی از اسلامبول تا ازمیر از این قرار است

از اسلامبول تا گلی‌بولی حرکت مابین جنوب و مغرب ❖ از گلی‌بولی تا چاناق قلعه تا سد البحر

چاناق قلعه

کلید بحر

باغچه ادا

می‌تی‌لین

مدللو

سد البحر

که درطرف یسار و قوم قلعه که درطرف یمین است حرکت بجنوب مغرب است دکیپ پالس یعنی پالس پس درطرف
یسار است و از آن پس داخل دریای آرچی پیلگو میشود یعنی جزایر مجموعه
از قوم قلعه یعنی قلعه ریگی که بالای قلعه ساخته شده تا بانچه آداسی یعنی جزیره بانچه که ماهی آنجا انگور است و میوه ایست
تنه دوش می گویند باز حرکت بجانب جنوب است و در بانچه آداسی هم از قدیم سلاطین عثمانی توپخانه داشته اند
و بعضی تونچه آداسی هم می نویسند ؛ و از بانچه آداسی کیپ بابا یعنی دماغه بابا حرکت کشتی قریب
بساحل است و بجانب جنوب است و یکربع میل که از بابا بورنی میگذرد حرکت کشتی بجانب مشرق است و
طی مسافت شش میل منحرف شده بجنوب مشرق حرکت می کند به بندر می تی لین میرسد ؛
و از می تی لین حرکت کشتی بجانب جنوب است و جزیره مزبوره در طرف راست ما و تا به اوزون آداسی
(یعنی جزیره دراز) که در میان کپیتانهای بحری انگلیس آداسی است مشهور است جزیره کوچکی است و در میان
خلیج ازمیر واقع است که در نقشه ها خلیج سمیرنه می نویسند ؛ و از سمیرنه کشتی چهار میل بجانب جنوب
مشرق میل کرده پس از آن پانزده میل مشرق حرکت می کند تا بندر ازمیر میرسد ؛
و از بابا بورنی که قدری که گذری بقطعه سنگ بزرگی میان آب است که انگلیسی آک با کاف عربی شنیده میگویند
کپیتان اوپور را القدر دو میل اعوجاج حرکت داد که با آن سنگ بزرگ برنخورد و میگفت بسی کشتیها در زمستان
شکسته حادثه که باد و طوفان است امروز در طی مسافت که بالای سطح کشتی بودم یک کشتی اپور بزرگی از
پهلوی ما گذشت که علم عثمانی داشت کپیتان قدرتی کی میدانست گفت یازیغ و اپور یازیغ و اپور چند از
پرسیدم گفت این اپور فیض الجهات که عباس پاشا حاکم سابق مصر به سیصد هزار لیره تمام کرده به سلطان
عبدالمجید خان پیشکش کرد که در میان اپورها بخوبی در هیچ دولت نبود و ضایع این اپور را هیچ و اپوری
نداشت معلوم نشد چه کرد مدحالا این اپور یازیغ را همین پی کندم فرستاده اند (و یازیغ در ترکی یعنی حیف
و تقصیر است) بطوری تأسف داشت که گویا پدرش مرده باشد (قدر زر زرگر شناسد قدر گوهر گوهری)
روز شنبه بیستم شوال المکرم سنه ۱۲۹۲ سه ساعت از دسته رفته یکساعت از روز گذشته بلنگرگاه بندر اته
رسیدیم و محمد آقای قونسول لباس رسمی آمد و والی ولایت آیدین اسعد پاشاست که چندی هم صدر اعظم بوده

[دگران افندی] ولایات رفته بود شاکر بیک دفتردار ولایت و بود با مترجم ولایت دگران افندی که اهل وارنه است
بتهنیت آمدند دعوت نهار کرده نهار را عذر آوردم بعد سوار کرجی کشتی خودمان شدیم که عثمانیها صندل
میگویند بتماشای ازمیر رفتیم یکفوج نظام موزیکان میرالای و دفتردار ایستاده بودند و کالسکه والی پاشا
را هم حاضر کرده بقونسولخانه ایران رفته از آنجا با استاسیون واگونهای شمندفر که دفتردار خبر کرده بود
[بورن آباد — لفظ ترکی است بورن بمعنی دماغ است] شمندفر تا بورن آباد که ییلاق شهر است بتماشا رفتیم چهار میل انگلیسی را در ده دقیقه رفتیم و در ده دقیقه
برگشتیم و طاق بسیار خوبی شمندفر داشت که خیلی بزرگ بود و در بورن آباد بباغ مخبر تاجر رفتیم که باغ
بسیار خوبی با نواع گلها آراسته بود و درخت نارنگی و مرکبات داشت ازمیر خیلی خوب شهر است
از شهر که بیرون رفتیم تمام صحرا درخت مرکبات بود اغلب درخت لیموی ترش است و به قسم سبزی آلات در صحرا
کاشته بودند و سروهای بسیار خوب دارد حیف که در مزارستان و قبرستان کاشته اند و این عادت در
تمام این مملکت بلکه در فرنگستان نیز معمول است که سرو را در مزارستان میکارند اگرچه منظور خواجه حافظ
معشوق است ولی این کار رسم را دلیل میتوان کرد که در آن زمان هم این معمول بوده است چنانچه گفته ٭
بسر سبز تو ای سرو چو در خاک شوم ٭ ناز از سر بنه و سایه بر این خاک انداز ٭ خلاصه از بورن آباد برگشته
بتماشای کنار دریا رفتیم که کمپانی فرانسه بیست ذرع از زمین را خشکانیده دریا را پس برده است و خیابان
[لیمان] سطحی بطول نیم فرسخ ساخته است در میان دریا هم دیوار می کشد که لیمان میگویند و در هنگام انقلاب دریا که
عثمانیها روزگار میگویند کشتی ها در آنجا سالم بماند و تماشای این دیوار که سنگهای گران سنگ را بجر اثقال
به دریا میریزند خیلی تماشا داشت و این کمپانی با دولت عثمانی تا پنجاه سال قرار داده است که بعد از
انقضای پنجاه سال این لیمان و این خیابان حق دولت عثمانی باشد و جمعیت ازمیر دویست هزار نفر است و غالب
طایفه روم است که در مذهب با روسیه موافقت دارند و از همه دول اروپا اینجا قونسول است و ازمیر را به زبان
[...عرضیه] یونانی سمیرنه میگویند و امروز مذکور شد که پسته باسلامبول میرود کاغذهای طهران و عریضه حضور مبارک اعلیحضرت
شاهنشاهی را بحاجی آقای قونسول دادم که باسلامبول بسفارتخانه برساند انشاء الله تعالی
[سنه ۱۲۹۳] روز پنجشنبه بیست و یکم شوال المکرم سنه ۱۲۹۲ نصف ساعت از شب گذشته واپور از ازمیر حرکت کرد روز پنجشنبه

دو ساعت از دسته گذشته اول طلوع آفتاب بجزیره کیفونی رسیدیم که عثمانی ها جزیره مقرنی گویند و ارتفاع
مراد شان مصطکی است مصطکی بسیار خوب درین جزیره است و این جزیره در عرض شمالی سی هشت درجه و سی
دقیقه خط استوا و طول شرقی بیست و شش درجه گرینیچ واقعست و این جزیره با سم بندر خود موسوم است
بندر طولانی خوبیست و در کنار شهر لیمان ساخته اند که اکنون این لیمان خرابست و قتیکه در زمان قدیم دولت جینوه
در دریا تسلط داشته اند این لیمان را بنا کرده اند و طول این جزیره از شمال بجنوبست و چندین بندر دارد و
جزیره را با ختلاف در نقشه ها دو اسم کرده ثبت می کنند که او را اسپی آوشی و چی آومی نگارند و سه ساعت اینجا توقف کرد
و پنج ساعت از دسته گذشته حرکت کرد امروز تماشای لنگر کشیدن را از دریا رفتم که با ماشین بجه سهولت
بالا می آید و حلقه زنجیر لنگر را پیستان گفت سی و شش قطار است که هر قطاری چهل و چهار حلقه است و در اصطلاح
هر حلقه چهار صد درم است و طول لنگر سیصد و قتلاج است و قتیکه لنگر بالا آمد گل زرد داشت و رشته خلف هم
داشت که از قعر دریا بر آمده بود شعر طوفان هشتاد جریبی بخاطرم آمد که خوب گفته ٭ جرم آنجا که لنگر انداز
کردش از چرخ اخضر اندازد ٭ با چنین جرم خوشدلم که خدا ٭ کار مجبر بحید را اندازد ٭ و حکیم انوری
خوب گفته ٭ آسمان در کشتی عمر کند دایم دو کار ٭ گاه شادی و بانی گاه و انده لنگری ٭ لقیه
حرکت که از میر شد باز بسافتی که رفته بودیم از همان راه برگشتیم تا از خلیج سمیرنه در آمدیم چند میل بمغرب حرکت کرده
از دماغه قرابوروی گذشته رو بجنوب حرکت کردیم و از کنار جزیره اپسپال مشهور گذشته رو بجنوب و مغرب شده
پس از طی مسافت هشت میل به بندر سقز رسیدیم که در نقشه کتتر و نوشته بود و دماغه جنوبی این جزیره را با تکلیف
مستیکا می گویند که محرف مصطکی است و از بندر سقز که روانه شدیم حرکت دایم بجنوب مشرق است تا از میانه
جزیره بزرک سمو و بس و جزیره کوچک فورنی میگذرد و پس از آن بجنوب مایل است تا از بوغاز جزیره آرکی و
پاتیس می گذرد و پس از آنکه از بوغاز گذشت همه جا از کنار جزایر اسپارتا و لرو و کلیم نو و از طرف غربی
جزیره گوس و از کنار جزایر کوچک نی سرو و باتون و تلوس که ترکها میس قالی گویند و جزیره کرتی با دو کاف
عربی می گذرد که همه این جزایر در طرف چپ واقع شده است و وقتیکه بمحاذی جزیره نی زر و می رسید از کنار جزیره
کوچک مذنومی گذرد که از غایت خوردی در نقشهای کوچک اورا نمی نویسند و از آن پس تا اسکندریه حرکت کشتی

و در بعضی اوقات واپور با دیگر از میان
بوغاز جزیره ... سن و جزیره کوچک ...
نمی گذرند از سفر خط مستقیم بجزیره ...
رسیده از دهانه شمال شرقی
آنجا گذشته از جزایر مزبوره دور
افتد و از دهانه شمالی جزیره ... گذشته
و از طول جزیره اسکارپنتو
که در طرف یمین واقع است می گذرد و دیگر
تا اسکندریه در یمین و یسار جزیره ...

رودس
اسکارپنتو
مدیترانه
ای جین
بحر
انتیفس

بجانب جنوب شرقی است که هیچ جزیره نیست دریا الاخضر است آسمان نصرت آفتاب است و در زمین تجدد دریا
و موج آب و فریاد رب الارباب است و پس از جزیره ... تا اسکندریه پانصد و چهل و هشت میل (۵۴۸)
انگلیسی است و پس از مسافت بیست میل جزیره رودس معروف که جزیره بزرگی است در طرف یسار بفاصله
بیست میل و جزیره مستطیل اسکارپنتو در یمین بفاصله ده میل هویداست و از آن پس تا بندر اسکندریه هیچ جزیره
نیست حرکت واپور با این طور بود ۱۲ و مرور کشتی بواسطه باد قدری انقلاب داشت که اکثر اهل کشتی بحال شدند
و جزیره رودس نیز در طرف چپ بفاصله بیست میل انگلیسی است که از دور پیداست و از جزیره رودس که کشتی
مدیترانه و بحر سفید و آق دنگیز گفته میشود اگرچه بعضی از بوغاز انگلی ... که بیرون آمد می دریای آن را میگوید اسم که یونانیان
ای جین می گفته اند مدیترانه شمارند (و مدیترانه لفظ لاتین است مدیو بمعنی وسط است و ترّا بمعنی
ارض است چون این دریا در وسط اراضی واقع شده است از آنجهه او را مدیترانه میگفته اند و من در نصاب انگلیسی
گفته ام مدیترانه چیست بحر سفید ... بی عبارت از خزر است و بحر سفید محیط از بوغاز جبل الطارق
که در تنها جبرالتار ... راه دارد و تمام اطراف اروپا و آسیا و افریقاست درین زمان ها ... میان
افریقا و آسیا کمپانی فرانسه کنل کنده بحر سفید را ببحر احمر متصل کرده اند و دریای سفید و دریای سیاه بحر
و مدیترانه و رودس بلسان یونانی بمعنی بهشت است چون این جزیره مشحون از اشجار مرکبات و خوش آب
و هواست از آنجهه رودس می گفته اند اکنون نیز خدیو مصر آنجا عمارت ییلاقی دارد که هر سال والده او و عشیره او
بآنجا میروند وسط جزیره در عرض شمالی سی و شش درجه و پانزده دقیقه است و در طول بیست و هشت درجه گرینیچ
واقعست و بیشتر عمق دریا در نزدیکی رودس هزار و هفتصد و پنجاه قلاج است و در این خلیج که کشتی طی میکند
بعضی جا عمق دریا هزار و دویست قلاج است

روز دوشنبه بیست و دویم شوال المکرم سنه ۱۲۹۲ حالت مردم بجهه انقلاب دریا خیلی پریشان بود مجلس [illegible] سنه ۱۲۹۲
که نماز را ایستاده بخوانند یا غذائی بخورد همگی بیهوش و مدهوش افتاده عصری نیز از زحمت ... کشتی رستم
کپیتان اظهار شکر می کرد که دریا سلامت است و در ماه می نیز که ماه دویم بهار است این طور هوا دیدن ... است
اگر انقلاب دریا بطور دیگر میشد که موج از بالای سطحه میریخت من جمله ... میکشیدم وجود ... عصری

باد نیوزید هوا سلامت بود حرکت دریا با رتفاع و انخفاض و کپیتان گفت حالت این دریا همین طور است و خیلی
هیبت و وحشت داشت و کشتی دو حرکت می کرد یکی خط مستقیم که بر پیش میرود و آن پیش میرفت و یکی ارتفاع و انخفاض
که آب بالا میبرد و پایین می آورد و هرچه بود امروز قبول عثمانی بد روزگاری داشتیم که آنها با مخالف از روزگار
می گویند نعم ما قیل ٭ روزی داریم و روزگاری ٭ همرنگ دو زلف مشک فامت ٭ انشاء الله بفضل الهی
زیاد پس فرح افزا بود و بالخیر و العافیه بزیارت بیت الله الحرام و تقبیل آستان ملائک پاسبان حضرت خیر الانام
علیه الصلوة و السلام فائز شویم بحق محمد و آله الاطهار رسم کمپانی فرانسه که سفائن و کشتی پوسته دارد این است
سوسیته دی نوکاسیونه آوا پوردل لاید اوستریو هنگریکو که در بندر تریسته یکی دارد و
اسلامبول و غیره و کلاه دارند

روز سه شنبه بیست و سیم شوال المکرم سنه ۱۲۹۲ اول قوس است که شب گذشته تحویل شمس بقوس شده است
دیشب با حال الحمد لله دریا سلامت است ربنا اکشف عنا العذاب انا مؤمنون
نعم الحمد لله ما صدق بهم رسانید رحم و مغفرت رب لطیف بر این مشت بندگان ضعیف شامل گردید و امروز فرح
کرده مقامه مریته را با انجام رسانیدیم و بغروب سه ساعت مانده ملنگرگاه بندر اسکندریه رسیدیم بیست میل
بندر مانده فنر چراغی که شبها میسوزانند پیداست و از آن بعد با کنار دریا که بجهة اتصال نیل بدریا رنگ آب گل آلود
بنظر آمده و در کنار تغیر لون او زیاد شده و از اسکندریه بمصر حرکت بجنوب مشرق است و از مصر به سویس حرکت
بجانب مشرق است و از اسکندریه تا قاهره مصر بخط مستقیم صد میل انگلیسی است و راه آهن یکصد و سی و یک میل
انگلیسی است و اسکندریه از بناهای اسکندر رومیست که سیصد و سی و دو سال قبل از ولادت حضرت مسیح
بنا کرده است و در آن وقت او را ثانی شهر رومه می گفتند و اکنون این شهر دویست و بیست هزار جمعیت دارد
و محمد علی پاشا خدیو مصر در آبادی آنجا خیلی اهتمام داشته است و اکنون بواسطه شمن فر از بنادر خوب بحساب
میشود و در مسافت دوازده میل اسکندریه جزیره کوچکی است باسم لارد نلسان و امیرال انگلیس معروف است
که در نزدیکی این جزیره با ناپلئون جنگ کرده سفاین فرانسه را تصرف کرد لهذا باسم او موسوم شد این جنگ در
هزار و هفتصد و نود و هفت مسیحی مطابق اول سنه هزار و دویست و دوازده هجری اتفاق افتاد احوال لارد نلسان

٣٣٢

سنه ۱۷۹۷

سنه ۱۲۱۲

در کتاب جام جم در باب پنجاه و هشتم مذکور است القصه در کنار اسکندریه بجهة امنیت سفاین کمپانی
انگلیس لیمان خوبی بنا نهاده است که هر سنگ مربعی که آنجا نهاده شش یک لیره انگلیسی خرج شده باقی
مخارج را از عدد سنگ باید سنجید و کشتیها بمسافت یک میل بمشرق حرکت کرده داخل لیمان میشوند و کناره
دریا خیلی عمق ندارد و بجهة آنکه سفاین در گل نه نشیند طایفه از عرب در ساحل می نشینند و کمال مهارت دارند
قلاووزی می آیند که سفاین را داخل لنگرگاه بکشند و آنها را قلاووز می گویند که ترکی دیده بانست کپیتان کشتی
از دور آنها را دیده هیچ اعتنا نکرد و گفت اینها یکبار مرا بازی داده اند وقتیکه دریا فورتونه است یعنی انقلاب است
نمی آیند که کشتی بشکند و وقتیکه هوا سلامتست می آیند من اگر نتوانم کشتی خود را روز روشن با این هوای معتدل بلنگرگاه
برسانم پس چه مصرف دارم و میگفت چهل سالست خدمت دریا میکنم و از صد مرتبه زیادتر باسکندریه آمده ام هوا
باین خوشی دیده ام و لنگرگاه را باین امنیت دیده ام قلاووزها مأیوس شده بسمت اپور دیگر که از دور نمایان
بود رفتند و بحسن اخلاق این کپیتان من فرنگی ندیده ام با یکی یکی اهل کشتی در وقت طوفان هم بازی میکرد و دلداری
میداد و بانهایت اهتمام کشتی در دخول و خروج دارند دوازده نفر وقت دخول کشتی در اسلامبول که بمشایعت حاجی
بودند داخل کشتی شده بودند وقت بیرون آمدن چون پلیت نداشتند حبس میکردند بکپیتان گفتم گفت محض فرمایش که
و سلامت کشتی مرخص کردم اپور محروسه خدیو هم در لنگرگاه بود که میگویند باین خوبی زینت در فرنگستان هم
اپور نیست خودشان می گفتند سیصد هزار لیره خرج شده در چهل و هشت ساعت مکرر از اسکندریه باسلامبول
رفته است که ساعتی چند میل طی می کند القصه بعد از ورود لنگرگاه بلافاصله بعد هشت دقیقه کرجیهای بیرق دار که یکی علم
شیر و خورشید داشت و باقی علم هلال و ستاره بود از دور پیدا شدند معلوم شد که حضرت خدیو مصر اسمعیل پاشا
ابن ابراهیم پاشا ابن محمد علی پاشا برای پذیرایی فرستاده است و حسن پاشا مستشار زراعت مصر را برای مهمانداری
فرستاده است حسن پاشا مستشار زراعت مصر و قاسم پاشا ناظر بحریه که آدمیرالست و علی پاشا صادق محاسبه جی اسکندریه
یعنی حاکم و حسن افندی ناظر قلم پاسپورت بکشتی آمدند پس از تهنیت و تبریک سوار کرجی که علم شیر و خورشید داشت که
بیست نفر پاروزن داشت با حضرت و میرزا رضی قونسول دولت ایران نشسته بکنار آمدیم و بکالسکه سوار شدیم باغ و عمارت
حسین پاشا که منزل شخصی بیرون شهر اسکندریه است آمدیم و حسین پاشا پسر ثانی خدیو است و پسر بزرگ ایشان محمد توفیق پاشا است

قلاووز لفظ ترکیست یعنی بلد

فورتونه باد ع

که بیست و سه سال دارد و ولیعهد ایشان است و پسر ثالث خدیو حسن پاشا و پسر ثالث جد خدیو حسین پاشا و پسر رابع
ابراهیم پاشا است و چند پسر دیگر هم دارد و باغ حسین پاشا مشحون از گلهای گلرنگ و اشجار سردسیر و گرمسیر است
و نهر محمودی که محمد علی پاشا از نیل مصر جدا کرده باسکندریه آورده است از کنار جلوخان باغ می گذرد و این نهر را
محمد علی پاشا باسم سلطان محمود خان نامیده است درخت غریبی آنجا دیدم که انجیر فرعون می گویند و عربها
جمیز میگویند مثل انجیر است از بدن درخت خوشه خوشه در می آید و برگ او هیچ شباهت ببرگ انجیر ندارد درخت
او بسیار بزرگ میشود و به تنه درخت هم خراشی بی شیر در می آید و انجیر او را فقرا میخورند و سایر گلها و اشجار
که از فرنگستان آورده اند بی نهایت است و تفصیل او از حوصله کتاب خارج است وقت رفتن بمنزل عبور ما از
میدان منشیه شد که خدیو مصر صورت محمد علی پاشا جد خود را سوار با عمامه از مفرغ ریخته در وسط میدان گذاشته اند
و خندق متینی دور اسکندریه قرار داده اند و بازوی محکمی کشیده اند که دو خندق پهلوی یکدیگر است و میان
دیوار متینی حاجز است یکی را بی احتلاط و یکی را بجهت این بود و آن خندق از بناهای محمد علی
پاشا است و در میان آن اسکندریه هم قلعه و باستیان محکمی ساخته که توپهای بزرگ دارد که لنگرگاه و دریا را
و همه شهر را فرو گرفته این استحکامات برای اعراب خوب است ولی در مقابل سفاین جنگیه انگلیس که عکه را گرفته است
چه خواهد کرد که عکه را در نقشه باستیان گرفت اگر می نویسند و تفصیل انشاء میرسید که باعث تطویل تحریر آن شد که خوانندگان
چون امروز بانجام رسید مناسب آنست که در این مقام ذکر آن مقامه شود در سنه ۱۲۹۰ هزار و دویست و نود
وقتیکه موکب همایون اعلیحضرت شاهنشاهی خلد الله ملکه بسفر فرنگستان تشریف فرما شدند بنده درگاه را از کردستان
احضار فرمودند در سلک چاکران پای خدمت گران انتخاب کردند و بخدمات و زحمات ممالک محروسه ایران و اغراق
طهران که داشتند فَاِنَّ اَمیرَالمُؤمِنینَ تَرَکَنا فیجمها عوداً عوداً فاجابنی مهیا
والحمد لله تعالی از فضل الهی و اقبال اعلیحضرت شاهنشاهی در ایام غیبت موکب همایون خدمت و دولت روز افزون
از هر جهت اسباب و نفیدی اهم بود که مخالف و موافق را در این کار انکار نبود و در آن ایام جمعی از علمای اسلام
که کاسب دین می آمدند از حضرت ولیعهد دولت قاهره مدظله العالی در ضمن حکایت شکایت می کردند که شنیده ام
مذهب طریقه شیخی را اختیار کرده و از جاده مستقیم انحراف دارد و ملتمس آن شدند که در بندگی آستان مجنور

ایشان شرحی عرض کنم و از قول علمای اعلام تفصیلی بعرض مبارک نرسانیده و در آن وقت موقع عرض ندیدم که
حضرت ولیعهد چنان تصور فرمایند تا دو روز پیش طولانی کنند در خلوت کریمخانی نشسته در مقام چنین عرضها
بر می آید تا آنکه موکب همایون بسلامت و عافیت تشریف فرمای طهران شدند این بنده و درگاه ثانیا بکردستان رفت
و از کردستان چنان اتفاق افتاد که بحضور مبارک ایشان عرض حالی کند محمود میرزای پسر عمم را بحضور مبارک
فرستاد و عریضه بخط الاحقر نوشت که علمای اعلام از حضرت والا در طهران اظهار رنجش داشتند و اگر حضرت
والا طریقه مرحوم شیخ را هم داشته باشند نباید این جمع دیگر را مطرود و دفع نمایند مگر شاهنشاه مرحوم جد بزرگوار سرکار
مسلک عرفا نداشت و با درویش و عرفا مهربان بود ولی ظاهرا در حرمت علما و وظیفه آنها و دید و بازدید آنها
طوری رفتار می فرمود که احدی از علمای ظاهر بر ایشان نکته نداشت سرکار والا هم سعی بجد بزرگوار فرموده
آن طور رفتار فرمایند و من هم کمال ارادت به شیخ احمد مرحوم دارم و از ملا آقای دربندی معروف شنیدم که
می فرمود مرحوم شیخعلی ولد الصدق شیخ احمد می گفت اِنّ ابی ضیّعوه تلامذته و ملا آقا
شیخعلی رحمت می فرستاد و آخوند ملا محمد تقی مجتهد یزدی اردکانی می فرمودند که مرحوم شیخ احمد وقتی که
یزد اقامت داشتند همه علمای ظاهر با ایشان مراوده می کردند و چند سال در کرمانشاه رحل اقامت
افکنده آقایان کرمانشاه همگی با ایشان آمیزش و سازش داشتند و همه این گفتگوها بعد از وفات ایشان که
بعد از وفات حاجی سید کاظم رشتی بمیان آمد که بعضی اسرار و اخبار از آن طایفه آشکار شد که باعث ضلالت
عوام بود و علمای ظاهر طعن و دق میکردند القصه حضرت ولیعهد هم در جواب این عرایض اظهار التفات کرده
اظهار امتنان فرموده بودند و همراه محمود میرزا آقا میرزا جواد امام جمعه ابن الصدق مرحوم میرزا احمد مجتهد تبریزی
طاب ثراه بجهه دختر مرحوم حاجی غلامرضا حاجی شوشتری که عقدی نوشته بودم که دختر او که مادرش کردستانی
کبیره شده است و حق او را جناب آقای مستوفی الممالک بحاجی حسین تاجر مشهور بحاجی حسین قائم مقام سپرده
رحمت نباشد یکی را مقرر دارید وارسی بکند که حق آن چقدر است و تفصیل او را مرقوم دارید تا در ثانی خدمت
شما نوشته شود و پس از آنکه محمود میرزا به تبریز رسید خسرو خان کرمانی برادر حاجی محمد کریم خان کرمانی از این فقره
مطلع شده با آقا میرزا حسین پسر مرحوم ملا محمد ماسنغانی که بحجة الاسلام معروف است ساخته و با حاجی قلیخان

ماسنغان یا ماماغان قریه بزرگی است از توابع تبریز

بیکاری یم که امام جمعه آقا میرزا جواد بسر ملکی نزاع داشتند از او رنجیده خاطر بود سواد کاغذی از قول این بنده
درکار جعل کرده بتوسط علیخان سرتیپ کارپرداز اول خارجه پسر مرحوم حسینخان نظام الدوله نجات که بپای
مبارک فرستادند مضامین چند جعل کرده که این بنده در کار آقا میرزا جواد را در اتمام و اضمحلال طایفه شیخی اغوا
کرده است و این معنی در خاطر مهر مظاهر همایونی گران آمده که از قبل این بنده چنین حرکتی که مایه فساد میان دو
سنه ۱۲۹۱ طایفه از مسلمین است خلاف آیین و دین است لهذا روز دوازدهم محرم الحرام سنه ۱۲۹۱ هجری اعلیحضرت قدر قدرت
همایونی روحنا فداه چاپار مخصوصی خواسته دستخط مبسوطی مرقوم فرمودند آنچه او کاغذ را از راه مرحمت در
دستخط مبارک بکردستان فرستاده مقرر فرموده بودند که ایاب و ذهاب چاپار زیاده از پانزده روز نباشد
سنه ۱۲۹۱ از اتفاقات بجهة مغلوکی اسبهای چاپارخانه و برف زمستان که در آنسال فوق العاده برف آمده بود چاپار
روز سیزدهم صفر سنه ۱۲۹۱ دستخط همایونی را رسانید و حکم همایونی آن شده که چاپار پانزده روزه بیاید و برگردد چاپار
سریع السیر دیر کرده و دیگر روز آمده و تأخیر چاپار را در طهران بعضی حرفها کردند که نوشتن و قبحیت مهدیقلی میرزا
که اختیار چاپارخانهای ممالک محروسه در آنسال با او بود بعرض رسانید که چاپار آمد فلانی بعمد در رفتن عرض
نواب والا مؤید الدوله حکمران کرمانشاهان که تعهد آوردن هفت هشت هزار خانه جاف را داشت و من در حاکمی
مبارک انکار این مطلب را داشتم که جاف حاجی در عثمانی واقعی باشند و میان طایفه‌ها روسیاه خلاف است
و تعهد این کار گزافی است لیکن خیال آنها موقوف است دعا اجلا از تعهد این کار شغلی و ولایتی را صاحب میشویم و گر تعلل نماید
خواهیم عرض کرد که ما سعی خود را کردیم خدا نخواسته است بنده حکومت کردستان را از دست ندهد همت عالی
معلوم را عاقل نعمت آجل موهوم از دست نمیدهد و حق با ایشان بود باری در سیزدهم صفر مزبور چاپار کردستان
رسید دستخط همایونی را رسانید و همان روز تلغراف نواب مؤید الدوله حکومت کردستان را مرحمت فرموده بود
و این بنده همان روز که چاپار رسید عرایض حضور همایونی را نوشته با ساطر برق سیر فرستادم که جواب این
بنده در منزل بی بیک آباد رسید سواد عریضه حضور حضرت ولیعهد که در این فقره عرض کرده بودم و جواب
ایشان و سواد کاغذ امام جمعه و جواب ایشان و جواب کاغذ صاحب دیوان را بحضور مبارک فرستاده و تفصیلا
عرض کردم از عرش تا فرش و همه انبیای مرسلین و ائمه معصومین و ارواح اجداد بزرگوار اعلیحضرت همایونی را قسم داده

۲ و بقهر و زور هم از شهرزور
دست نخواهد کشید چند روزی
بجهة تسلیمات دولت عثمانی
به دولت ایران ملحق شده اند
ع

باتحفظ من ع
بودم آن کسی که سواد را برداشته یقین اصل از دیده است البته اصل پیش اوست اگر اصل آن کاغذ را فرستادند
ازآنجمله میرزا اسمعیل و میرزا ابوالحسن دو نفر میرزای من و مهر من باشد و بخط این دو نفر البته هزار عریضه و عرضه کاغذ در
وزارت خارجه و در حضور مبارک ضبط است شفاعت احدی قبول نکرده این قضیه من دنیا و آخرت نشد باشند
یکدست مرا در میدان قطع کرده ده هزار تومان واقعی میرغضب باشی سوم اگر دروغ شد اصل کاغذ را نفرستادند
وقوع این کار را نتوانستند معلوم کنند بر آن شخص مدعی که سواد را فرستاده دو چوب بندیکی پای راست و یکی
پای چپ از من که نوکر پادشاه و عموی پادشاه هستم در جزای بد قطع باید بشود و آن شخص مفتری چوب باید
مؤاخذه کرد و باری مصلحت ملکداری این عرض قبول نفرمودند این قدر بر من معلوم شد که بر اعلیحضرت همایون
صدق عرض من معلوم گردید و این عقده در دل این بنده بود که بیک تهمت بی معنی از اعتبار افتادم و حالی افتاده در این
دو سال چه قدر خسران و نقصان برداشته‌ام با زیارت بیت الله الحرام و بیت المقدس با چهار هزار خاص جاشد
در وقت وداع بجناب سپهسالار اعظم گفتم بزیارت بیت المقدس اول میروم که بحضرت مریم بتول این تهمت
محض را عرض کنم چون قوم دغا و بر مریم پاک دامن تهمت زدند و العیاذ بالله نسبت زنا دادند و گاه
گفتند که حضرت زکریا چنین عمل کرده ایشان میدانند که تهمت و افترا بر شخص چه اثر می‌کند و استمداد دارم که دوم
مرا از تهمت خالی از وجه بگیرد و در حضرت خاتم الانبیاء روحی روح العالمین فداه شفاعت کنند که انتقام مرا
بگیرند که هرگز حالا نخواهم کرد و از اتفاقات رفتن بیت الله الحرام در منزل سلیمان غنی خان بر ترتیب که بکجا بارز
از تبریز بطهران می‌آمد رفتن خود را خواست که تفصیل او در این روزنامه تطویل بلاطائل است و جلیت طلبیده چون
راست گفت و بزیارت میرفتم حالش کردم لهذا مقاله مربعه عنوان شد و در دریای سیاه شروع شده در
آق دنگیز با تمام رسید و بحمد الله خوشی و باوکرامت من از زیارت بیت المقدس مانع کردند و اگر خدا توفیق
داد و بزیارت آستان جبرئیل نشان حضرت خاتم الانبیاء و المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شدم و بحج محترم
بیت الله الحرام فائز شدم در آن مقام پاک با دل دردناک شکایت خواهم کرد و جزای این کار را در دنیا عاجل
و سزای آجل از خداوند منتقم حقیقی خواهم خواست لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَیِّنَةٍ وَ یَحْیَی مَنْ حَیَّ
عَنْ بَیِّنَةٍ و این مقاله در شکوی عنوان شد هَذِهِ مَقَالَةٌ مُرَبَّعَةٌ وَ مَقَامَةٌ مُثَلَّثَةٌ

ای مادر عیسی مطهر / ای حامل روح پاک داور
دست بشری ترا نبوده / مس تو درین جهان نبوده
چون حمل ز روح پاک داری / از لطف خدای پاک داری
فخر تو نه از زبان عیسی است / کز مادرم از زنا مبراست
فخر آنکه ترا ستوده یزدان / بر خاتم انبیا بقرآن
یک سوره بنام نامی تست / مدح پسر گرامی تست
ان الله اصطفاک عین ریب / کو تا بکند عدو ترا عیب
قرآن که نامه استوار است / نام تو همیشه پایدار است
یزدان بحق تو اصطفا گفت / از کینه یهود افترا گفت
گفتند یهود پیش از تو / در حق خدای بیش از تو
قومی مخذول هر دو عالم / مردود میان نسل آدم
غلت ایدیهم کلام حق است / دیگر ما را چه جای دق است
با آنکه طهور و پاکی از توم / دل خسته از ملامت قوم
بس رنج ز قوم خود کشیدی / طعنی چو ز افترا شنیدی
تهمت دانی بود گزنده / چون تیر که بشکرد زنده
زان رو بتو التجا نمودم / در پیش خدا رجا نمودم
سوی تو شتافتم ز خانه / تا با تو سرایم این فسانه
صد منزل راه طی نمودم / صد باب جوادی نمودم
محروم شدم ز آستانت / تا راز کنم بپاسبانت
افسوس ز بخت نارسایم / همراه من است هر کجایم
تا مصر بیایم و نیایم / دیگر بحسان سخن سرایم
از بسکه سخن گزاف گفتند / شرحی و بیانی نگفتند
راندند سفینه را ز ساحل / گشتند ز گرد کار غافل
نایافته اند مدعا را / در خشکی و در تری خدا را
در خاک گر آتش از هوا بود / در آب باد اژدها بود
گر باد بلا بحر خیزد / موجی خیزد که کوه ریزد
گر حفظ چه نیست اکرم / از آتش و آب باد و خاکم
گفتند نهاده گران ثمن / ما را نه سپرد خلاف ایمن
تدبیر کنند ز تو تقدیر / غافل که خطات کار تقدیر
القصه ز دور می سرایم / آن غصه که بود از برایم
در نزد تو ای گزیده حق / نزدیکی و دوری است مطلق
دانی تو بس چه غم رسیده / از کین حسود و ستم رسیده
بر باد شده است آبرویم / زین بیش بپیش تو چه گویم
آنکس که زده است افترایم / آن نامه که ساخت از برایم
بنوشت که این سواد نامه است / زان ظفر علامت این فلان است
کاصلش ز دید و داد بر باد / واکاه سواد را فرستاد
از خورد و بزرگ کس نفرمود / کاین اصل چه شد که گشت مفقود
ناگفت کسی که این کجا شد / این اصل چرا چو کیمیا شد
تو کان عصمتی گلستن / این حجت خویش ساز روشن
فریادرسی بکرد شاهم / فریادرس ای تو نی پناهم
گفتم با شاه کای خداوند / این تهمت را ببین تو چند
تو مالک جان و شهریاری / بل سایهٔ لطف کردگاری

دیوان مظالمی بیارای / پس آنچه حق است باز فرمای
گویند که روز رستخیز است / در باطل و حق بسی ستیز است

شاهست نشسته صدر ایوان / از بیت شرف گرفته تابان
یکسو من و او حجت و دین / یکسو امرا بعثت تمکین

انبوه خلایق از زن و مرد / بینند که شاه حکم چون کرد
من گویم کای خدا تو دانی / تو عالم سر و العیانی

این اصل اگر کنند پیدا / کاین مهر و خط از تو شد هویدا
در محضر آن شهود مجموع / یکدست مرا کنند مقطوع

ورنه بحضور اولیا پیش / دو چوب زنند بر دو پایش
چون شاه نبود داد خواهم / خواهم ز تو داد ای تو شاهم

تو شاه کمالی انس و جان را / تو ماه جمالی آسمان را
تو دانی و حق که پاک دینم / زین لوث بری است آستینم

تو واقفی و حق خبر دارم / جز صدق و صفا نیاز دارم
در کیش مسیح و دین احمد / قول تو مصدق و مسدد

در پیش نبی حمایتم کن / در حضرت حق رعایتم کن
عیسی را کن شفیع این کار / در حضرت احمد جهاندار

تا حجت رو سیاه گردد / رسوای گدا و شاه گردد
اسلام که تحت حشمتین است / پس وای بحال مسلمین است

خواهم ز خدا اشقاق و بوس / بل با خوشی شقاقلوس
بر پای نه بلکه بر بنانش / تا ببخره کنند این و آنش

کاین است سزای افترا است / تا چیست جزای آن سزا است
اجراست بهر گنه که حد است / خاصه ز کسی بگفته حد راست

کاین حجت را ذلیل دین کن / در هر دو جهانش رو سیه کن
در دنیا هم این جزا را / کاین حکم نفیت آن را

چون عرض تو زی رسول افتد / در درگه او قبول افتد
عرضی که شود ز مریم پاک / حکمی که بود ز شاه لولاک

تا مومن و کافر و مسلمان / زین حکم شوند جمله حیران
او عالم علم ثابت است / داند مردود امتش کیست

از رحمت تام و لطف بسیار / ستار بود بهر گنهکار
اندر خبر است روز محشر / از هول قیام و تابش خور

هر کس بحال خود گرفتار / آیا چه بود جزای کردار
او بخته عدل را ترازو / تا زین سو گردد یا از آن سو

نه یاد کند پدر پسر را / نه نام برد پسر پدر را
زانست خلیل حق بهم ابن هوش / کرده است ذبیح را فراموش

جز نفسی کس سخن نگوید / کس یار و عشیرتی نجوید
جز احمد مرسل جهان دار / گو امت را شود پرستار

گوید بخدای حی ذو المن / این امت را ببخش بر من
ترسم که اگر جزای جانی / افتد بسرای جاودانی

از رحمت عام احمد پاک / آتش گیرد طبیعت خاک
حجت بجهد بحیله و فن / از قهر و عذاب حی ذو المن

ای فخر ملایک و رسل هم / ای جان جهان عقل کل هم
پیغمبر آخر الزمانی / سلطان زمین و آسمانی

شقاقلوس
کالکون به دو قاف معروف
غلط است اصل لغت یونانیست
و صحیح او سقالکوس است
بسین مهمله و قاف و کاف عربی
و تصحیف سین با شین کرده اند
و قاف را بغلط غاف خوانده اند
و قاف ثانی عوض کاف عربیست
۱۲

لولاک دلیل شوکت تست — او ادنی شان تو قیست
فخر همه بر تو فخر تو قنبر — سبحان الله ذلک اکبر

این فقره احتیاج نیست — بل فقر جهان ز ابجلالیست
ویست من و دین تو ابی شاه — از ظلمت و از باتم ابی ماه

فاکم ببین که مهر و مه چیست — این ایوان بارگه کیست
جمله ز شعاع نور احمد — موسی حیران طور احمد

سگ شیفته گشت بنده خویش — سگرا تو مران ز درگه خویش
سر را بنهیم بر آستانت — یعنی که سگم با پاسبانت

حاشا که نمود خود نمائی — سگ باشم اگر تو ام ستائی
از روی یکد بحق رضا — در سر دو جهانش ساز پیدا

تا حلق زنا عبیره گیرند — زین عبره تمام خبره گیرند
حقا ملکا خدا یگانا — روزی ده خلق بیکرانا

دارد بخدایت گواهی — از عرش گرفته تا بماهی
تو هستی و جمله نیست گردند — چون جوابی ز هیبت گردند

جز کیش هدی نبوده ام — جز وحدت تو نگفته ام الله
دین از خبر و اثر گرفتم — تا دارد و زید در گرفتم

بخشای گناه بتقیاسیم — گر کرده خویش در هراسیم
از آن است حشم مرسلیم — بود است اسلام کیش دینم

قرآن حمد الکتاب باشد — در میزان احساب باشد
هذا است ستوده احمد پاک — تیر شه بود در برج افلاک

ایشان همگی مرا امامند — بل رهنمای خاص و عامند
عالم همه ریزه خوار خوانشان — در عالم ما سوی مکانشان

آغاز علی است شیر یزدان — انجام امام حی کیهان
با مهر و ولای شان بدار آن — خواهم که رود ز تن جان

یارب بحق سه چی اولاد — بگذر تو ز کرده های فرهاد
یک الف و صد و نود و دو بگذشت — از هجرت شاه دین بگذشت

در عشر سیم ماه عاشور — این گفته من سپید احمر
در بحر سیاه ابتدا بود — در بحر سفید انتها بود

چون آب روان بو دبر دم — بر خاک نبی سائیدم

روز چهارشنبه چهارم شوال المکرم سنه ۱۲۹۲ در باغ جناب حسین پاشا که خارج شهر اسکندریه است اقامت کردیم دم ابی استحکام بشهر رفتیم در رفتن کارخانه ماشین تصفیه آب را در خارج شهر دیدیم که آب از نیل میکشد و جای دیگر صاف کرده بتقسیم شهر میفرستد تماشا کردیم حسن پاشا گفت این مال کمپانی بوده و حاله تمام شده دو سال است که حق میری شده است که تعلق بخدیو دارد (و حق میری باصطلاح اهالی عثمانی است که در ایران خالصه دیوان گویند) خلاصه حمام خیلی خوبی بود از طرح حمام بهتر از حمامهای ایران است در مراجعت بتقسیم آب رفتیم که تمام شهر اسکندریه آب از اینجا میرود و بر نفری ماهی دو فرانک باید بخدیو بدهد و اگر

یعنی که الله مظفر
و یاد سال رویه مشتر

داشته باشد یا خرد اشته و باغچه داشته باشد حق و جا است و اگر ماشین عیب بکند یا آب شیرین شهر اسکندریه
آب ندارد و چاههای آنجا شور است و این ماشین درین مقام که بکل خانها آب میرود حتی طبقات بالا خیلی
صنعت بکار برده اند عصری سوار کالسکه شده اول بباغ نزهت رفتیم که نزهت باغچه سی می گویند که نو
مصر برای عموم ناس ساخته و روز یکشنبه و جمعه آنجا بتماشا میروند و از احدی اجرت نمی گیرند و بسیار باغ
بزرگیست و خیلی با صفاست و از آنجا بعمارت رمله رفتیم که خدیو مصر و عشیرت ساخته اند و در کنار دریاست
و تا اسکندریه دو فرسخ مسافت و راه شمندفر دارد چون امسال در ماه رجب ۱۲۹۲ دختر خدیو مصر آنجا وفات یافته
لهذا این عمارت در نظر خدیو مصر مردود شده است

روز پنجشنبه بیست و پنجم شوال المکرم ۱۲۹۲ سنه پنج از دسته ساعت گذشته از منزل راه افتادیم باز باسکندریه آمدیم
باستاسیون رسیدیم پنج ساعت و نیم از دسته گذشته واپور راه افتاد و دو ساعت بغروب مانده بمصر وارد
شدیم و بعد از نیم ساعت در استاسیون کفرزیات که عوام کافر زیات می گویند توقف کردیم که ناهار خوردیم
و استاسیون را بمصری محطه می گویند و این واپور و واگون مخصوص بود که حضرت خدیو برای همراهان پاشا
فرستاده بود و در چهار ساعت یکصد و سی و یک میل انگلیسی را طی کردیم و از اسکندریه تا مصر زمین بسیار
همه سبزه و زراعت و غالباً پنبه کاری و ذرت و نیشکر و غیره است که بنظر انسان یک میدان راه خالی
از زرع و کشت نمی آید و در عرض سال از یک زمین دو محصول و سه محصول بر میدارند و این واپور شمندفر متعمل
در کار است و بالفعل خدیو مصر هزار و دویست میل انگلیسی راه شمندفر دارد و باعث آبادی و موسس اینها
مصر محمد علی پاشا شد چنانچه در عهد محمد علی پاشا کسی در مصر باغ تصور نمیکرد و مشارالیه باغ شبرا را ساخت و خیابان
وسیع شمالی و جنوبی را احداث کرد و طرفین خیابان را اشجار غرس کرد و پس از آن اولاد او خوب حفظ کردند
خاصه اسمعیل پاشا که تکمیل کرد و نهر اسمعیلیه از نیل جدا کرده به سویس برد که آب شیرین هرگز ندیده بودند و عمارات
عالی ساخته است و در مصر چندین باغ ساخته اند که هیچ امتیاز ندارد القصه از اسکندریه تا مصر ده محطات است
اول کافر دوار دویم ابوحمص سیم دمنهور که قصبه ایست چهارم تل بارود پنجم کفرالزیات
ششم طنطا هفتم برکه السبع هشتم بنها بتقدیم الموحده علی النون که بنهل العسل می گفتند نهم طوخ

محطه: بکسر میم یعنی محل انحطاط رحال و اثقال

قلیوب
مرور از قلیوب

دهم قلیوب است و این محلها چندان خوب نیست ملکه هیچ لایق این شمندوفر نیست و اپناسیون تفلیس
تا پوتی خیلی خوب بود خاصه بعضی که خیلی امتیاز داشت و پل مصر تقریباً پنج میل پایین مصر دو شعبه میشود که یکی
از سمت کفرالزیات می‌گذرد و بطرف بندر رشید میرود که در آنجا داخل دریا میشود که او را البحر الغربی می‌نامند
و در این شعبه در صحرا سدی کشیده اند که در طغیان نیل آن صحرا را ... آب بگیرد و یکی از طرف شام می‌گذرد
که بحر الشرقی گویند که بطرف بندر دمیاط میرود و در آنجا داخل دریا میشود و پلهای آهنی محکم بسته اند که بسته و گشاده
میشود و بالای آنها را شمندوفر است و میان بحر الغربی و الشرقی از چهار شعبه نیل است که هر یکی رود خانه بزرگیست
که در آنها نیز پل آهنی ساخته اند و از قنطره کفرالزیات تا قنطره بنها سی و چهار میل است و قنطره کفرالزیات
درازتر از قنطره بنها است و میان بحر الشرقی و شهر مصر نیز دو شعبه بزرگیست که یکی نهر اسمعیلیه است که به سوئیس میرود
و سوای آن شعبات کبیره انهار صغیره از نیل جدا کرده اند که با دولاب چرخ و ماشین از آنها آب می‌کشند زراعت می‌کنند
و معنی قول خداوند متعال وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ
در مصر مشهود گردید پس از ورود شهر عمر پاشا محافظ مصر که بیگلربیگی شهر است و در رتبه با بیگلربیگی روم ایلی
مساوی است و ... حاضر بود و کالسکه حاضر کرده از جانب خدیو تبریک ... نمودند و گفتند دار العماره
آورده عمارت زیبائیست و چندین طاق تحتانی و فوقانی دارد و باغچه بسیار قشنگ مشتمل بانواع ریاحین
دارد و میرزا احمدخان جنرال قونسول دولت علیه ایران امروز با سکندریه باستقبال ما رفته بود و در کفر
الزیات شنیدند که ما گذشته ایم از عرض راه برگشت چون خدیو مصر چند روز قبل زکام کرده کسالت داشتیم
صبح از جانب من باحوال پرسی رفته بود و کفر بفتح در لغت عرب بمعنی قریه است کفر فلان یعنی آبادی
و عربستان بسیار است و در آنجا پارچون میفروخته اند یا یک شخص زیت فروشی بوده که باو نسبت داده
کفرالزیات گفته اند

سنه ۱۲۹۲

روز جمعه بیست و ششم شوال المکرم سنه ۱۲۹۲ جماعت از دسته گذشته خیری پاشا مهردار و مدیر امور ...
در حضرت خدیو معنی وزارت خارجه دارد باحوال پرسی آمده بود که خدیو زکام کرده است و خیلی ملول است که ملاقات
حضرت شما بتاخیر افتاده است پس از ادای مراسم مهربانی رفت و بعد از ظهر حسن پاشا پیغام داد که کالسکه حاضر است

اگر بجائی بگردش میروید اعلام بکنید گفتم بزیارت قبور اولیا مناسب است و زیارت قبر سیده نفیسه و امام شافعی
روز جمعه مستحب است از تماشا و تفرج حساب نمیشود چهار ساعت بغروب مانده حسن پاشا و میرزا احمدخان
جنرال قونسول رفتیم و از نهر اصداقی اسماعیلیه گذشته که پل خوبی آهنی بر آن ساخته اند و در عرض راه از کنار باغ
نزهت گذشتیم که خدیو مصر برای تماشای عامه ساخته است و از صبح تا عصر هرکه تماشا برود پول نمیگیرند از دو
ساعت بغروب مانده که موزیکان میزنند تا سه ساعت از شب رفته هرکه داخل شود دو قروش می گیرند و از آنجا
گذشته از میدانی که شکل ابراهیم پاشا والد خدیو را سواره از مفرغ ریخته اند در میان میدان این بالای خفیفه نصب کرده
تماشا کردیم و در عرض راه مسجد عالی عتیقی بود که خیلی بنای مستحکم است که گفتند از بنای سلطان حسن است و بعضی
حسن شاه می گویند و در کتاب حُسن المحاضره فی احوال المصر و القاهره نوشته است که این بنا از سلطان حسن ابن
ملک الناصر محمد ابن قلاوون است که در سنه ۷۵۸ هفتصد و پنجاه و هشت ساخته است و در مدت سه سال بانجام | قلاوون سنه ۷۵۸
رسیده است از آنجا بقبر امام شافعی رسیدیم در مصر عتیق یعنی مصر فسطاط در سفح جبل مقطم است و اسم او محمد | امام شافعی مقطم
ابن ادریس است و از ائمه اربعه و قریشی نسبت و در سنه ۱۵۰ یکصد و پنجاه متولد شد و در رجب سنه دویست و چهار | سنه ۱۵۰ سنه ۲۰۴
در مصر وفات یافته است خاقانی درین قطعه که در ستایش خود گفته می گوید * چون زمان عهد سنائی درنوشت
آسمان چون من سخن گستر بزاد * بو حنیفه اول شب درگذشت * شافعی آخر شب از ما در بزاد * در فلان تاریخ دیدم کز جهان
چون فرو شد بهمن اسکندر بزاد * و در زمان قدیم یک گنبد و بارگاه مختصری داشته ملک شمسه که مادر ملک العادل است
در سنه ۶۰۸ هجری این گنبد رفیع را ساخته است و در جنب قبر شافعی تحت این گنبد چند قبر دیگر است خادم گفت که | سنه ۶۰۸
از اولاد عبدالحکم صحابی است بتاریخ رجوع کردم بر من چیزی معلوم نشد و در ضریح را نیز باز کرده بالای ضریح
چوبی روپوش مفتولی خیلی اعلا خدیو مصر وقف کرده و در مراجعت بحسن پاشا گفتم که از شافعی پرسیدم که این اشعار
از شماست که در حق امیرالمؤمنین ع نسبت بشما داده اند * قِیلَ لِی قُل لِعَلِیٍّ مَدحاً * حُبُّهُ یُخمِدُ نَاراً مُوصَدَهْ
قُلتُ لا اَقدِمُ فِی مَدحِ امرءٍ * ظَلَّ ذُو اللُّبِّ اِلَی اَن عَبَدَهْ * وَالنَّبِیُّ المُصطَفَی قَالَ لَنَا
لَیلَةَ المِعرَاجِ لَمَّا صَعِدَهْ * وَضَعَ اللهُ بِظَهرِی یَدَهُ * فَاَحَسَّ القَلبُ مِنهُ بَرَدَهْ
وَعَلِیٌّ وَاضِعٌ اَقدَامَهُ * فِی مَحَلٍّ وَضَعَ اللهُ یَدَهُ * وایضاً گفته است

الی م الام وحتی متی ٭ اعاتب فی حب هذا الفتی ٭ وهل زوجت غیره فاطم ٭ وفی غیره هل
هل اتی هل اتی ٭ ومات الشافعی لیس یدری ٭ علی ربه ام ربه الله ٭
وایما کفناکت ٭ ان کان رفض حب آل محمد ٭ فلیشهد الثقلان انی رافضی
واشب در خواب جواب خواند و حس تاثیر فهم و مو ذنیت کفت البته سوالی کرده اید جوابی خواند داده
شما قبول کنید و از اینجا بزیارت قبر سیده نفیسه رفتیم که از علویات صحیح النسب است و عجب ماشا ۲ و موردش مرجعت حسینی واردیم
ضریح خوبی ساخته است او دختر ابی محمد حسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است بحباله نکاح
اسحق بن جعفر الصادق علیهما السلام درآمد که قاضی احمد بن خلکان در وفیات الاعیان می گوید وکانت
نفیسة من النساء الصالحات التقیات ویروی ان الامام الشافعی لما دخل
مصر حضر الیها وسمع علیها الحدیث وکان للمصریین بها اعتقاد عظیم وهو الی
الآن کما کان ولما توفی الامام الشافعی ادخلت جنازته الیها وصلت علیه ۲ ماقم
فی دارها وکانت فی موضع مشهدها الیوم ولم تزل به الی ان توفیت فی شهر
رمضان سنه ثمان ومأتین ولما ماتت عزم زوجها المؤتمن اسحق بن جعفر سنه
الصادق علی حملها الی المدینة لیدفنها هناک فسأله المصریون بقاءها
عندهم فدفنت فی الموضع المعروف بها الی الآن بین القاهرة ومصر عند المشهد
وهذا الموضع یعرف یوم ذاک بدرب السباع فخربت الدرب ولم یبق هناک
سوی المشهد وقبرها معروف باجابة الدعاء وهو مجرب انتهی و پس از زیارت
آن بزرگوار بمنزل مراجعت کردم

روز شنبه بیست و هفتم شوال المکرم سنه ۱۲۹۲ صبح بباغ جلو عمارت که همان کوچه عام فاصله است بتماشا رفتیم سنه ۱۲۹۲
مال یکنفر فرانسوی است که عظیم بلا عقبات باغیست که بانواع ریاحین و اشجار آراسته است و کوه مصنوعی
درست کرده است که مردم بتماشا میروند وقتیکه آنجا رسیدم یادم آمد که مرحوم ولیعهد طاب ثراه میرزا صالح
شیرازی را ملامت می فرمودند که در لندن در موزه بتماشای شترفیلی که سر لندن چطور است و مهم نامه نگاشته

که در ولایات ایران است باز بتماشا رفتیم که چطور کوه ساخته است بارتفاع ده دوازده ذرع سنگهای
معوج دراست و شکسته و درست را مرکب کرده است که مردم تماشا بروند که کوه طبیعی است و بعد از ناهار
حسن پاشا اعلام کرد که خدیو کسالت دارد شما بهر جا بخواهید تماشا بروید کالسکه حاضر است بلکه خدیو بمن
فرموده که خدمت شما عرض کنم که جاهای خوب مصر را تماشا کنید که همه شاهزادگان فرنگستان مخصوصا
بتماشای مصر می آیند گفتیم حالا که میل حضرت خدیو است بهر جا که خوب است ارائه طریق با شماست لهذا بتماشای
قلعه رفتیم که اصل او از بناهای قائد جوهر است و سلطان صلاح الدین یوسف بر استحکام او کوشیده در
کنار کوه مقطم افتاده و کوه بر آن مشرف است ولی در استحکام آن قلعه از همه جهت محمد علی پاشا باقصی الغایه
کوشیده دیوارها از سنگ تراش مربع مستطیل است و مسجد بسیار عالی درانجا بنا نهاده که در سنه ۱۲۴۳ شروع سنه ۱۲۴۳
کرده و در مدت بیست سال بانجام رسانیده که بنظر من ارتفاع گنبد از مسجد سلطان سلیمان که در اسلامبول است
زیادتر آمد ولی مسجد سلطان سلیمان وسیع تر و منیع تر است و قبر خود محمد علی پاشا هم در میان جامع است و
کوشک خوبی ساخته که عمارت مخصوص خود محمد علی پاشا است که تمام شهر مصر در تحت آن قلعه و آن عمارت واقعست
که الان هم آن کوشک بهمان فرش و آینه و زینتی که در عهد محمد علی پاشا بوده باقیست و از این کوشک [illegible] تماما
جنگلات پیداست و در این قلعه از بناهای سلطان صلاح الدین یوسف چاهیست که بقدر صد ذرع بلکه زیادتر کوه را کنده اند ۴ چاهها است م
باب رسانیده اند و مقدار سی فوت قطر آن چاه است و بجهت پائین رفتن گاو دنبال ساخته اند و بچرخ آب می کشند
منبعی در وسط قرار داده اند که در آنجا تیر با گاو آب کشیده در آن منبع می ریزند و از این منبع بالا می کشند
بعضی بر آنند که آن قدر کنده اند که بنیل رسانیده اند بعضی از نیل آنجا راهی قرار داده اند و اگر بگوارائی آب نیل باشد
از آن است که آن جاری است و این حکم را گدار دارد و این آب محض کفایت کار قلعه گیان است که در ایام جنگ
و محاصره تنگی نکشند و الحق کار غریب و اثر عجیبی است که از آن سلطان بیادگار مانده است و احوال سلطان
صلاح الدین یوسف در تاریخ وفیات الاعیان مسطور است و بعضی خیال میکنند که این چاه یوسف می گویند
منسوب بحضرت یوسف بن یعقوب علیهما السلام است و از تاریخ غفلت دارند حضرت یوسف در مصر فرعون که
منف است تشریف داشت و از آن شهر تا این شهر مسافت بعیده است و القصه از اینجا بمقبره ابراهیم پاشا رفتیم که در

نزدیکی مقبرهٔ امام شافعی است و درین مقبره همهٔ اولاد محمد علی پاشا توسن پاشا و عباس پاشا و غیره
مدفون هستند و میرزا سنگلاخ خراسانی در آن سنگهای مرمر ممتاز که بر ضلعی یکپارچه است بخط نستعلیق کتیبه
نوشته است که هیچ بقاعدهٔ خط نستعلیق قدیم صحیح نیست و این شیوه ایست که خودش اختراع کرده است
و در مصر خط ثلث را بسیار خوب می‌نویسند چون خط نستعلیق در آن صفحات متداول نبود در نظر مصریها خیلی
جلوه کرده است و چند جا اسم خود را بعبارات غریب رقم کرده که یکی اینست ؛ راقمه سنگلاخ
عیسی دم که اوست محیی اموات از زبان قلم ؛ و در اینجا مناسب شد که سال وفات محمد علی پاشا و ابراهیم پاشا را
ثبت کند محمد علی پاشا در سنه ۱۱۸۳ هجری در بلدهٔ قواله متولد شده و خود اول سلسله است و اشخاصی که نزد ما سنه ۱۱۸۳
جلف بن احمد في الحليفة واحد ؛ لكنه مرتب علی الالاف ؛ و در سنه ۱۲۱۹ سنه ۱۲۱۹
هجری بحکومت مصر از جانب دولت عثمانی سرفراز شد و در زمان سلطان محمود خان حجاز و شامات
تصرف کرده و خود را خدیو اعظم نامید و یک دو سال از عمر او مانده بجهة خبط دماغ از دو اختیار کرد و
اختیار کلی را با ابراهیم پاشا اکبر اولاد واگذار کرده و در شب سیزدهم ۱۳ رمضان سنه ۱۲۶۵ هجری در اسکندریه سنه ۱۲۶۵
وفات یافت و نعش او را بمصر آورده در جامع خود دفن کردند و ابراهیم پاشا نیز در زمان حیات او در
سنه ۱۲۶۴ وفات یافت وفات ابراهیم پاشا را بجهة ناخوشی که داشت از محمد علی پاشا پنهان کردند و تا وفات یافت سنه ۱۲۶۴
ازین قضیه اطلاع بهم نرسانید و عباس پاشا برادرزادهٔ او بعد از وفات ابراهیم پاشا متصدی
امور شد که بعد از محمد علی پاشا هم باز ریاست مصر باو رسید نوبار پاشا ناظر امور خارجه که وزیر خارجه است هوکو روزن نوز
دیروز و امروز بدیدن آمده بود و من بسیاحت رفته بودم میرزا رضی خان را باحوالپرسی او فرستادم حرم
که چرا اینجا زحمت کشیده آمده اند

روز یکشنبه بیست و هشتم شوال المکرم سنه ۱۲۹۱ هجری اول بتماشای سرای جزیره رفتیم و از نیل گذشتیم و قنطره سنه ۱۲۹۱
بسیار خوبی از آهن اسمعیل پاشا خدیو مصر در سرای نیل قرار داده که نهایت امتیاز دارد و این قنطره در مقابل
قلعه و سرای نیل واقع است که چهار سال قبل ازین ساخته است و طول این قنطره که پیمودیم چهار صد و چهار
ذرع و عرض او دوازده ذرع است و گاهی برای عبور کشتی ها باز می‌کنند و می‌بندند و بنیان آهنی بره زیبا

رود نیل است و باغ بزرگی دارد که اقسام وحوش و طیور آنجاست و کوه مصنوعی خوبی ساخته‌اند فرندون
افشار رومی که از عهد محمد علی پاشا نوکری میکند مستحفظ آن عمارت و آن باغست و از حیوانات عجایب
حیوانیست که از امریکا آورده‌اند که دست خیلی کوتاه دارد و دم دراز و پای دراز دارد و بچه‌های خود را در جلد زیر شکم
خود پنهان میکند خیلی غرابت داشت و در ایستادن دم او نیز مدد ایستادن او بود و جست و خیز دارد و لاک لک
های بسیار بزرگ بود و از جنس قرقاول مرغ خوبی بود که سینه و نفشش تیره و پشتش سفید منقط بود و دم سفید دراز
داشت و خیلی مرغ زیبائی بود و شتر صحرائی هم بود که از هندوستان آورده بودند چنان میدانیم که از تبت
بهندوستان آورده باشند که در تبت شتر صحرائی هست ولی بلندی و بزرگی این شترها نهایت درجه کم
این پیاده است و عمارت بسیار عالی ممتاز دارد و قصر سنگ داش اسلامبول را تعریف میکنند هرگز
بپایه و مایهٔ این قصر نمیرسد از هر جهت امتیاز داشت و سنگهای مرمر الوان سیاه و سفید را بطور کاشی کاری فرش کرده‌اند
که خیلی ممتاز بود و بالای پله که از طرفین مرتبه تو میروند آئینه بزرگی نصب کرده‌اند که از پنج ذرع ارتفاع
او زیاده تر بنظر آمد و تقریباً سه ذرع عرض داشت و در او طاقها را که بیکدیگر باز کنی دویست متر فرانسه طول دارد
و تماشای نیل از آن قصر و حرکات و سکنات و اپورهای کوچک و زورقهای کشتی خیلی بر جلوه آنجا افزوده اگر چه
عمارت سنگ داش هم در کنار بوغازاست فرق اینجا با آنجا بقدر شیرینی آب نیل و آب شور دریاست و از آنجا
با آنتیک که در محله بولاق است رفتیم و اشکال و صورت قدیمه را از هر جا آورده جمع کرده‌اند یکی از مرده‌های قدیم
که مومیائی یا اجزای دیگر بدن آنها را حفظ کرده‌اند پای یکی پیدا بود که ناخنها بهمان حالت مانده بود که وقت تشریف
فرمائی اعلیحضرت سلطان عبد العزیز خان بمصر در سنه ۱۲۷۹ هجری تشریف آورده پای آن مرده را بجهه تماشای ۱۲۷۹ سنه
سلطان باز کرده‌اند دیگر نبسته‌اند و یک گاو از سنگ سیاه تراشیده‌اند و در جنب او شکل مردی از سنگ تراشیده
بود این صورت بجنب سنگ و تراش و صنعت چیز خوبی بود و بعضی صورتها بود که آن شخص مستحفظ میگفت
تاریخ این شش هزار سال است تاریخ این پنجهزار سال است و بزبان فرانسه یکی یکی را ضبط کرده‌اند و در
اغلب اشیاء بعد و هندسه فرنگی علامت گذاشته بودند که باید در آن فهرست شرح احوال او باشد و از آنجا
بچاپخانه و کاغذ کارخانه رفتیم حسین بیک ناظر کاغذ کارخانه خودش بفرنگستان رفته و آنجا یاد گرفته آمده و آنها را

خود شهر مصر بانجام رسانیده است و هشتاد هزار لیره خرج این کارخانه شده است و قطعه عربی هم گفته
که از دولت عزیز غیر از اکثر این کارخانه بر همه کارخانهای مکرمیت و رجحان دارد تمام کارخانهای
مصر در محله بولاق است که کنار نیل واقع شده است و تحته آب نیل که با ماشین ساخته اند جاری باید در کنار آب
و از پوست درخت توت و از علف حلفه نیز کاغذ ساخته اند حالا ولایات مصر هیچ محتاج بکاغذ خارج نیست
بولایات دیگر هم از اینجا کاغذهای خوب میبرند و بولاق را اکنون بولاق موسوم صحیح آن با عینیت
که در ترکی یعنی چشمه است چون این محل در کنار نیل است آبها را از آنجا قدیم بدولاب می کشیده اند و اکنون
از آنجمله محله بولاغ گفته اند در ترکی غین و قاف بیکدیگر بدل میشود و امروز دو ساعت بغروب مانده در حیات می
که باغ شبری میرود و جای سیر این ست است چون یکشنبه بود از اهل اروپا و غیره الستة و هزار کالسکه در سیر
تفرج بودند که می آمدند و می رفتند و خاقانی در تحفة العراقین گفته ⁂ بر مصر نقطه سپهر مضرب است
زیر نقطی هزار شتر است ⁂ آن حرف که انتهای شام است ⁂ خود اول مصر او تمام است
اگر در این زمان زنده بشد و بسر می آمد رسمیات بر چهره یل مغفرت می کشید و شام شوم را بر مصر علوم
ترجیح نمیداد و در این زمان جمعیت مصر از عرب و بومی تقریبا پانصد هزار میشود و کوچهای قدیم مصر بسیار تنگ
و بسیار مرتفع یعنی چند طبقه روی هم است که از این غرفه بآن غرفه که در طرف دیگر کوچه است میتوان چیزی
کرد و اگر دو نفر دست دراز کنند و بیکدیگر چیزی بدهند ممکن است وجهه او را چنان گفتند که در تابستان کمتر
آفتاب بتابد و هوا بجهة سایه بودن خنک باشد ولی حبس هوا زیاد تر باعث گرمی میشود این کوچها و غرفهای روبروی
بیکدیگر را که دیدم دانستم که شهادت ابوبکره یعنی چه همیشه خیال می کردم که از این غرفه بغرفه دیگر
ملاحظه کردن در محضر اعیان مهاجر و انصار شهادت دادن کار سهل نبوده پس از آنکه کوچهای تنگ مصر را دیدم
مثل آن است که در یک اطاق واقع شده باشد مختصر این قصه آن است که مغیرة بن شعبه ثقفی در بصره از جانب
عمر بن الخطاب امارت داشت روزی نصف النهار در کوچه بجایی میرفت ابوبکره او را در راه ملاقات کرد پرسید
که امیر کجا میرود گفت حاجتی دارم گفت ان الامیر یزار ولا یزور و بهوای نفس خود بتقاضای طرف رفت
که با ام جمیل در آویزد و از اتفاقات ابوبکره با برادران خود نافع و زیاد و شبل بن معبد که مادر همه سمیه است

شرعا
روزن کبری

قصه مغیرة بن شعبه

ابو
معبد

در غرفه بودند و مغیره و ام جمیل در غرفه دیگر که مقابل این غرفه بود بعیش و طیش مشغول شدند که باد در غرفه را
باز کرد و ابوبکره ام جمیل را با مغیره در هیئت جماع و حالت بضاع دید ابوبکره گفت ببلائی گرفتار شدیم
برادران خود گفت نگاه کنید آن سه نفر نیز نگاه کردند و مغیره را با ام جمیل در حالت غیر جمیل دیدند ابوبکره
سر راه بر مغیره گرفت و گفت حالتی دیدیم لائق امارت نیستی مغیره اعتنائی نکرد و بمسجد رفت که نماز گزارد
ابوبکره فریاد کشید که این فاعل این عمل شنیع و کار قبیح است مردم حرف ابوبکره را قبول نکردند و بمغیره
مشغول شدند و این قصه بعرض عمر رسید عمر شهود را با مغیره احضار کرده در مجمع مهاجر و انصار نشست برادری
و دیگر از ایشان شهادت خواست گفت بچه طور شهادت داری گفت مثل آنکه ابوبکره شهادت داد عمر گفت
لا حتی تشهد انه ولج فیها ولوج المیل فی المکحلة قال نعم حتی بلغ قذذه
و زیاد در آن مجلس غایب بود عمر او را هم احضار کرد وقتی که زیاد بمجلس مهاجر و انصار آمد عمر گفت انی
اری رجلا لا یخزی الله علی لسانه رجلا من المهاجرین حاصل کلام آنکه زیاد شهادت
نداد و آن سه نفر حد خوردند و تفصیل این قصه در تاریخ وفیات الاعیان در ترجمه یزید بن مفرغ مسطور است
و در شرح رافعی که از علمای اهل سنت و جماعت است چنین مسطور است ثم اقبل زیاد لیشهد
فقال له عمر قل ما عندک وارجو ان لا یفضح الله علی یدک من اصحاب النبی فقال
رأیت ارجلا مختلفة وانفاسا عالیة ورأیته علی بطنها وان رجلیها
علی کتفیه کانهما اذنی حمار ولا اعلم وراء ذلک فقال عمر الله اکبر قم یا برفا
فاجلد هؤلاء فجلدوا الثلاثة حد القذف ثم قال عمر لابی بکرة تب اقبل
شهادتک فقال والله لا اتوب والله زنی ولم یخالف فی هذا القصة
احد فصار اجماعا انتهی قاضی وفیات الاعیان میگوید که ابوبکره پس از آنکه حد خورد گفت
اشهد ان المغیرة فعل کذا وکذا فهم عمر ان یضربه حدا ثانیا فقال علی بن
ابیطالب علیه السلام ان ضربته فارجم صاحبک فترکه و قاضی نوشته است و دیگر
آنکه ما را حد میزدند مغیره گفت الله اکبر الحمد لله الذی اخزاکم فقال عمر بن الخطاب بل

سنه ۱۲۹۲

آخزی الله مکاماً رادک هیبه و در وقت تحریر روزنامه زیادتر از این خاطر بود نیست کوچهای مصر عتیق باعث این تحقیق شد

روز دوشنبه بیست و نهم شوال سنه ۱۲۹۲ بتماشای اهرام رفتیم به پاشای صغیر گفتم که باید شهر بروی بر جا باشد محمد میرزای مهندس را پیدا کنی با ورقی اسکندریه از کالسکه محروم شد تمام قد بود در این جا بسم بار حمام حضر مانع اهرام شود خاصه که خدیو خبر کرده صد نفر از اعراب آنجا برای امنیت و صعود در دل کوه اسباب احتمت از قصر زینت تا آنجا بحرکت متوسط کالسکه در یکساعت و نیم رفتیم ولی راه بحجة خیابانی که تا پای اهرام خدیو مصر ساخته قدری اعوجاج دارد که یکساعت با کالسکه میتوان رفت و در عرض راه قدری بیابان آمد و نیم سال در مصر و نیم باران می آید که تا برگ از غمر را غمور می گشتند وقت خیر داشتند و اهرام در غربی مصر و در غربی قریه جیزه واقع شده است و در پای اهرام عمارتی اسمعیل پاشا خدیو مصر ساخته که هر که آنجا برود برای آسایش معطل نباشد میز و صندلی ما یحتاج او طاق آنجا حاضر است و از قطره میل که گذشتیم محل جیزه است و دولت آوالاد حدیو بریکی عمارتی عالی و وسیع بنا نهاده اند و خود خدیو باغی ترتیب داده دیواری از سنگ و گچ کشیده که یکساعت تمام با کالسکه دور دیوار باغ است و خیال دارد تا پای تلمه عمارت و آسیاب بسازد این قصر از قرار که خدیو میل و منظور دارد بمراتب از قصر سرای جزیره والاتر و بالاتر خواهد شد و اما اهرام خیلی است که بعضی از سر اهای کوچک خراب شده یکی از همه بزرگ‌تر است

وَهُوَ ساذجٌ مربّعٌ مخروطُ الشکل وَیشتمل علی مُثلّثات متساوی الاضلاع

طول هر یک از اضلاع او آنچه در جام جم ضبط شده هفتصد و چهل فوت است و فوت انگلیسی است یعنی تم انگلیسی که ذرع ایشان است سه فوت است و هر فوتی دوازده اینچ است و هر اینچی مقدار سه شعیر متوسط است که طولاً به یکدیگر ملصق باشد و سی فوت انگلیسی که ده یارد است با ذرع عراقی برابری موازنه کرده ایم نه ذرع و نیم کرده است و بدین حساب هفتصد و چهل و شش فوت تقریباً دویست و سی ذرع می کند و آنچه اکنون ما پیمودیم دویست و چهار ذرع البته تحقیق مهندس انگلیس اقرب بصواب است و کل او مسطح است که مربع متساوی الاضلاع است که هر ضلعی نه ذرع عراقی بالای آن برسانید اکه علی محمد خان قجر آقا باشی عرب قد بود پیموده است و از طرف

بقدر ارتفاع بیست ذرع یا زیادتر در او را پیدا کرده اند و شکافته میان او رفته اند مثل دالان از سرازیر است
که همه از سنگ است که بقدر پنجاه ذرع باید سرازیر رفت و از آنجا باید بسربلندی رفت تا آن وسط من رفتم و از آن بلندی هم
مقداری به تنگی عریان رفتم و از آن بالاتر چون هوا حبس بود نتوانستم محمد باقرخان ملاباشی بالا رفتند و در آن
بالا اوطاق بزرگی است که تقریباً دوازده ذرع طول دارد و شش ذرع عرض دارد و در آنجا علامت
قبری است که حالا نعش او را برداشته اند و سنگهای بیرون این هرم چندان بزرگ نیست که هر یکی یکذرع و دو
ذرع است ولی در میان آن جاها الان که با ارتفاع و انخفاض بشکل قلمدان بطور مثلث باید حرکت کرد سنگهای
دو ذرعی و سه ذرعی بر روی یکدیگر است که عرض هر یک تقریباً یکذرع و زیادتر است که از تعقید او عقل
حیران است و دوم در او سنگهائی بزرگست و در نزدیکی این هرم بزرگ یکی دیگر است که قدری از آن
یکی کوچکتر است و در طبقه اعلای او سنگها مانده است و بقدر بیست ذرع پائین تر از کله او یک طبقه از سنگهای او
ریخته است که رفتن بالای او خیلی صعوبت دارد و از اعراب هم هستند که بالای او هم میروند وقتیکه او را دیدم
که آنقدر از سنگ او ریخته است یادم آمد که نوشته اند بر همه بناهای بزرگ لیل و نهار گریه خواهد کرد مگر اهرام
که بر لیل و نهار گریه خواهد نمود معلوم شد که لیل و نهار قوی است که رخنه بر اهرام کرده است و در پهلوی
او یکی دیگر است که خیلی کوچکتر از آنها است و چندین هرم دیگر هست که خراب شده است و در جنوبی اهرام
بزرگ صورت ابوالهول است که کله زنی است که از سنگ تراشیده اند که از چانه تا سر او تقریباً [illegible]
و دور کله او تقریباً بیست ذرع میشود که رو بمشرق است و دنباله او سنگ در زیر است معلوم میشود که سنگ [illegible]
و در انگلیسی اسفنکس می گویند گویا ماخوذ از لفظ یونانی باشد و باوجود آنکه بالای سر او رفتن اشکال
دارد یکی از اعراب رفت و گفت کله او عمقی دارد حتی خودش که رفت پنهان شد و اعراب می گفتند که چاه است
ولی معنی ندارد احتمال دارد که قبر باشد و این سنگ هم بالای قبر است والله تعالی اعلم و در نزدیکی او
زیر زمینی است که عمارت عالی بوده است و بالفعل شانزده عدد ستون سنگ یکپارچه دارد که بشکل مربع است
و بارتفاع پنج ذرع و عرض یکذرع بل زیادتر و قطر سه چهار که باقی است که بالای آن ستونها سنگهای
یکپارچه گذاشته اند که دو سه ستون او باقی است و سنگهای ضخیم جسیم عظیم در دیوارها کار کرده اند و در یک دالان

مشکلات خودم

اسفنکس

سنگ یکپارچه را سنجیدم پنج ذرع طول و سه ذرع عرض و یک ذرع قطر داشت که در روی والائی کشیده بودند
من عمارت حوض خانه زیر زمین آمد لیقفه که اهرام از عجایب دنیاست که انسان حقیر در مقابل صنعت است در
حوالی و حوش اهرام عمارت بسیار است که بخطوط خیلی چیزها نوشته اند و ریگ نرم اغلب آنها را انباشته
اگر پاک کنند خیلی علامات و صور و اشکال و اوطاقهای جدید پیدا خواهد شد و چون گنبد از آن اهرام
لهذا هرمان مثلثه گفته اند و این که منسوبست بحضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که از آنحضرت از بنای اهرام پرسیدند
فرمودند بُنِیَ الهرمان والنسر فی السرطان در کتابی دیدم نوشته است و اکنون نسر طایر در برج جدی است
اگر چنین باشد چهارده هزار سال است که بنا شده است چرا که حرکت کواکب بر خود در هر برجی دو هزار سال است
والله اعلم بالصواب و چنان گمان دارم که در تقویم البلدان این حدیث را روایت کرده باشند اگر انسان از اقصی بلاد ۲ حواشی م
عالم شد رحال بکشد و بتماشای اهرام برود او را ملامت نمیتوان کرد در ساختن او هر کسی چیزی می زده است
هر کسی از ظن خود شد یار من ٭ از درون من نجست اسرار من ٭ و این اهرام نیز در دامنه کوههای جبل
واقع شده است که طرف شرقی مصر کوه مقطم است و طرف غربی این دو هرم اهرام است و بینهما که تقریباً دو
فرسخ است همه زراعات است و در پهلوی اهرام بفاصله صد ذرع ارضیست که آب در او افتاده است و
خیابان خوبی که تا پای اهرام کشیده از زمین خیلی بلند تر کرده میان این گل و لجن است اگر این خیابان در زمین بنا
در بهار و زمستان خیلی صعوبت داشت و شهر فرعون در جنوبی اهرام بفاصله دو ساعت راه واقع شده است
که نیل از شرقی شهر فرعون می گذشته است و اکنون از غربی شهر مصر میگذرد و این شعبه که در طرف اهرام است
بفاصله یک فرسخ که پای من میرود قطع میشود و تا دریا و تحجرات و قتیکه در اهرام بعمارت خدیو برای صرف نهار
برگشتیم محمد میرزا را دیدم که دو باشی در شهر پیدا کرده بعمارت خدیو آورده است و یکی از درشکه ها که برای عمله جات حاضر
کرده که هر وقت بشهر بروند معطل نباشند او را سوار کرده با قراول اهرام فرستاده است معلوم شد که دیشب
از اسکندریه آمده است گفتم دیدن اهرام بهتر از خوردن طعام است بحسن پاشا گفتم چهار نفر عرب بیست او داد که در صعود و نزول
و عروج و خروج همراه او باشند پیالها در دارالفنون طهران زحمت کشیده وقت مراجعت انشاء الله از آنجا ذات مستدعی
ارمغانی برده در اینها میرآخور یکیده از صورتهای آن تیکا یا از کاشی است یا از سفال است انه عربی حجری

ملاقات با نوبار پاشا صدر وزرا

اورده بود و علی محمد خان قجر آقا گفت و تعهد دیگر یک عبی داشت خواست بمن بفروشد من نخریدم گفتم عجب احمقی
چرا نیاوردی که برای طهران بخرم گفتم برو بحسن پاشا بگو آن عبا را بخواهد بیاورند هرقدر بفروشند پول
اورا بدهم وقتیکه بحسن پاشا گفت عبا را پسندید و بگلی جا شا کردند حسن پاشا آمد گفت اینها و این اراضی مال
میریست یعنی مال خدیو است که در دست هرکه گذشته شود متصرفست باید هرکه هرچه پیدا کند تسلیم میری بکند
و بعد از نهار بتماشای اطراف هرمان بزرگ رفتم که قاعده او را ذرع کنند حسن پاشا پیرمرد بود در عمارت ماند
اعراب که آمدند با آنها گفتم اگر از این صورتها دارید بدهید فرانک بگیرید یکی گفت اناخاف گفتم لا تخف
اناک من الامنین میرزا رضی خان قونسول اسکندریه از بغل و جیب دو در آورد بخبرنک دادم دانهای
دیگر خبردار شدند بقدر هفده عدد آوردند و هریکی یک فرانک گرفت التماس میکردند کسی نداند و بعد گفته شد که
که این اعراب مالک هیچ نیستند و حدی از این اعراب مصر اذن ندارد بجائی برود و یا بتواند از بندر سویس گذرد
و یا از بندر اسکندریه خارج شود و هرود در تحت اختیار خدیو است هرکه احیانا بولایات خارج برود و اگر برود
باید یک نفر از اهل محله ضامن بشود که این مرد مراجعت میکند و مذکور شد تمام این بناهای آهن و خیابانهای
مسطح و عمارات عالی را عمله بیگار ساخته اند و این عمله باید بیایند و از خود بخورند و بیل و کلنگ و اسباب بنائی هم
بیاورند و مجانا کار کرده بروند و مذکور شد که در ادای خراج مالیات دیوان خیلی احتساب دارند لا یغادر صغیرة
و لا کبیرة الا احصیها در همه چیز حق میریست باقسام مختلف از رعیت چیز گرفته میشود در مصر رعیت
و توابع بسیار بی بضاعت هستند و مالیات خدیو دوازده ملیان لیره انگلیس است که سه ملیان لیره او از
بابت املاک خاصه خودش است و باقی از ولایت و رعیت است و حضرت خدیو اسمعیل پاشا با وجود آنکه
هنوز سنین عمرش در عشره خامسه است خیلی مرد مجرب و مهذب است گویا دنیا دو سه بار آمده و رفته است و تجربها
اندوخته و هرسال چند هزار لیره انگلیسی بروزنامه نویسهای فرنگستان میدهد که در روزنامه از او خوب بنویسند و در تمام
در ولایات و خارج نمی آید که مردم معنی آزادی و بعضی از قواعد فرنگستان را بدانند و اعراب و حضری
هنوز از روزنامه و قواعد خارجه و آزادی بوئی نبرده اند و ابراهیم پاشا وکیل خدیو در اسلامبول خیلی با اعلیحضرت
سلطان خلطه و آمیزش دارد که امنای دولت سلطان از او حساب میبرند و چنان محرم است که با سلطان تخته نرد ۲ عبدالعزیز خان ع

جاپان

بازی می کنند خدیو مصر سالی چهارصد هزار لیرهٔ انگلیسی نزد صرافی در اسلامبول برای مخارج غیر عادی گذاشته
است که هر وقت لازم شد با براهام پاشا برساند مثلاً اگر سلطان فرمایش بکند که در جزیرهٔ جاپان فلان مرغ
خوش‌الحان است یا فلان خوش‌نویس در چین یا فلان قوچ جنگی در مغرب میل است مایل دارم ابراهام پاشا در
عرض دو ماه پیشنهاد بهر طور هست او را حاضر میکند و باین واسطه زیب بیشتر به مشیریه و نشان مرصع و ال
درجه عثمانی را سلطان نسبت بخودش اهل مرحمت کرده و در هر موقع و مقام از تقدیم پیشکش بحضور سلطان
مضایقه ندارد و به این جهت سلطان هم در دادن لیره در شبهای تیره دلیر و جری است و در مصر هم خود با قونسولها
خارجه کمال مواحدت را دارد و تطلب اشخاص فرنگی و از همین اجل کار ولایت و نوکر دولت مثلاً جنرال
قونسولها را از دادن وجه دانو هر وقت از مصر با سکندریه و بپرسی و بند هر قدر برود معاف کرده است در
۲ مرطابای ۲ اسکندریه دیوان جدیدی قرار داده که از دول خارجه هم در آنجا هستند که اگر کسی از خارج با داخلی و از داخل بخارجی
کاری داشته باشد با اطلاع آنها و حضور ایشان در آن دیوانخانه دادرسی شود که دولتهای خارجه نگویند که در حق رعیت ما
بی التفاتی و ظلم کرده اند و این ساختن بناها و تسطیح اراضی و ساختن کارخانها و چه باغهای گلکاری و چها
اسبابی است که در نظر خارجه جلوه می کند و بر مترددین هم علی قدر مراتبهم کمال مهربانی و مهمانداری
دارد و اعیان ولایت خاصه کمال اشتغال و عمل او داشته است موجب وظیفه خوب عطا می کند و دو هزار جاسوس در مصر
موجب خور از زن و مرد در خانهای مصر و اسکندریه دارد که با غریب و بومی یکماه دو ماه رفیق میشوند و از کنون
ضمیر آن شخص مطلع میشوند اگر بقدر ذره بخلاف بوده باشد تا اعلام کردند آن شخص منفی سودان میشود یا در صندوق
گذاشته در نیل غرق می کنند و احدی از غریب و بومی جرأت تکلم ندارد چنانچه در این چند روز که فقرهٔ مقتول شدن
که حبشی با عسکر خدیو را کشته بودند احدی جرأت نداشت که این فقره را بزبان بیاورد و اگر احیاناً کسی میپرسید
در جواب مختصر آنکه بگویند دروغ است حرفی نمیزدند و از وحشت جرأت شنیدن هم نداشتند تا بگفتن چه رسد در
میان کوچه و بازار احدی جرأت نخواهد داشت که فوراً پولیس حاضر و ناظر است کسی امکان نطق و تکلم نیست
۱۲۷۹ حتی مذکور شد در سنه ۱۲۷۹ که سلطان عبدالعزیز خان بمصر آمده بود از اعمال و حشمت احوال او دیدند و سلطان که در اول
سلطنت خود بسیع و بارای این متقال الله ازدسته ایکه جمعی گفتند رعایای مصر خار میخورند و بار می‌کشند و در جیابان

جریدی

جدیدی که در شهر می سازند زنها و دخترها نیز عامه کی می کردند معلوم میشد که در حواله مردند اشته اند زنها
آمده اند و حالت رعایای آن ولایت مثل حالت صد سال قبل دولت روس است که اعیان و نجباء در جان و
مال رعیت فعال ما یشاء بودند فرقی که دارد این است که آنها سمت عبودیت داشتند که خرید و فروخت
داشتند و اینها چون اسلام دارند این لفظ ندارند و در معنی هیچ طور را اهل آن ملک بندگی و اطاعت دارند
دلخوشی که دارند همان زراعت است که سالی دو بار پنبه زرع می کارند و بر میدارند و بمصرف می رسانند و پول
او را تسلیم دولت می کنند و خدیو مصر بالفعل سی و پنج فوج نظام دارد که هر فوجی هشتصد نفر است و آنها
سرباز و توپچی و سوار هر ماهی سی قروش میدهد و این ولایت از اسلامبول بادتر است و خوراک و لباس
میدهند و اغلب از عرب است و پانزده واپوردار که در دریا حرکت دارند و واپور کوچک هم دارد که در نیل
کار می کنند و بهترین اپورها محروسیه است که دو هزار تنوره دارد و مکرر از اسلامبول تا اسکندریه در دو شبانه روز
آمده است و ساعتی هفده هیجده میل انگلیسی حرکت می کند و لباس زنهای اهل مصر یعنی آنچه از ارکان و اعیان است
کلا لباس فرنگی است چنانچه روزی در میان کوچه که از تماشای قلعه برمیگشتم در میان کالسکه چند نفر زن دیدم از
حسن پاشا پرسیدم که این زنهای فرنگی با این هیئت و شمایل از کدام طایفه است و زن کدام قونسول است
بخجالت جواب داد که اینها دخترهای علی پاشا پسر شریف پاشا هستند و من خیلی ملامت کردم که با اسلام این
حرکات منافات تمام دارد از خجالت گفت ولایت آزادی است گفتم کی گفته در دین اسلام آزادی است
این آزادی است که باید من از طهران با خطار اینجا متحمل شده بمکه معظمه بروم و این آزادی است که با
یکماه روزه گرفت و پنجوقت نماز خواند و قس علی هذا غیره حسن پاشا خیلی خجالت کشید بعد معلوم شد
خلیل پاشا عموی اینها که در اسلامبول است عیال او که نازلی خانم دختر مصطفی پاشا برادر خدیو است
بدتر از اینها حرکت می کند مثل زنهای فرنگی یک طرفی سوار اسب میشود و هیچ پرده و حجابی از هیچکس
ندارد و در مجالس بال حاضر میشود خلیل پاشا هم اجتناب و هیچ خبر ندارد روز دیگر در میان خیابان نیز دیدم
باز دخترهای اعیان در کالسکه نشسته همه لباس فرنگی داشتند که هیچ تمیز نمیشد روز دیگر دخترهای توسن پاشا که
پاشای حاکم مصر در خیابان سوار اسبهای کوچک شده بتفرج میرفتند همه لباس و کلاه و گردن بند فرنگی

داشتند که هیچ فرقی نبود مگر اینکه در جلو آنها دو سه نفر قواس مرتب بود که از آن معلوم میشد که این آقا ترجمه
اسلام است و در قدیم از طوایف مذاهب خارجه فیس سبز نمیگذاشتند که مخصوص مسلمانان بود و اکراه
میگذاشتند رنگ آنها سیاه بود حالا نه بود مرخص کرده است در میان کوچه هیچ تمیزی میان مسلمان و یهود
و ارمنی و فرنگی نیست همه یک رخت لباس و کلاه فیس دارند و من حسن پاشا در این خصوص هم ایرادی کردم با
گفت آفندم حریت دور (یعنی آزادی است)

سنه ۱۲۹۲ سه شنبه غره ذی القعدة الحرام ۱۲۹۲ هجری شب گذشته ماه دیده شد و در سالنامه اسلامبول روز دوشنبه
بیست و نهم را غره نوشته‌اند عجب است که شب دوشنبه خروج از شعاع از شب سیزده ساعت گذشته میشود
دیگر چگونه اول شب ماه دیده خواهد شد و در شب اول هم بعد قمر از شمس تقریباً بقدر شش درجه است و مرکز
هیچ مستخرجی احتمال رؤیت نخواهد داد و اگر اهل نجوم گویند بگوید خروج از شعاع چندان مدخلیت در رؤیت
هلال ندارد راست است در صورتی است که بعدین که بعد سوا و بعد معدل است از بیست الی بیست و یک درجه
زیادتر باشد در این صورت دو سه ساعت بخروج الشعاع مانده باشد احتمال رؤیت میرود و حال آنکه
بعد قمر از آفتاب زیادتر از شش درجه نباشد ماه دیده نشود و در شب سه شنبه بعد معدل تقریباً بیست و
درجه است البته در شب دوشنبه بعد معدل زیادتر از ده درجه نبوده است و بعد سوا هم از شش درجه بیشتر نبود
در این صورت محال است که هلال رؤیت شود یا منجم و مستخرج متعلق باین عبارت نماید صحیح نیست فقط
که از اهل تبریز است بدیدن آمد من بود مشارالیه حلقه و ذکری دارد و در مصر صاحب تکیه است و پس از رحلت حاجی
میرزا صفا اهل ذکر و عرفان باو رجوع دارند و حسن پاشا بعد از ظهر آمد که احوال خدیو بحمدالله تعالی امروز بهتر است
و اگر میل ملاقات داشته باشید ایشان هم خیلی طالب هستند و تعارف کرده فرنگ کرد اول مدفا دیم که
در ساعت دو و نیم بغروب مانده از منزل روانه شدیم حضرت خدیو در عمارت زمستانی که بسرای عابدین معروف است
دارد که در محله عابدین است منزل داشت تا مین طبقه دوم که عمارت استقبال کرد با وجود آنکه کسالت
داشت خیلی معقولیت کرد وقت رفتن میرزا احمدخان جنرال قنسول میخواست بیاید گفتم بیاید اگر منتظر شما است
خواهید بود تا مشارالیه را اوید احضار کردند و چوپوق آوردند چون من نکشیدم ایشان هم مراعات کردند

بادجود آنکه اصرار کردم باز نشستند و صحبتهای متفرقه از عرض راه و دریا و آبادی مصر و غیره شد وقت بر
خواستن باز پایین پله طبقه دویم مشایعت کردند و همه گفتند زیاد تر از شاهزادگان معتبر فرنگستان
که بمصر آمده اند محض ملاحظه اسلام احترام کرده اند و دم در بزرگ سرباز نبود مگر چند جا چند نفر ایستاده
شمشیر کشیده داشتند که تعظیم نظامی کردند ابراهیم بیک تشریفات چی پایین پله ایستاده بود و کجا
بغروب مانده بمنزل آمدیم و بعد میرزا احمدخان چنین صلاح دانست که بقاعده فرنگستان اگر از ولیعهد هم ۲ در دست ج
دیدن بکنید با مهربانی و خصوصیت خدیو که نسبت به شما کرده و با اهالی ایران دارد بهتر است با صواب دید او
مشار الیه سوار کالسکه شده رفتیم خانه مشار الیه خانه خدیو مصر نیم ساعت راه کالسکه است در یا زمین
مصر است بساتین و باغات زیاد دارد و خیابانهای تازه احداث میکنند قریب چهار هزار فدان ملک و باغ
در دور عمارت خود که همه سبز و خرم است که هر فدان باصطلاح مصر مضروب چهار هزار و دویست متر ۳ دارد م
ذراع است وقت غروب بود که بانجا رسیدیم دم در بیرون بیست نفر سرباز سفید پوش ایستاده تعظیم
نظامی کردند و شیپور کشیدند مشار الیه جوان بسیار خوشگل خوش سیمایی است در مصر با این خوش رویی
آدم ندیده بودم ادب هم خوب بود و مراعات ادب کشیدند تا سر پله باستقبال آمد و مشایعت کرد و در مصر هم
بقاعده عثمانی اکبر سلسله حق ولایت عهد را داشت و ولیعهدی را دارد اسمعیل پاشا خدیو مصر باین خیال افتاد که پسر خود را
ولیعهد بکند و مصطفی پاشا برادر خود را محروم نماید چون این خیال با طبع سلطان عبد العزیز خان موافق بود
سلطان امضا داشت و فرمان داد و مصطفی پاشا هم از برادر خود رنجیده و یکسر رفته در اسلامبول اقامت
گزید و الی سلطان قدر خواست از وکلای ملت عثمانی ولیعهدی پسر خود عز الدین یوسف را بکند و سلطان
مراد برادر زاده خود را بی حق بکنند و کلا تمکین نکردند و در عرض دو سال چند صدر اعظم معزول و منصوب کرد
باز فایده نکرده است اهالی اسلامبول بسلطان مراد خامس میل دارند چنین میگویند که جوان آدم شایسته
حلیم سلیم است ولی از این مقدمات متحیر کار را خدیو مصر برد خاصه که از قضای فلکی مصطفی پاشا هم
زود تر مرد و دیگر توفیق پاشا هم ولیعهد اردو ولی اولاد سلطان عبد المجید خان سوای سلطان مراد خامس چند نفر
دیگر هست که همه حق سلطنت دارند تا بعز الدین یوسف پسر سلطان برسد فبالها قصة في شرحها

طول آن مقدار ما کان الملک قدیر چه باشد القصه در آن مجلس از دریا و کشتی و اهرام صحبت شد گفت سفرنامه
منظور آمد گفتم در دیباچه سیاحان و اهل علم و تاریخ هفت بنای عجیب شمرده اند که یکی اهرام مصر است و
تخت جمشید فارس است و یکی دیوار چین است و گنبد دنیا و مناره فردوس اسکندریه است که الکون
این دو خراب است ملکه چهار بنا خراب است و از آن هفت بنا جانب همین سه باقی است گفت ماشاءالله خوب
استحضار دارید میرزا احمد خان رکن خلافی صاحب تألیف و تصنیف است توفیق پاشا گفت شاهزاده
کی را العلم زینت داده اند در زمیان ساعت مجلس طول کشید خیلی صفا داشت و قلعه محکمی در عرض راه نشان داده
شد که چهار برج داشت حسن پاشا گفت که قلعه بیبرس است و این بیبرس از غلامان ترک است که بعد از
زوال دولت بنی ایوب مصر و شامات را [illegible] و هو رکن الدین ابوالفتح بیبرس الصالحی النجمی
البندقداری مملوک ایدکین بندقداری صالحی بوده احمد بن خلکان آخر کتاب وفیات
الاعیان اسم او را ذکر کرده و در سنه ۶۵۸ حاکم مصر و شامات شد و او را الملک الظاهر لقب دادند و در آخر
محرم الحرام سنه ۶۷۶ در دمشق وفات یافت و این سلطان چهارم است از غلامان ترک که در مصر سلطان شده است و عجب است
از بدو ظهور اسلام در مصر و اسکندریه تاکنون که قریب هزار و سیصد سال است هیچوقت بغیر از اهل مصر و
اسکندریه در این ولایت حکومت نداشته اند و همیشه غربا اختیار و اقتدار داشته اند و از آن زمان تا بحال
رعایای مصر قرین ذلت هستند ضربت علیهم الذلة والمسکنة در حق اهالی مصر است و اگر کسی در
تاریخ غلامان ترک و چرکس ملاحظه نماید می داند که بوده اند و چه شده اند و سرقند را اهالی این ولایت ذلیل بوده اند
بخلاف حکام آنها همیشه متشخص و معتبر بوده اند یکی قسم و لعنت است که لاف خدائی زده است چون عیب این
ولایت ادعای فرعون تمکین داشته اند خداوند عز و جل آنها را ذلیل حکام کرده است که در مدت سماوی
با نوع رحمت و ذلت و خواری و تحمیل گرفتار بوده و خواهند بود

روز چهارشنبه دوم ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ بعد از ظهر حسن پاشا اصرار کرد که خدیو هم گفته که
شاهزاده هر جا میل خود تشریف برده تماشا کرده اند مکتب خانه علمی نخواسته هم مخصوصاً باید تشریف ببرند و
بزیارت راس الحسین علیه السلام رفته بودم اشاره الیه گفت احتمال دارد که امروز خدیو بیاید گفت این را فردا

۲ دو وقت گذشتن از یک نوکر چراغ ... در بعضی کوچه ها روشن شده بود

مالیات تمدیس

۳ حجاب شده

۲ ذی القعدة الحرام

سنه ۶۷۶

سنه ۱۲۹۲

۲ گفتم اسکات نسبت میرزا احمد خان

خدیو که من فرموده بود احتمال دارد که امروز نیاید و اگر می‌آمد به من می‌گفتند من هم باطمینان
اول بمدرسه عموم رفتیم که کتابخانه آنجاست کتابخانه را دیدم و ثبت کتابخانه را گرفتیم قرآنهای بزرگ ۲ و خواهش حضرت خدیو
ضخیم که هر یکی هفت من و هشت من وزن دارد و بخط ثلث است از زمان سلاطین چراکسه خیلی مانده است که وقف
کرده‌اند در خط ثلث امتیاز دارد و از آنجا بمدرسه که تفسیر قرآن می‌گفتند و مدرسه هندسه و حساب و فقه
حنفی و قسم الحق خیلی ترقی کرده‌اند یکنفر از شاگردها که از آنجا بود استادش عبارتی گفت و بخط لاتین نوشت
و بفرانسه ترجمه کرد و بعد برای من بعربی ترجمه کرد و خیلی خوب از عهده برآمد از آنجا بزیارت رأس
الحسین علیه السلام رفتیم که بروایتی در مصر سر مطهر مدفون است خدیو مصر مسجد را تعمیر کرده و چهل و پنج ستون
سنگ مرمر یکپارچه دارد و مزار مطهر یکحالت بکائی دارد که بر انسان اثر می‌کند عرض کردم که بنی امیه
لعنة الله علیهم چه اند که بر شما اهل بیت نکردند ❊ وَالجِسمُ مِنهُ فِی الفَلاةِ مُضَرَّجٌ ❊
وَالرَّأسُ مِنهُ فِی القَناةِ یُدارُ ❊ فَما یَزیدُهُم اِلّا طُغیاناً کَبیراً وقتی که بمنزل آمدیم
از شب نیم ساعت رفته بود مذکور شد بعد از رفتن ما اول توفیق پاشا ولیعهد بباغ نزهت آمده بعد حضرت
خدیو نزدیک بغروب بباغ نزهت بی‌خبر تشریف آورده‌اند من خودم از دم پله برگشته احوال شاهزاده خانم را
پرسیده مراجعت کرده بودند حسن پاشا که این فقره را شنید از وحشت سر درد گرفت حالتش پریشان
شد گفتم تقصیر تو بود که باصرار مرا بردی میرزا احمدخان گفت سید بلکه خدیو بقاعده بازدید شاهزادگان
فرنگستان بیاید گفتی اگر امروز خیال آمدن داشت صبح اینها پیش ما پیغام میکرد که از فلانی مخصوصاً
خواهش دارم که بمدرسه عمومی تشریف برده زحمات مرا که در ترقیات اهالی این ملک کشیده‌ام ملاحظه
فرمایند حسن پاشا حالت پشیمانی بعبارت خدیو رفت و ساعت از شب رفته بود که خیری پاشا مهردار و ندیم
داخله مصر از جانب خدیو آمد که حسن پاشا تقصیر ندارد من خیال بیرون رفتن نداشتم با اطبا پیغام دادم تنها
بخیال اینکه من میخواهم بسواری بروم اذن گرفته بود حسن پاشا در اشتباه بود و بعد از اطبا
اذن گرفتم که ناچار بدیدن فلانی باید بروم از قید زراه را اذن میدادنها که اذن دادند بعزم ملاقات آمدم
و نیم ساعت بغروب مانده بود در این خیال بودم که مراجعت کرده باید و خیلی افسوس خوردم که محروم برگشتم بیچاره ۲ از مدارس مصر

برحسن پاشا نیست من هم قصور کرده‌ام و چنان انستم این وقت را در سر گذشته‌اید من گفتم هر چه هست جدید بود
اگر میفرمایید حسن پاشا تجّی نیست ولی من از ایشان بحث دارم که چرا بی خبر بیایید که باعث خجلت من شود
و خیری پاشا خیلی معذرت خواسته که اعلام کردن اخلاف ادب می‌دانستند و گفت که اگر احباب اذن
بدهند از خدمت شما خواهد رسید از سرما پاری که لیکن هم که حرکت کرد باز قدری زکام شده بود دندو از
زکام خیلی وحشت دارد و گفتم من هم با خوشی مبتلا شده‌ام و در احرام که بیرون بسته شد و آفتاب بخورد
خیلی احتیاط دارم تا مقدر الهی چه باشد گفت انشاءالله زکام نخواهد شد و در اثنا صحبت خیری پاشا گفتم

روز پنجشنبه سیم ذی القعدة الحرام سنه ۱۳۲۲ اصحی کمال پاشا مشیر اداره توفیقیه پاشا آمده بود که من دیروز خبر
کرده بودم بملاحظه ادب بود که کوچک نجابت بزرگ نمی‌کند خیلی سرافراز میشوم که امشب ادر خانه من شام
میل بفرمایید بعد که حسن پاشا آمد عذر خواست که کمال پاشا اشتباه کرده شب شنبه است و جناب فرزند
شب جمعه میشود شب جمعه پاشا میل است امشب با ما به تیاتر تشریف ببرید که مخصوصاً برای تماشای شما چند
روایت فراهم آورده‌اند و بعد از ظهری بباغ شبری رفتیم که در شمالی شهر است شبری قریه ایست که در حوالی
آن باغ که باسم او موسوم شده محمد علی پاشا این باغ را ساخته است و عمارت بسیار خوبی ساخته‌اند که دو تا زده
ایوان مسقف ایست و در چهار ضلع چهار او طاق است که یکی خیلی بزرگ و خوب بود و در وسط عمارت حوض
و در وسط حوض جزیره است که با قایق آنجا میروند و یک گنبد بیست ستون مرمر یکپارچه دور تا دور دارد بسیار
عمارت خوش وضعی است باغ بزرگی است که از هر قسم گل و اشجار دارد از این جا در مراجعت بمدرسه طبیه
و فیزیک و موزه حیوانات رفتیم تمساح را دیده بودم آنجا بود گفتند تمساح بزرگی بود برای اکسپوزیسیون
امریکا بردند و این تمساح کوچک را چند وقت قبل از این صیادی در نیل گرفته با بی کد اشته بود و این تمساح کوچک
بام افتاده او خیال بازی داشت که تمساح را دیده وحشت کرده گریخت همراهان او تمساح را گرفتند تا قبیر گذار
شد الحق حیوان مهیب غریبی است دندانهای او از فک اعلا و اسفل بیکدیگر قفل شده است پوست خشنی دارد که خارها
بر جسته دارد که گلوله تفنگ در او اثر نمی‌کند و دیگر جسد بزرگی بود که با آن بزرگی من بودم قد چهار ذرع
میشد می‌گفتند زور زیادی دارد و قوت بحدیست انسان کاو را می‌شکند و بلع می‌کند و مار دیگری بود که تا قدر رشته‌ای باشد

سنه ۱۳۲۲

theatre
تیاتر
تماشاخانه

exposition

که از امریکا آورده بودند در دم او شبکه ایست که وقت حرکت صدائی تک می کند و دندان تیز بر گشته دارد
من خواستم بدندان او دست بزنم حکیم باشی زود دست مرا گرفت و بازدن گفت و بیان کرد که سمیت این
در بطوری است که بعد از مردن تا ده پانزده سال اگر دندان او بجائی از اعضای انسان بخورد و احیانا با جراحت
باخون برود باز سمیت دارد که اثر می کند و میگفت اگر انسان را بزند در نصف دقیقه انسان تلف میشود
و دیگر ماهی بود که طول فقرات ظهر او بقدر ده ذرع بیشتر فراهم میشد و طول کله او سه ذرع میشد و هر طرف دهان
او از یک ذرع و نیم زیادتر بود و آن حکیم موزه میگفت که از این جنس ماهی بحر شمالی بطول سی ذرع چهل ذرع هست
که اگر دم بکشتی بزند غرق می کند و از سایر حیوانات هم بسیار بود و تشریح خانه رفتیم سبحان الله انسان
چه خلقت عجیبی است و با این ترکیب تضاد و ترتیب مواد ادعای خدائی می کند و هیچ حیا از پروردگار ندارد
که گاهی او را شریک و گاهی خود را مالک میداند مسکین ابن آدم اوّلها نطفةٌ مذرةٌ آخرها جیفةٌ
قذرةٌ و هو بینهما تحمل العذرة و فی الحدیث عن الصادق علیه السلام ما من
عبدٍ الّا و به ملکٌ موکّلٌ یلوی عنقه حتی ینظر الی حدثه ثم یقول له الملک
یا ابن آدم هذا رزقک فانظر من این اخذته و الی ما صار و با این حالت هیچ متنبه نمیشود
که از کجا آمده بکجا خواهد رفت باری از آنجا بمدرسه شیمی رفتیم که درس میخوانند دویست نفر شاگرد بودند
که معلم شان هیئت زرنیخ را بیان می کرد و حکیم باشی آنها فرانسه است و چند نفر هم سیاه میان ایشان بود
که از اهل صعید مصر بودند و از آنجا بمنزل آمدیم والده خدیو هم سن کلانتر خانه خود را باحوالپرسی
احتشام الدوله فرستاده بود و شب جمعه چهارم بجای عبادت و دعای کمیل تماشای اپرا و تیاتر میل کردم
وما ابرّئ نفسی انّ النفس لامّارةٌ بالسوء الّا ما رحم ربّی ساعت سه از شب رفته
رفتیم و تیاتر بسیار بزرگ مفرّح مجلّل است چهار طبقه است و هر چهار طبقه خوب است که برای ارتفاع و انخفاض
تفاوت داشته باشد چهل چراغ بزرگ از کار آویخته که از مرمر بشکل شمع کافوری ساخته اند که میان او گاز است
که این شمع کافوری است و از صد چراغ زیادتر برداشت اول بازی نوعی رقص را در آوردند که زن المانی بود و المان
در خفیه زنی دیگر گرفت و در این بازیچه زبان نمیدانستم از او چیزی درست من معلوم نشد این قدر بود که آخرا

pardon

۲ می دانم

محبت و مهری که بر شوهر خود داشت اعتراف بتقصیر کرده و از محکمه بقاعده توبه حکم سوزاندن او را دادند بعد پشیمان
شده حالتهای عجز و نیاز او درین محکمه که کشیش بود خیلی اسباب ملال بود و بعد از آن بازی پلنگ و فلکو
بود که دو نفر مرد چون بیچ داده بدند که با یکدیگر باشاره حرف میزدند و این بازی بقدر دو ساعت و نیم طول کشید که
همه اجزای مجلس هم که می آمدند باشاره دست و حرکات بود که درین بازی هیچ تکلم نمی کنند رقاصهای بسیار
خوب از دخترهای معتبر بودند که لباسهای تور نازک پوشیده بودند انفرادا و اجتماعا می رقصیدند دقیقه
بدقیقه تجدید میشد و می آمدند و صورت دیوهای عجیب و غریب و اشکال آورده و پردهای مختلف کشیده آورده بودند
که کشتی در دریا در حالت غرق بود و برق میزد و باران می آمد و هوا صاف شد و آفتاب آمد و از دو تهای آنجا
که در دریا پستند برده کشیدند و شکل همان با تخت نشان دادند مثل آتنیس و پطرزبورغ و ایطالیا و اسلامبول
وغیره و همگی اجزای بازی لباسهای فاخر پوشیده بودند و این یکدسته از اهل ایطالیا است که شش ماه در مصر
اقامت کرده خدیو بانها انعام و احسان میکند که تماشاخانه مصر بر سایر بلاد ترجیح داشته باشد لهذا هرجا که خوانندهٔ
خوب و با استطاعت است بمصر می آیند و درین شش ماه زمستان که هوای مصر خوب است در تماشاخانه مصر که بزبان
فرانسه و بعضی زبان ایطالیا است بازی می آورند و در اسلامبول که فرصت نشد تیاتر را ملاحظه بکنم ولی این
تیاتر از همه تیاترها خیلی خوب و مرغوب بود و مدیر آنجا شخصی از اهل ایطالیا است که سالهاست در مصر خدمت خدیو
میکند نوکری ارد و سرلی که برای ما معین کرده بودند در طبقه دویم روبروی صف مجلس تماشاخانه بود که
یمین و یسار و تمام اطراف آن صف معلوم بود آن میز عرض کرد چون این مفصل مخصوصا اجزای تیاتر را دیده بودم اگر
طول کشید و خسته شدید خواهید بخشید و یکی هم در طرف یمین جای نزدیک بود که خدیو می نشست و اگر آنجا بود
یکطرف تماشاخانه پیدا نبود مخصوصا این سطر را معین کرده بودم که تمام این مجلس از بالا و پایین و یمین و یسار منظر
شما برسد که زحمت ما بهدر نرود و من هم خیلی تعریف کردم که از همه جهت فی الحقیقه امتیاز داشت وقتی که بمنزل
آمدیم هشت از شب گذشته بود

روز جمعه چهارم ذی القعده ۱۲۹۲ صبح میرزا اسمعیل و علاء جات ابوالپور شمس قرسوار کرده بسویس فرستادم
که در آنجا کشتی را دیده و جا و مکان را معین کرده تا رسیدن ما حاضر باشد عصری قونسول خانه دولت علیه

۲ دیکرم
۲ مجلس ع
۲ نمره را وعده کرده اند اگر رسیده باشد

ایران رفتیم و از آنجا یکساعت از شب رفته بمهمانخانه توفیق پاشا رفتیم و از مصر عتیق گذشتیم که قاهره است
و سور قدیم دارد که بعضی جا خراب است و از مصر قاهره و در آمدن از مصر جدید گذشتیم که سور و دیگر دارد
و آباد است و از آنجا تا سرای قبه که عمارت توفیق پاشاست بقدر نیم ساعت کالسکه راه است و بجز سرای قبه
حسن پاشا برادرش کسی دیگر نبود و همراه من میرزا احمد خان جنرال قونسول و حسین پاشای مهماندار
محمد باقر خان بودند بعد از شام در ساعت سه از آنجا برخاستیم وداع کرده بمنزل آمدیم حسن پاشا پسر سیم
خدیو مصر است زبان فرانسه می‌داند انگلیسی هم خوانده است جوان زرنگ مغرور خودخواهی بنظر می‌آمد و از پسر دوم
خدیو که حسین پاشاست خیلی تعریف می‌کردند ولی من ندیدم و از میوه‌ها چیزی که در مصر فراوان است نارنگی است
که یوسف افندی می‌گویند و یک سال قبل از فوت محمد علی پاشا شخصی بندر رشید یوسف افندی نام از اسلامبول
یکدرخت آورده بعمل آورده بود و میوه بر و تحفه بدو پاشا خوش نشسته و پسند افتاد و لشکر آن افتادند که زیاد کنند
از آن تاریخ تا اکنون آنقدر زیاد است که بخروار در کوچه بازار می‌فروشند و باسم آن شخص نامیدند یوسف افندی
میگویند عجب آنکه در مازندران سیصد سال نارنکی بود در عهد شاه شهید آقا محمد خان قاجار بابا یوسف نام شاطر جعفرقلیخان
برادر شاه شهید یکدرخت کوچکی در سنه ۱۲۰۰ هجری از شیراز بمازندران آورد و از آن پس پیوند گرفته و تخم کاشته
در مازندران شایع شده است بواسطه باعث ازدیاد این میوه لطیف و جنس شریف در مصر و مازندران از یوسف
نام شده است و اینجا باسم او موسوم شده است لیموی آب ترش همان جنس لیموی آب است که در ملک فارس است
در مصر و توابع فراوان است

روز شنبه پنجم ذی القعده سنه ۱۲۹۲ مطابق چهارم دسمبر سنه ۱۸۷۵ مسیحی انگلیسی چهار ساعت و نیم از دسته گذشته
بوالون ... تمام تجار ایرانی با حاجی محمد حسن تاجر کازرونی و حاجی محمد رفیع تاجر اصفهانی بمشایعت
آمده خیال داشتند تا سویس بمشایعت بیایند و من راضی نشدم حسن پاشا مستشار زراعت مصر و میرزا احمد خان
جنرال قونسول دولت ایران و میرزا رضی قونسول اسکندریه تا سویس همراه بودند یکساعت و نیم بغروب مانده
وارد سویس شدیم که شش ساعت راه آمدیم ولی بقدر یک ربع در محلی معطل شدیم چون ماده یکی از اسباب
در راه واپور دیگر تا خبر تلغرافی بگیرد و روانه بشود و از مصر تا سویس اول که از راه جبل راه آهن بود [illegible]

سرای قبه

ماء الملک

یوسف افندی

۲ وادی محروم

۱۲۹۲ / ۱۸۷۵

سوئیس

۲ بحر احمر

قلیوب. بلبیس. زقازیق. ابو حماد

ولی بجهت بی آبی مردم صدمه میخوردند بعد که نهر اسماعیلیه را خدیو احداث کرده آب نهر تغییر دادند و کار بکند دیگر
شد حالا که عمده و شصت میل انگلیسی است و سوئیس در شرقی مصر واقع شده است و بمحطه بیستم از مصر بسوئیس
هشتاد میل است و جبل مقطم که در شرقی مصر واقع است تا سوئیس امتداد دارد که سوئیس در دامنه کوه
کوچکی است که بسلسله مقطم اتصال دارد و در عرض راه ده محطه است و محطه اول که قلیوب است با
اسکندریه محاذی است و بعد از این جا که از پل گذشتیم از راه آهن اسکندریه دور می افتد و محطه چهارم قصبه
بلبیس است که در کتب قدیمه نیز مسطور است و تا محطه پنجم که زقازیق است شمال حرکت می شود که
نصف راه است و از آن پس منحرف شده بشرق حرکت می کند و تا محطه ابو حماد که محطه ششم است طرفین
از نهر اسماعیلیه سبز و خرم است و از محطه ابو حماد که بگذری طرف یسار بیابان ریگزاری است که تا شام
میرود که بقدر هشت نه منزل است که همه ریگزار است و آب ندارد مگر چاه هائی که اعراب می شناسند
و در معنی حد فاصل میان افریقا و آسیا همان بیابان است و حالا کنال جدید قسمت آسیا را از افریقا جدا کرده است
و در طرف یمین اندکی آبادی اردان هم پس از طی قدری مسافت همان بیابان ریگزار می شود که منتهی
می شود که سلسله جبال مقطم است و برای حفظ راه آهن علاوه بر آنکه همه جا همیشه مواظب هستند دور
راه آهن بیابان چپرها از نی کشیده اند که در وقت وزیدن باد مانع ریگ شود هر چند وقت بعوض می کنند و تکرار
طی چهار ساعت در وادی ریگزار قطعه زمینی بود که انجا را آباد کرده باغات خوب احداث کرده اند که
انسان هیچ توقع ندارد و پس از آنکه با آن بیابان ریگزار افتاد چنان قطعه زمین مشجر اخضر بنظر او بیاید که هم
او را تفریح است اسم آنجا بامسمی است و نفوس سوئیس بقدر دوازده هزار است و از بندرهای قدیم است
که در مراصد الاطلاع که مختصر معجم البلدان است مذکور است که در کتف آخر دریای احمر واقع شده است
السُّوَیسُ بُلَیدَةٌ عَلیٰ ساحِلِ بَحرِ القُلزُمِ مِن نَواحی مِصرَ وَ هُوَ میناءُ اَهلِ مِصرَ اِلیٰ
مَکَّةَ وَالمَدینَةِ وَ بَینَهُ وَ بَینَ الفُسطاطِ سَبعَةُ اَیّامٍ فی بَرِّیَّةٍ مُعطِشَةٍ یُحمَلُ مِن مِصرَ اِلَیهِ
الغِلالُ عَلَی الظَّهرِ ثُمَّ تُطرَحُ فِی المَراکِبِ وَ یُتَوَجَّهُ بِها اِلَی الحَرَمَینِ انتهی و اکنون صاحب
کجاست که ملاحظه نماید که از خیالات و قیصر بنی نوع انسان از مصر تا سوئیس شق فرموده اند که در بحث

۲ باشد

[illegible]

حمل اثقال و اشغال میکنند و در سوئس سیب و پرتقال بسته و جوال میفروشند با اسباب یخ
سازی کمپانی فرنگی در حر تموز در ماه جدی روزی یخ میفروشند و از این جا تا پرت سعید کنال جدید را باز
کرده‌اند القصه در قهوه خانه منزل حسن بیک محافظ سوئس با یکدسته سرباز ایستاده تعظیم نظامی کردند
و حسن پاشا هم تا اینجا همراه بود از حسن بیک کیفیت کشتی متوقعه را پرسیدم که بجده میرود و حال خدیو را
هیچ نمیدانست که چنین کشتی در لنگرگاه است حسن پاشا خجالت کشید عذر خواست که این محافظ شهر است
کار بحری با دیگریست و اسم او را پرسیدم گفت حسن خان و استم که با ادب لقب خود را ذکر نکرد گفتم
حسن پاشا شنید گفت من هنوز پاشا نشده‌ام بیک هستم و لقب بیکی و پاشائی از دولت عنایت میشود این مرد بر
خیلی مرد صاف صادق آمد هفت سال است محافظ سوئس است بحرهای سوئس و خرمای طیبین قناعت کرده
و سی سال است نوکری می کند هنوز پاشا نشده و از کشتی آقای خود در لنگرگاه خبر ندارد که کی میرود و کی
می آید و کشتی نمی دهد هم کمپانی در اسلامبول نوشته و تعیین کرده که در روز پنجم دسیمبر در سوئس حاضر شود
و ششم دسیمبر برود تخلف کرده شیرکا را گفته‌اند که مست بود و چنین خبری نوشته است اگر دهم دسیمبر حاضر شود خیلی
خوب است امروز دو راس فیل بزرگ برای خدیو از هند آورده بودند که از کشتی در آورده به مصر ببرند و از برای باغ وحش
حیوانات خواسته است در سوئس در خانه احمد افندی منزل داشتیم که وکیل تجارت بریل و دولت علیه ایران است
و بسیار جوان معقول خوبی است مزاجی است نوکرها برفتن کشتی اصرار دارند که آنجا باشند و بندر سوئس در
عرض بیست و نه درجه و پنجاه و نه دقیقه شمالی و در طول سی و دو درجه سی و پنج دقیقه گرینیچ واقع شده است

روز یکشنبه ششم ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ در سوئس توقف شد کاغذهای طهران و عریضه حضور مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی ۱۲۹۲
نوشته و میرزا اسمعیل بکشتی رفت که خبر بیاورد و بعد از ظهری که دریا آمد کرد و بحسن بیک گفتم واپور کوچکی حاضر کنند
بتماشای کنال بردیم و این دریای احمر که قدیما بحر القلزم و بحر النوبه می گفتند مثل دریای محیط و عمان جزر و مد
دارد و وجه تسمیه بحر الاحمر از آن است که مرجان این دریا است و یکقسم ماهی دارد که بشکل مربع است و لون
قرمز است غالبا ماهی فیروزه دارد و سنگهای قعر دریا غالبا قرمز است و کاهی دریا از لون آفتاب حمرت

پیدا میشود که انسان می پندارد در قعر دریا آتش است و بحر القلزم بمناسبت بندری گویند که در خلیج سویس بوده
و بحر النوبه بجهت آنکه یک ساحل او بحبشه و نوبه اتصال دارد و در سبب جزر و مد در میان حکما اختلاف بسیار است
هر چه هست از تأثیر ماه است چون قمر از مشرق طلوع کند تا وصول او بدایره نصف النهار آب دریا ساحل
شدن آغاز کند که او را مد گویند همینکه از وسط السماء گذشت تا غروب قمر آب دریا پس شدن شروع کند
که او را جزر گویند و همچنین از غروب تا تحت الارض باز ساحل شدن گیرد که مد است و از تحت الارض تا طلوع
باز پس شدن شروع کند که جزر است و در شبانه روزی دو بار بحالت مد و جزر است و هر یکی تقریباً شش ساعت
و در تقویمات فرنگی جزر و مد را ثبت می کنند که برای سفاین و زورقها در حرکت و سکون حاجت باشد
و در باب بیست و سیوم از جام جم در باب محیط تفصیل جزر و مد مسطور است و در اینجا این قدر کافی است
و در خلیج سویس جزر و مد محسوس است و خود دریای احمر هم علاوه بر جزر و مد از بالا آمدن و در شدنها حرکت
خاصی از جنوب بشمال دارد و اندر تمام محاق حرکت خاصی از شمال بجنوب دارد و این حرکت خاصه از باب
المندب بجزیره شده و آن است ذلک تقدیر العزیز العلیم القصه دو ساعت بغروب مانده بدهانه
کنال رسیدیم عرض کنال باختلاف از چهل متر فرانسوی تا صد متر است و عمق کنال از بیست و شش فوت انگلیسی تا بیست و نه
فوت است که تقریباً هشت ذرع است و طول کنال از سویس تا پرت سعید هشتاد و پنج میل انگلیسی است و تا اسماعیلیه
که نصف او است چهل و چهار میل است و در اسماعیلیه آب بصحرا افتاده بحیره کوچکی است که هشت میل طول
او است و از دهنه کنال در میان راه یا لنگرگاه سویس علامات گذاشته اند که کشتیها از میان آنها بگذرند و قرار است
همینکه آفتاب غروب کرد در کنال اگر در آنجا باشد لنگر بیندازند مبادا با کشتی دیگر تصادم کنند و کنال سویس
بانی فردیناند لسپس فرانسوی که این کنال را کنده است از مصر بجهت بالای کنی در لنگرگاه سویس گذاشته اند
که از کنال که در می آیند مواجه سفاین است و افتتاح این امر خطیر و خطب کبیر که کمپانی فرانسه دریاها را خرج
کرده بحرین را با یکدیگر متصل کرد در تاریخ دوازدهم شعبان المعظم سنه ۱۲۸۶ هجری مطابق هفدهم نوامبر سنه ۱۸۶۹
مسیحی انگلیسی بود و اغلب شاهزادگان فرنگستان و امپراطریس زوجه امپراطور[۲] فرانسه تماشا رفتند و جشن عظیم آنجا
کردند الحق هر چه میکردند سزاوار بود القصه بقدر هشت ذرع در کنال رفته بودیم که حسین بیک کپیتان گفت

باب المندب

[illegible]

بندر [illegible]

[illegible]

۱۲۸۶ / ۱۸۶۹

۲ ناپلیون سیم

اذن بهید برگردیم که یک واپور بزرگ از دور پیدا شد که بسویس می آید مبادا صدمه بار تعجیل واپور کوچک را
برگردانیده بلنگرگاه سویس رفتیم که تا میان یالیان خوبی درست کرده اند تا ما انجا رسیدیم کشتی بزرگ
واپور رفرانسه بود که رسیده و در آنجا واپورهای خدیو حاضر بودند که عسکر مصوعه و بزیلع می برند
و چندی قبل اهالی آنجا یاغی شده از قراریکه معلوم شد اهالی حبشه تجهیز از عسکر خدیو را کشته اند و تمام اسباب
و اسلحه را گرفته اند و حالا ثانیا عسکر میرود و در لنگرگاه دو واپور محروسه منتظر من آمد که در لنگرگاه اسکندریه
دیده بودم بمیرزا احمد خان گفتم منظر من این دو واپور محروسه است باید کار صعبی باشد که محروسه از این لنگرگاه
اسکندریه باین لنگرگاه قاسم پاشا ناظر بحریه آورده است و عسکرها را دیدیم که بواپورها حمل می کردند که ا
برند و این قطعه حبشه را که زیلع بندر اوست سلطان پارسال که اسمعیل پاشا خدیو مصر باسلامبول رفت ۲ مبلغی
گزاف پیشکش گرفت و باو بخشید و فرمان داده در حقیقت بخشیدن سلطان مثل مرغ در هوا بود و اگر ضبط و ربط کامل
بکند خدیو بهتر می آید و زیلع را در نقشه ها زیله می نویسند فرضه حبشه است که در کنار دریای محیط است که از ولایات
عدل است و ولایت عدل بوزن کتف ولایت کوچکی است که در جنوب مشرق مملکت حبشه واقع شده است و
صاحب تقویم البلدان می گوید زیلع بفتح الزاء المعجمة وسکون الیاء المثناة التحتیة وفتح
اللام ثم عین مهملة فی الآخر من فرض الحبشة قال ابن سعید زیلع مدینة مشهورة من
مدن الحبشة اهلها مسلمون وهی علی رکن من البحر وحرها شدید ولیس
لهم بساتین ولا یعرفون الفواکه وقال فی القانون زیلع فرضة الحبشة بجوار
الیمن وفیها مغاص وهی بین خط الاستواء وبین الاقلیم الاول وفیها شیوخ یحکمون
بین اهلها وعندهم نزل التجار ویضیفونهم ویتبایعون لهم انتهی و در تقویم سال قبل
این قدر اطلاع داشته اند جای تحسین است و زیلع در عرض یازده درجه و بیست و پنج دقیقه شمالی و در طول چهل و سه درجه
گرینیچ واقعست و از سویس تا بندر زیلع تقریبا بخط مستقیم چهار صد و سی فرسخ است سعید بیک ناظر واپورها
نشسته می گفت که در قدیم در زیلع مسجد جامع بوده است که اکنون آثار او معلوم است و بعضی آبادات
و در عهد سلاطین عجم در تحت اختیار عجم بوده است که اکنون در آنجا حدودی که معلوم است باسم وادی عرب و ادا

زیلع / مصوعه

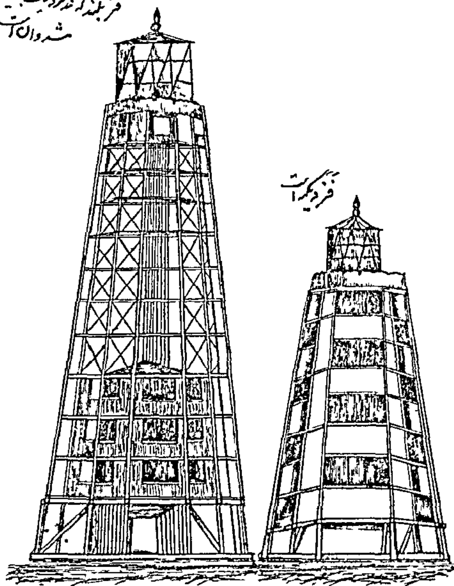
۲ بکارم

عجم محدود است و از دست راست که سید بیک کت و پور محرر سپر تیغ میرود که هزار و پانصد نظام میرود و آنچه پور
بمصوعه میرود که حبشه باخنک کرده یا عمی شده امروز در سویس از قلزم پرسیدم گفتند که سمر سیمی سویس در طرف
شمال کوهی است و مزاری است و آثار آبادی قدیم دارد او را قلزم می گفتند معلوم میشود که بعد از خرابی
قلزم بندر سویس آباد شده است حسن پاشا مستشار امروز سرخوش شده و رخصت بود

سنه ۱۲۹۲ سنه ۱۸۷۵ روز دوشنبه هفتم ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ مطابق ششم دسمبر سنه ۱۸۷۵ مسیحی بکلیسی الحمد للعافیه صبح حمام رفتم که
دیگر تا مکه معظمه حمام نیست الحمد لله بعد از طلوع آفتاب هوا خوب شد دیشب از صدای دو باران وحشت در
خواب نخوردیم الحمد لله علی کل حال شش ساعت از دسته گذشته واپور کوچک خدیوی احسن بیک محافظ سویس
آتش کرده حاضر کرده بود که تا کشتی بزرگ برویم بقدر ربع ساعت راه رفتیم تا بکشتی واپور مصوعه رسیدیم و از
شهر سویس تا لنگرگاه و میان راه مساحت است چون تنگ بود از آن جهت با واپور کوچک آمدیم اسم واپور مصوعه است
که از بنادر حبشه است که باسم او موسوم است و بعضی تشدید داده بر وزن مقرّفه می گویند و واپور تسیه او کپتان
او محمود بیک اسکندرانی است که از اهل اسکندریه است و در ساعتی شش میل با اختلاف هوا حرکت می کند و ...
منزل او طاقهای این کشتی هیچ نسبتی بکشتیهای دیگر که دیدیم ندارد و بسیار مغشوش است چون عمله کشتی همه
مسلمان بود و بجده میرفت اما از بعضی ملاحظات تحمل شدیم و اگر چهار روز دیگر مکث می کردیم کشتی ... رسید
که از همه جهت امتیاز داشت و مصوعه یکی از بنادر حبشه است که در عرض پانزده درجه و سی دقیقه و در طول سی و ...
درجه و سی دقیقه دیگر هیچ واقعست و در محاذی جزیره دهلک است که میان آنها تقریباً سی میل است و اطراف
جزیره دهلک جزایر صغیره و کبیره چهارصد جزیره است که عنبر از میان آن جزایر بجهت ... صنوبت دارد
و در جزیره دهلک آبادی است و آب شیرین است یکساعت بغروب مانده از بندرگاه سویس کشتی افتاد
و حرکت کشتی تا جده همه جا میان مشرق و جنوب است و در دخول لنگرگاه و بنادر بجهت سنگلاخ بودن اهل احتیاط دارد
و در اغلب با دریا قلاوز از اعراب حرکت می کنند القصه ؎ وعده وصل چون شود نزدیک ٭ آتش شوق تیزتر
گردد ؎ انشاء الله تعالی از وصل آلهی توجه باطن ائمه اطهار را از زمره کسانی خواهیم بود که حج ایشان مبرور و
سعی شان مشکور و ذنوبشان مغفور باشد بحق محمد و آله الاطهار میرزا احمد خان جنرال قونسول مصر و میرزا رضی ...

اسکندریه از آنجا مراجعت کردند

روز شنبه هشتم ذی القعدة الحرام سنه ١٢٩٢ هجری شب گذشته از تفضلات مالک الملک حرکت فلک ملایمت
و هوا بسلامت بود و شب گذشته چهار ساعت از شب رفته از خلیج سوئیس در آمده داخل دریای احمر شدیم و از ١٢٩٢
سوئیس تا جزیره شدوان یکصد و هفتاد میل است و از این خلیج سوئیس است که حضرت موسی علی نبینا و آله
و علیه السلام بحکم رب جلیل با قوم بنی اسرائیل در سال هزار و چهارصد و نود و دو قبل از ولادت عیسی علیه السلام
عبور فرمودند و فرعون لعنه الله و اتباع او از آب آتش رفتند فاتبعهم فرعون بجنوده فغشیهم ١٢٩٢
من الیم ما غشیهم ۞ لطف حق با تو مداراها کند ۞ چونکه از حد بگذرد رسوا کند ۞ و کوه سینا
و حورب در مابین خلیج عقبه و خلیج سوئیس است و این اراضی مقدسه بشکل مثلث واقع شده و منتهی الیه از طرف
جنوب که بدریای احمر میرسد و مانند راس محمد است و جزیره شدوان در عرض بیست و هفت درجه سی دقیقه در شدوان
طول سی و چهار درجه و صفر دقیقه واقع است و در مابین شمال و مغرب شدوان چند جزیره کوچک است که در
بعضی نقشه‌ها بعلامت نقطه معلوم میکنند و شبیکه میگذشتیم همه آنها و شدوان بطرف یمین ما بوده و شدوان
مشرف و کلان جزیره بی آب و علف کوهستانی سنگلاخ است و مسکن ماهی قیقی بزرگ است طول این جزیره تقریباً
دوازده میل و عرض او چهار میل است و امتداد او از شمال مغرب بجنوب مشرق است و از سوئیس تا شدوان
در دریا سه جا فنر چراغ است که برای هدایت ملاحان ساخته‌اند فنر چراغ آخری که تا شدوان بیست و پنج میلست
از غرایب صنایع است این فنر یکصد و بیست و پنج فوت ارتفاع از سطح دریا دارد که تقریباً چهل ذرع عراقی
میشود و از بن تا کله فنر یکصد و چهل فوت است و اطراف و اوطاق ملازمت و سی و فوت قطر اوست که در پای فنر
مقرراً چهار نفر مستحفظ است که یکی در عرض سال بنوبت سه ماه مرخص است و آن سه نفر دیگر شبی چهار ساعت
بنوبت مواظبت فنر را دارند و فنر در یکدقیقه در دایره خود بحرکت آید که در همه اطراف پیدا شود و آب و آذوقه فانوس
مستحفظها را با واپور میرسانند محمود بیک میگفت در حقیقت اینجا یک بتول کوچکی است که همه چیز پیدا میشود و اگر
احیاناً آب تمام بشود اسباب دارند که از آب دریا تقطیر کرده آب شیرین میگیرند و چنان روشن است که از
همه اطراف از بیست و پنج میل راه پیداست و آن چهار نفر بخرج خوراک و شراب هر ماهی و نفر اینها کار نیست


فنر بلندی که نزدیک جزیرهٔ مشروان است
فنر دیگر است

ابو الکیزان

دیکلس

بیست و پنج لیره و یکی بیست لیره و یکی یازده لیره موجب داند و قسمت دیگر که در مجموعه دیده است که عربان
آن مکان را ابو الکیزان گویند و بانگلیسی دی دلس میگویند ارتفاع این قسمت از سطح دریا شصت و یک فوت و
عرض آن مکان که قشون نصب کرده اند چهارده فوت است انحراف قطب نما در این دریا باین قدر پنج درجه است و
این قسمت در عرض بیست و چهار درجه و در طول سی و چهار است و این دو فقره که در میان دریا ساخته اند بر کمال
دانش بنی نوع انسان دلالت دارد و در علم بحر پیمائی و کشتی رانی بنهایت کمال رسیده اند و در آن علم
شخص اول بشمار آید معمول دولت انگلیس است لعنة الله از شدوان تا بندر ینبع دیگر هیچ جزیره در بحر احمر
طی مسافت نیست و شیخ بن عمر این را ابکیزاد و پنجاه و چهار قلاج است و در وسط دریا دو سنگ است
که دو برادر می گویند و در عرض بیست و شش درجه و بیست و یک دقیقه و در طول سی و چهار درجه و چهل دقیقه بنا
واقع شده است بقدر شصت فوت از سطح دریا منجلی است و اگر شبها کشتی در حوالی او بگذرد و یا طوفان و
انقلاب باشد محل خطر است و در این دریا ماهیان بتقدیم الثاء المثلثة من فوق علی الباء الموحدة بروزن
شداد بسیار است که طول هر یکی تقریبا سی ذرع تا چهل ذرع است و ماهی قرش بسیار است که طول بزرگ
آنها هر یکی پنج و شش ذرع است و در این دریا در ساحل حبش جائی است که ام القروش می گویند که سنگلاخ است
که معدن آن ماهی است و در آنجا بر خلاف ماهی دیگر است و همه سیاهانی دو شاخ دارند و در تسمیه طائفه
قریش هم چنین معنی در قاموس ذکر می کند و میگوید از تسمیه تصغیر القرش و هو دابة بحریة
تخافها دواب البحر کلها و در این دریا کیسر سیاه و سفید بسیار است که از قعر دریا بکلفتی یک ستون
در می آورند و از آن تسبیح میسازند و در این دریا مروارید نیز هست ولی خوب مثل مروارید عمان و بحرین
نیست

۱۲۹۲ روز چهار شنبه نهم شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ دریا قدری آرام بود و شب که بدریای احمر داخل شدیم
باد هم بواسطه کشتی از جهت جنوب می آمد کشتی متلاطم داشت و من سلیقی افتاده و هیچ حالتی نداشتم و اهل کشتی هم
پریشان حال بودند و صبح که بنماز برخواستم دیدم که ایستاده قدرت نماز ندارم نشسته خواندم و
معلوم شد که احمد افندی کیل باشی از ترس حضرت خدیو نتوانسته حرفی بزند و از سعید بیک ناظر ...

باد به گرفته ما را فیدیه کرد و پت که بلدیت نداشتیم سنابن بکر هم در لنگرگاه ایستاده بود دید
با میرزا آسمعیل رفت و آمد خبر صحیح نیاورد کاپی گفتند کشتی نفسه دیر می دکاه گفتند که کشتی فرانسه
انگلیس بجده نمیرود کاپی گفتند اگر تاخیر نشود تحمل که وقت بگذرد و حمله این کشتی مسلمان است آخر
این کشتی منحوس بر کشتی نشسته و روس ترجیح دادند در سالون یک ترامتر نشسته واشت دیگر
ساعت پنجم هم بدیوار سالون استوار بر قدر رنجادم سالون گشتم کاو را کوک کنند خجالت میکشید بعد
معلوم شد که شکسته است سالونهای کشتیهای دیگر خیلی ممتاز بود عوض مبل خوب میان این سالون دو
پشتراخ است که هیچ رسم نیست در پشتراخ سالون باز بشود از این چهار راه طاق و طرف سالون درخو لورا
بنا واگذار کرده بودند که کسی آنجا باشد احمد افندی تعریف میکرد که جای شما خیلی خوب است معلوم رسانده
داشته است چنانچه اول اهل حاج بچاره سطحه را نفری پنجاه فرنک قرار داده بودند میرزا آسمعیل با محمود بیک
بسی فرنک تمام کردند هرکه در سطحه می‌نشیند از سی فرنک زیادتر ندهد ۲ و از محمود بیک کپیتان کشتی پرسیدم ۲ اهل حاج همه دعا کردند
برامتر درین کشتی هست ~~[illegible]~~ معلوم شد که نیست و در سالون یک لنتر آویخته بود شب هر قدر
خواستند روشن کنند ممکن نشد آخر محمود بیک وعده شمعدان ابی و شمعی سالون فرستاد و جویا شدم ساعت
گرد ما تیر که نصف النهار گرسی پنج کوک شده باشد هست گفت یکساعت هست کپیتان سابق چون نبود است
خوابانده منهم نصف النهار گرسی پنج یقین درست ندارم که کوک کنم از آنچه عاطل و باطل افتاده است
و از علمه کشتی معلوم شد که این کشتی زوانورهای سعید پاشای حاکم سابق مصر بوده است و سقاط شده بود عسکر که
آورده و تعمیر کرده بودند که هنوز فرصت رنگ روغن نبوده است و عیب دیگر آنکه چرخ ماشین در زیر سالون اتاق
افتاده و سالون قراول آخر کشتی است و از صدای چرخ صماخ گوش سوراخ شده خواب نمیتوان کرد باد خود آنکه
برای جنگ و مصر بجهه فرستادن عسکر مصنوعه و زیر طبع کشتی لازم بود چون اهل حاج زیاد شده بودند سعید بیک
صلاح در فرستادن جنگ دید تقریباً پانصد نفر حاج بودند که در سطح منزل داشتند و ملتفی خطیر گرایه کشتی
شد احمد افندی هم عمداً یا خوفاً الله اعلم حقیقت کار را بما نگفت و حجاج هم همه منتظر من بودند که هر کشتی که من بروم
همراهی کنند و سعید بیک ناچار شد و محمود بیک کپیتان که مرد قدیمی بود و در دریای احمر چندین سفر

کرده‌اند کشتی بحر آورده برای کشتی گذاشت که این سفر همراه باشد چون محمود بیک تازه باین کشتی آمده بود

۲ اعضایم

عمله کشتی از او داشتند و نه مسافرین که باصطلاح عثمانیها یونجی بحرف او میرفتند سرکش نفرا شکسته

۳ برای یک بحار باتین کشتی قایم

و محمود بیک هیچ نگفت و دو نفر هم از اهل ایطالیا را که طرس از کشتی تکرا آورده بود هر چه بست و هر جا
همه باید در امان الهی منزل بند تخته پاره‌ها از دریای محیط بصحرای سید رسانیده و کشتیهای جسیم را به
حرکت نسیم غرق کرده است یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید ؛ نه آتش مهره با آتش کین
تو داناتری ای جهان آفرین ؛ باری ضعف دهشت بر آن داشت که با این حالت از کلام ملک علام تفال
کردم که این جمع که بشکوه سفید متابعت من پستمند را کرده‌اند و باین کشتی مخوف که همه عضوش موقوف است
درآمده‌اند که در حرکت موج تخته‌های آن چون حق حق صدا می‌کند انشاء الله تعالی از فضل الهی سلامت بجده

تتان
تقدیم المشاه علی المؤنث
گلشان

و بزیارت بیت الله الحرام و آستان خاتم رسل علیه و آله الصلوة و السلام مشرف خواهیم شد یا طعمه ماهیان بحر قلزم

حیتان
جمع حوت

حیتان خواهیم بود دست می‌لرزید و دل مضطرب بود آیه کریمه چه آید و قتیکه قرآن گشودم در سر صفحه چشمم بآیه
مبارکه سلام علی ابرهیم کذلک نجزی المحسنین افتاد دیده‌ام روشن شد و دل گلشن شد شکر الهی را
بجا آوردم ؛ گر سر هر موی من گردد زبان ؛ شکرهای تو نیارد در بیان ؛ انشاء الله بسلامت
بخانه خدا که حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام بنا کرده است و بزیارت آستان جبرئیل آستان خاتم رسل
مشرف خواهیم شد بحق محمد و آله الاطهار

سنه ۱۲۹۲

روز پنجشنبه دهم شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ شب گذشته دریا آرام بود ولی جانورهای کوچک که از تخته‌ها
کهنه کشتی مسکون میشود و می‌گزند نگذاشتند که خواب بکنیم شب گذشته بواسطه انقلاب کشتی کسی ملتفت نبود

رساله
جمله

هر لحظه بساعت نگاه می‌کردم و می‌گفتم ؛ روزگار و هرچه در وی هست بس ناپایدار است ؛ ای شب
هجران تو پنداری برون از روزگاری ؛ در حوالی صبح باد شرقی وزید کپیتان قدری از شراع کشتی کشید
که همه در حرکت باشد کشتی بحرکت قسری و طبیعی افتاد حالت پریشان آن روز بحال افتاده بودم یکساعت و نیم

جبل الردده
ینبع

بغروب مانده کپیتان لنگر انداخت من و یک بغروب بسطحه رفتم جبل الردده در طرف مشرق پیدا بود
و بساحل خیلی نزدیک بود دو قایق هم از اهالی ینبع برای شکار ماهی دریا بودند محمود بیک کپیتان گفت

اینجا بسیار سنگلاخ است شبانه حرکت کردن احتیاط دارد و تا طلوع آفتاب اینجا خواهیم بود و این مکان لنگرگاه
ینبع بیست و پنج میل است اگر بتدبیر حضرت خضر سفینهٔ مساکین مضطر در همین پای احمر بسلامت بمقصد رسید
بتقدیر خالق خضر سفینهٔ ما مساکین هم انشاءالله بسلامت بمنزل خواهد رسید خضر بعد از رکوب خرق کرد
که حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام وحشت غرق داشت تا امن کید سلطان ماند سفینهٔ ما قبل از
رکوب خرق داشت که تا قدرت خدای عالمیان ما عیان شود و بقول مخبر باقر خان این کشتی ما کار ما ۲ دهشت م
ناخدا بود درین کشتی کار با خدا است در تمام و انوار اتروپا و عثمانی از آدمی و اعلی کثیف تر و بدتر ازین
وا نور نیست ٭ مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش ٭ و درین چند روز خاصه در بحر احمر ۳ وجع دو درم پای اسپ یا دو شد که خیلی مایهٔ وحشت بود که در رفتن زحمت میداد

روز جمعه یازدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ هجری یکساعت و بیست دقیقه از دسته گذشته اول آفتاب
کشتی منحوس ما افتاد پنج و نیم از دسته گذشته در لنگرگاه ینبع (بروزن منبع) کشتی ایستاد ابراهیم افندی
طبیب ینبع بکشتی آمد و پس من بسالون آمد گفتم الحمد لله اهل کشتی بسلامت اند ولی سلامتشان غریب است که با
این جمعیت کثیر و این کشتی کثیف یکی ناخوش نشده است و استخاره برای رفتن بینبع مشوره کردم که از ینبع
بمدینه برویم این آیه آمد که در سر صفحه بود ثُمَّ یُخْرِجُکُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا اَشُدَّکُمْ معلوم شد که کلام
معجز نظام حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام راست بود که در حق سفینه فرمودند داخِلٌ فیها
مَفْقُودٌ وَخارِجٌ عَنْها مَوْلُودٌ و با آیهٔ شریفه ثم یخرجکم طفلا مطابق افتاد بعد شیخ ابراهیم قائم مقام
ینبع بکشتی بدین آمد و با او قرار دادیم که از اعراب بدوی اطمینان حاصل کرده بمدینه برویم و خود محمود بیک
کپیتان هم در رفتن بخشکی اصرار داشت و از کرایهٔ کشتی تا جده که یک ثلث راه باقی بود صرف نظر کردیم و حرف
ضرر نزدیم بعضی از اهل حاج چون استطاعت نداشتند بجده رفتند یکساعت و نیم بغروب مانده بخشکی بخانهٔ
شیخ ابراهیم که در کنار دریاست آمدیم استخارهٔ سابق و سلام علی ابراهیم معنی بخشید و هر چه خواستند
دادیم و هفده تیر توپ وقت ورود ما انداختند کاغذی از کشتی بمعین الملک وزیر مختار اسلامبول
نوشته ام که سواد آن این است

جناب معین الملک دام مجده العالی   از پستی اسباب جهاز سختی اعراب حجاز راضی شدیم تا

ع
ینبع
بروزن منبع
نصر

حسرو میفرماید ❊ ارشاه زنی قصیه چیان بودقتم ❊ گر تر پس ما رودو بیل شود باشدم ❊ کلمه وانور زنده و کیل
هزار مرتبه بر بیالون این کشتی تحویش مزیت دارد مرارت آبار شور وحرارت قار بر پاره موز وقلاب
میان بد زینت شیخ سلیمان بر این انور ترجیح خواهد داشت حیف است که کسی کشتی تحروسه داشته باشد این
صحبت را هم درعداد وانوارات شمارد فضل الهی بود وحزین بهانم هیچ طیبه شامل حال باشد اگر
خدا نخواسته - وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ بلکه من مکان واحد شیده چه خاکی بر سر میکردیم موج
طمطام باوج میرفت دفوج اجسام موج همه آن امیدجان نبود که کشتیها دتین نجواند ❊ رسیده بود بلایی
ولی بخیر گذشت ❊ شیخ ابراهیم رئیس کشتی اطمینان بخشد وقول بخت دادکه مارا انشاء الله
سعیه کمتر ببرانده وبخیر مدینه منوره برساند متوکلا علی الله رفتیم دربحر احمر دهشت غرق است که جان
دارنست در بر آغبر توحش سرق است که مال فیق بن تلف بر جه بست ❊ حبا لطف کو آن غزال عنا
که سرکوه وبیابان تو داده مارا ❊ صدمه شقدوف که عقعص وعصروف را باقی نخواهد گذاشت بیتر از
چق چق تختهای فرسوده وآهنهای پوده است که یکدقیقه راحت وسکینه درقلوب اهل این سفینه نبود
جسم این انور بیک نسیم ضعیف بتیم ونحیف خواهد شد تاج ریح عاصف وباد قاصف چه رسد فضل الهی است
که این تخته پاره با طلعت نجات داده وبا خلعت حیات معلوم شد حضرت خضر با کشتیهای شکسته این دریا
یک التفات کامل دارد که مساکین را بساحل میرساند والا کجا امید رندکانی ونوید شادمانی بود که بنده در
ینبع که ینبوع حیات است از ینبوع ممات نجات یافته این مختصر را با نجناب بنویسم از وجه کرایه که باجده
باید گذاشته بودیم گذشتیم وجانی بسلامت دربردیم وآنچه اعراب خواستند دادیم که ما را بمدینه منوره برسانند
دانای علوم ملای روم گوید ❊ بنده کردم ریسمان خویش را ❊ از عم حلاج رستم ❊ قلبی ❊ این کاغذ را نزد
حاجی احمد بک بجده فرستادم که با پوسته بخدمت شما بفرستد که از ما بخبر باشید واگر زحمت نباشد این
کاغذ را بطهران نزد سید نفرستید که درخانه ما بحاجی آخوند برساند امروز که جمعه یازدهم است از کشتی درآمده
بینبع رفتیم وتفصیل انور منحوس را در کاغذ دیگر نوشته ام احمد افندی این انور خبر داشت وبروز نداد زیاده
ینبع قریه بزرگی است که درکنار دریا واقع است وبسیار کرم میشود ❊ زحمت است والسلام

المهیمن العصفور طائرة والسفینة الغرقی الشریعة بحر الحرمة قال له الخضر موت فی ...

وشبنم زیاد دارد و تیرباد و چند ارخانه شود و آتش از آب انبار و آب باران است از دولت شصت نفر عسکر پیاده
و صد نفر جمازه سوار دارد میرآخور آمد گفت بارها را گمرک چی میخواهد بگمرک ببرد گفتم بضرب دامنه
علی الجداد شیخ ابراهیم شبید فرستاده آوردند

۱۲۹۲ روز شنبه دوازدهم ذی القعدة الحرام ۱۲۹۲ کشتی بنخوس که در حدای بالاخانه منزل ما بود سه ساعت از روز
گذشته روانه جده شد و از زود تر نقشه و حرکت ملاحان که سواحل سنگلاخ است و محتاج بقلاوز عرب
از ینبع تا شعب سبعه که هفت سنگ بزرگست بیست میل بمغرب حرکت می کنند و از آن پس یکصد و پنجاه
میل بجنوب حرکت می کند که بطول دریای احمر است و در نزدیکی جده ده میل باز بمشرق حرکت کرده داخل
لنگرگاه جده میشوند که از بندر ینبع تا بندر جده یکصد و هشتاد میل است که سفاین حرکت می کنند و مقبره
حضرت حوا علیها السلام از قراریکه از نقشها معلوم میشود در طرف شمال مشرق جده در خارج قلعه جده
واقع است و امروز که نوزده درجه قوس است در بالاخانه شیخ ابراهیم درجه فهرنهیت را که نصف النهار در
سایه هشتاد درجه آمد که از حد گرمای تابستان که در طهران منتها هشتاد و شش درجه معین است چهار درجه
بالاتر رفت و در تابستان قلب الاسد هوای اینجا چه خواهد شد هر چه تفحص کردیم در ینبع تخت روان
پیدا نشد ناچار بشقدف راضی شدیم یکساعت از شب گذشته بر جمازها سوار شده و شقدفهای منحوس را
اعراب فروخته فلوس گرفتند حدیث عامر بن عبد الله بیادم آمد که در فقیه است که بحضرت صادق علیه السلام
عرض کرد که من دو اشرفی یا سه اشرفی شتردار خود زیادتر دادم بجهت آنکه مرا بمدینه طیبه ببرد آنحضرت فرمودند
که بتحقیق که خوب کردی چه کم است این نزد آنکه بیائی بنزد قبر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا ندانی
و آگاه باش که بدرستی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله می شنود سلام ترا از نزدیک و میرسد سلام تو
باو از راه دور انتهی و شقدف را در قاموس شُقدُف بضم ضبط کرده است و قال الشقدف
مرکب معروف بالحجاز و اما الشقنداف فلیس من کلامهم و بروزن فعلول بالضم
در کلام عرب بسیار است که اکنون مستعمل است

۱۲۹۲ روز یکشنبه سیزدهم ذی القعدة الحرام ۱۲۹۲ وقایع دیشب خالی از نازکی نیست اولاً شیخ برای ما آب خوردنی را

حاضر کرد تا بیرون شهر سوار بشویم گفتم شقدوفها و بارها و شترسواران کو رفتند و در خارج شهر معطل بشوند تا
من بیایم و آقا کاغذهای ضمانت نامه و وجه کرایه اعراب را شیخ مهر کرد و داد وقت دری طول کشید شقدوفها
در خارج شهر معطل من بودند و از میان شهر که میگذشتیم عسکر تازه سوار با طبل و علم همراه بودند دیدم کشیده شقدوف
شکسته افتاده جلش ریخته حملش گریخته یک نفر فارسی بی‌مان داد کشید که ای آقا بزاده بیرا و بارش اسب را
راندم پرسیدم که کی هستی گفت والده محمد میرزا است که از شقدوف افتاده و شتر در اول منزل او را
رمانده و خود دستش و پا مانده است و محمد میرزا هم پیش زوجات شیخ زارع پسر شیخ ابراهیم که همراه ما بود گفتم
تا این شتر بار نشود من از اینجا حرکت نمیکنم معقولیت کرد فوراً پیاده شد عربها آمدند به هزار زحمت بار کردند و سواری
شقدوف بی نردبان خیلی مشکل است به هزار زحمت او را سوار کرده و بجلو انداختیم که بیرون شهر به قافله برسند
در بین آنها خبر آوردند که بیرون شهر شتر میرزا اسمعیل پیش لعزید میرزا اسمعیل افتاد و شقدوف شکست و شتر مرد
و عربها جان شتر در رفت فوراً پاره پاره کردند من از اسب پیاده شدم که سوار شقدوف بشوم حرکت شقدوف
و شتر باعث وحشت من شد از علی افندی که از اهل سلیمانیه و فارسی خوب میداند و در نزد شیخ ابراهیم قائم
مقام است و قواپس با بود پرسیدم یک نفر آدم پیدا میشود که سوای حمال همراه شقدوف من پیاده تا مدینه
بیاید گفت در این وقت شب مشکل است اگر روز میگفتید پیدا میکردم که تا مدینه اجیر بشود و در بین یکنفر از اهالی
اهل شهر گفت من میایم گفتم که کیست معلوم کرد که از اهل منبعث و اسمش بکر است گفت شصت فرنگی میگیرم
گفتم سهل است به شرطیکه کار این باشد که از کنار شقدوف دور نشود که به هر طرف میل کند بگیرد گفت قدری پول بدهید
ده فرنگ گرفت و رفت همه گفتند دیگر نخواهد آمد بعد از نیم ساعت در آن تاریکی پیدا شد و رخت سفر پوشیده
آمد و تا مدینه منوره این طور که گفته بود خدمت کرد و میگفت از فقرا تا حال به زیارت مدینه نرفته بودم این وسیله
خیر و اخواستم اگر مادرم اون میداد تا مکه می‌آمدم و در این حنین و بتفصیل فراسیاب یک صندوق دار که بر
طلا باشی بود نزد بانوا بر داشته که برود با طلا باشی سوار شود و در میان آن جمعیت طلا باشی را گم کرده و
پیاده در جلو قافله میرفت و فراسیاب یک نردبان و پوش و کتابچه حساب در دست از راه دیگر رفته تا
بقدر یکمیدان که از مسجد دور شدیم من ایستادم که اهل قافله جمع شوند عسکر تازه سوار قراول پیش و پس شد

کر بقاعده بروند آدمهارا که معلوم کردیم حسنعلی فراش حسند و قهوه‌خانه گفت که افراسیاب بیک مفقود شده
پیاده‌ها قافله و فراشها را بهر طرف فرستادم خبری نشد ناچار پیاده شدم که نماز بخوانم ده تا سی را صغیر را
با یکنفر عسکر جنازه سوی نزد شیخ ابراهیم شهر فرستادم رفتن و آمدن او بقدر یکساعت طول کشید مشار الیه در
جواب نوشته بود در تمام شهر آدم فرستادم که ندا کنند اگر امشب پیدا نشد فردا او را می فرستم و لکن
متقاعد نشده مصالح آقای عزرباشی جنازه سواران گفتم حتیّاً امیناً خبر او را میخواهم یکنفر را آورد که
از پیش بود و شاید با شترهای خالی عربها رفته باشد یک لیره گرفت و بقدر ده دقیقه طول کشید رفت و خبر آورد
و نزد بان آورد که افراسیاب بیک مأیوس شده از ترس با شترهای عرب رفته است وقتی که خبر او را آورد
از شب چهار ساعت رفته بود که راه افتادیم و نه ساعت از شب گذشته وارد به محط مستهلی شدیم که
محل عسکر جنازه سوار است آب چاه دارد و آب باران هم جمع میشود و در عرض راه شخصی را دیدم که سوار خر است
همراه شتر سوارها می آید احوال او را پرسیدم معلوم شد حاجی حسن طهرانی است که هر سال حج میکند
و امسال هم یکصد و ده تومان رفته به نیابت مرحوم محسن میرزای میرآخور است آمده او همانکه خدا از نزولی
تا اینجا همراه است و خبر و عمله شماست و این خر را در ینبع خریده است که کرایه گزاف شتر ندهد و خر را هم بقیمت
گزاف در مدینه می فروشد و زبان عربی هم بقدر ضرورت یاد گرفته است و حاجی است سرشته و فن در
سواری مخاطب لیل بود و دو منزل حاطب خیل سبحان الله چند روز قبل یکصد و شصت میل را با او پیموده
در پنجساعت آمدیم و امشب ده میل را در پنجساعت طی کردیم و در صحرای صاف بجز درخت مغیلان چیز دیگر
و از دور آتش اعراب بادیه بنظر می آمد گفتند هند وانه دیم میکارند و در منزل مستهلی کوه رضوی
در طرف شمال بفاصله یکفرسنخ یا زیادتر معلوم بود و این کوه رضوی همان است که طایفه کیسانیه را این
اعتقاد که محمد بن الحنفیه در آنجا غیبت کرده است و او را امام میدانند چنانچه کثیر عزه گفته است

أَلَا إِنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ ❊ وُلَاةُ الْحَقِّ أَرْبَعَةٌ سَوَاءُ ❊ عَلِيٌّ وَالثَّلَاثَةُ مِنْ بَنِيهِ
هُمُ الْأَسْبَاطُ لَيْسَ بِهِمْ خَفَاءُ ❊ فَسِبْطٌ سِبْطُ إِيمَانٍ وَبِرٍّ ❊ وَسِبْطٌ غَيَّبَتْهُ كَرْبَلَاءُ
وَسِبْطٌ لَا يَذُوقُ الْمَوْتَ حَتَّى ❊ يَقُودَ الْخَيْلَ يَقْدُمُهُ اللِّوَاءُ ❊ يَغِيبُ فَلَا يُرَى فِيهِمْ زَمَانًا

رَضْوَى
بفتح الراء وبعدها ضاد معجمه وبعد الواو الف

مرضوی عنده عسل و ماء ، نه و در وفیات الاعیان در احوال محمد بن الحنفیه تفصیل رضوی مسطور است
و قال رضوی جبل جهینه و هو فی عمل ینبع القصه ، وقت صبح که بیدار بر خواستم نسیم سرد می وزید
مبروک گفتم قدری در کنار آفتاب گرد آن آتش بکند که من برخیزم وقتیکه بیدار شدم اطراف آتش را
اعراب گرفته نشسته اند و می گویند الحمد لله رحمت شدید بهزار زحمت آنها را برخیزانیدیم و در این اثنا شیخ ربیع ملعون
کرکی از کمیلهای پت از ینبع آمد که باید حرکت کرد از دو ساعت به سه ساعت و نیم که سه بر شقدوف
شتران لوک سوار شده صعلوک راه افتادیم و آن صحرای بی آب و علف را در گرمای زیاد طی نمودیم و قدری
بنا رو نهار خواستیم پیاده شویم شیخ ربیع التماس می کرد که قدری هم راه برویم که خوف از اعراب باقی
داشت تا نزدیک غروب شد من حکماً گفتم شتران را خوابانده پایین بیایید که ما نهار بخوریم خود اعراب که نماز می خواندند
بعد از طی مسافت شش ساعت خسته و مانده نیم ساعت بغروب مانده بود در کنار درهٔ کوهی نهار پیاده شدیم
غذائی خوردیم نماز مغرب را هم خوانده سوار شدیم و جلو قافله که داغستانی و اهل قرم وغیره بودند نفهمیدند
حرکت کرده بودند از آنجا داخل جبال تضع شدیم بعضی جا طریق در میان دو کوه بود و بعضی جا سنگلاخ و کوه
نزدیک بود تا ساعت نه از شب رفته وارد بئر ابراهیم شدیم و معلوم شد که مشایخ هریکی بجائی رفته
قافله با شتردار خود هریکی برای ... و شیخ ربیع ملعون هم بر روی یکی از شترها خوابیده است پسرش
فهمید متصل تعاقب می گوید یحرسون یحرسون فی الطریق حرامی است رحمت کشیدند که از شر حرامی محفوظ باشند
و یک شقدوف متحوس را از ینبع تا مدینه منوره ده لیرهٔ مجیدی ده تومان هم قیمت شقدوف گرفته اند حرامی
نباشد با مردم زحمت افتاد آخر بتقریب هشت و بهاشی اصغر شیخ ربیع را بیدار کردند و در بئر ابراهیم صبح
او از شتر پیاده شدیم و هرکه از قافله بتقاضای حاجت بیرون میرفت متصل از منافق و سکیت سارق
شب گذشته از گرسنگی و بیخوابی وحشت بر قافله گذشت که نیست و آن نوشت و همه پیش من می آمدند و جهت
میدانستند که من آن صفحات ریاستی داشته ام یا سیاستی حرکت از محله تا ورود بئر ابراهیم شنیده ساعت
کشید که در روی شتر بودیم حرکت شقدوف ... زده جگر که ... نکرده و گرد از ساعت بیرون
قاعده تر دو بی رحم تر و دروغگوتر طایفه نیست صدق الله العلی العظیم الاعراب اشد کفراً و

٢ با قوم

التضع
ما التضع جبل احمر اشکل الجار
مطل علی الغور عن یسار
ینبع اوینبع و بین الکمرا
ت

نفاقاً وَاَجدَرُ اَلّا یَعلَموا حدودَ ما اَنزَلَ اللهُ علی رسوله وَاللهُ علیمٌ حکیمٌ که امت پیغمبر او را
رسول خود را کشتند که این قوم بشفعه بتول را شهید کردند الحمد لله در آن جمیع سترک کیف از عجم و ترک
نبود و الحمد لله در نزد حضرت رسول ازین فرقه روسفید خواهیم بود و علاوه بر آن الامثابه و لکن نوره
القصه اگر مهتاب شب نبود قطعاً خر جنین ها بریده میشد و الحسا دزد دیده اگر ازین صحرای بی آب و علف
ازین قوم حلیف ناخلف خلاص می شدیم کمال فضل الهی بود و بقول حکمای هند جنم این شیخ ربیع بنظر من جنم
سنان بن انس می آید مرد فوق غلیظ القلب است که خودش خر اسید و فهد پسر بزرگ خود را سوار شتر کرده و پسر
کوچک خود را گذاشت که زمام شتر را بکشد بیچاره را خواب گرفت افتاد نزدیک بود که زیر پای شتر باشد و مستعد فنا
آخر و بهاشی الکم برحمت و جهد فهد را از شتر کشید و زمام شتر را بدست او داد و می گفت انا نخاف علیکم
من الذئب و الحرامی گفتیم هیچ لازم نیست که کفیفر تو از گرگ و دزد ما را حفظ کنی و برادر کوچک او را
بر شتر او سوار کرده و زمام شتر را بدست او داد و درختهای مغیلان درین صحاری بسیار است جمالها اعتنایی
ندارند که در راه ملاحظه یمین و یسار را بکنند وقتیکه خبردار میشوی که از خارهای مغیلان یک تخته و پوش
کجاوه به هوا رفته است شعر خواجه بیادم آمد ⁂ در بیابان چون بشوق کعبه خواهی زد قدم ⁂ سرزنشها گر کند خار
مغیلان غم مخور ⁂ و برگ او خیلی شباهت دارد و برگهای تازه ریزه درخت ابریشم که سبز شده باشد
و صمغ خوب عربی صمغ درخت مغیلان است که ام غیلان عربان گویند و گل زردی هم دارد که در وقت
بهار گل می کند می گویند رایحه تندی دارد و بئر ابراهیم چاه مربع خوبی است که از ته چاه تا کف زمین سنگچین کرده اند
پانزده ذرع عمق دارد و آب شیرین خوبی داشت و از مسلخ تا هشت ساعت صحرای صاف بامین جنوب مشرق حرکت
کردیم و کوه بسیار نصح که افتادیم حرکت تا بشتر بود و امشب خر حاجی حسن جسته تنها مانده است و حاجی ها
باید خر را حفظ کنند آدمهای ما هم باید حاجی پیر مرد را حفظ کنند که از قافله نماند بیچاره را گول زده اند خری تقریباً به قیمت
از آن جلاف خریده که برای علف و آب خر خودش از خواب و خور افتاده است و یکی از اهل حاج بنراح خوب خوانده
ما ای کوئی خرم خرم وای ⁂ گور پدر جسته تو ریدم ⁂

روز دوشنبه چهاردهم ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ از شش ساعت از دسته رفته از بئر ابراهیم حرکت کردیم و تا عقیقه ۱۲۹۲

و بعد از آن حرکت ما بین جنوب و مشرق بود و این عقبه تنگی است و دو طرف کوه و سنگلاخ است و در آنجا طرفین
طریق را اسکندر کرد و داده مثل دیوار بالا آورده که حالا خراب شده است و تا آن عقبه صعب است تا اینجا
چهار ساعت طی کرده بودیم و از آن پس خط حدیده است (بضم جیم بر وزن جهینه) و دو ساعت پس از آن
که سرازیر شدیم وادی صفراست که بمشرق حرکت کردیم که این راه داخل شاهراه سلطانی میشود که بمکه معظمه می‌رود
و از آنجا بشمال حرکت کردیم که قریه حمراست و نخلستان دارد و دیدیم در خارج قریه جای عسکر سلطانی بود
که خراب شده و آب جاری دارد و از آنجا رو بمشرق حرکت کرده بجدیده آمدیم و از بیر ابراهیم تا بجدیده
نه ساعت در حرکت بودیم و کار تازه که در جسر آنجا اتفاق افتاد یکساعت بغروب مانده بود خواستیم تا پیاده
شوم شیخ ربیع و مسعود جمال ملتمس کرده زمام شتر را کرده رفتند که اگر شما پیاده شوید اهل حاج همه پیاده
حرامی حرامی هرچه گفتم نماز باید خواند گفتند الله یغفر گفتم ترنی و تشرق و قبل الله یغفر گفتند حتی
یغفر مگر تنها نمیتوانستم با کسان خودم پیاده شوم روز چهاردهم در حینیکه بزیارت حضرت سید المرسلین صلوات
الله و سلامه علیه میرفتم نماز ظهر و عصر را از خوف اعراب نخواندم و در کجاوه هم با شنیدن حرفهای
یاوه حالت و مجال نماز نبود و خودشان که نماز نمیخوانند نماز مردم را هم مانع شده و مسعود جمال بعینها بمانند
شبیه جمال بجدل بن سلیم است که در تعزیه‌های طهران میسازند که ساربان حضرت بوده است هرکه این را دیده
میداند که حاجی قاسم تعزیه گردان چه طور از عهده شبیه او برآمده است مگر آنکه لباس آن جمال شقی تر و بهتر است
و بعد از غروب آفتاب که بین الجبلین حرکت می‌کردیم هنوز ماه طالع نشده بود و تاریک بود که یکباره صدای چند
تفنگ در میان قافله انداختند که قافله ترسیدند پرسیدم که این تفنگ را از کجا انداختند شیخ ربیع که در کنار کجاوه بود
میگفت حرامی حرامی مگر روشنی تفنگ را ندیدم که از میان قافله بود میگفت که از کوه می‌اندازند و حجاج دو سه
و قرم هم چند تیر تفنگ در جواب آنها خالی انداختند بعد اعراب دانستند تا صبح بارو طایت موقوف کردند
تا بجدیده وارد شدیم جای بدی است در میان سنگلاخ دو سه ذراع آب انداختند هرچه خواستیم که چادر را در بیرون
دورتر از حاج بزنیم شیخ ربیع متصل میگفت حرامی حرامی گفتم خوب است خیال داری بدزدی و صبح بگویی حرامی
آمد هر جا که بگویی چادر بزنند در میان سنگلاخ و جای خوب آنجا شترها که پر از کنه بود قرار داده و میان قافله و ... میگفت

دوران
بکسر الفاء والراء قرب وادی الصفراء و تصحیف للدوان
ق
صفراء
بجدیده
بجدل بجاد الملهم کجعفر اسم
۲ حاج ۲
قرم
قافله

میمونی مینمونی آخر بیچ خلق شدم و او را خواستم گفتم چه بارها تو را شیخ ابراهیم قایم مقام ینبع خواهم نوشت
و بعلی پاشا حاکم مدینه خواهم گفت و بشریف مکه خواهم گفت پول گرفته که حفظ مال مردم بکنی چشمت
کور بشود ده نفر عرب در اطراف قافله بگذار که تا صبح کشیک بکشند تا چار نعیط غلیظ الیکر شدند رفتند خا
خاقانی خوب گفته ❊ اعرابی ای مال دزد محتاج ❊ آید بخزانه دار سبی حاج ❊ خداوند از شر قوم شریر
این جم غفیر را حفظ کند که بسلامت بآستان مبارک برسند و هر که با اعراب سفر کند خاصه از ینبع باید
برغم من شرعا محظور و عرفا محظور بل مشور است و هیچکس باختیار زمام خود را نباید بدست چنین قوم بی لجام
بدهد و جدیده دهنم حیم قصبه ایست آبادی است و نخیلات زیاد دارد و در بین الجبلین واقعست و اعراب چنین می گویند
که از اینجا تا ینبع و تا مدینه منوره مساویست که نصف راست و قدری از کرده فران که گذشته بودیم
جای آبی بود می گفتند که آب آن شور است و در وادی صفرا هستوز شبا براه سلطانی رسیدیم قبرستانی
و قبری بود که بالای او نوشته بودند ابو عبیده ابن عم رسول الله و آب انباری هم دارد که از باران
جمع میشود و هر که هم در این سر آید یا اطراف او بمیرد آنجا دفن می کنند و ابو عبیدة بن الحارث ابن عم رسول الله
صلی الله علیه و آله در غزوه بدر شهید شد و از بدر تا این مکان مسافت بعید است از آنجا باین مکان آوردن و دفن
کردن بنظر بعید می آید بلکه صحیح نیست و خود اعراب می گفتند یکی از مشایخ عجب است که در خاک ما
و کنجه از فرقها هر چه می پرسیدم درست نمیدانستند و جواب می گفتند ولی این مشایخ هر یک از یک فرق
جز ناقه و جمل و خروف و حمل چیزی نمیدانستند یکنفر از مشایخ گفت بدر و حنین غزای پیغمبر رسول الله صلی الله علیه و آله
گفتم یا اخا الاعرابی الحنین بین الطائف و المکة من هنا الی ثم عشرة مراحل بعد گفت نمی دانم
معلوم شد که چیزی شنیده که بدر و حنینی بوده است دیگر نمیدانستند کجا و چجا است و آب جدیده قنات جاری است
ولی خیلی گرم است که با آب گرم فرقی ندارد

سنه ۱۲۹۲ روز شنبه پانزدهم ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ صبح که روشن شد معلوم شد دیشب کنار قبرستان
منزل داشته ایم و از ساکنان احیا بشهر و بفاتحه اموات قبور آمده و دیدیم از حرکت و سکون بیدیم که
بخلاف دیگری گفت و هر چه گفتم که شیخ ابراهیم در ینبع چنین قرار داده است که تا صبح پنجشنبه باید

سوره و داخل تقویم کعبه شیخ ابراهیم با تعریف گفتم او خواهم نوشت که اعراب می‌گفتند شما از منبع تا مدینه
از منازل و مراحل خبر ندارید شیخ ابراهیم تا حال این قبال قهر کرده رفت و اگر حضرت سید المرسلین صلوات الله
و سلامه علیه پیغمبر مجازی داشت و همین را فرمایش میکردند که من از این قوم نیستم و آن خلق عظیم و خلق کریم
بر خواب تمام صَدَقَ رَسُولُهُ النَّبِیُّ الأَکرَم بدتر که اعراب ادون بودی انصافی اگر میکرد و آب
سیرت پاک آباء کرام ایمان می‌آورد و میدانست طورٌ ماوراءَ الأطوار عالم عشق از جهان دیگر است
و در بین ذرد میان نبات کردان خدمتی شیخ اسمعین کردم هشتاد و چهار درجه رسید که هشت درجه
از حد تابستان باد ترا است القصه آخر آثار و مشایخ بر آن معتقد که صبح حرکت بکنیم با نیم و این دم مجاوره را
پنگلاخ آوارد ماند و سه ساعت بغروب مانده حرکت کردیم و جدیده در کنار کوه است و دیوار سنگی حاکم بر راه
بطول راه دارد که این جا که نیز در حرکت دریا را بود و بقدر یکساعت در بین الجبلین بطول راه غات و بسیار تنگ
جدیده بسمت مشرق حرکت کردیم و سه ساعت از شب رفته از بین الجبلین در آمدیم با بین شمال و مشرق حرکت شد
و جدیده هم چند مرده ضمیمه دارد و دو نیم ساعت با در صحرا حرکت کردیم که به بئر عباس رسیدیم و از حرکت تا
ورود منزل شش ساعت و نیم کشید و بئر عباس چاه خوب بیست عمق او تقریبا بیست و دو ذرع و قطر او تقریبا
هشت ذرع است و از ته چاه تا لب چاه با سنگ چیده اند و خیلی بنای محکمی است از خارج هم پله قرار داده اند
که میتوان تا قعر چاه رفت و آب برداشت و در کنار او قلعه محکمی مثل کاروانسرا بوده که خراب شده است میگویند
عسکر دولتی منزل داشت از شرارت اعراب جمیع اصحاب ضرب اجال تلف نمانده دولت هم از حفظ و حراست
آنجا صرف نظر کرد

1292 روز چهارشنبه شانزدهم ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ دو و نیم از دسته گذشته حرکت کردیم و شب گذشته
حجاج آذربایجانی با حالت احرام با حاجی میرزا جلیل نزد من آمدند حالت آنها با تلبیه احرام و ملبیه دار الاسلام
خیلی موثر بود صبحی که تماشای چاه و قلعه رفتم برگشتن میان جمعیت آذربایجانی رفتم آقا میر ابوالفضل اردبیلی
روضه خوان هم بمکه آمده بودند در این اثنا جمعی از اعراب با تفنگهای فتیله مثل تفنگهای قدیم باز در اطراف
شترسواران محمل قافله ما رفتند که میان حاج آمدم دیدم قال و قیل است همه میگویند ابن الدلیل و ابن السبیل خودم

میان آنها رفتم پرسیدم چه خبر است گفتند عرب حربی برای پول آمده است قدری عربی حرف زدم و گفتم در
ینبع نه نسخه قرارنامه نوشته شد یکی نزد ما پست یکی نزد قایم مقام است و یکی نزد سلیمان میر حمالین که همه جا
پیش پیش می رفت و ما تا ورود به مدینه هیچ چیز نباید بدهیم آن رقعه را آوردند من خواندم دیدم چنان نیست
که بیان واقع خوانده نمیشود گفتم در میان شما کسی هست که سواد داشته باشد یک جوانی گفت من سواد دارم
کاغذ را خواند گفت حق است صحیحست و همه رفتند و من آفتابه گردان آدم که بار کنند مردم دست بار زدند
وقتیکه خواستم سوار شقدوف بشوم دیدم حمید آغا که از رؤسای طایفه بنی سعید است و از اکابر عرب حرب
با چهل پنجاه نفر تفنگچی دور مرا گرفتند گفتم چه حرف دارید گفت ما حق خود مان را از تو خواهیم گرفت معلوم شد
که ربیع بدین ها تلقین کرده است گفتم نه من شما را می شناسم و نه شما مرا می شناسید سلیمان آغای حمله
شما و عرب است اگر امروز تاخیر کرده نیامده است فردا خواهد آمد هر وقت باشد گرفتار شما است حق خودتان را
از او خواهید گرفت گفتند ما هرگز دست از تو نخواهیم کشید العرب والعجم اخوان گفتم مطلب بغیر از اخذ درهم
و دینار در هیچ کار این اخوت را منظور نکنید گفتم انا ضیفکم اجیء معکم الی الحج والحجاج یردون
الی المدینة بالسلامة و بطرف بادیه راه افتادم گفتم کاغذی نیز به علی پاشا و کاغذی به شیخ ینبع
ابراهیم قایم مقام خواهم نوشت هر چه گفتند قبول دارم آنها چنان تصور می کردند که من نواب هندی
هستم که چند روز قبل از اینجا گذشته و هر چه از خواسته مال از او خواسته بودند آن بیچاره بر طبق اخلاص
نهاده بود گفتم دو نفر از مشایخ در ینبع محبوس است چهار نفر ضامن شده است و اگر یک دینار از حجاج ضرر بخورد
باید ده دینار از عهده بر آیند حمید آغا حرف باید و حرف را شنید پیش ربیع رفت و با یکدیگر مناجی
کردند و ربیع دست بدست میزد و می گفت انا ضامن انا ضامن از اتفاقات رئیس الحمالین شیخ سلیمان
گویزی امروز بسر کشی نخانه اش رفته و همراه نبود که حق اعراب حرامی ابدها که اینها این طور جسور شده بودند
یا خیال اخذ داشتند در این اثنا یک نفر اعراب نمیدانم از کجا پیدا شد یا از چه طایفه بود لطیفه غیبی بشارت
لا ریبی بود نزد من آمد و اشاره کرد گفت فارکبوا و روحوا و لا تخافوا یعنی سوار شوید و بروید هیچ اعتنا
نکنید میر آخور گفتم والله احتشام الدوله را بشقدوف سوار کرده روانه شدیم اعراب هم رفتند و از دور ایستادند

حمیدان
بغتم تا همسلد و فتح

نظاره می‌کردند و شیخ بربیع هم مثل گرگ گرسنه شتر خود را تاخته پیش از ما رفت و اهل حاج از رفتن او زیاد وحشت
کردند اهل عربستان قفقازیه و قریم آمدند که شما اگر اذن بدهید ما تفنگها را پر کرده حاضر باشیم از عهده برآن نفر برمی
آئیم گفتیم احتیاط را از دست ندهید و متوکلاً علی الله میرفتیم قدری که طی کردیم از بیابان و کوه سنگلاخ
افتادیم چهار ساعت که طی کرده بودیم به بئر زوحاور رسیدیم که آب داشت ولی چاه عمیق بود تا اینجا بیابان
شرق و شمال حرکت شد و از آن پس چهار ساعت زیادتر بشمال حرکت کردیم تا به بئر شهدا رسیدیم
و از آن پس باز بقدر سه ساعت بشمال مشرق حرکت شد و از آن پس بمشرق حرکت کردیم تا به بئر شیرنوف
رسیدیم شش ساعت و نیم از شب رفته بود وارد بئر شیرنوف شدیم از سواری یا پیادگی شانزده ساعت کشید
فرصت اکل غذای عادت یا قضای حاجت بعمل نیاید داشتیم کسی که سوار شد وقت محبوس متحرک است
و مأیوس شد که نماز امروز هم بحکم اعراب ساقط شد حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام با نفس نبوت فرمود
لَقَدْ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هَٰذَا نَصَبًا این حالت ما چه خواهد شد خسته و مانده را نها سائیده و دندها کمال صدمه
خورده کسل و قتل مثل مرده افتادیم باز مار از این سنگلاخ پیاده کردند که اگر دو قدم دورتر میرفتیم جان در نمیبردیم
ربع مسکون که شنا بی کانون حریف خریف دو آدمی کشید حرامی حرامی چار باید هر چه آن عشق که میدان اخشن
سری جنبانیده اطاعت بکنیم شانزده ساعت با حرکت شد وقت ما در رفته‌ایم حالا نیم نزدیک صبح است
دو ساعت راحت بودیم

سنة ۱۲۹۲ روز پنجشنبه هفدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ (که اول دیماه جلالی است) دو ساعت و نیم از روز گذشته
از بئر شیرنوف حرکت کردیم و از جبل منجور شهر مدینه منوره تا مسجد شجره که ذوالحلیفه است (که مصغر حلفه محرکا است) هم
بسمت مشرق حرکت کردیم و از اینجا تا مدینه که یک فرسخ و نیم است بما بین شمال و مشرق حرکت شد و در کتاب
شش میل نوشته‌اند ولی بنظر من نیاید وقتیکه بمسجد شجره رسیدیم که میقات اهل مدینه است حجاج را و اکرام
شیخ سلیمان رئیس الجمالین گفتم میخواهم آنجا بروم نماز بخوانم مرحبا مرحبا گفته مشایخ همراه من آمدند و مسجد شجره را
الان آبار علی میگویند و در آن مکان چند چاه کنده‌اند که حجاج در اینجا غسل کرده محرم میشوند و خود مسجد شجره چهار دیوار
مختصری دارد که یکطرف طاق دارد و در آنجا حدیثی نوشته‌اند که از صحیح بخاری است که حضرت رسول صلی الله علیه

در مسجد شجره نماز خوانده‌ایم القصه آنجا نماز خوانده خواستم تا مدینهٔ منوره پیاده بروم شیخ سلیمان جمعی را
نشد که راه دور است بتاریکی شب می‌افتیم احتیاط دارد محمل خود را آورد و باصرار مرا سوار کرده خود پیاده جلو
افتاد تا امروز شتر سواری نکرده بودم شعر عرب بیادم آمد «أعددت للحدثان سابغة و عداء علندی»
و قدری که رفتیم آثار قلعهٔ قدیم و دیوار عظیم بود که گفتند قبل از مدینه آنجا قلعه بوده است که دنیا
ساخته بودند آنچه از کتاب خلاصة الوفاء بر من معلوم قصور العقیق همین مکان است که حصون العقیق نیز گویند
بقدر نیم فرسخ یا زیادتر راه رفتیم و از تیه برج که بالا آمدیم میلهای گنبد مطهر نمایان بود پیاده شده پیاده رفتیم
و زیارت‌نامهٔ مختصری خوانده و از اشعار خود چند بیتی که در عرض راه در مقاله احمدیه گفته بودم خواندم در این بین
احمد بیک قائم مقام مدینه با معین باشی و سواران باستقبال آمده بودند و بسی هم آورده هرچه اصرار
کردند سوار شوم گفتم باید تا شهر پیاده بروم آنها هم همراهی کردند بعد قائم مقام گفت یک فوج طابور
باستقبال آمده و چادر برای استراحت شما در خارج شهر مدینه زده‌اند و دو عراده توپ هم باستقبال
آورده‌اند که شلیک کنند گفتم ابداً اذن نمیدهم که توپ بیندازید که پیغمبر را از آمدن خود اعلام کنم اگر او را
عالم ما کان و ما یکون ندانم البته دانسته است که یکی از سگان آستانش بزیارت این مکان آمده است اگر ممکن بود سحباً
علی الوجه او مشیاً علی الرأس سرباز هم باستقبال آمده خوبست ولی قدغن بکنید که بالابان و شیپور سلام
نزنند همان پیش‌فنگ کافی است از پهلوی طابور گذشته احوال‌پرسی کردم و از توپچی‌ها نیز احوال‌پرسی کردم
و در چادر خارج شهر برای خستگی بقدر ده دقیقه نشستیم آقا سید حسن پسر آقا مصطفی هم باستقبال آمده بود
که حالا دلیل حجاج عجم اوست و سید صلاح را معزول کرده است وقت برخواستن که قدری [illegible] بودم
ملاباشی قرآن مرا آورد که از بغل شما افتاده و شخصی پیدا کرده است هرچند فکر کردم که این چطور از جیب بغل
افتاده است و اگر جیب پاره باشد باید ساعت هم افتاده باشد مظنه وقتیکه گنبد مطهر پیدا شد بخاک افتادم از جیب من
افتاده است باری تفأل نیک گرفتم که کلام ملک علام در ورود مدینة السلام پیدا شد و از پایین برج
جائی که معین باشی گفت آن گوشه گنبد مطهر است و پیداست بخاک افتادم و روی تضرع بخاک مالیدم و گریه
کردم و تا ورود منزل چون پیاده بودم یک ساعت از شب گذشته بود و شیخ اکرم منزل را که برای ما معین کرده بود

خلاصة الوفاء از تصنیفات سمهودی

مقامات حاجی

چون عرض راه در بئر عباس آقا میرزا ابوالفضل اردبیلی روضه خوان گفت بخانه آقا سید صافی بروید که منهم بجا
خواهم رفت از میانجا فورا احمد بیک قایم مقام آدم فرستاد آقا سید صافی را خبر کردند که خانه خود را خالی
بکنند و خانه مشار الیه چندین طبقه است و بیوتات زیاد دارد و باغچه کوچکی دارد که اشجار خرما است بعد بقایم مقام
گفتم در حرم مبارک را ببندند که غسل کرده بزیارت برویم بلکه این چند شب که من هستم باید در حرم مبارک [illegible]
باز باشد گفت یک آنی نمی بسیار خوب دو ساعت و نیم از شب جمعه گذشته با آقا سید حسن و احمد بیک قایم مقام
با آستان جبرئیل پاسبان اسرافیل دربان میکائیل میزبان عزرائیل قهرمان مشرف شده از باب السلام داخل
روضه مبارکه شدیم عرض کردم یا رسول الله یا سید المرسلین و الاولین و الآخرین الحمد لله در خاکپای تو رو
سفیدیم ای کاش ما ردا ایم که در خون پاک فرو زد تو نه عجم دخل است و نه ترک پس از آن بکنار ضریح رفته آقا سید حسن
زیارت نامه خواند من خودم حالت خواندن نداشتم بخاک پای مبارک عرض کردم و این بیت را خواندم
اینکه می بینم به بیداریست یا رب یا بخواب . خویشتن را در چنین نعمت پس از چندین عذاب   و زیارت مختصری
از حضرت صدیقه طاهره خوانده و در روضه مبارکه نماز زیارت کرده از باب الرحمه در آمده بخانه آقا سید صافی
آمدیم چون دوازده روز بسته بودند فرصت رفتن زیارت ائمه بقیع نبود و علی پاشا حاکم را که شیخ الحرم است میان
روضه مبارکه دیدم و در عرض راه که می آمدیم پیغام داده بود چون وقت چراغ روشن کردن روضه مبارکه بود از
زیارت خدمت شما محروم شدم و در عرض راه که پیاده می آمدیم از آقا سید حسن پرسیدم تا ربذه و قبر ابوذر چقدر
راهست مین باشی ترکی گفت آنقدرم ابوذر کیست و ربذه چیست معلوم شد او که نشنیده بود آقا سید حسن هم
نمیدانست و میگوید که قبر ابوذر در قبرستان بقیعست مین باشی گفت تا امشب که در خدمت سرکار هستم
ابوذر می شناسم و نه ربذه شنیده ام چند سال است در مدینه هستم امشب از آشنایان و کسان اهل مدینه خواهم پرسید
و صبح خدمت سرکار عرض خواهم کرد

۱۲۹۲ روز جمعه بیست و سیم ذی القعدة الحرام ۱۲۹۲ بعد از طلوع آفتاب بروضه مبارکه مشرف شده از باب جبرئیل که بطرف بقیعست
داخل شدیم اذن دخول زیارت حضرت رسول و فاطمه بتول علیهما السلام بقاعده که در کتاب بدایة السالکین
و اعمال بیت الله الحرام مسطور است بجا آوردم و گریه مانع شده که مسئلتی بکنیم یا حاجتی بخواهیم عفو از زلات و تقصیرات

بخواهم بعد از آن از باب جبرئیل در آمده بزیارت ائمه بقیع علیهم السلام مشرف شدم که صندوق ائمه
علیهم السلام در میان صندوق بزرگست که عباس عم رسول الله نیز در آن صندوق است ولی صندوق
ائمه که در میان همان صندوق بزرگ است مفروز است متولی آنجا در ضریح را باز کرده بمیان ضریح رفتم ۲ گرد و صندوق ۲
طوافی در دور ضریح کردم و طرف پائین پا خیلی تنگ است که میان صندوق و ضریح کمتر از نیم ذرعست که بزحمت میتوان
حرکت کرد بلکه برای آدمهای چاق عبور متعسر است و در کنار مقبره مطهره حضرت امام حسن علیه السلام بی
اختیار با حالت عجز و نیاز پای متورم خود را بصندوق دراز کرده عرض کردم یا ابن رسول الله یا معدن
الجود والسخا اشفنی بحق امک الطاهرة الصدیقة که من از طهران بقصد زیارت آستان جد بزرگوار تو و مادر
صدیقه تو آمدم پای من باین حالت بود ترا بحق مادرت قسم میدهم اگر در اجل مهلتی است پای مرا شفا بده که
بوطن مألوف با این پای مؤوف نروم و آن جمع بر وضع من حسرت میخورند بل بر اشک من رشک می بردند
و من ضریح را صریح در بغل داشته شفا میطلبیدم الحمد لله که شفای عاجل عطا فرموده و در حق این ذلیل مرحمت نمود
الم و ورم تا در مدینه بودیم تمام شد و حرکت بی درد این بنده ذلیل در آن آستان همایون بمغفرت مقرون
گردید القصه اگرچه ائمه اربعه علیهم السلام مستغنی از آن است که در این روزنامه شرح و بیان آید ولی برای هدایت ۲ احوال ایشان ۲
جمعی که خبر ندارند مذهب اسلام اند لازم است که مختصری بنویسم در آن صندوق مطهر اول قبر حضرت
امام حسن مجتبی است که سبط رسول الله است و امام ثانی از ائمه اثنا عشر است مادرش صدیقه طاهره حضرت
فاطمه سلام الله علیها است و در رمضان المبارک سنه ثلاث من الهجره متولد شد و در سنه تسع و اربعین یا سنه
خمسین من الهجره بروایت مورخین بسم نقیع شهید شده و در بقیع مدفون شدند و در جنب ایشان قبر پاک حضرت امام
رابع علی بن الحسین است که بزین العابدین و سید الساجدین معروفست والده ماجده ایشان شهربانو پادشاه زنان
که دختر یزدجرد بن شهریار است که آخر ملوک عجم است در زمان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در سنه ۳۸ هجری
متولد شده و در سنه خمس و تسعین ۹۵ بحظایر قدس شتافته است و در جنب مرقد ایشان قبر مطهر فرزند ارجمند ایشان
امام خامس محمد بن علی است که ملقب بباقر است والده ایشان فاطمه بنت حضرت امام حسن است که از دو طرف
علوی نسب هاشمی حسب است و بتواتر رسیده است که حضرت رسالتپناه صلی الله علیه وآله بجابر بن عبدالله

امام ثانی حسن مجتبی علیه السلام
امام رابع علی بن الحسین علیهما السلام
امام خامس محمد بن علی علیهما السلام

انصاری

امام سادس جعفر بن محمد علیهما السلام — ام فروه بالفاء

انصاری فرموده بودند که او را ملاقات خواهی کرد از من سلام برسان و در روایتی چنین است که حضرت رسالت
بجابر فرموده يُوشِكُ أَنْ تَبْقَى حَتَّى تَلْقَى وَلَدًا مِنَ الْحُسَيْنِ يُقَالُ لَهُ مُحَمَّدٌ يَبْقُرُ عِلْمَ الدِّينِ بَقْرًا
فَإِذَا لَقِيتَهُ فَاقْرَأْهُ مِنِّي السَّلَامَ ولادت آن بزرگوار در سنه سبع و خمسین ۵۷ و وفاتشان در ذی الحجه در
یکصد و شانزده هجریست و در جنب مزار آن بزرگوار قبر ولد الصدق ایشان [سادس] جعفر الصادق علیه السلام
ترویج مذهب حقه جعفری در زمان ایشان اتفاق افتاد که دولت بنی امیه بزوال رسیده و دولت بنی عباس
قوام نگرفته بود و والده ایشان ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق است و مادر ام فروه اسماء
بنت عبد الرحمن بن ابی بکر است از این است که حضرت میفرماید أَنَا وُلِدْتُ مِنْ آلِ أَبِي بَكْرٍ مَرَّتَيْنِ
و در روایتی لَقَدْ وَلَدَنِي أَبُو بَكْرٍ مَرَّتَيْنِ ولادت با سعادتشان سنه هشتاد هجری در سیل الحجاف در
مدینه منوره اتفاق افتاد و در سنه یکصد و چهل و هشت ۱۴۸ هجری در مدینه وفات یافت و در جنب قبر پدر مکرم و جد معظم
و عم معظم مدفون شد و در مدح ائمه اطهار شاعر خوب گفته : إِلَيْكُمْ وَإِلَّا لَا تُشَدُّ الرَّكَائِبُ
وَمِنْكُمْ وَإِلَّا لَا تُنَالُ الرَّغَائِبُ ؛ وَفِيكُمْ وَإِلَّا فَالْحَدِيثُ مُخْتَلَقٌ ؛ وَعَنْكُمْ وَإِلَّا
سنه ۱۲۳۴ فَالْمُحَدِّثُ كَاذِبُ القصه تعمیر بقعه مبارکه در بقیع از سلطان محمود خان است که در سنه ۱۲۳۴ هزار و
دویست و سی و چهار هجری محمد علی پاشای مصری بامر سلطان تعمیر کرده است و امسال هم تعمیرات لازمه را
بعمل آورده بودند و در خارج بقعه مبارکه قبر مرحوم شیخ احمد بحرینی است سنگ نازکی بر بالای قبر او بود
که شکسته شده است معلوم نشد که از نازکی شکسته شده یا کسی عمدا شکسته است فاتحه خواندم و رحمت فرستادم
گفتم حق همان است که شیخ علی پسر توکه گفته اِنَّ اَبِي ضَيَّعُوهُ [illegible] و در پهلوی قبر ایشان قبر شیخ ابو القاسم
۲ بالای قبر او هم — شیخ الاسلام شیراز است سنگ مرمر خوبی با اشعار فارسی سنگ قبر او کنده گذاشته‌اند وفات مرحوم
سنه ۱۲۳۳ شیخ احمد در ماه رجب سنه ۱۲۳۳ واقع شده و از سنگ قبر او معلوم نمیشود و آنچه هم نوشته‌اند سنگ سستی بود
سنه ۱۲۸۴ ضایع شده وفات شیخ ابو القاسم شیرازی در سنه ۱۲۸۴ واقع شده است و از آنجا به بیت الاحزان رفتم و از آنجا
بزیارت حلیمه سعدیه رفتم گفتم مرحبا بآن پستانی که بدهن مبارک حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله رفته
و مرحبا بآن شیری که حضرت آنرا مکیده است که جزو بدن مبارک شده است و از آنجا بقبر عثمان و آنجا رفتیم

زده که قدری خارج از محوطه بقیع است که در طرف شرقی بقیع واقع است و در حش کوکب دفن کرده بودند
معویة بن ابی سفیان در زمان خود آنجا را داخل بقیع کرده است و از آنجا بخارج قبرستان بقیع که از دیوار
دور بقیع خارج است بزیارت فاطمه بنت اسد والده حضرت امیرالمؤمنین علیهما السلام رفتم که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله وسلم در میان قبر او خوابیده و رحمت فرستاده اند و نماز گذارده اند و فرموده اند
حق مادری و پرستاری بمن ادا کرد گفتم مرحبا یک * زنان آبستن بود این بشر * نشنیدند و زاییدند از شیر
و آنگهی کسی که شیر آن شیر خورد و شاه مردان باشد و از آنجا بمنزل مراجعت کردم و بعد از ظهر جمعه رفتم خطبه تمام شده
بود ولی بنماز رسیدم امام شیخ یحیی نامی بود جوان است در رکعت اولی بعد از حمد سوره والضحی خواند و
بسم الله نگفت در رکعت ثانی بعد از حمد سوره انشراح را خواند و باز بسم الله نگفت و در مذهب حنفی جایز است
و بعد از اتمام نماز زیارت مختصری از حضرت ختمی مآب کرده و زیارت صدیقه طاهره کرده بمنزل آمدم در
عرض راه آدمهای غریب دیدم که همه بیکدیگر شبیه بودند مثل قالب خشت که خوب و زشت از یکدیگر تمیز
داده نمیشد و اغلب شباهت بسفیر برهان داشت که پارسال در طهران شرفیاب حضور اعلیحضرت همایونی
شده بودند پرسیدم گفتا اینها اعراب نیستند کشند از اهل جاوه هستند قریب چهار هزار نفر بزیارت آمده اند
عصری علی پاشای شیخ الحرم که حاکم مدینه است با لباس رسمی نظامی با قاضی مدینه منوره علیسی افندی بدیدن
آمده بودند علیسی افندی اصلش شیروانی است از عشیرت شیروانی زاده صدر اعظم دولت عثمانی است
که سه سال قبل بصدارت عظمی سرافرازش بود مرد خوشروی با فهمی است و علی پاشا مرد خلیقی است
بعد از آنکه در عهد محمد پاشا اعراب بدوی جسارت کرده خسارت رسانیدند که مدینه منوره را محاصره
نموده ده ماه محصور بودند و قحط و غلای شدید شد او را معزول کرده علی پاشا را فرستادند و خیلی
صحبت شد علی پاشا هم ربذه را تمیداشت علیسی افندی گفت در کتاب اسدالغابه رجوع کرده خدمت شما عرض
میکنم شخصی که رسول خدا در حق او گوید ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء اصدق من
ابی ذر عجب مجهول القدر و مفقود القبر مانده است که اسم او را فراموش کرده اند و صحبت از خندق شد که
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بدست مبارک حفر فرموده اند چنان اسم او شد پرسش شد که تبدیل یافته

۲ جمادی

بایدانست و شب شنبه بعد از نماز بحرم مبارک رفتیم زیارت کرده و زیارت صدیقه طاهره را کرده و نماز
عشا را با جماعت خوانده ساعت سه بمنزل مراجعت کردیم

۱۲۹۲ روز شنبه نوزدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ صبح بعد از نماز بزیارت آستان مبارک رفته از در جبرئیل
داخل شدیم زیارت مرقد منور را کرده بزیارت سیده نساء العالمین رفتیم برحسب اتفاق صندلهایی
بخور روضه مبارکه در مجموعه ها گذاشته مجموعه پوشهای مفتول بروی آنها انداخته یکی نوزده مجموعه
بود و شیخ الحرم علی پاشا لباس رسمی پوشیده با نایب الحرم فتح آقا که خواجه است و در قبر مبارک حضرت فاطمه
علیها السلام داخل مرقد مطهر گردند و خواجهای بی ادب هم که از عجم و عرب تماشا می آمد اذیت می کردند
حرم مطهر را قرق کرده بودند آنها داخل بقعه شدند و من پهلوی دری که مقبره مطهره حضرت فاطمه
علیها السلام داخل میشود با مصطفی خواجه و علی بیک یوزباشی که قراول من بود ایستاده تماشا می کردم و زیارت
میخواندم و علی بیک گفت در هر سال نوزدهم ماه ذی القعده این مجموعه ها را عوض می کنند خاک
سرمه محرم چراغ الحرم صدق رسول الله صلی الله علیه و آله انجه تحفت بالکاره و بعد نیم ساعت طول کشید
بیرون آمدند و شیخ الحرم مرا دم در دید تمنی کرد و گفت از آن صندل مخصوص که بالای مرقد مطهر است بجهت
شما میفرستم که خاک پاک مرقد شاه لولاک است و از آنجا بزیارت ائمه بقیع رفته بمنزل آمدیم بعد ساعت
بغروب مانده بزیارت شهدای احد رفتیم شیخ الحرم اسب عربی فرستاده و محمود آقای یوزباشی هم اسب نعیم
سوار فرستاده بود و آقا سید حسن کالسکه هم پیدا کرده که شخص هندی اینجا گذاشته که بفروش برسانند ما
او را از پاشا گرفتیم که شتر آن قاطر از قاطرهای توپکشی فرستاده بود که بر کالسکه بسته و الدوله حسام
الدوله هم سوار شده بزیارت احد رفتند کوه احد بروزن عنق کوه احمریست که در شمال مدینه واقع است
و از مدینه منوره تا مقبره حضرت اسد الله و اسد رسوله حمزه سید الشهداء علیه السلام بقدر یک ربع ساعت
و راه مسافت حضرت را زیارت کرده حالت شهادت آن بزرگوار که او را شهید کردند بر حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله دیدن آن حالت گران آمد بخاطر آورده بی اختیار جبین بر ضریح الیدة العقیم
شهادت ایشان در شوال المکرم سال سیم از هجرت اتفاق افتاده بالا تر از حمزه در شمال آن مقبره مسجد است

که میگویند دندان مبارک حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله آنجا شکسته است و بنا حمله شتمند و زخم زده بر قدم
از مقبره حضرت حمزه در آخر دره یا مسجدیست که در آنجا کمانداران لشکر را که پنجاه نفر بودند حضرت رسول
صلی الله علیه و آله با عبدالله بن جبیر برادر خوات بن جبیر در آنجا واداشته بودند آنها که بطمع غنیمت رفتند
لشکر مخالف آن دره را گرفتند که شکست بر لشکر اسلام واقع شده و در جای این مسجد می گویند حضرت رسول
صلی الله علیه و آله مجروح شده و تنهایی نماز خوانده اند و حضرت صادق علیه السلام به عقبة بن خالد
فرموده اند که در این مسجد نماز بکن و این مسجد در میان دره واقعست و کوه احد در آنجا تقریباً بشکل مثلث است و از آنجا
ثانیاً بمقبره حمزه علیه السلام عود کردم زیارت شهدا را خواندم و سوره محمد صلی الله علیه و آله و سوره
فتح را خوانده بروح پرفتوح حضرت حمزه فاتحه خواندم که قرآن خواندن در آن مکان مستحب است و بر
حسب اتفاق سوره محمد علیه الصلوة والسلام آمد که مناسب حضرت حمزه است والذین قتلوا
فی سبیل الله فلن یضل اعمالهم و مقبره حمزه را سلطان عبدالمجید خان ساخته است و چه خوب بود
که اسامی شهدای احد را با اسم خودشان و پدرشان از مهاجر و انصار در کتیبه دیوار آنجا ثبت می کردند
که اسامی این مخلصین که جان در راه حضرت رسول داده اند در نظر همه کس مشهود باشد و اکنون بجز حمزة بن عبدالمطلب
و عبدالله بن جحش اسم دیگری در آنجا معروف نیست که عبدالله بن جحش برادر زینب است که از زوجات
محترمات حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که خواهرزاده حضرت حمزه است از احد که برگشتیم
تماشای مکان خندق و مسجد الفتح رفتیم رسم خندق منطمس شده و اعراب حفظ نکرده اند که چنین علامتی
در اسلام پایدار باشد و قوافل قریش از مکه از راه غربی مدینه بشام میرفته و می آمده اند و مدینه هم از
طرف غربی می آمده اند و ابوسفیان هم با مشرکین از طرف غربی آمده است و طول خندق از علای وادی
بطحان است (بروزن عثمان) که اکنون نیز باین اسم معروف است که زمینی سبخه است چنانچه صاحب
خلاصة الوفاء می گوید الخندق حفره النبی صلی الله علیه واله وسلم طولاً من اعلی
وادی بطحان غربی الوادی مع الحرة الی غربی مصلی العید الی المسجد الفتح ثم الی الجبلین
الصغیرین اللذین فی غربی الوادی و این وادی بطحان از شمال بجنوب امتداد دارد که یکطرف آن

وادی که طرف غربی است حره است و طرف شرقی وادی بُطحان کوه سَلع المقاع است که اکنون سلع
میگویند که کوه منقطع است و بطول واقع شده و یک گوشه او نزدیک سور مدینه است که آن دروازه را
۲ میگویند ۲ جنب باب الجبل و مسجد فتح در طرف دامنه غربی کوه سلع است که بطرف وادی است که کوه سلع میان
مدینه منوره و میان مسجد فتح (که او را مسجد احزاب و مسجد اعلی نیز گویند) فاصله است و کوه سلع را در غربی
مدینه نوشته اند آنچه صحیح است که با قطب نما معلوم شد در میان شمال و مغرب مدینه منوره است و در قبله مسجد فتح چهار
مسجد دیگر است که همه را مساجد فتح می گویند و غزوه خندق در شوال سال پنجم از هجرت اتفاق افتاد
که بطل مشهور قریش بل منصور در عرب یعنی عمرو بن عبدود بدست حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
کشته شد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند ضَربةُ علیٍّ یومَ الخندقِ خیرٌ من عبادةِ
الثقلین و بار دیگر پیغمبر فرمودند برز الایمان کُلّه الی الشرکِ کُلّه و در وادی
بُطحان آثار آبادی و عمارت بسیار است که در آن دو مسجد ساخته اند و آن جبلین صغیرین که صاحب خلاصة
الوفا نوشته اکنون با صفیرین معروف است ایشیفر بالفاء مصغر اصفر که دو کوه کوچک منقطع است
و در میان جنوب و مغرب مدینه واقعست و صاحب خلاصة الوفا نیز میگوید و امّا مسیل بُطحان وهو الوادی
رانونا المتوسط بیوت المدینه و در آخرش می گوید و آخره فی غربی مساجد الفتح و یشارکه رانونا
فی مجریه من قبل المصلّی لانّها تصبّ فیه و وادی رانونا نیز وادی دیگر است و خندق معروف
در اطراف آنجا بنا بوده است در این زمان هیچ آبادی در آن وادی نیست کنار کوه سلع است و مصلّی همان مسجد
مصلّی است که اکنون ما بین مغرب و جنوب شهر خارج سور جدید مدینه است که او را مسجد غمامه نیز می گویند
و از آنجا بمنزل مراجعت کردم و شب یکشنبه بحرم مبارک بزیارت قبه عرش مرتبه رفته و ساعت از شب گذشته
مراجعت کردم و ساعت چهار بحمام رفتم.

۱۲۹۲ سنه روز یکشنبه بیستم ذی القعدة الحرام ۱۲۹۲ باد سرد میوزید و هوا چنان بود که درجه فارنهایت صبحی بحمل درجه
ایستاده بود که از حد اعتدال پانزده درجه کمتر است و بعد از ظهر قدری تفاوت کرد صبحی بحرم مبارک
مشرف شدم با وجود آنکه دیشب از حمام درآمدم احوالم بهم خورده با زیارت آستان ملک پاسبان را استعمال

السلام واستلام دانسته مشرف شدم و در صحن مسجد طواف کردم که اسامی ائمه طاهرین و صحابه را نوشته‌اند
و در مزار فایض الانوار حضرت صدیقه مطهره زیارت مختصری خواندیم به بقیع مشرف زیارت مطول
حضرت صدیقه را آنجا خواندم که احتمال کلی دارد در آنجا مدفن مبارک باشد و در احادیث اختلاف است
و بعضی دلالت دارد که قبر مبارک آنحضرت در بقیع است و در بعضی احادیث وارد شده که قبر آنحضرت میان
قبر مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و منبر واقع شده است و این حدیث را برآن دلیل کنند
بَیْنَ قَبْرِی وَمِنْبَرِی رَوْضَةٌ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّةِ و رئیس المحدثین محمد بن بابویه قمی در کتاب من لا
یحضره الفقیه نقل کرده که صحیح آنست که آنحضرت در خانه خود مدفونست چون بنی امیه مسجد مدینه را بزرگ
کردند قبر آنحضرت داخل مسجد شده است و الحال در پشت خانه که حضرت مدفون است علامت ضریح
مقدس آنحضرت است و باینکه مسجد و خانه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بهمان حالت خشت و گل خود
باقی میگذاشتند که جای دل بود و بر اطراف مسجد فزوده و در همان بیت صورت در و میگذاشتند القصه زیارت ائمه بقیع علیهم السلام
مختصر خوانده حالتم بهم خورد بتعجیل منزل آمدم و قدری معالجه کرده هر طور بود خودداری کردم که بزیارت مسجد
قبا بروم بلکه از حرکت سواری فایده حاصل شود الحمد لله تعالی از فضل الهی ببرکت زیارت عتبات عرش درجات
سواری نافع افتاد و از مدینه منوره تا قبا بضم قاف سواره قصد رفتم قبا در جنوب مدینه واقع است و از دروازه
که بیرون روی باید از وادی انو بگذری که آب او در وقت بهار میان شهر مدینه آمده از کنار شهر گذشته به آب
وادی بطحان ملحق میشود و برای شرافت مسجد قبا همین قدر بس است که در قرآن مجید خداوند از آنجا بالمسجد اسس
علی التقوی بیان فرموده است و از آنجا بمشربه ام ابراهیم رفتم که مادر قبطیه ابراهیم پسر حضرت رسول
صلی الله علیه و آله است که حضرت صادق علیه السلام بعقبة بن خالد مخصوصا زیارت چند مکان را بیان
فرموده یکی مشربه ام ابراهیم است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله یکماه بر زنان خود خشم کرده آنجا اقامت
فرموده‌اند از سنگ بنا ساخته‌اند مسجد کوچکی است اکنون خراب شده است سقف ندارد دیوار طرف قبله
آبادست و سه طرف دیگر خراب است و در حفظ آثار قدیمه مدینه منوره که هریکی شرافت مخصوص دارد اعراب
حجاز خیلی اهمال و اغفال کرده‌اند و تا مسجد قبا تقریبا دو هزار قدم میشود و مشربه ام ابراهیم از عوالی

مدینه است و از آنجا برگشته خواستم مسجد فضیخ با خانه بجه بروم کسی بلدیت نداشت آخر چند نفر از سوارهای
عسکر که همراه بودند فرستاده دم کیفر از اعراب پیدا کرده آوردند که هدایت کرد مسجد فضیخ میان
مسجد قبا و مشربه ام ابراهیم است و آن مسجد نیز خراب است مسجد طولانی است تقریبا بیست ذرع طول و
ده ذرع عرض دارد و قدری از آن مسجد را بچوب خرما پوشانیده اند و بیشتر آن سقف ندارد و صحنی هم
دارد که دیوارهٔ دور او باقی است و قسمتیکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بنی النضیر را محاصره فرمودند
خیمه مبارک را در نزدیکی آن مسجد زده و شش شب حضرت در آن مکان نماز خوانده اند و از مدینه تا مسجد قبا تمام
باغستان خرما است و در وسط راه از دولت عثمانی قراولخانه ساخته اند توپ و سرباز در آنجا است و تمام اراضی شوره زار است
می گویند خرما در زمین شوره زار بهتر بعمل می آید و با این شوره زمین اغلب چاهها آبش شیرین است و مسجد
فضیخ در جنوبی مدینه و مشربه ام ابراهیم مایل بشرقست و در نزدیکی مسجد فضیخ باغ اشراف سید شبان
و سید علی بوده که با شتر آب می کشیدند بتماشای آنجا رفتیم و از سلیقه عربی خیلی دور است که این طرح کرده بودند
و علفرا پاک بکنند بامیه و خربزه و کدو و لوبیجه کاشته بودند نزدیک بغروب بمدینه منوره برگشتیم در مدینه هم
صبحی هوا سرد بود که درجه قمرین ست در پنجاه و درجه ایستاده و پنج درجه از اعتدال کمتر بود و شب دوشنبه
بزیارت آستان همایون رفته نماز عشا را با امام جماعت حنفی خوانده در سوره بسم الله نخوانده و بعد از سوره
ایه شریفه خوانده و در آخر هم السلام علیکم و رحمة الله بلند گفته اشاره بیمین کرد و باز ثانیا السلام علیکم
و رحمة الله بلند گفته اشاره بطرف یسار کرد بطوری که پشت سر نگاه می کرد و شیخ عیسی قاضی مدینه
در پهلوی من نشسته بود از او پرسیدم گفت امام اعظم بسم الله را جزو سوره قرآن نمیداند از این جهت
سرا در نماز میخوانند و امام شافعی جزو سوره میداند جهرا میخواند و شیخ عیسی افندی گفت بمفاد حدیث اختلاف
امتی رحمة همه یکی حساب خواهند بود گفتم اگر این صحیح باشد برای هفتاد و دو ملت عذری باقی نخواهد ماند حنفی چه
گفت چنین است که میفرمایید گفتم این حدیث با حدیث ستفترق امتی ثلاث و سبعین فرقة واحدة منها ناجیة
والباقون فی النار و حدیث الا ان من قبلکم من اهل الکتاب افترقوا علی ثنتین و سبعین و
و ان هذه الامة ستفترق علی ثلاث و سبعین ثنتان و سبعون فی النار و واحدة فی

الجنة و این حدیث با آن حدیث اختلاف کلّی دارد در جواب سکوت کرد و خواجه حافظ هم خوب گفته است
جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه ＊ چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند ＊

بروز دوشنبه بیست و یکم ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ صبحی بپشت بام خانه آقا سید صافی رفتم بیست و دو ذرع ارتفاع دارد وضع شهر مدینه و جبال اطراف را معلوم کردم سور سلطان سلیمان کوچک است که بطور اعوجاج در آن قدر که آبادی منحصر بمیان قلعه بوده دور بیوتات مدینه کشیده است و بعد از آن خارج سور نیز آباد شده است و خانه آقا سید صافی نسبت بآبادی خارج شهر و داخل شهر تقریباً حکم وسط دارد و سور قدیم مدینه از محمد بن علی الملقب بجمال الدین المعروف بالجواد الاصفهانی است و بر من معلوم نشد این سور خراب شده سلطان سلیمان همان بنیان این سور را کشیده است یا ابتدای این طرح بانها داده است و از جمال الدین المعروف بالجواد آثار خیر در مکه و مدینه بسیار است و احوال او در وفیات الاعیان مسطور است و در رمضان المبارک سنه ۵۵۹ پانصد و پنجاه و نه در موصل وفات یافته و بعد از چندی نعش او را بعرفات برده در حج خدا طواف داده بعد بمدینه منوره برده در بقیع مدفون است و خاقانی در تحفة العراقین از او مدحی گفته و در معاصرین او است القصه از پشت بام خانه آقا سید صافی که قطب نما گذاشتم مرقد مطهر منور مبارک در میان مشرق و جنوب شهر نزدیک بسور سلطان سلیمان واقع است احد در شمال شهر و مایل بشمال مشرق است کوه منقطع است و طرف شمال و مشرقی او و شهر مدینه نزدیکتر است و همه کوههای مدینه از یکدیگر انقطاع دارد و تا یکساعت مسافت است و قبر مبارک حضرت حمزه در شمالی شهر است که در دامنه کوه احد واقع است که تا شهر ربع مسافت است و ثنیات الوداع دو تپه کوچک است در نزدیکی شهر در طرف شمال مغرب است و یکی از آنها اتصال بسلع دارد و کوه سلع در شمال مغرب شهر است و آن نیز کوه منقطع است که یک گوشه او اتصال بشهر دارد که باب الجبل باسم او است و مسجد مبارک کوه سلع در شمال مغرب واقع شده است و راه شام که حجاج و قوافل می‌آیند از مابین کوه احد و سلع است و در مغرب حقیقی[2] و غیر کاملی است که در آنجا همه جبال است و تا شهر تقریباً یکفرسخ و نیم است کوهی است که از شمال بجنوب امتداد دارد و کوه منقطع است در پشت وی دو کوه جماء الکبری و جماء الصغری است که امتداد

۲. شهر کوه ...

جماء الکبری   جماء الصغری

این دو کوه مغرب و جنوب مغربیست و فاصلهٔ جبال کبری و عیر تقریباً نیم فرسخ میشود و این دو کوه نیز منقطع است و
تا صغری اتصال بمسجد شجره دارد که ذو الحلیفه است و مابین مسجد شجره و شهر حصون العقیق است که اکنون
خرابست و از مسجد شجره تا مسجد قبلتین تمام آن وادی حصون عقیق است که در شاطی وادی واقع است و کوه عیر
بالنسبه بدر جنوب مغرب و جنوب مدینه واقع است که کوه منقطع است و تا مدینه تقریباً از یک فرسخ زیاد تر است مسجد
فتح و مسجد فضیخ و مشربهٔ ام ابراهیم که ماریهٔ قبطیه باشد در جنوب مدینه است و حرهٔ بنی النضیر در جنوب مغرب است
که قتل یزید بن معاویه در ذی الحجة الحرام سنه شصت و سه هجری در آن مکان واقع شده که اکنون قبور شهدا
در آنجا معروف است که پس از آن قتل مدینه مفتوح شده و در حرم مبارک آدم کشتند و هزار نفر دختر از بنات
مهاجر و انصار سال دیگر بچه زائیدند که شوهر نداشتند تفصیل او در تواریخ مسطور است و حرهٔ بنی قریظه
در مابین مشرق و جنوب است و وادی قنا در جنوب مدینه و از میان شهر میگذرد و مابین شهر بوادی بطحان
داخل میشود و پس از آن آن دو وادی با وادی عقیق متصل میشود و قبر محمد صاحب نفس زکیه در مابین مغرب و شمال
شهر در نزدیکی کوه سلع است و بقیع نسبت بحرم مبارک در مشرق و مایل بجنوب مشرق است و قلعهٔ توپخانه در
بالای کوهیست که در نزدیکی کوه سلع در شمال مغرب حرم محترم است که مشرف بر میدانیست که در آنجا حاج
شام منزل میکنند و قبل از ظهر بزیارت آستان ملایک پاسبان مشرف شده از باب جبرئیل که محل
دخول جبرئیل است خوشترم آمده که همیشه شرفیابی حاصل شود زیارت حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله
خوانده اسطوانهای حرم شریف را معلوم کردم اصل بنیان قبر شریف و حجرهٔ شریفه و ضریح و محراب شریف
از بناهای ملک الاشرف قایتبای است که در ذی حجة الحرام سنه هشتصد و هشتاد و هشت بنا نهاده و اسم
او در حجرهٔ شریفه در ضریح مطهر در پهلوی اسطوانهٔ وفود در پشت محراب شریف مسطور است و سلطان سلیمان
نیز محراب دیگر ساخته که متصل باسطوانهٔ مقدم است که اسم او نیز در پشت محراب نوشته اند و بنای این حرم
و صحن و مسجد جدید و این اسطوانها که الحق خیلی خوب ساخته اند از بناهای سلطان عبد المجید خان بن سلطان
محمود خانست که در عرض پانزده سال بانجام رسانیده و بر روضهٔ شریفه که قایتبای ساخته است که قبر مبارک
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و شیخین و صدیقهٔ طاهره در آن ضریح است هیچ متعرض نشده است و اسم خود

حصون العقیق

وادی قنا

سنه ۸۸۸

قایتبای [illegible]

باب مجیدی باسم او

نیز در آنجا جائی بنا بر ادب حکم کرد که بنویسند و اکنون باب توسل می گویند حتی آنکه مذکور شد که قصیده در مدح
سلطان بطوری که رسم شعراست و بنای مسجد شریف گفته بنظر ایشان رسانیدند که در سنگ مرمری منقوش
و در آن حرم شریف منظور گردد چند روزی جواب ندادند تا روزی صدر اعظم عرض کرده بود که حکاکی معطل است
و همه چیز حاضر است سبب تاخیر چیست که هنوز از مصدر خلافت حکم او صادر نشده است فرموده بود خیلی عجب
بنظر من آمد که شما چنین عرض می کنید که من اسم خود را شهنشاه جهان بنویسم در حرم مبارک حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله نصب کنم شاهنشاه جهان اوست باعث ایجاد زمین و آسمان است مرا اگر بچاکری آستان خود
قبول فرمایند و یکی از بندگان ذلیل محسوب نمایند فخر من است چطور شما راضی شده اید که اسم مرا چنین القاب
در این باب بنویسند هیچ نوشتن اسم لازم نیست و خیلی عقیده او تحسین کردم و در صحن مسجد هم در بالای
اسطوانها اسامی عشره مبشره و ائمه اثنا عشر و حمزه و عباس را با آب طلا نوشته اند سهو و هیچ متعرض
اسم معویه خال المؤمنین نشده است که اسم او هم نوشته شده باشد القصه آنکه در میان حرم مبارک و مسجد
شریف فرقی باشد در اسطوانها تفاوتی گذاشته که نصف اسطوانها مرمر سفید حجاره دار است و باقی سنگ
و عرض مسجد مبارک که بجنوب شمال واقعست شش ستون است که این شش ستون و پایه مربع بزرگ حساب
میشود و چهار ستون ذراست و در اسطوانه اول نوشته اند اسطوانه سریر و در ثانی نوشته اند اسطوانه حرس
که صحیح آن محرس است و در اسطوانه سیم نوشته اند اسطوانه وفود و طول مسجد مبارک که بشرق و غرب
واقع است با پایه مربع که در ضلع هر دو طرف حساب میشود هفت اسطوانه است که یکی پایه مربع است و شش
اسطوانه حجاره دار است که در اسطوانه اول قطار دویم نوشته اند اسطوانه توبه که اسطوانه ابی لبابه است
و در اسطوانه دویم اسطوانه عایشه نوشته اند و محراب مبارک در میان اسطوانه سیم و چهارم است که
و منبر مبارک در میان اسطوانه پنجم و ششم است و اسطوانه حنانه در قطار ثانی است که اسطوانه پنجم است که
محاذی پله اول منبر مبارک است و حد حرم قدیم در طول هفت ستون است و حد حرم جدید نه ستون است و حرم
قدیم که روضه مبارکه و فضای مسجد بوده است چهل و دو اسطوانه است و حد حرم جدید که بعد خلفا بمسجد زیاد
کرده اند چهار ستون است و اصل ضریح و گنبد مطهر از قاعه‌ای است که یکطرف شبکه برنجی دارد و سه طرف

فولادیست که رنگ سبز کرده‌اند و بر شش حجره طولاً و سه حجره عرضاً شامل است که چهار این چهار پایه مربع
محکمی است که در چهار طرف دارد که بنیان گنبد مطهر قبر مبارکست که گنبد مطهر بالای آن چهار پایه است
چنان محکم و بزرگست که پایه طاق مسجد را هم بر روی آن گذاشته‌اند و تخمیناً دو ذرع در دو ذرع میشود که ام تخمینست
دو پایه دیگر جای حضرت فاطمه علیها السلام است و قبر مبارک ایشان است باقی اراضی که اضافه شده مرحوم
سلطان عبدالمجید خان داخل کرده و زمینهای پست بلند را تسطیح کرده و اکنون تمام اسطوانهای حرم مبارک
و اطراف صحن مبارک دویست و پنجاه و شش ستون است و در دیوارها هم نصف ستونهای بی ربع که ستون
خارج این حساب است و در روضه مبارکه هم چند ستون است .

اینکه شکل مرقد مطهر که در خاطر بود ثابت افتاد و در این بنیان و پایه و گنبد که همه از بنای سلطان
عبدالمجید خان تعمیر داده است

و حرم مبارک پنج در دارد و باب السلام و باب الرحمه در طرف مغرب است باب توسل که باب مجیدی است در
شمال است و باب جبرئیل و باب النساء در طرف مشرق است ملک الاشرف قایتبای از سلاطین چرکس است
که در مصر سلطنت کرده‌اند و در مصر نیز آثار خیر از او بسیار است در رجب هشتصد و هفتاد و دو ۸۷۲ بر تخت سلطنت

سنه ۸۷۲

مصر جلوس کرده و در ذی القعده سنه نهصد و یک هجری در سن هفتاد و پنج سالگی وفات کرده است سنه ۹۰۱
و سلطان سلیمان پادشاه با خیری بود جامع بسیار خوبی در اسلامبول بنا نهاده است و سور مدینه را از سلطان سلیمان
بنای اوست در شوال نهصد و بیست و شش جلوس کرده در سنه نهصد و هفتاد و چهار بعد از حکمرانی سنه ۹۲۶
چهل و هشت سال در سن هفتاد و شش سالگی وفات یافته است و در سلاطین عثمانی هیچیک بقدر او سلطنت
نکرده و عجب آنکه در پشت محراب نوشته‌اند (انشاء هذا المحراب المبارک الملک المظفر السلطان
سلیمان شاه ابن السلطان سلیم خان بن السلطان بایزید خان اعز الله انصاره بمحمد
و آله و سلم تاریخ شهر جمادی الاولی سنه ثمان و تسعمائة من الهجرة النبویة) و منکشف
نشده که درین تاریخ سلطان سلیمان اختیار سنی استعمال بسنین عمر او و درین تاریخ تقریباً دو سال
گذشته بود و زمان سلطنت جد او سلطان بایزید خان بوده است و قطعاً تاریخ ثمان و ثلثین یا ثمان و اربعین یا ثمان و خمسین
یا ثمان و ستین بوده است یکی از اعداد عشرات در نوشتن افتاده است و درینجا مناسب است که از سلطان عنود
عبدالمجید خان هم مختصری بنویسیم معظم الیه پسر بزرگ سلطان محمود خان ثانی است و چهارم شعبان المعظم ۱۲۳۸ هزار و سنه ۱۲۳۸
دویست و سی و هشت متولد شده است و بعد از فوت والد تاجدار خود در نوزدهم شهر ربیع الاخر سنه ۱۲۵۵ سنه ۱۲۵۵
هزار و دویست و پنجاه و پنج هجری اریکه سلطنت جلوس فرموده است و در دولت او کارهای بزرگ اتفاق سلطان عبدالمجید
افتاد محمد علی پاشا که شامات و حرمین شریفین را تصرف کرده بود بتقویت دولت انگلیس که از سلطان گرفت
در سنه ۱۲۵۹ هزار و دویست و پنجاه و نه بسلطان واگذاشت و واقعه عظیمه سبستپل که از غرایب فتوحات سنه ۱۲۵۹
روزگار است در سنه ۱۲۷۱ هزار و دویست و هفتاد و یک در عصر او اتفاق افتاد که دول متحابه بحمایت سبستپل
سلطان عبدالمجید خان برخواسته که مختصری مفید در جام جم مسطور است وفات سلطان عبدالمجید خان
در هفدهم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۷۷ هزار و دویست و هفتاد و هفت اتفاق افتاد و بسیار پادشاه سلیم حلیم بود و بعضی سنه ۱۲۷۷
بر آنند که سلطان را بجهة اخراجات زیاد و قرض گزاف مسموم کردند القصه بعد از آن زیارت سیدة نساء العالمین
علیها السلام را کرده از باب جبرئیل بزیارت ائمه بقیع مشرف شده بعد از زیارت قبه عرش مرتبت
شیخ الحرم علی پاشا رفتیم مفتی حنفی و مفتی شافعی و شیخ الخطبا و نقیب الاشراف و چند نفر دیگر بودند در آنجا

صحبت شد علی پاشا گفتم دو روز است می بینیم شخصی در میان محراب رسول الله صلی الله علیه و آله تکیه
بمحراب داده است و دستمالی روبروی خود گسترده چیزی گیرد گدائی می کند در میان محراب نشستن و پشت
بمحراب کردن خلاف ادب است مفتی حنفی هم تصدیق کرد فوراً آدم فرستاد که قدغن بکنند و بخدام سپارد
که کسی در میان محراب ننشیند و گفتم این یک کار که از شما ساخته نشود موقوف بعرض سلطان است
که حکم بکنند اسامی شهدای احد که در بقعه شریفه حضرت حمزه است همه بنویسند که در رکاب مبارک جان داده اند
و تمامی این شهدا از معارف قریش و مهاجرین و انصار بوده اند حالا بجز حمزه سید الشهداء و عبدالله بن
جحش اسم دیگری مذکور نیست و اهل علم و تاریخ هم چند نفری را می شناسند مفتی حنفی گفت هیچکس این خیال را تا بحال
سبقت نکرده است و خیلی تحسین کرد و علی پاشا گفت اگر حکم از سلطان بشود من بخوبی بانجام میرسانم و در این ثواب — حکایت
خیر شما هم شریک خواهید بود وقت دیگر از هلال و رویت هلال صحبت شد علما تعجب می کردند که عجمی این قدر
فهم داشته باشد سواد رساله را تا آخر سفید چاپ کرده عامه میدانند و از آنجا بمنزل آمدیم عصری بزیارت حضرت
عبدالله پدر بزرگوار حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله رفتم که در سوق الطوال واقع است و چند شعر
عرض کردم : کَمْ مِنْ اَبٍ قَدْ عَلَا بِابْنٍ ذُرَیٰ شَرَفٍ کَمَا عَلَا بِرَسُولِ اللهِ عَدْنَانُ و حضرت
بدیدن اخوال پدرش عبدالمطلب که از طایفه بنی النجار بودند آمده بود در مدینه و سال چهارم بعد از ولادت
فخر کائنات و سید موجودات وفات یافت و در مدینه مدفون شد و قبر مبارکشان اکنون السلام رو بقبله است
رسم آن بوده که اموات را در آن وقت رو بقبله یعنی مکه معظمه دفن کنند محتمل که ضریح را در اسلام
ساخته باشند والله اعلم و از آنجا بروضه مبارکه رفته زیارت کرده از باب السلام داخل شدیم قرآن
بسیار در مسجد مبارک بود یکی از آن قرآنها را واکردم که ملاحظه کنم خط خیلی خوب با ترجمه فارسی داشت و
حسب اتفاق سوره والنجم آمد همان را خوانده بروح پر فتوح سید ولد آدم علیه الصلوة والسلام هدیه
کردم و زیارت صدیقه طاهره را خوانده بخانه شیخ عیسی افندی قاضی مدینه بازدید رفتم مرد با ذوق خوش
مشربیست از آنجا بمنزل آمدم اول شب شریف عبدالمحسن که از بنی اعمام شریف عبدالله شریف مکه معظمه است
بدیدن آمده بود مشارالیه از جانب شریف باستقبال حجاج بیت الله الحرام آمده است جوان نجیب

تو مندات عربی فصیح حرف میزند با ایشان گفتم زنده را در مدینه یافتم که زیارت قبر ابوذر بکنم میدانم شهدای فخ را در مکه معظمه پیدا خواهم کرد که زیارت بکنم با یکفت ان شاء الله من جای او را معلوم کرده شما را بزیارت آنها میرسانم و بیان کرد که حضرت شریف صد نفر عسکر با برادرش شریف عبد الله و کالسکه و جمال و بغال تا حده که نصف منزل تا جده است باستقبال شما فرستاده بود و چند روز هم آنجا معطل شدند تا خبر آمد که شما از ینبع آمده اید گفتم باعث شرمساری من شد از بدی کشتی ناچار شده از ینبع آمده ایم از محبت ایشان ممنون شدم گفت باز برای خدمت شما حاضر است گفتم ما هم برای فیض خدمت ایشان حاضریم و بعد از رفتن شریف عبد المحسن بعتبه عرش تبه از باب السلام مشرف شده بزیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و زیارت عذرا بتول علیها السلام کرده بمنزل مراجعت کردم

روز سه شنبه بیست و دویم ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ صبح با بستان همیون مشرف شده زیارت کردم مقامه احمدیه که عرض کرده بودم و شب گذشته تمام شده بود در حضور مهر ظهور در نزدیک ضریح مبارک ایستاده خواندم و عربها که فارسی نمیدانستند گوش میدادند و میگفتند نعم الزیارة بالفارسیه مقامه احمدیه این است و ان شاء الله در پیشگاه ملایک پناه مقبول خواهد بود

ای خاتم انبیای مرسل	ای خواجه انبیا ز اول	بودی تو نبی و بود آدم	آدم ز تو گشت فخر عالم
نوری تو بود در وجودش	زان بر همه مرشد سجودش	آنکس که نکرد گشت عاصی	مردود و دانی و اقاصی
بود و جهان نبود و تو بود	و ز تو شدی زمانه موجود	تو شاهی و انبیا غلامت	نام همه زنده شد بنامت
ادریس که علم و دانش اندوخت	از علم تو نکته‌ها بیاموخت	گر نوح نبی سفینه دارد	از لطف تو او سکینه دارد
پنج اسم مبارک تو و آل	ایمن ز کشش ز آب سیلال	از علم تو گشت شیث روان بود	و ز حلم تو لنگرش گران بود
موسی که عصا بود بدستش	فرعون و جنود شد شکستش	او حاجب درگه جلیل است	این دشمن عصا دلیل است
بر حاجب اگر سزد عصائی	تشریف شبان بود عصائی	هارون چو نقیب لشکر آمد	داود از آن زره گر آمد
در خیل تو رایض سلیمان	بر خیل مرابطین نگهبان	خوان کرده می تو را فراموش	در بندگی تو رفت از هوش
بر زاد خویش فیض غفران	زان رو همه جبرئیل گرد دربان	از لطف تو دید آفرینش	بخشیدی این سبب بکیش

من کلام
استاد الاکرم میرزا
احمد وقار بن وصال
شیرازی طاب ثراه

ای کوکب آل ای میر ازکی
ای لطف خدا و نایب شاه
ای آدب فاضل
نجل الله ای ...
کهف الادنا و الاعالی
ای رحمت الهی
ابصورت ...
سنه ۱۲۹۲ ...
ای معنی ...
ای سایه شاه ...
فرمانفرمای کشور ...
بر عزم تو شاه تکیه داده
زان معتمد ...
فرماندهی نامور ...
در خانه خیر ...
نصرو ظفر ...
عدل و شرف ...
هر جا که ...
زان ملک ...
با قدرت ...
در هر ...
لطفی

تا دیو و دد وحش مطیع باشند / در طاعت وی سریع باشند — عیسی بسرات چاشنی گیر / کاموخته علی ز قضا تیر

سر بر قدمت فکنده دارد / از روح تو مرده زنده دارد — ای جان جهان جهان تن فدا / جبریل غلامی از سر ایت

ما را نسزد که خود ستاییم / که بنده آستانت آییم — حاشا سخنی گزافه باشد / از راه جنون یاوه باشد

ما خاک کف سگان کوئیم / گر بپذیری فخر گوئیم — مقبول شده است طاعت ما / بی اجر گذشته خدمت ما

سگرا چو شمار گیند ایمن / بر جبهه نهند طوق زرین — بر جبهه خود از تو طوق خواهم / وین طوق ز فخر و شوق خواهم

در سلک سگان تو مقیمیم / در مصرف آن کمی عنبریم — بخشنده رزق ماسوائی / رخشنده عرش کبریائی

حق کرده ترا وکیل مطلق / این کار ترا سزاست بالحق — در موت و حیات اقتدارت / در ارض و سمات قدرت

از فضل خدای پاک داور / بر کیش تو زاده ام ز مادر — تا در همه داد شیر صافم / با حب علی برید نافم

بگذاشت پدر مرا بکتاب / آموخته علم دین و آداب — تاریخ و خبر تمام دیدم / تفسیر و اثر تمام دیدم

جهد از من و از خدا هدایت / صد شکر که گشتم از رعایت — دانسته ام آنکه چیست دینت / بر تخت جلال جانشینت

کو راست سزا که خود ببینند / در سلک حماة دین نشینند — چون حب علیست دستگیرم / از هشت و چهار ناگزیرم

باشم چو جدا ز خاک کویت / هستم بخدا در آرزویت — دیگر ز کجا هستی توانم / خود را بفنای تو رسانم

عمرم که بر آید از شصت است / این نعمت بیکران بدست است — شصت دگر از کجا بیارم / تا جان بفنای تو سپارم

بخشای مرا که اهل بخششی / فرمان ده چرخ و عرش و فرشی — شعر من اگر چه نیست قابل / لیکن صلت تو هست کامل

از لطف تو فخر و زیب خواهم / در هر دو جهان نصیب خواهم — با حب تو و علی و اولاد / خواهد که رود بخاک فرهاد

از حب تو و علی بمحشر / از خاک بسی بر آورد سر — در حضرت تو مقیم گردد / مسرور و هم از نعیم گردد

در قم که بر آستانش سود / هجده[18] از ماه و یازده بود — حق خواست که وارثم تو (بح) / با خاتم گشت سال تاریخ ١٢٩٢

تمت المقامة الاحمدیه علیه آلاف الصلوة و التحیه

وبعد از اتمام مقامه با حالت پریشان در خاکپای قدر سای عرش فرسای همایون عرض کردم که یا رسول الله عالم علم ما کان و ما یکون هستی میدانی که در مدت پنجاه توقف طهران چه قدر زحمت کشیده شب و روز راحت نداشتم که در غیاب پادشاه در کار دین و دولت و ولایت عیب و نقص حاصل نشود اگر جائی باشد در خانه خدا و در

حق تو بود دمی ... / لطفی تو بود بر شه / طلب الدم و طلب ادب / ما ز کشیدگان وطن در / آرزوی حیات جهانی از ... / بکشند و دو ... / آتش عشق ... / آتش غم ... / از وصل و اوصاف لطیف / شه و اقتدار مهیب جلیله / اصل تو و نسل تو ادامه اقبال / نسل تو و اصل تو کلاه / فخر الامراء ممالک / کهف الادناء ... مجد / با عدل تو ز نام ... / با جبه زخم می‌کنند دور / درد و رنج تو سرور ... / در باغ ... / ملک ... / ... بیلاش ... / و دانم ... / ... در سایه / [illegible]

میزاب رحمت با سیلاب عبرت این عرض را خواهم کرد ولی چون اعلیحضرت شاهنشاهی و خانواده
مرا از این سعادت زیارت که فیض دنیا و آخرت است محروم نفرمودند و اذن زیارت دادند هرچه بگویم
مرض فی قلوبهم مرض بین اگر در آقائی بی لطفی فرموده باشند حلال کردم یوم ینفع الصادقین
صدقهم و از آنجا بزیارت حضرت السیدة الحوراء مشرف شده بتیغ قمه زیارت نمودم را کرده بمنزل
آمدم چون حاج شام و محمل شریف مرد و زن کور که وقت ظهر می آیند بخارج قلعه تماشا رفتیم خیلی طول کشید
تا محمل شریف آمد شش ساعت بغروب مانده بود که محمل شریف به مدینه منوره با توپ سرباز و شیخ الحرم
مشایخ و اعیان وارد کردند قبل بر این میدان خارج سور که طرف باب شامی است نگاه میداشتند دو ساعت
که محمل شریف را داخل حرم میکردند محمد پاشا حاکم اول این قرار را گذاشته است کار خوبی کرده است
و پس از آن بمنزل آمده یکساعت بغروب مانده از باب السلام بسته سینه بهمایون مشرف شدم محمل شریف را
در مسجد مبارک گذاشته اند بزیارت او هم رفته پس از زیارت روضه مبارکه قرآن برداشتم بخوانم سوره
طلاق و تحریم پیشتم آمد خیلی مناسب بود و ثوابش زیارت را بروح پرفتوح سید المرسلین نثار کردم دیگر قاری عرب
بود دو قرائت دو جا ایراد گرفت بعربی گفتم اگر تو کتاب فارسی بخوانی مثل من نمیتوانی بخوانی منهم اگر عربی
مثل تو نخوانم معذورم تصدیق کرد و پس از آن بزیارت صدیقه طاهره رفته بمنزل آمدم و شب چهارشنبه
بزیارت آستان مبارک رفته از باب السلام داخل شده زیارت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
کرده و زیارت سیده نساء عالمین را اتیان کرده مشغول نماز شافعی شدم و نماز جماعت کردم امام شافعی
بسم الله را جهرا میگوید و بعد از حمد بقدر یک سوره خواندن مکث کرده بعد آیه میخواند جمعیت نماز جماعت
شافعی خیلی کمتر از حنفی است و ساعت سه بمنزل آمدم

روز چهارشنبه بیست و سیم ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ هجری (امروز تحویل شمس بجدی است که اول جدی زمستان است)
قبل از طلوع بپشت بام رفتم چون هوا سرد بود اما بادی نمی آمد درجه فهرن هیت را در بام گذاشتم در چهل و پنج درجه
ایستاد که از حد اعتدال ده درجه پایین تر است و آفتاب یکساعت و بیست و هشت دقیقه از دسته گذشته
بود بر کوه احد و عیر که میر تابید و یکساعت و سی و دو دقیقه گذشته بود بر منارهای حرم مبارک تابید از

امروز دور گنبد فرقدان سای مبارک خوانده از حجاج ایران حسینقلی میرزا پسر مرحوم جعفرقلی میرزا ای خوی
دیدن آمده بود ساعت چهار بحرم مبارک از باب جبرئیل مشرف شده بعد از زیارت روضه مبارکه مطهره
و زیارت حضرت فاطمه علیها السلام ببقیع رفته ائمه را زیارت کرده صدیقه طاهره را زیارت کردم و قبه
مطهر حضرت صدیقه در بقعه بقیع رو بروی ضریح ائمه اربعه علیهم السلام و عباس بن عبد المطلب عم
رسول الله صلی الله علیه و آله است یک پرده زرکلابتون آویخته اند و در آن چه نوشته اند سلطان
احمد بن سلطان محمد بن سلطان ابراهیم بن سلطان احمد بن سلطان عثمان سنه ۱۱۳۱ احدی و ثلثین و مائه بعد الالف
در این مدت که فزون تر از یکصد و شصت سال است این پرده خوب مانده است که چندان کهنه نشده است چنین
معلوم است که در آمدن حاج می آویزند و برمیدارند چنانچه در این چند روز نبود خادم گفت امروز شیخ الحرم
گفت آویختند که بنظر شما برسد خلاصه در برگشتن بنات رسول الله صلی الله علیه و آله ام کلثوم و رقیه
و زینب را زیارت کردم که در یک بقعه است و از آنجا بزیارت زوجات حضرت رسول علیه السلام رفتم
هشت نفر در یک ضریح است و اسامی هر یک را بالای قبرشان تخته نوشته گذاشته اند و امروز در حرم
مبارک شکایت زیادی حجاج قمی مازندرانی بلکه همه از دست عباسقلیخان قونسول شام کرده که دارا
تمام کرده است و با نواع مختلف چیز گرفته است و عذرش این است که من مواجب از دولت ندارم و تا
مخارج خود را از عجم در آورم و می گفتند چند نفر مرده بود مال آنها را ضبط کرده است و مرا قسم داده که
تفصیل را در حضور مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی بعرض رسانم و عاجلا بجناب وزیر مختار نوشتم و تهدید
کنم و از آنجا بمنزل مراجعت کرده بعد از ظهر ثانیا بزیارت شهدای احد و حضرت حمزه علیه السلام رفته علی
شیخ الحرم اسب سواری فرستاده بود دو ساعت بغروب مانده برگشتم و یکساعت بغروب مانده از
باب السلام بحرم مبارک مشرف شده زیارت حضرت سید المرسلین صلوات الله فی السموات و الارضین
صلی الله علیه و آله و زیارت صدیقه طاهره علیها السلام کرده در مسجد طواف کردم و در صحن طواف
کردم شیخ الحرم را دیدم که رخت سفید پوشیده بود که بجهت روشن کردن شمع بحرم برود و بیان کرد
که بجهت میل شریف که حاج از راه فرع میرود و روز جمعه بعد از صلوة حرکت بمسجد شجره می کنند و از حرم

که تاج شام جهت آمده بود
چون ارشد و ارکان رفته
اصیل ماین مقاله
این نامه که نامه قول
گلدسته روضه
در کتیبه شان
را با سنه ۱۳۱۰
و اوضاع
ارشاد
چون فعلا
قسم آمده
کتابنامه که خامه
کز وجه
کس پیش شهان
تا نظر شهان
دزدی که
تسلیم
وان وجه
هم پیش
ارشد در شاه
قسم
گذاشته

مراجعت بمنزل کردم و شب پنجشنبه دو ساعت از شب رفته باز بنده پیشانی عرش مرتبه رفتم زیارت سید الانبیا
والمرسلین صلی الله علیه وآله و زیارت حضرت صدیقه علیها السلام کرده برای تدارک بعضی کارهای
سفر زود بمنزل مراجعت کردم

روز پنجشنبه بیست و چهارم ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ هجری از باب جبرائیل علیه السلام صبحی بزیارت حضرت
سید الاولین والآخرین صلی الله علیه وآله مشرف شده در مقام منبر و محراب دعائی اورا خوانده و بعد از
زیارت ائمه الابرار بقیع مشرف شده از آنجا بوداع مقبره فاطمه بنت اسد مشرف شده زیارت کردم
و در میان کوچهای این چند روز بز بسیار میدیدم که بخود راه میروند و از خاک کوچه از گرسنگی میخورند یک بز را
دیدم که کاغذ میخورد پرسیدم گفتند شبها میدوشند و روزها در کوچه ول می کنند و سرکش بخود رفتنا بعد
و بازشب میبرند این حیوانات معلم بیچاره تا عصری گرسنه در کوچهامی گردند وقت مراجعت از بقیع نخود
تازه برای آنها خریدم در میان کوچه دسته دسته بونجه را بروی آنها ریختند و بمیل تمام میخوردند و عصر روز پنجشنبه
بغبار آسمان از نقاد مبارک رفته زیارت حضرت رسول و بتول علیهما السلام کردم و در روضه مبارکه
دو سوره یس و والصافات خواندم یکی را بروح مبارک سید الانبیا والمرسلین و یکی را بروح سیده نساء
العالمین علیها السلام نثار کرده و در میان صحن و کنار باغچه کوچکی که بباغچه حضرت فاطمه معروف است
دو رکعت نماز کردم چند درخت خرما دارد که باغبان کف کاشته بود و از کرفسی که کاشته بود نثار کرد
و آب دار چاهی است که در پهلوی باغچه است که بقدر چهار پنج ذرع ریسمان میرود و شب جمعه بیست و پنجم از باب
السلام بروضه مبارکه مشرف شده بعد از زیارت پشت بدیوار رو بروی حضرت خاتم الانبیا صلی الله
علیه وآله نشسته دعای کمیل را خواندم یکنفر از مشایخ ملتفت شدم که از دور نشسته گوش میدید تا اینکه
تمام شد و دانست که دعای خوبی است گفت تقبل الله منک گفتم هذا دعاء مروی عن سیدنا
علی علیه السلام علمه لکمیل بن زیاد وکله فی التضرع والابتهال قال نعم دعاء حسن
ما سمعته و پس از آن زیارت صدیقه طاهره کرده بعد از نماز زیارت بمنزل آمدم

روز جمعه بیست و پنجم ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ هجری که روز دحو الارض است که یکی از ایام شریفه دعا و

برداشته از دخیره یک
پس بخنده در حضرت
خواندی بحر و عبر
سنه ۱۲۹۲ از خاوض
در موضع خاص قومی خاص
شه بر تو زد روی ...
این نامه نامور ...
هم جلت و فصلت ...
چون مانح کریم ...
هر مشکلی که ...
خواهد تو بمیضانت داد
قولت چو قول حضرت ...
این گفته تو ...
در نظم سخن و قار ...
بر میر کرامتها ...
وانکه بوقار و با سکینه
روی آر دجانب مدینه
از شوق بکی ... کوید
تا فخر رسل درود گوید
غایب بود از تفقد ...
سنه ۱۲۹۲ شه شود
حاضر بر
از ...

ظهوری داد

مخصوص وارد اول طلوع آفتاب بسطح بام برآمده زیارت حضرت رسول وحی و روح العالمین فداه را
خوانده پایین آمدم و غسل جمعه را کرده بحرم مبارک رفتم و از باب الرحمه داخل شدم که زود بروی باب السلام
وقتی رسیدم که محمل شریف را از حرم بیرون میبردند چون خواجه ها ازین بودند آواز کردند تعالی تعالی در حرم شریف
بر برنجی شریف رفته تا به باب السلام رفتم وقتی که محمل را ... بحرم مبارک مراجعت کرده حرم خیلی
خلوت بود زیارت وداع حضرت رسول الله و صدیقه طاهره علیهما السلام خوانده ببقیع رفتم
زیارت ائمه طاهرین را خوانده وقت برگشتن بزیارت اسمعیل بن جعفر الصادق علیه السلام رفتم که مرقد ایشان
در پهلوی دیوار قلعه است و گویا احدی بزیارت حضرت اسمعیل نرفته از آنجا بمنزل مراجعت کردم وقت
نماز جمعه در حرم مبارک حاضر شدم چون خطیب نیامده بود قرآن خواستم که تلاوت نمایم تا باز کردم
دخان آمد سوره دخان و جاثیه و احقاف را خوانده ثواب او را بروح پاک سید المرسلین نیاز کردم در
این اثنا خطیب کو پیچی آمد گفتند بر منبر تکفیر خطبه میخواند خطبه با خطیب است و امامت نماز جمعه با دیگری است
القصه نماز جمعه را خوانده خطیب خوش بختی بود که بعد از ادای خطبه یک کرک صره امین و خلعت او
بدوشش انداخته و یک کرک زیر پوست دیگر هم سعید پاشا رئیس عسکر که از شام آمده بود باو داد هر دو کرک را
بالای یکدیگر بدوشش گرفت ذو القرنین شد و بعد از نماز جمعه زیارت حضرت خاتم الانبیاء و المرسلین را
نموده و زیارت صدیقه بتول بنت رسول صلی الله علیهما را کرده بمنزل آمدیم و امسال الحمد لله تعالی از دزد و
بی بود نا قابل این بنده ذلیل خیال شبها در حرم را باز کرده عجم را بزیارت می گذاشتند از زدی کتاب
زیارت نامه میخواندند پا پهلوی سابق آفتاب که غروب می کرد دیگر احدی را در حرم نگذاشت امسال امام
حجاج شام همان خیال شب اول رفتند چون آن سید نفیس زکیه محمد بن عبد الله المحض بن الحسن علیه السلام
زیارت نکرده بودیم با آقا سید صافی پیاده تا آنجا رفتم در سر راه احد واقع است اگر آقا سید صافی نبود
قاولها و مصطفی قواس که همراه بودند کسی نمیدانست در بسته بود آقا سید صافی بکلیدی را کرده
زیارت کرده در مراجعت بمسجد ابوذر رفته خارج سور سلطان سلیمان است سقف ندارد و کید سوار
از طرف کوچه کشیده اند دری گذاشته اند فاتحه خوانده بمنزل آمدم باد و باران سختی می آمد و هوا خیلی

حرکت داده درب السلام
در شتر محل کرده بود و مسجد
شریف را

خورشید طلوع چو بکرد بیان
در بیگانه زد و در زمان
چون یاد خود دیگر بود آن دل
خاموش شود و جبین ...
کای صدر نشین بزم لولاک
ای سرور ای ... ...
ای چشم و چراغ اهل بینش
مقصود نفس دار آفرینش
ای شاه سریر لی مع الله
ای صاحب عرش و ...
در بزم ازل ...
چرخ از ... ای
ای تیغ تو احسن ...
بی تیغ تو کار عقل ...
قصری ز تو کاخ چرخ مینا
... تو ... ...

سرد بود آقا سید صادق و ملاباشی گفتند غسل احرام را در شهر بعد از نماز عصر بکنید که جایز است
لهذا غسل احرام کردم و نیت او چنین است که غسل احرام میکنم از برای عمره تمتع قربة الی الله و بعد از غسل تا
شترها را آوردند و بار کردند طول کشید گفتم فرصت است و غنیمت است که باز بزیارت حرم مبارک بروم
بتعجیل تمام رفتم حرم مبارک خلوت بود قرآن خواندم سوره تنزیل را بروح ولیعهد و سوره تبارک را بروح
مرحوم و سوره قیامه را بروح والده مغفوره و سوره دهر را بروح سیدة النساء نیاز کردم در سوره مزمل آیه یوما
یجعل الولدان شیبا که خواندم دیدم شیبا بالفتح اعراب کرده است شیخی آنجا نشسته بود بعربی گفتم
غلط قرآن تصحیح کردن واجب است این قاعده عربیت شیبا بکسر است که صیغه جمع است که جمع اشیب است
مثل بیض و ابیض دیدم اعتنا نکرد دو قرآن دیگر مصطفی چاوش آورد آنجا هم همین طور بود که من می گفتم
باز اعتنا نکرد که قرآن ما باید درست باشد گفتم تو شیخ عوامی نمیدانی که این جایی کیست و هر که عوام باشد
همین طور خواهد خواند و چنان گمان میکرد که محال است قرآنی که در حرم باشد غلط باشد و این همه قرآنها که
هیچ غلط ندارد و چنان عجب بد می کرد و می نمود که العیاذ بالله عجمها می گویند قرآن غلط است زیرا که قرآن
غلط دارد و اگر مصطفی چاوش همراه نبود و نصیحت می کرد از عیب او عیب شده روی خود را بروضه مبارکه کرده
عرض کردم یا رسول الله تو عالم السر والعلن هستی میدانی که حق بجانب این بنده ذلیل است این مجاورین
درگاه تو این طور تعصب و عناد دارند که راضی نمیشوند غلط قرآن تصحیح شود بار دیگر آستان مبارک را بوسیده
و آستان حضرت صدیقه را بوسیده الوداع گویان با حسرت تمام خواندم ❊ گشتم چو جدا از خاک کویت
هستم بجدا در آرزویت ❊ و منزل آمدم بارها را برده بودند قریب بغروب بود پیاده تا خارج شهر مدینه رفته در
خارج شهر بر خاک مذلت افتاده سوار تخت شدم در عرض راه شیخ الحرم علی پاشا را دیدم که در قلعه خارج
شهر برای تشییع حجاج آمده بود و خیلی از قصور در خدمت خود عذرخواهی کرد آدم خوش نفسی است با حجاج
عجم خوش رفتار است چون پارسال محمد پاشا بوده معزول شده بجایش علی پاشا آمده است وقت وداع
بگوش او گفتم محمد که میرود بجای او سیعلی می آید از این قبیل بکن خیلی خندید دو دست روی ابو سید از هم
جدا شدیم و از شب دو ساعت و یک ربع رفته بمنزل یعنی مسجد شجره رسیدیم هشت روز و هشت شب تمام

در مدینه منوره توقف داشتم انشاءالله بعد از برکت زیارت این آستان این بنده ذلیل را بجات ثانیه سرافراز
خواهند فرمود و امروز ده مرتبه بزیارت عتبه عرش مرتبه مشرف شدم و وقتی که در منزل در مسجد شجره
بارا وارسی کردند یکبار صندوقخانه مفقود شده است از قراری که فراش صندوقخانه می گوید تاریک شده
و باران می آمد وارد منزل که شدیم بعد از ورود همه میان عمله آقا افتاد که یکبار صندوقخانه مفقود شده است
و نقد ده هزار تومان اسباب و یراق اسب از رشمه و دعایاقی و دو کلکی و دو سینه بند طلا و
قالیچهای خوب کرد و پستانی و رخوت مرا در یک یخدان در میان رود برده اند و بار را بیابان دو آمد
تاریکی نشان کرده بودند که یخدان در میان رود و همین که سیصد ابراز بوده بوده و دزد را عقدا
درکمین بود که شتر را با بار برده بنا به سرقت تفحص کردیم قادر آقاجی جمله دار را خواستم پیدا
ساعت چهار نزد سعید پاشا پیغام فرستادم گفتند خوابیده است صبح بعد از نماز پیغام فرستادم گفته بود
در راه عیب کرده است با علی پاشا محافظ مدینه است قدر و حکام حلبی که یک چشمش کور است زمام جمل
در دست او بود می گفت بار رواشد من بار را انقطار بسته بار دو آورده ام سعید پاشا می گوید شتر عرب
بال بن مرتع بوده برده اند شبانه حمالها می کنند که شترهای در سبت صبح که فهمیدند موافقت خواستند
شدند که عدد شتر اگر درست است بار او کجا رفته است از ترس کشتند که شتر مفقود شده آقا سید حسن
دلیل عجم و شیخ صالح ساعت چهار از شهر مدینه آمده بودند می گفتند در راه هیچ ندیدیم صبحی به همراه
شیخ صالح شیخ الحرم کاغذ نوشتم و بشریف عبدالمحسن پیغام دادم آنچه معلوم شده است مال حلال
بدست حرامی افتاده انشاءالله در ابتلاء آیه شریفه و لنبلونکم همین فقره مال باشد نال بعید نقص
انفس و اطفال که عوض آن از فضل خداوند ذوالجلال ممکن است با رحمت صبح بعد از نماز روز شنبه بیست و
ششم ذی القعده الحرام سنه ۱۲۹۲ مُحرم شده هوا چنان سرد بود که درجه فهرنهیت در سی و شش آمده بود
که چهار درجه منجمد است بجدی که برسد وقت احرام جنبیت که احرام میبستم برای عمره تمتع حجه الاسلام
بجهت فرمان برداری اطاعت خداوند عالمیان واجب قربة الی الله و واجبات احرام سه چیز است اول
نیت که مذکور شد ثانی گفتن چهار تلبیه و آن گفتن لَبَّیْکَ اَللّٰهُمَّ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ لَا شَرِیکَ لَکَ

ارمان میر که گفتا اسلام
کردی تو ظهور تا شد اکرام
آن خلق خوش تو مشک بیز
کرده ز هیبت مشک چین
رماطری و رحمت تیران
مارا رحود رحمت عیوان
مارا شرف رحمت بخشی
مارا شرف ... همتی
مهرابر بخش قدم ملت
شاهنشه ملک عدل جوی
مرسوم ... بشیر روی
اسلام تو را که مدارات
دیکوئی و امتش خطا
نام ولقش خلد و تکبیر
شعهای تیغ و ناصیر
ملکش جاودانا که داد
محفوظ او ز آوخشم بد دار
هم ملکش بدار معمور
ازملکش دست فتنه کن دور
پیوسته ز دشمنان معمور
اقطاع و را ... عمر دور

۲۵

لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک لبیک پوشیدن دو جامهٔ احرام که یکی
ازار است و دیگری بمنزلهٔ ردا است و احرام مصدر افعال است یعنی چیزی حرام کردن امور یکه حلال بوده
و در احرام کرده و در این جا مناسب چنان افتاد که از اعمال حج آنچه واجب است شرحی باختصار در این زمان
نوشته شود خلاصه از مسجد شجره دو ساعت از روز گذشته راه افتادیم پنج ساعت بغروب مانده برای نماز ظهر بحیا

تلویح و تصریح بدانکه حجة الاسلام در مدت عمر یکبار واجب میشود بر هر مکلفی که عاقل و بالغ و آزاد و دارای
راحله و زاد و دارای مؤنه عیال تا زمان مراجعت باشد و نیز ممکن باشد او را رفتن یعنی صحیح المزاج باشد و مریض
نباشد و در عرض راه مانعی مثل دزد و دشمن نباشد و نیز وقت او هم وسعت داشته باشد برای طی مسافت
تا مکه معظمه و این حجة الاسلام منقسم میشود به سه قسم حج تمتع و حج قران و حج افراد اما حج تمتع تکلیف
آنکسانی است که از مکه معظمه دور باشند بقدر شانزده فرسخ یا بیشتر از شانزده فرسخ الی ماشاء الله مثلا
کسانیکه در مدینه یا در مصر یا در شام یا در عراق عرب یا در عراق عجم یا در ترکستان یا افریقیه یا در هر بلده
از بلاد باشند واجب است حج تمتع بجا آورند نمیتوانند عدول کنند بحج قران و حج افراد در حال اختیار
و اما حج قران و افراد پس تکلیف آنکسانی است که در مکه منزل دارند یا بیرون مکه منزل دارند ولی بقدر شانزده
فرسخ دور نیستند بلکه کمتر از شانزده فرسخ دورند اگر چنانچه این گروه بخواهند حج تمتع بجا آورند در حال
اختیار نمیتوانند و چون بیان حج قران و افراد برای ایشانها چندان فایده نخواهد بود لهذا مختص
بصیرت بعد از حج تمتع بیان مجملی از این دو نیز خواهیم نمود و فرق بین این دو را با همدیگر و با حج تمتع و صورت عمرهٔ
مفرده را ذکر خواهیم کرد انشاء الله تعالی و چون در رساله های مناسک حج علمای اعلام تفصیل بیان واجبات
مستحبات و ادعیه وارده در حج تمتع را بیان فرموده اند بطوریکه همه کس نمیتواند درست ضبط و حفظ نماید
خاصه برای عوام بسیار دشوار است که تمیز میان اجزاء و شرایط یا واجبات و مستحبات آن بدهند چه بسیار
میشود که بعضی بواسطهٔ قلت ادراک مستحبی را بسیار دقت می کنند در بجا آوردن آن و واجبی را ترک می کنند
بخیال مستحب بودن آن چنانچه در سفر حضرت اثر مکه معظمه مشاهده شد بسیاری تلبیات اربعه را در محل
وجوب ترک می کردند که این بنده آنها را از تحت ردا اعلام می کرد که وقت تلبیه است بخیال آنکه دعا

مستحبی است ولی عامی مستحب را دقت می‌کردند در خواندن آن و همچنین بسیار دیده شد که بعضی مخترعین
دعای مستحب در نزد حجر الاسود ترک می‌کردند و چیزی که محاذات جزء اول بدن باشد بجزء اول حجر الاسود
و هکذا ما براین رساله در بیان حج تمتع اکتفا می‌کنیم بجمیع واجبات از اجزاء و شرایط و ترک می‌کنیم مستحبات
و ادعیه وارده را تا باعث نشود حفظ و ضبط آن بعمل آید و توهم نشود که باید چیزی از آنها را ترک کنید برای
در این زمانه آنچه مرقوم شده همه واجب است و ترک آنها غیر جایز و بالله التوفیق بدانکه حج تمتع مرکب است
از دو عبادت یکی عمره تمتع که اول بجا آورده میشود و دیگری حج تمتع که در ثانی بجا آورده میشود و این دو
عبادت بهم پیوسته و مربوط است اگر عمره پیش بجا آورده نشود و عقب آن حج بجا آورند بجهة عذری آن
عمره مفرده خواهد بود زیرا که مفرده یعنی منفرده و تنها و چون عمره متصل بحج نیست و تنها است از این جهت
مفرده گویند و نیز آن عبادت دویم که حج تمتع باشد در صورتی که عقب عمره بعمل نیاید و حج افراد میشود
زیرا که تنها است و گسسته شده از عمره سابق آن و بیان مفرده از عمره و حج و اما معنی تمتع یعنی لذت
و تمتع یافتن و چون در عمره تمتع و حج تمتع که دو عبادت است بعد از احرام بستن معتبر است و در احرام
که شخص ترک کند و حرام کند بر خود بیست و چهار چیز را که ذکر خواهد شد مجملا و نیز در عمره تمتع و حج تمتع طواف
نساء و نماز طواف نساء معتبر است و پس از طواف و نماز آن در عمره تمتع و حج تمتع بر شخص حلال می‌شود
جمیع چیزهائیکه در احرام حرام شده بود و شخص متلذذ می‌شود بآن بیست و چهار چیز لهذا عمره و حج تمتع گویند
پس عمره تمتع یعنی عمره که بعد از تمام شدن آن حال آن شخص متلذذ میشود بچیزهائیکه بر او حرام بود و از
آنها بی بهره بود و حج تمتع یعنی حجی که پس از تمام کردن آن شخص متلذذ میشود بآن بیست و چهار چیز و بیان
کردیم که اگر عمره تمتع بجا آورده نشود و حج تمتع در عقب آن بجا آورده نشود بجهة عذری آن عمره مفرده خواهد شد
و منفرد می‌گردد از حج و تنها میشود و از این بیان ظاهر میشود که دستور آنچه در اخبار و احادیث وارد شده و در السنه
ذاکرین مصیبت جناب سید الشهداء علیه السلام مشهور است که آنحضرت یوم ترویه حج را بدل بعمره مفرده
فرمود و عازم عراق شدند زیرا که اجتناب محض احترام حرم الله که مبادا ابا نند و آل ابی سفیان لعنهم الله خون
مبارک آنحضرت را در آن مکان شریف بریزند و هتک حرمت بیت الله شود یا بعلت چیزهای دیگر و بجهت موانعی

کر علتش را با فهمی و کم خوان است عمره مفرده را که عبادت اول است از برای حاج بیت الله بجا آورند و
حج تمتع را که تمام دو عبادت است بجهة ظلم آل ابوسفیان ترک فرمودند و نتوانستند تمام تکلیف حج تمتع را
بجا بیاورند پس حج اکبر که حج تمتع است و عبارتست از مجموع دو عبادت بدل فرمودند بعمره مفرده که
همان عبادت اول ازین دو عبادت باشد بعلت آنکه شخص حاج که بخواهد تکلیف حجة الاسلام خود را بعمل آورد
ابتدا شروع میکند باحرام عمره تمتع از میقات خود بهمین طور اعمال عمره تمتع را بجا می آورد تا تمام شود
و روز هشتم ذی الحجة الحرام که یوم ترویه است شروع میکند بعبادت دویم که حج تمتع باشد بطریق استحباب
و محرم میشود باحرام حج و میرود بمنی یا روز نهم شروع میکند بطریق وجوب میرود بجانب عرفات بعد از
ظهر روز نهم میرسد بعرفات تا روز دوازدهم یا سیزدهم فارغ میشود از اعمال حج و جناب سید الشهداء
سلام الله علیه که نمیتوانستند تا روز دوازدهم یا سیزدهم بمانند و تمام عمل را بانجام برسانند لهذا بقاعده
ما لا یدرک کله لا یترک کله اکتفا بهمان عمره تمتع که عبادت اول است فرمودند و چون ترک یوم
هشتم یا نهم را تا دوازدهم نفرمودند پس عمره از تمتع بودن بیرون رفت و مفرده شد یعنی عمره تنها شد
پس حج را بدل بعمره مفرده فرمودند القصه اصل مطلب بیان واجبات حج تمتع است باید دانست که غرض
از نگاشتن این گونه مطالب درین روزنامه آسان شدن و زود فهماندن تکلیف شخص است هنگام عازم شدن
بیت الله لهذا درین شمردن افعال واجب حج تمتع مناسب نیست که غیر از آنها چیز دیگر بیان کرده شود
و مخفی نماند که اول لازم است شروع مواقیت که آنها معین شود تا پس از آن بتوانیم واجبات را بیان کنیم
پس میگوییم مواقیت جمع میقات است و آن عبارتست از جایی که شخص حج کننده باید در آنجا که برسد محرم شود
و شروع کند باعمال خود و بدون احرام حرام است از آنجا تجاوز کند و مواقیت شش موضع میباشد و هر
موضعی ازین مواضع ششگانه میقاتست از برای جمعی که عبور می کنند از آن میقات و بسوی مکه میروند
اول مسجد شجره است که آنرا ذو الحلیفه می گویند حلیفه بروزن جهینه بضم حاء و فتح لام است و این میقات
اختیاری اهل مدینه و کسانی است که از مدینه منوره بجانب مکه معظمه میروند و اگر ضرورت واقع شود که
نتوانند از آنجا محرم شوند از جحفه که میقات اهل شام است محرم میشوند و بعضی گمان کرده اند که آن مسجد با فضل

بدانکه چون در متن روزنامه مرقوم شد جمیع واجبات افعال حجة الاسلام است و بعضی از سنن و مستحبات آن مناسب است در ... شود بطریق انتخاب و اختصار کرده ... انها بطور ... مذکور ... واجبات مذکوره ... مستحبات ... انها ذکر ... واردو بیان انها ... فصل کرده شود فصل اول در مستحبات قبل از احرام و حال احرام و آنها دوازده چیز است اول تنظیف بدن ... پاکیزه کردن بدن ... گرفتن ... شارب زدن ... ازاله موی ... کردن ... موی عانه نمودن ششم غسل کردن برای احرام هفتم خواندن دعا ... بعد از غسل ... وارد شده ... بجا آوردن

مسجد قزلباش است که او بنا نموده حق این است که این همان مسجد شجره است و قزلباش تعمیر کرده موضع دوم
وادی عقیق است و این میقات اهل عراق و اهل نجد و بصره و بغداد و کسانی است که از این راه به مکه روند
که معظم وادی عقیق اماکن بسیار صدق می کند که اول آنها مسلخ است بسین و حاء مهمله یا بخاء معجمه است
و اواسط آنها غمره است و اواخر آنها ذات عرق گویند که احرام گاه اهل جماعت و سنت است و افضل
احرام بستن از مسلخ است اگر آنجا بطریق یقین معلوم و معین شود که مسلخ است و اگر تعیین حاصل نشود احرام را
تاخیر نیندازد تا جائی که یقین کند که آنجا وادی عقیق است و بحسب تتبع چنان معلوم میشود که آنجا که الحال
برکه شریف مینامند اول وادی عقیق است زیرا که از برکه تا ذات عرق که میقات اهل سنت است و مسافت
می گویند چنان معلوم میشود که زیاده از هشت فرسخ نباشد و احوط آنست که تاخیر نیندازد احرام را تا رسیدن
عرق بلکه بعضی از علمای اثنی عشریه جایز نمیدانند تاخیر را و اگر تقیه از اهل سنت باعث تاخیر احرام تا ذات
عرق شود مثل از رسیدن بانجا در دل قصد احرام کند و تلبیه آهسته بگوید و رخت خود را بیرون نیاورد
و اگر تواند در جای خلوت لباس خود را بیرون کند و جامه احرام بپوشد و نیت احرام کند پس از آن
بجهة تقیه لباس احرام را بیرون کند و لباس خود را بپوشد و بجهت آن فدیه بدهد تا برسد بذات عرق که
احرام گاه اهل سنت است آنجا لباس احرام مثل آنها بپوشد و چنین اظهار کند و خاقانی در تحفة العراقین اشا
رات کرده ؛ چون مقدمت از عراق دانند ؛ میقات تو ذات عرق خوانند . موضع سیم قرن المنازل
و این میقات کسانی است که از راه طایف بیایند بجانب مکه و قرن بفتح قاف و سکون راء مهمله اسم کوه کوچکیست
در دو منزلی مکه و صاحب صحاح گفته که بفتح قاف و راء مهمله است که اویس قرنی منسوب باوست و این کلام
غلط است زیرا که میقات قرن است قرن بسکون راء مهمله است و اویس منسوب بمکان نیست مکان د
چنان شهید ثانی فرموده و قرن یکی از اجداد اویس است چنانچه صاحب قاموس گفته که اویس منسوب
بقرن بن ردمان بن ناجیة بن مراد است حدیث نبوی حق اویس دلیل آن است که از اهل یمن است کما قال
صلی الله علیه و آله انی لاجد ریح الرحمن من جانب الیمن موضع چهارم یلملم است که اسم کوه
از کوههای تهامه در دو منزلی مکه واقع است و این میقات اهل یمن است و کسانیکه از یمن بجانب مکه بروند

صاحب قاموس می گوید یلملم او الملم او یرمرم میقات الیمن جبل علی مرحلتین من مکه موضع
جحفه بتقدیم جیم مضموم بر حاء ساکنه و این موضع میقات اهل شام و مصر و مغرب است و در حوالی دریا واقع است
و بالفعل آنجا را عوام رابغ می گویند و در سه منزلی مکه است و جحفه اسم قریه ایست که اکنون هیچ آثاری از آن
و علامات مکانی باقی نیست که آنجا محرم شوند و اهل شام و مصر که آنجا می آیند چون بالفعل اهل مدینه
میشوند از مسجد شجره احرام میبندند ولی اهل سنت و جماعت از جحفه محرم میشوند ولی حق آن است که جحفه تا
رابغ دو سه فرسخ مسافت است و رابغ محاذی جحفه است و در محاذات میقات هم احرام بستن صحیح است و در این
زمان تمام قوافل مترددین از راه رابغ بمکه میروند موضع ششم منزل خود شخص است و آن میقات کسانی است
که از آن پنج میقات گذشته منزلشان نزدیکتر باشد بمکه مثلا میقات کسانیکه منزل ایشان در طایف است
همان طایف است و میقات کسانیکه مثلا در وادی فاطمه منزل دارند همان وادی فاطمه است و همچنین آنکه کسانیکه آنجا
بمکه بروند و از هیچیک از این میقاتها عبور نکنند مثل کسانیکه از دریای عجم بدریای احمر یا از دریای سفید بدریای
احمر عبور می کنند تکلیف آنها این است که اولا تصور کنند ببینند که عبور ایشان بکدام یک از این
مواقیت نزدیکتر میباشد بهر میقاتیکه نزدیکتر است مقابل آن میقات که رسیدند و محاذی آن گشتند
محرم شوند مثلا کسیکه از دریای سفید بدریای احمر میرود و میرسد بنقطه از دریا که آن نقطه برابر جحفه است
و بجحفه نزدیکتر از سایر میقاتهاست بمجردیکه رسید در آن نقطه محرم میشود و همچنین هر که از باب المندب
گذشته بجده می آید در دریا در محاذی یلملم محرم میشود و اگر علم بمحاذات و برابری ممکن نشود بمظنه اکتفا کند
و بعضی گفته اند احرام ببندند از جائیکه دیگر از آنجا پیشتر را احتمال محاذات ندهد و احوط از برای این
شخص گذشتن بر یکی از مواقیت است باین معنی که کسی از راهی بیاید بجانب مکه که از این پنج میقات نباشد
برود و خود را بیکی از میقاتها برساند و از آن میقات احرام ببندد و تا درک میقات بکند مثلا کسی از راه دریا عبور
کند واجب است در برابر میقات احرام ببندد که برابر جحفه باشد و همینکه بجده رسید نرود بمکه بلکه مستحب است [۲]
و در سعدیه از یلملم احرام ببندد که میقات اهل یمن است و از آنجا با احرام بمکه مشرف شود و واجبات حج تمتع
بیست واجب است که پنج از آن واجبات عمره تمتع است و پانزده از آن واجبات حج تمتع است و کسیکه تمام این

فریضه و نماز شب شتر
سنت و وقت سوار شدن بر شتر
سنت شود و در وقت بالا رفتن
و بجز راستی سنت است آمدن از آن در
بر بلندی و پائین آمدن و زیر بار
زنها بگویند بصوت پست و جنب
نیز بگویند در محلها می گویند
حایض باشد و همچنین دستور بگوید
تا خانهای مکه نمودار شود و همچنین
خانهای مکه پیدا باشد ترک کند در
احرام حج تا بعد از ظهر روز عرفه
که بعرفات میرسد ترک کند قبل
در نماز محرم و احرام بهتر است
احرام و انها نزد و از ده چیز
اول آنکه جامه سیاه نپوشید بلکه
هر جامه رنگین مکروه است مگر
جامه احرام سبز و جامه خوابیدن
سیاه جامه سیاه بالتبع سیاه
در جامه خواب چنانچه در
خوابیدن جامه

۲ که از جده بسعدیه بروم

مستحب
شدن بجهت استعمال
حنا کردن در حال احرام حنا
بقصد زینت

بیست واجب است بعمل بیاورد جمیع واجبات ذمه خود را ادا نموده خواهد بود عمره تمتع و حج بر ذمه حاج بیت الله
الحرام باقی نخواهد ماند واجب اول احرام عمره تمتع واجب دویم طواف عمره تمتع واجب سیم دو رکعت نماز
طواف عمره تمتع واجب چهارم سعی بین صفا و مروه واجب پنجم تقصیر است و این پنج واجب عمره تمتع است
واجب ششم احرام حج تمتع هفتم وقوف بعرفات در حال اختیار از ظهر روز نهم تا مغرب و این یکی
از ارکان است اگر وقوف بعمل نیاید حج او باطل است و اگر قبل از غروب آفتاب بجهة عذری بعرفات رسید
همین قدر که عرفاً صادق بیاید که وقوف در عرفات را نموده است صحیح است هشتم وقوف بمشعر الحرام که از ارکان است
از طلوع فجر تا طلوع آفتاب روز عید قربان نهم نزول بمنی است دهم انداختن هفت سنگ ریزه بر جمره عقبه
در روز عید که معین خواهد شد یازدهم قربانی کردن در منی همان روز بر کسیکه استطاعت خریدن و کشتن داشته باشد
دوازدهم تراشیدن سر یا کندن از مو یا ناخن سیزدهم طواف حج متمتع چهاردهم دو رکعت نماز طواف
پانزدهم سعی بین صفا و مروه شانزدهم طواف نساء هفدهم نماز طواف نساء هیجدهم بیتوته کردن در منی
شب یازدهم که باید پس از اعمال حج بمنی مراجعت کند و مستحب آن است که قبل از غروب آفتاب در منی
باشد یعنی شب بروز بردن که تا در روز یازدهم رمی جمرات ثلثه نماید نوزدهم بیتوته نمودن در منی
شب دوازدهم که تا روز دوازدهم که رمی جمرات ثلثه شود بیستم بیتوته کردن در منی است در شب سیزدهم
و این واجبست بر کسیکه در احرام از صید و زن پرهیز نکرده باشد و بر کسیکه از این دو اجتناب کرده بیتوته شب سیزدهم
لازم نیست و جایز است از برای او کوچ کردن در یوم دوازدهم بعد از زوال شمس و اگر اتفاقاً روز دوازدهم
در آنجا ماند و تا شب داخل شد بیتوته برای چنین کس نیز واجبست و همچنین رمی جمرات نیز در فردای
آن شب که سیزدهم باشد واجبست و بعد از فراغت از ادای این واجبات بیست گانه شخص مکلف بحجة الاسلام
فارغ میشود از تمام اعمال که بر ذمه او بوده و اگر شخص مکلف بحج در ابتدای شروع آن جاهل باین بیست امر
واجب باشد و نداند که باید شروع در چه اعمال کند لکن اول عمل قصد کند که حج بر ذمه خود را بجا میآورم
بطوریکه بعد از شروع بعمل بر همین شخص خواهد شد مثل اکثر عوام که در اول نمیدانند چه میکنند ولی قصد میکنند
که آوردن عمل را بر طبق رساله که در دست دارند یا بر طبق قول و عمل مجتهدی که همراه آنها است ظاهراً عمل او صحیح است

حرام بودن جماع ... اینکه ... احرام ... در حال احرام ... ششم ... هفتم ... هشتم ... نهم ... دهم ... یازدهم ... دوازدهم ... سیزدهم ... و محل ... حرم ... که موضع معینی است ... کردن برای دخول حرم ... داخل حرم ... بجهت تواضع و فروتنی است ... عفی عنه

خواهد بود و این دو صورت عمرهٔ تمتع و حج تمتع و واجبات آنها بطریق اجمال که بیان شد محض آنکه همه کس بتوانند
بزودی تمام آنرا ضبط [حفظ] نمایند و پیش از شروع بحج صاحب بصیرت باشند و بدانند چه عمل باید نمایند
صورت حج تمتع و بیان واجبات آن بطریق تفصیل پس اول افعال آن عمره است چنانچه معلوم شد و چون واجبات
عمره پنج بود و واجبات حج پانزده لهذا بیان مجموع را در دو باب مینمائیم که باب اول از آن در بیان عمرهٔ
تمتع است مشتمل بر پنج فصل است و باب دوم در بیان حج تمتع است مشتمل بر پانزده فصل است مجموع فصلها بیست
فصل است و هر فصلی بیان یک واجب از واجبات حجة الاسلام مینماید باب اول در افعال و واجبات عمرهٔ
تمتع است و در آن پنج فصل است فصل اول در احرام عمرهٔ تمتع است و در احرام عمرهٔ تمتع چیز واجب است
اول نیت بدین طریق که قصد کند شخص بجا آوردن عمرهٔ تمتع احرام می‌بندم برای عمرهٔ تمتع حجة الاسلام
بجهت اطاعت و فرمانبرداری حضرت خداوند عالم واجب قربةً الی الله و معنی احرام بستن بحج و قرار دادن و حرام
نمودن ترک بیست و چهار چیز است بجهت بجا آوردن بلکه از برای عمل نمودن اعمال معینهٔ معهوده دوم گفتن
تلبیات چهارگانه است بدین صورت لَبَّيْكَ اَللّٰهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ
وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ و واجب است در نماز قرائت سورهٔ حمد بطور صحیح و واجب است آنرا
بجهر بخواند و کاف الملک را بفتح بخواند و واجب است این عبارت را شخص یاد بگیرد از روی همین نوشته
اگر نتواند بخواند دیگری یاد بدهد و اگر هیچیک را نتواند جمع کند میان این سه چیز هم خود شخص بطور غلط
که یاد گرفته بخواند و هم فارسی این عبارتها را یاد بگیرد و بخواند و هم کسی را نایب کند که او بطور درست بخواند
فصل سیم واجب است پیش از نیت و تلبیه گفتن پوشیدن دو جامهٔ احرام که یکی از آن دو بپوشاند از ناف تا
زانو را که آنرا ازار گویند و جامهٔ دیگر بپوشاند تمام دو منکب را که مفصل میانهٔ سر کتف و عضد است و پوشانیدن
غیر از دو منکب واجب نیست و آن جامه را ردا گویند و شرط است کندن رخت دوخته خود و پوشیدن اینها
جامه دوخته چنانچه در محرمات احرام بیاید پس احوط آنست که پیش از نیت احرام و تلبیه رخت احرام پوشیده شد
تا زمان نیت با رخت احرام باشد و لبیک نگوید مگر با رخت احرام و شرط است در این دو جامهٔ احرام جائز باشد
که نماز در آن صحیح باشد پس کافی نیست احرام در جامهٔ ابریشم و غیر مأکول اللحم و جامهٔ نجس بنجاستی که

خداوند عالم
عفو کند از او صد هزار گناه و بنویسد
برای او صد هزار حسنه و صد هزار
حاجت او را برآورد … سوم خواندن
دعای مخصوص که وارد شده در بیان …
دخول حرم و فصل چهارم در بیان مستحبات
دخول مکهٔ معظمه و مسجد الحرام و آنها
بیست و دو چیز است اول غسل کردن
برای دخول مکه اگر ممکن شود دوم
… دخول مکه داخل مکه شدن
با آرامش و وقار …
… ظاهراً و باطناً …
… کسی که از راه مدینه بیاید
… بقول بعضی
برای دخول مسجد الحرام هم
… مستحب است داخل
… بالفعل
شدن و گفته‌اند اذان در … از
باب السلام است پس باید شخص از
باب السلام داخل شود و … برود
تا ستونها و در اطراف … محل
ستونهای مسجد قدیم را … علامتی
گذاشته‌اند که ستونها را امتیاز دارد
و باب بنی شیبه

منفذ باشد و همچنین ازاری که از نازکی بدن انسان زیر آن نمایان باشد و بهتر آنست که ردا هم چنین باشد
که بشره در آن نمایان نشود و اگر این دو جامه نجس شود در احرام بشویند یا تبدیل کنند بجامه پاک بلکه اگر بدن نجس
شود زود بشویند و جمعی از علماء منع کرده اند پوشیدن حریر خالص را در زن و بر این قول تقویت فرموده اند علمای
عصر مثل مرحوم حاجی شیخ مرتضی اعلی الله مقامه و جناب حاجی میرزا محمد حسن شیرازی و جناب حاجی ملا علی کنی
سلمهما الله تعالی بلکه در مسائل گذشته و آینده نیز مطابق رای اجتهادی ایشان است و نیز شرط است که این دو جامه
از پوست نباشد زیرا که در عرف عرب ثوب که بمعنی جامه است بر پوست گفته نمیشود و نیز این دو جامه باید بافته باشد
نه مثل نمد مالیده باشند بعد بدانکه واجب احرام عمره تمتع و حج آن تماما بیان شد که محرمات احرام سی و چهار
و مجملا بیان خواهد شد و تفصیل آن در کتابهای مناسک مبسوط است و حقیقت احرام توطین نفس است بر ترک امور
که مذکور میشود که معرفت آن امور لازم است و نزد علماء احوط مراجعه تمامست قبل از نیت احرام تا قصد
نفس از آنها نماید و التفات بآنها تفصیلا در وقت نیت احرام لازم نیست اول که حرام است صید کردن
شکار وحشی مگر در صورت خوف اذیت از آن و اعانت بر کسی که او شکار کند نیز حرام است اما شکار دریایی
ندارد و صاحب هدایت الکبری خصوص صید کشتن اقسام جانوران را اضطرارا و اختیارا اعتقاد و
مسئله بیان کرده است و ملیکتبانرجوع علیه دوم جماع کردن حرام است بلکه مطلق التذاذ و استمتاع
حرامست و اگر در عمره باشد یا بعد از سعی باشد و اگر در وقوف عرفات باشد یا از بعد وقوفین باشد هر یک
حکمی دارد که در مناسک مرقوم است سیم عقد کردن زن است خواه برای خود یا برای دیگری چهارم
استمنا است بهر نحو که باشد پنجم استعمال طیب است از قبیل مشک و زعفران و عود و عنبر خواه ببوید
یا بمالد و نهایت احتیاط ترک بوئیدن میوه های خوشبو است ششم پوشیدن مخیط یعنی چیز دوخته
برای مردان هفتم سرمه کشیدن است هشتم نگاه کردن در آینه است نهم پوشیدن موزه و چکمه
و جوراب که پشت پا را تمام بپوشاند دهم فسوق است و مراد از آن دروغ گفتن است یازدهم
جدال است و آن گفتن لا والله و بلی والله است و احوط الحاق مطلق یمین است و مراد از این قسم دروغ
خوردن است دوازدهم کشتن جانورانی است که در بدن انسان یا رخت ایشان باشد مثل کیک و شپش

ابها بوده است
الحرام را برای آن مرتبه بزرگ کرده اند
و مسجد الحرام از امر ملتزم ببوی
کرد داخل مسجد الحرام شیبه را
ها الامر ... سعی تا سعی شیبه
تا ان علامتهای سعی تا قبیت را
مشاهد کرد در طرف ثبات کمال
ششم ایستادن در ... و
خضوع و خشوع و الزام تن و دل
هفتم خواندن زیارت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در مسجد
و زیارت مخصوص که وارد شده و
هشتم خواندن دعای مخصوص
نهم ... الاسود ...
پنجم شخص حجر الاسود ...
نایی و قش ما ستر ... نماید
کوتاه بر داشتن که قصر ... بدن
چهارم دکن ... الملتزم کردن و
نای المی ابجا آوردن و تلاوت
برستادن و گفتن اللهم تقبل
یازدهم دکعت و صورت بدن
دوازدهم مالیدن ان اگر ...
نکهبی نوشیدن است
مانع نباشد و اگر ممکن نباشد
مالیدن و اگر نشود اشاره کرد
نوی ... اکتفا میتوان نمود
خواندن دعا ...

۶۶

وهمچنین انداختن انتهاپست از بدن سیزدهم انگشتر بدست کردن است بجهت زینت چهاردهم
پوشیدن زیور است از برای زنان مگر زیوری که برای زن پوشیدن آن پیش از احرام عادت
داشته باشد پانزدهم روغن مالیدن بدن است هر چند بوی خوش نداشته باشد شانزدهم
ازاله مو از بدن است خواه از بدن خود باشد یا از بدن دیگری هفدهم پوشیدن مرد است سر خود را حتی
بگل و حنا هیجدهم پوشانیدن زن است روی خود را بنقاب نوزدهم استظلال است یعنی سایه
قرار دادن مرد است بالای سر خود را در حالتیکه راه طی میکند و در منزل جایز است بیستم بیرون
آوردن خون است از بدن خود و غیر هر چند بخراشیدن باشد یا مسواک کردن باشد که احتمال خون آمدن
داشته باشد بیست یکم ناخن گرفتن هر چند بعض ناخن باشد مگر آنکه اذیت بکند پس فدیه میدهد
و فدیه آن یک مد از طعام است بیست دویم کندن دندان است هر چند خون نیاید بیست سیم کندن
درخت و گیاه است که در حرم روئیده باشد مگر آنکه در ملک منزل آن شخص باشد و این حکم مختص محرم نیست بلکه
درباره همه کس ثابت است و گیاه اذخر مستثنی است که کندن او جایز است بیست چهارم
سلاح برداشتن است مثل نیزه و شمشیر و هر چیزیکه آلت ضرب باشد مگر بضرورت که در راه خوف جان
داشته باشد و معنی حالت محرم حالت است اگر مرد اختیار دارد که سلاح بردارد و گیاه بکند
یا صید بگیرد محرم نیز اختیار خواهد داشت و شخص محرم مرده متحرک نیست خاصه که بجهت روان [illegible]
باشد فصل دویم در طواف عمره تمتع بدانکه مکلف بعمره تمتع بعد از احرام که داخل مکه شد
واجب است بدانکه بطواف خانه کعبه گفته شد سابقا که طواف از ارکان است و معنی رکن بودن آن است
که اگر کسی عمدا او را ترک کند تا موسم وقوف بعرفات شود عمره او باطل است چه عالم باشد بحکم مسئله
چه جاهل و حج او حج افراد میشود و بر چنین کس واجب است در سال آینده حج را قضا کند و اگر عمدا
نبوده بلکه بجهت عذری ترک طواف نموده یا سهوا ترک طواف شده تا آنکه موسم وقوف بعرفات رسید
بعد از اعمال حج واجب است عمره مفرده قضا بجا آورد و واجبات طواف چند چیز است اول
طهارت از حدث یعنی اگر شخص جنابت یا حیض یا نفاس و یا سایر چیزها که غسل لازم دارد داشته باشد غسل نماید اگر

۲ والحمد لله تعالی برای بنده دلیل آورد
بیست چهار چیز واجبات احرام
استظلال که برای ...
نا چار بوده تقصیر دیگر کرده
اول سر را هم پوشانیدم

واگر اینها نباشد وضو بگیرد دویم واجبست بدن و لباس طواف کننده از نجاست پاک باشد هر چند نجاستی دویم
که در نماز معفو باشد سیم ختنه کردن است در مردان و بدون آن طواف باطل است حتی در باره طفل کوچک سیم
اگر اطفال را ختنه نکرده طواف دهند بطواف نساء بعد از بلوغ زن بر ایشان حلال نخواهد بود چهارم ستر عورت چهارم
بلکه واجبست که لباس طواف کننده مباح باشد بلکه جمیع شرایط لباس نماز که در لباس طواف کننده حاجت است پنجم
بقاعده که فرموده الطواف کالصلوة پنجم نیت کردن باین طریق که قصد کند هفت شوط یعنی هفت دور
طواف خانه کعبه در عمره تمتع از فرض حجة الاسلام بجهت اطاعت فرمان خدا و علم بجا می آورم ششم ابتدا ششم
کردن بحجر الاسود و این آسان میشود باینکه شخص که میخواهد شروع بطواف کند هنوز محاذی حجر نرسیده اندکی
مانده که برسد نیت کند و این نیت را در ذهن نگاه دارد تا محاذی حجر شود تا یقین حاصل شود که ابتدای دور از جزء
اول حجر شده هفتم تمام کردن شوطهاست بحجر الاسود و این معنی ممکن نمیشود مگر بعد از محاذات جزء اول هفتم
بدن بجزء اول حجر و در اینجا نیز شخص اندکی باید تر برود تا یقین کند که محاذات حاصل شده و این بنده در
وقتیکه بزیارت بیت الله الحرام روانه بودم جناب مجتهد الزمان حاجی ملا علی کنی حفظه الله تعالی جناب حاجی میرزا علی کنی مد ظله
بوداع آمده بودند فرمودند که در طواف بطوری مشی که متمکن باشد حرکت کنید و وقتیکه بمحاذی حجر الاسود میرسید
حکماً محاذات واقع خواهد شد پس از آنکه به بیت الله الحرام مشرف شدم فرمایش ایشان صحیح بود اغلب
خطا می کردند و هر کس که ممکن بود تلقین میکردم که خطا نکند هشتم آنکه در جمیع احوال خانه کعبه را بدست چپ بیندازد هشتم
و در هیچ شوطی پشت بخانه یا رو بخانه نکند که اگر در یکجزو از اجزاء شوط پشت بخانه کند یا رو کند آن جزء را
دوباره بطور صحیح عبور کند و در هر دوری که میرود همینکه بدر باب حجر اسمعیل رسید قدری خود را کج کند
بخط مستقیم نرود تا آنکه خانه از دوش چپ کنده شود و باید درست دقت درین باب بکند و این بیان میشود
بدین طریق که قدری دورتر از خانه شوط کند و بشکل مربع دور نزند بلکه بر خطوطی دور بزند که شکل
حادث از آن خطوط ذو ثمانیة اضلاع باشد که چهار ضلع از آن موازی چهار ضلع بیت باشد و چهار
ضلع دیگر آن بچهار زاویه بیت مرور نماید و درین صورت شخص حاجت بکج کردن این احتیاج ندارد
بدین شکل چنانچه جناب حاجی سلمه الله تعالی تعلیم فرموده اند

ا ب ج د ه و ز ح ط رکن حجر الاسود ی رکن عراقی
حرکت مطوف است دور بیت مبارک یا رکن شامی یب رکن یمانی

مقام ابرهیم
حجر اسمعیل
در بیت
ناودان

نهم از واجبات طواف داخل کردن حجر اسمعیل است در طواف باین طریق که دور حجر بگردد و داخل آن نشود
دهم بودن طواف در میان خانه کعبه و مقام ابراهیم علیه السلام جمیع دوره یعنی که بیست و شش
ذراع و نصف مسافت میان خانه و مقام ابراهیم است این قدر مسافت در همه جا واجب است که منظور دارد و بیرون از
این از خانه دور نشوند که عرفا نگویند از طواف خارج است یازدهم آنست که شخص در هیچ یک از دورها خود را
داخل خانه و چیزی که جزو خانه محسوب است نکند مثلا خود را داخل صفه کوچکی که دور خانه است نکند و آن صفه را شاذروان
می گویند مثلا در حین طواف بالای دیوار حجر اسمعیل نرود بلکه دست خود را نیز از بالای صفه بجهت استلام ارکان
یا غیر ارکان دست بر روی دیوار حجر نگذارد دوازدهم آنکه هفت شوط یعنی هفت دور طواف نماید نه
کمتر و نه زیادتر و اگر سهو کند اعاده نماید که یقین بهفت حاصل کند فصل سیم در نماز طواف بدانکه
واجب است بر حاج بیت الله که بعد از طواف بلا فاصله دو رکعت نماز طواف بجا آورد و بنوع نماز صبح در نزد
مقام اگر نشود در پشت مقام ابراهیم علیه السلام و اگر ممکن نشود در یکی از دو جانب آن بجا آورد و اگر آنهم نشود
در تمام مسجد الحرام بکند لکن رعایت نزدیکی به پشت مقام یا بدو جانب مقام را بکند فصل چهارم در سعی بین
صفا و مروه است یعنی رفتن و آمدن میان صفا و مروه که دو مکان هستند معین نزدیک مسجد الحرام بدانکه
بعد از نماز طواف واجب سعی و آن مثل رکن است و حکم ترک سعی مثل حکم ترک طواف است ولکن طهارت از حدث

۲۷
هفتم پوشیدن عورت هشتم
ختم از انا ختم بحجر الاسود
دست مالیدن بآن و بیکی از ارکان
مشروط بآنکه آزار بمردم نرساند و مانعی
اگر اذیت بمردم برسد بکند نهم
از دور به بیت اشاره کند در حال طواف
خواندن دعائیست که اللهم
وارد شده و آن اینست اللهم انی
اسئلک بایمانک ... دیگر که
دهم خواندن دعای
دهم است اللهم البیت
مختصر است ... مستجیر بک
فقیر و انی خائف مستجیر
فلا تغیر جسمی و لا تبدل اسمی
خواندن دعای مخصوص که وارد
شده وقتیکه شخص میان کعبه
بعد از صلوات بر محمد و آل محمد
بخواند در هر شوطی و از بر
خواندن دعا در وقتیکه بحجر
اسمعیل علیه السلام برسد باید
اول نگاه بناودان طلا نماید
پس از آن دعای مخصوص که وارد
شده بخواند سیزدهم خواند
دعائیکه وارد شده است پشت
خانه کعبه چهاردهم

حیث و ستر عورت و سایر شروط طواف در سعی شرط نیست و واجبست که ابتدا کند از جزء اول صفا
این معنی که پاشنه پا را بچسباند بجزء اول مسافت و نیت کند که هفت مرتبه میروم در صفا و بر میگردم
فرض عمره تمتع بجهت اطاعت فرمان خداوند عالم پس برود از صفا بجانب مروه بطور پیاده اگر بشود و اگر سواره
یا بر دوش کسی برود تا برسد بمروه بنوعی که انگشت پا را برساند بلند آن که از آن بالا میروند و این رفتن را
یکنوبت محسوب دارد و از آنجا برگردد بجانب صفا تا میرسد بآنجا بار انگشت پا باید برسد بآن پله صفا
این برگشتن را هم یکنوبت محسوب دارد و مستحب است که بر چهار پله صفا بالا رود و پاشنه پا را بر مسافت بگذارد
ما اله هم در بالا رفتن هشتم پائین آمدن و همچنین پله های مروه را بالا رود و پائین آید بهتر است چون واجب است [illegible] از
صفا شود و لهذا سعی هفتم مروه تمام میشود و واجبست رفتن و برگشتن از راه متعارف باشد نه از میان مسجد الحرام
یا از طرف سوق اللیل مثلا بمروه برود یا بصفا برگردد و واجبست که از صفا رو بمروه داشته باشد و از مروه
رو بسوی صفا داشته باشد پس اگر قهقری یعنی وارونه برود و برگردد محسوب نخواهد شد لکن در حین سعی رو بجانب
راست یا چپ نماید ضرری ندارد اگر کسی در صفا یا مروه قدری بنشیند بجهت استراحت ضرری ندارد لکن بدون
عذر در وسط راه نشستن جایز نباشد لکن بجهت گرمی هوا یا بجهت خستگی که از طواف بهم رسیده جایز است
وصل سعی از طواف تاخیر بیندازد لکن بطوریکه طواف را امروز کرده سعی را فردا کند بلی ضرر ندارد تاخیر تا بعضی
تا شب اندوزکه طواف شده فصل پنجم در تقصیر است یعنی کوتاه کردن قدری از ناخن یا قدری از موی
شارب و در عمره تمتع این تقصیر واجبست که بعد از سعی بجا آورده شود و باید نیت آنرا چنین کند که تقصیر میکنم
بجهت محل شدن از عمره تمتع در فرض حجة الاسلام بجهت اطاعت و فرمان خداوند عالم و بدانکه
تراشیدن سر کافی از تقصیر نیست بلکه در عمره تمتع حرامست و بسبب تقصیر در عمره بر شخص حلال میشود جمیع
چیزهائیکه در احرام حرام شده بود مگر غیر از تراشیدن سر بهمین جهت بعد از تقصیر شخص را میگویند که محل شد
یعنی حلال کننده نفس خود هر چه را که حرام بود غیر از سر تراشیدن و بدانکه طواف نساء با نماز طواف
بعد از تقصیر محض احتیاط لازم نیست در عمره تمتع بجا آورده شود و بجا آوردن [illegible] جناب الحاج
میرزا محمد حسن و جناب الحاج ملا علی کنی بطور طواف عمره که گذشت و بطور نماز طواف مرد و زن و اطفال

خواندن دعائیکه وارد شده در رکن یمانی و آنکه
وارد شده در مرور در کعبه اول دست‌ها را بلند کند و آنکه
دعا شروع نماید بار دیگر همه بلند
کردن سر را جانب کعبه و خواندن
دعائیکه وارد شده در مرور در رکن
یمانی شاره همه خواندن دعای
مخصوص رو نمایند اردکن عراقی
میرود دعای حجر الاسود هفتم
خواندن دعائیکه در شوط هفتم در
مستجار و مستحب است و مستجار
در پشت خانه کعبه واقع است
در پهلوی رکن یمانی برابر باب کعبه
و مستحب است بنا شد دستها باید
و تن و شکم را باید بدیوار چسباند
و این دعا را بخواند اللهم البیت
بیتک و العبد عبدک و هذا
مقام العائذ بک من النار اللهم
من قبلک الروح و الفرج و العافیة
اللهم ان عملی ضعیف فضاعفه
لی و اغفر لی ما اطلعت علیه
منی و خفی علی خلقک استجیر بالله
من النار و نکوید

این بود بیان واجبات عمرهٔ تمتع و هرگاه برای مکلف ممکن نباشد اتیان بعمرهٔ تمتع بجهت تنگی وقت ورود بمکه یا بجهت عروض حیض که اگر منتظر پاکی شود بجهت بجا آوردن طواف وقت وقوف بعرفات میگذرد پس اگر برای عمره احرام بسته است نقل میکند نیت احرام را باحرام حج افراد و اگر محرم نبود از مکه احرام حج می بندد و بجانب عرفات میرود و تمام اعمال حج را بجا می آورد و بعد از آن عمرهٔ مفرده بجا می آورد این کافی است از آنچه بر او واجب بود باب دویم در افعال حج تمتع و واجبات آن و مشتمل است بر یازده فصل و در هر فصلی ذکر یک واجب از واجبات حج تمتع خواهد شد فصل اول در احرام حج تمتع و این احرام مثل احرام عمره سه واجب دارد نیت و دو جامهٔ احرام پوشیدن و لبیک گفتن بطور سابق و بیست چهار چیز که در احرام عمره حرام بود در احرام حج نیز حرام است لکن بین این دو احرام از دو جهت فرق است یکی زمان احرام عمره وسیع است که از اول ماه شوال ابتدا تا زمانیکه اگر در آنجا بماند زمان وقوف بعرفات فوت شود و زمان وقوف بعرفات بعد از ظهر روز عرفه است برای مختار چنانچه خواهد ذکر شد در فصل وقوف بعرفات و زمان احرام حج مضیق و تنگ است روز ترویه است بطریق استحباب و روز عرفه است بطریق وجوب چنانچه ذکر خواهد شد فرق دویم بین الاحرامین آنکه مکان احرام عمرهٔ تمتع یکی از میقاتهای شش گانه است چنانچه گذشت و مکان احرام حج تمتع نفس مکه است و بهتر مسجد الحرام است و استحباباً افضل جاهای مسجد الحرام حجر اسمعیل است یا مقام ابراهیم علیه السلام پس اعاده و ادای واجبات احرام حج لازم نیست پس نیت احرام نماید پس از پوشیدن جامهٔ احرام بدین طریق که بر خود قرار میدهم باز داشتن نفس خود را از بیست و چهار چیز که ذکر شد بجهت بجا آوردن فرض حج تمتع قربةً الی الله پس لبیک بگوید بطریق سابق از مکه تا منی و از آنجا تا بعرفات و بجهت وجود عرفات که رسد ترک کند و اگر روز عرفه از مکه بیرون رود در مکث نکند از مکه تا عرفات در رفتنهای خودش تلبیه بگوید و در عرفات ترک کند فصل دویم در وقوف بعرفات بدانکه واجب است وقوف بعرفات و آن موضعی است محدود و معین معروف و مراد بوقوف بودن در آن مکان است چه سواره چه پیاده چه متحرک چه ساکن بلی اگر تمام مدت آنجا خوابیده باشد یا بیهوش باشد وقوف او باطل است و واجب است بودن آنجا از ما بعد زوال تا غروب شرعی روز عرفه که وقت افطار روزه د

اللهم ان ذنوبی عندی انواعا من خطایا و عندک انواع من مغفرتک من رحمتک و افتح من ... استجابات لابعض حلق ادعاک

قوله یا من ... انطلبانی یوم ... مناجات خود را طلبد و دعاء بسیار کند و اقرار بگناهان خود کرده طلب آمرزش نماید خواندن دعا نیکو هیچ ... وارد شده در نزد حجر ... ملاحظه فقیر و ما باید کمال ملاحظه بکند در هر مرتبه که میرود که ببالا حجر ابوسیند یا دست ببالد بر کتفها خود را اسا باید استحبا موضع ایستادن خود را نشان کند و وقتیکه علما را ابجا آورد باز بر گردد بجای خود و از جای خود باقی نماند شوط و ابطال اوست کند در طواف کم و زیاد مدعا صحت نمود نمانکند در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وارد شده که هر که طواف نماید بسنن و آداب

مغرب است پس کافی است بودن آنجا در وقت عصر مثلا و واجب است نیت باین طریق که می‌باشم در عرفات
بعد از ظهر امروز تا شام در حج تمتع بجهت اطاعت فرمان خداوند عالم قربة الی الله و وقوف بعرفات در تمام آن
زمان یعنی از بعد از ظهر تا مغرب یوم عرفه از واجبات غیر رکنی است پس اگر ترک شود تمام آن زمان
و وقوف در بعض اجزاء زمان بعمل آید و در بعض دیگر نیاید حج صحیح است و اگر چه شخص گناه کرده پس مسمای
وقوف رکن است یعنی همین قدر که عرفا بگویند در عرفات بوده وقوف نموده اگر مسما هم ترک شود عمدا
حج باطل است فصل ششم در وقوف بمشعر الحرام است بدانکه حاجی واجب است باید در شب عید قربان از عرفات
کوچ بکند بسوی مشعر الحرام برود هر وقت از شب که میرسد آنجا شب را بروز بیاورد و واجب است نیت نماید طلوع
فجر و این واجب است اکثر علما واجب میدانند و این قول احوط است و برای این واجب نیت چنین کند که شب را
بروز می‌آورم در مشعر الحرام بجهت رضای الهی چون طلوع فجر شود نیت وقوف مشعر الحرام کند باین طریق
که می‌باشم در مشعر الحرام از طلوع فجر تا طلوع آفتاب در حج تمتع بجهت وجوب آن قربة الی الله و اگر پیش از طلوع
آفتاب از مشعر بیرون رود و از وادی محسر که جای مخصوصی است بگذرد گناهکار است و بعضی گفته‌اند که گوسفند
کفاره آنست و وقوف بمشعر واجب رکنی است که ترک آن عمدا باعث بطلان حج است فصل چهارم در ترو
کردن منی است بدانکه واجب است بر مکلف بعد از کوچ کردن از مشعر الحرام در روز عید قربان بموضعی که آنرا
منی گویند بجهت ادای سه واجب که ذکر خواهد شد فصل پنجم در رمی جمره عقبه است یعنی انداختن سنگ
ریزه بر جمره اسم جائیست در منی که موضع رمی می‌باشد و این رمی واجب است که بعد از طلوع آفتاب روز عید
وقت شدن رمی کند و اگر فراموش شود تا روز سیزده هم بجا آورد و اگر کسی بخاطرش نیاید در سال آینده
خودش یا نایب او بجا آورد و شرط است که اسم سنگ ریزه بر آنها صدق کند و شرط دیگر آنکه آنها از
حرم باشد و از هر جای حرم که بردارد ضرر ندارد باید سنگها را کسی نینداخته باشد بطور صحیح و رمی آنها مستحب است که
استحباب حجاج در مشعر سنگریزه جمع می‌کنند و مستحب آنست سنگ ریزه منقط باشد و در
چند چیز واجب است اول نیت کند شخص که می‌اندازم هفت سنگ بجمره عقبه در حج تمتع بجهت واجب بودن آن
قربة الی الله دویم انداختن آنها پس اگر سنگ ریزه‌ها را در آنجا بگذارد بطوریکه گویند انداخت کفایت نمیکند

مذکوره یعنی
مذکوره بنای بر
در زوال ظهر ... چشم
و ... تنبک و ... چهرا
خود را ... عالله
در ... شرط دست ...
آنکه از ... کند ... آورد ...
قطع بکند ثلث شود در ...
علوی هفتاد هزار ...
محو شود هفتاد هزار ... او
شود ... از برای او
هفتاد هزار درجه ...
در نامه عمل او ثواب هفتاد
هزار ... آزاد کردن ...
هزار ... ده هزار درهم ...
و خدا ... شفیع ...
هفتاد هزار کس از اهل
و ... برای او هفتاد هزار
... اگر خواهند در دنیا
... اگر خواهند در
... و اگر خواهند
آخرت ... فصل
در مستحبات ... طواف ...
نماز طواف و ...
اول که خواندن سوره ...
... در

سیم آنکه بجمره رساند سنگریزه ها را بواسطهٔ انداختن پس اگر سنگ برخورد بجایی بعد از آن بجمره برسد مجزی
نخواهد بود چهارم آنکه عدد سنگ ریزه باید هفت باشد پنجم آنکه آنها را یکدفعه نیندازد و هر چند متعاقب
برخورد بجمره بلکه واجبست که متعاقب بیندازد و هر چند یکدفعه برخورد یعنی یقین حاصل کند که هفت سنگریزه
بجمره خورده است و مستحب آنست که از ده ذراع تا پانزده ذراع دورتر ایستاده سنگرا بیندازد و
بجهت اینکه یقین حاصل کند که سنگها بخورد و نزد دیگر ضرری ندارد فصل ششم در ذبح هدی است
یعنی ذبح گوسفند و گاو و شتر و آن واجبست بر هر کسیکه ذبح هدی پس یک هدی برای چند نفر کافی
نیست و اگر کسی قادر نباشد بر خریدن هدی ده روز باید روزه بگیرد باین معنی شخص میداند که قیمت و قدرت
خریدن و کشتن هدی ندارد از آن جهة روزه میگیرد که بدل هدی میشود سه روز در حج روز هفتم و هشتم و نهم اگر نشود روز
نهم و یکروز دیگر بعد از مراجعت از منی اگر روز هشتم نگیرد روز نهم را هم نگیرد تا بعد از منی که مراجعت نمود روزه
بگیرد که آن سه روز باید در ایام توقف مکه معظمه باشد و اما هفت روز دیگر پس از آنکه حاجی وارد خانه خود شود
بگیرد یعنی بوطن خود مراجعت کرد و بگیرد و هدی اگر گوسفند باشد هفت ماه باید داخل هشتم شده باشد و اگر شتر
باشد پنج ساله و داخل در ششم شده باشد و اگر گاو باشد داخل در سال سوم شده باشد و اگر بز باشد دو ساله و داخل در سوم شده
باشد و باید هدی صحیح و تام الاعضا باشد حتی اگر کمی از گوش او بریده باشد کفایت نمیکند و باید لاغر نباشد بطوریکه
در عرف بگویند لاغر است و باید قسمت نماید از گوشت هدی آنچه خود شخص بخورد و قدری هدیه بدوستان بدهد و قدری
بصدقه بدهد و مقدار سه یک از این قسمت ثلث باشد بهتر است فصل هفتم در حلق و تقصیر حلق یعنی سر تراشیدن
تقصیر در لغت عرب کوتاه کردن چیز است و در اینجا کوتاه کردن و گرفتن شارب و ناخن است بدانکه بعد از
ذبح کردن هدی در منی برای مکلف تقصیر واجبست یعنی سر تراشیدن یا شارب و ناخن گرفتن و در باره زن
و خنثی سر تراشیدن جایز نیست و واجبست مقارن حلق یا تقصیر با طریق نیت شود سر میتراشم یا تقصیر میکنم
در فرض حج تمتع بجهت واجب بودن آن قربة الی الله و بعد از حلق یا تقصیر حلال میشود بر حاجی جمیع
چیزهائیکه در احرام حرام شده بود مگر زن و صید و بوی خوش فصل هشتم در طواف حج تمتع بدانکه بعد از
فراغ از عبادتها و مناسک سه گانه منی حاجی متمتع افضل آنست که بمکه در روز عید و پس از آن واجبست

اول دو رکعت
خواندن سوره حمد بعد از حمد
در رکعت ثانی سوره جحد و
در رکعت دوم بعد از فراغ
الهی را بجا آوردن ثواب از نماز
از نماز چهار رکعت صلوات طاهر
والحمد و ثنا دادن بحق
قبول از خدای تعالی کردن
خواندن دعای مخصوص که وارد
بعد از منکورات فصل وقتیکه در
آداب سعی بین صفا و مروه و مستحبات
بیش از سعی و انتهای الیسار
انتها از ذکر میکنیم اول رفتن
حجر الاسود و بوسیدن و
و بدن با دستها مالیدن
کردن آن و نیت رفتن نزد
چاه زمزم و نخستین خوردش
حجر الاسود مکلف
کشیدن بر سر و پشت و
خود ریختن و خوردن از آن
خواندن اللهم اجعله علما
نافعا و رزقا واسعا و شفاء
من کل داء و سقم
متوجه صفا شدن از درب
محاذی حجر الاسود است از آن
در بیت که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله از آن
بیرون رفت

طواف حج تمتع همان نوع طوافی که در عمره تمتع تفصیل داده شد و اعاده لازم نیست و نیز جایز است برای
کسی که حج تمتع می کند روز عید بمکه برود و در منی باید تا روز یازدهم روز یازدهم برود بمکه و اعمال را بجا آورد
ولی از یازدهم عقب تر انداختن و رفتن بمکه گناه کرده است بمذهب بعضی لکن از جناب حاجی میرزا محمد حسن و
حاجی ملا علی سلمهما الله تعالی تأخیر از روز یازدهم بعد از ایام تشریق بلکه تا تمام ذی الحجه جایز است و در
صورتی است شخص معذور باشد مثل مریض بودن یا خسته بودن یا مانع شرعی داشته باشد و بدانکه جایز نیست
تقدیم طواف و سعی پیش از رفتن بعرفات و مشعر و منی مگر از برای کسیکه بجا آوردن آنها بعد از مراجعت بمکه برای
او ممکن نباشد مثل اینکه زن گمان حیض و نفاس در آن زمان داشته باشد و یا مرد پیر یا خر باشد که نتواند بعد از
مراجعت مردم از منی طواف کند بجهت ازدحام جمعیت در این صورتها جایز است اول طواف و سعی را در مکه
بجا آورد بعد برود در منی و عرفات و مشعر و محض احتیاط باز در مکه که مراجعت کرد اگر ممکن شود اعاده کند در
ایام تشریق و اگر در آن روزها نشود اعاده در باقی ذی الحجه اعاده کند و اگر میداند که در تمام ماه نمیتواند پس بی
اشکال تقدیم واجب است لکن بهتر آنست که در این صورت نایب بگیرد برای رفتن بمکه و طواف و سعی کردن فصل
هشتم در نماز طواف و آن دو رکعت است مثل نماز صبح و واجب است که در نزد مقام ابراهیم علیه السلام بجا آورده
شود و همان طوریکه در نماز طواف عمره گذشت و محقق در شرایع می گوید لا یجوز الصلوة فی غیر المقام
فان منعه زحام صلّی ورائه او الی احد جانبیه فصل نهم در سعی ما بین صفا و مروه و آن
بعد از نماز طواف بهمان طریقی که در عمره گذشت تفصیل آن باید رجوع بآن تفصیل شود لکن نیت را بقصد نماز
طواف حج بعمل آورد و بعد از سعی از آن چیزهائی که بعد از حلق یا تقصیر بر شخص حرام مانده بود یکی بوی خوش حلال
میشود ولی زن و صید بحرمت باقی میماند فصل یازدهم در طواف نساء است و آن واجب است بعد از سعی
در حق مرد و زن و طفل ولی بعد از بلوغ این معنی اگر اطفال را طواف نساء ندهند بعد از بلوغ واجب است بجا بیاورند
اگر نه دائما بر آنها حرام خواهد ماند و طواف نساء بصورت طواف عمره و حج است در واجبات و سایر احکام
فصل دوازدهم در نماز طواف نساء است و آن مثل نماز صبح نیز دو رکعت است که بعد از طواف نساء
واجب است در مقام و بعد از این طواف نساء و نماز آن دو چیز دیگر که باقی که زن و صید باشد هم حلال میگردد لکن

... مرتبه گفتن الله اکبر ... مرتبه گفتن الحمد لله ... مرتبه گفتن لا اله الا الله ... هشتم ... دعا اینست لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت ویمیت ویحیی وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر ... صلوات بر محمد و آل محمد ... خواندن این دعا ... الحمد لله علی ما هدانا والحمد لله علی ما اولانا والحمد لله الحی القیوم والحمد لله الحی الدائم ... این دعا اینست اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله لا نعبد الا ایاه ۱۲

صیدی که در احرام حرام بود و صید حرم است که مطلقا حرام است و حرم اطراف مکه است که حد معینی دارد
بدانکه طواف نسا و نماز آن از ارکان حج نیست پس ترک آن عمداً مثل ترک طواف عمره و حج نیست
که باعث فساد عمره یا حج شود ولی بدون طواف نسا زن و صید حلال نخواهد شد بلکه باید کسیکه ترک
طواف نسا نمود هر زمان که بتواند بجا آورد و اگر بجا نیاورد زن و عقد کردن آن و شهادت دادن آن
حرام خواهد بود یعنی شهادت دادن باینکه آن منعقد شده فلانی که محرم حرام خواهد شد فصل سیزدهم
در بیتوته کردن منی است شب یازدهم یعنی شب بسر بردن ماندن آنجا شب مذکور واجب است حج
بعد از برگشتن از مکه بمنی نیز واجب است رمی جمرات ثلثه در روز یازدهم بدین طریق که هفت سنگ ریزه بر جمره
اولی بزند که اسم موضع مخصوص است در منی زیرا که از منی بجانب مکه که شخص میرود اول آن موضع میرسد
بر جمره وسطی نیز هفت سنگ ریزه بزند و آن هم موضعیست در منی که در وسط موضع مخصوص جمرات
واقعست و بر جمره عقبه هفت سنگ ریزه بزند و تفصیل انداختن سنگ ریزه و واجبات آنرا سابقا بیان
نمودیم و ترک جمره عمداً حج را فاسد نمیکند ولکن ترک واجب شده و رمی در شب جایز نیست چه برای درگذشته
چه برای روز آینده مگر کسی که عذر داشته و در روز نتواند رمی کند در شب می کند فصل چهاردهم
در بیتوته کردن منی شب دوازدهم و این بیتوته نیز واجب است و نیز واجب است که شخص نیت کند بعد از دخول
وقت شام و واجب است که روز دوازدهم رمی جمرات ثلثه شود بطور سابق و جایز است کوچ کردن در روز
دوازدهم بعد از زوال شمس و اگر اتفاقا آن روز آنجا ماند تا شب داخل شد بیتوته در آن شب را نیز واجب
و نیز بر چنین کسی در فردای آن شب واجبست رمی جمرات ثلثه کند و حد شب بسر بردن آن واجبست تا بعد از نصف شب است
پس اگر بعد از نصف شب از منی بیرون رود عیبی ندارد فصل پانزدهم در بیتوته کردن در منی است در
شب سیزدهم و این بیتوته کردن واجب است بر کسیکه در حال احرام از زنان یا از صید پرهیز نکرده باشد
و کسی که در حال احرام از زن و صید اجتناب کرده باشد برای او بیتوته در شب سیزدهم واجب نیست
بلکه در روز دوازدهم جایز است کوچ کند بجانب مکه بعد از ظهر چنانچه مذکور شد و بدانکه اگر کسی
ازین بیتوته ها را ترک کند یا هر سه را ترک کند واجب است او را برای هر شبی یک گوسفند که قربانی کند چنانکه

له الدین ولو کره المشرکون [illegible] چند اداب و سنن دیگر [illegible] که قبلا از شروع [illegible] فصل [illegible] اول [illegible] کردن از اول صفا [illegible] کردن جایز است [illegible] خواندن این دعا [illegible] بسم الله وبالله والله اکبر وصلی الله علی محمد وآله [illegible] اللهم اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انک [illegible]

ترک کند یا نسیانا یا جاهلا این نیز واجب پانزدهم از واجبات حج تمتع که در پانزده فصل بیان شد باقی
بیان عمرهٔ مفرده و حج قران بکسر قاف و حج افراد اما عمرهٔ مفرده پس آن مستحب است برای کسی که در
مکه بیاید بشرط آنکه فاصله در میان آن و عمرهٔ تمتع ده روز و کمتر از آن جایز نیست و صورت عمرهٔ مفرده این است
که آنکه شخص بیرون رود بجانب عمره گاه و آن نزدیکترین جاهای حل است بحرم و بهتر آنست که از حدیبیه
یا از جعرانه یا از تنعیم محرم شود و تلبیه بگوید و برود بجانب مکه و طواف و نماز آن و سعی و تقصیر بجا آورد پس
از این اعمال او حلال میشود در جمیع محرمات احرام مگر زن بعد از آنکه طواف نساء کرد زن نیز بر او حلال
می گردد و اما حج قران و افراد تکلیف کسانی است که از مکه کمتر از شانزده فرسخ دور باشند یا در
... پس افعال واجبه آنها مثل حج تمتع میباشد مگر آنکه پیش از حج تمتع عمرهٔ تمتع لازم است و طواف
نساء ندارد عمرهٔ تمتع مگر بجهت محض احتیاط وجوبی و در حج قران و افراد عمره لازم است بعد
بجا آورده شود و طواف نساء در آن عمره لازم و واجب است از روی فتوی علماء و افعال حج قران و افراد
بیک طریق است و هیچ فرقی ندارد مگر آنکه در حج قران شخص مخیر است میان آنکه نیت احرام را مقارن
تلبیات یا مقارن اشعار یا مقارن تقلید بجا آورد و معنی اشعار و تقلید خواهد آمد و نیز واجب است در قران
و افراد شخص از میقات محرم شود یا از مسکن خود هر گاه مسکن او به مکه نزدیکتر باشد از میقات یا احرام از
ببندد اگر منزل او در مکه باشد و باقی افعال حج قران و افراد مثل افعال حج تمتع است و چون از افعال حج
قران و افراد شخص فارغ شود یک عمرهٔ مفرده بطریق مرقوم باید بجا آورد و اشعار بکسر همزه آنست
که جانب راست کوهان شتری را که بجهت قربانی واجب است یعنی بجهت قربانی زخم زنند و آن موضع
بخون آن زخم آلوده کنند و در مصادر اللغه زوزنی می گوید الاشعار خون آلود کوهان شتر که بحرم فرستند
برای نحر و مشهور کردن کسی او را برابر کردن کاری و جامه اندر زیر پوشانیدن و بیم در دل گذاشتن و آگاه
کردن مراد بتقلید آنست که در گردن قربانی که میبرند یعنی بجهت قربانی نعلینی بیاویزند که در آن نماز کرده
باشد یا غیر آن قلاده کرده باشند که علامت آن باشد که این مخصوص قربانی است که در میان شتران امتیازی
داشته باشد چنانچه صاحب قاموس می گوید تقلید البدنة شيئا يعلم به انه هدي والسلام

أنت الأعز الأجل الأكرم ... اللهم إن عملي ضعيف ... لي وتقبل مني اللهم ... بك حولي وقوتي ... يا من يقبل عمل المتقين ... [illegible] ... يا ذا المن والفضل والكرم ... النعماء والجود اغفر لي ذنوبي ... إنه لا يغفر الذنوب إلا ... يا من أمر بالعفو يا من يحب العفو ... يا من يعطي على العفو يا من يعفو على العفو يا رب العفو العفو العفو ... إني أسألك حسن الظن بك ... على كل حال وصدق النية في التوكل عليك

٢ قلادتها قلادة جعلها في عنقها ومنه تقليد
الولاء الإنعام

روز یکشنبه بیست و نهم ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ صبح زود برخواستم بعد از نماز بیرون چادر آمدم هلال پیدا بود
چون در تقویم سالنامهٔ اسلامبول یکشنبه را بیست و هشتم نوشته بود بر حسب اتفاق قاضی عیسی افندی که قاضی
مدینه منوره است و هم در صحرا ایستاده بود او را ملاقات کرده گفتم ما به طور تعجب گفت قمر گفتم در چشم
من قمری ضعف است از آن جهت پرسیدم چون از تقویم اسلامبول غلط داشت گفتم امشب اگر شب بیست و
هشتم باشد غالبا تحت الشعاع میشود و هلال در شب بیست و هشتم صبح پیدا نمیشود خاصه که تحت الشعاع شب
واقع شده باشد حالا یکساعت بطلوع آفتاب مانده است پس امروز بیست و نهم است تصدیق کرد که موافق
عادت چنین است در شب بیست و هشتم ماه دیده نشود و جمعی از عسکر و جمالها هم نشان دادم گفتند به قسم یکساعت
از دسته قبه سوار شدیم و چهار ساعت بغروب مانده بنماز ظهر پیاده شدیم یکساعت طول کشید و بعد سوار شده
دو ساعت بغروب مانده به بئر عباس رسیدیم که اینجا منزل بود که وقت رفتن بمدینه منوره در همین جا منزل کردیم
امروز شش ساعت راه آمدیم

روز دوشنبه بیست و هشتم ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ یکساعت از دسته گذشته حرکت کردیم در مدینه خیال
شریف عبدالمحسن آن بود که از راه فرع برود گویا دو سال پیش میان اهل مدینه و فرع یک قتلی اتفاق افتاده یکنفر
از اهل فرع را محافظ مدینه حبس کرده است اهالی فرع گفتند اگر او را مرخص میکنید حاج از راه فرع بیاید
محافظ راضی نشد آنها هم از راه فرع اذن ندادند از آنجهت بنا شد که از راه سلطانی بروند ده دوازده سال است
که راه سلطانی مسدود شده است دیروز عرب پشت سر حاج چند تیر تفنگ هم خالی کردند و خیال
فساد داشتند شریف عبدالمحسن خبردار شده رفت آنها را منع کرد و قرار گذاشت که در منزل بئر عباس
کار آنها را صورت بدهد در منزل حرف اعراب این شد که هفت سال است اخوه صفراء و بیضا به ما
نرسیده است اگر اخوه هفت سال را امید ندارند از راه جدیده حمراء و صفراء بیایند و الا سر حد طرق و
قرق خواهند سعید پاشا و صره امین مکین کردند صره امین گفت اینقدر پول از کجا بیاوریم که این اعراب
محمول شوند و این جواب ذلول اعراب هم که مصدر شقاق و مظهر نفاقند جواب دادند سعید پاشا هم

سنه ۱۲۹۲
واکثر مردم پیش
کنند عقب بر گردند تا بعد صبح
شدند رفتن که بر ...
در مستحبات احرام حج تمتع
وقوف بعرفات و انتظار
اول احرام ... روز ترویه
حج تمتع روز ترویه
خواسته بسبب آنکه حضرت ابراهیم
علیه السلام در آن روز تفکر
در رؤیای خود نمود ...
ذبح حضرت اسماعیل
یعنی تفکر و نظر سنه ۱۲۹۲
در امروز نظر و تفکر در خواب
کردند ...
امر او در یوم عرفه
چه الحرام است شناخت
خود را این جهت عرفه
و در یوم ... میگویند که
با اسباب ترویه ...
عرب در آن روز خود را
میکردند برای عرفات
انجا ... در آن زمان نبود
اب ... برای عرفات

ناچار شده از بوغاز جدیده که بعد از اصلاح دیده صبح از راه ثنیه حاج را حرکت داده و راه سلطانی متروک
شد چرا که هر سال به حساب خود آنها می‌افزایند و از حمزه این میقات یکساعت از دسته گذشته حرکت شد
در چهار و نیم بغروب مانده عواف شد و بقدر نیمساعت توقف کرده باز براه افتادیم و در بند تنگی بود خیلی
سنگلاخ تنگ که کجاوه و شتر یکی یکی گذشت وقت غروب آفتاب که از دربند خلاص شدیم
جبل الصبح در یسار ما بود و در آن دربند بقدر یکساعت راه خیلی بد و سخت بود و دو ساعت و
نیم از شب گذشته به بئر حسان رسیدیم که آب شیرین داشت و در بند تنگی هم جایی بود که او را
بئر عبد ربه می‌گویند امروز سیزده ساعت راه آمدیم و از خوف عرب حرب بود که از این راه
عبور شد و اگر در تاریکی شب در طول حاج که نیم فرسخ است ده نفر عرب تفنگ می‌انداخت
یکنفر خلاص نمیشد حفظ الهی است که حجاج خانه خود را حفظ کرده است و الّا از این عسکر قهوه‌نوش
کاری ساخته نمیشد نه از این حجاج کفن پوش در کجاوه و تخت روان اگر بستم دستشان هم
باشد از پیرزالی کمتر است و بعضی از آن سواران نظام که ملاحظه شد ایشان لجام نداشتند
مثل شتر زمام داشتند که در وقت ضرورت لجام بر سر اسب بزنند و اول منزل حرکت
بجانب جنوب بود و بعد بمغرب حرکت کردیم و از دربند که درآمدیم مابین شمال و مغرب
حرکت کردیم

روز سه‌شنبه بیست و نهم شهر ذی القعده الحرام سنه ۱۲۹۲ نیمساعت از دسته گذشته حرکت
کردیم و در پنجساعت بغروب مانده برای نماز پیاده شدیم و نیمساعت مکث کرده ساعت
چهار راه افتادیم نیمساعت بغروب مانده برای نماز عصر و مغرب عواف شد نیمساعت
از شب رفته راه افتادیم ساعت هفت وارد بئر شوره شدیم تا نزده ساعت و نیم راه
رفته‌ایم و همه را رو بجنوب حرکت کردیم تمام صحرای این اراضی ریگ نرم است که باد خفیف
در صحرا اشتها پیدا میشود و بئر شوره هم شور بد مزه است از برای استعمال بکار می‌آید
اهل حاج که ساعت هفت وارد منزل شده حالت غریبی داشتند اغلب گرسنه خوابیدند

وقت
و مشعر و منی در قبح و بمنع
آنکه بمنازعه ... راه حج
آنکه میعاد اگر ممکن شود بعد
احرام ... تحصیل کند در
... تمتع گذشت ...
احرام عمره تمتع ... بوده
آنکه از مسجد الحرام و از اجزای
حاهای مسجد الحرام ...
اسمعیل یا مقام ابراهیم
... احرام حج دو ...
و در احرام عمره ... گذشت
کرد در احرام ... عمره ...
است چهار ... و از ...
از مکه خارج میشود و ...
مشرف میشود با ...
مکویند که ... اللهم
و فینکه متوجه منی میگردد
زادك ... ادعوا
... املی و اصلح لی عملی
و مادام ... سنه ۱۲۹۲
و دل ... و تسبیح و تهلیل
ذکر حقتعالی ... خواند
... و فینکه ... میرسد
الحمد لله الذی اقدمنیها ...
فی عافیة و بلغنی هذا المکان
پس بگوید اللهم هذه منی
... علینا ...
المناسك

بیان آنکه بآن کتابت قناعت کردند و امروز در راه در میان کشتی روان بعیسی افندی قاضی مدینه
کاغذی در خصوص هلال نوشتم که صورتش این است

سلامي الى حضرة القاضي جعل الله مستقبل ايامه خيرا من الماضي ايها الخبير
بمعضلات الامور والبصير الى مشكلات الجمهور اسئلك ان تأمر الحجاج
من الغني والمحتاج ان ينظروا الى الافق بشخص البصر ومد العنق لرؤية
الهلال ان لم يروه فكيف يقولون ان يوم الاربعاء اول تالي تالي
شوال وقال الله تبارك وتعالى يسئلونك عن الاهلة قل هي مواقيت
للناس والحج واين هذا الهلال في هذه الليلة حتى يرتفع الالتباس
والحج والله جعل حجنا حج الاكبر بعد سنين فلا نرض ان يكون الناس
فيه مختلفين وليس لنا ان نتبع من الشهود الى خبر القوم ومن العيان
الى اثر الرسم وكنا تابعين بشرع القويم والصراط المستقيم ولا فرق
بين الصوم والحج ان لم يكن عناد ولج كما قال رسول الله صلى الله عليه
واله وسلم صم بالرؤية وافطر بالرؤية والله يعصمنا من المخاوف والمهالك
وارشدنا الى اوضح المسالك بحق محمد واله شیخ عیسی هم تصدیق کرده بود
که حق بجانب شاهنشاه است و امشب هم وقت غروب بجا آ لهذا گفتم در میان حاج گردند
اعلام بکنند که استهلال بکنند یکی بدقت نظر استهلال کردند و ماهی ندیدند بطوریکه بر اهل
عرب و عجم و شامی و غیره معلوم شد چون در تقویم سالنامه اسلامبول غرهٔ ذی
الحجة الحرام را روز چهارشنبه نوشته است و شب چهارشنبه بعد معدل چهار درجه
چهل دقیقه و بعد سوا هشت درجه و بیست و هفت دقیقه است که بعدین سیزده درجه است
و خروج الشعاع در شب مزبور هفت ساعت و پنجاه دقیقه گذشته میشود و در این صورت
محال است که اول شب بحساب هلال از تحت افق پدیدار شود و هر که از اهل علم ریاضی است

فاسئلك ان تمن علي بما اسئلك فانا
علی بما منت علی المدینة و
اتاغنا الیك وفضلك همتی ...
آنکه در منی شب عرفه بماند و مشغول
اطاعت الهی باشند و هنگام اذان ...
نماز عبادت نهار الخصوص ...
که این عبادت بجا آورده و وجون
در مسجد خیف بجا آورد
خواندن تعقیب کند
نماز صبح و روانه عرفات
طلوع آفتاب و بعد از طلوع
شود و اگر بخواهد نیت
فجر روانه شود ولیکن تا ...
که تا آفتاب طالع نشود از وادی
محسر رد نشود و مکروه است که
از منی پیش از طلوع فجر کوچ
و از بعضی حرمت آن را نقل
نموده اند مگر از جهة ضرورت
مثل بیماری و کسیکه خوف
ازدحام خلق داشته باشد
هشتم خواندن این دعا است
و قتیکه متوجه عرفات شود
اللهم الیك صمدت و ایاك
اعتمدت و وجهك اردت
اسئلك ان تبارك لی فی
رحلتی و ان تقضی لی حاجتی
و ان تجعلنی ممن تباهی به الیوم
من هو افضل منی و تلبیه گوید
تا بعرفات رسد هشتم آنکه
زمانیکه بعرفات رسد

۱۸

از مستقبل و ماضی این گفتار را استوار خواهد داشت و عصری بصحابت آقا سید حسن
دلیل عجم و حاجی محمد آقای حمله‌دار شیرازی بشریف عبدالمحسن هم که تا مدینه باستقبال
حاج آمده بود پیغام دادم و تفصیل ماجرا را معلوم داشتم مشارالیه هم تمکین کرده
بود که اگر امشب ماه دیده نشود فردا که یوم الاربعاء است سلخ است انشاءالله
تعالی امسال بثواب عرفه و روز جمعه که مطابق شده است فایز خواهیم شد و بقول
عوام حج اکبر خواهد بود القصه در مستوره با اهل حاج از خشکی و شوری آب بد گذشت
و حال که ساعت نه از شب است منادی با صوت منکری فریاد می‌کشید که صبح بعد از
نماز بار بکنند که از صدای او خواب از سر رفت حتی مطلع الفجر

روز چهارشنبه سلخ شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۲ یکساعت و کسری از دسته گذشته
راه افتادیم و یکساعت بغروب مانده وارد رابغ شدیم و بقدر یکساعت راه در
معطل نماز ظهر شدیم نه ساعت راه آمدیم رابغ قریه خوبی است نخلستان زیاد
دارد و تا دریا بقدر یکساعت راه است و امروز چهار ساعت که راه آمدیم
دریای احمر پیدا شد بتفاوت از راه بقدر یک فرسخ و دو فرسخ دور و
نزدیک می‌شد و امروز چهار ساعت بسمت جنوب حرکت و پنج ساعت بسمت
جنوب مایل بمشرق بود و شب پنجشنبه ماه پیدا شد و با این همه دلایل الیقین دارم
که تقویم امسال نامه اسلامبول را نعش قاطع دانسته در عرفه که یوم الجمعه است
اختلاف خواهند کرد و رابغ از تهامه است که مکه معظمه و جده و ینبع
و رابغ جزو تهامه است و گویند التهامة لا بردٌ و لا سقایة و مدینه منوره
و طایف از حجاز محسوب است و در رابغ از جانب دولت عثمانیه در قلعه
توپ و عسکر است و قریه رابغ در عرض بیست و دو درجه و پنجاه و دقیقه شمالی در طول سی و نه
درجه بیست دقیقه مشرقی گرینیچ است

روز پنجشنبه غره ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ هجری در رابغ اوتراق شد سعید پاشای امیر حاج و امین صره
بدیدن آمدند و صحبت از هلال شد گفت شب یکشنبه بیست و هشتم من صبح ماه را دیدم گفتم آن شب
بیست و هفتم بود که شما ماه را دیده بودید شب دوشنبه بیست و هشتم که تقریبا سه ساعت از شب
گذشته تحت الشعاع واقع شود دیگر چگونه در بین الطلوعین ماه دیده خواهد شد از منجمین اولین و آخرین
و فرنگستان هیچکس چنین حرف نمیتواند بزند بجهت عرفه که مطابق جمعه است و در اصطلاح مردم حج
اکبر است ضایع نکنید و شب چهارشنبه که شما شب غره حساب کردید من تمام حاج گفتم استهلال
بکنند و هوا هم صاف بود ماه دیده نشد سعید پاشا گفت در مکه معلوم میشود که شهود چه کرده اند
گفتم من از حالا بشما میگویم من از اهل علم هستم و روز پنجشنبه را غره میدانم اگر شما اختلاف داشته
باشید باید عسکر بدهید من روز جمعه را در عرفات خواهم ماند من علم خود و دین خود را
بتقویم سال نامه اسلامبول تابع نمیکنم دیگر حرف نزد خیلی مرد عنود و لجوج بنظرم آمد صحبت از ناامنی
راه حرمین شد گفت اَفَنْدِمْ خِرْسِزْلَرَه چاره یُوقْدُرْ یعنی چاره دزد در این استان کرد گفتم چیزی که چاره
ندارد و از تحت اختیار انسان خارج است مرگ است با قدرت سلطنت و مکنت و دولت چرا
چنان میتوان چاره کرد که خود خرسیز حیران بماند خاصه راهی که محتاج الیه ملت اسلام است گفتم
آنچه دانسته ام در این مدت حقیقت امور این صفحات را باعلیحضرت سلطان عرض کرده اند اگر
حیات باشد از راه اسلامبول برگشتم در اسلامبول بتفصیل عرض خواهم کرد و چنان معلوم بود که
از این حرفهای من چندان خوش نداشت و بعد از نهار شیخ رابغ و محافظ آنجا بدیدن آمدند از
آنها از نفوس رابغ پرسیدم مذکور داشتند که جمعیت رابغ از ده هزار زیادتر است بتحمل
که با قبایل ساکنه اطراف رابغ باشد و بعد اعیان حاج بدیدن آمدند حاجی شیخ رسول تبریزی که چند
مرتبه بزیارت مکه معظمه آمده است از مسجد شجره صحبت داشت که اغلب ناخوشی مردم از سرمای
آن شب شده و بمن گفت که شما در کجا احرام بستید گفتم در ذوالحلیفه که حالا شجره میگویند گفت
واجب آنست که در خود مسجد شجره احرام بسته شود و ملا احمد ملاباشی انکار کرد که در آن مسجد کوچک

سنه ۱۲۹۲

رابغ

وقوف و نحو دعا
متوجه حضرت سبحان تعالی باید و حمد
و ثنای الهی را بجا آورد و تحمید و تهلیل
بکند و تکبیر صد مرتبه بگوید
لا اله الا الله صد مرتبه و صلوات
و آیة الکرسی صد مرتبه و سوره
بر محمد و آل محمد صد مرتبه و لا حول و
انا انزلنا صد مرتبه و قل
لا قوة الا بالله صد مرتبه بخواند و
هو الله احد صد مرتبه بخواند و سعی کند
دعا بکند بخواند ادعیه ماثوره
در دعا که این روز روز دعا و مسئلت
است و هیچ چیز تر دشمن شیاطین
خوشتر از این نیست که نور الطاف
ساندند از جناب اقدس الهی و بنده
کریم عاوند عالم از نظر
و نهار که بجانب مردمان نظر
میندازد و تشخیص خود باش و استغفار
بدل و زبان بکن و گناهان خود را یک یک
و گریه بکن و اگر نتوانی خود را بگریاند
بدارو دعا کن از جهت پدر و مادر
و برادران مومن و اقل آن
چهل کس است و در ذوالحلیفه
و در حد بیابانی است که ملائکه
موکل است

و نفسانی یک چگونه مجال است که فرضا بیست هزار نفر و سی هزار نفر در آن غسل کرده احرام
بندند کتاب هدایة السالکین همراه بود که مخصوص اعمال حج است که در زمان شاه سلطان
حسین تالیف شده است و از آن مبسوط تر کتابی در اعمال حج و عمره بیت الله الحرام تا کنون
تالیف نشده است باین تفصیل مرقوم است دوم مسجد شجره است و آن میقات اختیاری
اهل مدینه است و هر که از راه مدینه طیبه برود و میقات اضطراری ایشان میقات اهل شام
و مسجد شجره اشهر من الشمس است و بعضی را گمان این است که این مسجد حال مسجد قراباش است که او
ساخته است حق این است که همان مسجد شجره است و قراباش تعمیری کرده است و در بعضی
احادیث ذوالحلیفه واقع شده است و یقین نیست که کل آن صحرا ذوالحلیفه است یا همان مسجد پس
اظهر بحسب اختیار مسجد است و بر تقدیر که کل آن صحرا ذوالحلیفه باشد چون در احادیث صحیحه وارد
شده است مسجد شجره اظهر آن است که در غیر مسجد الحرام نتوان کرد حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله و سلم آنجا احرام بسته اند انتهی شیخ رسول گفتم اینکه نوشته است مسجد شجره اظهر
من الشمس است اشتباه کرده است روزی که بمدینه منوره میرفتم جمعی از مشایخ اعراب و جمالها
همراه بودند از آنها مسجد شجره را پرسیدیم هیچکس نمی شناخت همه بئر علی و آبار علی میگفتند تا
یکی از اعراب که در آن صحرا آب می کشید او راه نمائی کرد که هذا مسجد شجره که تازه تعمیر کرده اند
مسجد کوچکی است و در دیوار آن حدیثی از صحیح بخاری نقلست که در این مسجد حضرت رسول ص
نماز خوانده است دیگر روایت نشده است که در این مسجد احرام بسته اند و برساله مناسک
جناب مجتهد الزمانی حاجی ملا علی کنی سلمه الله که ملاحظه کردیم نوشته بود بدانکه محل احرام بستن
که آنرا میقات نامند مختلف میشود باختلاف طرقیکه مکلف از آنها عبور میکند و بمکه میرود پس
کسی که راه او از مدینه منوره باشد میقات او مسجد شجره است که آنرا ذوالحلیفه میگویند و
جایز است از برای او در وقت ضرورت تاخیر احرام تا میقات اهل شام انتهی و بقاموس
رجوع کردیم نوشته بود ذوالحلیفة موضع علی ستة امیال من المدینة و هو

که اینجا ان کس سلطانان جهت را در موسم هزار ملک از حق تعالی از برای او صلح مثلا از او طلبید و تمام این امور صرف دعا و استغفار و ذکر کند و بعضی از علما قائل شده اند بر وجوب آن و دعاهائی که در ذوالحلیفه وارد شده موافق دعای صحیفه کامله و دعای حضرت سید الشهداء علیه السلام و دعای حضرت سید سجاد علیها السلام قسمت از تواریخ مستحبات و قوف عرفات است در دعای اللهم انی تعبدت دعا الی تخلیتی است تا آخر و تواب از روز عرفات و تصدق بقدر ممکن خصوصا سیدها را کردن و قسمت انکرد و هفتاد مرتبه بگوید سبحان الله و صد مرتبه الله اکبر ما شاء الله لا قوة الا بالله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر و ده مرتبه ... پس ده آیه اول سوره بقره خواند دیگر قل هو الله احد صد نوبت بخواند

ماء لبنی جشم میقات للمدینة والشام انتهی صاحب خلاصة الوفا فی اخبار دار
المصطفی میگوید الحلیفة کجهینة تصغیر الحلفة بفتحات واحد الحلفاء وهو
النبات المعروف وذو الحلیفة میقات المدینة وهو من وادی العقیق
و با وجود این باز حاجی شیخ رسول اصرار کرد حالا که جناب حاجی نوشته است جایز است از برای
او در وقت ضرورت تاخیر احرام تا میقات اهل شام خوب است در رابغ که محاذی جحفه است و
میقات اهل شام است تجدید احرام بکنید آن شب هم از سرمای مفرط بمسجد آمدن و زیر آسمان
غسل کردن متعذر بود اولا خواستم که به جحفه بروم و پیش پاشا فرستادم و بیست نفر سوار
فرستاد از رابغ تا جحفه سه فرسخ زیاده تر است و با حالت احرام و کشف پا و اندام سواره
رفتن و برگشتن مشکل بود و زمان هم آنقدر نبود و با اصرار حاجی شیخ رسول همان جا غسل کرده
تجدید احرام کردم ولی ملا باشی انکار داشت که ذوالحلیفه تمام آن صحراست که بئر علی میگویند که چندین
چاه است که بفاصله از هم دیگر کنده اند که حاج معطل نشوند و درخت خرما هم کاشته اند که از آن چاه ها
سیراب می شوند مکان میقات است با مشاهده مکان و مکالمه اعراب حق بجانب ملا باشی بود اغلب
مسجد شجره را مسجد میدانند یا بئر علی میگویند یا ذوالحلیفه میخوانند الشمسه امروز در درجه فهرنهیت ما
در میان چادر گذاشتم بود و چهار درجه رسید که هجده درجه از گرمای تابستان که سمت ایست
بالاتر رفته است نعوذ بالله که در تابستان گرمای این مکان چه خواهد شد و در سیل رابغ بقدر نیم ذرع
که بکنند آب شیرین میتوان خورد و عصر بتماشای نخلستان رفتم و چاه های سیل تماشا کردم یک جا
آب خوبی بود و یک کاکائی میکشید و میفروخت آنجا وضو گرفتیم یک نفر از اعراب دشتوی مرا از
دور تماشا میکرد و پیش آمد و گفت لم لا تغسل گفتم انا علی مذهب مالک بن انس فانه شیخ گفت نعم
مرحبا مرحبا از برکت مالک هالک نشدیم و رابغ در محاذی جحفه واقع شده و جحفه میقات اهل
شام است که از طریق شام هر که در زمان قدیم عبور میکرد آنجا محرم میشد و تا رابغ سه ساعت
راه است و در میان کوه است بواسطه سیل خراب شده است و اکنون قوافل غیر از رابغ عبور میکنند

و آن

والله الکتب ... و با خضوع ذکر اول
بخواند و ... الله الذی خلق
ان الله ... والارض ...
السموات والارض بخواند و آن درود
تا پایان بخواند ...
اعادت بس ...
پس تنهای ...
یک شمار ...
و ثنا و نعت و دفع ...
۲ که ...
اللهم ان ...
قلبی ...
خداوند ... دران
خداوند ... تکبیر ...
و تکبیر کند ...
خداوند ... تکبیر ...

۲ در ...
در قرآن و تهلیل ...
کند بلا اله الا الله ...
سبحانه و تعالی ...
بان در قرآن و صلوات ...
والعقد ...
وجهد ... کند ...
بخواند ...

وآن را قدیم وانقل قریش بوده است که حالا همه از رابع محرم محرم میشوند واهل سنت وجماعت همه
امروز محرم شدند روز جمعه دویم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ ساعت از شب گذشته حرکت کردیم
وبرای نماز صبح بقدر نیمساعت عوق شد وبقدر نیمساعت هم برای نماز ظهر عوق شد یکساعت
بغروب مانده وارد منزل قضیمه گشتیم سه سیزده ۱۳ ساعت راه آمدیم آب منزل بجهة قرب دریا مزه
وامروز همه را بطرف جنوب حرکت کردیم وهمه جا دریای احمر محاذی طرف راست بود بعضی
جا دو ساعت وبعضی جا یکساعت و تا نیمساعت مسافت قرب وبعد داشت وصحرای صاف
مسطح است بعضی جا ریگ وبعضی مکانها نمک زار بود و گوشش ماهی بجهة قرب دریا در راه بسیار
بود معلوم میشود که در زمان قدیم آب دریا تا این مکانها گرفته است

روز شنبه سیم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ هجری مطابق با اول جنوری سنه ۱۸۷۶ عیسوی انگلیسی است
که اول سال انگلیس و فرانسه است شب شنبه دو ساعت بدسته مانده حرکت کردیم و یکساعت
از شب یکشنبه گذشته به بئر عسفان رسیدیم یکساعت برای نماز صبح وظهر توقف شد چهارده ساعت
حرکت میکردیم بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب با مشاة پیاده قدم زدم نعلین بیک بود و زمین
سنگستان از پا در آورد دم که این اراضی در معنی وادی مقدس است و در حقیقت طوی در این
وادی مطوی است و سینا مشی تا طلوع آفتاب لبیک گویان با مشاة حاج پویان بودم و بیاد
حضرت امام حسن علیه السلام افتادم که آن بزرگوار بیست و پنج بار پنج ای کامتحمل شده حاج
را از مدینه منوره بمکه معظمه تشریف برده اند والجنائب تساق من بین یدیه والخدم من ورائه
زاد کوی تا دو ساعت راه بجنوب حرکت شد و بعد از آن حره سختی به بسیار تا مقدار چهار
ساعت مسافت بود و تمام اراضی ریگ نرم بود که شترها بزحمت حرکت میکردند واز دریا
دور رفته دور شدیم و در صحرا از خیفهای گز بود که عرب طرفا گویند و پنج ساعت از دسته
گذشته که حرکت کردیم کوهی دیگر که حره بود از طرف یمین از شمال جنوب امتداد داشت و
قدری صحرا گشاد شد و حرکت ما بما بین جنوب و مشرق بود و تمام این پنج ساعت را

کرده دران
هوا ... سنه ۱۲۹۳
و بهر ... داند و بگوید
... خیر ... بگوید
اسئلک یا الله یا رحمن
ایمانی ... واسئلک
و ... رحمتک ...
... کلها
... صلوات الله علیه
و آله ...
سنه ۱۲۹۲ سنه ۱۸۷۶
الاکبر الاکبر ...
و ... العظیم الذی
... علیک ان
... اسئلک ان
و ان تغفر لی
ذنوبی جمیع ... علیک
خاصه ...
سبحانه و تعالی ...
... سالی
سالی و هفتاد مرتبه بگوید
اسئلک الجنة و هفتاد مرتبه
استجیر الله ... واتوب الیه
بگویند پس بخواند دعائی را
که ... مقام
ادم علی نبینا و آله و علیه
تعلیم نمود برای قبول توبه
سبحانک اللهم ...

دوشنبه

درختهای کَز است که خیلی بزرک مثل کزهای کرمسیرات فارس است تا وقت غروب بکوه عسفان رسیدیم که امتداد او از مشرق بمغرب است و باید از آن درهای کوه کذشت و این کوه طرف یمین هم باکوه عسفان ملتقی میشود که حجاج از دربند ما بین الجبلین کذشته که سنکهای سیاه سخت داشت که سنک چین کرده اند و راه را پاک کرده اند و آن دربند بقدر نیمساعت بود تا بجای کشادی رسیدیم که بئر عسفان است و آب شیرین است چنین میکویند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آب دهن مبارک را در میان این چاه انداخته اند که آب تلخ شیرین شده است این سهل ترین معبر آن آب دهان است و در میان دربند با جنوب حرکت شد تا بمنزل رسیدیم

روز یکشنبه چهارم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ بوادی فاطمه آمدیم شب یکشنبه دو ساعت از شب حرکت کردیم و نیمساعت بغروب مانده وارد شدیم یکساعت برای نماز صبح و ظهر معطل شدیم و ده دوازده ساعت و نیم راه آمدیم و امروز هم بعد از نماز صبح که حاج حرکت کرد تا طلوع آفتاب پیاده حافی و حاسر با مشاة راه طی کردم و در یسار راه کوه ممتدی بود که بطول جنوب و شمال است که از راه بفاصله نیمساعت و یکساعت دور بود و نزدیک وادی فاطمه بهمین کوه رسیدیم که از طرف یمین هم کوهی بود و بوغاز تنکی است سنکهای سخت عظیم دارد که محل دزدگاه اعراب است و امروز همه حرکت ما بین جنوب و مشرق بود و وقتیکه داخل بوغاز شدیم قریب بجانب مشرق حرکت کردیم دو ساعت طول بوغاز است و در نزدیکی منزل از جانب جناب شریف عبد الله امیر مکه سید سلطان افندی که از بنی اعمام شریف است و از جانب جناب تقی الدین پاشا والی حجاز علیرضا بیک افندی میرآلای باستقبال آمده بودند گفتند خواهش شریف امیر مکه آنست که شما چهار ساعت زودتر از حاج حرکت بکنید و زودتر بمکه معظمه داخل بشوید

روز دوشنبه پنجم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ نه ساعت از شب کذشته باکسان خود مان حرکت

عسفان کراع الغمیم

لا اله الا انت سبحانک وبحمدک عملت سوءا وظلمت نفسی فاغفر لی انک انت خیر الغافرین اللهم اغفر لی ذنوبی انک انت خیر الغافرین لا اله الا انت سبحانک وبحمدک عملت سوءا وظلمت نفسی فاغفر لی انک انت التواب الرحیم یا ربی ... ۱۲۹۲ ... و چون آفتاب ... بگوید اللهم انی اعوذ بک من الفقر ومن تشتت الامر ومن شر ما یحدث باللیل والنهار امسی ظلمی مستجیرا بعفوک وامسی خوفی مستجیرا بامانک وامسی ذلی مستجیرا بعزک وامسی وجهی الفانی مستجیرا بوجهک الباقی یا خیر من سئل ویا اجود من اعطی جللنی برحمتک والبسنی عافیتک واصرف عنی شر جمیع خلقک ... بجانب مسجد الحرام شود ... و استغفار کند و این دعا بخواند اللهم لا تجعله ... ۱۲۹۲ ... آخر العهد من هذا الموضع

کرده نماز را در عرض راه خواندیم و باستم داماد آقا که باید شتر تخت روان و احمال و
اثقال را بیاورد از ترس سعید پاشا اهمال میکرد و سید سلطان افندی فرستاد که اشتر را
آوردند و از وادی فاطمه تا مکه معظمه شش ساعت راه است و حرکت ما بین جنوب و مشرق
و در اول تنعیم علامتی ساخته اند و مسجدی است که اول حرم است آنجا دو رکعت نماز خواندن را
افتادیم و در نزدیکی قبور شهدای فخ که در مین راه در دامنه کوه است جائی که برای پاشایان
شام ساخته اند که در وقت آمدن حاج با توپ و عسکر آنجا منزل میکنند جناب تقی الدین پاشا
والی حجاز با عسکر باستقبال آمده بودند من از راه قدری کج کرده آنجا رفتم و والدهٔ
احتشام الدوله و احمال و اثقال را فرستادم با چند نفر عسکر بمکه معظمه مشار الیه تا بیرون صفه
عمارت استقبال کرده هفده تیر توپ انداختند و یک فوج عسکر تعظیم نظامی کردند و دویست
سوار هم بود با شمشیرهای آخته صف کشیده بودند بقدر ده دقیقه نشسته قهوه خورده برخواستم
مشار الیه مرد محاسن سفید معقولی بنظر آمد از پاشایان یکرا امتیاز دارد و از سلسلهٔ علما
بوده اند و اینکه اعراب گفته که شهدای فخ در این دامنه است شک آن حرف است که در منزل جده
یکی از مشایخ گفت که هذا حسین و نمیدانست که حسین کجاست و فخ آنچه معلوم شده است در طرف
طایف است که در شرقی مکه معظمه باشد هیچ مناسبت باین مکان ندارد و مجال فرصت هم
نبود که بدامنه کوه رفته الغصه قدری راه که راه آمدم گفتند جناب شریف عبدالله امیر مکه
بکالسکه سوار شده بتاخت می آید و قدری خارج از راه برای چادر زده بودند در چادر پیاده شده
انتظار دارد و من هم از راه کج کرده بدیدن او رفتم از تخت پیاده شدم تا بیرون چادر بزحمت
تمام که پای راستش مفلوج شده است باستقبال آمد در آن مجلس مختصر دانستم که خیلی آدم
زرنگ قاعده دانیست بقدر ده دوازده دقیقه نشسته برخاستم وقتی که از کنار اردوی
مصری گذشتم سوار آن نظام مصری استقبال کرده هفده تیر توپ هم آنها انداختند
و با نظام و سوار وارد مکه معظمه شدیم و جناب شریف خانه برادر خودش جناب شریف

[illegible]

و ارزقنی فلیس الیوم العود الیه ما ابقیتنی و اقلبنی الیوم مفلحاً منجحاً مستجاباً لی مرحوماً مغفوراً لی بافضل ما ینقلب به الیوم احد من وفدک و حجاج بیتک الحرام و اجعلنی الیوم من اکرم وفدک علیک و اعطنی افضل ما اعطیت احداً منهم من الخیر و البرکة و الرحمة و الرضوان و المغفرة و بارک لی فیما ارجع الیه من اهل او مال او قلیل او کثیر و بارک لهم فیّ و بارک لهم فیّ اللهم اعتقنی من النار فضیلت ابراهیم در مستحبات وقوف مشعر الحرام است و آداب مستحبه آن چند است اول متوجه شدن بمشعر الحرام با آرام تن و دل و دل با تضرع و استغفار کردن در حال رفتن تا مکان سیم آنکه چون بتل سرخ رسد مستحب است راه را تند براند و مستحب است این دعا بخواند اللهم ارحم موقفی و زد فی عملی و سلم لی دینی و تقبل منی مناسکی چهارم آنکه شتر را تند براند

عون را که خانه آباء و اجداد دوست برای ما معین کرده بود و آنجا منزل کردیم برادرش م
دایستاده بود بهمراه او بالا رفتیم و حاجی فاهم از جانب دولت علیه ایران که جنرال
قونسول جده است امروز وارد شده بود در عرض راه باستقبال آمد و جناب دبیر الملک
هم امروز وارد شده بود که از جده آمده اند پنج ساعت از دسته گذشته وارد خانه شدیم
بعد از استقرار در منزل غسل کرده با شیخ حسن جواد که مطوف بود بحرم مبارک رفتیم از باب
بنی شیبه داخل شدم طواف عمرهٔ تمتع را بجا آورده در مقام ابراهیم دو رکعت نماز واجب
طواف کرده از باب صفا بیرون رفته حافیاً حاسراً سعی مابین صفا و مروه کرده
و بعد از اتمام سعی تقصیر نموده آنچه حرام بود برخود حلال کرده غیر از سر تراشیدن جمیع آن
بیست و چهار چیز که قصد نیت احرام بود حلال شده ثانیاً بحرم مبارک برگشته باحتیاط طواف
نساء را بعمل آورده و این احتیاط برای آن بود که طواف نساء را علمای اعلام بعد از طواف حج
واجب میدانند و از روایت بعضی اخبار ضعیف السند طواف نساء در عمرهٔ تمتع بعد از تقصیر است
محض رفع این شبهه بنای علمای متأخرین که بنای تقلید بر آن بوده بر این شده که بعد از تقصیر
طواف نساء را شخص مقلد بجا آورده و از این جهت در این محل هم طواف نساء کرده و دو رکعت
نماز طواف نساء قربةً الی الله در مقام ابراهیم بعمل آورده و نماز ظهر و عصر را خواندم سه ساعت
بغروب مانده بود بمنزل برگشتم و عصری شریف عبدالله برادر کوچک شریف آمده بود
بسیار جوان خوش رو و خوش صحبتی است عصری اهل عراق و تجار بدیدن آمدند میرزا عباسقلی بدیدن
آمده بود از زحمات راه گله صحبت میداشت و شب سه‌شنبه هم بحرم مبارک رفته و طواف
دیگر کردم یکی احتیاطاً طواف نساء را بعمل آوردم که ملاباشی گفت تقصیر را خودتان باید کرده
باشید و دیگری اگر شارب بزنند یا ناخن بگیرند صحیح نیست و یکی هم طواف مستحب بجای آوردم
وقتی که بخانه آمدم شش ساعت از شب گذشته بود ۷

روز سه‌شنبه ششم شهر ذی الحجه الحرام سنه ۱۲۹۲ صبحی جناب شریف عبدالله بدیدن امین حضرة رفت

تکبیر ... را در حال ... بسیار خواندن دعا است
اللهم اعتق رقبتی من النار
تأخیر انداختن نماز شام تا مشعر الحرام
وقت است تا ثلث اول شب بگذرد
اگرچه ... بگذرد و اگر مانعی ... نماز را
بعد از ثلث شب جمع نمودن ادا بکند مغرب و عشاء
میان نماز شام و خفتن
یک اذان و دو اقامه
تأخیر انداختن نمازهای نافله
شام است بعد از خفتن
آنکه چون بمشعر الحرام آید
نیت نماید که شب را در آنجا
در مشعر الحرام ...
تمتع از جهت رضای خداوند
و در بیان واجبات حج ...
داشته‌ایم ...
وجوب شب ماندن است
در مشعر ...
در شکر ...
راست راه که از عرفات ...
ابتدا بمشعر الحرام ...
خواندن این دعا است
۱۲۹۲

و حاج شام در همان مکان اُردو کرده تقی الدین پاشا باستقبال آمده بود رسم است که عسکر پاشای
و امیر حاج آنجا منزل می کنند و برای شریف هم رسم است که خلعت از دولت می آورند
که خلعت پوشیده وارد میشود و چهار ساعت از روز گذشته مراجعت کردم من بزیارت
مشرف شده طوافی کردم و نماز را در مقام ابراهیم خوانده و در محل نماز خیلی آقا سرور خواجه
قالیچه انداخته قرآن خواندم چون یک ختم قرآن در مکه معظمه مستحب موکد است بختم قرآن ابتدا
کردم که انشاء الله توفیق تمام باشد و بتماشای زمزم رفتیم در روی چاه طاق زده اند
آب خوردم و اطراف چاه را از مرمر بالا آورده اند که ضایع نشود و متصل آب می کشند شعر
خاقانی یادم آمد که آن وقت که او دیده بود مرمر نداشته است و به آفتاب خطاب میکند
زانجا گذرت بزمزم افتد * چشمت بسواد اعظم افتد * با صفوت زمزم مطهر * محتاج جهان نیست
کوثر * از بس کشش رسن بهرگاه * دندانه شده دهانه چاه * میم است بشکل سین نوشته
یا منشاری است حلقه گشته * یاری دوای حیات عالم * با دلو کشان چاه زمزم
گر دلو هوس بریده کرده * یا گز رسنش بزین کرده * دلو فلک آوری بجایش
سازی رسن از نطاق ماهش * والحق خوب گفته و در معانی را نیکو گفته است و از انجا
بمنزل آمدم عمه زینت الدوله بدیدن آمده بود و شمع ایران خانم صبیه مرحوم شجاع السلطنه
حسنعلی میرزا از شیراز [illegible] آمده بود حساب کردیم ده نفر از اولاد خاقان مغفور در
قافله حاج بودند خداوند برکتی در نسل خاقان مغفور داده که بر و بحر را گرفته اند عصری بمبارکباد
شریف رفته بودیم که خلعت پوشیده بود رفتیم خانه خوب ساخته و پلهای بسیار کوتاه قرار
داده بجهة اینکه مفلوج است بتوانند او را حرکت بدهند در خانه بروی صندلی نشسته حرکت
میدهند و در سواری بدرشکه سوار میکنند و در ایستادن راحت تر است و در نشستن خیلی
عجز دارد بلکه نمیتواند باید دراز بکشد خیلی مرد مبادی آداب است و خیلی صحبتهای
لطیف گذشت در خصوص نسب او خواندم که خانواده شرافت است * نسب تواتر

اللهم انی اسئلک ان تختم لی بخیر
اللهم لا تؤیسنی من
رحمتک اللهم انی اسئلک ان تعطینی
الذی سألتک ان تعطینی
فلی [illegible] فی سرائر
ما عرفت اولیائک
فداوان تبقی خوامیم
وانا مقتدر باشد [illegible]
وطاعت الهی بعزادری که
دعای ایمان [illegible]
لسته نمیشود و او انعام
مؤمنان بالامید و حاجات
عالم منفرماید من خدا و ند
تمام و شما سکان [illegible]
اذا کردید مراد من [illegible]
که حاجات عالم دعا های شما
نمی [illegible] ایشان تمام
بی امرادو [illegible]
بی امر دو [illegible]
مستحبات مشعران [illegible]
منادسک [illegible]
حرات کرده [illegible]
شب ارشعر [illegible]
مودن سنگ ریزه [illegible]
سرمه با یک دیگر [illegible]
دار باشد یک [illegible]
باشد جهار [illegible]

كَأنَّا عَنْ كَأبِرٍ كَابِرٍ كَالرُّمْحِ أنْبُوباً عَلَى أنْبُوبِ * گفت این شعر را هیچ نشنیده ام
قلم را از جیب درآورده نوشت که این شعر یادگار سرکار است و از آنجا بباز دید شریف
عون و از آنجا بباز دید شریف عبدالله اخوان شریف رفتم در خصوص اختلاف هلال صحبت خوبی
شریف عون داشت که در هفتاد سال ده مرتبه جمعه با عرفه مطابق میشود و بمیل قاضی در سی سال
من ده مرتبه دیده ام که جمعه بعرفه افتاده است و از محاسن شریف آنست که سابقاً در روز عاشورا
اهل مکه منتظم العیش و عشرت کرده و نباید برای پسر فاطمه که امروز شهید شده است محزون و
ملول شد آن یکی کار غیر معلوم است از کجا کشتی نوح محققاً در روز عاشورا بجودی قرار
گرفته است و این یکی کار محقق است که سبط رسول الله در این روز شهید شده و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله ملالت دارد بر ما چه افتاده که متابعت پیغمبر خود را گذاشته متابعت حضرت
نوح را بکنیم و این رسم قدیم موقوف کرده است که در ایام امارت معزی الیه دیگر در مکه در روز
عاشورا این عمل شنیع را مرتکب نمیشوند و شب چهارشنبه هفتم ذی الحجة الحرام بحرم مبارک
رفته و یکبار طواف کرده و نماز عشا را با امام حنفی خواندم و قدری قرآن خوانده بمنزل
مراجعت کردم

بنای خانه کعبه؟ ۱۸۹۰ سال قبل از ولادت حضرت عیسی شده است و بهمین ماه دسمبر سنه ۱۸۷۵ مسیحی مطابق
غره ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ هجری

۳۷۶۵ سال شمسی است که بنای کعبه شده است

تفاوت سال شمسی و قمری تقریباً یکصد و بیست و دو سال است تا حساب تحقیقی نشود و سپس [۱۲۲]

۳۸۸۷ سال قمری است که بنای کعبه شده است

قربانی حضرت اسمعیل ۱۸۷۱ سال قبل از ولادت حضرت عیسی در سن ۱۹ سالگی

مقام ابراهیم در برابر خانه خدا واقع شده که برکن عراقی نزدیکتر است در مابین شمال و مشرق
کوه ابوقبیس در مشرق مایل بجنوب بیت الله است

بئر زمزم خانه خدا که در طرف حجر الاسود است عمق چاه از قرقره که آب می کشند تا روی آب

چهار ده ذرع که سه ذرع از قرقره تا کف زمین میشود قطر چاه تقریباً دو ذرع و نیم

حجر الاسود در رکن شرقی جنوبی شکسته اند منفرد و قطعه است که حالا چسبانیده نقره گرفته

رکن یمانی در غربی جنوبی

رکن عراقی مابین شرق و شمال

رکن شامی در مقابل حجر الاسود در غربی شمال

باب بیت مابین رکن حجر الاسود و رکن عراقی که بحجر الاسود نزدیکتر است

میزاب رحمت که مردم ناودان طلا میگویند مابین رکن عراقی و شامی است و در زیر او در پرده سیاه

که جامه کعبه است اسم سلاطین را با مفتول و زری زر نقش می کنند

حجر اسمعیل در زیر میزاب رحمت که آب ناودان بحجر اسمعیل می ریزد

مستجار مابین رکن یمانی و شامی است که مقابل در خانه خداست که برکن یمانی متصل است

کوه صفا در شرقی خانه خدا و در دامنه کوه ابوقبیس است

و مروه فیما بین شمال و شرق خانه خداست

و فاصله میان کوه صفا و کوه مروه سیصد و چهارده ذرع است

روز چهارشنبه هشتم شهر ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ که بحساب سالنامه اسلامبول و رستم میشود نه روز

حساب کردند سعید پاشای میر حاج عنا و کرده اول محمل مصری بمنی و عرفات رفت و بعد از یکساعت

محمل شریف را حرکت دادند و ضمایم و اسباب خود محمل مصری بنظر بهتر از محمل شریف شامی میآمد

و عمارت شریف در کنار کوچه عام واقع است و از آن کوچه بعرفات میروند و من با آنها مخالفت

کرده نرفتم اهل شیعه از هر ولایت و عجم ها که تقریباً پنجهزار می شدند از من استعلام کرده گفتم من

امروز نخواهم رفت و اهل عجم هم باذون نیستند بروند همگی متابعت مرا کرده کسی از شهر

مکه معظمه حرکت نکرد و قبل از ظهر بحرم مبارک رفته طواف کردم و در تحت میزاب رحمت دعا کردم

و برای کبوترهای حرم دانه گرفته پاشیدم و بمنزل برگشتم تقی الدین پاشا والی حجاز در حرکت و
سپکون پیغام داده بود گفتم من فردا خواهم رفت لهذا محمد آقای ملازم را با عسکر معین کرده
که همراه ما باشند و بقول عربها و عجمها این امر نادری بود که اتفاق افتاده بهمشا آن شب در
وادی فاطمه از اردوی پاشا با قافله و اطراف اردو بیرون آمدیده و امشب حضرات بمنی رفته
و تنها در مکه معظمه ماندید و عصری باز بحرم محترم مشرف شده چون اغلب مردم بمنی و خیف رفته بودند
و حرم مبارک خلوت بود طواف کردم و نماز در مقام ابراهیم خواندم و ثواب این طواف را
مخصوصا بروح مرحوم ولیعهد و مرحوم محمد شاه و والده مرحومه نیاز کردم که خداوند آنها را
بیامرزد و در صحن حرم نشسته یکحزب قرآن خواندم و بمنزل مراجعت کردم و شب پنجشنبه هشتم
ساعت چهار بزیارت رفتم و طواف کردم چون خلوت بود در هر شوط استلام حجر و تقبیل ممکن
شد نماز را در حجر اسمعیل خواندم و بمنزل آمدم و ثواب این طواف را بروح خاقان مغفور و
شاه شهید آقا محمد خان و حسینقلی خان پدر بزرگوار خاقان خلد مکان و والده شاه نیاز کردم

روز پنجشنبه هشتم ذی الحجة الحرام ۱۲۹۲ که روز ترویه است سعید پاشا بعنادی دلیل بوز عزم
کرده بود صبح میرزا عباسقلی آمد و بعد بحرم مبارک مشرف شده طواف بجا آوردم و در هر شوط
تلثیم حجر شد و نماز را در حجر اسمعیل تحت میزاب رحمت خواندم ثواب او را بروح پر فتوح سبط رسول
حضرت امام حسن علیه السلام نیاز کردم که دستگیری فرموده پای مرا شفا دادند بعد گفتم روز
ترویه است که حضرت سید الشهداء در این روز بکوفه رفتند یک طواف دیگر کرده ثواب آنرا بحضرت
سید الشهداء روحی و من والاه فداه پیشکش کردم از بس همان خوشتر است که بهر حالت باشد مولای
خود را یاد کند و الامتاع و ما فیها در نظر مبارک ایشان با خاک یکسانست ملخ که پای جراد بنجدمت
حضرت سلیمان بزعم خود هدیه آورده بود که حضرت سلیمان چنین چیزی ندیده است و حضرت در حق او
بخشود و عنایت فرمود باری یکحزب قران هم در حجر اسمعیل خواندم بمنزل برگشتم و بعد از ظهر بحرم

۲۷ بیست و ...
آنکه چون بوادی محسر رسیدند
اگر پیاده باشند تند بروند
و اگر سواره باشند مرکوب را حرکت
دهند بقدر صد ذراع و اگر
فراموش نمود برگردد و دعا بخواند
اللهم سلم عهدی واقبل توبتی واجب
دعوتی واخلفنی بخیر فیمن ترکت
بعدی رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم
انک انت الاعز الاکرم
۲۸ بیست و هشتم
در مستحبات رمی جمره و آن
چند چیز است اول باطهارت
بودن و بعضی باوضو بودن
را در رمی واجب دانسته اند
دوم سنگریزه در هنگام رمی
در دست شخص باشد
سیم آنکه وقت سنگریزه زدن
گفته شود اللهم هؤلاء حصیاتی
فاحصهن لی وارفعهن فی عملی
و بعد از آن دعا بخواند
اللهم ادحر عنی الشیطان
اللهم تصدیقا بکتابک
و علی سنة ...

بمبارک

مبارک رفته در چاه زمزم غسل کرده احرام حج تمتع بستیم و خواجا احمد آقا و عبد الرحمن آقا و حمزه آقا
الحق جنان چاه زمزم را قرق کرده بودند که احدی بجز آب کش و آدمهای خود ما نبود و نیت احرام
جنین است که احرام می بندم یعنی خود را وا میدارم بر ترک محرمات احرام در حج تمتع بجهة اطاعت
فرمان خداوند عالمیان واجب قربةً الی الله و تسبیح اربعه نیز واجب است که بعد از احرام بقصد
و بعد از احرام طوافی در خانه خدا کرده ثواب او را با مام عصر عجل الله فرجه پیشکش کردم در مقام
ابراهیم نماز طواف میخواندم ملا باشی آمد شبهه کرد که طواف بعد از احرام صحیح نیست باید تجدید
احرام بکنید یکنفر از ملاهای مازندرانی آنجا بود گفت عیب ندارد آخر گفتم تجدید احرام ضرر ندارد
ثانیاً احرام بسته سه ساعت بغروب مانده بود با سواره و پیاده عسکر بطرف منی و خیف حرکت
کردیم یکساعت و نیم بغروب مانده بود وارد منی شدیم و از مکه معظمه که بیرون می آیی هنوز
بیوتات مکه تمام نشده در طرف چپ مقبره حجون بتقدیم الحاجلی الجیم است که در آنجا قبر حضرت
خدیجه سلام الله علیها و سایر اجداد رسول صلی الله علیه و آله است و منی در میان دو کوه واقع
شده و مسجد خیف وقت رفتن بعرفات در طرف راست است که در دامنه کوه است و منی در
طرف مشرق مایل بجنوب مکه معظمه است و مسجد خیف را اول ملک الاشرف خادم الحرمین
قایتبای ساخته است که اسم او در بالای محراب است و بالای در که داخل میشوند نیز
نوشته اند که بتاریخ هشتصد و نود و چهار ۸۹۴ ساخته شده است و بعد سلطان احمد خان بن السلطان
محمد خان ثالث در سنه هزار و بیست و پنج ۱۰۲۵ تعمیر کرده است که بهمین عبارت مرقوم است امر بتعمیر مسجد
الخیف و موضع فسطاط النبی صلی الله علیه و آله سلطان البرین و البحرین خادم الحرمین الشریفین
السلطان احمد خان بن السلطان محمد خان الی آخر الزمان بتاریخ سنه خمس و عشرین و الف
و در میان صحن گنبدی است که اطرافش باز است و محراب هم دارد و از این عبارات
چنان معلوم میشود که جای حضرت رسالت آنجا بوده است و مسجد آنست که قایتبای ساخته است
و عرض مسجد چهار ستون است و طول مسجد بیست و یک ستون است و طول صحن مسجد یکصد

[illegible]

مکّه صلّی الله علیه و آله [illegible] [illegible] الله [illegible] الولی و نعم النصیر [illegible]

[illegible]

مشتی

هشت ذرع و عرض صحن مسجد نود و یک ذرع است وکپیان سلطان احمد خان مردمان مفسقی بوده
که آنجا را تعمیر کرده اند و اسم قایتبای را انکرده اند القصه شب عرفه را حجاج عجم در منی کنار خیف
منزل کرده و بعبادت مشغول شدند و از عرفات اعراب آمده بودند نقل کردند که امروز خطیب
عرفه را نخوانده و قاضی مکه تصدیق قول سعید پاشا و شهادت چهار نفر جن را نکرده و این خبر
باعث سرور خاطر همه شد و عسکر نیز مسرور شدند که حج ما بجهة متابعت و خدمت شاهزاده ضایع
نکردید

روز جمعه نهم که روز عرفه است بعد از طلوع آفتاب از منی حرکت کرده از وادی محسر گذشتیم حد منی
از عقبه اولی است که طرف مکه است تا وادی محسر از منی تا مشعر الحرام یکساعت راه است و از
دو ساعت چهار و نیم گذشته بود وارد عرفات شدیم و از علمین که برای حد و عرفات معین
کرده اند داخل که بشوی اول عرفات است چادر ما را در طرف اینور وادی نزدیک کوه عرفات
قریب به برکه که از آب زبیده پر میکنند زده بودند و بتحقیق پیوست که روز قبل ثابت نشد قاضی
شهود اعتنا نکرد و روز جمعه را عرفه کرده اند و سعید پاشا با آن اصراری که داشت دمق شده
و بعد از ظهر وقوف عرفات که از ارکان است بعمل آورده عصری بالای تپه عرفات رفتم و در طرف
غربی خطیب بالای شتر خطبه میخواند و دو محمل را پهلوی هم آورده در پای تپه نگاهداشته بودند
یعنی محمل شام و محمل مصری از ازدحام مردم بطوری بود که با چند نفر عسکر که از پس و پیش مرا حفظ می
کردند باز صدمه خوردم و مجال حرکت نبود و بنظر من از همه گروه و اعراب اهل که جمعیت اعراب
مائة الف او یزیدون آمده و از جن شریف عون میگفت امسال قریب سی و دو هزار نفر از کشتی
در آمده اند و بیشتر اهل هند و جاوه بودند القصه از آنجا بمنزل آمدن بعد از غروب آفتاب و ازاله
حمره مشرقی از عرفات حرکت شد دو ساعت از شب گذشته بود که وارد مشعر الحرام شدیم
که او را مزدلفه میخوانند و جمع بدون الف و لام نیز میگویند و شب در مشعر الحرام سنگ جمره جمع کردیم
و بین الطلوعین را که وقوف مشعر از ارکان حج تمتع است بعمل آورده و بعد از طلوع آفتاب حرکت

از مشعر الحرام تا عرفات دو ساعت راه است

در مستحبات هدی ... وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین اللهم منک ولک بسم الله وبالله والله اکبر اللهم تقبل منی و در بعض روایات وارد شده اللهم تقبل منی کما تقبلت عن ابراهیم خلیلک و موسی

کردیم و آب عرفات را زبیده زن هرون الرشید از طایف آورده است یعنی قنات کنده است
و الحق خیرات عظیمی است که از کوهستان طایف تا آنجا آب را آورده است و اکنون آنکه آب
منقطع شد آن آب است که بفاصله دو ذرع و سه ذرع در زیر زمین جاری است و معروف است
که زبیده دستبی در خواب دید که لخت و عریان مکشوف العوره خوابیده است و هر که عبور میکند با او
مقاربت کرده میگذرد و از خواب بوحشت تمام برخاست و چند روزی خواب را پنهان کرد
و از خجالت بکسی نتوانست گفت تا آخر اندیشید کسی که تعبیر این خواب بوجه صواب داند موسی بن
جعفر است که علم انبیا را بوراثت دارد بکنیزکی از کنیزان خود تعلیم کرد که بزندان رفته از حضرت
موسی بن جعفر علیه السلام تعبیر این خواب را بپرسد و بگوید که من خود چنین خواب دیده ام آن کنیزک بزندان
نزد حضرت رفت و خواب خود را بیان کرد حضرت تبسم فرموده بیان کردند که تو خود توفیق چنین
خوابی ندیده [عجب خواب] دیده تو است باو سلام برسان و بگو که از او آثار خیری باقی خواهد ماند که عابرین
سبیل بر او رحمت بفرستند پس از آنکه کنیزک این فرمایش حضرت را بزبیده بیان کرد خوشحال
شد گفت انت حر لوجه الله و در باب خیرات جاریه با کسان خود مشورت کرد سرکیس نحبی بعرض
رسانید و عرفات را انتخاب کرده که آنجا آب روان باشد که بحجاج بیت الله الحرام خوش گذرد
مقنیان و معماران فرستاده تا این کار را بانجام رسانیده بعرض او رسانیدند که مخارج زیاد
دارد گفتم خورد و بردن هر کلنگی اگر یکدینار خرج شود خواهم داد و آخر توفیق یافت و اسم او تا این زمان
بلکه تا آخر زمان باقیست فی الحقیقه قبل از احداث قنات حیرت دارم که مردم در عرفات با آن
جمعیت برای آب چه میکردند و چقدر مشک و قربه میتواند که در آن حرارت آفتاب کفایت کند و در عرفات
مسجدی بود که مسجد ابراهیم است از ازدحام و جمعیت فرصت نشد که آنجا رفته نمازی بکنم و از حجاج
عجم نیز دور بود و وقت ورود عرفات آن مسجد در طرف یمین واقع شده است

روز شنبه دهم ذی الحجة الحرام ۱۲۹۲ که عید اضحی است قبل از حرکت حاج بمسجد مشعر الحرام آنجا دو رکعت

نماز کردم و در مراجعت قاضی مکه معظمه محمد نوری افندی را دیدم خیلی اظهار امتنان کردم که نگذاشتید
حج اکبر معیوب شود و تفصیل شب چهارشنبه عرض او را کشیدم که چگونه میشود ده هزار نفر کور باشند
و چهار نفر اهل بیت و که بضعف بصر معروفند ماه را دیده باشند تصدیق کرد که فرمایش شما صحیحست
و هرچه خواستند بی شبهه بکند راضی شدم و روز اول جناب شریف یمین تفصیل را بلغ و گفتگوی شهزاده
افندی را این گفته بودند و کوه ثبیر که مزدلفه است از همه که جویا شدم ندانست تا آخر شریف
عون گفت آن کوه بزرگ ما بین شمال و مغرب وقتیکه از مشعر الحرام بمکه می آیی طرف راست است
ولی کوه قزح که قاموس میگوید قزح کوه جبل مزدلفه و جبل الرحمه را هم خاقانی میگوید باز درست معلوم
نشد پس بر سر کوه رحمت آیی ❁ آن قبه عهد آشنائی ❁ آدم بسرش فراز رفته ❁ طاق آن
جفت باز رفته ❁ ولی بقرینه چنان دانستم که جبل قزح آن کوه ما بین مشرق و جنوب مشعر الحرام
که بشکل مخروط واقع است و در وقت آمدن از مشعر الحرام بمکه معظمه در طرف چپ واقع است و جبل الرحمه
همان جبل عرفات است که حضرت آدم حوا را آنجا شناخت بعد از ورود بمنی بواجبات مشغول شده رمی
اول بعقبه اولی و جمره اولی که طرف مکه است رفتم چون نعلین اذیت میکرد تهی پای رفتم از کفش
تنگ نعلین را در آوردم از کنار مسجد خیف تا عقبه اولی هزار ذرع زیادتر است و پس از رمی
جمره بمنزل آمده واجب ثانی که ذبح هدی است بعمل آورده و برای احیاء و اموات نیز قربانی
کردم و ثالث تقصیر نموده ناخن گرفتم و بعد از تقصیر جمیع آنچیزی که از احرام حرام بود بجز
نداده اند و احلال حلال شد مگر مواقعه و صید و بوی خوش که او را بسبب مهیج شهوت انسانی
در زن دانسته اند و بعد از ظهر تعجیل سوار شده بمکه معظمه آمدم طواف واجب کردم و حج تمتع را بعمل
آوردم نماز را در مقام ابراهیم خواندم که پس از آن طواف و نماز بوی خوش نیز حلال میشود
از باب الصفا بیرون رفته بسعی ما بین صفا و مروه مشغول شده و چون ما پیاده بودیم و هوا
گرم بود در سعی ششم و هفتم از حالت افتاده که مصطفی غواص و عسکر زیر بغل مرا گرفته میبردند تا بی
آورده اند و پس از اتمام عمل ثانیاً بحرم مشرف شده طواف نساء که در مذهب جعفری اثنا عشری

یکطرف مناری دیگری در فرود
تا سبب دیگری از احتیاط
فرود اما ناحیه ...
چنانچه در بیان ... عمل کردن
ذکر شدن داخل مسجد الحرام مستحب
دخول مسجد الحرام است باذکر
شدن بمسجد الحرام و تعظیم الهی
و تمجید و تعظیم
صلوات فرستادن و خواندن
و الحمد ... مسجد الحرام
اینها است
اللهم اعنی علی نسکی و سلمنی
اللهم انی اسألک
له وسیلة الی الله
متقلداً العلیا
بانه ان تغفر لی ذنوبی
ان ترضی عنی
عبدک و البلد بلدک
بیتک ... جئتک
و اتمم طاعتک
و اتضی القدر ... اسألک
متعلقاً الیک
لا مر ... الشفیق من عذابک
و ... ان تبلغنی عفوک
و تجیرنی من النار برحمتک
پس بنزد حجر الاسود رفته
استلام و تقبیل نمودن
حجر الاسود و اگر دست
از مستحبات کند
عمره از ...

واجب است بعمل آورد که پس از این طواف و نماز زن و صید نیز حلال میشود وقتی که طواف نسا
بانجام رسید در مقام خلیلی که خواجه منزل دارند بی اختیار افتادم فی الحقیقه زحمت اعمال
حج روز عید اضحی است که باید در منی واجبات را بعمل آورد و بمکه معظمه برای طواف و سعی آمد و برگشت
اگرچه روز یازدهم هم بمکه آمدن و این اعمال را بجای آوردن جایز است ولی عید اضحی شرافت
دیگر داشت نخواستیم که اعمال روز ترویه و عرفه و اضحی از یکدیگر بریده و منقطع شود و برای بیتوته
ایام تشریق بمنی برگشته وقت مغرب بمنی رسیدم کسل و ثقیل که حالت دعا و انابت نبود انشاء الله
عطایای الهی پرده پوش خطایاست و حب ائمه اطهار شفیع هر گناه کار روز شب یازدهم مرتکب قتل دو
شدم مشعل چی نادر آقای یزدی که گویا خواهرزاده او بود یا سمت قرابت داشت برای چهار شب توقف
در منی و مشعر و برگشتن بمنی چهار امپریال گرفت که دو مشعل من الغسق الی الفلق دم چادر در میان
عسکر و قراول روشن کند شب اول و دوم طوری روشن کرد که مایه رسوائی بود هرقدر میرزا
اسمعیل نصیحت کرد و فضیحت نمود چون محرم بودم سکوت کردم شب یازدهم با آن حالت کسالت در چادر
دراز کشیده بودم شنیدم که محمد آقای ملازم با مشعل چی میگوید ضوء قمر کافی است از چادر درآمده
فرستادم هاشم داماد نادر آقا و مشعل چی را آوردند بهاشم گفتم چون بسرقت اسباب طلا و نقره
دیگران من میترسم اگر حالا ترا تنبیه کنیم حمل بغرض میشود ولی مشعل چی را قاتل میکشم مگر من نمیدانستم
که شب یازدهم و شب دوازدهم مهتاب است که او یاد میدهد میگوید ضوء القمر یکفی را اخذ امپ
یال مهتاب نیست در سوزاندن مشعل مهتاب است گفتم عسکرها او را انجا بانید او را خوابانیدن فراشها
کا و سر زدند که نادر آقا حیرت کرد که در منی هم عجم کتک میزنند بعد از کتک هر دو مشعل تا صبح سوخت که
روشنی قافله حاج عجم شد محمد آقای ملازم میگفت که تا صبح بروغن زیتون سوزاندند قاعده شمعها
خوب است اگر کتک نمیخورد مثل آنکه شب قبل میکرد اگر بقاعده ها بود باید در مجلس تحقیق بود و مرکز
مشعل روشن نمیشد فردا شب این صرفه شنیده بود جمعیت عدد لتر فرستاده بود که دو چادر
ما را آن شب چراغان کردند

۳۳
اورد و تکبیر [illegible] بعد نماز طواف [illegible]
که سعی مذکور [illegible] و ادا ساخت طواف [illegible]
۳۴ و سعی و طواف نساء [illegible]
[illegible]
اللهم لک آمنت ولک اسلمت و علیک توکلت [illegible] نعم المولی و نعم النصیر
[illegible]
۳۳

روز یکشنبه یازدهم ذی الحجة الحرام ۱۲۹۲ صبحی برمی جمرات ثلث مشغول شده خاقانی خوب گفته

مردم همه سنگبار رمنی ❊ دیوان همه سنگسار رمنی ❊ با حالت خستگی و تعب روز گذشته

سواره رفتم و در عقبه که جمره اولی است امروز بواسطه ترتیب که ابتدا از طرف منی شده آخری شده است

پیاده شدم و با خود گفتم شیطان بالای کوه منی تماشا میکند که امروز هر کاری میخواهید بکنید پس از

چندی که با وطان خود مراجعت میکنید اگر معصیت نکنید دروغ نگوئید شهادت ناحق ندهید و امثال

دیگر مشغول نشده صبر کردید اگر تمام الحصیات صغار سنگسار می کنید من شما را بخطیئات کبار

گرفتار کنم چنانچه در همان عقبه کیسهها از چندین حاجی و جیب بریده بردند و از آنجا بمنزل برگشتم جناب

تقی الدین پاشا والی حجاز بعد از نماز ظهر با لباس رسمی و نشانهای متعدد دیدن کرد خیلی مرد با کمال

و با سواد است سلسله او ملا بوده اند من از جهة تنگی منزل عذر خواستم این شعر را خواند ❊

رحب الفناء مع الاعداء ضیقة ❊ ضیق الفضاء مع الاحباب میدان ❊

و من گفتم باین معنی مولوی معنوی بسته هر کجا باشد شه ما را بساط ❊ هست صحرا گر بود سم الخیاط

و در اثنا صحبت از ایشان جویا شدم که شنیدم روز عرفات دو نفر از اهل خارج اسلام بوده اند

گرفتار شده اند از کدام ولایت است گفت اصلشان بمن معلوم نشد ولی یکی از ایشان مختون است

و یکی مختون نیست که میگوید تازه مسلمان شده ام و حالا حبس هستند تا در مکه معلوم شود اگر اقرار

باسلام کرد او را بخته خانه میفرستم که او را ختنه بکنند گفتم البته حالا از خوف جان بختنه راضی میشود و بعد

مردم گفتند که یکی از آنها از اهل ایتالیا است و در خصوص عرفه صحبت شد گفت از باطن شما بود که

از این سعادت محروم نشدیم چنانچه عیسی افندی قاضی مدینه هم این تشکر را داشت که در این ثواب شما

و من شریک هستیم و بعد از ساعتی تشریف بردند و یکدسته موزیکان چی فرستادند که دم چادر

ما بزنند که تبریک عید بعمل بیاید و خوب میزدند و صاحب منصبهای نظامی و قائم مقام جنگ با لباس

رسمی دیدن کردند و شب دوازدهم در منی مصریها و شامیها آتش بازی کردند و در این دو سه روز توپ فراوان

انداختند و عسکر تکه هم شلیک کردند و شلیک عسکر که تفنگ می انداختند بهتر از آتش بازی بود یا

سنه ۱۲۹۲

۳۲

بجا باورد ... بعضی از
بجهة آنکه صلوات بر ... آنکه فلان
محمد ... دعا کند و بگوید اللهم
بیت و رود دعا کند ... آنکه ...
تقبل منی و فقهنا ... حجا ...
رود و بگوید اللهم ... تقبل ...
تا آخر ... و از منی بر ...
و هر سنگی که بیندازد این
دعا خواند الله اکبر اللهم
ادحر عنی الشیطان تا آخر دعا
کما ... قوم شده و لکن در
رمی جمره عقبه پشت قبله
کردن سنت است و تکبیر در
منی بر مذهب مشهور علما
سنت است و بعضی واجب
دانسته اند و کیفیت تکبیر
این است الله اکبر الله اکبر
لا اله الا الله والله اکبر
الله اکبر و لله الحمد علی
ما هدانا الله اکبر علی
ما اولانا و رزقنا من بهیمة
الانعام و در بعضی اخبار
بعد از تکبیر سیم و لله الحمد
الله اکبر علی ما هدانا
والله اکبر ...
اکبر علی ما رزقنا من بهیمة
الانعام و در بعضی از روایات
زیاد نما الحمد لله علی ما
ابلانا ... دفن کردن
...

۳۳

بیکدست و یک حرکت می انداختند و ساعت هشت و نیم از شب رفته دیدم در پشت چادر قال و قیلست
از چادر بیرون آمده سرداری را پوشیدم بیرون رفته دیدم قراولها یکنفر دزد گرفته اند و مثل یک
حرکت میکرد و چنان پنداشته اند که یکشب در چادر چراغ میسوخت زیر تقدوف پنهان شده که
اسباب چادر را ببرد به قراول که بروی او افتاده او حرکت کرد طناب شقدوف بگردن او افتاد
گرفتار کردید چهار پنج نفر عسکر از عهده او بر نمی آمدند که دست او را ببندند تا آخر بستند
از او جویا شدم که اینجا کارت چیست جواب بامزه داد گفت حتل جماری یعنی خرم مفقود شده بود
پی او میگشتم گفتم و ملک خرتو زیر تقدوف چه میکند صبح که شد او را نزد جناب شریف بردند معلوم
شد از اهل قنه و از اعراب بدوی است که در نزدیکی طایف هستند جناب شریف بحبس او حکم کرده
بمکه معظمه فرستاد

روز دوشنبه دوازدهم ذی الحجة الحرام ۱۲۹۲ صبح عون پاشا برادر شریف بزرگ با لباس رسمی
بدیدن عید آمد که دیر در گرفتاری کار اعراب داشتم و میدانید که شریف از راه رفتن و پله بالا
آمدن عاجز است خاصه پلهای خانه ما که بعادت قدیم بلند ساخته شده من بخدمت رسیدم
مشارالیه مرد با سواد و با کالیست و از نشان حمایل اعلیحضرت بسیار پادشاهی که داشت و آویخته بود و گفت فرمان کی
بمن رسیده و است خواهش دارم که فرمان او را از طهران بفرستید عرض کردم ان شاء الله تعالی
اهتمام کامل خواهم کرد و بجای پای مبارک شاه از حسن ابتت شما و شریف در کار تجمم تشرح وافی
عرض خواهم کرد بعد از رفتن ایشان بذبح قربی و جمرات ثلث پرداخته بمنزل آمدم نماز ظهر را در مسجد
خیف خوانده روانه مکه معظمه شدیم بمعنی فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَن تَأَخَّرَ
فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ معلوم شد که مردم در آمدن تعجیل داشتند و از دحام و جمعیت چنان بود که از
منی تا شهر مکه معظمه متصل راجل و راکب و تقدوف و بار بود که در کوچهای تنگ بیکدیگر میخورد
می افتاد تقدوف از پشت شتری تنگ که می غلطید که تفصیل آن دیدنی است و تحریر راست منیاید
و باوجود آنکه چهل نفر عسکر سواره و پیاده همراه بود بزحمت تمام راه را طی کردیم و در نزدیکی

سکر بیان ... ودمیل آکرد
داشت و دستم
که همراه ... کوچ کرد ارتی
دوازدهم ... ماهای ... ولحیم
ها اوردن ... در مسجد خیف
مستحب است در ... دواز
صد رکعت نماز ... ثواب
آنکه از العابدین ... هفتاد
ان واراست ... نماز
سال و هر که ... شود
الله بکوید ... هر که
او ثواب ... لا اله الا الله ...
صد مرتبه لا اله الا الله ...
وار است ... الحمد لله بکوید
هر که صد مرتبه ... الله اکبر
وار است ... اخراج ...
واحد ... بالتصدق ...
خاتمه در طواف وداع و ...
مستحب است ...
از مکه معظمه ...
راحت ...
وداع ... هر که طواف وا
و نبی ...
باشد و مستحب است ...
کوچ شش رکعت نماز در ...
خیف ... و چون در مکه
رود ...
که ... شود ...
تا ... کرده باشد ...
است که ...

چون بزیارت قبر حضرت خدیجه کبری علیها السلام رفتم در این چند روز فرصت نشده بود و حضرت
ابو طالب بقعه علیحده دارد و حضرت عبد المطلب و عبد مناف در یکبقعه هستند که بخط این شهر بزرگوار
از یکی در داخل میشوند و هاشم پدر عبد المطلب در غزه شام مدفون است که بندری است در میان شام
و مصر واقعست و حضرت آمنه ام رسول الله صلی الله علیه و آله بقعه دیگر دارد و لی بموافق اخبار صحیحه حضرت
در ابواء که منزلی مدینه وفات یافته و قبرشان آنجاست و حضرت خدیجه کبری بقعه دیگر دارد الحق زنی است
که مردان عالم باید خاکپای او را توتیای چشم کنند زیر مقنعه وی بسی کله داریست ❊ و بعد از زیارت
آن بزرگواران بزحمت تمام منزل آمده وقت غروب آفتاب بحمام رفتم و از حمام در آمده بحرم مبارک
مشرف شده طوافی مخصوص برای والده خود کرده که بجز من کسی را ندارد ❊ منظوری مؤبدی تر داشت
اسلامی و ایزدی نهادش ❊ بگریخته از عتاب منظور ❊ آویخته در کتاب مسطور ❊ و در حجر
اسمعیل نماز خوانده بمنزل مراجعت کردم و دیروز و امروز باران خوب آمد که مدتی بود در مکه معظمه باران
نیامده بود و الحمد لله تعالی امسال در این ازدحام در عرفات فوت و موت عام اتفاق نیفتاد و هوا
خوش گذشت و عرفات در طرف مشرق مایل بجنوب مکه معظمه اتفاق افتاده است ❊

روز سه شنبه سیزدهم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ صبحی بعد از نماز از قرآن مجید تفال کردم که اذن دخول بیت
دارم که با این پای کثیف که بخلاف شرع طریقها طی کرده و خواهد کرد با آن مقام مقدس بروم یا نه این
آیه شریفه آمد که در اول سوره لقمان است الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَ
هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ أُولٰئِكَ عَلىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ الحمد لله که از رب العزه
اجازه شد از خانه که در آمدم اول بزیارت مولود خانه حضرت رسالت رفتم که در شعب ابی طالب است
پله میخورد تا پایین میرسد حجره مدوری است در میان بقعه و در میان او حجره مدور دیگر است که در میان او سنگ
سیاه مدوریست چنین میگویند که حضرت بالای آن سنگ زیب بخش عالم امکان شده اند
جای با روح و فرح است از آنجا بحرم مبارک رفته یکطواف برای مرحوم ولیعهد کردم و از آنجا بیا[ئین]

در کعبه داخل
شدن است در حرم خدا و بیرون
رفتن است از کافات و خداوند در
عالم نگاه میدارد از کافات
بقیه عمر ما ... که جهت
او را و سنت است که بجهت
دخول خانه غسل کند و پای
برهنه داخل شود و پیش از
دخول حلقه در را بگیرد
و بگوید اللهم البیت بیتک
والعبد عبدک وقد قلت
ومن دخله کان آمنا فآمنی من عذابک
وأجرنی من سخطک پس داخل
شود و بگوید اللهم انک
قلت ومن دخله کان آمنا
فآمنی من عذابک
عذاب النار پس دو رکعت
نماز کند در بین دو ستون بر روی
سنگ سرخ ... ۱۲۹۲ ...
رکعت اول بعد از حمد
حم سجده بخواند و در رکعت دوم
بعد از حمد بعدد آیات حم
سجده از قرآن بخواند و در
گوشهای کعبه نیز نماز کند
پس بر کنی رود که در آنجا
حجر الاسود است و ...
... پس دو ستون
را ... بگیرد و ...
نزد آن ستون ... و چون
بر ... نزدبان را

جناب تقی الدین پاشا رفته تا دم پله استقبال کرد و مشایعت نمود و خیلی صحبت داشتیم از احوال آنشخص محبوس پرسیدم گفت ریش درازی دارد و خود معتبر است که مرا اختنه بکنید و امروز ختنه خواهند کرد و صحبت میداشت وقتیکه قاضی گفت او را بزور ختنه بکنند التماس میکرد که چقدر خواهند برید من گفتم وحشت نکن بیک اندازه معین او را خواهند برید و در صحبت دلسوزی برای دولت اسلام میکرد و افسوس کار روس پنهانی را داشت که طول کشیده است خیلی مرد فهمیده است و کیسالهم در بغداد توابع حکومت داشته است و از آنجا ببازار برده رفته و شبها بتماشا رفتم این بیچاره کارها از اشکل کو جمع کرده میفروشند برخی را تذهیب کرده اند و بعضی را تزئین که پسندید و چه در نظر آید از آنجا بمنزل آمدم و بعد از نماز ظهر و عصر بحرم مشرف شده طواف کرده ثواب او را بروح محمد شاه دادم و در حجر اسمعیل نماز کرده کورها غالبا آنجا جمع میشوند سؤال میکنند یکی گفتم قران حفظ داری گفت نعم گفتم قران بخوان حق خود دستان گفتم سوره الرحمن را بخوان بیک آهنگی خواند که انسان حیران بماند گفتم ثواب او را بروح والدی عباس میرزا نیاز کن یک کور دیگر که از قراء مصر است او سوره واقعه خواند و بسیار خوب خواند جهوری الصوت بود گفتم ثواب او را بروح اخی محمد شاه نیاز کن دیگری سوره نساء بخوان و بروح والده ام نیاز کن و بعد از نماز طواف بخانه زینت الدوله رفتم و از آنجا باز بحرم برگشته طواف دیگر بنیابت حسام السلطنه کردم و ثواب او را بثواب حسام السلطنه نیاز کردم در مقام ابراهیم نماز کرده بمنزل برگشتم

روز چهارشنبه چهاردهم ذی الحجة الحرام ۱۲۹۲ صبح بحرم مشرف شده طواف کرده و در مقام ابراهیم نماز کرده بمنزل آمدم جناب شریف عون آمد و با کمالیت خیلی صحبت از تواریخ و احادیث شد و بعد از رفتن مشار الیه از جانب حضرت شریف عبدالله مال سواری آورده بجبل الثور رفتم قراول و عسکر همراه بود و از مکه معظمه تا جبل الثور یکفرسخ و نیم و در جنوب واقع مکه معظمه واقع شده است و در طریق یمن است و تشریف بردن حضرت بآن مکان بحکمت بوده است که کسی خیال تشریف فرمائی ایشان را بمدینه منوره نکند بقول شاعر: چه آوازه افکند از راست شد

مستحب است که [illegible] دور کعبه
بگیرد و [illegible] مستحب است
[illegible] و آن در
[illegible] طواف کردن [illegible]
[illegible] عماریات [illegible]
[illegible] مقیم هستند
[illegible] عماریات [illegible]
[illegible] طواف مستحب
[illegible] نیابت [illegible]
و طواف نیابت [illegible]
ثواب دارد و [illegible]
و حضرت فاطمه [illegible]
علیهم السلام ثواب عظیم دارد
[illegible]
که شخص در مکه [illegible] سال
طواف کند [illegible] ایام
و اگر نتواند [illegible]
و آن [illegible] و بطواف [illegible]
میشود [illegible] اتمام
ایام سال تمام میکند [illegible]
شوط دیگر [illegible] و طواف
شود و مستحسن [illegible]
[illegible] ۱۲۹۲ در مکه معظمه
[illegible]
[illegible]
حضرت پیغمبر صلی الله علیه
[illegible] در مکه
[illegible]
مشرف شدن [illegible]
رسول صلی الله علیه و آله
[illegible]

۳۲

[illegible]

و مدینه منوره در شمال مکه است القصه از پای کوه تا بالای کوه دو ساعت بزحمت تمام طی کردیم
و یکساعت آنجا بودم و دیگر یکساعت برگشتیم و غار ریگ سنگ مجوفی است تقریبا پنج ذرع طول و دو ذرع
کمتر عرض دارد که بطول مشرق و مغرب واقع شده و در طرف غربی یک سوراخ تنگی است که می گویند از آن
سوراخ حضرت رسالت صلی الله علیه و آله داخل شده است و طرف شرقی سوراخ گشادیست
که هرکس میتواند برود و من هرگز قبول نکردم که از آن سوراخ حضرت داخل شده باشند و آن سوراخ
چنانست که اگر یک سنگی آنجا بگذاری دخول و خروج آن ممتنعست و از آن سوراخ شتری باید باشد
که عنکبوت تنید و کبوتر بچه گذارد و در سقف غار حرف [illegible] نوشته بودند ندانستم کدام فرنگی نوشته
یا از هندی یا کسی با انگلیس و فرانسه دانستم که حرف ان که نون است اول حرف اسم خودش باشد نوشته
باشد و نزدیک آن غار ریگ سنگ بزرگ عظیمی است بالای آن صخره رفتیم تمام اطراف پیداست
از غرب دریای جده آشکار است که تقریبا بخط مستقیم باید ده فرسخ باشد و از طرف مابین جنوب و مشرق
صحرای عرفات و کوه عرفات است و از طرف شرق مزدلفه نمایان است و از طرف شمال اغلب
خانهای مکه معظمه نمایان است و وادی فاطمه پیداست در بالای آن صخره نماز کردم پایین آمدم
در اغلب ولایات ایران کوهستان بسیار است و من اکثر را دیده ام چنین کوه سخت و راه سخت
ندیده ام بزحمت و مشقت تمام رفتیم یک کوه دیگر بزرگی را طی کردم وقتیکه بقله او رسیدیم معلوم شد
که باید کوه بلندتر و سخت تر دیگر که پشت او است و راه او کلا پرتگاه است رفت و بی بلد و دلیل
هرکه برود راه را گم میکند و حسن دلیل که شریف فرستاده بود باز بعضی جاها بخطا میرفت در قله آن
کوه اول خیال برگشتن داشتم از عسکرها خجالت کشیدم و حال آنکه اغلب عسکرها در پایین کوه
~~[illegible]~~ مانده بودند ولی بالای کوه و آن صخره عظیم جای با صفاست و ممکن است که راه او را تعمیر
کرده آنجا برکه ساخت که آب باران جمع شود و چنین اثر عظیم در انظار بیادگار بماند بعد از
دیدن آن غار و سنگلاخ در خصوص ابوکر [illegible] زن شبهه کردم که گفت این اثر قدم ابن ابی قحافه
و این اثر قدم محمد بن عبدالله است در این سنگلاخ و کوه اثر قدمی باقی نمیماند مگر بپای کوه

[illegible]

[illegible]

آمده باشد که ریگ است و در آنجا این عدس رانده باشد و کفار قریش بکوه صعود کرده باشند
بعد از دو میدن جبل ثور این خبر تاریخ را تاریخ کردم و عجبست که این خبر در تاریخ کامل التاریخ ابن اثیر نیست که
در شب هجرت می گوید فَاسْتَأجَرا عَبْدَ اللّٰهِ بن اُرَيْقِطٍ مِن بني الدِّيْل بن بَكر وَكَانَ مُشرِكًا
يَدُلُّهُما عَلَى الطَّرِيق وَلَمْ يَعْلَم بِخُرُوجِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
غَيرُ اَبِي بَكْرٍ وَعَلِيٍّ وَآلِ اَبِي بَكْرٍ فَاَمَّا عَلِيٌّ فَاَمَرَهُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
اَنْ يَتَخَلَّفَ عَنْهُ حَتَّى يُؤَدِّيَ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
الوَدَائِعَ الَّتِي كَانَتْ عِنْدَهُ ثُمَّ يَلْحَقَهُ وَخَرَجَا مِنْ خَوْخَةٍ فِي بَيْتِ اَبِي بَكْرٍ فِي
ظَهْرِ بَيْتِهِ ثُمَّ عَمَدَا اِلَى غَارِ ثَوْرٍ فَدَخَلَاهُ وَاَمَرَ اَبُو بَكْرٍ ابْنَهُ عَبْدَ اللّٰهِ اَنْ يَتَسَمَّعَ
لَهُمَا بِمَكَّةَ نَهَارَهُ ثُمَّ يَأْتِيَهُمَا لَيْلًا وَاَمَرَ عَامِرَ بْنَ فُهَيْرَةَ مَوْلَاهُ اَنْ يَرْعَى غَنَمَهُ نَهَارَهُ
ثُمَّ يَأْتِيَهُمَا بِهَا لَيْلًا وَكَانَتْ اَسْمَاءُ بِنْتُ اَبِي بَكْرٍ تَأْتِيهِمَا بِطَعَامِهِمَا مَسَاءً فَاَقَامَا
فِي الْغَارِ ثَلَاثًا وَجَعَلَتْ قُرَيْشٌ مِائَةَ نَاقَةٍ لِمَنْ رَدَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ عَبْدُ اللّٰهِ ابْنُ اَبِي بَكْرٍ
اِذَا غَدَا مِنْ عِنْدِهِمَا اتَّبَعَ اَثَرَهُ بِالْغَنَمِ حَتَّى يُعَفِّيَ اَثَرَهُ فَلَمَّا مَضَتِ الثَّلَاثُ وَسَكَنَ
النَّاسُ اَتَاهُمَا دَلِيلُهُمَا بِبَعِيرَيْهِمَا فَاَخَذَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
اَحَدَهُمَا بِالثَّمَنِ فَرَكِبَهُ وَاَتَتْهُمَا اَسْمَاءُ بِنْتُ اَبِي بَكْرٍ بِسُفْرَتِهِمَا وَنَسِيَتْ اَنْ
تَجْعَلَ لَهَا عِصَامًا فَحَلَّتْ نِطَاقَهَا فَجَعَلَتْهُ عِصَامًا وَعَلَّقَتِ السُّفْرَةَ بِهِ وَكَانَ
يُقَالُ لِاَسْمَاءَ ذَاتُ النِّطَاقَيْنِ لِذَلِكَ ثُمَّ رَكِبَا وَسَارَا وَاَرْدَفَ اَبُو بَكْرٍ مَوْلَاهُ
عَامِرَ بْنَ فُهَيْرَةَ يَخْدِمُهُمَا فِي الطَّرِيقِ فَسَارُوا لَيْلَتَهُمْ الخ عجب تر آنکه ابن اثیر ذکر نکرده تا
دم غار و گذاشتن کبوتر تخم خود را در آنجا هیچ ذکر نکرده که از معجزات آنحضرت کاینات است و اسماء ذات
النطاقین نیز این کار را در مکه معظمه کرد که سفره نان بست و در آن شب در غار بجز عامر بن فهیره که شیر می آورد
کسی آمد و شد نمی کرد و این روایت ابن اثیر خلاف محدثین و مورخین است و در تفسیر مجمع البیان می گوید
كَانَ رَجُلٌ مِنْ خُزَاعَةَ فِيهِمْ يُقَالُ لَهُ اَبُو كُرْزٍ فَمَا زَالَ يَقْفُو اَثَرَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ

عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتّى وَقَفَ بِهِم عَلى بابِ الغارِ فَقالَ هذِهِ قَدَمُ مُحَمَّدٍ النَّبيِّ
وَاللهِ اُختُ القَدَمِ فِي المَقامِ وَقيلَ قالَ هذِهِ قَدَمُ اَبي قُحافَةَ اَوِ ابنِهِ وَقالَ ما
جازُوا هذَا المَكانَ اَمّا اَن يَكونَ قَد صَعَدُوا فِي السَّماءِ اَو دَخَلُوا فِي الاَرضِ
انتهى كلامه و در تاريخ روضة الصفا نوشته جوانان قريش با شمشير و چوب بطمع مال سر در كوه و بيابان
نهادند و قايفى را با خود بردند كه بابو كرز مشهور بود تا پى بيبرد و ن برد ابو كرز پى را بدر غار ثور رسانيد
و گفت مطلوب شما از آن موضع تجاوز نكرده است ندانم بآسمان رفته است يا بزمين فرو رفته
و بقولى اينكه قايف گفت مطلوب شما از اينجا نگذشته و در اين غار است و در حبيب السير گفته اهل طغيان
قايفى كه موسوم بابو كرز بود گرفته رو بكوه و بيابان نهادند و بجد و جهد تمام نشان پى يافته
نزديك بغار ثور رسيدند و نشان را گفت مطلوب شما از آن غار نگذشته است و در تاريخ
ديگر نوشته است لَمّا دَنَوا مِنَ الغارِ قالَ القائِلُ وَاللهِ ما جازَ مَطلوبُكُم مِن هذَا
الغارِ فَعِندَ ذلِكَ حَزِنَ اَبُو بَكرٍ فَقالَ رَسولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
لا تَحزَن اِنَّ اللهَ مَعَنا و هر كه آن كوه و آن غار را ديده باشد بر صدق فراست ابو كرز تصديق
تحسين خواهد كرد والله تعالى و رسوله اعلم و در وقت بر گشتن بحالت كسل و غشى عليه در سايه سنگى دراز كشيده
بودم كه فقير هندى سرم جمع ميكرد كه سى سال است در مدينه ساكن است هندى كه فارسى مغشوش را
بزبان عربى بدل بكند معلوم است كه چه خواهد شد بزحمت تمام حالى كرد كه من دو لنگ خوب ميدهم احرام بسته
آمده است مالى كرد كه دلاكهاى طهران بايد از او ياد بگيرند خيلى افاقه شد و رفع خستگى نمود وقتى كه
پايين آمدم بهزار زحمت دراز كشيدم باز آن هندى كه اسمش محمد است آمد از پا تا سر مشت و مالى كرد مايه آسايش
و راحت شد از آنجا يك ساعت از شب گذشته بمنزل آمديم و حالت شرفيابى حرم محترم نبود پس و قتى
آقا و م جناب شريف عون تشريف آوردند احوال پرسى از خستگى راه كردند و نشان مبارك دولت
ايران را آوردند كه فرمان ندارد و از من نوشته ميخواست و براى تصديق قول او و نشان مبارك
شرحى نوشتم كه انشاالله فرمان او از طهران صادر كرده فرستاده شود

و مكروه است و از جمله مستحبات مجاورت مكه معظمه و مدينه مؤكد است ملاحظه خيرات و بركات طيبه براى بازديد كتب و در حديث وارد شده است كه حج را بزيارت حضرت ختم كنيد و زيارت حضرت صديقه طاهره عليها السلام در نزد روضه مطهره و زيارت ائمه بقيع عليهم السلام مستحب است و غسل در وقت دخول مدينه و مجاورت مدينه مستحب است و در وقت دخول مدينه قبل از مطهره و نماز دو ركعت تحيت مسجد در آنجا و منبر مبارك و روضه مستحب است و دعا براى حاجت نزد ستون ابى لبابه و دعا كردن در نزد ستون توبه است كه ستون ابى لبابه است شب چهارشنبه و نماز در نزد ستونى كه در مقام جبرئيل است و روز پنجشنبه و رفتن در مساجد مدينه مثل مسجد قبا و مسجد فتح و مسجد احزاب و زيارت قبور شهداء احد خصوصا قبر حمزه عليه السلام و غير اينها با آنكه كسى كه داخل مكه شود ... الاول در ماه ربيع ... بخواهد برود مكه را ... واجب باشد شغلى كه دارد ... نباشد حجة الاسلام

سنه ۱۲۹۲

[illegible]

روز پنجشنبه پانزدهم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ صبح با تمامی اسباب سفر و رفتن پرداخته قایم مقام جده
بیک میرآلای و سایر مردم از ترک و عرب آمدند بعد از ظهر بحرم محترم مشرف شده به نیابت آنکه مرحومه
حاجیه طواف کردم و بخانه مراجعت کردم و امروز یک کبوتر دیدم که بالای حلقه در خانه نشسته چون
ممکن نبود که هر دو پا را بر روی حلقه بگذارد یک پای خود را بلند کرده و یک پای خود را که نشسته بود
و بحالت خوشی نگاه میکرد و مدتی بهمین حالت بود و راست گفته اند ﴿ تو ای کبوتر بام حرم چه میدانی
طپیدن دل مرغان رشته در پا را ﴾ و شب جمعه شانزدهم پنج ساعت از شب رفته بحرم مبارک
رفتیم و در چاه زمزم غسل کرده بخانه مبارک ﴿ وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا ﴾ داخل شدیم و نمازهای
مستحبه وارده را در پهلوی ستون و در گوشهای خانه مبارکه خواندیم از وحشت نتوانستم بالا نگاه کنم
در پشت بام مبارک از میان بیت در طرف رکن عراقیست عجب از سلاطین است که هر که تعمیری کرده
اسم خود را در سنگی نقش کرده اند و در میان خانه خدا در دیوارها نصب کرده اند و راضی نشده اند
که در خارج بیت مبارک اسامی آنها ثبت و ضبط شود و حق آنست که مثل اصنام منصوبه آن
احجار مکتوبه را باید از آنجا کند و در خارج نصب کرد و خانه مبارک را از آن آلایش پیرایش داد
مثلا در طرف رکن یمانی ملک الاشرف خادم الحرمین بنای است که در سنه هشتصد و بیست و شش ۸۲۶
تعمیر کرده و خادم الحرمین قایتبای است که در سنه هشتصد و هشتاد و چهار ۸۸۴ تعمیر کرده است و سلطان محمد خان
عثمانیست و چند سنگ مقور دیگر است از وحشت هیچ دعائی بخاطرم نرسید مگر آنکه گفتم خداوندا
پائی که بخانه مبارک تو آمد حرامست که بآتش جهنم داخل بشود و از بیت مبارک در آمده نماز را
خواندیم ساعت شش و نیم بود که بمنزل آمدم از بسکه ثواب دخول بیت مبارک را در حدیث دیده بودم
نفس را برفتن بیت مبارک تسلا دادم این جسارت را کردم و اگر بحکم استخاره نبود چنانچه گذشت هرگز جرأت
نمیکردم که داخل خانه مبارکه بشوم و در میان خانه سه ستون است المقصود سه بنای از سلاطین چراکسه
و از عتقای برقوق است که در سنه هشتصد و بیست و پنج ۸۲۵ جلوس کرده و در ذی الحجه سنه هشتصد و چهل و یک ۸۴۱ حلول کرده
وفات کرده است

روز جمعه شانزدهم ذی الحجة الحرام ۱۲۹۲ صبح بحرم مبارک مشرف شده بطواف کردم ثواب آنرا بنواب اقتضا د السلطنه و نصرة الدوله و حشمة الدوله نیاز کردم و از زقاق الحجر گذشتم در کوچه سنگی مستطیل نصب کرده اند که آن سنگ بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله سلام داده است و این شعرا بالای او نوشته اند آنَا الحَجَرُ المُسَلِّمُ كُلَّ حِينٍ ❊ عَلَى خَيْرِ الوَرَى فِي البِشَارَة ❊ فَتِلْكَ فَضِيلَةٌ مِنْ ذِي المَعَالِي ❊ خُصِصْتُ بِهَا وَإِنْ مِنَ الحِجَارَة ❊ منزل آمدم بعد از ظهر بکوه حری رفتم که حالا بجبل النور معروف است که ما بین شمال و شرق مکه واقعست و تا مکه معظمه تقریباً یکفرسخ است و از پائین کوه تا بالا بقدر یکساعت طول کشید که رفتم اگرچه راه ساخته اند با زصعوبت دارد ولی میتوان چنان ساخت که سواره به آسانی تا قله کوه برود و بالای کوه قبه ساخته اند که در میان قبه یک سنگ بزرگی است که بعرض شکافته شده است و میگویند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را آنجا شق صدر کرده اند و مردم را آنجا آورده میخوابانند که سوره الم نشرح آنجا نازل شده و برحمت مردم آنجا میخوابند و میان آن سنگ مشقوق میروند شیخ متولی اصرار کرد که بمیان سنگ بروید گفتم انشراح صدر حضرت رسول در طایفه بنی سعد شده و سوره الم نشرح در مدینه نازل گشته دخلی باین کوه ندارد و انگهی انشراح صدر گفته اند نه انشقاق کوه پرسیدم که غار حری کجاست گفت پائین کوه است چندین پله از کوه ساخته اند که پائین میآیند و در جنوب مغرب آن قبه غار حراست و نزدیک غار دو صخره عظیمی است که بیکدیگر الصاق دارد و ما بین آنها بقدر نیم ذرع بل کمتر و ما بین آنها قدری گشاد است که باید از آنجا برحمت تمام گذشت و بغار رفت و غار حری غار کوچکی است دهن گشادی دارد که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در آن مکان شریف قبل از نبوت بعبادت مشغول بوده اند و در آن کوه حضرت جبرئیل بنبوت نازل شده و سوره علق نزول یافته و آن سوره اول سوره ایست که نازل شده است و بالای کوه خیلی با صفاست و در نزدیکی قله در سر راه که بالا میروند برکه بزرگی ساخته اند که از آب باران پر میشود و اگر پر شود جمعی را کفایت میکند و در عرض راه وارد وادی عشر گردید که میان جبل النور و شهر مکه معظمه است سلطان سلیمان عثمانی ...

بیست ۱۲۹۲

ولیاده میرزا ... که ادن ... با مملوک کبیر ... ایشان را که ... ایشان کسی ... برخیزن ... مشغول ... تمتع و حج ... سال که مقصد ... و فرق ... اعمال حج واجب و مستحب والله الهادی ... سواء السبیل تمت

[illegible]

جم

عظیم ساخته که آب سیل را از مکه معظمه برگردانیده است و طول آن سد تقریباً پانصد و شصت ذرع میشود
و یکساعت بغروب مانده مراجعت کردم و چون جناب شریف عبدالله کسالت داشت بعیادت ایشان
رفتم و خیلی صحبت مشغول داشتن کردم که شب گذشته از وحشت و دهشت نتوانستم خانه خدا را درست
ملاحظه کنم خیال دارم روز وداع باز شرفیاب بیت مبارک شوم از آنجا مرخص شوم جناب شریف فرمودند
خبر میکنیم باز حاضر باشند که هر وقت تشریف برید در خانه مبارکه را باز کنند شب شنبه ساعت چهار
بحرم مشرف شده طوافی به نیابت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی خلد الله ملکه کرده و در حجر اسمعیل نماز
کردم قاری کور را دیدم سوره ملک را برای ولیعهد مرحوم و سوره مزمل را برای شاه مرحوم
و سوره قیامت را برای والده مرحومه خواندن بمنزل مراجعت کردم

سنه ۱۲۹۲ روز شنبه هفدهم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ از اول همین ماه جلالت‌مآب صبحی شریف عون آمد و گزارش
ارضی کار انگلیس داشت فرستاد آورند بعضی اشکالها داشت از این جهت جویا شد آنچه میدانستم
بیان کردم و خاطرنشان نمودم و بعد از رفتن مشارالیه بحرم محترم مشرف شده طواف کرده
نماز را در حجر اسمعیل خوانده دختر مرحوم فرمانفرما فیروز میرزا تب کرده بود از او عیادت
نمودم و بمنزل برگشتم و یکساعت بغروب مانده بحرم مبارک مشرف شده طواف کردم در
حجر اسمعیل نماز گذاردم و یک سوره یس برای خاقان مغفور و یک سوره دخان برای مرحوم ولیعهد دو نفر
قاری خواندند و انصافاً قاریان این کورها نخوانند که انسان لذت از قرائت و تلاوت آنها میبرد
و غروب آفتاب بمنزل آمدم و شب یکشنبه هیجدهم بعد از شام بحرم مبارک مشرف شده طوافی بجهة حضرت صدیقه
طاهره علیها السلام کرده و در تحت میزاب رحمت در حجر اسمعیل نماز خوانده سوره یس را یکی از
قاریها خوانده که ثواب آنرا نیز بآن ستیة الکبری نثار کردم و بعد یکی از بنی شیبه آمد گفت که در
مقام ابراهیم باز است بزیارت بیایید بزیارت مشرف شده دور دور ضریح گشتم در میان
ضریح که روپوش کلابتون دارد و هر سال تجدید می کنند که جای پای حضرت ابراهیم است که
بالای او در بنای خانه کعبه ایستاده اند [illegible] و آب از زمزم آنجا ریخته برای استشفا

می‌آشامند و بعد از زیارت مقام ابراهیم بکنار خانه مبارکه آمدم بفاصله چند ذرع روبروی
حجر نشسته قدری قرآن خواندم و بمنزل مراجعت کردم حاجی شیخ ابومحمد خراسانی در پهلوی من
بود سوره مبارکه طه را که میخواندم در آیه شریفه وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي از شیخ پرسیدم که معنی
أهش چیست فرمودند یعنی میرانم و هش بمعنی راندنست گفتم عجب که عوام هم بخر در راندن هش هش
میگویند گفت بلی همین است پشت سر نگاه کردم دیدم محمد باقر خان است گفتم خان دانستید گفت
بلی دیگر خجالت کشیدم که شیخ معنی أهش را بیان کنم که نزد عربها و اهل مسجد الحرام خجل شود و معنی
او بر جهالت باقی ماند من بی خجالت و ساعت پنج بمنزل آمدم بیاد آقا میرزا هدایت الله افتادم که
پارسال در چنین شب در مسجد شاه بودیم و از گوشه تماشا میکردیم که برای امام جمعه عروس می
آوردند و بیاد ایشان قلمی برداشته مراسله نگاشتم که صورت مراسله این است ❁
جناب وزیر و قدوه امجد و زاد مجده شب عید است از حرم رب قدیر ساعت پنج بی آفت
و ربح بمنزل شریف بدو معنی آمدن بیاد شب پارینه و امام آدینه افتادم که در مسجد شاه و معبد الله
پای منبر روی سکو با شما نشسته گفتگو میکردیم و در تاریکی نارنگی میخوردیم و سیر و تماشای میرزاداد
و عروس و مشعل و فانوس داشتیم امام در استقبال انکار داشت و همراهان در استعجال اصرار
در مسجد از عوام صلوات بود و در کوچه از نظام نغمات تا خصیان عصیان آوردند و بر امام خروج کردند
صاحب زنج غالب شد و طالب گنج بارث و بیه را پس دادند و سیلیه را پیش زبان را گشادند
حمام را شکاندند امام را بردند امام را خوردند امسال از این شب عزیز در کجا هستم که از
فج عمیق به بیت عتیق آمده‌ام و از آن منبر و محراب با این زمزم و میزاب فایز شده‌ام گاهی بحجر تقبیل
و گاهی بحطیم تعظیم در مقام ابراهیم بنماز مشغولم و در حجر اسمعیل به نیاز گوی وفا باخته‌ام کوی صفا
تاخته مروه آزموده شناخته‌ام و طراز عمر از عمره ساخته من کجا این آستان و این داستان
کجا ❁ اینکه می‌بینم به بیداریست یارب یا بخواب ❁ خویشتن را در چنین نعمت پس از چندین عذاب
اینجا که رسید کاکا آمد که جناب شریف عون که عین جمال و معین کمال است بدیدن آمده

در سالون بیرون انتظار دارد دیگر فرصت نشد که در ظلمات دیجور با این کلمات ناجور دردی
تحریر کنم و آب و گلی خمیر شده به درشت تا کی دماغی و فراغی باشد که این را به پایان بسپرد و بطهر
برسد زیاده چه زحمت دهد والسلام امروز بلا باشی سیاه داده که برای کشیده ده نفر از

سنه ۱۲۹۲

روز یکشنبه هجدهم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ که یوم الغدیر است صبح سه ساعت از دسته به تنعیم احرام
عمره مفرده رفتم که در عرض راه مدینه منوره واقع است یکساعت راه است و در تنعیم غسل کرده
احرام بسته به جهت اندا احرام لبیک گویان روانه شدیم و طواف واجب بعمل آورده نماز را در
مقام ابراهیم خواندن و منزل مراجعت کردم و رفتن و آمدن شش ساعت کشید و در طواف آخر از
خستگی حالت خواندن دعا نبود و بواجب اقتصار شد و بلا آله الا الله اکتفا و صاحب قاموس گوید
وَالتَّنْعِيمُ مَوْضِعٌ عَلَى ثَلٰثَةِ اَمْيَالٍ اَوْ اَرْبَعَةٍ مِنْ مَكَّةَ اَقْرَبُ اَطْرَافِ الْحِلِّ اِلَى الْبَيْتِ
سُمِّيَ لِاَنَّ عَلَى يَمِينِهِ جَبَلُ نَعِيمٍ وَعَلَى يَسَارِهِ جَبَلُ نَاعِمٍ وَالْوَادِي اِسْمُهُ نُعْمَانُ
و هر که از تنعیم بمکه برود نعیم کامیر در یمین اوست اینکه خاقانی گفته ❊ زانجا بمقام عمره تازی
از عمره طراز عمر سازی ❊ آخر عمل از مناسک ایراست ❊ آن دوان رفت لکیا است
مقصود او عمره مفرده است عصری برای تهنیت عید شریف عون الدین کرد و شب دوشنبه
نوزدهم در ساعت چهار بحرم مشرف شده طوافی بجهت ائمه اطهار علیهم السلام کرده نماز را در مقام
ابراهیم خوانده مراجعت کردم و امروز مذکور شد جمعی از حجاج بزیارت مدینه منوره نرفته
مراجعت کرده و باوطان خود رفته اند و در حدیث است که حضرت رسالت فرموده اند که
زیارت خانه خدا را بکند و مرا زیارت نکند در حق من جفا کرده است معلوم است که جای رسول
از آدم مجهول سر بزند بکسیکه لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ باشد خانه سنگ و خاک کی
از مظاهر آن وجود پاک خواهد بود در زیارت آن حکمت و در حضور این نعمت یکی دار السلام است
و یکی نعم المقام هاتف خوب گفته ❊ چشم دل باز کن که جان بینی ❊ آنچه نادیدنی است آن بینی

روز دوشنبه نوزدهم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۶ صبحی همشیره زاده های آقا جمعه اصفهانی بدیدن آمدند
عمامه سبز را برداشته عمامه سفید گذاشته بودند بر آنها بحث کردم که شعار هزار ساله خودتان را
چرا محض ورود مکه تغییر داده اید جواب حسابی نداشتند و قریب بظهر بزیارت مشرف شده طواف
برای ائمه اطهار علیهم السلام کرده و نماز را در مقام ابراهیم خواندم و در دور مسجد الحرام گردش
کرده ابواب حرم مبارک را ملاحظه کرده با نقشه که محمد باقر خان کشیده بود شمال و جنوب
شرق و غرب را از روی قطب نما معلوم کردیم و عصری قریب بغروب بزیارت مشرف شده
طوافی بنیابت ائمه اطهار علیهم السلام کرده نماز را در حجر اسمعیل کرده بمنزل مراجعت کردم
و در مقام ابراهیم در دو طرف غربی پایه سنگ که محاذی بیت مبارک است اسم ملک الاشرف
خادم الحرمین اینال ناصریست که در سنه هشتصد و پنجاه و هشت بتجدید عمارت آنجا اقدام سنه ۸۵۸
کرده است مشار الیه در ربیع الاول سنه هشتصد و پنجاه و هفت جلوس کرده است و در جمادی سنه ۸۵۷
الاولی سنه هشتصد و شصت و پنج وفات کرده است و در دو طرف پایه سنگی شمال و جنوب
مقام ابراهیم اسم ملک الکامل خادم الحرمین قانصوه غوری است و در تاریخ قانصوه در سنگی که
در پایه مقام است قانصوه با ها هوز نقر کرده اند که امر بتجدید بنا کرده است بتاریخ نهصد و پانزده ۹۱۵
هجری قانصوه آخر سلاطین چراکسه مصر است که در سنه نهصد و شش ۹۰۶ جلوس کرده و در محرم الحرام
سنه نهصد و بیست و سه ۹۲۳ مصر و توابع بدست سلاطین عثمانی افتاد که سلطان سلیم فاتح مصر است
و دولت چراکسه در قانصوه منقرض شد و ملوک چراکسه بیست و دو ۲۲ نفر بوده اند و اول ایشان برقوق است
که در رمضان سنه هفتصد و هشتاد و چهار جلوس کرده است و تمام سلاطین چراکسه مصر و شامات سنه ۷۸۴
و مکه و مدینه را در تصرف داشته اند و مدت ملکشان یکصد و چهل و هشت ۱۴۸ سال طول کشیده و شب
سه شنبه بیستم ساعت چهار بحرم محترم مشرف شده طواف کردم نماز را در حجر اسمعیل خواندم سر دو ازن
رفت شیخ بدوی قاری مصر را دو مشار الیه اعمی است ولیکن بسیار خوب قرائت میکند
در مکه مثل او نیست سوره نجم را خواند بروح مرحوم و لیعهد نیاز کرده ساعت پنج بمنزل برگشتم

اینال بتقویم ... انتهی ... قانصوه ... برقوق ...

سنه ۱۲۹۲

روز شنبه سیم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ صبح بحرم
مبارک مشرف شده طواف کردم و در مقام ابراهیم نماز خواندم از حرم مبارک در آمده سوار
شده بکوه ابوقبیس رفتیم در بالای کوه ابوقبیس دو مقام است یکی مسجدی است که سقف ندارد که
شق القمر آنجا شده و یکی مسجدی است که سقف دارد می گویند بلال آنجا اذان گفته و حرم مبارک
و خانه مبارک در غربی واقعی ابوقبیس است و بالای خانه مبارکه قدری کوه است معین و اکثر
اطراف او بلند است و از دور تقریبا بعد از نیم فرسخ آمده و تمام شهر مکه پیداست و در مکه نه جا عسکر
سلطانی است یکی قلعه بزرگیست که ما بین جنوب و مغرب کوه ابوقبیس است و دیگری جبل العمر است
که در غربی ابوقبیس است و کوه صفا و مروه بلندتر است می گفتند شریف عبدالمطلب خراب کرده
و خانه ساختند و اکنون بر صفا و مروه کوهی نیست آن گفت و از آنجا بعد چون رفته زیارت قبر حضرت
خدیجه کبری کردم و صلوة و سلام بروح پر فتوح شوهر بزرگوار و بر داماد نامدار و بر دختر عالی مقدار
و بر اولاد و احفاد ائمه اطهار ستودم و الحق این زن در دین نبوی و ترویج شریعت مصطفوی خیلی
خدمت کرده است که مردان عالم باید غاشیه بندگی او را بدوش کشند و خادم قبر آمنه است
وهب گفت بنده ام رسول الله گفتم سلام بر روان او و بر جان پسر او که فخر کاینات است
رفتیم ولی قبر آمنه در ابوا است و از آنجا بمقبره عبدالمطلب و عبد مناف رفتیم که هر دو در تحت تکیه
قبه است و هاشم پسر عبد مناف در غزه شام است که مطرود بن کعب غزه را بلفظ جمع گفته است

وَهَاشِمٌ فِي ضَرِيحٍ عِنْدَ بَلْقَعَةٍ * تَسْفِي الرِّيَاحُ عَلَيْهِ وَسْطَ غَزَّاتِ * و از آنجا

بسر قبر ابوطالب رفتیم عرض کردم ای جمعی که ترا از اهل النار میخوانند و پسر تو قسیم جنت و نار است
آنجا بمنزل مراجعت کردم عصری بحرم محترم رفته طوافی کرده و بنیابت نصیرالملک و آقا میرزا علینقی
و آقا میرزا زکی که حق جار و جوار دارند و نماز را در حجر اسمعیل خواندم و قرآنرا که در اول
ورود بمکه معظمه شروع کرده بودم تمام کردم و بروح ولیعهد مرحوم و شاهنشاه مرحوم و والده
مرحومه ثواب او را نیاز کردم قاری گوشه سوره ق و طور را خوانده بروح مرحومه والده نیاز کرد

دار بکا

وازآنجا منزل آمن جناب دبیرالملک بوداع آمده بودند ساعت چهار از شب بحرم مبارک
مشرف شده طواف کردم و نماز را در حجر اسمعیل خوانده بمنزل مراجعت کردم

روز چهارشنبه بیست و یکم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ اصبحی شریف عون و شریف عبدالاله و جمعی دیگر بوداع ۱۲۹۲
آمده بودند بعد از رفتن آنها بحرم مبارک رفته در زمزم غسل کرده حافیا حاسرا به بیت مبارک
داخل شده نمازی که وارد شده میان دو ستون در کنج های خانه مبارکه خواندم و در نماز مابین
دو ستون در رکعت اولی بعد از حمد سوره حم سجده مستحب است چون حفظ نداشتم سوره قدر را خواندم
طواف وداع کرده بمنزل آمدم و از وحشت بیت درست ملاحظه نتوانستم بکنم ولی مرمرهای فرش بیت
هر یکی یک جور است یکی شکسته یکی درست است یکی کوچک یکی بزرگ است سلاطین عثمانی در
خصوص بیت الله الحرام خیلی مسامحه کرده اند خیلی بابنهای حرم مبارک همه سنگ کبود است که
فاصله هر یک بقدر یک چارک آهک است و آنهم ناصاف هیچ لایق بیت الله الحرام نیست دو ساعت به
نیم بغروب مانده از مکه معظمه حرکت کردیم در نزدیکی قهوه خانه بستان که در سر راه جده است جناب
شریف عبدالله و جناب تقی الدین پاشا والی حجاز بمشایعت آمن چادر زده بودند هر دو بیرون
نشسته بودند مترصد آمدن من بودند و بیرون مکه معظمه هم نظام ایستاده هفده تیر توپ انداختند
و منهم بجا در رفته پیاده شدم تا بیرون چادر والی پاشا استقبال کرد و شریف بواسطه فلج پا
همان جای خود ایستاده جناب شریف فرمودند ایکاش که توقف شما در مکه معظمه بیشتر از این میشد یا آنکه
توقف در مصر و اسلامبول فرموده اینجا میکردید که از صحبت شما و خدمت شما مستفید میشدم گفتم
من هم از دوری حرم محترم و مهجوری از فیض خدمت شما میگویم * فارقتها لاعن رضی و
هجرتها * لاعن قلی ورحلت لامتخیرا * گفتند بی ادبی نباشد این شعر را یکبار دیگر بخوانید
که من حفظ کنم که بیادگار در نظر من باشد که در روز وداع شاهزاده این شعر را خواندند و از حرم محترم
صحبت کردم که سلاطین در تزیین و ترصیع حرم محترم خیلی تکاهل کرده اند عقول اغلب مردم از خارج و داخل
در انظار ایشانست و تا قهر و غلبه نباشد مردم بطاعت و عبادت میل ندارند و رواج دین بشمشیر

سلاطین

و هر قرار در تزیین مکه بکوشند بخشند

سلاطین است تعظیم شعار اسلام است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله سیزده سال در مکه معظمه فرمودند قولوا لا اله الا الله تفلحوا قلیلی ایمان آوردند و در مدینه منوره سوره انا فتحنا نازل شد همه طوعاً و کرهاً تمکین کردند جناب شریف تصدیق کرده عذر تقصیرات خود را خواستند و گفتند انشاء الله در کتاب روزنامه خودتان اگر از ما تقصیری در خدمت سر زده باشد خوب خواهید نوشت گفتم مالِ هذا الکتاب لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصیها اگر تمام روزنامه من وصف شما باشد باز کم است خیلی خندید و والی پاشا هم مرد با سواد است و بعد از شرب قهوه راکب شقدوف شدیم و از مکه معظمه تا جده بالجیم المهمله با تخت روان قاطری شش ساعت و نیم راه است و همه جا بمغرب حقیقی حرکت میشود و راه صاف و ریگ است زمین و سیار کوه است کوههای بلند و پست قدری از راه دور است و قدری نزدیک تر است جده آبادی دارد آب جاری دارد که از وادی فاطمه میآید قدری شور است چاه شیرین هم دارد و ملک حسین پاشا برادر شریف است و خیلی قابل است اگر انشاء الله آباد شود میان مکه معظمه و جده بکار قوافل و حجاج می آید و از مکه معظمه تا جده چند جا آب شیرین دارد و قهوه خانه است اول قهوه بستان ثانی قهوه ام الدود ثالث قهوه مکتاه رابع سالم آب خوب دارد خامس علین که دو مناره برای حد و حرم ساخته اند که تا آنجا حد حرم است و پنج ساعت راه است سادس شمیسی بالتصغیر شش ساعت از شب رفته وارد منزل شدیم و بهترین جاها مسجد بود که علی بیک مین باشی که والی پاشا بهمراه ما با سوار تعیین کرده بود برای ما جا کرده بود

روز پنجشنبه بیست و دویم ذی الحجه الحرام سنه ۱۲۹۲ صبح در بساتین جدید الاحداث جده گردش کردم جای مستعد نیست و آثار رقبات قدیم هم دارد چهار ساعت بغروب مانده از آنجا حرکت کردیم در قهوه خانه بحره قدری مکث کردیم بحره آبادی دارد و تا مکه معظمه نصف راه است و در جزاده نماز مغرب و عشا خواندیم و بقهوه خانه رغامه ساعت پنج و نیم وارد شدیم علی بیک گفت تا حسین

ثانی ام الدود
ثالث مکتاه
رابع سالم
سادس شمیسی
خامس علین

۲ بیست ۲

سنه ۱۲۹۲

ابحر حجره

نهاد صد نفر اعراب مهمان

چندان اهمیت باید نجا مکث کرد که صبح برویم در خانه کپری چند ساعت ماندیم و از تعب و نصب

در آن کپر قصب راحت تا صبح ۲ و از قهوه خانه عرب بازبیان دو کو را شنادیم که گاهی برا و نزدیکست ۲ خوابیدیم ۲

و گاهی دور و از حده تا جده چند قهوه خانه است اول قندهور ثانی بحره ثالث عرب

رابع جراده خامس عبدالنصیف سادس رغامه سابع راس قایم ثامن جده است و از بحره

تا رغامه هشت ساعت راه است و از رغامه تا جده یکساعت و نیم است و صحرای صاف است

صبحی در رغامه گفتند یکنفر هندی از همراهان نواب هندی در عقب بوده ناخوش بوده مرده است

و یک دست او را هم گرگ خورده است یعنی هکت یین تا بتی گفتم از اهل قهوه خانه و عسکر آنجا در پیشتا

که نعش او را بیاورند و پول دارم که او را دفن و کفن بکنند و آب جده از باران است که صهاریج

بزرگ ساخته اند و قونسول فرانسه و انگلیس و هالند و دولت ایران در آنجا هست

روز جمعه بیست و سیم ذیحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ امروز اول ولایت سه ساعت از دسته گذشته سنه ۱۲۹۲

وارد جده شدیم و از مکه معظمه تا جده شانزده ساعت راه است علی بیک قایم مقام و عسکر و قاضی جده با جمع

تا قهوه خانه راس قایم باستقبال آمده ۳ علی بیک بسیار مرد مبادی آداب است زیاد ادب آن سو

کلید حجاز را بدست آنها داده بعده تیر توپ انداختند بعد از ساعتی کامل بیک ناظر گمرک آمد مرد زیاد

غصه دولت و اسلام زیاد میخورد میگفت قدیم در جده قونسول نبود رشید پاشا پای قونسولهای

دول خارجه را بجده باز کرد و بنا موسیو حرم محترم بی ادبی شد کلید حجاز را بدست آنها داد

در این اثنا نایب قونسول فرانسه آمد و بعد جنرال قونسول دولت بهیه انگلیس با لباس رسمی آمد

و قایم مقام نیز همراه او بود و اختیار تمام بحر الاحمر با جنرال قونسولیت کوش راست و نقل دارد

برحمت میشود میگفت اگر بخواهید مراجعت باسلامبول بروید از اینجا بعدن بروید و از عدن با

واپور پسته باسلامبول بروید گفتم این کار را کل از قفاست کامل بیک میگفت دو روز دیگر واپور

مسه میرسد او بهتر است و بعد از نماز عصری تماشای دریا رفتم و از بازار مراجعت کردم

۳ و حاجی احمد آقا قونسول ما که برای ما روانه کردن و قرار کرایه حاج عجم از راه شام و جبل اذن کرده بوده

بالا نجا ۱۱

بازار اینجا از بازار مکه معظمه آبادتر و معتبرتر است عصری گفتم که با واپور شرف رسان
عثمانی قرار مدار رفتن ابد بهند تا ما با آن کشتی راضی نشده بودیم میگفتند یکشنبه حرکت میکند
همینکه راضی شدیم و قایم مقام قرار کرایه را داد معلوم شد که پنجشنبه حرکت میکند خیلی افسوس
خوردم که اگر چنین بود چرا این چند روز از بیت الله الحرام دور و مهجور شدیم که یک دقیقه توقف
آن مکان مبارک غنیمت بود خداوند انشاء الله بحق صدیقه طاهره علیها السلام یکبار دیگر
زیارت آن آستان همایون و آن حرم میمون را نصیب کند

سنه ۱۲۹۲

قبر حوا

روز شنبه بیست و چهارم ذی الحجه الحرام سنه ۱۲۹۲ هجری صبحی در خارج بندر جده بزیارت حضرت
حوا رفتم قبرستانی است که دو راه دیوار کشیده اند و از در که داخل میشوی نزدیک بدر بقعه
کوچکی است که میگویند رأس حوا است و در وسط که جای ناف و سره است گنبدی ساخته اند
و ضریحی گذاشته اند و سنگی نصب کرده اند میگویند سره حوا است و متولی دارد و عوام آنجا
ناف را میبوسند و زیارت میکنند و آخر قبرستان جائیست که میگویند محل پای حوا است از سر تا پا
یکصد و چهل ذرع است و دیوار آن هم بطول این قبر و عرض پنج چهار ذرع از دو طرف کشیده اند
و قبر عثمان پاشا حاکم جده را بتاریخ هزار و دویست و شصت و یک (سنه ۱۲۶۱) با یکنفر دیگر از اقارب
او در میان این دو دیوار که در معنی جسد حضرت حوا است دفن کرده اند اگر این قبر راست باشد
و طول حضرت حوا اینقدر باشد قبر عثمان پاشا در گلوی حضرت واقع شده است که گلوی حضرت
حوا را گرفته که چرا با غوای شیطان گندم خوردی که ما را از روضه رضوان محروم کردی ولی ظاهر کار خیلی قبیح
کرده است که جسد او را بالای جسد مطهر ام البشر دفن کرده باشند و از شیخ متولی پرسیدم گفت ترکها دفن
کردند و ما قدرت منع نداشتیم و عجب آنکه رأس که در اعضای انسان اشرف بدن و جای عقل
و شعور و سمع و بصر است آن طور ساخته اند که درخت خرما در مقام رأس کاشته اند و ناف را
قبه و ضریح قرار داده اند شیخ متولی بسیار اصرار کرد که جای تقبیل است گفتم فرزند هرگز ناف
مادر را نبوسیده است باید سر و روی مادر را ببوسید این حرف برای عوام خوب است

وطول قبر شمالی وجنوبی است والآن چنان ساخته‌اند که رو بقبله است که طرف مشرق باشد
از آنجا بکنار دریا آمدم که خارج دروازهٔ مدینه است گفتم تور بیاورند ماهی بگیرند گفتند دو پیاست
بر ماهی گمرک بسته‌اند واز هر دو قروش یک قروش میگیرند و جای معین است باید از آنجا حمل
شود نقل بکنند اگر میل دارید باید تا بیم مقام گفت تور بفرستید گفتم هیچ لازم نیست که بخواهش نفس تن بهلکت
متحمل بار منت فلانکس شد بمنزل آمدم عسکری معلوم شد که وکیل کشتی شرف زرسان دروغ گفته خیال
دارد که بینبع برود واز عقب محتاج کشتی را از حاج مشحون کرده در اواسط محرم الحرام از ینبع حرکت
خواهد کرد و قائم مقام بعذرخواهی آمد که مرا خدمت سرکار خجل کرد گفتم معلوم شد که دروغ در
اینولایت زیادتر از جای دیگر است از اول اینقدر را بیان میکرد چه عیب داشت الآن
که متوقف جده خواهم بود تا خدا چه خواسته باشد دو روز است باد شمال میوزد هوا سرد شده درجهٔ
قهرین هیئت بحد اعتدال ایستاده بود که پنجاه و پنج درجه باشد و در جده از دو نفر شنیدم که علی
پاشای شیخ الحرم مدینهٔ منوره شبها عوض تضرع و استکانت تجرع واستکان دارد تعجب
کردم که با آنحالت چگونه داخل آن حرم محترم میتوان شد که سرشکان پاک و فرشتگان افلاک
تراب این آستان را توتیای چشم میسازند انشاالله تعالی تهمت است واگر راست باشد معلوم شد
میرزا جعفرخان مشیرالدوله هم که متولی آستان حضرت رضا علیه السلام بود ثانی شیخ الحرم بوده
که حرمت حرام وحرم را برداشته است وان حرمت یوما علی دین احمد
فخذها علی دین المسیح بن مریم

روز یکشنبه بیست وپنجم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ باد و طوفان سختی بود بکنار دریا بتماشا رفتیم کشتی ۱۲۹۲
بهار کرده لنگر اقامت انداخته‌اند موسیو روشن انجنه شاین نمسه آمد گفت احتمال دارد کشتی
امروز و فردا برسد اگر رسید یقین از وسط دریا گذشته است واپور انگلیس که دو روز قبل
در کل نشسته است امروز و فردا او را در می‌آورند و بسویس میرود از آنجا واپور دیگر ممکن است که
بهر طرف برود حاضر باشد علی الحساب معطل و سرگردان مانده‌ایم تا مقدر الهی باشد و چه شود

بسیار بد لنگرگاه است تا فلاموز نباشد بلکه کشتی داخل نمیشود جهازهای بزرگ خیلی
دور لنگر می اندازد و این کشتی هم که بکل نشسته است کپیتان سست بوده از باب کبیر دریا من از
باب صغیر خواسته است بزور رد اپور بکند روی پشنگ خورده و بکل نشسته است تا واپور بزرگ
ترازاو نباشد که او را با و به بندد و باد هم موافق نباشد مشکل است که این واپور باین سهولت
از گل درآید و بعد از درآمدن هم یقین صدمه خورده و پست حرکت او در دریا محل خطر است

سنه ۱۲۹۲

زبان روس

روز دوشنبه بیست و ششم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ از ملالت و دلتنگی یکبار دریا رفتم از اتفاقات
نیکولای با ادروس کرد و کیل جهازات عثمانیست آنجا دیدم مشارالیه گفتم روز اول من میخواستم با
جهاز نمسه بروم گفتند واپور دولتی معتبر است از خود ت پرسیدم گفتی روز یکشنبه میرود و دو توقف
او در روس است از آنجا باسلامبول میرود و بعد پنجشنبه و جمعه انداختی بعد گفتی باید ینبع
برود بیست روز آنجا بماند این همه دروغ برای حج بود اگر دیگران بحضرت سلطان این مراتب را
عرض نکنند من خوفی ندارم همین مراتب را باعلیحضرت سلطان عریضه نوشته عرض خواهم کرد و ترا
مقصر کرده معزول خواهم کرد محمد پاشا هم که سابقا حاکم مدینه بود و هم آنجا حاضر بود گفت منهم همین
طور امضا خواهم داشت واین مرد طمع کار رفع توقف یکجا به را نمیکند و مداخل عاجل خودش را
که از حجاج میگیرد او را ملاحظه میکند اگر از وجه کرایه چیزی کم بکند همه کس راضی است پس از این که همه گو
زفتند که با قائم مقام گفتگو کنند و در اسکله از دور پشته واپور پیدا شد که می آمد خدا کند که واپور
روانه اسلامبول باشد و امروز حساب کردم بخطوط مستقیم از مکه معظمه از راه جده و اسلامبول
و تفلیس و باد کوبه و رشت تا طهران از هزار فرسخ بحساب ایران زیاد تر است اَللّٰهُمَّ
سَهِّلْ عَلَیْنَا الصِّعَابَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الْأَطْیَابِ امروز میرزا اسمعیل و میرزا آخوند
مرخص شده به بوشهر رفته از آنجا و بصره بزیارت عتبات عالیات بروند عصر موسیو روش آمد بشارت
آورد که واپور نمسه از عباسی آمده به بندر سعید میرود و از آنجا اخریه باسکندریه و از اسکندریه

آخر مه در واپورات لنسه روانه باسلامبول خواهد شد و حساب کرد با کرانتین دو جه سینه وجه
تا اسلامبول هفده روز دانشاالله خواهد رفت و درحقیقت فرج بعد از شدت و فرح بعد از
کربت بود که در این سه روز اقامت جده خیلی ملول بودم و افسوس داشتم که چرا از حرم خدا جدا
ماندم که مقام یک آن در آن حرم محترم مغتنم بود ❊ با تو غنیمت بود یکدو سه کام دگر ❊
و جده آب بسیار بدی دارد که هیچ سازگار نیست بکیال است باران نیامده از صهریجهای
کهنه آب می آرند که بدمزه است و برای من قایم مقام یک کپ آب قراقولاغ اسلامبول
آورد که در نزد کپتان کشتی شرف رسان نگاه داشت و این کپ آب تقریباً دوازده من
آب داشت و آب قراقولاغ اسلامبول معروف است نهایت گوارائی و عذوبت را دارد
و تا اسلامبول بجهة شرب و چای کفایت کرد

روز سه شنبه بیست و هشتم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ صبحی بالخیر والعافیه از جده حرکت کرد پنج
ساعت و نیم از دسته گذشته وارد جهاز مسمی به انورای شدیم قایم مقام جده تا جهاز از توپ
انداختن و مشایعت نمودن لازمهٔ احترام را بعمل آورده و محمد پاشا حاکم سابق مدینه منوره با
لباس رسمی و عزت بیک میرآلای که کاماندار جهازات جنگی بحراحمر است تا منزل آمدند که
از منزل با قایم مقام تا واپور همراه بودند و در دریا کواپورات جنگی سلطانی توپ انداختند
و در بحرالاحمر سه جهاز جنگی دولت عثمانی همیشه در حرکت است و مرکز اقامت آنها جده است
و این واپور بخلاف واپور مصوعه است و همه چیز تمام است هرقدر او کثیف بود این نظیف است
سالون بزرگی دارد که بیست و دو ذرع طول اوست درهای قسمرو بسالون و امثود
سیصد و شصت و پنج فوت طول کشتی و بیست و شش فوت عرض کشتی و بیست و دو فوت ارتفاع
اوست و از واپورهای دیگر که دیده بودیم ارتفاع این کمتر است و ساعتی از ده میل تا دوازده
میل حرکت میکند و اسم کپیتان الیشون است یکساعت بغروب مانده واپور بخیر و عافیت
حرکت کرد و بعد از دو سه ساعت باد شمال تند شد سبحان الله چه حالتی داشتیم

۲ مخصوص ۲

۴ یدفره تیره

ایزایشر

۱۲۹۲ روز چهارشنبه بیست و هشتم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲

شب گذشته گرفتار فرتنهٔ دریا بودیم که باد شمال بمواجهه کشتی میآمد و خیلی اذیت کرد
ما کل ما یتمنی المرء یدرکه ۞ تجری الریاح بما لا تشتهی السفن ۞ وقتیکه از سوئیس بجده
میرفتیم باد جنوب مواجه بود و حالا باد شمال مواجه است و موج آب بمیان کشتی میریخت اغلب
ناخوشی مردم از آن شد که رطوبت و لباسشان تر شده بود و سرما خوردند و از شب چهارشنبه
تا روز پنجشنبه بیست و نهم من و تمام اهل کشتی مثل میت افتاده بودیم در این مدت بقدر دو سه
فنجان چای خوردم او را هم طبیعت قبول نمیکرد و کپیتان میگفت دیشب و امروز در ساعتی سه میل و ساعتی
چهار میل حرکت کرده است که باد شمال در مواجهه بود و مانع از حرکت شد

روز پنجشنبه بیست و نهم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۲ صبح بزحمت خود را بسطح کشتی رسانیدم کپیتان را
دیدم شکرگزاری میکرد که فرتنه سختی بود چیزیکه باعث امیدواری من بود بزرگی و سنگینی کشتی بود
که تاب آورد و اگر کشتی سنگین و پر از بار و آدم نبود در این باد شدید خیلی خطر داشت شش ساعت
از دسته گذشته روز مزبور از محاذی قنفذه که در دریاست گذشتیم و تربت حضرت سید الشهداء
ابا عبد الله الحسین علیه السلام را بدریا ریختیم خیلی اثر کرد الحمد لله تعالی رفته رفته آرام گرفت و از
۱۲۹۳ محاذی قنفذه بسمت شمال و مشرق حرکت کردیم تا بقعهٔ وجه بی وجه که محل کران ترین است برسیم
شب جمعه هلال محرم الحرام را در کشتی دیدیم شب جمعه تمام باطمینان شنکت که در طرف وجه بیابان است
خیلی با آرامی حرکت میداد که ساعتی زیادتر از دو میل نبود و این واپور هم تا بحال هیچ لطمه
وجه نرفته بود لهذا کپیتان خیلی با احتیاط حرکت میکرد و این کشتی یکسالست که از کشتی ساز
خانه انگلیس درآمده است و هفتاد و پنج هزار لیره انگلیسی تمام شده است

روز جمعه غره محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ پنج ساعت از دسته گذشته براهنمائی اعراب قلاوز
وجه وارد شدیم که عربان وجه میگویند که در ساحل شرقی دریای احمر در عرض بیست و شش
درجه و بیست و شش دقیقه شمال و در طول سی و شش درجه و سی دقیقه شرقی گرینویچ

واقع شده است و در تحت حکم خدیو مصر است و عسکر و توپ اینجا همیشه هست و قریب پانصد خانوار
رعیت دارد در سالهای سابق که ناخوشی در حجاج بود هر که از کنل میگذشت بیست و یکروز
بیچاره کان را در کرانتین نگاه میداشتند امسال احتیاطا سه روز نگاه میدارند و از هر سری
یک ریال فرانسه که پنجهزار و ده شاهی ایران است میگیرند و کرایه قایق ایاب و ذهاب خورد و خوراک
همه با حاجی است وقتیکه بساحل رسیدیم شش واپور دیگر بود که دو واپور بعد از ورود ما در آن
روز حرکت کرد که از کرانتین خلاص شده بودند و عربها را چنان سخت گرفته اند که از
اهل واپور ما کسی بخارج نرود و از خارج اینجا کسی نیاید حتی پول بسر نیزه محتاج بخرند از پول
احتیاط دارند که وبائی بخیال در جسم فروش در ریال حلول کرده است نایب قنسول فرانسه
در جده میگفت امسال بتحقیق یکصد و چهل و پنجهزار نفر در عرفات بوده اند و از اهل جاوه و عرب
مغربی که کثیف ترین مخلوق در خوراک و لباس هستند گمان ندارم که هفت هشت نفر مرده باشند
در اینصورت که چنین بی عیب و پاک باشد کرانتین گذاشتن و از خدا غفلت نمودن و مسلمانان را
آزار کردن باعث غضب پروردگار خواهد شد و اگر احیانا بمصر بروند باز حبسی لامعنی
دارد و پس از آنکه با واپور باسلامبول یا بیروت یا آناطولی خواهند رفت دیگر چه کرانتین
لازم دارد بجز اخذ پول و اجرای حصول حاصلی نداشت اگرچه برای من اسباب راحت شد
که رفع خستگی و کسالت دریا در این توقف شد ولی برای مسلمانان مایه زحمت است و جمعی که خبر
نداشتند و آذوقه آنقدر بر نداشته بودند خیلی بعسرت گذراندند

روز شنبه دویم محرم الحرام ۱۲۹۳ صبحی در مین الطورین هوا خیلی سرد بود و درجه فهرنهیت را سنه ۱۲۹۳
از پنجره قمره آویختم در حد چهل و هشت درجه ایستاد که هفت درجه از حد اعتدال پائین تر است در
میان واپور ما شخصی است احمد نام از اهالی کشیر که از توابع ازمیر است و مادری هم همراه دارد
مدتی است مجنون شده است و متصل شیطان شیطان میگوید وَمَن يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا
مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا و از عرفات بعد شدت کرده با در شهر بن و افلفل

میزند و میزند فایده ندارد من خودم رفتم دیدم رختهای خود را پاره پاره کرده درزها شپشان داشت و مادرش در تو پنهان

روز یکشنبه سیم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ صبحی کشتی کمپانی دولت روس را که در برابر ما بفاصلهٔ چهل ذرع بود آتش کردند که از کرانتین خلاص شده بودند شش ساعت بغروب مانده روانه شد خواندم ❁ خبر ما برسانید بمرغان چمن ❁ که هم آواز شما در قفس افتاد است ❁ روز پریروز از جده وارد شدند امروز برای کرانتین مأمورین ترک خیلی هرزگی کردند هر ساعتی عربی میآمد و از میان قایق فریاد میکرد اگر حجاج بکرانتین نیایند بیست و یک روز دیگر در اینجا خواهند ماند کپیتان اول ناخوش است هیچ زبان ترکی و عربی نمیداند کپیتان ثانی را بساحل شهر آورد که باید حکماً بکرانتین بکشتی بروید گفتم خودم و حرم محالست که از کشتی بیرون بیایم چند نفری برای خدمت باشند برای حفظ اصول باقی بروند مضایقه ندارم کپیتان ثانی باکراه تمکین کرد و اگر در مکه میدانستیم این وضع است ملاقات اعراب بهتر از این اصحاب عرب بود و کسی نمیداند که این کرانتین بحکم اعلیحضرت سلطانست یا خدیو مصر است یا کمپانیهای فرنگستان است وجه اذیت بندگان خدا از چه جهت است اگر در عرفات ناخوشی طاعون و وبا بود این بندگان ضعیف در مقابل تقدیر خداوند لطیف چه تدبیر میکردند بشکرانه آنکه نذرها کنند و صدقها بدهند و قربانیها کنند و جشنها بگیرند که الحمدلله از یکصد و چهل و پنج هزار نفر حاج پنجاه نفر تلف نشده و حاج بسلامتی برگشته است عوض او بندگان خدا را در صحرای بی آب و علف نگاه میدارند و بقیمت گزاف چیز میفروشند و پول میگیرند اگر احیاناً از آن جمع کسی ناخوشی داشت البته باز تجدید ایام کرانتین میشود و در این چند روز ملک الموت باید از شغل معزول باشد تا این بندگان خدا بسلامت بوطن مراجعت کنند اگر خدا نکرده در مکه معظمه و مدینه منوره ناخوشی میشد هرگاه اسم که بر زبان می آوردیم بایست رئیس کرانتین گفتگوی او را نوشته و توبه بدهند تا بر زبان چه رسد کپیتان ثانی با رئیس کرانتین مواضعه داشته ثانیاً آمد که رئیس کرانتین میگوید باید فلانی هم با حرم

۲ یا در بوسه نگاه خواهند داشت صح

۲ آغریقه صح

القصه صح

کرادیق

بکراتین باید بکپتان ثانی گفتم اگر در کراتین صد روز کشتی بماند پا بیرون نخواهم گذاشت و جرأت هم
ندارید که بطور بی احترامی حرکت بکنید صریح خودت هم بدان و برئیس کراتین هم اعلام کن قدری
سر جنبانید بقول فرزدق شاعر «یقلب رأسا لم یکن رأس سید» و از عملجات چند نفری
برای خدمت باشند و باقی را اذن رفتن میدهم کپتان که حریف را دید و حرف را شنید آخر راضی
شد و آنها رفتند ما ماندیم و خیال توی واپور مقیم عصری که بالای سطحه بگردش رفتیم محقق شد که همه تقلب را
کپتان ثانی کرده است و خواسته است سطح کشتی را بشوید و طمعی داشته بعمل نیامده آنطور را اصرار میکرد که اگر
امروز بکراتین نروند بیست روز دیگر باید بمانیم و جمعی از اهل کشتی پول داده بودند مرقبه بود
و باقی مانده عملجات کشتند بین دو نفر قراولی که از خارج بکشتی آمده است که وبا و طاعون کشتی را
ملاحظه نماید هیچ درین دو روزه حرفی بعجم نداشتند امروز که کپتان ثانی بخشکی رفت و برگشت این بار را
درآورد و کاغذی هم قایم مقام جنرال محافظ قلعه وجه نوشته بود و آن کاغذ را هم صبحی بکپتان دادم
گفت قایم مقام در حکمی اختیار دارد این کار با رئیس کراتین است و فرستادن این کاغذ
بیجا صلبیت ما هم که قایق نداشتیم بفرستیم باز در ثانی معلوم شد تقلب از او شده است و نخواست
آن کاغذ قایم مقام بمحافظ وجه برسد آخر با آن دو نفر قراول که بواپور آمده بودند انعامی دادم که آن کاغذ را
بمحافظ برسانند عصری که کرجی ماهی گیرها در دریا بود یکی از آنها را قراول خواست و سوار کرجی کرد
کاغذ قایم مقام جنرال را برای محافظ قلعه وجه برد و رسانید و این کپتان ثانی برادر جیستنه
پورت سعید است بسیار مرد متقلب بدخوئی است و بواسطه برادرش اعتنائی بکپتان اول ندارد و
خودش خیال کپتانی اول را دارد و کپتان اول هم مرد فقیر بیحالی است هیچ یک از عمله کشتی
هم باو اعتنائی نداشتند و کپتانهای دیگر که در واپورهای دیگر دیده شد تمام امور کشتی با آنها
بود بلکه بی حکم آنها احدی جرأت کاری نداشت

روز دوشنبه چهارم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ هجری برحسب اتفاق شب گذشته دریا چنان آرام ۱۲۹۳
که بقدر غدیری موج نداشت ولی از جو هوا از شبهای دیگر سردتر بود که درجه ترمومیت

چهل و پنج درجه رسیده بود که یازده درجه از حد اعتدال پائین‌تر آمده بود که سی درجه حد
پنج بستن مانده است مرور سپرداپور از کرانتین خلاص شده است یکی صبح روانه سوئیس شده ا
یکی دیگر بود دیگر هم از کرانتین در آن در کنار ساحل تجه نبود قایق کرجی که آنها را بپور رسانند هیچ
شش ساعت در آفتاب معطل ماندند همه پنجصد قایق است باید هزار نفر را بپور رسانند و در رفتن
قایق که یکی زودتر برود صدای قال و قیل تا پورت‌سعید می‌آمد با دو رمن حالت آن مپاکین معلوم است
و ملائی بر سر این بیسامانان می‌آورند که العیاذ بالله زیارت بیت‌الله الحرام حرام شود بهزار زحمت یکی
ساعت بغروب مانده یکی دو ساعت بغروب مانده که من تماشا میکردم روانه شدند غیر
در بالای صفحه میکانیسم کشتی تماشای اسباب ماشین نمودم سبحان‌الله عقل خود و دین انسان
چقدر دقیق است و از او چه کاری ساخته میشود هرچه بنویسم از قصور خواهد داشت و یک ساعت
نیم بغروب مانده حکیم باشی کرانتین معاون ناظر کرانتین آمده بودند که در کشتی من هستیم مدتی
آمده بودند خیلی با آنها ضرب زدم که تمام مردم را از کشتی صحیح بیرون میبرید و مریض میاورید
آمده و از طلوع آفتاب تا نیم ساعت بغروب مانده من بچشم تماشا میکردم که هزار نفر زن و مرد
حجاج بیت‌الله الحرام در آفتاب گرسنه و تشنه مانده بودند بسته قایق بودند عهده این جمع مسلمان
بیشتر از این اذیتها که بمسلمانان میکنند سلطان خبر دارد و نه خدیو مصر و من پاشا و فریق هستم که
احتیاط بکنم آنچه دیده‌ام و دانسته‌ام باعلیحضرت سلطان خواهم نوشت و خواهم گفت کپتان اول و ثانی
که حاضر بودند شاید باشند اسم حکیمباشی را پرسیدم بروز ندادند و گفت من حکیم هستم باین کارها دخلی ندارم
گفتم حکیمباشی نمیتواند بگوید که سی چهل قایق بیاورند که مردم در آفتاب معطل نشده ناخوش نشوند و بعد
بعد از انقضای ایام حاج قایق بابوس بر بند گفتم امسال صد و چهل و پنج هزار در عرفات آدم بود چهل
نفر مرده است اگر خدا نکرده وبا میشد شما بسبب مردم چه بلائی می‌آوردید حکیم‌باشی و معاون بود
برخواسته رفتند هیچ راضی بملاقات شما نبودند که این کلمات ناصواب را بشنوند حرف
شعری از تفصیل کرانتین گفته شده خدا و رسول امر و نهی کرده کسی اطاعت میکند برای اهل کرانتین

۳ احدی ج
۲ العیاذ بالله
جو دسیم

خواستیم قابلهٔ بهار بنزد سپتیم بطاوری تحاشی کردند که آنحالت محل حیرت بود که العیاذ بالله کسی کهری
کشته یا در دین رسول صلی الله علیه وآله وسلم کسی بدعتی گذاشته است یا آیت که در مذهب و دین
خود مسلمانان آنطور محکم میشدند و بقدر کرانتین کثیف حفظ دین حنیف مینمودند بجا آوری اسباب منشور
برای پختن کباب میبرد در کرانتین با حساب برای ما ممکن نشد قابلهٔ بهار برای عملجات انقریم
در آن واپوری که بعد از ما بجده و کرانتین داخل شده بود گفتند که آنجا بوضع حاجیان تاجی
قاسم خونی است گفتیم کرجی جز بند در اسپاور ندکه درین ایام عاشور افیعی بردو باشیم اهل کشتی
کردند که اهل واپور ما را بکرانتین برده اند ما پاک هستیم و آنها ناپاک اگر چنین کار نشود دیگر روز باید
زیاد ترا اینجا مکث بکنیم از این ثواب گذشتیم که بهانه بدست حضرات تنقید بیکرو رنگ کرانتین
معنی پاک و ناپاک معلوم نشد و اشعار وجیه از این قرار است

واپور ز جده شد روانه — بر ساحل جده در کرانه
آنجا باشد حکیم حاذق — کز دست قضای او ز مارق
ماندند سه روز در کرانتین — معلوم نگشت حاصل این
وز صحی بهای او فروشست — در وجه ورا بده فروشست
جز گفت خود و روا ندارد — شرم و ادب از خدا ندارد
تا داد و بیت کرد ایمن — آن احمق بر از چرخ بیمن
وز نیم قضای محکم — هرگز نشود دوا و مرهم
ما را نبود حکیم باشی — کز دست چنین امور ناشی
القصه الهی کرانتین — وازنه عجب قدر آمین
گویند بدو ز هوای مکه — از مرده و ز صفای کعبه
کاین لفظ بود بمعنی خنجر — بر بات ز لفظ مکه پر تیر
اسلامی اگر چنین بمیرد — از قوم یهود پس چه خیزد

آدینه و اول محرم — واپور زو خبر شد مسلم
خلقی آنجا ز ترک تاجیک — در منزل سرد و تنگ تاریک
جز آنکه ز خلق چیز گیرند — بی قاعده و تمیز گیرند
مشهور رئیس در کرانتین — غافل ز خدا و شرع و آئین
او راست گمان که تا دو روز — گر دست قضا نمرد دو روز
دو دو دی که از قضا گریزد — از اسپیلای شما گریزد
ما قوم عجب ضعیف حالیم — مقهور قضای ذوالجلالیم
گر ما بکشد قضای حق دور — ما را بکشد ز لطف مسرور
مکتوب رئیس فرانگیز — از ترس که تا و با نگیز
از مکه و از منی چو گوئی — باید که زبان خود بشوئی
یا رب مپسند کاین چنین قوم — بر خانهٔ تو کنند این لوم
اسلام عجب ضعیف گشته — همچون تن تو نحیف گشته

مشکل

مشکل که دوباره گردد	یا بنده جاده وقت درگرد	این قوم که غره اند بر هوش	گردند جدای فراموش
ما را بزمین حواله قند است	حق را بزمین اگرچه کار است	ما را ز سپید خیالی ارکن	واپور و تن شمند و بس
کشتی بدریل و دل درست	ما را کمی چه احتیاج است	یا رب بکجاست شیشه باد	کس یاد نکند هم از عاد
یا رب بکجاست طی خطاف	کاو صاف نمود قوم نعمان	بفرست بلای ناگهانی	بر قوم دعا چنانچه دانی
تا بر حرمت پناه آرد	صد توبه از آن گناه آرند	پوشیده هم از ره آباد	گویند همه معجزه ولا
الله الله رهمان ده	در خانه خود پناه مان ده	تا عفو تو دستگیر گردد	شامل بجوان و پیر گردد

روز سه شنبه پنجم محرم الحرام ۱۲۹۱ مطابق اول فبراری ۱۸۷۶ مسیحی کلهی صبحی قایم مقام وجّه داسد
افندی محافظ یوزباشی و حکیم باشی وغیره بدیدن آمده بودند قایم مقام خیلی عذر خواهی کرد که من
مقصرم گفتم چرا آمدید گفتم که در کشتی کی میآید و کی میرود گفت ناظر کرانتین ما را هم نمی گذارد که
بکشتی بیاییم از کسی احوالی جویا بشویم التماس عفو دارم که قصور ما را عفو کنید اگر کاغذ قایم مقام
بما نمی رسید بکلی مقصرم میشدیم و اگر میدانستیم وقت ورود سرکار توپ می انداختیم التماس دارم
که بحضرت خدیو از ما شکایت نکنید و میگفت در شهر ار حاجی که اینجا آمده است سی نفر مرده است
آنهم از اهل معاره بوده هیچ سال بحینین خوبی نبوده است و جای شکر است و بعد از ساعتی مرخص شد
و در حرکت کشتی هفده تیر توپ انداخت و عملجات کرانتین هم بسلامت وارد شدند پنج ساعت
از دو شنبه گذشته واپور از ساحل وجّه بخیر و عافیت حرکت کرد وقت رفتن بحاجی عباس آقا
گفتم در این ممالک عثمانی بهیچ وجه از کسان ما مطالبه وجهی که خلاف حساب باشد نکرده اید و اینجا
هم اگر چیزی باشد معین کن بیجا نداده باشد چون محافظ آمده بود میگفت کسان تا بزاده را معاف کرده ایم
بعد که عملجات آمدند معلوم شد که از آنها هم مثل سایر حاج پول گرفته اند حاجی عباس آقا
بجنگی رفت محافظ خیلی غریب دلبسته بود و مبادا انقلابی خلاف گفته باشند خود دست میان عسکر
زده بود معلوم بکند و آن شخص را هم تنبیه بکند در این چند صدای تغیر اول واپور برخاست حاجی عباس
آقا بی اختیار مراجعت کرد و از محافظ خبری نشد خلاصه از محافظ جبال سمت شرقی وجّه را

پرسیدم گفت جبال جهینه است که اعراب بدوی سکنی دارند و میگفت در میان اعراب آدم هست
که چهار روز نه غذا میخورد و نه آب مینوشد و از مویلح تا اینجا چهار روز راه است می آیند و از اینجا
غذا می خورند و این اعراب با اعراب ینبع عداوت دارند و امروز ماهی کوچکی غریبی صید شد که رنگ
قرمز داشت و خالهای کبود و فیروزه نشان بقطار داشت و در پشت ماهی هم یکقطار تیغ بود و خیلی
خوشگل و خوش هیئت بود و مویلح را ملح گویند نیز در خارطه ها می نگارند که در ساحل دریا در ما بین شمال
مغرب واقع است و حرکت کشتی از جده بطرف سویس چند میلی بمغرب حرکت کرد و پس از آنکه از ساحل
دور شد تا سویس حرکت او بما بین شمال مغرب است و امروز از فضل خداوند مهربان دریا آرام بود و
حرکت واپور راحت است

جهینه
معادن مویلح

مویلح

روز چهارشنبه ششم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ الحمد لله تعالی از فضل خداوند از دیروز تا بحال هوا ملایم و
دریا چنان سالم است که آب در کاسه حرکت ندارد و صبحی در بین الطلوعین یک واپور در دریا یعنی در خلیج
سویس دیدم که سیم تلغراف انگلیس بعدن میکشند و در اغلب معموره ها لا سیم تلغراف وصل شده است
چند واپور باری هم بطرف مبانی میرفت و بخلیج که رسیدم در دریا مرغ ماهی خوار بجهه قرب ساحل
پیدا بود و در بعضی جا عرض خلیج تقریبا ده میل است و آن سرگرد دیوانه که کوه شیطان دارد اهل
کشتی را بعذاب آورد متصل او و کوه شیطان دارد و ما درش در دامان و شصت و هفتاد میل سویس
مانده حرکت کشتی شمال واقعی بود

سنه ۱۲۹۳

روز پنجشنبه هفتم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ از شب پنجشنبه مزبور شش ساعت و نیم گذشته واپور در لنگرگاه
سویس ایستاد تقریبا در سی و هشت ساعت از ساحل جده تا بسویس آمد و امروز صبحی چنان مه و دود دریا را
گرفته بود که هیچ جبال اطراف پیدا نبود و دیشب یکنفر از اهل ناطولی حاجی حسن نام که از مدینه تا اینجا
ناخوش بود و بهشتاد سال زیاد تر داشت وفات یافت صبحی از کرانتین یکنفر آمد که وارسی کند جسد
آن مرده را یافت و رفت اطبای کرنتین آمد و یکی از آنها که حکیمباشی است مخلص افندی است
میگفت پنجسال در طهران بهمراه حیدر افندی بودم تفصیل را باو حالی کردم تصدیق کرد از

ناخوشی بای مسری نیست اذن داد که کشتی برود و عصری از دل تنگی سوار قایق شده قدری
در میان دریا سیر کردم دریا خیلی آرام بود دکوحاک راکه دیروز با آدم جا دادند تا لیمان سویس که
کمپانی فرانسه ساخته اند رفتیم الحق عجب لیمانی است عرض بالای او بیست ذرع و عرض قعر او که در
دریاست تقریبا پانزده ذرع میشود که سابق در هنگام طغیان دریا آب لیمان داخل شوند وقت
غروبی احمد آقای وکیل دولت ایران در سویس آدمهای ما را دیده مطلع شده بود که ما به لنگرگاه
آمده ایم به واپور آمد

روز جمعه ششم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ صبحی در لنگرگاه کشتی محروسه را دیدم که در اوایل ذی القعده الحرام
به زنگبار روانه بود و عسکر میبرد و ده روز است که برگشته است امروز هم باطهری در زحمت اجازه
تلگراف کمیسیون کنال بودیم که کشتی را اجازه حرکت بدهند تا دلیل کمیسیون اجازه داد آنها رسید
پنج ساعت و نیم از دسته گذشته بود کشتی بسکینه و وقار حرکت کرد چهار ساعت و سه ربع به غروب
مانده داخل کنال سویس شد و چهار ساعت در کنال بودیم که یک واپور از پرت سعید آمد بنا شد پنج
شش ذرع واپور را از او گذشت واپور کمپانی انگلیس بود و سلوک کشتی و قمرها خیلی امتیاز داشت و دو ساعت
به غروب مانده در ایستاسیون گرین که تا سویس پانزده میل است واپور ما در کنال لنگر انداخت که شب در
میان کنال ماندیم یکساعت به غروب مانده واپور دیگر از انگلیس آمد گذشت که خیلی بزرگ بود و که به بمبائی
میرفت مثل عروسی آراسته بود امروز این دو واپور که به نظر رسید هر دو خیلی خوب بودند نیم ساعت
به غروب مانده باز کشتی دیگر از انگلیس آمد گذشت این کشتی بخوبی آن دو واپور نبود و در دو و کشتی شکل
مرالی کشیده بودند که در واپورهای دیگر نبود و تفصیل این کنال در اوایل ماه ذی القعده الحرام
که به سویس آمدیم مذکور شده است و مذکور شد که در همان ماه ذی القعده گذشته خدیو مصر اسمعیل پاشا
یکصد و هفتاد و شش هزار سهم خاصه خود را که در این کنال داشته به دولت انگلیس بچهار ملیان لیره انگلیس که
بیست کرور تومان ایران میشود فروخته است و این کنال به چهار صد هزار سهم منقسم شده که اشخاص
که کمپانی فرانسه باشند دارند و یکصد و هفتاد و شش هزار سهم خاصه خدیو مصر است و کمپانی فرانسه

سنه ۱۲۹۳
ربیع الاول
۲ صبح پیغام دادم
اگر امروز اجازه ندهند
معبر کشتی خدیو و باسلامبول
در ... تلگراف میزنم
و از جده تا اینجا هر چه
اهل حاج گذشته اند اعلام
خواهم کرد
۲

حق شفعه داشته است که در این خصوص گفتگو دارند و پلتیک دولت انگلیس تقاضا کرد که این پل را باید
و تصاحب کند چرا که از طرف شمال و افغانستان دولت روس به هندوستان که معدن دولت
و مرکز تجارت است نزدیک شده است و از راه کنال هم سفاین روس که عبور می‌کنند اگر کنال را
تصاحب نکند در وقت ضرورت حق ممانعت نخواهد داشت که سفاین روس از کنال بطرف هندوستان
نروند و در همه جای کنال عدد هشتاد و پنج میل طول کنال علامتی گذاشته‌اند و هر میل را هم به ده تقسیم
کرده‌اند که او را هم نوشته‌اند که اگر در جائی عیب بکند معلوم شود در کدام میل و کدام عدد است و هر چند
میل قراول خانه هم دارد که برای تلغراف است که خانه و آبادی دارد الحق کمال صنعت را در حفر این
خندق بکار برده‌اند فراعنه مصر در این کار اقدام کرده بودند و از عهده برنیامده بودند
پنج فرعون

سال ۱۲۹۳ تحویل حمل

روز شنبه نهم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ هجری روز تاسوعا است یکساعت و یکربع از دسته گذشته آفتاب طلوع
کرد و دو ساعت و یکربع گذشته بود که واپور دیگر از انگلیس از کمپانی آگریان تا آل از پرت سعید آمد
که بسویس میرفت و از پهلوی واپور ما گذشت و بزرگی و اسباب و عظمت آن واپورهای دیروزی را نداشت
حکم واپور ما را داشت که الان منزل داریم پنج قایق داشت که آن قایق‌ها کمال امتیاز و قشنگی را داشتند دو
ساعت و نیم از دسته گذشته واپور ما حرکت کرد و از استاسیون گرین تا اسمعیلیه دیگر کنال نبود از
کثرت آب دریا رفته رفته بحیره بزرگی شده است چنانچه از گرین تا ده میل دیگر در میان بحیره از زمین و [illegible]
علامت گذاشته‌اند که واپورها از میان آن علامتها بگذرند و در بیست و پنج میلی سوئیس مناره ساخته فنر بزرگی
بالای او در میان کنال گذاشته‌اند که شبها روشن میکنند از فنر با نطرف دیگر در میان بحیره علامت نیست
عمق بحیره در این چند سال که آب بصحرا افتاده بقدر شش هفت قلاج است که از غلبه جا واپور حرکت
میکند و پس از آنکه از بحیره اول دو فرسخ فرتمانی است که باز علامت گذاشته‌اند که داخل کنال ثانی میشود
و در دو طرف این کنال نی و گز بسیار روئیده است عنقریب تمام آن اطراف را خواهد گرفت و طول کنال ۲ تا ۴ چهار میل است از گنگ
که در میان بحیره ثانی است که در این بحیره آب که بصحرا افتاده است پست و بلند بسیار دارد جزیره‌ها ریگی

بسیار است و طول این بحیره تا اسمعیلیه شش میل است چون عمق این بحیره کم است جابجا در میان
کنل علامت گذاشته‌اند و اسمعیلیه آبادی و عمارت خوبی خدیو مصر اسمعیل پاشا ساخته است و در
بسیار راه واقع شده و از نزدیکی اسمعیلیه حرکت واپور بجانب شمال شرق و شرق است تا داخل کنل
سیم میشود و پس از دو میل راه که طی شد باز بسمت شمال حرکت میکند و عرض این کنل هشت میل
بقدر چهل متر است و در اول کنل حد چهل و یک است که تا پورت سعید چهل و یک میل مانده است پس از آن کنل
گشاده‌تر میشود و بعضی جاها طرف یمین را سنگ چین کرده‌اند که خراب نشود و صحرای ریگ نرم در طرف
بسیار بود و بقدر دویست ذرع هم از کنل پر کرده است که همیشه پاک میکنند و آفت این کنل علی الاتصال
همان ریگ نرم است وقت آفتاب که غروب کرد در مسافت سی میل پورت سعید مانده کشتی لنگر
انداخت و اقامت نمود که شب از کنل نادیم و اسمعیلیه اگرچه در کنار کنل است ولی از راهی که در
بحیره ثانی برای عبور سفاین معین کرده‌اند دور است که باید با زورق و قایق تا اسمعیلیه رفت

روز یکشنبه دهم محرم الحرام ۱۲۹۳ که روز عاشورا است صبح زیارت عاشورا را خواندم و در عبارت ۱۲۹۳
اَللّٰهُمَّ اِنّي اَتَقَرَّبُ اِلَیْكَ فِي هٰذَا الْیَوْمِ وَفِي مَوْقِفِي هٰذَا وَاَیّامِ حَیٰوتِي بِالْبَرٰائَةِ
مِنْهُمْ کنل و واپور را شاهد گرفتم که خداوند انشاءالله مرا از بندگان آستان بل ازیکان عتبه
عرش مرتبه محمد و آل محمد محسوب داشته و در زیر لوای ایشان محشور کند ❁ احمد لوای خویش علی را
سپرده بود ❁ من زیر آن بزرگ مبارک لوا ستدم ❁ یکساعت از دسته گذشته واپور
راه افتاد و بقدر پنج شش میل حرکت کرده بود که لنگر انداخت بقدر دو ساعت جائی که باید
توقف کند ایستاد تا کشتی فرانسه آمد گذشت و واپور بسیار بزرگی بود که حمل هیبت داشت و پس از
آن کشتی راه افتاد و پنجساعت و نیم از دسته گذشته در یکی از اشتاسیون‌ها که تا پورت سعید سیزده
میل است دو کشتی انگلیس لنگر انداخته بود یکی که در جلو بود واپور بزرگی بود و بفاصله قلیلی پشت
سر او واپور بزرگ‌تری بود که واپور ما اول در نزد او حکم زورق را داشت که سه چهار هزار

نظام هندوستان بطرف بمبای میبرد کوه پاره بود که در میان دریا ایستاده بود و مدلول
وله الجوار المنشآت فی البحر کالاعلام در حق او صادق بود و در ابتدا آن جهاز اپور دیده شد
تمام بدن آنها را با رنگ سیاه رنگ کرده اند و این اپور بزرگ تمام سفید بود و وجه این تجربه آن
هوای هندوستان است که رنگ سفید حرارت را دفع میکند و نگاه میدارد و مثل برف که خداوند
عالمیان رنگ او را سفید کرده است که دوام بخشد اگر رنگ برف سیاه میشد برفی که در قله کوه
در یکجا و آب میشد در کیفیت آن میشد و در دنبال او دو عدد اپور کوچک عوض گرجی بسته بود که گرجی
او و اپور کوچک بود والقصه در مسافت امروز در طرف یسار آن طرف کنل آب نیل بصحرای شور افتاده
که تا دمیاط امتداد دارد و در این مرداب مرغهای سفید بزرگ زیاد بود که از الف زیادتر بود و در این آب
راه میرفتند بطوری که مرداب سفید شده بود و گفتند مرغ سقا است چون فاصله داشت من درست ندیدم
و طول آب مرداب بقدر ده دوازده میل میشد از استاسیون که سیزده میل تا پورت سعید است تمام
و بقدر یکصد میل خشکی است که آب مرداب دور است زمین بلندتر است و باز تا پورت سعید مرداب است
و بقدر پنج میل به پورت سعید مانده در این مرداب قایق زیاد بود که با رسن خالی میکردند گویا از دمیاط
آورده باشند آدم زبان فهمی نبود که از او استعلام بشود و میان این مرداب و کنل همان جا که بزرگ کنل
بقدر بیست سی ذرع فاصله است و در این کنل هم در بعضی جا قطعه قطعه آب بصحرا افتاده است و صحرا را فرا
گرفته و از پورت سعید تا سوئیس در یمین و یسار راه پا رود مکان استاسیون است و از کنل تا پورت سعید
اغلب جا طرف یمین و یسار راه را که خاک کنل ریخته اند پایین او را سنگ چین کرده اند که خاک نریزد
مع ذلک باز اغلب جا خراب شده خاک ریخته است که از سنگ چین گذشته بکنل سرایت کرده است
و مشغول تعمیر بودند القصه چهار ساعت بغروب مانده وارد لنگرگاه پورت سعید شدیم موسیو گرتن
چیف انجنیئر کمپانی مثل این سفر آمد این انجنیئر برادر کپتان تالی است که در کشتی توآرامی بود هر قدر او بد اد
خوش است برادرش بخلاف اوست که انجنیئر جدید را نشان دادم که قرار ما این شد ما را از پورت سعید
با سکندریه برساند و از آنجا با سپلامبول برساند عذر آورد این شد که اپور حاضر نیست و اپور نمسه

دمیاط

شش روز دیگر میآید و شش روز دیگر با سکندریه و از آنجا باسلامبول میرود و دوازده روز
میکشد این واپور رهنگری حاضر است و از راه بیروت و رود و پس هشت روزه انشاءالله باسلامبول
میرود و شما را میرساند که روز چهاردهم فبروآری وارد اسلامبول شوید گفتم در راه کرانتین است
قسم خورد که کرانتین از بیروت برداشته اند گفتم اگر کرانتین باشد پول کرایه را در اسلامبول پس میگیرم
دلیفر خیلی کپیتانهای شما اذیت کردند تفصیل را در اسلامبول بکمپانی خواهم گفت بعد استمزاج کردم
رفتن با این واپور را آیه فتحرخکم طیفاً آمد ماندن شش روز تا واپور برسد بد آمد لهذا متوکلا علی الله
از آن کشتی باین کشتی آمدیم و کشتی اخوان هم وصل کرده بودند که مردم از این کشتی بآن کشتی بگذاشته
میرفتند و اوضاع قمره این کشتی از آن کشتی بهتر است و ارتفاع این کشتی زیادتر است و قریب
هزار نفر مسافر دارد که در سقف روی هم مثل گوسفند خوابیده اند که بارهای یا و آدمهای بار را در سطحه بالای سر ما
جا داده اند خداوند مهربان تفضل کند که بسلامت انشاءالله باسلامبول برسیم و پرت سعید بندریست
که اسکندریه را بجهة احداث این کنال شکست داده است و رفته رفته آبادی از مصر خواهد گذشت قونسولهای
دول فرنگستان همگی آنجا هستند عرض پرت سعید سی و یک درجه و شانزده دقیقه و طول شرقی
پورت سعید سی و دو درجه و هجده دقیقه گرینیچ است

۱۲۹۳ روز دوشنبه یازدهم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ شب دوشنبه مزبور نیم ساعت از شب گذشته واپور
هنگریه که باسم ولایت هنگری موسوم است از پرت سعید راه افتاد روز دوشنبه دو ساعت
از دسته ساعت گذشته وارد لنگرگاه یافه شدیم که کشتی لنگر انداخت و از پرت سعید تا یافه صد
سی و پنج میل است و حرکت کشتی بشرق بود و یافه بندرگاه بیت المقدس است بندر قشنگی است در
بالای تپه واقع شده است و در مراصد الاطلاع یافا بالقصر ضبط کرده است و از کشتی در آمده
بتماشای یافه رفتیم احسان بیک قایم مقام دم اسکله با نظام ایستاده بود و در مراجعت تا واپور مشایعت
کرد و بواپور آمد از نجبای ترک است وکیل قونسول دولت ایران در یافه احمد افندی است و در قدس
خلیل محمد هادی افندی است که میرزا هادی شیرازی پسر حاجی محمد علی جواهری است که از

طرف ما دراز سادات فناقی است و تا علم شیر و خورشید را دیده بود کشتی آمد و در قدس بسیار خوب
حرکت کرده و زبان انگلیسی و عربی و ترکی میداند باری در مقام مرثیه گفته بودم تا مصر بیایم و نیایم
دیگر بچه سان سخن سرایم حالا باید بگویم تا یافه بیایم و نیایم دیگر بچه سان سخن سرایم و هیچ خیال
آمدن یافه نبود قرار بود که از پورت سعید باسکندریه برویم این کشتی امروز عصری میرود و کشتی
دیگر یکهفته دیگر می آید هر قدر تصور کردم که بتوان بزیارت قدس خلیل و بیت المقدس رفت ممکن نشد بحسرت
تمام از یافه رفتیم و انشاء الله تعالی در مدینه منوره مسئلت کردم که یکبار دیگر بزیارت مکه معظمه مشرف
شوم و چنان میدانم که انشاء الله قبول شده باشد مگر آنوقت خدا زیارت بیت المقدس را نصیب کند
و یافه باغستان خوب دارد که با دولاب آب میکشند اغلب پورتقال است و پورتقال بسیار خوب
درشت دارد که چهار عدد و پنج عدد مقدار یکمن تبریزی میشود یکی را دادم کشیدند یکصد و سی و هشت مثقال
بود که تقریباً نیم سیر است و عجب آنکه با آن بزرگی هسته ندارد اگر دو تا داشته باشد مثل آنست که
هیچ نباشد و لیموی ترش هم دارد و قونسولهای دول خارجه آنجا هستند در نزدیکی یافه باید از باب
لیمان داخل شد و آثار و علامت پنجهای زیاد در میان دریاست و معلوم میشود که قدیم آثار
شهرها اینجا بوده است و رفته رفته از زیادتی آب دریا خراب شده است و در این روزها قلعه احمد بن
طولون را که در یافه است اولیای دولت عثمانی بفرانسه ها فروخته اند و در میان او جامع عتیق بوده
اگرچه خراب است و ابراهیم پاشا آن قلعه و آن جامع را قشله و جبه خانه کرده بوده است فرانسه ها خیال
دارند که جامع را خراب کنند مسلمانان آنجا ناله داشتند یقین است که اعلیحضرت سلطان خبر ندارد
که در میان قلعه احمد بن طولون که هزار سال فزونتر است که بنای آن قلعه شده چنین جامع عتیقی باشد
و عصری در میان واپور عبدالرحمن افندی که از اولاد خالد بن ولید است و قاضی یافه است
بدیدن آمده بود مشار الیه مرد باکمال باسوادیست و اصل بکتاشان پدر بر پدر در قدس شریف است
بجهة مأموریت قضاوت بیافه آمده است عرض یافه سی و دو درجه و چهار دقیقه و طول آن
از گرینویچ سی و چهار درجه و چهل و شش دقیقه است

سنه ۱۲۹۳

بیروت

حیفا

عکه

سنجاق الکری

صور

صیدا

قسروان

لبنان

روز سه‌شنبه دوازدهم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ از شب سه‌شنبه نیم ساعت گذشته واپور از لنگرگاه
یافه حرکت کرد بسلامتی و شب اول سال [illegible] قمری فرزندی احتشام الدوله بود که سی و هشت
سال قمری تمام بسلامتی داخل سی و [illegible] قمری شد خداوند انشاء الله بخیر و عافیت و سلامت بسن
پیری برساند بحق محمد و آله الاطهار رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین و دیشب هم از فضل
خداوند ذو الجلال و الاکرام دریا آرام بود و امروز یکساعت از دسته گذشته بسلامتی وارد
بندر بیروت شدیم که از بنادر فلسطین است و شمال محاذی بندر حیفا و عکه که اهل روم سنجاق
الکری میگویند و از بندر صور و صیدا گذشتیم و قونسولهای دول خارجه تمام آنجا منزل دارند و در شرقی
بیروت کوه قسروان است که برف داشت و گفتند در تابستان آنجا برف را میکنند و همیشه به بیروت
میآورند و این کوه و کمر رشته کوه عظیم معروف بلبنان است که از طرابلس تا صیدا احاطه دارد
در معنی طرف شرقی و جنوبی و غربی بیروت را گرفته است و از بیروت بهر طرف که بروی باید از سلسلهای
کوه لبنان عبور شود و یاقوت در مراصد الاطلاع میگوید لُبنان بالضم و آخره نون جبل مطلّ
علی حمص یجیء من العرج الذی بین مکة و المدینة حتی یتصل بالشام فما کان
بفلسطین فهو جبل الحمل و ما کان بالاردن فهو جبل الخلیل و بدمشق سنیر و
ببعلبک و حماة و حمص لبنان و یتصل بانطاکیة و المصیصة و یسمی هنالک اللکام
ثم یمتد الی ملطیة و سمیساط و قالیقلا الی بحر الخزر فینتهی هنالک القبق انتهی
و در بیروت رودخانه دارد که از شرق به شهر میگذرد و داخل دریا میشود و آب خوب نیست نهر الکلب
رودخانه خوبی است که از قسروان جاریست آب را کمپانی انگلیس بشهر بیروت آورده که از نهر الکلب تا بیروت
چهار ساعت راه است مستر که بخانه‌ها میفروشند در عرض سال یکصد و پنجاه فرنک میگیرد و شهر تقریباً
[illegible] به کوچکی است و مدرسه‌های کمپانی فرانسه و امریکا و انگلیس و آلمانیه برای دخترهای ارامنه و روم
و کاتولیک ساخته‌اند که خرجهای گزاف کرده‌اند که هزار نفر دختر در آن مدارس بتعلیم مشغولند و میگویند
اولاد و فامیل تابع مادر است همینکه مادران عیسوی گشته باشند اولاد آنها نیز تابع شده عیسوی

و در معنی ترویج مذهب عیسوی است جبیحی ترجمان اسکندریه بیک قونسول دولت علیه ایران بسر الیاس
بیک بباپور آمد عذر آورد که اسکندریک تب داشت از آنجهت اذن خواست که در سواری دریا او را
معاف بفرمائید قایق حاضر کرده بنجشکی رفتیم اسکندریک در اسکله بود چشمش درد میکرد بسته بود عسکر
اسکله تعظیم نظامی کرده بقونسول خانه رفتیم از آنجا سوار کالسکه شده اطراف شهر را تماشا کردیم و در
طرف اده شام یک صحرای وسیعی را دیدم که درخت مثل صنوبر بود که تخم او را فستق میگویند که آن
درخت از جنس صنوبر است که کاج باشد تفاوتی که دارد تخم او بزرگ است مثل پسته بومینا
و میخورند که خیلی چربی دارد و کاجهای ایران تخمش کوچک است و عجب لغت فستق معرب پسته است
که ثمر معروف است ولی عربها و اهالی مصر و شام این درخت که از جنس کاج است او را صنوبر میخوانند
و از ثمر او روغن گرفته اند که دهن الفستق میگویند البته ده هزار از این جنس کاج دارد و هر یک قد و یک
اندازه خیلی جای باصفائی بود و در باغات درختهای بادام شکوفه کرده و با درختهای نارنج و لیمو که در
یک باغ بودند خیلی جلوه داشت و از آنجا برگشته در کنار اسکله کالسکه رئیس لیمان یک قایق حاضر
کرده بود که مرا سوار کرده بباپور برساند چنان معلوم شد که حمدی پاشا والی شام که حکام این
در بیروت است او فرستاده بود و اولا خود حمدی پاشا هیچ احوالی نپرسید و خودش نیامد
او از والی حجاز تقی الدین پاشا زیادتر نبود که در استقبال و مشایعت چطور احترام کرد ثانیاً در
قایق که علم هلال و ستاره را زده بودند لازم بود که علم شیر و خورشید را هم در طرف دیگری
باحترام بزنند از آنجهت عذر آوردم که قایق خود ما حاضر است زحمت شما راضی نیستیم بقایق
خود سوار شده بباپور آمدیم مشار الیه نیز با قایق خودش تندتر از ما آمد و باپور ما قبل از ما رسید
آنجا پاروچیها ایستاده در قایق پاروها بلند کردند که تعظیم قایق است خودش هم شمشیر داشت
منهم جواب داده بباپور آمدم ترجمان قونسول خانه خیلی امتنان کرد که برای ما افتخار شد که قایق ما را
خفیف نکردید گفتم اگر حمدی پاشا بقاعده حرکت میکرد یا بباپور میآمد یا بقونسولخانه میآمد البته قایق
او را قبول میکردم حالا هیچ حق نداشت که من چه بقایق او احترام حاصل کنم القصه

بنا

شب چهارشنبه یکساعت و بیست دقیقه از شب گذشته واپور بطرف جزیره قبرس بالخیر
والسلامه روانه شد و دریا قدری انقلاب داشت هوا ابر بود عرض سی و پنج درجه و پنجاه و دو دقیقه

سنه ۱۲۹۳

روز چهارشنبه سیزدهم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ یکساعت از دسته ساعت گذشته واپور وارد لنگرگاه
لارنگه شد که ترکها توزله می گویند که در زمین مسطح واقعشده و از توزله کلم فرنگی و کاهوی خوب و پنیر حلبی
ممتاز بکشتی آوردند توزله تقدیر چهار پنج هزار جمعیت دارد خواستیم بتماشای شهر برویم بجهة انقلاب
دریا کپیتان با قایق رفتن را اجازه نداد و باران هم میآمد و نیم ساعت بغروب مانده واپور حرکت کرد
و قبرس بوزن قفس اول جزیره ایست در اسلام که در زمان حکومت معویه بن ابی سفیان در خلافت عثمان

سنه ۲۸

در سنه ۲۸ هجری مفتوح شده است طول این جزیره از مشرق مایل بشمال و مغرب مایل بجنوب است که
و مغربی میتوان گفت از کیپ اندریه تا کیپ ارنادو صد و چهل میل است و منتهای عرض او از کیپ کرماکیتی
که در طرف شمال است تا کیپ گاته که در جنوب است پنجاه و دو میل است و کمتر عرض او که در طرف کیپ
اندریه است چهار میل است و رفته رفته عریض تر میشود و این میل شالکه در طرف شمال و مشرق جزیره
تقریبا سی میل میشود که از کیپ اندریا تا کیپ کالیا است که در طرف جنوب واقعست و صاحب قاموس
میگوید قبرس جزیرة عظیمة للروم بها توفیت ام حرام بنت ملحان و ام حرام خاله انس
بن مالک و زوجه عبادة بن الصامت است در کامل التاریخ ابن اثیر میگوید فی سنة ثمان و عشرین
کان فتح قبرس علی ید معاویة وقیل سنة تسع وعشرین وقیل سنة ثلاث وثلثین
ولما غزاها معاویة غزا معه جماعة من الصحابة فیهم ابو ذر وعبادة بن الصامت
ومعه زوجته ام حرام وابو الدرداء وشداد بن اوس و باز ابن اثیر در حق ام حرام میگوید
وفی هذه الغزاة ماتت ام حرام بنت ملحان الانصاریة القتها بغلتها بجزیرة
قبرس فاندقت عنقها فماتت تصدیقا للنبی صلی الله علیه وآله حیث اخبرها
انها اول من یغزو فی البحر و در کامل التاریخ فتح قبرس را مفصل نوشته این قدر در اینجا کافیست
عرض لارنگه سی و چهار درجه و پنجاه و شش دقیقه شمالی و طول او سی و سه درجه و چهل دقیقه شرقی گرینویچ است

روز پنجشنبه چهاردهم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ شب گذشته که واپور حرکت کرد ما از حرکت افتادیم دریا طوفان
و انقلاب باد و باران شدید داشت که نمیتوان نوشت شب گذشته و روز پنجشنبه از موجهای
هایل واپور نزدیک بود عاطل و باطل شود بجز از تضرع و زاری بدرگاه باری کاری نداشتیم زبان از
بیان تشهد بود و نه روان را توان تمد نیسی شش ساعت قوت از گلوی پایین نرفته بلکه هرچه بود
بالا آمد حتی چای که طبیعت قبول نمیکرد با سوء حال افتاده در آن حالت گفتم ❊ ای بحر سفید
روسیاهی نکنی ❊ چون نوح تو شمان بکام ماهی نکنی ❊ ما شیعهٔ حیدریم و اولاد بتول ❊
با شیعهٔ شیر حق تباهی نکنی ❊ و همهٔ اهل کشتی بجز اصحاب کشتی بحالت مرده افتاده بودند ملاحان بعضی
یزنی و ملاحی بیرجی جدا از مبروک سیاه که رویش سفید و عاقبتش سعید و با اقبال قرین و با بلال
همنشین باد راضی باشد که فی الجمله حالت داشت و در این دو شب دیگر و زمرا پرستاری میکرد و با
این حالت که کشتی تا با دو گشتی میگرفت گاهی بهوا میرفت و گاهی بقعر ما میرفت از زدن فرنگیهای کشتی مشغول
ساز و آواز شد ما از زیر و بالای واپور مجبور بودیم و او بزیر و بم پشطور مجبور هر روز آنقدر
ساز مینواخت که اهل قمره و سالون را بتنگ می آورد در آنحالت که افتاده بودیم ملتفت بودم
رفته رفته صدای زیر و بم گم شد بعد معلوم شد صندلی از صعود و نزول واپور در زیر قدم
در رفته و خود و ساز بحالت و دم ما افتاده که امروز آنقدر طول نداد و فی الحقیقه تفضل الهی
بود که از این باد و باران و موج طوفان خلاص شدیم از تنبد قبرس تا رودس پانصد و یک میل
مسافت است با این زحمت گرفتار بودیم باز تربت جناب سیدالشهداء روح من سواه الفداء
فریادرسی کرد من که حالت وضو گرفتن نداشتم بسته تربت را بمبروک سیاه دادم گفتم کم کم بدریا
بیندازد باز در درگاه الهی تو از ما کم معصیت تر هستی و دریا را باین تربت قسم بده که آرام بگیرد و شب
جمعه نصف شب گذشته بود که قریب بصبح بود اندکی باد تسکین یافت و هوا صاف شد و آن
فی الجمله آرام گرفت و اسم کپیتان این کشتی آنتونیو گوبیشش است کپیتان قابل اسپاد کاملیست
میگفت پنجاه و نه سال دارم چهل و پنج سال است در دریا کار میکنم و سی سال است که کاپیتانم

وازصدمه واپور بریده ام و طول کشتی سیصد فوت و عرض کشتی سی و هشت فوت و ارتفاع کشتی
بیست و شش فوت است کشتی محکمی بود که از فضل الهی با آن طوفان و تلاطم تکان و تصادم داشت

سنه ۱۲۹۳

روز جمعه پانزدهم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ یکساعت از دسته گذشته واپور در لنگرگاه رودس لنگر انداخت
بقدری که والف افندی متصرف معزول پروت که بحکومت رودس منصوب شده و در واپور ما
بود برود و سه بود اقامت کرد سه ساعت از دسته گذشته واپور راه افتاد از قرار یکه گفتند
جمعیت تمام رودس و قرا و توابع او چهل هزار میشود و رودس قلعه خوبی دارد و آنچه مسلمان است داخل
قلعه است و آنچه خارج مذهب است خارج قلعه منزل دارند امتداد جزیره رودس از شمال شرق
بجانب جنوب مغرب است و طول او از فاودن بورنی که در طرف شمال شرق است تا کیب آکوتی
که در طرف جنوب است چهل و یک میل است و منتهای عرض او از کیب کری نیش که در طرف شمال است
تا کیب لاپرود که در طرف جنوب است بیست و پنج میل است و جائی که عرض او کم است ده میل است و در
وسط جزیره سلسله کوهی است که آبهای جاری دارد و رودس در زبان یونان معنی بهشت است
چون این جزیره بخوبی آب و هوا امتیاز دارد از آنجهت رودس گفته اند عرض رودس سی و شش درجه و
شش دقیقه شمالی و طول او بیست و یکدرجه و شانزده دقیقه شرقی گرینیچ است و در جزیره
رودس یکی از عجایب هفتگانه دنیا بود که او را کولوس میگفتند که در جام جم در باب نود و دویم
مسطور است و ازین جزیره که گذشتی همه جا سواحل مینین شلاه آناطولی نزدیک است و در جمیع کوهها
آثار آبادی بود دو ساعت بغروب مانده بمحاذی جزیره کوس رسیدیم که ترکها استانکوی
میگویند عجب بندر قشنگی است همه کوهها زراعت دیم داشت و بنظر من از همه جزیره ها بهتر بود
طول این جزیره از شمال شرق بجنوب مغرب بیست و دو میل و منتهای عرض او هشت میل است
و استانکوی در عرض لوث شمالی و در طول الکرالسه شرقی واقعست و در جزیره کوس بقراط
حکیم دانشمند معروف متولد شده است و در نزدیکی پل در کنار قلعه چنار قوی هیکل عظیمی است

فاودن بورنی
کیپ آکوتی
کیپ کری نیش
کیپ لاپرود
کولوس
کوس
استانکوی
ابقراط

که میان او خالی شده است و شاخهای قوی دارد و در میان اهالی آن جزیره چنان معروف است
که او را بقراط کاشته است و در طرف یسار چندین جزیره‌های کوچک بود و بعضی کوه پارها هم
کوچک است که بقدر کوه دوشان تپه طهران که یک قطعه زمرد است که گلهای گوسفند با صاحبت
چوپان و حساب‌ت سرحان در آنجا علف است میچرند و بعد میروند میاورند و از رود پس تا سحر
همه جا حرکت واپور در میان بوغازهای تنگ است که بعضی جا عرض آنها یک میل است و خیلی با صفاست
و از کیپ گری اوزن که گذشتی آن قطعه دریا که میان چنین مثلاً گری اُز و چنین مثلاً بدروم است آنجا را
در نقشه‌ها گلف آف کوس مینویسند یعنی خلیج کوس و این جزایر صغیره که وقت رفتن اسکندریه مثل
کلیمنو و لِرُو و اسپارا و آرکی در طرف چپ بود و باز بطرف چپ واقعست تا از مغرب جزیره
ساموس گذشتیم بدروم در عرض شمالی سی و هفت درجه و شش دقیقه و در طول شرقی بیست و هفت درجه
بیست و نه دقیقه گرینیچ واقعست

روز شنبه شانزدهم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ هجری شب شنبه دریا بسلامت بود و رفتار کشتی بملایمت
وقتی که بخلیج ازمیر داخل شدیم کوههای اطراف از سبزه و جنگل و دهات کنار دریا خیلی با صفا بود
میل با ازمیر مانده یک قصری در میان دریا ساخته‌اند و در نزدیکی قلعه هم یک قلعه دیگر است چهار ساعت و
یکربع از دسته گذشته بود که بلنگرگاه وارد شدیم کپیتان فرمان فیرما داد که لفظ ایطالیاست که
بانگلیسی استاپ است یعنی بایست یا بند واپور را نگاه داشت و من در تلسکوب در حین تماشا
بندر ازمیر بودم پنج شش دقیقه گذشته بود که دیدم بخار بی اختیار از دودکش بزرگ و اطراف او
بطوری بالا میرود که در هیچ یک از کشتیها معهود نبود که رشحات بخار رود و نصف کشتی را گرفت
و کشتی متلاطم آمد و چنان پنداشتم در دریا زلزله شد خیلی وحشت کردم بکپیتان گفتم یک امری واقع شد
اول فی الجمله ترکی میداند دیدم رنگ و روش را باخته کپیتان دویدم دیدم بقدر پانزده دقیقه
کشید که همینطور بخار را از اطراف دودکش بزرگ و خود دودکش بالا میآمد نصف کشتی را که با دود
تیره و تاریک کرده بود و اهل واپورهای حوالی هم وحشت کرده بودند بقدر دویست زورق و قایق

فوراً بپای کشتی رساندند که تا کشتی غرق نشده مردم را بیرون بیاورند بعد معلوم شد که دیگ
تنوره ترکیده است و پنج نفر عمله کشتی صدمه خورده اند که سه نفر آنها مشرف بموت است اهل
کشتی بفغان و فریاد آمدند من در پهلوی کپیتان اول ایستاده بودم اینقدر حالی شدم که کشتی عیب
نکرده است و بر حسب اتفاق از فضل الهی آنجا دیگ ترکیده و بطول کشتی صدمه زده و در عرض
کشتی تخته‌های کشتی صحیح بود که تبر که و بشکند که سوراخ شود فی الحقیقه واپور چشم زد و اهل کشتی از
حرکت کشتی حیرت داشتند و از دور کشتی آتشی را بفاصله صد ذرع یا زیادتر دیدیم بخط جلی در
پهلوی کشتی نوشته اند دانستم که واپور انطونی زرسل است که با آن واپور از اسلامبول باسکندریه
رفته بودیم تا مشارالیه پرده شیر و خورشید را در بالای دکل دید دانست فوراً سوار قایق شده آمد
با و گفته بودند که وزیر مختار در دو واپور است در قایق دیدن بود که بیدق در بالای دکل است گفته
بود باید فلانی در این کشتی باشد برای وزرای مختار و خبر آن قونسولها و سپه دارها بیدق را
پهلوی کشتی در طرف پشت سر میکشند بتعجیل آمد میگفت اگر ده سال قبل بود که دیگ می ترکید
تمام کشتی و آنچه در کشتی است فانی شده حالا دیگر تخته با پیچ ساخته اند که تبر که تمام دیگ صدمه
نمیخورد و این واقعه برای من بالاتر از واقعه انجمه بود که از ده هزار کاوله خداوند مرا نجات داد
معلوم شد که خداوند مهربان بعجز و مسکنت این بنده ذلیل ترحم کرده است اگر قبل از لنگرگاه این
واقعه شده بود دیگر بسلامت در نمیرفتیم فی الحقیقه از غرایب امور بود که اتفاق افتاد و اگر خدا
نکرده در آن طوفان با من فیریس و روزس این امر واقع میشد این مشت خاک ضعیف با آتش
واپور و باد طوفان و آب خزر ان چه میکردیم ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن و انطونی زرسل
میگفت پیش خدا با شما و عیال شما التفات دارد اگر آن صدمه دیگ در میان دریا واقع شده بود
خیلی خطر داشت شکر الهی را بجا آوردم که گر سر هر موی من گردد زبان ٭ شکرهای تو
نیارم در بیان ٭ و این حادثه الحمد لله که در لنگرگاه واقع شده است و کشتی عیب نکرده است
فوراً بجناب وزیر مختار تلگراف کرده باسلامبول کردیم و بعد کپیتان کشتی آمد گفت واپور من

انطونی زرسل

۲ و چند در شکر گذاری میکردم

انجمه قرب ایستادم
نزدیک دریاچه که او را آنان از
قوانع کردستان

۲ اعلام

با ایم جابی علیکی انا را او نیاده

چهار پنج روز کار دارد و واپور دیگر از کمپانی نمسا امروز باسلامبول میرود اگر میل دارید آخر
بکشید آنا واپور کوچکی است گفتم خدائی که ما را بسلامت تا لنگرگاه ازمیر رسانده در لنگرگاه
ترکیه قدرت دارد که ما را از قایق تا اسلامبول بماند تا بواپور کوچک چه رسد در بین محمد آقا قونسول
گفته بودند که چنین واپوری آمد علم شیر و خورشید دارد و بگمان اینکه من از راه شام مراجعت میکنم حاکم و بعضی
دیگر از اعیان این است سوار شده بکشتی آمده در قایق از آمدن ما و از حالت کشتی مطلع شد گفت هر که در ازمیر
شنیده است تعجب کرده است بعد خورشید پاشا والی ازمیر و آیدین شنیده بود با لباس رسمی با ایشان دولت
ایران با او باصاحب منصبها آمد خیلی آدم مبادی ادب است و مرد باکمالی است بقدر یکساعت نشسته رفت
انسانیت و قاعده دانی اینقدر تفاوت دارد که در بیروت حمدی پاشا با وجود اینکه دانست دوازده ساعت
کشتی در لنگرگاه توقف دارد هیچ احوال نپرسید خورشید پاشا والی ازمیر تا مطلع شد فوراً بواپور آمد چون
کشتی تا غروب معطلی داشت محمد آقای قونسول صلاح دانست که باز دیدی برویم منهم بجهة انسانیت او
راضی شدم عمارت حکومتی دم اسکله است بقایق نشسته رفتیم دم اسکله یک فوج عسکر موزیکان و صاحب منصبها
ایستاده بودند والی پاشا تا دم عمارت استقبال کرده بقدر یک ربع نشسته برگشتیم افسوس خورد که
جاهای خوب ازمیر بنظر شما نرسید گفتم خودم هم افسوس دارم میل داشتم که دو روز در ازمیر بمانم ما کل
ما یتمنی المرء یدرکه وقت مراجعت قایق دولتی با پرده هلال و ستاره و پرده شیر و خورشید حاضر
کرده بودند که سوار قایق شدیم از جهاز جنگی دولت عثمانی که همیشه در لنگرگاه است ۲۱ بیست و یک تیر توپ انداختند
و پنج نفر از صاحب منصبها و بیگلربیگی شهر وغیره تا دم واپور بمشایعت آمده قدری نشسته برگشتند و بمحمد آقا گفتم
بتعجیل بتلغراف خبر بفرستید که وزیر مختار از خبر ترکیدن دیگ واپور پریشان خواهد شد و احوال اسعد پاشا
حاکم سابق ازمیر و آیدین را پرسیدم که چندی هم صدر اعظم دولت عثمانی شده بود گفتند چند روز
بعد از رفتن شما از ازمیر مراجعت کرد و مهمانی هم از قونسولهای دول خارجه کرد و دو روز دیگر مرحوم شد
و همه گفتند او را مسموم کرده بودند و حکیم خودش هم براین عقیده است و اغلب از فوت او افسوس
داشتند دو ساعت بغروب مانده بواپور مسمی به پلادی آمدیم که متعلق بکمپانی نمسا است کاپیتان

اول بالوخ است وطول واپور دویست وبیست فوت وعرض واپور بیست ودو فوت است وحرکت
واپور ساعتی ده میل است سه ربع ساعت از شب یکشنبه گذشته بالخیر والسلامه واپور حرکت کرد
ودر تاریخ اینوقعه گفته ام

صبح شنبه بروز شانزدهم	اندر آن که بسال شد تجدید ۱۲۹۳	بار تاریخ بود یا ناخیر ۱۲۹۱	اندرین سال که گیتی نو شد
دو و پنجه دقیقه رفته ز روز	که باز میر با سفینه رسید	از پس شش دقیقه در پی	دیک واپور آن گه ترکید
فضل حق اکمل بک کاو	گشت این کار نا گزیر پدید	چون کنم شکر فضل ذو النعما	که رحیمت بر ایاه و عبید
ذال با دال قافیه کردن	بخطا گشته است بر جمشید	وره سعدی که او استاد بود	قافیه کرد با الذین شنید
قافیه ساخت بود با خورشید	تا نباشد درین سخن تردید	گفته پذرفت از و میخواهی	بغلط جمله کلی با الذین

القصه تفصیل حرکت واپور از پورت سعید تا ازمیر ازین قرار است که مرقوم میشود

از پورت سعید تا یافه حرکت واپور بمشرق مایل شمال است

واز یافه تا بیروت بطرف شمال است

واز بندر بیروت تا بندر جزیره قبرس که در نقشها لارنگه با کاف عربی نوشته اند حرکت واپور
بما بین شمال مغرب واقع است وترکها بندر لارنگه را چون معدن الملح نزدیکی آنجا واقعست تزله میگویند
که بمعنی نمک است وعربان ململه گویند واز پایتخت قبرس که لفقوشه است ودر وسط جزیره است تا تزله
هشت ساعت مسافت است ودر نقشها لفقوشه را لیوکوسیه مینویسند واز تزله که واپور میگذرد
بطول جزیره قبرس بمغرب حرکت کرده تا به بندر اکروتری میرسد که در طرف جنوبی جزیره قبرس واقعست
وآنجا گذشته باز بطول جزیره بمغرب بما بین شمال مغرب حرکت کرده تا از محاذی جزیره بگذرد وطول
جزیره قبرس بمغرب است وپس از آن بخط مستقیم بما بین شمال ومغرب حرکت کرده تا به بندر رودس
میرسد که جزیره باسم بندر موسوم است وطول جزیره رودس از شمال شرق بجنوب است ولیکن
بندر در طرف شمال شرق جزیره واقع شده است از آنجا گذشته همه جا نزدیک بساحل اناطولیست
که از همه جا سواحل نمایان است واز رودس چند میل بمغرب حرکت کرده وپس از آن باز بما بین

بالوخ

لیمان

لارنکه

نوزله

لفقوشه

لیوکوسیه

اکروتری ۲ ازمشرق

اناطولی

شمال منحرف میشود و در محاذی کیپ کری او با کاف عربی که در آخر پنین شلا، درازی واقعست
که اتصال او بخاک ولایت منتشیاست چند میل حرکت واپور بشمال است و این کیپ کری او که از
پنین شلا، ای اناطولیست و آن جزیرهٔ صغیره که وقت رفتن اسکندریه در طرف چپ و دشل نی سرو
و پتن فاپی و کرکی باز در طرف چپ است و دماغه کری او در محاذی جزیرهٔ نی سرو واقعشد است پس
از آنکه واپور چند میل از آن دماغه گذشت قلیلی با بین شمال و مغرب حرکت میکند و باز چند میل بمغرب
حرکت کرده از میان پنین شلا، بوچین تو روم با باء موحده که ترکها بدروم میگویند که این پنین شلا
نیز از توابع ولایت منتشیاست و در جنوبی اناطولی واقعست و میان جزیره کوس که ترکها استانکوی
میگویند میگذرد و بدروم را یونانیان آلیکارناسوس میگفتند و پس از آنکه چند میل از جزیره کوس
گذشت باز حرکت واپور بشمال مغرب بود و از مغربی جزیرهٔ کوس گذشته بجزیرهٔ کیوس میرسد که
ترکها جزیره سقز میگویند و چند اسم دیگر هم دارد و از جزیره سقز تا اسلامبول همان خطاست که در
وقت رفتن اسکندریه از اسلامبول تا آنجا در اواخر شوال المکرم مرقوم شده است و از رودس تا ازمیر
همه جا سواحل اناطولی پیداست و از میان جزایر مجموعه میگذرد و بعضی جا از یک میل کمتر بساحل
نزدیک میشود و در ازمیر خبر فوت مصطفی پاشا برادر خدیو مصر اسمعیل پاشا را شنیدم که در ماه ذی الحجه
گذشته وفات کرده گفتم از بخت توفیق پاشا پسر بزرگ خدیواست و اگر حلیم پاشا پسر محمد علی پاشا هم که عموی
خدیواست بمیرد دیگر منازعی در ملک و حکومت برای خدیو و اولاد او نخواهد بود در حقیقت مخل امر
حکمرانی مصطفی پاشا بود که بسرای جاودانی رفت یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید

روز یکشنبه هفدهم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ شب گذشته کشتی خوب حرکت کرد و دریا خیلی آرام بود ۱۲۹۳
و از شب شش ساعت گذشته وارد بندر جزیره میتیلین شدیم کشتی آنجا چهار ساعت توقف
کرد همان شبانه بار آوردند و بار بردند درین وقت سرد و زهوای دریا خیلی سرد است که در سطح
کشتی درجه فهرنهیت قریب بچهل رسید بر مردمان سطح نشین بسیار بد گذشت و امروز صبح
قرآن میخواندم سوره یونس بود باین آیه شریفه رسیدم هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ

حتی اذا کنتم فی الفلک وجرین بهم بریح طیبة وفرحوا بها جاءتها ریح عاصف
وجاءهم الموج من کل مکان وظنوا انهم احیط بهم دعوا الله مخلصین له الدین
لئن انجیتنا من هذه لنکونن من الشاکرین فلما انجاهم اذا هم یبغون فی الارض
بغیر الحق گفتم خداوندا بر زلت وگناه اگر ما مؤاخذه کنی علی ما نده خوشیم فارحم فانت خیر الراحمین
چهار ساعت و نیم از دسته ساعت گذشته وارد لنگرگاه تنیدوس شدیم که ترکها باغچه آداسی میگویند
و در اینجا هم از دولت عثمانی توپ و قشله و عسکر است و در محاذی باغچه آداسی یک میل یک قطعه سنگ
مرتفعی در دریا بر آن بالای او فنری ساخته اند و طاقی هم دارد شش ساعت از دسته گذشته وابور
حرکت کرد چهار ساعت و نیم بغروب مانده به بغاز بحر و قوم قلعه رسیدیم که اول بوغاز است دو
ساعت و نیم بغروب مانده وارد لنگرگاه چاناق قلعه شدیم و در چاناق قلعه عرض بوغاز یک میل
بیشتر است که گلوله توپ از آن طرف باین طرف خوب میرسد بلکه گلوله تفنگ هم میرسد و من بجناب [illegible] مختار
تلغراف نمودم که اگر حیاتی باشد انشاء الله تعالی فردا وارد اسلامبول خواهیم شد حاجی عباس آقا
سوار قایق شد تلغراف را بتلغرافخانه برد و آورد نیم ساعت بغروب مانده از چاناق قلعه حرکت کرد دو ساعت از شب
گذشته در گلی پولی لنگر انداخت و سه ساعت و یکربع گذشته از گلی پولی حرکت کرد و تفصیل [illegible]

اسامی این بنادر و جزایر از این قرار است

از اسکندریه تا پورت سعید یکصد و شصت میل ۱۶۰

از پورت سعید تا یافه یکصد و پنجاه میل ۱۵۰

از یافه تا حیفا شصت میل ۶۰

از حیفا تا بیروت هشتاد و پنج میل ۸۵

از بیروت تا لارنکه بندر جزیره قبرس یکصد و دوازده میل ۱۱۲

از لارنکه تا بندر رودس که باسم جزیره موسوم است سیصد و یک میل ۳۰۱

از رودس تا جزیره کیوس که ترکها سقز میگویند یکصد و شصت و شش میل ۱۶۶ و با اختلاف لغات [illegible]

تنیدوس
باغچه آداسی
بغاز بحر
و قوم قلعه
چاناق قلعه

۲ میل از [illegible] صحیح

از سفر تا بندر از میر که کمیره نز میگویند شصت و پنج میل ۶۵

از از میر تا می تی لین شصت و یک میل ۶۱

از می تی لین تا تندوس که ترکها بوغچه آداسی گویند پنجاه و هفت میل ۵۷

از تندوس تا چاناق قلعه بیست و پنج میل ۲۵

از چاناق قلعه تا گلی پولی بیست و یک میل ۲۱

از گلی پولی تا اسلامبول یکصد و چهارده میل ۱۱۴

و از اسکندریه تا اسلامبول از راه دو ره که واپور طی مسافت میکند یکهزار و سیصد و شصت و هفت ۱۳۶۷
میل انگلیسی است و واپور خوب در یکساعت ده میل خوب راحت طی میکند و تقریبا در شش شبانه روز
از این حرکت دو ره از اسکندریه باسلامبول میرسد و ... زیرا در بنادر و جزایر تفاوت برای حمل نقل
اشیا و امتعه مکث میکند نه روزه میرسد و از اسکندریه تا اسلامبول که دیگر این راه طی کنند
چنانچه در سفر سابق رفتیم پنج شبانه روز است

روز دوشنبه بیستم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ که مطابق اول اسفندارماه جلالی است شب گذشته از عنایت ۱۲۹۳
و تفضل خداوند شیر و بره بحر مرمره خیلی آرام بود و واپور هم خوب حرکت داشت چهار ساعت از دو
ساعت گذشته بالخیر و العافیه والسلامه وارد لنگرگاه اسلامبول شدیم و از گلی پولی تا اسلامبول یکصد
چهارده میل است در سیزده ساعت آمد که تقریبا ساعتی نه میل حرکت کرده است انشاءالله تعالی از کرم ۱۱۴
و تفضل الهی روزی باشد که در روزنامه سفر بنویسیم که بالخیر و العافیه والسلامه وارد لنگرگاه انزلی
شده و تبادر الی منزلنا گویان در کنار برج شاهی پوپایان بستیم بحق محمد و آله و جناب وزیر مختار
بکشتی آمده باتفاق سوار قایق شده بسفارت خانه علیه ایران آمدیم بیستم شوال از اسلامبول بیرون
رفتیم و بیستم محرم وارد شدیم سه ماه قمری تمام طول کشیده و ماه بود حمام نرفته بودم عصری بحمام رفتم
و شب از خستگی واپور خوابیدیم و شکر خداوند غفور کردم که تا اینجا ما را بسلامت رسانیده است انشاءالله
امید است که بوطن مالوف هم برساند * یا رب امان ده تا باز بینند * چشم محبان روی حبیبان

بحق الحق و نبی المطلق در جای نرم و هوای گرم خواب نوشین تب و تاب دوشین را از یاد برد صبح
بکلفت بیدارم کردند خواب برای بخت خفته شب بسر آمد خیز که صبح است و آفتاب بر آمد
برخاستم شکر خداوندی را بجا آوردم که زحمت پریدوش راحت دوش امیخواست فحمداً له ثم حمداً له
الف الف مرة

سنه ۱۲۹۳

روز سه شنبه نوزدهم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ قبل از نهار رفیق بیک مستشار جناب صدارت عظمی
محمود پاشا به تبریک آمده شش ساعت بغروب مانده جناب راشد پاشا وزیر امور خارجه که باصطلاح دولت
عثمانی ناظر امور خارجه است بدیدن آمد خیلی مرد مصلح خیرخواهی بنظر آمد جناب وزیر مختار دولت
علیه هم خیلی رضامندی از او داشتند و عصری موسیو اُنو مترجم اول سفارت روسیه از جانب
سفیر کبیر به تبریک آمده بود که سفیر کبیر عرض میکند که جمعه دیگر دعوتی دارم و خیلی میل دارم که فلانی
زینت آن مجلس شده مرا سرفراز کنند گفتم بجناب سفیر کبیر سلام برسانید که جمعه دیگر که دوازده روز
دیگر است احتمال دارد که من در دعوت حضرت جانشین قفقاز باشم و اینجا آنقدر مجال توقف
ندارم و البته اگر تقدیر با تدبیر موافقت نکرد و در اسلامبول باشم شما را زحمت خواهم داد

سنه ۱۲۹۳ آتش در اسکدار یانقون

روز چهارشنبه بیستم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ شب گذشته پنج و نیم از شب رفته در محله اسکدار در طرف قبله
سلیمیه آتش افتاد که باصطلاح ترکها یانقون میگویند بقدر دو سه ساعت کشید تا خاموش کردند جمعی
بازدید جناب وزیر امور خارجه راشد پاشا رفتم در خانه نبود کارت داده مراجعت کردیم جناب
وزیر مختار گفت خانه شریف عبدالمطلب نزدیک است اگر میل داشته باشید دیدن کنیم گفتم آن دفعه مشار
الیه در دیدن سبقت کرد حالا من سبقت میکنم بدیدن ایشان رفتم بقدر نیم ساعت نشسته قبل از
نهار برگشتم و عصری نجیب ملا قاضی عسکر بدیدن وزیر مختار آمده بود منکه بعمارت پایین رفتم آنجا بود
مرد خوش مشربی است زبان فرانسه خوب میداند پس از رفتن مشارالیه بتماشای جامع سلطان
احمد رفتم که در نزدیکی مسجد ایاصوفیه است مسجد خوبی است صحن خوبی دارد و اطراف صحن مسقف است یک

بسته‌اش

بیست و شش ستون یکپارچه سنگی دارد و در دو طرف ده ستون دارد و در دو طرف شش ستون پشت

و خارج مسجد سه طرف فضای وسیعی است بطور خیابان که تعلق بمسجد دارد که در آنجا هفته بازار پاست

معامله می‌کنند و خود طاق بزرگ مسجد بالای چهار پایه بزرگ خیاره دار است که دوره هر پایه بیست

ذرع است که طاق را بالای این چهار پایه خیاره دار زده‌اند و خیلی بنای محکم با صفاست و در دو

پایه پنج حوض آب قرار داده‌اند که برای وضو گرفتن است و قطعه تاریخی که در منبر نصب کرده بودند

۱۰۲۶ هزار و بیست و شش هجری بود و این سلطان احمد خان پسر سلطان محمد خان ثالث است طبع داشته شعر بختی — سنه ۱۰۲۶ سلطان احمد خان

تخلص میکرده و عجب اتفاق بختی تاریخ جلوس اوست و حفظه الله تاریخ ولادت است که ۹۹۹ نهصد و نود و نه

هجری است و در سیزدهم ذی القعدة الحرام ۱۰۲۶ هزار و بیست و شش هجری باد و دولتش در محاق افتاد

در چهارده سالگی جلوس کرد و چهارده سال سلطنت کرد و بعضی که امیر سلیمان و موسی چلبی را هم از

ایلدرم بایزید سلطان میدانند سلطان احمد را سلطان چهاردهم می‌شمارند عمر او بیست و هشت سال بود

که دو چهارده سال است و در جوار جامع خود مدفون است عصری کامل بیک تشریفات‌چی باشی و

مستشار امور خارجه بدیدن آمده بودند من نبودم که بتماشای جامع رفته بودم

روز پنجشنبه بیست و یکم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ وقت ظهری موسیو اونو مترجم اول سفارت روس باحوال — سنه ۱۲۹۳

پرسی آمده بود که کشتی کمپانی که روز شنبه بیست و سیم به پوتی میرود چندان خوب نیست سفیر کبیر سلام

میرسانند که کشتی روز شنبه دیگر بهتر است اگر فلانی مکث بکند البته بهتر است گفتم که هرچه سفیر کبیر

صلاح بداند خوب است عرفنا الله بفسخ العزائم و نقض الهمم و عصری بتماشای مسجد سلطان عثمان

رفتم که نزدیک سفارت است و ارتفاع گنبد این مسجد از جامع سلطان احمد خان زیادتر است و بهم

مسجد یک طاق بزرگ است و مدرسه هم در جنب او ساخته‌اند و اصل بنای مسجد از سلطان محمود خان اول — سلطان عثمان

بوده است سلطان عثمان بانجام رسانیده و بنام او معروف است تاریخی که دارد ۱۱۶۹ هزار و صد و شصت

و نه است که سال دویم جلوس سلطان عثمان است و این سلطان عثمان پسر سلطان مصطفی خان ثانی است

بعد از برادرش سلطان محمود خان اول بر تخت سلطنت جلوس کرده و مدت پادشاهی او سه سال بوده

واین جامع اکنون بجامع نوری عثمان معروف است

سنه ۱۲۹۲

روز جمعه بیست دویم محرم الحرام سنه ۱۲۹۲ در جمعه گذشته بجهه کسالت اعلیحضرت سلطان عبد العزیز جان

بنماز جمعه تشریف نبرده بودند و در نظرها خیلی غریب می آمد وقتی که صدای توپ بلند شد معلوم شد

که سلطان بقایق سوار شده از طرف دریا بجامع تشریف برده اند و توپ بجهه آن از جبارات انداخته اند

عصری بتربت سلطان محمود خان ثانی رفتیم فاتحه خواندم مرحوم سلطان عبد المجید خان بسیار خوب

مزاری و مقبره برای ایشان ساخته چنانکه همیشه بالای ضریح میزده است بالای قبر پیشبند نفیس

نصب کرده اند و هشت شمعدان نقره بزرگ دارد و چهلچراغ بزرگ بسیار خوب آویخته اند و قبر چند نفر

دیگر از خانواده سلطنت در همان گنبد است مثل والده سلطان عبد المجید خان و دو نفر از دختران

سلطان و هر یکی از آنها هم در بالای سر و پائین پا دو شمعدان نقره بزرگ دارد و این سلطان محمود خان

۱۲۲۳ سلطان محمود خان ۱۱۹۹

ثانی پسر سلطان عبد الحمید خان است در رمضان المبارک ۱۱۹۹ متولد شده و در چهارم جمادی الآخره ۱۲۲۳

سنه ۱۲۵۵

جلوس کرده و در روز دوشنبه نوزدهم ربیع الآخر ۱۲۵۵ وفات کرده و مدت سلطنت ایشان

سی و یکسال و ده ماه و چهارده روز بود و مشار الیه پادشاه با عزم و حزم بود طایفه ینگی چری را که هشتاد

هزار نفر میشدند و سالهای بی شمار در عزل و قتل سلاطین اقتدار و اختیار داشتند در یکروز تمام بقتل رسانیدند

غزای اکبر

و آتش زده خانهای آنها را سوزاندند که بکلی ناچیز و نابود شدند و تاریخ این واقعه کبری را غزای

سنه ۱۲۴۱

اکبر دانسته اند که سنه ۱۲۴۱ هجری است و مؤسس نظام هم در دولت عثمانی ایشان هستند که بعد از قتل

ینگی چری بنا گذاشتند و با وجود ایشان ممکن بود که این خیال صورت وقوع پذیرد و در نزدیکی تربت

چنبرلی تاش

سلطان محمود منار چنبرلی تاش است که قاعده بلندی از سنگهای کوچک ساخته اند بالای منار

مدور بزرگی از سنگ سماق است که از سنگهای قطعه قطعه است و قدری هم شکسته است و دور آنرا

بطوقهای آهن محکم کرده اند از آنجهه او را چنبرلی تاش گفته اند و در قدیم در وسط میدانی بوده است حالا

همه اطراف او خانه است میگویند قدیم شکل منیروا که رب النوع هوش و ادراک و زکاوت بوده است

که از مغز ژوپیتر که مشتری باشد خلق شده است در بالای او بوده است که خراب شده است و اکنون از

فتح اسلامبول خراب میکردند در تاریخ هشت بهشت البته ذکر مینمود معلوم است که قبل از فتح اسلام
خراب کرده اند یا خراب شده است

روز شنبه بیست و سیم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ هجری یازده روز تحویل شمس بحوت است صبح کمپانی مسیو الحام ستم ۲۳ محرم سنه ۱۲۹۳
شکایت کپتان و دیم کشتی انزآی را کردم که هیچ لایق شما نیست که چنین کپتان داشته باشید که باعث
رنجیدن مردم از شماست و شما از حرکات او خبر ندارید خیلی اظهار خجالت کرد و گفت آنچه لازمه تادیب است
با او خواهم کرد و این شرمساری برای ما بس است که در خدمت سرکار چنین رفتار کرده است پنج ساعت
بغروب مانده جناب جلالتمآب محمود پاشا صدراعظم دولت عثمانی بدیدن آمده بود مدعا کف پاشا هم
در سفارت بدیدن آمده بود در خدمت بود و ایشان آمد بقدر نیم ساعت نشسته تشریف بردند بجناب
صدراعظم گفتم بعضی معایب و محاسن در کار حرمین شریفین دیده ام و همه را نوشته ام بخدمت جناب عالی
میفرستم که بحضور اعلیحضرت سلطان بفرستید حتی وزیر مختار نفهمیدند و جویا شدند گفتم این حق سفارت نیست
که شما دانسته باشید گفتند البته اطاعت میکنم و بعد در چهار ساعتی جناب سفیر کبیر دولت بهیه روس
اگناتیف بدیدن آمد و بحرفی الحقیقه مصداق این شعر است ⁂ فرستاده باید فرستاده ‌ئی
درون پر ز نقش و برون ساده ⁂ خیلی مرد زرنگ مهربان با هوش است از احرام مکه جویا شدند من
گفتم یازده روز با آن تفصیل احرام داشتیم بشوخی گفتند خیلی زحمت دارد من مسلمان نمیشوم گفتم شما آن
دفعه گفتید من شراب میخورم و گوشت خوک میخورم مسلمان هستم گفتم معنی مسلمانی را دارید اگر حالا مسلمان
بشوید من این یک زحمت را از گردن شما برمیدارم گفت نمیتوانید بردارید آن وقت گرفتار میشوم
و خیلی از سابق و لاحق صحبت داشتند از وزیر مختار معین الملک رضامندی کردند و مدتی نشسته بعد ۳ دولت عثمانی
رفتند عصری حوالی غروب بمسجد ایا صوفیه رفتم زیاد حسنی که از دیده نظر آمد انصافا بنیان منیع و بنا
رفیع است نزدیک محراب سه مرتبه است که بلندی هر مرتبه تقریبا نیم ذرع یا کمتر است دو سنگ
آب بزرگ مدور شکل گرد از سنگ یکپارچه در میان مسجد در جنبین بابی که داخل مسجد میشود
دارد که دور آن یکی چهار ذرع و نیم است و آن دیگری قدری کوچک تر است

۱۲۹۳

روز یکشنبه بیست و چهارم محرم الحرام ۱۲۹۳ پنج ساعت

از دسته گذشته باتفاق جناب وزیر مختار بباز دید جناب جلالتمآب محمود پاشای صدر اعظم
رفتیم خانه آنجا تا سفارت خانه علیه ایران خیلی دور است خیلی مرد مبادی آداب است تا دم پله
استقبال کرد از جناب وزیر مختار اظهار رضامندی نمود گفتم او خودش را فرزند شما میداند و از
همراهی شما در کارهای دولت ایران محض اتحاد دولتین پیش من خیلی رضامندی کرده است
چپوق آوردند چون من نمی کشیدم ایشان هم نکشیدند گفت بردارند باصرار تمام که شما عادت دارید
بکشید چپوق کشیده صحبت از گوشت گراز شد وزیر مختار گفت فرنگیها میگویند با این حرارت ذاتی
گوشت و حرارت آفتاب اگر حلال باشد در عربستان همه بناخوشی جذام مبتلا می شدند پیغمبر شما از
روی حکمت و علم حرام کرده است گفتم وقتی حکیم قاده طبیب سفارت روس صحبت میکرد که در
تشریح گوش حیوان یافته ایم که خداوند عالمیان یک استخوان بهیئت کاب و یک استخوانی
بهیئت سندان آفریده است و تا آن دو استخوان صدمه نخورده است شنوائی گوش عیب نمیکند
و من گفتم پس معنی کلام امیرالمؤمنین علیه السلام معلوم شد که فرموده اند مسکین ابن آدم ینظر
بشحم و یتکلم بلحم و یسمع بعظم و بحکیم قاده معنی کردم گفت آنوقت تشریح نمیدانستند و باور
نمیکرد که این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام باشد گفتم در کتاب نهج البلاغه که هشتصد سال قبل تألیف
شده است خیلی تعجب کرد و گفت بی ادبی نباشد این عربی را با ترجمه برای من بنویسید که در فرنگستان
اینحرف را اگر بشنوند خیلی تعجب خواهند کرد و باو نوشتم و دادم و مدتی متفکر این کلام بود که امیر المؤمنین
عجب علم داشته است و نمیدانست که علم لدنی است کسی که عالم ما کان و ما یکون بوده باشد تسبیح جمیع
لاهوتیان بشنود تسبیح جمیع ناسوتیان هم میداند القصه بعد از ظهر با آمین افندی مستشار خارجه که تبعه
وزارت بالقوه دارد با گریگوری افندی که از اجزای خارجه است بدیدن آمده بودند آمین افندی
میگفت یکبار دیگر هم آمده بودم خیلی اظهار ارادت و خلوص کرد بعد از رفتن ایشان الیها حالت پاشا
که کتخدای نواب علیه والده سلطان است بدیدن آمد بسیار آدم خوش حالت است طبع شعر

بود شایعه

حکیم قاده

۲ این حدیث

۱۲

و سواد عربی هم دارد میگفت از آمدن شما خبر نداشتم دیروز در جریده خواندم خواستم بیایم وقت نگذشته
بود امروز با وجود اینکه کار داشتم رسیدن خدمت سرکار را مقدم داشتم ایشان تشریف داشتند که
جناب رضا پاشای سرعسکر آمدند چقدر پیرمرد زنده دل خوشروئی است قهوه خوردند و گفتند آمدن
شما را دیشب شنیده ام تقصیر از وزیر مختار است که مرا از آمدن شما خبر نکرده است گفتم حالا که دیر آمده اید
میخواهید تقصیر را بگردن وزیر مختار بگذارید گفت من سرعسکر هستم باید همه جا جاسوس مخفی داشته باشم اگر در اینجا
داشتم البته جاسوسها بمن خبر میدادند مطلع میشدم این نیامدن دلیل بیخبریست گفتم جاسوس را در جائی باید
میگذارند این سفارت نسبت بشما و نسبت بدولت عثمانی آنقدر دوست است جاسوس لازم ندارد گفت همینطور را
که میفرمائید وزیر مختار امین است گفتم معلوم است خدمت شما چرا نمی آیند گفت می آیند کجا فرصت دارم
که بخوانم من از وزیر مختار گله دارم که چرا خبر نکرده است بعد با صرار گفت با زیارت مکه مشرف شدید
آنهائی که مثل شما همت میکنند بزیارت میروند برای ما جای زیارت است باید دست شما را ببوسم که بحجر الاسود
خورده است هر قدر ابا کردم قبول نکرد بزور دست مرا بوسید منهم روی او را بوسیدم
بشوخی گفت هر که از مکه می آید پاره از اشیاء مکه میآورد و علامت حج دستمال سفید بسر می بندد نمی
دانم شهزاده افندی چه آورده است گفتم بمکه مشرف شدن مثل یکی از اعمال واجبه است تفاوتی که دارد
بعضی واجبات در روز و سال باید ادا بشود و زیارت مکه باید در مدت عمر یکبار عمل بیاید آب زمزم و
خاک حرم و تسبیح و روغن زیت که بجای بلسان میفروشند کار عوام است خیلی خندید گفت خوب
فرمایش میکنید هیچ تغییر در حالت شما ندیدم و ایشان تشریف داشتند که جناب جودت پاشا وزیر عدلیه
تشریف آوردند ایشان از سلک علما بودند که داخل طبقه نوکر شده اند مرد با سواد با علم مستند تاریخ
دولت عثمانی را ترکی نوشته است بعد از قهوه و سیگار سرعسکر گفت قایق شما را در کنار دریا دیدم گویا
بتماشای داپور مسعودیه میروید وقت میگذرد گفتم صحبت شما از دیدن داپور بهتر است اظهار تشکر کرد بعد
از صرف چای یکی تشریف بردند و چهار ساعت بغروب مانده بود که با وزیر مختار در قایق نشسته اول
بتماشای عمارت چراغان رفتیم الحق عمارت سلطانی و سرای خاقانی است حمام بسیار خوب دارد

واز همه جهة شایسته و با بینه است چنان مذکور شد که یک ملیان خرج این عمارت شده است وازآنجا
بعمارت بگلربکی رفتیم که در طرف اسکدار است و در این عمارت اعلیحضرت شاهنشاهی ناصرالدین شاه قاجار
خلد الله ملکه را وقت مراجعت از فرنگستان که باسلامبول تشریف آوردند در آن عمارت منزل
۱۲۹۰ داده بودند (و تشریف فرمائی ایشان باسلامبول در اواخر جمادی الآخر سنه ۱۲۹۰ هجری بود) اگرچه
این عمارت کوچکتر از عمارت چراغان است ولی آن اطاقی که از چوب است منبت کاری از چوب کرده
خیلی امتیاز داشت و باغچهای این عمارت که طبقه بطبقه است قشنگتر از عمارت چراغان است
۱۲۹۲ در گلستان جهان سرو ندارد نظیرش. واز آنجا بتماشای واپور مسعود آمدیم که در ماه ذی الحجة الحرام ۱۲۹۲
طلبنگاه اسلامبول وارد شده است عارف پاشا که حاکم اداره واپورات زره پوش حربیه سلطانی
کامان داد موازه بالباس رسمی و نشان دولت ایران حاضر بود و اصل این عارف پاشا از موره است از مهاجرین است چهل
سال است در بحریه خدمت میکند و این واپور زره پوش در لندن بچهار صد و هفتاد هزار لیره انگلیس تمام شده
و بیست هزار لیره خرج از لندن تا اسلامبول شده است و یکصد و بیست هزار لیره قیمت توپهای توی
هیکل و اسباب حربیه شده است که ششصد و بیست هزار لیره مجیدی تمام شده است و دوازده عراده
توپ بزرگ دارد که قطر دهن آن توپها ده اینچ انگلیس است و وزن هر توپی هجده تن انگلیس است که یکی از
اوزان مملکت انگلیس است که ترکها طونه میگویند که مساوی یکهزار کیلوگرام فرانسه است و آنچه تخمین و
تدقیق کرده ایم یک تن انگلیس سه خروار و نیم است که هجده تن مساوی شصت و سه خروار تبریز میکند
واز این توپها در کشتیهای دیگر اگر باشد سه چهار عراده و مثل دهست که وزن گلوله یکی از میان
یکصد و بیست حقه است و وزن باروط هجده حقه است و حقه اسلامبول هفده سیر و نیم بوزن تبریز است
که هر چهار حقه یکمن و سه چارک تبریز است و شانزده حقه هفت من تبریز است و وزن باروط من تبریز
هفت من و سی و پنج سیر خواهد شد و ثخن دیوار کشتی قریب سه چارک ایران بود که دوازده اینچ انگلیس
از طرف بیرون آهن است و بعد چوب است و بعد باز از طرف داخل آهن است سیصد و سی و دو فوت
طول کشتی و پنجاه و نه فوت عرض کشتی و چهل فوت ارتفاع کشتی است و قوت اسب که اشتین دارد

بعد هزار

بقدر هزار و دویست اسب است کشتی دراز تر ازین بسیار دیده شده ولی باین عرض کشتی کمتر ساخته اند و دو تنوره بخار دارد که یکی از عهده حرکت او بر نمی آید و انبار زغال دارد که بقدر چهار صد میل مسافت کفایت اپور را بکند و کپیتان میگفت واپورهای دیگر هم زیادتر از دویست سیصد میل انبار زغال ندارند انصافاً از جهت جهاز سالون و اطاقهای دیگر امتیاز دارد این واپور حصن حصین و قلعه رزین است عارف پاشای گفت در دریا فورتنه شدیدی شد حرکت این واپور دوازده درجه بیشتر نبود که از شدت ثقل و سنگینی بقول العارف لا یتحرک العواصف و عارف پاشا کامان دار واپورات زره پوش است خط فارسی منوشت انگلیس و فرانسه میدانست خارته دریا را ام جزیره آغزی بوزرا پرسیدم که بانگلیسی میگویند گفت همان جزیره تگری یونداست که با تنگی از موره منفرد است و در شمال و مشرق موره واقع شده است و بعد از خارته از جزیره رودس تا ازمیر راهی که آمده بودم مشار الیه بانگشت نشان دادم که ازین خطوط و ازین حدود ما چنین آمدیم حیرت کرد و بوزیر مختار گفت آن اشخاصی که دو سه مرتبه آمده اند با یسطور این راه را در میان جزایر صغیره تمیز میدهند فلانی خیلی کار کرده اند که این راه معوج را تمیز داده اند گفتم اگر در بهادی من بشنید که ایشان قطب داشته باشم اینجا تا جده واپور را آن راهی که آمده ام میتوانم از روی نقشه و قطب نما حرکت بدهم گفت میان این جزایر صغیره که از رودس تا ازمیر است خیلی مشکلست خوب تمیز داده اید که خط کردم آنطرف که دریای بزرگ است باین اشکال نیست گفت فرمایش شما را قبول میکنم که اگر کسی در بهادی شما باشد میتواند از عهده بر آید توپچیها مشق کردند یعنی توپ بزرگ را با ماشین پس آوردند و پیش کردند و پیش بردند و گلوله را با چرخ بدهن توپ گذاشتند و هم جای کشتی را نشان دادند که کشتیهای دیگر از پهلوست که نردبان را بپهلوی میگذارند و بکشتی داخل میشوند و یک شتیهای جنگی از میان آن در رشت صعود و نزول قدری مشکلست وقت غروب آفتاب بسفارتخانه علیه مراجعت کردم

دو شنبه بیست و پنجم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ در ساعت پنج آلاترکی بها بزدید رضا پاشای سرعسکر رفتم

۲ و جای کپیتان سفینه و غیره هم

سنه ۱۲۹۳

مسابر

مشار الیه در خانه نبود کارت داده مراجعت کردم و عصری نزدیک بغروب از دو طرف بازار
که تماشا کنم بجامع سلطان بایزید خان ثانی رفتیم که در آن جامع میدان دارد و امور عسکریه و مسافر
خانهٔ عسکریه باز میشود جامع کوچکی است صحن آن بیست ستون یکپارچه دارد و میان مسجد چهار پایهٔ آجری
از سنگ است که بر روی هم گذاشته‌اند میان هر دو پایه یکستون یکپارچه سنگی دارد که بزرگ سنگ
سماق است این دو ستون کمتر از ستونهای مسجد ایاصوفیه نیست این سلطان بایزید ثانی پسر سلطان
محمد فاتح است در ربیع الاول ۸۸۶ هشتصد و هشتاد و شش جلوس کرده و در محرم الحرام ۹۱۸ نهصد و هیجده وفات
کرده است و ادریس بن حسام الدین بدلیسی تاریخ هشت بهشت را بنام او نوشته است که بعد از
سلطان سلیم خان پسرش تاریخ را ختم کرده است و این جامع را در ۹۰۳ نهصد و سه شروع کرده و در اواخر
ذی حجه ۹۱۱ نهصد و یازده باتمام رسانیده است و این دویم جامعست که در اسلام در اسلامبول بنا شده است
نماز مغرب را در مسجد خوانده بدار السفاره معاودت نمودم و شب سه شنبه در محلهٔ آرناودکوی بار
یانقون شد و شب گذشته هم در بیوک دره یانقون شده بود و در این هفته حساب کرده‌اند در اسلامبول
و خارج اسلامبول بیست موضع یانقون شده است

روز سه شنبه بیست و ششم محرم الحرام ۱۲۹۳ شب گذشته جناب سفیر کبیر روس برای مهمانی شب سه شنبه مرا
فرستاده عذر خواسته بود که چون همشیرهٔ امپراطور وفات کرده دیگر مهمانی و شوارهٔ خلاف ادب
(همشیرهٔ امپراطور مریه نیکولایونه بیرا شناد تخیه دسپکون او که یکسال از امپراطور کوچکتر
بود وفات او در نهم فورال روسی مطابق بیست و یکم فبراری ۱۸۷۶ انگلیس موافق بیست و پنجم محرم الحرام
۱۲۹۳ هجری اتفاق افتاده) بوزیر مختار گفتم باز دید سفیر کبیر لازم بود حالا که سمت عزاداری دارند
بسفارت نرویم مناسبست قبول کردند قبل از نهار ناظم افندی بدیدن آمد گفت دو مرتبه هم
آمده چون شما بالا در حرم بودید ملاقات نکردم صحبت از جوامع شد گفت جامع سلطان محمد فاتح بنظر شما
نرسید دریغست و خیلی تعریف از او کرد و بعد از رفتن ایشان جناب حسین پاشا برادر جناب شریف عبد
شریف بزرگ که منظم بدیدن آمدند و گفت دیروز مطلع شدم و خیلی غبن دارم که دیر خبر شدم خیلی مرد

سلطان بایزید خان ثانی

۱۲۹۳ ایام الیه ...

۱۸۷۶

بکال

با کمال بلبوش است و در قریه جده که میان جده و مکه است خیلی آبادی کرده قنات خوب احداث
کرده است و بعد از رفتن مسیو رالیه چهار ساعت بغروب مانده بدیدن جناب سفیر کبیر دولت روسیه
رفتیم و از پشت عمارت بزرگ یلدز کشکی داش و از محله تشویقیه گذشته بقلاته رفتیم و اراضی این محله را خالبا سلطان
مردم بخشیده است که خانه بسازند حالا خیلی خوب شده از آنجهة تشویقیه نامیده اند و عمارت خوبی در اول
آن محله سلطان برای پسر خود شاهزاده عزالدین یوسف افندی ساخته اند القصه بمنزل جناب سفیر کبیر
روس رفته جنابان سفیر کبیر آلمانیه و سفیر کبیر نمسه آنجا بودند تا دم پله استقبال کرد و خیلی عذر خواست
که وفات همشیره امپراطور نمسه را از آن تماشا باز داشت که شب شنبه قریب هزار نفر از معارف را دعوت کرده انجا
بودند سیاحت داشت و از مکه و احرام و تکالیف مکه صحبت شد و گفت بتفلیس حرکت شما را تلغراف
کردم که از زیادتی احترام و مهربانی امپراطور بالعمل آورده گفتم دریغ که جانشین عزادار شد دست بقدر
صحبت متفرقه و ندیم را تعارف آمد و وقت رفتن اطاق دفترخانه خاصه خود را بما نشان داد
که آنجا اغلب عکس معارف و سلاطین بود و در اطاق خودش هم همه قالیچهای کردستانی و اسلحه قدیمه
ایران آویخته بودند و در مراجعت دم پل اسب کالسکه افتاد و چوب کالسکه شکست نزدیک بود که کالسکه
بروی اسب بیفتد که کالسکه چی زود پیاده شد در کالسکه را باز کرد ما از کالسکه پیاده شدیم من و
وزیر مختار تا آخر پل پیاده آمدیم انطرف پل کالسکه کرایه کرده وقت غروب آفتاب بسفارتخانه آمدیم سر شب
چهارشنبه بیست و هفتم جناب وزیر مختار مهمانی سفرای دول خارجه داشت یکساعت از شب رفته آمدند واز
اعیان دولت عثمانی جناب جلالتمآب محمود پاشا صدر اعظم عثمانی و جناب راشد پاشا وزیر امور خارجه
و کامل بیک تشریفات چی باشی بود و سایر سفرای دول فرنگستان بود و در سر سفره در طرف یمین من خانم
سفیر کبیر انگلیس نشسته بود و در پهلوی او راشد پاشا و در پهلوی او سفیر کبیر فرانسه بود و در طرف یسار من
خانم سفیر کبیر فرانسه و در پهلوی او سفیر کبیر انگلیس و در پهلوی او زوجه مستشار نمسه بود و در مقابل من وزیر مختار
دولت علیه ایران و در یمین ایشان جناب محمود پاشا صدر اعظم و در پهلوی ایشان سفیر کبیر آلمانیه و در طرف یسار
ایشان خانم وزیر مختار سوید نارویج و در پهلوی ایشان سفیر کبیر نمسه بود و جناب سفیر کبیر دولت

۲ و عکس اعلیحضرت سلطان عبدالعزیز
خان بود که در میان لشکر در
حالت جنگ عکس انداخته
بودند که سلطان در حالت طیش بود
سفیر کبیر میگفت که سلطان در
کدام جنگ بوده است که این طور
عکس انداخته اند
صح

بواسطهٔ وفات همشیرهٔ اعلیحضرت امپراطور زیاده عذر خواسته بودند و اسامی آنها از این قرار است

وسط نشسته من بودم در طرف یمین من

۱ خانم سفیر کبیر انگلیس ۲ جناب اشرف رشید پاشا وزیر امور خارجه ۳ جناب سفیر کبیر فرانسه ۴ دختر ایلچی امریکا ۵ وزیر مقیم سوئد و نارویج ۶ شاهزاده مرسیانا

در طرف یسار من

۱ خانم سفیر کبیر فرانسه ۲ جناب سفیر کبیر انگلیس ۳ خانم مستشار نمسه ۴ وزیر مختار ایطالیا ۵ کامل بیک تشریفات باشی ۶ کونت زیچی سفیر کبیر

میرزا جواد خان نایب اول سفارت

مقابل من وزیر مختار معین الملک در طرف یمین ایشان

و دختران قونسول

۱ جناب محمود پاشا صدراعظم دولت عثمانی ... پاشا والی بغداد ۲ جناب سفیر کبیر الالمانیه ۳ دختر سفیر کبیر انگلیس ۴ وزیر مختار یونان ۵ وزیر مقیم هولاند ۶ پسر سفیر کبیر انگلیس

در طرف یسار جناب وزیر مختار

۱ خانم وزیر مختار ... ۲ جناب سفیر کبیر ... ۳ وزیر مختار بلجیک ۴ وزیر مختار امریکا ۵ مستشار سفارت ... ۶ میرزا محمدعلی ... سفارت

میرزا رضا باشی ترجمان

و بعد از شام خانم سفیر کبیر انگلیس به وزیر مختار گفته بود که اگر فلانی اذن بدهد میل داریم که خدمت شاهزاده خانم رسیده ایشان را ملاقات کنیم من گفتم میل کردند که ملاقات کنند اختیار دارند ولی ایشان نه زبان ترکی میدانند نه فرانسه پس ترجمانی لازم دارد که با ایشان بگذرد و بحرم رفته همشیره حکیم که ترکی میدانست با عیال وزیر مختار ترجمان شده طوری بخوبی مجلس را منقضی کردند که مدتها پس از ساعتی راضی و خوشنود مراجعت کردند و در ساعت پنج از شب رفته شاهزاده وزرا رفتند جناب محمود پاشای صدراعظم بعد از شام تشریف بردند که شب نشینی نیامدند مجلس خیلی خوش گذشت و از جنبه وزیر مختار مجلس را خوب زینت داده بود

سنه ۱۲۹۳ روز چهارشنبه بیست و هفتم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ صبح زود پیاده بجامع سلطان محمد فاتح رفتیم که از سفارتخانه تا آنجا یکساعت راه است و مسجد خوبی است در اطراف او فضای وسیعی است که مردم

سنه ۸۶۲ ۲۴ در اسلامبول چیز میفروشند مدرسه هم دارد و این اول مسجدیست که در اسلامبول ساخته شده در جمادی الآخره سنه ۸۶۷

ده سال بعد از فتح اسلامبول شروع کرده اند و در رجب سنه ۸۷۵ باتمام رسیده است عجب است که

۸۷۵

درص

در صحن مسجد بیست ستون است شش ستون که طرف مسجد است خیلی ستونهای بزرگ کلفت است
و آن ستونهای دیگر خیلی کوچک است که با یکدیگر مناسبت ندارد و گنبد مسجد هم از مساجد دیگر
اسلامبول کوچکتر و پست‌تر است حجره حجره در مسجد معلم‌ها نشسته درس میدادند نحو و منطق و فقه میخواندند
تخمیناً پانصد نفر بودند که درس میخواندند و از آنجا مسجد والده سلطان رفتیم بسیار مسجد کوچک مقبول
قشنگی است در میان گنبد پنج چلچراغ است که چهار چلچراغ در چهار گوشه و پنجمی است که با روغن زیتون
میسوزانند و یک چلچراغ بزرگ بلور خیلی خوب در وسط است که والده اعلیحضرت سلطان عبدالعزیز خان
بتاریخ سنه ١٢٨٨ بانجام رسانیده است و مدرسه هم در جنب او ساخته است از زینت و پرده کلابتون و فرش ١٢٨٨ سنه
و چراغ وغیره ملا باشی گفت معلوم است صاحب این مسجد زنده و صاحب مساجد دیگر مرحوم شده است ٢ امتیاز داشتم
و در مراجعت در میدان جامع سلطان بایزید خسته شدیم کالسکه کرایه کرده بمنزل آمدیم و امروز میرزا یعقوب خان
چند نفر ناظم الملک میرزا ملکم خان وزیر مختار را موتکلین شرحی بجناب وزیر مختار نوشته بود که راجع بدولت
ایران بود وزیر مختار بمن داد گفتم جواب او را اگر حالت باشد در کشتی وقت رفتن تفلیس خواهم نوشت و
صورت کاغذ او از این قرار است که ثبت میشود سواد کاغذ میرزا یعقوب خان که بنواب [illegible] نوشته ١٢٩٣ ١٢٩٣ سنه
هرچه میخواهم شرفیاب خدمت شوم هوا مساعدت نمیکند گوئی که آسمان گوئی قصد دارم را تا ابد بیچارگان
اضطرار در سپرده است نتوانستم شرفیاب حضور اشرف والاشاهزاده روحی فداه بشوم حاصل عمرای
این عهد این قسم خیالها پست نزد بزرگ و کوچک و پیش نفس خویش دلم میخواست ذات معظم الیه یکی حتی
هم در فرنگستان نموده باشند و از خیالات عهد سوغاتی بوطن برده باشند وجود ذیجود ایشان
همه وقت در خیر و شر ایران منتسب بی همتا بوده البته بعد از مراجعت بدار الخلافه بیشتر از پیشتر واسطه هرگونه
اصلاحات و مؤسس هر نوع مقدمات خیریه خواهد بود

un des Princes le mieux éclair-é de la Perse

این قول و تصدیق یکی از وزرای مشهور فرنگستان است در حق ایشان در معامله بردن آنطور

دا

مذکور شد که نواب معظم الیه زیاد منکر لزوم آن بوده و دانسته میفرمودند که جوانان این عهد ایران را
بباد دادند باعتقاد بنده چیزی از ایران باقی نمانده بود که با انگلیس وغیره مدمد اگر چیزی بر بطور
میدادند از دهن غیری ربوده میدادند و از آب حمام میخواستند بلکه دوست مواخواه پیدا نمایند
پیش از آنکه معاهده ریطور میان آمده بنده حالت و صورت ایران را نوشته الطهران فرستاده بودم
با طلبه آنرا پیدا کرده ام در جوف این عریضه میگذارم اگر مصلحت بدانند نظر انور ایشان برسانند انشاء الله
بلکه اعتقاد بنده کم نقته باشد چه پیشتر و پیر شده ام حرفت شده ام تیزم عیب کرده است باطلهای جوف را
شمارا ابجد اکم نکشید ضرور ندارم کتابچه در دست دارم از گذشته مینویسم حیف که کمینه محرر ندارم
ترسم خوانا ننویسم باده چه عبارت نماید ایرادات میرزا یعقوب خان که بوزیر مختار نوشته
احتیاج روس بر تصرف آذربایجان و گیلان وغیره از مقتضیات حالات کرجستان و ترقیات ولایات
غصبی از ایران است چیزیکه در اینوقت سبب مهلت و مدارای روس و احتیاج بر بهم بستگی ایران بوده
خیالات دور و دراز حریص از رد دیگر روس دست بر ترکستان انداخته از آل جیحون را بهترین راه
مقصد دانسته خود را مستغنی از بهم بستگی ایران میداند خاصه بعد از صدمات پیاپی سالهای آخر که
دوستی ایران را از عظم و اعتبار انداخته بطوریکه امروز زبان پولتیک روس نسبت با ایران همین بر رحم
حیاست بلکه هم پس از انتخاب ترکستان و جیحون برای مقصود دور و دراز خود قوت و قدرت ایران را
من بعد منافی مصلحت خود میداند

دو سال است جای این اندیشه است که با حالت حالیه روس با غفلت و پریشانی دولت ایران خلق
آذربایجان و دار المرز با اندک تحریکات ارباب غرض هر گاه با کمال شوق میل تمام annexation
بانصف ملت و طایفه خود که در ظل رعایت امپراطور غنوده و در مرات محو اهالی ایران واقع
شده اند برخند چاره آن به هیچ وجه متصور نیست فتح حالا تر ولقمه راحت تر از آن برای روس نخواهد بود
و هر کس شایسته و شرعی برای خلق ایران بهتر از آن نخواهد بود نه سر روس مستوان بحث وارد آورد
نه خلق آذربایجان وغیره ملامت تشنیع ایراد قات دولت علیه عثمانی در امر خر مزبور کمال مساعدت را

اتخ

بترتیب ظاهر مینماید متصل خلق ایران را از دولت ایران مایوس و شاه را در نظرها بی اعتبار میسازد
و باینواسطه چشم امید مردم راخصه آذربایجانی را بسوی روس میفرستد عنقریب اهل آذربایجان
بجهة حفظ حقوق و انسانیت خویش در این مملکت لابداً رجوع بتدبیری خواهد کرد که تا قیامت برای دولت
عثمانی مشهور در داخل و خارج بدنامی عظیم حاصل شود

جای تشکیک نیست که این خیال سفر شاه و این مقدمات راه آهن و توسیع خبر فرنگستان در ایران
و فتح ابواب مراوده با یورپ چه قدر مایه اندیشه و حیرت روس شده جای تعجب نخواهد بود که از یمن
مساعدت دولت عثمانی دولت روس فرصت بهیچیک ندهد تا اشکال خارجی بمیان نیاید
با کمال سهولت بآرزوی دیرینه خود برسد خلق ایران طالب امنیت و مقید خیر حقوق تجارت و زراعت
و کاسبی هستند از ناصرالدین شاه توقع آنها بعمل نیاید و در عوض از امپراطور بر آید جانشین قفقاز را
هزار بار ترجیح بشاهنشاه خویش میدهند جای هزاران تاسف است که این وضع وکلای دولت
علیه عثمانی همه مطابق آرزو و خیر دولت روس است اگر و اتفاق دولت انگلیس که معتقد این اوضاع و طالب
اقتدار روس است از ما هم در این زمینه خدمات عمده و هنرهای زیاد بر نیاید حاصل مطلب [illegible]
خیر صلاح و صواب ما نیست که متصل دیگر ظهور رو بروز است هرچه زودتر چاره و لازم است یقین بدانیم
عهد مسئله عمده تر از این نباشد تعجب دارم چرا روس آشکار او نهان منکر وزارت جلیل پاشا بود
جای انکار و اخفا نیست که ایران هم سرمایه پایش را در اینچند سال آخر پی در پی باخته است همینقدر
برایش باقی مانده و بس که بهمین خیابان مایه منحصر میتوان جمیع دردها را چاره کرد و ایرانی تازه احیا نمود
این نیز جای تردید نیست عمده اعتبار بندگان اقدس در داخل مملکت در انظار خادم و خائن خیرخواه
و بدخواه عالم و جاهل مصلح و مفسد آن کثرت پول است که در خزانه و در اختیار ایشان است عمده خدمت
پیشکار هشیار باید حفظ خزانه و ازدیاد آن باشد و خالی شدن خزانه عامره را اعظم مصایب
برای دولت و ملت بدانند ایران چندسال پیش در مقابل شماتت فرنگستان که فقره تسلی و افتخار داشت
یکی اینکه هرقدر بر حسب لباس و پوشاک از فرنگستان عقب بودیم نقدینها از اغلب ممالک فرنگستان زیادتر

برحسب آذوقه و خوراک پیش بود دویم آنکه ایران سوار خیز بود و در وقت ضرورت دولت هزار
سوار می توانست بمیدان بیاورد که بدون دغدغه خاطر از بابت آذوقه عیال خویش تا دو سال
طاقت تحمل سفر دور و دراز داشتند نان خانه ضامن ثبات لشکر و آرامش اهالی خانه بود و اقتدار سوار
ایران موجب دوستی و احتیاج همسایه قوی بود

اکنون چیزی که در ایران باقی مانده است یک گله مردمان گرسنه و پریشان و بیکار و از زندگی بیزار
چشم همه دوخته بیک چنگ پول خزانه است اگر هم چند نفر آبادی و صاحب پایی مانده از خطرات آینه ترسیده
پریشان و نمیتوانند از بضاعت خود متمتع بردارند

خلق ایران از شاهنشاه عادل نان و گذران میخواهند تحصیل نان و گذران موقوف بعمل و ابراز هنر ۲،۳ م ول ۴
خلق است ابراز هنرها اسباب و افزار است اسباب و افزار سرمایه میخواهد و تقویت از دولت اگر
یکمشت پول خزانه را برسم سرمایه بمردم بدهند اولا کفایت نمیکند و ثانیا خلل کلی باقتدار دولت میرساند
اسلم طرق این است بقدر امکان هرچه زودتر بهر قسم که باشد از خارج تدارک ما یحتاج اهالی ایران
بسته شود و هنر هر صنف را بقدر استعدادش جلوه بدهند و هیچ وجود کاری را بیفایده نگذارند بعد از
تقویت زراعت و تجارت و ترویج صنایع فنی باقی نخواهد ماند که بر آن بندگان شاهنشاهی خانواده
ایشان مفاخرت داشته باشند

میخواهید یک ملت را حکم کنید صاحب چیز و بضاعتش کنید میخواهید فلان را صاحب چیز کنید اسباب ابراز
استعدادش را فراهم بیاورید مرد را اسباب ابراز استعداد اهالی ایران موقوف بهمت و مروت
شاهنشاه روحنا فداه است که انشاءالله مهر مبارک بعد از این محیی الملت و الدولت است مروج
بهترین سرمشق مملکتداری و رعیت پروری در عصر جدید است اساس اسلام با علوم فرنگ در عصر
امتزاج یافته انشاءالله سرمشق عموم ممالک اسلام خواهد شد

اقتضای حالت حال سفارت دولت علیه ایران در اسلامبول خیلی بحالت سابق سفارت ندارد
سفارت ایران در اسلامبول بعد از این محل جلوه دولت علیه ایران باید باشد عمده علامت نظم و اعتبار

ایران سفارت علیه خواهد بود

دولت و ملت ایران مجبور است بزد و خورد با خیالات فرنگستان سفارت علیه باید اسباب زد و

خورد و زد و بدل را مستعد و فراهم داشته باشد منشی با هنر و با معنی برای زبان فرانسه اقلا دو نفر لازم

اقلا دو منشی برای زبان عثمانی لازم دارد

وضع و اعتبار و جلال و دستگاه سفارت اقلا بقدر اوضاع سفارت روس و انگلیس باید باشد اگرچه

اقتضای حالت ایران خیلی بالاتر از آنها باید باشد

ترقی دولت و ملت ایران از وضع و شان سفارت باید مشاهده شود

اولیای دولت علیه اگر بر چنین و چنین ایران بصیرت تام بهم رسانیده باشند همت خود را اول صرف

انضباط و استحکام اوضاع سفارت خواهند فرمود از هر خرج بیجا و بیجای داخله کم کنند و بر رونق و نظم

سفارت اسلامبول بر دارند جایز خواهد بود

صلح و جنگ راحت و محنت آبادی و خرابی تنزل و ترقی فخر و ننگ انتظام و اغتشاش دولت ایران

در دست سفارت علیه خواهد بود سالی چهل هزار تومان اقلا خرج سفارت خواهد بود این خرج را دولت

علیه مضایقه نکند در عوض هر روز یک حاصل عمده بر دارد ایران محتاج امداد و دوستی و سرمایه فرنگستان است

و برای تحصیل ملزومات خویش غیر از سفارت اسباب ثبات نخواهد داشت کوشش وزرات دولتخارجه طهران

باید بسفارت اسلامبول باشد به آواز هر سفیر بوزینه نظیر اعتبار سفارت ایران در اسلامبول باید بنیاد

شان و اعتبار تازه دولت علیه باشد و الا حفظ چنین اعتبار ممکن نخواهد بود سفارت آئینه ایران است

با بصیرت و علم جناب اشرف و سلیقه جناب وزیر مختار زیاد جسارت شد

سنه ۱۲۹۳

روز پنجشنبه بیست و هشتم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ عصری بعد از ظهر حیدر افندی که سالها در طهران شارژ دافر

و ایلچی بود بدیدن آمد عذر خواست که دو روز است مطلع شده ام و بجهت ماموریت مجلس بوسنه گرفتاری

داشتم و آنچه معلوم شد برای اجرای احکام مجلس میرود یکی آنست که مساوات میان مسلمان و کریستین که

باصطلاح عثمانیان تعبسویون میگویند مجری بدارد در شهادت و از اعمال دیگر یکی آنست که کریستین

برای مسلمانان زراعت می کند اگر مسلمان بخواهد ملک خود را بفروشد آنهائی که در آن مکان همیشه
زراعت داشته اند بخریدن اولی باشند که با آنها اگر طالب باشند بفروشند که چون لشکر دولت ه
اه است آنجا مستقل شده است و مخارج دولت زیاد شده است بلکه این فتنه را خواباند که صد
هزار لشکر برکرده و بعد از رفتن شیخ‌ها حیدر افندی سامی پاشای پیرمرد پدر صبحی پاشا بدیدن آمد
ا هشتاد سال متجاوز دارد خیلی پیرمرد خوش مشرب درویش مسلک است از مریدان مرحوم حاجی
میرزا صفا است و صبحی پاشا پسرش در این روزها رئیس مجلس قانون شکن شده است و بعد از رفتن ایشان
یکساعت بغروب مانده بود میل زیارت ابوایوب انصاری کردم با کالسکه از سفارت تا قبر
ابوایوب پنجاه دقیقه است و در غربی مایل بشمال اسلامبول واقع شده است و اغلب بزیارت ایشان
از نوخاز فسلاته باقایق میروند و مرقد بسیار خوبی دارد که مثل مزارهای ایران کاشی کاری
کرده اند ضریح بسیار خوب دارد دوازده عدد شمعدان نقره و چندین قندیل نقره داشت ضریح او را
سلطان سلیم خان ثالث در تاریخ ۱۲۰۷ برداخته است و تاریخ از گفته منیب شاعر این است ﴿ بانی ۱۲۰۷ سنه
والا اثر شاه سلیم ﴾ و این تاریخ هزار و دویست و هشت است منیب در این قول غیب نیست و در میان
بقعه یک چاه آبیست که از آن آب چاه برای استشفا میخورند آب گوارای سرد خوبیست خادم تربت
سه چهار ذرع طناب میبرد و مزار ایشان از هر جهت امتیاز داشت و صحن خوبی دارد و پنج اصله درخت
چنار قوی هیکل قدیم نزدیک بیکدیگر در میان صحن است در پهلوی مسجدی است سلطان سلیم خان
ثالث ساخته است که یکطرف صحن مسجد دیوار بقعه ابوایوب است و سه سمت دیگر دوازده ستون
دارد که سه طرف ایوان است و در میان صحن مسجد هم دو اصله چنار قوی هیکل قدیم است که معلوم
این پنج درخت را یکوقت کاشته اند یا باغ بوده درختها را کنده اند و این پنج درخت چون موقع خوب
داشته باقی گذاشته اند و مسجد سلطان سلیم خان ثالث هم خوب مسجدی است در میان مسجد شش عدد ستون
بسیار خوب کلفتی دارد که مثل ستونهای مسجد ایاصوفیه است و اصل بنای مسجد از سلطان محمد فاتح
بوده است و در تاریخ هزار و دویست و پانزده سلطان سلیم ثالث بر تعمیر و تزئین آنجا کوشیده است ۱۲۱۵ سنه

سلطان سلیم خان ثالث

و برا افزوده است و این سلطان سلیم خان ثالث پسر سلطان مصطفی خان ثالث است و در رجب
سنه ۱۲۰۳ جلوس کرده و در عهد او طایفه وهابی بر کربلا مسلط شده کربلای معلا را قتل عام کردند سنه ۱۲۰۳
و در عهد او ناپلیون بناپارت بر مصر غلبه کرد چون اساس نظام می خواست برپا کند لهذا ینگچری بر او شوریدند
و در اوایل ربیع الاول سنه ۱۲۲۲ او را معزول کرده محبوس کردند و حاجی ابراهیم نظامی را که مؤسس نظام سنه ۱۲۲۲
بود بقتل آوردند و در سنه ۱۲۲۳ سلطان سلیم را بقتل رسانیدند و ابو ایوب انصاری اسمش خالد است از نجبا سنه ۱۲۲۳ ربیع الاول
نجبا است و در بیعت عقبه و در غزوه بدر و احد و خندق و سایر مشاهد در رکاب مبارک حضرت
رسول صلی الله علیه و آله وسلم بوده است و در وقعه جمل و صفین و نهروان نیز در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
گوی سبقت از همگنان ربوده و در نهروان در مقدمة الجیش بوده است صاحب استیعاب میگوید
وتوفی بالقسطنطینیة من ارض الروم سنة خمسین وقیل احدی وخمسین فی خلافة
معویة تحت رایة یزید و باقی نسب او در استیعاب [۲] و در کتاب جام جم [۳] نوشته شده که کانس تن تین
چهارم در سنه ششصد و شصت و هشت ۶۶۸ مسیحی جلوس کرده است که مطابق با سنه چهل و هشت ۴۸ هجری است
و در عصر او مسلمانان در سال ششصد و هشتاد و سه ۶۱۳ هجری قسطنطنیه را محاصره کردند و این لشکر از جانب معویه
مأمور شد و سپه دار این جیش یزید ملعون بود و جنگی عظیم کردند و ابو ایوب انصاری در آن جنگ شربت
شهادت نوشید و خلعت سعادت پوشید و در تواریخ عرب و عجم سال فوت ابو ایوب را بعضی در سال پنجاه
هجری و بعضی پنجاه و یک و بعضی پنجاه و دو هجری نوشته اند و ما بسال مسیحی آنچه تطبیق کرده ایم جنگ قسطنطنیه
سال پنجاه و سه هجری است انتهی و در استیعاب وفات نوشته است و ما در جام جم شهادت نقل کرده ایم
والله اعلم که کدام یک صحیح است هرچه هست از صحابه کبار است و در استیعاب میگوید فلما ولی معویة
یزید علی الجیش الی القسطنطنیة جعل ابو ایوب یقول وما علی ان امر علینا شاب فرض فی
غزوته تلك فدخل علیه یزید یعوده فقال له اوصنی قال له اذا مت فکفنونی ثم
امر الناس فلیرکبوا ثم یسیرون فی ارض العدو حتی اذا لم یجدوا مساغا
فادفنونی قال ففعلوا ذلك و وقت وفات بهشتاد متجاوز از سن شریف او گذشته بود رحمه الله

۲ مذکور است ۱۲
۳ در باب هفتاد و دوم در ذکر شاهان مشرقی ۱۲

علیه و اهالی اسلامبول ورا ایوب سلطان میگویند و معلوم است که لشکر اسلام از روزگار ماضی
گذشته از طرف فلان و عربی قسطنطنیه هجوم آورده آمد که ابوایوب آنجا شهید شده و دفن کرده اند و قران[۲]
هم تا آنجا که قبر ابوایوب است امادی نیامده است و در تاریخ نوشته اند که در خارج شهر قسطنطنیه مدفون است
القصه یکساعت از شب رفته بعمارتخانه برگشتیم و بعد از برگشتن کارت سفیر کبیر دولت روس را دیدیم
که بسفارت آمده و من نبوده ام کارت داده رفته بودند امروز وزیر مختار گفت جناب صدراعظم
شب آخر را بقاعده اهل اروپا از شما وعده می خواهند بگیرند شما چه میل دارید گفتم هرچه شما صلاح میدانید
البته خوب است ولی بشرطی که در سر شام بعضی مسکرات صرف نشود و ذکر کنید عادت چند ساله را ترک
نخواهند کرد گفتم چون مهمانی مخصوص من است و از بیت الله الحرام آمده ام صرف بعضی منهیات در مجلس مسلمان
باشد قبیح است در شب مهمانی چون سفرای خارجه بودند معذور بودند مهمانی چون اختصاص دارد
دو ساعت اگر بتاخیر بیندازند کناهی ندارد از قراری که معلوم شد وزیر مختار بنایب کامل بیکت
تشریفاتچی باشی پیغام داده بود و ایشان قبول کرده بودند

روز جمعه بیست و نهم محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ تهنیه نداریکی منبریه و رخصت از جانب اعلیحضرت سلطان
بوزیر مختار اعلام شده بود که فردا باید فلانی در ساعت هفت بحضور برود و شب شنبه بیاهم احباب
جلالتمآب محمود پاشا صدراعظم پسر نجیب پاشا در خانه خود از من وعده خواسته بودند یکساعت از شب رفته
باتفاق وزیر مختار رفتیم معزالیه خیلی مرد با ادب است تا دم اوطاق استقبال و شناخت
کرد و اجزای مجلس اعیان دولت علیه عثمانی بود و بعد از ده پانزده دقیقه که نشسته بودم اعلام شام
کردند جناب صدراعظم جلو افتاده راهنمائی باوطاق دیگر کردند مرا این شعر را خواندند من آن
ستاره اوجم که از قمر طلوع ⁂ همیشه پیشرو آفتاب میباشم گفتم تا پیر مرد ریش سفید است و تجربه
اراده طریق با شما بوده است در سر سفره وزیر مختار گفت این شعر را من چنین شنیده ام من آن ستاره
صبحم که از طریق ادب الخ گفتم ملایمات شعری این زیاد تر است و ستاره صبح با آفتاب مناسبت
و در سر سفره خیلی از تاریخ و شعر صحبت شد الکیندائی آورده بودند که برنج پخته در میان و صدف گذاشته بودند

۲ زمان ع

۲ مختار ع

۳ سرما و عرما ع

سنه ۱۲۹۳

[illegible]

من نداشتم صدراعظم فرمودند که این دو صدف است در میان او برنج هست او را بدست گرفته برنج از آن
می‌کنند و میخورند گفتم از صدف بایست لؤلؤ در بیاید اینجا تنزل کرده برنج در می‌آید گفتم شاعر هم عبث نگفته
خاک را سیراب کن ای ابر نیسان زینهار ❊ قطره تا می‌میتواند شد چرا گوهر شود ❊ خیلی خندیدند
و این شعر را مکرر خوانده یاد گرفتند و از شعرای عرب و عجم و فتح اسلامبول و شهادت ابوایوب انصاری
صحبت شد که در زمان معویه بوده و سپهداری مسلمة بن عبدالملک که بقسطنطنیه داخل شده است و تفصیل
جنگ آلب ارسلان سلجوقی با رومنوس که فتح کرد بیان کردم خیلی تعجب میکردند صدراعظم فرمودند چون
می‌دانستیم شما بغذاهای ما میل دارید امشب بجهة خاطر شما هیچ غذای فرنگی نپخته‌ام همه غذای قدیم عادی
ولایت خودمان است گفتم من از بعضی غذاهای فرنگی خوشم می‌آید ولی ترک عادت خود کردن و اختیار
در کار دیگری کردن خوب نیست اهل اروپا هم از غذاهای ما خیلی خوششان می‌آید ولی هرگز در خانه خودشان
از غذای ما نمی‌خورند بخلاف اهالی اسلام هر شب در خانه خود بتقلید اهالی یوروپ سلات و سوپ میخورند تصدیق
کردند که درست میفرمائید و بجهة ملاحظه من سفارش وزیر مختار ~~بجام و شیشه~~ هیچ مشروبات مسکر
نبود با وجود آنکه اغلب ایشان عادت داشتند امشب را باکرام من و ادب اسلام کرده ترک حرام کرده
بودند وقت برخواستن هم آقابه لگن بقاعده ایران و عثمانی آوردند و اجزاء سر سفره از این قرار بود
جناب صدراعظم که صاحبخانه بودند در وسط نشسته بودند در یمین ایشان من بودم و در یسار ایشان وزیر
مختار دولت ایران بود و در یمین من جودت پاشا وزیر عدلیه و در یسار وزیر مختار یوسف پاشا وزیر
مالیه بود و در برابر جناب صدراعظم جناب رضا پاشا سرعسکر و در یمین ایشان جناب راشد پاشا وزیر امور خارجه
و در یسار ایشان درویش پاشا وزیر بحریه و در یمین راشد پاشا وزیر نافعه سرور پاشا و در یسار درویش پاشا
کمال پاشا وزیر اوقاف بود و سایر اعیان و مهمانها از این قرار بودند آرتین پاشا مستشار وزارت
خارجه کامل بیک تشریفاتچی باشی میرزا جواد خان نایب اول سفارت ایران جنرال قونسول محمد باقر خان
میرزا محمدعلی ناظم آقا میرزا رضا محمود بیک مدیر اوراق رفیق بیک منشی صدارت و ممدوح بیک مکتوب
چی صدارت که همه در سر میز نوزده نفر بودیم وقتی که باطاق آمدیم جناب صدراعظم بوزیر مختار آهسته

آلب ارسلان

صرف غذا

۲ در سر سفره میز نبود

گفت

گفت چطور شد که فدائی است به را بنی امیه میگفت گفتم حضرت صادق فرمود اگر شعر یزید را بخوانید
لعن بکنید فانه اشعر الناس پس از حق و انصاف نگذشته است از دین و آیین تان که گفتم
ازو قاپچی که در دولتشان اتفاق افتاده بود دیگر منافات با عقیده من و حق آنها ندارد و بعد از شام گیلاس ۲ کرده ام ۲
در اطاق دیگر نشسته چوبوق آوردند من گفتم هیچ عادت ندارم محرم در حرم قلیان و چوبوق و سیگار
رضا بیک سرعسکر گفت ما می گوئیم خلاف ادب است شما هم بکشید گفتم شما در نظام سرعسکر هستید منصب شما در
نظام از من بالاتر است اینقدر حق دارید که اطاعت شما را من بکنم خیلی تشکر کرد گفت بفرمائید و باز
بیاورند جناب صدراعظم گفت چون عادت ندارند بلکه مضر باشد نکشند بهتر است و خیلی از اعیان دولت
بل آقا دانا میرزا تکلم حفظ ادب و معقولیت را ملاحظه می کنند و خیلی با ادب حرف میزنند بخلاف اهالی
ایران که این قاعده را هرگز ملاحظه ندارند و از رفتار اهالی مدینه و مکه حرف شد من گفتم قرا مصر نظر من
آمد جودت پاشا گفت چون در مصر رشته علم گسیخته نشده است از آنجه بهتر است و بعد قصه شیخ قاری
مدینه را حکایت کردم که يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شَيْبًا را بالفتح نوشته بود و من رد کردم تمکین نکرد
که این غلط را تصحیح کنیم آخر گفتم یا شیخ لیس هذا قضیة کلیة ان کل العرب عالم و کل العجم ۲ والصحیح شیبا بالکسر وهذا صیغة الجمع
جاهل انا عجمی عالم و انت شیخ عربی جاهل جناب صدراعظم بی اختیار خندیدند و گفتند آخر کجا
رسید گفتم با وجود آنکه قرآن دیگر هم آوردند ملاحظه کرد که شیبا را بالکسر نوشته است باز عناد کرد
راضی نشد من گفتم بحق هذا الروضة کلما قلت صحیح شیخ عفو و حالا ما عالم جود شد و این عادت ۲ ائمه علیک ۲
قدیم عرب است و از شنیدن مسرور و به تعریف شد بعد از صرف قهوه و چای برخاستیم در سر پله که جناب
صدراعظم بمشایعت آمده بود با اعیان دولت و سرعسکر یکی یکی خداحافظ کرده گفتم وقایع امشب در کتاب
روزنامه ثبت خواهد شد و هر وقت مطالعه شود باعث یادآوری و تذکار اعیان دولت خواهد شد سرعسکر
گفت خیلی تشکر داریم که ما همه در یاد شما باشیم و یقین محاسن سرکار از لوح خاطر همه ما هرگز محو نخواهد شد ۲ اخلاق ۲
و وقت برخاستن عریضه که بسلطان در وقایع مضار و منافع حرمین شریفین نوشته بودم با کاغذ
حالی که در باب مال سرقه مسجد شجره بود به صدراعظم دادم گفتم این یکی حق شماست و آن یکی باید

مو مبارک

بنظر مبارک سلطان برسد بمضمون فَادْخُلوا البُیوتَ مِنْ اَبْوابِها باید بدست شما برسد که بحضور مبارک
برسانید و از مضمون این عریضه وزیر مختار هم خبر دارد و از تفلیس با خود هم نوشت وزیر مختار گفت
حضرت صدر اعظم از من پنهان نخواهند داشت گفتم ایشان شما را چون فرزند خود می دانند اگر فرمایش کنند
از بابت آنست که پدر از فرزند چیزی پنهان نمیکند صدر اعظم فرمودند منهم تا خبر شما نرسد بر آن نخواهم داد
و ساعت چهار بمنزل آمدم سواد عریضه بحضور مبارک سلطان و سواد اخطارات از بابت منافع و مضار
طریق حرمین و کاغذ باب عالی از این قرار است که قلمی میشود سواد عریضه باعلیحضرت سلطان خلد الله ملکه
بخاکپای مبارک اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه اسلامیان پناه خلد الله ملکه معروض میدارد
خداوند ذو الجلال و الاکرام سلاطین ذوی العز و الاحترام را امتیاز داده که در میان همه شبان
رمه بوده بندگان خداوند چون در زیر سایه همایون ایشان از سارق و طارق مأمون باشند خلیفه ثانی
فاروق اعظم میفرماید وای بر حال عمر اگر زانو بند شتری در کوفه مفقود شود و عمده کار سلطنت تزیین
ملت شارع و تأمین جهات شوارع است خاصه طریق حرمین شریفین که در هر سال از اقصا بلاد عالم بندگان
خدا بمشقت و الم بزیارت میروند و خسارت میبرند و از بی اعتدالی مأمورین حجاج که هر یک حجاج ثانی
حجاج هستند بر انسان نه حالت خضوع میماند و نه آلت رجوع و اکنون بخلاف مدلول آیه شریفه است
سِیرُوا فیها لَیالِیَ وَ اَیّاماً آمِنین و در اینمدت بعرض پیشگاه همایون معایب این سفر
میمون را هیچکس نرسانیده و آنچه در تزیین و تحسین حرمین شریفین بعقل قاصر خود میدانست در ورقه دیگر
عرض کرده ام که بنظر مبارک میرسد اگر قبول میفرمایید در تحصیل ثواب و تکمیل طریق صواب این بنده ذلیل
نیز از برکت وجود مسعود مثاب خواهد شد و اگر قبول نفرمایید اختیار با اعلیحضرت همایون است و یکی
نقره که برای این بنده اتفاق افتاده و بباب عالی عرض شده است و این کار را اولیای دولت قاهره
حالت غربای محتاج و فقرای محتاج را ملاحظه فرمایند از برکت وجود ولی نعمت خود اعلیحضرت شاهنشاه
ایران روحنا فداه در این سفر حیریت اثر تقریباً دو هزار لیره نقداً بحجاج مخارج و تدارک این بنده شده است
و این هشتصد لیره قابل نیست ولی تفاوتی که دارد آنست آنچه مخارج شده در راه خدا و دین بوده

بیل

میل خاطر جهان بوده و تحصیل رُند و برده مهجور نظم و عدوان برده است لهذا عرض او به بنده شنید
مبارک لازم است که اعلیحضرت سلطان به لقب مبارک خادم الحرمین الشریفین در میان سلاطین امتیاز دارند
با کمال لطف که با این بنده دارند در خاک حرمین شریفین امثال این بنده را به سرقت برده‌اند چون در مملکت
اعلیحضرت سلطان این قباحت در بین الحرمین واقع شده غرامت او بر خزانه سلطان واجب است و آن
با آن لقب مبارک منافات دارد که خادم حرمین از حال زوار حرمین بیخبر باشد و دریغ دارم که در روز
ما بعد قابل شیرازین عریضه با اعلام نامه باب عالی ثبت شود زیاده جسارت است امر کم مطاع ۲۵
۱۲۹۳ محرم الحرام ۱۲۹۳ عرض شد

سواد اخطارات

برای عدم ظهور برخی توقعات غیر مأموله بعضی ملاحظات مفیده چنانچه هر سال امیر حاج از جانب
دولت علیه تغییر یابد و اختصاص به شخص واحد نداشته باشد اولی و انسب به نظر می‌آید و بهتر آنست که امیر
حاج هر شب در میان اردوی حاج اگر خود دوش دو بار سپاه را گردش بکند یا بی‌نفر بسته که هر
دو سه بار در میان اردو گردش کند به تغییر وقت و زمان که هر شبی وقتی در گردش باشد و از حال
قافله خبردار داشته باشد که سارق و طارق بدانند که در میان اردو هر شب کشیک میکنند و بیداری
امیر حاج باعث آسایش خواب مردم است

و حق امیر حاج است که در حرکت حاج همیشه پشت سر قافله باشد و اگر کمیفر بماند تا او را سوار نکند روانه
نشود و مذکور شد که مبلغی از دولت برای پیادگان حاج میدهند که سوار کنند از اهالی ایران و ... شدند
کمیفر را سوار نکرده‌اند .

در چنین قافله حاج بودن کمیفر طبیبان از جانب دولت و کمیفر مهندسی که محل تعریف را در مرکز قرار
داده حرکت و سکون حجاج منتظم باشد خالی از محاسن دنیوی و اخروی نخواهد بود

سواران عسکریه اسبهای عربی را بعضی به عوض زمام افسار زده بودند جویا شدم گفتند هنگام ضرورت
زمام خواهیم زد وقت ضرورت فرصت اینکه پیاده شده و تبدیل زمام نمایند و سوار شوند نخواهند
داشت آنچه سوار ترک است خوب بود باقی آلت معطل و حالت مهمل دارند و اغلب برای خود یا مردم

ع

جمع و در ترک سپاهی [خود] جمل کرده بودند نفر و شند

سکه مبارکه اعلیحضرت اقدس پادشاهی بواسطه اختلاف رواج در ممالک سلطانی زیاده موجب خسارت و نقصان فاحش مسر و دین است و خزانه عامره سلطانی را هم توفیر [فائقی] نیست چنانچه امر به تساوی رواج شرف اصدار یابد عابرین بی بضاعت را البته اعانت است

از زمان هرون الرشید ببعد خلفا و سلاطین زیارت بیت الله الحرام را موقوف و متروک کرده اند برای ذوات همیون اعلیحضرت سلطان خلد الله ملکه در پنجاه روز ایاب و ذهاب ممکن است همچنان که سفر فرنکستان را برای تشیید قوایم دولت تشریف بردند سفر حجاز را برای تسدید دعائم ملت اکر بروند تا چه درجه باعث شکوه اسلام خواهد بود و نیز بجا کپای مبارک اعلیحضرت شاهنشاه ایران ادام الله سلطانه همین عرض را خواهم کرد و لیکن کفتن سلاطین در درکاه رب العزة مقام تمکین است کل شی من الجمیل جمیل در جزئیات کارها آنجا اکر اهتمامی بشود باعث پیشرفت کلیات امور دین و دولت است

[مکه معظمه] جبل الثور کوهی است که غار آن در قرآن مجید مذکور است و از علامات بزرک اسلام است راه او چنان است که لا یرقی الیه الطیر در این هزار و سیصد سال کسی این راه را تعمیر نکرده است که محل زیارت است بالای آن کوه استعداد دارد که صهریجی بسازند که از آب باران پر شود و چند اطاقی بسازند که اکر کسی بزیارت برود شب آنجا بماند و از قله آن کوه تمام آبادی مکه معظمه و دریای احمر پیداست آثار اسلام را باقی مفید و پایدار خواهد بود

و همین صورت دارد طریق کوه ابو قبیس که بر حرم محترم مشرف است که بالای او مسجد شق القمر است ساختن آن را بقلیل مصارف خواهد شد

و همچنین است راه جبل حرا که مهبط جبرئیل است و محل نزول سوره مبارکه علق است که اکنون جبل النور کویند هر قدر این مقامات را [بسازند] باعث رواج دین اسلام است

فرش حرم خدا فی الحقیقه جای تعجب است که یکی یک قطعه مرمر است که با دیکری مناسبت ندارد و سنکهای ناصاف کبود خیابانهای حرم خدا که بآنک وصله کرده بودند و همچنین سنک بیت مبارک که

مکه معظمه زادها الله شرفاً

اگر زمین آن از طلا باشد استحباب ندارد تا بآن سنگهای شکسته معیوب چه رسد سلاطین چراکسه و
غیرهم هر که تعمیری از بیت کرده یا از حرم نموده اسم خود را در یک قطعه سنگ بزرگ منقور کرده دور
خانه نصب کرده‌اند و در معنی مثل اصنام منصوبه است چنانچه کلی آن احجار را از خانه برداشته در حجر
حرم نصب کنند بهتر است اگرچه استیلای وحشت دهشت مانع از رؤیت و ملاحظه بود ولی دیدم
اثناشش هفت قطعه سنگ که هر یکی نیم ذرع در نیم ذرع بل زیاد تر است بنظر آمد که اسامی سلاطین را تو
نصب کرده‌اند هر که در بیت نماز گذارد باید برسبای و قایتبای نصب عین او باشد و چشم انسان در آن
حالت به ملک الاشرف و الاعظم بقید و از ملک اکرم اعظم حقیقی صرف نظر کند سلطان عبدالمجید خان ثانیا
با آن همه مصارف و خدماتیکه در حرم مدینه کرد راضی نشده‌اند که یکجا اسم شان را بنویسند بخلاف سلاطین
چراکسه که در خانه خدا اسم برسبای و قایتبای را نصب کرده ملاحظه ادب را نکرده‌اند

برسبای قایتبای

مدینه منوره

در مدینه طیبه شخصی در محراب حضرت رسول صلی الله علیه و آله پشت بمحراب نشسته دست بالای و به پیش برده
گدائی میکرد شیخ الحرم اظهار تنفیش کرد ولی حفظ شرافت مکان را چنانچه امر بساختن ضریحی از نقره محاذی
محراب مبارک بارتفاع نیم ذرع بشود که هر کس در آن مکان شریف پا نگذارد بسی مستحسن است بلکه نقش محراب
سلطان سلیمان طاب الله ثراه نیز خلاف ادب است شنهم در سنگ تاریخ سلطان سلیمان دولقین
که سهواً نوشته‌اند کان است و بعبارت نقل شد (انشاء هذا المحراب المبارک الملک المظفر السلطان سلیمان
شاه ابن السلطان سلیم خان ابن السلطان بایزید خان اعز الله انصاره بمحمد و آله وسلم تاریخ سه جمادی الاولی
سنه ثمان و تسعمائه من هجرة النبویه)
سلطان سلیمان مغفور پس از سلطان سلیم بر اریکه سلطنت جلوس کرده اند در آن تاریخ منقور در سنگ
از تن شریف شان هفده هشت سال زیاد تر نگذشته بود و زمان سلطنت جد شان سلطان بایزید خان
بوده قطعاً یا ثمان و ثلثین یا ثمان و اربعین یا ثمان و خمسین و یا ثمان و ستین بوده از این مراتب عشرات یکی افتاده
چون آثار خیر از آن سلطان بزرگوار بسیار دیده شد دریغ آمد تاریخ اعمال خیر ایشان غلطی باشد

بر منبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن عرشه بالا چنانچه قدغن شود که کسی نرود و در پله سیم پایین
خطبه خوانده شود البته مقرون بادب است

در احد در مسجد حمزه اسامی شهداء احد که از اکابر مهاجر و انصارند غیر از حمزة بن عبدالمطلب و عبدالله بن
جحش مقبره ندارد اگر امر شود اسامی شهداء و پدرشان در کتیبه مسجد حمزه مرقوم شود از شعار اسلام است

قبه‌های محمل شریف نقره است اگر طلا باشد و هر ساله از خزانه عامره ببرند و بیاورند در نظر مسلمانان شکوه
تر خواهد بود محملی که از مصر می‌آورند نقش شتر است چنین که رود به مدینه و مکه محمل شریف را روپوش مقبول می‌اندازند
لیکن در راه روپوش ماهوت سبزی بود که گرد و خاک عربستان رنگش را تغییر داده بود و در زمان
جای احرام که ثبات و دوامی نداشت به محمل پوشیدند که باد او را پاره پاره کرد اگر محمل اینکه نقره بسازند
و همان روپوش مقبول را ببرند و پوشیده بالای آن در عرض راه ماهوت سبز و وقت احرام ماهوت سفید یا
پارچه دیگر سفید بکشند و شتر را هم جل مخصوص از ماهوت وغیره هم بکشند که شتر این محمل امتیازی داشته باشد
شخصی که از بخارا و کاشغر بزیارت می‌آید پیرزن و دو پسر که بوطن خود برمیگردد یک خبری ببرد که باعث شکوه
اسلام باشد نه اینکه قربه آب را جوال بدوی شتر محمل بگذارد

بدر از مواضعی است که وقعه آنجا از معجزات دین محمدی صلی الله علیه و آله و در کلام مجید مذکور است چنانچه
مسجدی که محل زیارت حاج و متروک دین باشد ساخته شود این آثار تا قیامت باقی و موجب استقامت

ابوا

و همچنین قبر مادر حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در ابواء است هیچ آثاری ندارد و اگر دارد قابل نیست
و در مکه معظمه بقعه‌ایست که میگویند قبر والده حضرت است ولی در تاریخ در ابوا نوشته‌اند بهی است منافی
رای مبارک است که مقبره مطهره ام النبی متروک و منطمس باشد

مسجد غدیر خم را اگر مرمتش فرمایند باعث بقای علامت اسلامیه و حصول ثواب جزیل خواهد بود

در جده اگر حقیقة قبر حضرت حوا آنجا باشد که بنا معروف بهمین جهت جده نامیده‌اند جسد مطهر در میان محوطه‌ایست
که تقریبا یکصد و چهل ذرع از راس تا رجل است دو دیوار کوچکی هم کشیده‌اند که حدودش معلوم باشد عثمان
پاشای حاکم جده که چند سال قبل وفات کرد و مقبره و حکم در میان دیواری که حد جسد جده است دفنش

کرده‌اند

کرده‌اند از آنجا که رعایت احترام مقبره مطهره ام البشر که حقوق عام در ذمه تمام ملل و امم دارند
بر همه فرض عین است و هیچیک از اول تا کنون جرئت اقدام باین جسارت ننموده بودند وقوع این
معنی نهایت جسارت و سوء ادب را مقرون است

پس از ملاحظهٔ این عریضه البته خدام سپهر مقام حضور مبارک خواهند گفت اینهمه مردم بزیارت رفته
و آمده‌اند چرا کسی این جسارت را نکرده است که بعرض برسانند یا ننوشته‌اند تا بتوانند که بعرض برسانند
برای رواج ملت اسلام نجاکپای پادشاه اسلامیان پناه لازم بود به عرض برسد که باغراض نفسانی
معایب امور دین و دولت را از سلاطین پنهان میدارند همیشه کار دین و دولت در قوت و شوکت خواهد
بود و سلاطین اسلام مظفر و غالب خواهند گشت

در یافا از قراری که مذکور نمودند قلعهٔ احمد بن طولون که هزار سال افزون است ساخته اولیای دولت
قاهره بتجار فرانسه فروخته‌اند و در میان آن قلعه جامعی همان وقت بنای قلعه ساخته شده است که آنرا
هم فروخته‌اند اگرچه ارکان جامع خراب شده ولی محراب را آثار و علامت باقی و برقرار است مسلمانان را
ازین معاملت آنها کمال ملالت ظاهر و یقین میدانستند که بعرض خاکپای اعلیحضرت سلطان نرسیده چه در
میان قلعه قبر یک نفر انگلیس بوده که باذن ابراهیم پاشا دفن کرده بودند و قونسول انگلیس از جرای آن را انداخته
تعصب اسلامیه تجویز نمی‌نماید که قبر این شخص محفوظ ماند و جامع مسلمین مخروب شود و چون از وقوع این معامله مسلمانان
بسی متأثر بودند و احتمال اینکه شاید بعرض خاکپای مبارک نرسیده باشد و دعاگوی مسلمانان را باعث
رواج کار دولت میدانست لهذا جسارت بعرض نمود و اگر ممکن باشد جامع را از قلعه وضع نموده قیمت
آن جامع را با تعبیه بگان مسلمانان خود میدهند که از میانه قلعه جامع خارج شود و بدست خارج نباشد
و اگر همان قلعه را آتش بیندازند برای دولت مناسب است حالت قدس شریف و یافا نسبت بسال قبل
خیلی تفاوت کرده است البته بعرض حضور مبارک نرسیده است

امسال در عرفات قریب یکصد و پنجاه هزار نفر حاج بودند و الحمد لله تعالی از کمال فضل الهی حوادثی نبود
تا وصف این وضع قرانتین جز اسباب زحمت مردم و تضییع وقت واحد حاصلی نداشت قرنطینه

۲ ذیحجه

اگر مکینه ناخوشی سل دو دق هم میمرد باقی استخلاص خود را زحمت ایجاد ضبط و تصدیق حکیمباشی
بایستی دچار کردیدن باقی جوینده چون عرض این مراتب را بعقل قاصر خود لازم میدانست لهذا جسارت
نمود امر جهان مطاع است ۲۵ شهر محرم الحرام ۱۲۹۳ هجری سواد کاغذ نیک پاب عالی عرض شد ۱۲۹۳
بارکان علیه باب عالی عظمهم الله تعالی رحمت میدهد در مدینه منوره دو روز بحرکت این محل مانده
محل شریف از شام رسید و چون آقا در آقای پاشای حمله دار محمل شریف اهل ولایت بود و تصدیق بر آن
کردند که لشکر ای جمال و مال وتخت از آن بدبخت اولی است مشار الیه را خواسته هرچه خواست
تر از عادت معمول نقداً داکر دکه تا مکه معظمه و تا مراجعت از عرفات و منی چون و چرا نباشد

روز جمعه بیست و پنجم ذی القعده الحرام عصری از آستان جبرئیل اسپان استرخاص حاصل کرده و راند
شد تا بذو الحلیفه رسید از شب دو ساعت گذشته بود در ورود منزل که حط رحال شد معلوم گردید
یکزوج صندوق حط رحال شده است که اسباب طلای اسب و غیره بود که نقداً دو هزار تومان
ایران است که تفصیل آن را بسفارت سنیه علیه ایران اعلام کرده و در همان وقت هر قدر تقاضا رشیاد
پاشم و اما داد و حاجی اسمعیل آقا کام باشی عجم سپهر بر راخواستیم رونشان نداد و نمود شبانه بسعید پاشا اعلام
کردیم گفتند خواب است صبح گفتیم جواب داد با شیخ الحرم است آقا در راکه شریک دزد و رفیق قافله
دیگر تا مکه معظمه ندیدیم و بجز که حرفی زدیم یکی گفت مجلس باید بشود دیگی گفت مرافعه باید کرد دیگی گفت این سؤال
و جواب خارج از اصول است و لیست هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام در این راه
از این اموال خیلی تلف شده است این قدر بر این بنده معلوم شد که آقا در آقا شتر بار خانه باصطلاح خود نشان
به بنده این بنده نداده است و از عرب بدوی شتر کرایه کرده است و آن عکام هم که آقا دجل بود و سعید پاشا
و آقا سید حسن و حاجی محمد آقا اقرار کرده است قدو رنام حلبی است و بعد از آنکه آقا در فهمید که قدو را را
شناخته ایم او را چنان مفقود کرد که دیگر او را ندیدیم و سرقت را بسعید پاشا در پیدا کردن و اعلام کردیم
گفت خلاف قانون است و بسعید پاشا اعلام میکردیم آخر چیاتی باشد چند روز دیگر با سلامبول خواهیم رفت
و اولیای دولت مواخذه خواهند کرد میگفت ما کتاب قانون داریم کسی نمیتواند از من مواخذه بکند

و این بنده بصراحت عرض می‌کند حالت آنها طوری بود که اگر وجوه دولتی که بامانت صره امین سپرده شده بود
در کمین میشدند و از قافله حاج بیرون میرود همینکه صد قدم از قافله دور میشد امیر حاج قدرت نداشت
از پی او عسکر بفرستد و نه عسکر اقدام میکرد از پی او برود و اگر احیاناً دزد در جائی گرفتار شود اهالی
دارد که باید مجلس کرد و ثابت نمود و بالجمله قصه فی شرحها طول و دزدیهای اعراب که
که شرارت ذاتی ایشان است شب و روز در میان قافله حاج بانواع و اقسام میکردند این
داستانها از فصول حساب جدید تا منتهی فصول کتاب مجلدات که قطع ایدی از سارق و سارقه برداشته شده
بر جرأت آنها افزوده شبی نبود خبر چنین قطع نکنند روزی دو مالی و شتری با بار نبرند پس از آنکه
شتر پیدا میشد میپرسیدند مال این شتر چه شد میگویند من در بیابان شتر خالی پیدا کرده‌ام و هر که از زیارت
بیت الله الحرام بسلامت بخانه و وطن مراجعت نماید کرامت است و در مکه معظمه بجناب تقی الدین پاشا والی
حجاز اعلام شد پس از آنکه بعرض اولیای دولت برسد بدانند اظهار این فقره در حجاز بر حقیقت بوده و حکم
و معزی الیه نیز آنچه لازمه اهتمام بود در آن ضیق وقت نمود هیهات تضرب فی حدید بارد
و معلوم شد که تفریط در مال این بندگان کرده‌اند حتی با در آقا بقباحت این کلام در آن مجلس عام مرتکب شده بود
که من از حکام خبر ندارم پس از آنکه قبض از حکام بجا بستم و اما داد و ابراز شد باز اصول تقاضای ۲ تنخواه ع
آن نکرد که از او مطالبه مال کنند و چون مجال و فرصت نبود این بنده هم اصرار نکرد و حالا با اولیای
دولت لازم است که اعلام کند از فضل خداوند متعال و مرحمت ولی نعمت خود شاهنشاه ایران خلد الله
ملکه این بنده ذلیل محتاج این مال قلیل نیست و ده عدد مرا لیره نقداً جبساضرح تدارک سفر این بنده شده است
ولی علاقه مال مرا در میان حرمین شریفین در وقتی که مدلول سیروا فیها لیالی و ایاماً آمنین بوده و اگر این
بخلاف آن است برده‌اند قادر آقا هی شامی و امثال او اینطور رفتار کنند از مروت و عدالت دور است
و کسی اینرا حسب الامر عرض نکرده است دریغ دارم که در روزنامه سفر این وقایع مرقوم شده ثبت نشود ۱۲۹۳
و بطبع نرسد و دیگر هرچه نجنبند و بگویند بخشیا . دار [illegible] ۲ شهر محرم الحرام ۱۲۹۳ هجری

روز شنبه سلخ محرم الحرام سنه ۱۲۹۳ صبحی موسیو [illegible] مترجم اول سفارت روس آمده بود و وقت ظهر

داماد محمد رشدی پاشا که خبر آن جوانیست کالسکهٔ چهار اسبه برای من و دو اسبه برای همراهان آورده
بودند که بحضور اعلیحضرت سلطان مشرف شویم در ساعت پنج و نیم بغروب مانده از سفارتخانه رفتیم آن
یکی کالسکه لازم نشد من و وزیر مختار در آن کالسکهٔ چهار اسبه نشسته روانه شدیم در رو در رو عمارت ییلدیز
واشکال بیک تشریفاتچی باشی جلو آمد که من خسته بودم دیشب در مهمانی سیر خورده‌ام نتوانستم که
بیایم عفو خواهید کرد و پسر او محمد حافظ بیک نایب تشریفاتچی باشی بود اول در اطاق انتظار نشسته قهوه خوردیم
پس از آنکه بحضور مشرف شدیم اعلیحضرت سلطان ایستاده بودند وقتی که داخل اطاق شدیم خودشان نشستند و مرا
اذن جلوس دادند احوال پرسیدند پس از آن از وزیر مختار احوال پرسی کردند اذن جلوس به ایشان هم دادند و فرمودند
که الحمدلله شما را بار دیگر دیدم عرض کردم وقت رفتن متوجه شما بودند فرمودید که انشاءالله بسلامت
خواهی آمد الحمدلله بسلامت یکبار دیگر شرف حضور مبارک نصیب شد فرمودند حالا هم می‌گویم بسلامت بخانه و
وطن خواهید رفت و اخلاص قلبی مرا بحضرت شاه ابلاغ خواهید کرد عرض کردم که کسالت مزاج مبارک که
ملالت شده جمعهٔ گذشته که توپ انداختند توپ عید و شادی بود خیلی خوششان آمد فرمودند حضرت شاه
تلگراف احوال پرسی کرده خیلی ممنون شدم و به وزیر مختار فرمودند چرا خود تلگراف را نیاوردی
عرض کرد خیال کردم که مبادا تغییر خاطر مبارک شود فرمودند هر وقت بیائی مایهٔ مسرت خاطر من است
و به من فرمودند بحضرت شاه خیلی سلام مرا برسانید من عرض کردم از این اتحاد دولتین ما بندگان مسروریم
که در سایهٔ دو پادشاه اسلام پناه خوش بگذرانیم و اسلام و ملت قوت بگیرد و تصدیق فرمودند قدری
از دول خودشان شکایت کردند عرض کردم چیزی نیست که مایهٔ تشویش و خطر باشد ولی موذی
و مولم است و صدمهٔ از ناخوشیهای بزرگ زیادتر است فرمودند بهمین طور است و قدری تعریف
از واپور سعودیه کردم فرمودند بهتر از این را که مدحیه است در توپ و بزرگتر است خواهند آورد
و فرمودند نقشهٔ این واپور را خودم کشیده‌ام که باین طور و باین ترکیب بسازند پرسیدند که همه جای
واپور را تماشا کردی وزیر مختار عرض کرد همه جا را بدقت گردیدند و نوشتند فرمودند دیدار تماشا
که تماشای او رفته اید وقت مرخصی عرض کردم بعضی اخطارات در مدینه و مکه واقع شده بود من نوشته

بصدر اعظم دادم که بنظر مبارک برساند بمدلول فادخلوا البیوت من ابوابها خواستم به بستیاری شما
برسد اگر بتوجه خاطر شما این صورت گرفت من در آن ثواب شریک خواهم بود و هرچه در تقویت
دین اسلام سعی شود باعث قوت و شوکت دولت است فرمودند همه را خواهم دید و البته هرچه تو نوشته اید
صحیح است و از حضور مرخص شده بیرون آمدیم با میرزا چاپاشی گفت در این اطاق قدری نفس بکشید باز در
همان اطاق نشسته چای خوردیم و بعد از ده پانزده دقیقه برخاستیم بهمان کالسکه و اشخاص بمنزل
آمدیم در نزدیکی سفارت ایران جناب سفیر کبیر روس جنرال اقنیاتیف را دیدم که سواره بر می گشت گفتند
مخصوصا بدیدن شما آمده بودم که وداع کنم شما نبودید می خواستم برگردم ولی حالا باز می آیم گفتم پریروز
هم تشریف آورده بودید مایه خجالت من شد امروز هم اگر شما را ملاقات نمیکردم مایه افسوس من بود که
هرگز فراموش نمیکردم با ما مرافقت کرده همراه کالسکه تشریف آورده در سفارت قدری صحبت
نشسته خیلی صحبت داشتند گفتند که بکپتان اپور گفته ام که این شاهزاده مؤمن است در وقت نماز کسی
در سالون نباشد اگر فلانی از تو راضی نباشد مقصر خواهی شد و گفتند امروز صبحی بدیدن صدر اعظم رفته
بودم از شما خیلی تعریف میکرد می گفت کاش شاهزادگان ما هم مثل فلانی میشدند که و کتب بهمه اعیان دولت
از صحبت فلانی و از معرفت و علم او تعریف میکردند و تعجب داشتند که در ایران همچنین اشخاص پیدا میشود
و با سفیر کبیر دولت روس صحبتهای متفرقه در میان آمد و وقت برخاستن گفتند مخصوصا زحمت بکشید
عرض ارادت مرا بخاکپای شاه برسانید که در کارهای دولت ایران هرگز کوتاهی ندارم و مثل دولت
خودم مراقبت دارم گفتم عرض ارادت شما را انشاءالله حیاتی باشد خواهم رسانید و وزیر مختار هم همیشه
از شما رضامندی داشته اند و مراتب مهربانی شما را بخاکپای مبارک نوشته اند و سه ساعت و نیم بغروب
مانده بود وداع کرده رفتند انصافا مرد زیرک باهوش است و از کارهای دولت عثمانی چنان خبر دارد
که اعیان دولت خودشان آنطور خبر ندارند و صبحی پاشا هم آدم فرستاده بود که یکساعت فرصت
ندارم و دریغ دارم که خدمت شما نرسیدم گفتم سامی پاشا که والد شماست او را ملاقات کردم مثل
آنست که شما را دیده باشم راضی نمیشوم از کارهای خود غفلت بکنید سه ساعت بغروب مانده ای و بودی

نمو

یا نقوس بلند شد که در نزدیکی راه شنیدند در خانه آتش گرفت و مبلغی خطیر ضرر مالی بصاحب خانه وارد آمد
چون روز بود خیلی زود خاموش کردند و عصری بسلامتی والده اعتصام الدوله و علیجات بواپور رفتند وزیر
مختار گفت واپور ساعت یازده از شب خواهد رفت شما شام خورده بروید بعد از شام سه ساعت و نیم
از شب گذشته بواپور آمدیم هرچند اصرار کردم که وزیر مختار و آن شب دیگر تا واپور بیاید که
ایاب و ذهاب باقایق زحمت دارد قبول نکرده و در واپور هم بقدر نیم ساعت نشسته ساعت چهار
مراجعت کردند چون در این روزنامه هرجا که اسمی از سلاطین عثمانی ذکر شده مختصری بیان کرده‌ام حال خاقان
مناسب آمد که احوال اعلیحضرت سلطان در این جا مسطور شود اعلیحضرت سلطان عبدالعزیز خان پسر دویم سلطان
محمود خان ثانی است در شب پانزدهم شعبان المعظم سنه ۱۲۴۵ هجری متولد شده‌اند و بعد از وفات برادرشان ۱۲۴۵
سلطان عبدالمجید خان بتاریخ هفدهم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۷۷ هجری مطابق بیست و ششم جون انگلیسی سنه ۱۸۶۱ ۱۲۷۷ ۱۸۶۱
مسیحی بتخت سلطنت جلوس کرده است و در سلطنت خود در سنه ۱۲۷۹ هجری بتماشای مملکت مصر رفت که هیچ ۱۲۷۹
از سلاطین عثمانی تشریف نبرده بودند و در سنه ۱۲۸۴ هجری مطابق سنه ۱۸۶۷ مسیحی به اکسپوزیسیون ۱۲۸۴ ۱۸۶۷
پاریس تشریف برده‌اند که در اوایل ربیع الاول سنه مزبوره رفته و در اواسط ربیع الثانی باسلامبول
مراجعت فرمودند و بجز دولت روس در آن سفر از همه سلاطین اروپا دیدن کردند و در لندن خیلی احترام
بعمل آوردند و از فرانسه خیلی ناراضی برگشتند که لوئی ناپلیون سیم در حق ایشان چندان ادب
حرمت نفرموده بود و اکنون پانزده سال و کسری است که بر اریکه سلطنت برقرارند

روز یکشنبه شهر صفر المظفر اللهم اختم بالخیر و الظفر سنه ۱۲۹۳ یکساعت از دسته گذشته که آفتاب تازه طلوع سنه ۱۲۹۳
کرده بود کشتی را نگاه داشتند و اپور از سایر کمپانی روس است اسم کپتان موسیو ژان گورگیچ است
در هشت زبان از قرار تفصیل انگلیسی فرانسه روسیه نمسه ایطالیا گریک سربی ماجار حرف میزند
ینویسد و ترکی هم کمی میداند سی و هشت سال دارد که در سیزده سالگی داخل کار و خدمت شده و اصل
او از سرب است و شش سال است در این واپور خدمت میکند و سالی هیجده بار از پوتی باسلامبول

می‌آید

۲۲

می آید و سرد و گرم کشتی و سه روز بن پیداست طول کشتی دویست و بیست فوت عرض کشتی بیست
و پنج فوت و ارتفاع کشتی بیست و چهار فوت و قوّت ماشین بقدر دوازده یکصد و چهل اسب است اگر بخواهد
ساعتی دوازده میل حرکت میکند و کپتان از سرمای امسال و انقلاب دریا و دگر تعریف می کرد که بیجاه سال
بود چنین سرما نشده بود که دریا بقدر صد و رسپس بطرف داخل دریا یخ بسته بود که دو هفته سیاه
بهیچوجه تردد نمیشد و در طرف سوستپل هم از اطراف دریا بقدر هفت هشت متر یخ بسته بود و دست
و آب دریاسیاه بواسطه دخول آنهار کثیره مزه اش بهتر از دریا های دیگر است که چندان شور
ندارد و مزه و طعم ماهی این دریا بخوبی آن دریا های دیگر نیست که شوری آب بر لطافت و مزه لحم ماهی
افزاید و چهار ساعت از دسته گذشته از بوغاز باسفرس در آمده بالخیر و العافیه داخل دریای سیاه
شدیم و از فضل الهی هوا اگر چه سرد است ولی ملایم است و درجه تهرین بیست تجاعت دال بود

۱۲۹۲

روز دوشنبه دویم ماه صفر المظفر سنه ۱۲۹۲ روز گذشته و شب گذشته از فضل الهی نسیم هوا چون باد
که در کوهسار وزد و موج دریا چون آبی که در مرغزار رود که کپتان کشتی می گفت در این سفار کثیره
و اخطار کبیره که در این دریا داشته ام چنین حرکت ملایم موافق کمتر دیده ام چهار ساعت از دسته گذشته
بدماغه کریم پی رسیدیم که تا اسلامبول یکصد و پنجاه میل است و کشتی بفاصله صد متر از محاذی دماغه
و همه جا نزدیک بساحل حرکت می کرد که گلوله تفنگ توپ می رسید و سه ساعت از دسته گذشته
۲۲۳
ببلکگاه اینه بولی رسیدیم و از اینه بولی تا اسلامبول دویست و سی و دو میل است و اینه بولی بندر
و رودخانه کوچکی هم از میان آبادی میگذرد و کشتی را بواسطه آنکه فردا بسمسون روز برسد باهستگی حرکت
میدهد که امروز زیاده تر از ساعتی هشت میل نمیرانند و این سواحل تا طوسپ که کنار دریاست همه جا بر
و جنگل و سبز است با الوان مختلف پیداست و همه جا آبادی است و آناطولی از ممالک خوب دنیا شمرده
میشود و در اینه بولی یکساعت و نیم توقف کرده روانه شدند و شش ساعت از ساحل دور و در ملک
تفرجی است که تمام آن ولایت توتون است که خروار خروار عمل می آید و یا رمی برند و اکثر لباس آنجا

سوستپل

کستمونی

تمام زراعت توتون است و امروز هم هوا الحمد لله خوب و دریا آرام است و در اینه بولی آجنه کپتانی برادرم احوال پرسید که از کپتان راضی هستید گفتم خیلی خوب است مرد خوش خوئی است ولی زیاد می‌خندد آجنه گفت سبب خنده‌اش آن است که زن ندارد و اولاد ندارد فارغ است آجنه بزبان روسی گفت شاهزاده چنین می‌فرمایند و من چنین گفتم بخنده کلانی کرد و گفت یکنفر نامزد کرده‌ام خیال عروسی دارم گفتم پس خنده کن وقت گریه نزدیک است آجنه با دو حاشیه کرد یک خنده دیگر کلان کرد خیلی که صدایش باینه بولی رسیده باشد از آن است که شیخ سعدی گفته است ٭ ای گرفتار پای بند عیال دگر آسودگی مبند خیال ٭

۲ و یکقدری پول هم دارد

روز سه شنبه سیم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ اینساعت از دو ساعت گذشته وارد لنگرگاه سمسون شدیم از اینه بولی یکصد و چهل و پنج میل است و ۱۵ ساعت کشت کرد و هفتاد نفر از اهل کشتی بسمسون در آمدند دیشب دریا اول شب قدری انقلاب داشت دم صبح خوب شد و امروز هم هوا خیلی خوب و معتدل بود وقت غروب آفتاب به کیپ پاسون رسیدیم که مسافت یک گلوله توپ دور بودیم پس از آن به کیپ و ... رسیدیم که از شب سه ربع گذشته بود که بمسافت یک تیر رس تفنگ دور بودیم و در بندر آن دو کشتی بایستاد از آنجا گذشته و از شب چهار ساعت گذشته بکیرسون رسیدیم و یکساعت توقف کرده روانه شد

سنه ۱۲۹۳
سمسون
کیپ پاسون ...
کیپ ...
کیرسون ...

روز چهارشنبه چهارم صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ هجری (مطابق اول مه انگلیسی سنه ۱۸۷۶ مسیحی است) حرکت موج دریا از تفضل خدای قدیر چنان پیدا نیست که آب غدیر است یا موج حریر خیلی براحت گذشت و اول طلوع فجر به کیپ یوروس که بفاصله یک گلوله طپانچه دور بودیم و از کیپ یوروس تا طرابزون سیزده میل است و دو ساعت از دسته گذشته وارد لنگرگاه طرابزون شدیم و از سمسون تا طرابزون یکصد و هفتاد و سه میل است ۱۷۳ و بعد از ورود بلنگرگاه حاجی میرزا حسن خان جنرال قونسول طرابزون و حاجی علی اصغر تاجر با سایر تجار آمدند و والی پاشا دو فروند زورق را به تبریک فرستاده بود و در برابر بفاصله صد قدم یک واپور دولت عثمانی بود که امروز عصری باسلامبول میرفت من دو فقره مکتوب ... نوشتم ... که امروز ... واپور ... رسید ...

سنه ۱۲۹۳ سنه ۱۸۷۶
کیپ یوروس ...
طرابزون

کشیده شد از آن یکی واپور هم بحرمت ما بیرق می کشید چطور شد که در این واپور بیرق امپراطور و بیرق
ایران کشیده اند و آنها جواب نداده اند پیش کپیتان بیرق نداشته والا البته باید باید دیگر
گفت نمیدانم چرا فراموش کرده است فوراً آدم فرستاد اعلام کرد بیرق کشیدند کپیتان این کشتی
صدا نخنده بعد کرد که کپیتان آن کشتی در خواب بود شما که گفتید بیدار شد و بعد از یکساعت احمد
پاشا که والی پاشا میگویند حاکم طرابزون و توابعست بواپور آمد وقت رفتن هم مشارالیه در طرابزون
بود و بواپور آمد تمنا کرد آن دفعه بتماشای طرابزون تشریف نیاوردید اگر میل داشته باشید قایق
حاضر کنند که بتماشا بیائید بمشارالیه گفتیم مضایقه نداریم چون واپور مکث دارد و تماشای طرابزون لازم است
شش ساعت بغروب مانده قایقی که والی پاشا فرستاده بود با میرزا حسینخان سوار شده رفتیم دم اسکله
یکدسته سرباز با میرآلای ایستاده بود در اینجا چندان عسکر ندارند حتی بالابان و شیپور نبود میرزا حسینخان
گفت هرچه عسکر است در ارض روم و باطوم است و آنها توپچی بودند که تفنگ برداشته بودند که بالابان
و شیپور نمیشناسند و کالسکه دم اسکله نگاه داشته سوار شدیم بعمارت حکومت رفتیم نزدیک عمارت والی
پاشا تا پائین پله دم حیاط آمد باتفاق بالا رفته بعد از صرف چای کالسکه نشسته بتماشای قاباق میدانی
که در وسط طرابزون است رفته و پل چوبی بالای دره کشیده اند دره عمیق است و مجرای آب است
اطراف دره هم خانه است و در طرابزون آثار قلعه قدیم و برج قدیم از سنگ و گچ باقیست از آنجا
بقونسولخانه دولت ایران رفته سه ساعت بغروب مانده برگشتیم دم اسکله باز جناب والی پاشا ایستاده
منتظر بودند که بمشایعت تا واپور بیایند باتفاق مشارالیه تا واپور آمد در سالون نشسته خیلی مرد باکمالی است
زبان فرانسه و یونان را خوب میداند و الفاظ مشکله یونان را تصحیح و معنی کرده است که خود این لفظ چه بوده
و حالا بغلط چطور استعمال کرده اند و تاریخ هرودوتس معروف مورخ یونان را که در کتابت
کمال اعتبار را دارد والی پاشا ترکی ترجمه کرده است و خیلی ایرادات از آن تحریص کرده ام که او را بدهد طبع
بکنند گفت نسخه اش را در نزد یکی از کتاب مرجع بعضی قباحت کرده و به دولت و وزرا قباحت دارد
آورده حباب کرده است دولت او را خواست تادیب بکند از ترس گریخته پاریس رفته است

احمد پاشا

قاباق میدانی باید الوصف

سالون

هرودوتس مورخ یونانی

نسخه

ونسخه نزد اوست فی الحقیقه اگر آن نسخه طبع شود بسیار تاریخ نافع است واحوال سلاطین عجم را خوب نوشته
واز ترکی بفارسی ترجمه کردن آسان است و بعد از صرف قهوه رفتند و بعد میرزا محسن خان جنرال
قونسول هم مرخص شده رفت و کشتی مقارن غروب آفتاب روانه شد و این هرودوتس مولدش
چنین شلاه آلیکارناسوس است که اکنون ترکها بدروم بضم باء موحده می گویند که در ولایت منتشیه است
که از توابع اناطولی است که در سنه چهارصد و هشتاد و چهار ۴۸۴ سال قبل از میلاد حضرت عیسی متولد
شده چهار سال قبل از آنکه لشکریان ایران در دفعه اول بخاک یونان حمله بیاورند و تاریخ فوتش معلوم
نیست ولی بحسب تاریخی که نوشته چنان مستفاد میشود که از صد سال زیادتر عمر کرده است و در شب
چهارشنبه صفر چون حرکت کشتی هموار بود و من بیکار جواب کاغذ میرزا یعقوب خان را نوشتم که از تفلیس
همراه پسته برای جناب وزیر مختار حاجی محسن خان معین الملک بفرستیم و سواد او این است .

جناب معین الملک دام اقباله

کاغذ میرزا یعقوب خان را دیدم در آخر کاغذ نوشته بود (امروز بهترین سرمشق مملکت داری و رعیت
پروری در مصر موجود است اساس اسلام با علوم فرنگ در مصر امتزاج یافته انشاء الله سرمشق عموم ممالک
اسلام خواهد شد) خیلی تعجب کردم که میرزا یعقوب خان چنین نوشته است اولاً آن نیل مبارک در کدام
مملکت و آن اراضی در کجاست که در سالی سه محصول بی زحمت بکارند و بردارند ثانیاً رعیت پروری
در مصر نیست رعیت بندگی است کل رجال و نساء مصر حکم عبید و اماء دارند و کارند و آرند باید از غلام ۲ دارند که هرچه جمع
و کنیز تحویل دیوان عزیز بکنند اگر کسی از حالت آن مساکین خبر داشته باشد میداند که خارج خود زنده و بار می کشند
در ایران کجا چنین رعیت است که هرچه دارند تسلیم حضرت بکنند و هرچه کارند تقدیم خدمت نمایند ثالثاً معامله
خدیو با این رعیت حمول جهول تقریباً پنجاه کرور ایران است و متاع آنجا کشتی کشتی حمل لندن می کنند در
عوض نقل عقیان در ایران این استطاعت و بضاعت کجاست اگر پنج ملیان در ایران معامله بشود که
بدیوان برسد یا محل خزانه بکنند با این پنج ملیان می باید دولتهایی که الوف دارند هم چشمی کرد از فضل
الهی چیزی که باعث قوت دولت است آنست که در هر دولت هرچه رعیت دارند از مذاهب مختلفه هست

آلیکارناسوس
سنه ۴۸۴

کدان

که این یک عیب بزرگ است و اگر در ایران بیست کرور نفوس است یقیناً نوزده کرور آن در یک
مذهب و یک عقیده است و این حسن بزرگ است و حالیه در مصر کجا اساس اسلام باقی مانده است زنها
بی حجاب و نقاب حرکت دارند و علانیه در کوچه و بازار مسکرات میفروشند و میخورند اسلام با غیر
اسلام هیچ تفاوت ندارد و قس علی هذا الفصل تفصیل و در ایران اگر کسی در کوچه مست راه برود علمای اعلام
وا شریعتاه میگویند فی الحقیقه اگر اسلامی باقی باشد باز ایرانست که هنوز ارکان دین متشلم و بنیان آن
منهدم نشده است عالیجاه میرزا یعقوب خان سالها که در ایران بوده باید چنین عقیده داشته باشد خدا
گواه است اینفقره را نه از روی تعصب در آن زمین و خاک و تشبث باین دین پاک کرده ام میگویم لا والله
بل راه خلاف نرفته ام و حرف گزاف نگفته ام اگر از اسلام اسمی و رسمی باقی مانده باز ایرانست که
نسبت بسایر بلاد اسلام ایران واقعاً دار الاسلام بالفعل میتوان نامید و اگر مقدمه رأی شریف مذکور رسید
فلانی زیاد منکر لزوم آن بوده میفرمودند که جوانان این عهد ایران را بباد داده اند باعتقاد بنده
از ایران چیزی باقی نمانده که انگلیس و غیره بدهد اولاً راست است من زیاد منکر این عمل
بوده ام و هستم بقول جناب موسیو ... که در فرانسه گفته بود در برای ایران هوائی باقی مانده یکی از عقلای
معروف فرنگستان است که چنین حرف زده است اگر درست با آن اصول و فصول ملاحظه کنند میتوان
گفت که هوای صاف ایران هم کدر شده هوا هم نگذاشته اند که استنشاق کنند و قدرتی نمانده که
استنطاق نمایند اگر قدرتی نداشته باشیم که باضطرار خصم کلاه ما را بردارد حالا خودمان کلاه را باختیار
از سر برداشته و بر سر دیگری گذاشته ایم کسی منکر راه آهن نیست هر که منکر باشد از عقل بیگانه است ولی
نه بآن طور که باختیار دولت ایران خود را مسلوب الاقتدار نماید دولت روس یکی از دولتهای
قوی است و صد سال است که کارهای بزرگ کرده است بیست سال قبل هزار ورس راه آهن
در مملکت خود نداشت و هیچ نمیگفت چرا در انگلستان صد هزار ورس راه آهن است و من ندارم
اندک اندک ساخت و پرداخت حالا ده هزار ورس راه آهن دارد الحمد لله برای دولت ایران حکمت است
که کم کم باین کار بپردازد و سالی چهار پنج فرسخ از مال خود بسازد که در عرض هفت هشت سال

۲ بقول خواجه علیه الرحمه
چگونه شاد شود اندرون غمگینم
باختیار که از اختیار بیرون است

برشت و انزلی از طهران که محل تجارت است برسد و یکر چه لازم است که آب و کوه و جنگل ایران
و قنوات منطمسه و انهار منخبسه و معادن ایران تسلیم رای تزیر شود که هر کامی مایه هزار ناکامی است
و چنین شهرت بدهند اگر راه آهن مقتضی شد صحن مقدس قم بگذرد باید آن صحن را خراب کرد که
مجرای راه آهن است و بدتر از همه ضمانت است که این پنج میلیان مالیات که گذرانیدن کرور مخلوق است
که سالیان دراز چشم باین مواجب و وظیفه باز کرده‌اند باید در ازای ضمانت برود که همه گرسنه مانند
از دولت مأیوس شوند اگر بدیدهٔ انصاف نگرند بی غرض و بی مرض بر رشته تحریر درآورده دوام آن
وزیر فرنگستان که در حق من این عقیده را دارد اگر راست باشد و این تفصیل را بشنود و این حکایات
بسنجد و رعیت که بر عقیدهٔ ایشان نفرت آید که فلانی هم لب فطن و رد و هم حب وطن جناب لارد ملکستان
که از عقلا و وزرای معروف فرنگستان بل جهان است چنین معروف است که غالباً باداء مثل عقلا
بیان می‌سرایند روزی از خدمتشان خبر کپیر روس از بی نظمی و بی اعتدالی دولت عثمانی صحبت داشت
که عنقریب از سوء تدبیر وزرای آن شئی معدوم و متلاشی خواهد شد لارد پالمستان گفت که دو نفر
رفیق باهم پیاده‌راهی میرفتند دستمال یکی از رفقا از جیبش در آمده آویزان شده بود یکی از آن رفقا گفت
دستمال می‌افتد نگاه دار رفیق دیگر گفت اگر خیال برداشتن نداری همینطور تا منزل می‌رود حالا
اگر کسی کلاه ما را برندارد دستمال کلاه کج حاجی میرزا آقاسی که راه میرود و از سرش می‌افتد همچنین تقصیر
هم نیست که همه کس میل بکند ؛ تَضحَکُ فَاعْلَمِیْ یَا لَیْتَ غَیْرِیْ ؛ طَغَامًا اِنَّ مِثْلِی کَانَ مَرْأً ؛
این شعر عربی شامت و شوکت ایرانی را با وجود بر دولت عثمانی جمع کرده است و در میان بربری حرفهای
صرصری میزنند ؛ در من این عیب قدیم است و بدر نمی‌رود ؛ اگر بربری بودم درمنی درلیالی شیرق
پسر عموی قادرنا در التعلیق و تدهیق میکردم و با کپتان کی کستی ترانی آن زشتی و زشتی نمیدوم ؛
خوی بد در طبیعتی که نشست ؛ نرود تا بوقت مرگ از دست ؛ باز بسر حرف آمدیم نوشته بودند
(دلم میخواست نواب معظم الیه یک سیاحتی هم در فرنگستان نموده باشند و از خیالات عهد جدید
بوطن برده باشند) اولاً والدهٔ احتشام الدوله همراه بود و او را همراه بردن و با مردم قدم

الانطماس
بیشدن
الانخاس
تیره‌بودن

التعلیق
درآویختن
التدهیق
شکنجه نهادن
مصادر اللغه روز

زدن خلاف و تنها گذاشتن و تنها رفتن خلاف تر بود ثانیاً اعلیحضرت همایون روحنا فداه اجازه
نبود بقول میرزا مهدیخان صاحب جهانگشای که پیشنهاد همایون میکشند ثالثاً آنهائی که از منعانها نرفته اند
نبوده دیدند که من پس از شصت سال ملول گشتم بجای تحمل اسفار گاهی از زوار و نقال جناب رشوم تیغ
حاصلی هم نداشته باشد چرا که مرده و مرده و زن و مطرود کوی دیر زن شوم که گویند فلانی از بیت جلیل
و مقام خلیل بتماشای سینت پال و تماشای مجلس پارلمان رفته است و این کار را بهانه کرده و مقصود دیدن مومون
و خوردن سلاة و سوپ بوده من که در جوانی آلوده نبودم حالا در پیری چرا آلوده باشم بقول عوام
دروازه شهر را توان بست نتوان دهن مخالفان بست پس بهتر آن است اگر حیاتی باشد بعد از این برویم
تابستان را در شمران در را ببندیم و صفحه کتاب را بگشائیم دیدن کتاب و صحاف به از شنیدن
حرفهای ناصاف است و ماهی یکبار بهلال ماه و جمال شاه دیده را روشن کنیم و در آن یک از
دعای صحیفه ایها الخلق المطیع خوانیم و در این یک در فضای شریفه ایها الخلق المطاع دانیم تا در سیاحت
کرد کار چیست جناب ناظم الملک میرزا ملکم خان هم آن دفعه خدمت شاهین را نوشته و مراد عو
اروپا و دیر سکو پاکرده بود هیهات هیهات نضرب فی حدید بارد اخوان عظام در رکاب
همایون رفتند چه کلی چیدند که من کلاب و را گیرم صفر الیدین و حافی الرجلین نفر بکستان رفتیم
معنی ندارد بلکه خدا خواست از جانب دولت قاهره مأموریتی و خدمتی باشد و ما هم بتوانیم در آن وقت
تحصیل سوغاتی بکنیم که ملت و دولت را از آن توشه فایده و از آن خوشه عایده برسد و الآن به ای
آرزو که خاک شده به شب از نیمه گذشت قلم از غلبه خواب از دستم افتاد هیچ نمیدانم چه مهملات — بافته ام و چه معضلات
بافته ام ذرهم و ما یقولون شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار تا وقت دگر در
دریای سیاه با حالت تباه در غراب و تشنه خراب و خسته زیاده از این نمیتوان نوشت شب چهارشنبه
چهارم صفر اللهم اختم بالظفر سنه ۱۲۹۳ هجری موافق شب اول مرچ ماه انگلیسی سنه ۱۸۷۶ و انا العبد العاصی
فرهاد بن ولیعهد حاجب تراه

۱۸۷۶ ۱۲۹۳

روز پنجشنبه پنجم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ شب گذشته در حوالی صبح باران آمد در طلوع آفتاب دایور

در لنگرگاه باطوم ایستاده و باطوم بندر کوچکی و لنگرگاه بسیار خوب دارد و در طرف یسار او
رود خانه چوروق است که تا باطوم پنج میل است که میان ارض روم و باطوم است و در یمین او
رود خانه چولوک است که حد و سد دولت عثمانی و روسیه است که دو میل است که این رود خانه
میانه پوتی و باطوم است و از پوطی واپور کوچک پیش تر بیت شده را که بمعنی همشیره است برای ما آورده
بودند در این اثنا احمدی پاشا متصرف باطوم با قاضی محمود ندیم افندی با مفتی حسن نعمت افندی و بایزیدی
افندی مدیر تحریرات و شهاب بیک کوماندان عسکر و محمد افندی یوزباشی طابور از طلیعه شتی و حاجی
حسین افندی یوزباشی ضبطیه و حلیم افندی کاتب بیگیه محاسبه چی و ناظر نفوس ابراهیم بیک و قونسول
دولت روسیه بواپور آمدند و در کنار اسکله هم یک طابور نظام ایستاده موزیکان میزدند اهل
کشتی و شنا اجماع کرده اعتنا بقونسول نکردند و قونسول هم فراموش کرد که از اول قراول آنجا بگذارد
بسیار خجالت کشید بعد خواهی آمد که واپور دیگر هست پستی به ریون تا آنجا آخته بوده و این واپور
بزرگ تر است و بهتر است و ریون را بواپور متصل کرده اسبابها را حمل و نقل کرد در این اثنا تبیق
مثل برق خاطف روانه شد و باز اهل حاج و همراهان به ریون حمله آوردند و چنان تصور داشتند که
اگر ما برویم و آنها بمانند وهنی در کار ایشان خواهد شد ناچار قونسول به پوتی تلغراف زد که واپور دیگر
برسد و کپیتان کشتی هم گفت حالا دیر شده اگر برویم شب به پوتی میرسیم و در لنگرگاه پوتی آب آن قدر
نیست که کشتی بایستد و شب رفتن احتیاط دارد لهذا امروز را که می بایست به پوتی برویم در باطوم در
میان واپور ریون ماندیم و دیشب همه چیز بخیال می آمد این یکی در میان نبود که قدر طوری شود که
در باطوم توقف بکنیم صدق رسول صلی الله علیه و آله و سلم العبد یدبر والله یقدر ❊ اگر محول حال
جهانیان نه قضاست ❊ چرا مجاری تقدیر خلاف رضاست ❊ هزار نقش بر آرد زمانه و نبود ❊
یکی چنانچه در آئینه تصور ماست ❊ قونسول روس از خجالت از واپور روسیه بیرون نیامد که حقیقت
جنرال قیماقیت را چه بدهم عصری واپور قولوب چیک که بمعنی کبوتر است آمد از آن کشتی باین کشتی
آمدیم کپیتان واپور روسیه گفت این واپور کوچک بهتر است و امروز سیصد نفر حمالان آورده

کپی

[illegible]

که باید با ردیف قرم ببرند در این حین و بعض قجر آقای احمق بروز داد که صبحی اسبابها بقایق
گذاشته که با آن کشتی اول ببرند دو نفر قایقچی که اسبابها را برده و اندیشه تمهای سفره و عصاهای قشنگ
دریاها که درمیان آن بود مفقود شده است از صبح تا بحال هرچه بقایقچی می‌گویم تبرکی جواب
میگوید یکی از آن قایقچی‌ها را نزد حمدی پاشا با طوم فرستادم دیگری را نگاه داشته‌ایم در این بین
خود حمدی پاشا بمشایعت بواپور آمده بود هر دو را بحبس فرستاد و بیانه اسبابها را خواهم
از نقشه دریاها آنچه کوچک بوده دریکدان بود و آنچه بزرگ بوده درمیان شمع بوده است که دیده
حمدی پاشا گفت لازم نیست اهتمام را خواهم کرد و تفصیل خبر خواهم داد گفتم اگر پیدا نشد من ناچار بوزیر مختار
اسلامبول اعلام خواهم کرد چون با شما محبت دارم قبل از آنکه خبر بشما برسد اظهار نخواهم داشت گفتم
مثل سعید پاشا نباشید که اعتقادش این باشد که بجز سیاست چاره نتوان کرد بشما را لیکن خیلی زبر نظمی
ضرب زدیم بشتاب بیک مین باشی گفتم داماد سیاست در مملکت شما نباشد محال است که مسلم و اشرار
آرام بگیرند و عثمانی سیاست را برداشته‌اند و مردم بیچاره را بهلاکت انداخته‌اند پرسید گرجالا در ایران
این رسم باقیست که دست دزد را ببرند گفتم هنوز از آسمان حکم ناسخ قرآن نازل نشده است که آن
حکم موقوف شده باشد خیلی حالتش متغیر شد جواب حسابی نداشت مگر آنکه گوید فصول حساب جدید ناسخ احکام
کتاب مجید است و بر این کلام هم جرأت تکلم نداشت وقت غروب آفتاب بواپور قولوب چیک آمدیم
سالون تحتانی و فوقانی بزرگ خوب دارد دکیش هفتاد فوت طول و دوسی فوت عرض است و بقدر چهار
فوت که عمق آب باشد حرکت میکند و قبل از طلوع آفتاب قولوب چیک روانه شد و تا بندر پوتی گرفتار
طوفان باد و انقلاب بودیم و شب تا صبح باران شدید آمد که بالای سطحه نشستن خیلی بد گذشت و پنج ساعت
از شب رفته حاجی حسن تاجر که در آستارای متعلق بایران می‌نشیند پایش لغزید بدریا افتاد اگر دریا دیگر بود
کسی نمیدانست در آن باران آدمهای لنگرکت کرده طناب انداخته او را بالا کشیدند الحمد لله تعالی
که غرق نشد

سنه ۱۲۹۳

روز جمعه ششم صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ با انقلاب تمام و زحمت مالاکلام چهار ساعت از دسته ساعت گذشته

وارد بندر پوتی شدیم با وجود آنکه دریا انقلاب داشت و موج آب زنجیرها میریخت واپور خوب حرکت
کرد موسیو دیگران و پلیس میستر که حاکم پوتی است با رئیس گمرک و کشتی کپانی جهازات بواپور آمدند
تبریک ورود گفتند و پنج ساعت از دسته گذشته بود که بکشتی آهن بخانه وکیل دولت علیه ایران وارد
شدیم الحمد لله تعالی باران ایستاد و هوا خوب شد و بچل نیک تا قونسولخانه آمد و گفت هر فرمایش باشد بفرمائید
گفتم انسانیت و معقولیت شما کافی است البته اگر زحمتی باشد خواهیم داد و از آنجا مرخص شده رفت
در این چند روز که باران آمده است کوچهای پوتی گل است که عبور نمیتوان کرد و حیف از آن زحمتی است که
دولت روسیه اینجا کشیده با این لنگرگاه بد قابل هیچ آبادی نیست و امروز بعد از ظهر هوا خیلی خوب شد
آفتاب گرم بود وقتی که از دریا درآمدیم گفتم ❁ ای بحر سیاه روی تو باد سفید ❁ هرگز بتو ام
نبود این گونه امید ❁ پیداست که بر سر علائق تو لا داری ❁ کز تو بجهان سر علائق غم نرسید ❁
عصری تماشای پوتی قدری پیاده گشتم و تماشای کلیسای روسها که در سر راه بود رفتیم اشکال حواریون
و حضرت عیسی را خوب کشیده بودند زن و مرد بتماشا جمع شدند و از پوتی تا تفلیس ۲۸۹ دویست و شصت و
دو ورس است و در عرض راه سوای تفلیس شانزده محل ایستاسیون است که در بعضی جاها کمتر مکث میکنند
و بعضی جا سه دقیقه و پنج دقیقه مکث میکند و از اسلامبول بحرکت اطراف سواحل تا پوتی با میال انگلیسی

ازاین قرار است

۲۳۲	ازاسلامبول تا اینه بولی ۲۳۲ میل	ازاینه بولی تا سمسون ۱۴۵ میل	۴۵
۸۰	ازسمسون تا ارذو ۸۰ میل	ازارذو تا کیره سون ۲۵ میل	۲۵
۶۸	ازکیره سون تا طرابزون ۶۸ میل	ازطرابزون تا باطوم ۱۹۶ میل	۹۶
۳۲	ازباطوم تا پوتی ۳۲ میل		

مجموع ۷۸۶ میل انگلیسی است

روز شنبه هشتم شهر صفر المظفر ۱۲۹۳ دو ساعت و نیم از دسته گذشته بشهر آمدیم که نه ساعت که سنه ۱۲۹۳
حرکت کرد بحسب اتفاق یکشنبه هفتم شهر شوال بود که از پوتی بطرف دریا رفتیم و امروز که شنبه هشتم صفر است

از پوتی بطرف صحرا میرویم چهار ماه است که ایاب و ذهاب کشیده و لله الامر من قبل و من بعد صبح
پولیس منظر با روس یکی نشنگ کبزل آمده همراه ما تا راه شمنفر آمد بسیار جوان معقول با ادبست
و شب از تفلیس ساعت پنج بمشارالیه تلغراف آمده بود که همراه فلانی یکنفر مترجم بفرستید که در راه با ایشان
مذاکره دهد مشارالیه اعلام کرد که من مترجم ندارم نمیدانم چه باید کرد گفتم حاجی حسن تاجر زبان روسی میداند
خوب است صبح زود معلوم شد که مشارالیه از افتادن میان دریا تب کرده ناخوش شده است بیچاره
را در موسیو گیران را که گریجی گوری است ترکی میداند او را فرستاد و وقت رفتن چون
شبانه از این اراضی گذشتیم درست معلوم نبود از پوتی تا نوسولاکی که عوام نوسناک میگویند که
استاسیون دوم است سی و پنج ورس است همه جا صحرا جنگل است و این صحراها و زمینها اغلب بل
د باطلاق است و نوسناک قریه بزرگی است در کنار کوه است که کوه بسیار راه افتاده است و از
آن بعد باز صحرا است ولی جنگل آن بهی نیست و در همه جای این صحرا آبادی است و شش ساعت
از دسته ساعت گذشته از پل آهنی رودخانه ریون گذشتیم که از کوهستان کوتایس جاری است
از وسط پوتی گذشته بدریا میریزد و از کنار پل آهنی تا استاسیون کوتایس که باسم شهر معروف است
نصف ورس است و از این استاسیون تا شهر کوتایس هفت ورس است که در بیابان راه است و از این
پل گذشته طرف یسار راه کوه و تپه ها مور است و اغلب جا از پهلوی کوه عبور میشود و پس از ساعت
چند ورس از بحر افتاد که کوه برفی کوتایس پیدا است و از پوتی تا استاسیون کوتایس ۷۰ هفتاد ورست
که در سه ساعت طی کردیم از رودخانه قووی ریلا گذشتیم که پل آهنی خوبی هم در رودی تعبیه
کرده اند که خیلی پل ممتدی است که آب این رودخانه هم به ریون میریزد و باز تا نیم بعد از طی مسافت
چند ورس از این رودخانه گذشتیم که باز پل آهنی ساخته اند ولی بامتداد آن یکی نیست و از قریه دری
ه گذشتیم دیگر همه جا بکنار کوه افتادیم که طرف یسار و یمین کوه است که بعضی جا عصای دست کرده اند
کی بکوه میخورد و اغلب جا تراشیده اند از استاسیون قووی ریلا تا پوتی یکصد و هجده ۱۱۸
ورس است و در میان استاسیون قووی ریلا و استاسیون بگرگت مکان دیگر است که بکار

تیرد و دقیقه مکث می‌کند که آنجا را بیرد لز می‌گویند و در دامنه کوه است و با آنجا قدری مانده از رودخانه
بیرد لز گذشتیم که پل آهنی دارد چون اینجا تنگ است پل آهنی او چندان امتدادی ندارد و این رودخانه
برود قوری ری که داخل میشود و منبع این رودخانه از جبال شمالی است که اتصال بکوه پیرینه دارد
دارد و هشت ساعت و نیم از دو ساعت گذشته که پنج ساعت و نیم از حرکت کالسکه بخار گذشته به تنل
اول رسیدیم که از پل آهنی گذشته به تنل اول داخل شدیم بقدر بیست و هشت عدد شمردم که از تنل درآمدیم
و یکساعت بعد از آن به تنل ثانی رسیدیم که او درازتر است بقدر چهل و چهار عدد شمردم که از آن تنل درآمدیم
و دو سه جا هم از پل آهنی گذشتیم که برودخانه بی‌جی تونین بسته شده که در میان دره همین رود پیدا میکرد و دو از
استاسیون بی‌جی تونین تا پوتی یکصد و پنجاه و هشت ۱۵۸ ورس است و از بی‌جی تونین که قدری گذشتیم به تنل بیستم
که از آن دو تنل درازتر است پنجاه و چهار عدد شمردم تا از تنل درآمدیم و در این جا باز بر واگونها دو
ماشین بست که برای سربالائی قوت داشته باشد ولی تفاوتی که داشت در واگونهای دیگر ماشین پیش
بود که بزور ماشین این واگونها کشیده میشد و از اینجا بجهة خرابی جلو راه که از همین برف خراب شده تعمیر میکردند
آن دو ماشین را بر پشت سر بست که بزور واگونها را میراندند و این بسیار حرکت میداد که واگونها
صدای زیاد میکردند و بر وجود ما نیز هم صدمه میخورد چون راه نبود که ماشین پیش بقدر یک جا
از عقب بخلاف عادت میراندند و واگونها هم کم کرده است القصه از قوری ری که بعد همه جا
برف بود هرچه بطرف تفلیس نزدیکتر میشدیم زیادتر بود و بعضی جا برف را بعملها شکافته که واگونها از
میان خندق برفی میگذشت که از پنجره واگونها بالاتر بود که چند مرتبه من دست دراز کردم مشت
برف برداشتم امسال بجهة سختی زمستان خرابی براه آهن زیاد رسیده است میگفتند بقدر سه چهار ذرع
برف آمده و از کوه سنگها غلطیده راه را معیوب کرده است که یک کرور منات تعمیر کرده اند
دیگر راه مسدود بوده و اکنون هم که در اواسط حوت است در بعضی جاها برف طبیعی بقدر یک ذرع
باقیست قریب بغروب نزدیک بگردنه دو در پس بقرا و تخانه پوتی مانده را از شدت برف خراب
شده بود که در میان خندق برفی واگونها را نگاهداشته بقدر یک نفر آدم بود که میشد راه رفت پیاده

سن ژرمن

تنل

از بی‌جی تونین

واگون

قوری ۲۴ قالم رونزن

بقدر

بقدر پانصد قدم بلندی را در اسبها بار را حالا بود برداشته تا بالا کوه دیگر رسیدیم کوه از تپه
سرما و کثرت برف کنده شده براه ریخته بود در آن جائی که کالسکه‌ها کار میکرد مکینقر مهندس ایستاده
بود گویا قالب مثال موسیو رشیار بود و یک سیب است که تنصیف شده از او جویا شدیم گفت
چهار روز است کار میکنیم بیست دیگر روز دیگر کار دارد و صد نفر عمله هر روز مشغول است و این
خندق برفی تا سورام امتداد دارد که در بعضی جا از سطح بام واگون نیز گذشته بود و تا گوریجی
بود و از آن پس در صحرا برف نبود و از شب شش ساعت گذشته وارد ایستاسیون تفلیس شدیم میرزا اسدالله
خان جنرال قونسول و موسیو گلگروف که از طرف جناب آزلوف ایمکی حاکم ولایت تفلیس
با لباس رسمی در ایستاسیون حاضر بودند و رئیس سوار قزاق قراول که آن دفعه مأمور بود مشار الیهم
بود و در منزل هم میرزا فتحعلی آخوندوف از جانب پرنس میخرایسکی مأمور بود چون وقت آمدن تأخیر
افتاده بود مشار الیه در ساعت هفت شب آنجا بود حاضر شد و وقتی که بمنزل آمدیم و خوابیدیم ساعت
از شب گذشته بود از کسالت حرکت شب قرو سرمای راه و بیخوابی خیلی کسل و خسته بودم از پولی
تا تفلیس تفصیل ایستاسیون‌ها عدد ورس آنها از این قرار است

۶	۵	۴	۳	۲	۱
ملاه گوری کاله یکصد و سی و نه ورس	قووی دوله یکصد و بیست و دو ورس	کوبایش کاری نود و دو ورس	سام تپه‌دی شصت و یک ورس	نووسوواقی سی و پنج ورس	چیلادید چهار و دو ورس
۱۲ قراجالی کاوب دویست و سی و دو ورس	۱۱ گوروی کاوب دویست و بیست و دو	۱۰ قاردیه دویست و یک ورس	۹ میخای لوتو یکصد و هشتاد و هفت	۸ سووزام یکصد و هفتاد و سه	۷ بی‌جی‌توبن یکصد و پنجاه و هشت
و مسافت این مسافت هزار ورس گرجی است	۱۷ تفلیس دویست و هشتاد و دو ورس	۱۶ اوجلی دویست و هفتاد و ...	۱۵ میخط دویست و شصت و ...	۱۴ قسالغه دویست و پنجاه و ...	۱۳ قیمی پایجمی دویست و چهل و دو

۱۲۹۳ سنه روز یکشنبه هشتم شهر صفر المظفر ۱۲۹۳ سنه بعد از نهار اول کوتول ملیکت بولیس منیطر یعنی حاکم تفلیس با لباس رسمی
بتهنیت از جانب اهالی تفلیس آمد گفتم وقت رفتن میگفتی که میل اهالی تفلیس اینست که از این راه مراجعت بکنیم
که دوباره ملاقات بشود میل آنها سرکشانید که باز باینجا آمدم خیلی اظهار ممنونیت کرد و رفت پس از آن
نوبونا طور آزلوف ایمکی آمد که حاکم ایالت تفلیس است با لباس رسمی خیلی نشست و خیلی صحبت کرد

کلم زمه

گفتم وعده کرده اید که اگر ازین راه بیائید انشاء الله شما را بسلامت ببادکوبه میرسانم که گنجه را ببینید گفت در همین خیال بودم که از راه شکی بروید هم تماشا دارد و هم گنجه را نخواهید دید و سکین باید از طرف گنجه می فرستم گفتم هر طور صلاح بدانید البته خوب است گفت در منزل نوشته نزد جنرال قونسول میفرستم که بنظر شما برساند مترجم او موسیو نگلروف لوآرصاب بود وقت رفتن آزلوف اسکی دربان عمارت بمیرزا اسدالله خان گفته بود احوال من بهم خورده است و در خود علامت مرگ می بینم و فردا خبر آمد که ناخوش شده است بعد از رفتن او جناب پرنس مخرانسکی بغراتیون با لباس رسمی آمد خیلی صحبت کرد خیلی از آمدن ما خوشوقتی کرد مدتی نشست و از هر قبیل صحبت شد و تشریف بردند بسیار مرد هوشمند متینی است میخواهد از نوکری استعفا بکند مالش را ببرادرش بخشیده است و اصلش گرجی است و از اولاد حضرت داود علیه السلام است و در میان گرجیها خیلی اعتبار دارد و مترجم ایشان میرزا فتحعلی آخوندوف بود و بعد میرزا اسدالله خان را فرستادم که نزد وزیر دربار یعنی ایشیک آقاسی باشی قول ایتسوی رفته چون همشیرهٔ حضرت جانشین وفات کرده است احوال پرسی کرده زمان ملاقات بخواهد که خدمتشان برسیم جنرال قونسول بخانه اش رفته بود مشار الیه در خانه بود کارت داده بود وقتیکه بخانه برگشت ایشیک آقاسی باشی حضرت جانشین کاغذی نوشته بود که ما باید خدمت فلانی برسیم وقت که معلوم میفرمائید بیایم میرزا اسدالله خان اعلام کرد که فردا بعد از ظهر بیاید

روز دوشنبه نهم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ هجری صبح بحمام قدرت رفتم آب پاک ملایم گرم است خیلی امتیاز دارد بدن را نرم می کند تنزل که آمدم آقا میرزا فتحعلی آخوندوف آمده بود و در این بین او را جناب پرنس مخرانسکی احضار کرد بتعجیل رفت بعد از او ایشیک آقاسی باشی حضرت جانشین قول ایتسوی با لباس رسمی آمده پانزده روز است که از پطربورغ آمده است میگفت امروز بحضرت جانشین نخواستم آمدن شما را عرض بکنم که وقت ملاقات را معین کنند بشکار تشریف برده بودند عصری می آیند امیدوارم که فردا عرض کرده وقت ملاقات را معین بکنم و ترجمان شما آقا میرزا فتحعلی بود لباس او صورت دیگر بود که مخصوص ایشیک آقاسی هاست از دولت ایران هم نشان داشت

بالون [illegible]

۲ عجیب آب گرم

بتاریخ ۱۲۹۳

بعد

۲ صفحه ۲

و بعد تا نیا آقا میرزا فتحعلی آمد معلوم شد که پرنس مخرانسکی فرمایش کرده است اولا اعلاقی خواهش میکنیم
که باز دیدن من تشریف نیاورند مهمان کارث من اکتفا میکنیم ثانیا کپیشاره تیسکی رسیده و اعلام
کس فلانی دو روز است آمده است یقین از آمدن ایشان خبر نداشته است و من خدمت کینیاز تیسکی
رسیده اعلام کردم قسم خورد که هیچ خبر نداشتم و خیلی خجالت کشیدم امروز که رفتم فردا
حاضر باشید در ساعت سه آنجا حاضر شدم و همراه میرزا فتحعلی محمود میرزا پسر ساهزاده و همین میرزا بود
در نظام منصب دارد و بهجت افندی جنرال قونسول دولت عثمانی هم بدیدن آمده بود میرزا
احوال گورچاکوف را پرسید هم یقین کسالت دارد والا هرگز مرا فراموش نمیکرد میرزا فتحعلی
از اینجا بخانه او میرویم چون باشد فردا میکویم مشارالیه زحمت کشیده بخانه او رفته در خانه نبود کاغذ
باسم طی نوشته بخانه ایشان گذاشته بود و رفته بود

۱۲۹۳ روز شنبه دوم صفر المظفر ۱۲۹۳ صبح قبل از نهار جناب جنرال آیو رتشانیف ... گورچاکوف
که با لباس رسمی بدیدن آمد با کمال معذرت که دیروز آخوندوف مرا خبر کرده است و خیلی اظهار
و مهربانی کرد انصافا در حسن اخلاق بین الامثال یگانه و حاذق است گفت نام من میگویند چند دفعه ریخت
بودم که در باد دیدن مشارالیه شاهزاده خانم را پذیرائی نکردم و از اینجا هم پدرم گوشش ... مبتلا
هستم که آرام ندارم و خیلی نشست و صحبت کرد و قرار شد که جبر حرکت و ایوب ... گورچاکوف را اعلام کرد
خبر بده و منصب ایشان شغل بالا رفته و در کنترول ... است یعنی محل رجوع امورات عامه و در
این اداره در حکم پیشکار کل است و چنین معلوم میشود که بجهت میلی که حضرت جانشین با ایشان دارند
میکنند که منصب پیشکاری قفقازیه نایل شوند و بعد از رفتن ایشان باز دید جناب پرنس مخرانسکی
و جناب ... رفته هر دو را کارت داده منزل برگشتیم عصری در سه ساعت بغروب مانده
جناب کینیاز ... با لباس رسمی آمد خیلی حالات از مکه و مدینه و مصر و اسلامبول پرسید بسیار زیرک
و دوراندیشی است بر کارهای عثمانی بستهزاء داشت و از ایشان پرسیدم که آن وقت در ...
تعریف تخته بندی و مبت عمارت آنجا را کرده چون حالا خیال دارم از آن راه بروم ...

جی ... ملاحظه

... است

کجاست بتماشای آنجا میرویم و چنان میدانم که در ایران و اصفهان هم از آن جور تخته بندی خیلی باشد
گفت محمد حسن خان حاکم قدیم آنجاست البته در اصفهان هست صنعت گرهای قدیم ایران خیلی ماهر
بوده‌اند بعد از سلطنت شما در روی زمین دولتی قدیمتر از ایران نیست گفتم از عهد جمشید تا بحال
معین است گفت سه هزار سال تاریخ ما تا بحال داریم و از اصفهان تعریف کرد گفتم در فتنه افغان
خراب شده اگر در این چند سال دولت قاجاریه اصفهان پایتخت بود حالا آبادی آنجا از اسلامبول
گذشته بود گفت یقین که چنین است و بعد جهت پایتختی طهران را پرسید گفتم شاه شهید آقا محمد خان بجهت قاجارها
استراباد و قرب مازندران بآنجا میل کرد و توطن نمود و رفته رفته بپایتختی ایشان همینطور ماند
حالا نقل و تحویل مشکل است والا خودمان هم میدانیم که اصفهان نسبت بطهران ترجیح ندارد رودخانه
زنده رود از وسط شهر می گذرد و قابل هرگونه آبادی است تصدیق کرد که چنین است و گفت تعریف
اصفهان را شنیده‌ام گفتم با اینهمه عمارات خوب فرنگستان چنین میدانم که اگر آنجا بنظر شما برسد خیلی
جلوه کند و بقدر یکساعت نشسته خیلی صحبت داشته رفتند و خیلی اظهار خصوصیت کردند گفتند چقدر
از همراه کار شما ممنون شدیم که ازین راه آمدید و ما را بملاقات خودتان شاد کردید و مترجم ایشان
آخوندوف بود و بعد از تشریف بردن ایشان خان باباخان پسر شاهزاده بهمن میرزا آمد و پسر خود
منصور میرزا را همراه آورده بود که از دختر آخوندوف است هفت سال دارد و پسر خوبیست
از زیرکی آخوندوف باو تاثیر کرده است و ایشیک آقاسی باشی حضرت جانشین بازدید میرزا آقا
آمده بود و بعد کاغذ ایشیک آقاسی باشی برای جنرال قونسول آمد که فردا باید فلانی زحمت کشیده
یکساعت بعد از ظهر بدیدن حضرت جانشین گراندوک تشریف بیاورند و کالسکه مخصوص خود را
در آن ساعت پی ایشان خواهند فرستاد و بعد جنرال قونسول میرزا اسدالله خان آمد جویا شد که
که شما لباس ندارید و پیش سلطان بچطور مشرف شده‌اید پیش سلطان چه لباس داشت گفتم من از
التفات ولی نعمت خودم همه لباس رسمی و درجات نشان را دارم چون قصد زیارت بیت الله الحرام
داشتم هیچ لباس رسمی همراه نیاورده‌ام که این گونه لباسها با سفر مکه منافات دارد و قصد

۲ می‌شود م

انسان شوید و در این سفر بطور مسافرت حرکت کرده ام و هر که مهربانی کرده است و بقاعده قرار
کرده است مدخله شان خود را کرده است و خدمت سلطان هم با همین لباس سرداری سیاه
و شلوار سیاه مشرف شده ام و سلطان هم هیچ لباس سلطنت نداشت بهمین طور لباس ساده
پوشیده بودند و بعد میرزا اسدالله خان آمد گفت با ایشیک آقاسی باشی تفصیل را گفتم پسندید
و بعد از رفتن آخندوف با میرزا اسدالله خان پیاده قدری در میان شهر تفلیس سیاحت کردیم
و یکساعت از شب رفته بمنزل آمدیم و امروز جناب کولوچین سناطور که به پیشکاری کشوری کل
قفقاز از جانب اعلیحضرت امپراطور آمده وارد تفلیس شد که مشارالیه عوض بارون نیکولائی آمده است
و در اینمدت که پرنس میرزانسکی کفیل امور بود متوقع دخیل بود و خودش هم بواسطه پیری چندان
میل بنوکری ندارد و از همه جهة آسوده گی دارد و اذا انتهیت الی مدائك فلاتجاوز

کولوچین سناطور

۱۲۹۳ سنه

روز چهارشنبه یازدهم شهر صفر المظفر ۱۲۹۳ صبحی بازکورناطور بادکوبه بدیدن آمد و گفت هر وقت
فرصت داشته باشم بخدمت شما بیایم غنیمت میدانم و گفت خواهش دارم در بادکوبه در منزل من
که خالی است منزل کنید گفتم خانه شما را از خود میدانم در حقیقت در خانه خود منزل خواهم کرد و معلوم
کرده بود انشاءالله تعالی واپوری با ورود ما بآنجا مناسب باشد در پانزدهم مرت ماه روسی که
مطابق دوشنبه غره ربیع الاول خواهد بود و بعد از مدتی تشریف بردند میرزا محمد علی بیک کاشی
که از اقربای مرحوم امین الدوله فرخ خان است آمد مشارالیه خیلی در دولت روسیه معتبر است اغلب
چاپارخانه‌ها را اجاره کرده آنقدر محل اطمینان است که پنجسته خانه بار و داده اند بسیار آدم
معقول درستی است که همه از او رضامندی دارند جمعیت مثال است گر خاک قفقاز است
هیچ تغییر حالت و کلاه و وضع نداده است در پنج ساعت بغروب مانده از جانب حضرت جانشین کالسکه
مخصوص آورده با میرزا اسدالله خان جنرال قونسول رفتیم دم در عمارت قراولها قراول
ایستاده احترام نظامی کردند بعمارت داخل شده دم عمارت ایشیک آقاسی باشی و سایر اجزا

حضور بودند

حضور ربودند آقا میرزا فتحعلی آخوندوف که مترجم اول است ایستاده بود از پله‌ها که بالا رفتم خیلی خسته
شدم پایم درد میکرد آخوندوف گفت خسته شدید گفتم اگر قدری مکث میکردم خیلی خوب بود در
اطاق اول ایشیک آقاسی باشی گفت میل دارید در این نیمکت نشسته قدری رفع خستگی بکنید تو را
شربت پرتقال و کیک و قدری شیرینی آوردند قدری شربت خوردم ایشیک آقاسی باشی
گفت هر وقت میل دارید حضرت جانشین منتظر پذیرائی است گفتم آنقدر هم نشستم برای رسیدن
خدمت ایشان بود که حالت تکلم داشته باشم برخاستم ایشیک آقاسی باشی تا دم اطاق آمد بزرگ
عملجات در را باز کرد من داخل شدم و آخوندوف نیز آمد میرزا اسد الله خان و سایر اجزا کلا
بیرون بودند وقتی که داخل اطاق گشتم جانشین ایستاده بجز حمایل لباس رسمی داشت نشان
تمثال اعلیحضرت همایون را انداخته با سایر نشانها دو سه قدم پیش تشریف آوردند دست دراز کرده
دست مرا گرفتند و ایستاده احوال پرسی کرده در روی نیمکت جا دادند من ادب کرده که اول
ایشان جلوس بفرمایند باصرار در طرف یمین نیمکت مرا جای دادند و فرمودند در این اطاق از
شاهنشاه ایران پذیرائی کرده‌ام عرض کردم اطاق مبارکی است که منظور دو شاهنشاه والاجاه شده است
که امپراطور اعظم هم اینجا تشریف آورده‌اند و احوال قبله عالمیان را پرسیدند که خیال تشریف فرمائی
خراسان دارند عرض کردم مدتی است از طهران درآمده‌ام هیچ خبر ندارم معلوم است
اگر خبر صحیح باشد خدمت سرکار است فرمودند شاهنشاه در فصل خزان بمازندران رفته بودند عرض
کردم خزان طهران فصل بهار مازندران است که از همه جهة صفا دارد فرمودند از آنجا
شاهنشاه باسترآباد رفته و حاکم آنجا را معزول کرده و حاکم سابق را احضار فرمودند بجای
او نصب فرموده‌اند عرض کردم حاکم سابق سلیمان خان است بسیار مرد زیرک قاعده‌دان است
قونسول دولت روس از او خیلی راضی بود و سرحد را خیلی منظم نگاهداشته بود و اگر همان باشد خیلی
التفات در حق استرآبادی کرده‌اند فرمودند خیال تشریف فرمائی عاشوراده را داشتند و از
انقلاب دریا دیگر میل نکرده‌اند که تشریف ببرند عرض کردم از جانب ایران مدتی است تحریم

و از احوال دریا ها و اسلامبول و مصر جویا شدند آنچه لازم بود عرض کردم فرمودند در غیاب
موکب شاهنشاه در طهران بودید خوب از عهده خدمت برآمدید فی الحقیقه کار بزرگی نمود
که در غیاب ایشان ولایت ایران آن طور امن باشد عرض کردم از برکت وجود مبارک
شاهنشاه بود که ولایت منتظم بود اگر من خدمت کرده ام وزیر مختار دولت روس موسیو گیرس
میدانند که می گفت از شما در خدمت شاهنشاه و امپراطور رضامندی خواهم کرد که در غیاب شاهنشاه
خیلی خوب از عهده خدمت برآمدید فرمودند از راه کنج میل دارید بروید یا توخو عرض کردم
امروز شنیدم راه توخو زیاد وکل است البته از هر راه ببرند میروم تعریف حضرت جانشین خواهد رسید
و عرض کردم اخلاق حسنه جانشین را از برادرهای خود وقتیکه در رکاب مبارک شاهنشاه
مراجعت کرده بودند شنیده بودم وقت رفتن به زیارت بیت الله الحرام در قریم تشریف داشتند
فیض ملاقات نصیب نشد حالا که خدمت سرکار رسیدم دانستم که برادرهای من بار کم گفته اند
خیلی اظهار امتنان کردند و عرض کردم دریغ داشتم که در اول ملاقات سر سلامتی به حضرت شما بدهم
که همشیره شما فوت شده است سلامت وجود امپراطور اعظم همه غمها را رفع میکند فرمودند بسیار ازین
مهربانی و غمخواری شما خیلی ممنون هستم که میل خاطر این صحبت را داشتید و عرض کردم در عوض
او مولود جدید که در این روزها تهنیت میتوانم بدهم که انشاءالله مبارک است خیلی خندیدند و گفتند
هفت اولاد دارم این پسر چهارم است در قفقاز متولد شده است دیگر اولاد نمیخواهم ۴ متولد شده ام
عرض کردم انشاءالله چندین اولاد دیگر هم خدا عطا خواهد فرمود انسان حکم درخت دارد و اولاد
او حکم شاخه و برگ را دارد هر قدر درخت شاخهاش و میوه اش زیادتر باشد شکوه او
و سایه او زیادتر است انسان هم هر قدر اولادش بیشتر باشد باعث شکوه او خواهد شد فرمودند
خوب نکته فلانی گفت و بعد برخواستند من خواستم مرخص شوم فرمودند بیا این اطاقها را تماشا کن
پیش افتاده اطاق خوابگاه و قبله عالمیان برده نشان دادند فرمودند این اطاق هیچ زینت
ندارد مگر عکس صاحب منصبهای توپخانه که در پطرپورغ دریا دارده من بودند ولی در اینجا شاهنشاه

ایران

ایران و امپراطور شب خوابیده‌اند عرض کردم اگر زینت ظاهری ندارد زینت معنوی دارد
که محل آسایش و خواب دو شاهنشاه والاشان شده است و از آن اطاق بیرون آمدیم نقشهٔ
قفقازیه را در صفحهٔ بزرگی که تقریباً دو ذرع و نیم در دو ذرع می‌شد کشیده و در دیوار نصب کرده بودند
و همه کوهها را مجسم کرده و برجسته کرده بودند خیلی امتیاز داشت یکی یکی به این بنده نشان دادند که
این کوه البرز است که همیشه برف دارد و طرف شمال و مغرب و کوهستان چرکس است و پشت
کوه ولایت چچن است که با ما خیلی جنگ کرده جنگلهای سخت دارد و حالا همه تجارت و کسب میکنند
و جای شامیل را نشان دادند و فرمودند اینجا دربند است عرض کردم در دربند از قراری که
نوشته‌اند از انوشیروان آثار بسیار است که از کوه دیواری تا کنار دریا کشیده است که خیلی
محکم بوده است و دروازه داشته که شبها می‌بستند فرمودند راست است خیلی آثار قدیم هست
و از زمان انوشیروان پرسیدند عرض کردم تقریباً هزار و چهارصد سال میشود و بعد راهی
که به ولادی قفقاز میرود نشان دادند که از تفلیس تا آنجا میرود و راه آهن پوتی تا تفلیس را معلوم
کرده بودند و راهی که به بادکوبه میرود نشان دادند که سمت شما از اینجا خواهید رفت و این صحرای
موغان خیلی با صفاست و بعد راهی که به شیشه میرود نشان دادند فرمودند در آنجا کوهستان است
که همین میرزا آنجاست عرض کردم در حق همین میرزا خیلی التفات کرده‌اید و لازمهٔ شان امپراطور
همین است که با اشخاص محترم التفات بکنید فرمودند ولی همیشه ناراضی است و در ایران چند
قطعه ده دارد و همیشه ادعای آنها را میکند که دولت ضبط کرده است عرض کردم خلاف
ادب است که نسبت به برادر بزرگ خود بگویم ولی شاهزاده در این عرض و در این حرف حق ندارند
حساب هفت ساله آذربایجان را نپرداخته‌اند و مبلغهای خطیر در حق ایشان دولت بجهت شما مراعات
کرد اگر در ازای عمل هفت ساله آذربایجان که متصدی ایشان بود دولت چند قطعه ده ضبط کرده
باشد بحساب نبوده است و بعد فرمودند هفت نفر از اولاد او الآن در نظام خدمت میکنند
و منصب دارند عرض کردم شایسته سرکار است که اولاد نجبا و شاهزادگان را تربیت بفرمایند

و بعد نقشه مغان را نشان دادند که شاهسون ها خیلی دزدی و دغلی میکنند خوب است آنها را تخته قاپو کنند عرض کردم دزدی و دغلی لازمه طبیعت ایلات است البته در فصل زمستان باید هر که در مغان ریش سفیدی میرود مانع باشد که از طرفین بر رعیتها بیجا بی [illegible] کنند و عرض کردم اگر میفرمائید همین فقره را انجا که پای تخت شاهنشاه عرض میکنیم فرمودند خیلی از شما راضی میشوم که همین مراتب را بعرض برسانید و منهم از نقشه اگرچه خط روسی بود و سبیلی تقریبه و قیاس عرض میکردم که اینجا کجاست آنجا کجاست خیلی تعجب میکردند میرزا فتحعلی عرض کرد فلانی در جغرافیا تالیف کرده است کوه آغری داغ را نشان دادند عرض کردم آرارات همین است که در کتب مقدسه است و حدود سرحد ایران و عثمانی را نشان دادند که انیشهر [illegible] است که عثمانی ها بگری میگویند از آنجا به [illegible] شکل خانم خودشان را نشان دادند که بچه بغلشان بود فرمودند که این بچه کیست از این بچه ایست که تازه دنیا آمده است از آن گذشته در بالای سرکتیکه نشسته بودیم شکل امپراطور والد خودشان و والده شان را نشان دادند عرض کردم یکی از سلاطین بزرگ دنیاست که با سلاطین معروف مشهور دنیا همسری میتوانند بکنند ولی اگر شما از من میپرسید که این شکل کیست با شاهنشاهی که شما داشته اید عرض میکردم که امپراطور اعظم است چرا که خیلی شباهت با شما دارید فرمودند اگر برادر دیگر من نیکولائی را ببینید خواهید دانست که چقدر شباهت است و از آنجا نقشه پطر بورغ بزرگ را نشان دادند که در حالت یخ بستن رود خانه نوا است که بالکلیه بیخ میگویند عرض کردم گویا طرف کلیسای [illegible] ایزک را کشیده است فرمودند همین است که میگوئی و خیلی چوب کشیده بودند پس از آن دست دراز کرده دست مرا گرفته فرمودند چقدر از ملاقات شما محظوظ شدم چند قدمی مشایعت فرمودند من هم خداحافظ کرده با آخوند وف بیرون آمدیم یکساعت بقدر مجلس ملاقات طول کشید ایشیک آقاسی باشی دارجرا تا دم در مشایعت کرده سوار رهان کالسکه شده بقونسولخانه آمدیم و آخوندوف تا دم در کوچه خداحافظ کرد و عصری باز و بدجناب گیاز می رفتیم در خانه نبود کارت داده مراجعت کرده قدری در کوچه و بازار گردش کرده منزل آمدیم

با میرزا اسدالله خان

روز پنجشنبه دوازدهم صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ صبح اجودان نواب والا حضرت جانشین بقونسولخانه آمد که
حضرت جانشین یکساعت بعد از ظهر باز دید شما خواهد آمد میرزا اسد الله خان قونسولخانه را نظمی داد
و تجار ایرانی را خبر کرد چند نفر آمدند در ساعت مزبور با اجودان مخصوص خود مستاروف
در کالسکه نشسته تشریف آوردند با نشان تمثال همایون و آپولوت و کمربند که دیروز ملبس
بودند من تا سر پله استقبال کردم همانجا دست داده اظهار مهربانی کردند با طاق که تشریف
آوردند بجز آخوندوف کس دیگر نبود فرمودند خیلی شوق ملاقات شما را داشتم آنوقت که شما
آمدید من نبودم افسوس آنوقت را دارم عرض کردم من اگر این وقت هم فیض خدمت حضرت جانشین را
درنمی یافتم از بخت خود مایوس بودم فرمودند در این عمارت کهنه چطور نشسته اید و جنرال قونسول
چطور می نشیند عرض کردم اگر عمارت کهنه است از برکت قدوم حضرت جانشین حالا نو خواهد بود
خیلی خندیدند و فرمودند چنان کهنه است که هرگز نو نخواهد شد و از احوال مکه و مدینه جویا شدند که
امسال چقدر حاج بود عرض کردم نایب قونسول فرانسه در جده میگفت یکصد و چهل و پنج هزار نفر شمرده بودند
فرمودند خیلی است فرمودند شاهزاده خانم شما چطور سوار شتر شدند شاهزاده خانم خیلی بد گذشت
عرض کردم تخت روان داشتیم که بشتر بسته بودند زحمت داشت ولی بالنسبه راحت است فرمودند
از اهل قفقاز و قریم هم امسال خیلی بودند عرض کردم بقدر دو سه هزار نفر از اهل قفقاز و قریم
بودند و همه جا آنها را مثل رعیت ایران مراعات میکردم که در نزد جنرال اتفاقاتیف در اسلامبول
رضامندی کرده بودند ۲ فرمودند عجب طایفه [اهل قریم] هستند حکم امپراطور است که آنها داخل در ۲ فرمودند من هم شنیده ام
قشون باشند و مشق بکنند و یا دیگر نه آنها از این کار ابا و حاشا دارند که مهاجرت کرده بخاک
عثمانی میرویم و حال آنکه در عثمانی هم ردیف قشون همینطور است و از احوال بوسنه جویا شدند
که در اسلامبول چه داشتید عرض کردم که حیدر افندی که یک چندی در ایران و در پطربورغ ماموریت
داشت او را مامور کرده بودند که برای اجرای احکام برود فرمودند مکرر وعده کرده اند
و خلاف کرده اند عرض کردم چون دولت روس و نمسه و پروس در این کار دخالت دارند

مشکلست که اینده فقه خلاف شود و بقدر یک ربع گذشته برخاستند و من خواستم تا سر پله مشایعت کنم بیرون در اطاق نبود روست مرا گرفته برگردانیدند که بزحمت شما راضی نیستم و بعد از تشریف بردن ایشان میرزا فتحعلی آخوندوف صحبت میکرد که در این مدت مرکز شده بود که یکی از شاهزادگان یا اعیان را جانشین اینطور پذیرائی فرموده بقدر یکساعت صحبت داشته همه جا با آنها ... معلوم است همه را بمیل خاطر حرکت کرده اند و عصری با میرزا اسد الله خان سوار شده بباغ مرحوم آقا میر فتاح رفتیم که حالا مال دولت شده است و برای تماشای عموم مردم است و نیم ساعت بغروب مانده برگشتیم و تفصیل قشون از اینقرار است که در سنه ۱۸۷۴ مسیحی حکم امپراطور است که تمام افراد مردم از نجیب و نانجیب و غنی از سن بیست و یکسال بالاتر باید در ردیف قشون باشند و پنج سال در سربازخانه مانده مشق بکنند و سفر بکنند و بعد از پنج سال دیگر که وعده تمام شد مرخص خانه میشوند و تا هفت سال دیگر که در خانه است اگر جنگی واقع شد باز باید حاضر خدمت باشد که تا سن سی و دو جزو نظام است و بعد از انقضای مدت سی و دو سال دیگر معاف است و مسلمانان و اهل قریم از اینکار کمال تحاشی دارند و اهل قفقاز و قراباغ را از این حکم بنا بمصلحت تا بیست پنج سال معاف فرموده اند که بعد از بیست و پنج سال این حکم مجری خواهد شد تا تقدیر الهی چه باشد

روز جمعه سیزدهم صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ (شب جمعه سیزدهم دو ساعت و سیزده دقیقه باقی به برآمدن آفتاب رفته اول سال پنجاه و نه ناقصه شمسی است که موضع شمس حوت نوزده درجه و سی دقیقه است که طالع وقت میزان هفده درجه و پنجاه دقیقه است که بحساب قمری پنجاه و نه سال و دو ماه و ده روز قمری گذشته است)

صبح قبل از نهار گنیاز آندرینقوف که جنرال اجودان اعلیحضرت امپراطور و رئیس نجبای تفلیس و جاهای دیگر است بدیدن آمده بود که از جانب نجبای تفلیس تهنیت بگوید خیلی مرد خوش روئی است هر سه سال یکبار نجبا رئیس خود شان انتخاب میکنند شش سال است که دو باره

۱۸۷۴

۱۲۹۳

ضرابیه یا کمی دیدند ...

تفلیس اهتمام شد ...

این صرد و حران ... است که

دران ... وارد آمد

صح

فحبب

سنه ۱۸۷۶ منتخب کرده‌اند و در ماه می سنه ۱۸۷۶ باز اول مجلس انتخاب است بمشار الیه گفتم با این حسن خلق که شما
دارید باز در این سال و سالهای دیگر شما را انتخاب خواهند کرد گفت پیر شده‌ام خسته شده‌ام
و در نظام خیلی صدمه کشیده‌ام که پیر شده‌ام وقت برخاستن گفتم زحمت نباشد سلام مرا به نجبای
تفلیس خواهید رسانید که از تهنیت ایشان که شما را فرستاده بودند خیلی ممنون شدم و البته آدم نجیب
اصیل قدر نجبا و اعیان را زیادتر از دیگران میداند خیلی تشکر کرده رفت پس از آن گورناطور
بادکوبه آمده بود خیلی اظهار تأسف می‌نمود که من در ۲ نیستم همراه شما قون دوقتور روانه ۲ بادکوبه
شد اگر میفرمایید منهم یکی از اهل بادکوبه را بفرستم گفتم همانقدر آن قون دوقتور که تعیین میشود ترکی
مکافیست که در راه اگر لازم شد بتواند از عهده جواب کم و بیش برآید و احوال شاهزاده خانم را
پرسید گفت من عادت مشرق زمین را میدانم که نباید احوال عیال کسی را پرسید چون شما بمن
التفات دارید از آن جهت گستاخی میکنم که انشاءالله کسالت نداشته باشند گفتم من خیلی شما را
از خود میدانم و ایشان هم همیشه احوال سلامتی شما و خانم را جویا هستند چون سه بار زحمت کشیده
بدیدن آمده بود بعد از نهار ببازدید مشار الیه رفته قرار داد که فردا زحمت کشیده
تفصیل منازل عرض راه را معلوم کنم که یازده شب در کجا توقف بشود چون استخاره از راه خود

این آیه آمد قَالَ اِنّیِ آتانیَ الکِتابَ وَجَعَلَنی نَبیّاً وَجَعَلَنی مُبارَکاً اَینَما کُنتُ

از آنجهة از آن راه مصمم شدیم و گورناطور میگفت بعضی منزلها خوب نیست گفتم یکشب هر طور باشد میگذرد
و بعد از آنکه بمنزل آمدیم موسیو ولیر فرانسه که در خدمت نواب والاحضرت جانشین عارض
عوایض است به آخوندوف گفته بود که میل دارم فلانی را ملاقات بکنم گفتم پس از آنکه او میل داشته باشد
البته منهم مایل هستم که اشخاص این ولایت را ببینم مقدور نشد پس آخوندوف او را اعلام کرده
بود بدیدن آمد اصلاً از فرانسه است و داماد حسن بیک آقا کروف قراباغی است که منصب جنرال
مایوری دارد مرد خلیق خوش محاوره است از احوال مکه و مدینه و احرام و مناسک حج
جویا میشد و بقدر نیم ساعت نشسته رفتند پس از آن میرزا محمدعلی بیک کاشی که قدار کار الیسکه

در آن

از آن ناحیه

سنه ۱۲۹۳

و ترانه‌ها و غیره را میداد آمد که فردا بار را ببندند که برای پس فردا انشاءالله معطلی نباشد

روز شنبه چهاردهم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ موسیو ملکت بگلروف لوارضاب آمد که قرار منازل را
آورده بود بعد گورناطور باد کوبه بدیدن آمد و بعد از رفتن ایشان میرزا فتحعلی آخندوف آمد
عصری بازدید گینیاز اندرونیقوف رئیس نجبا رفتیم در منزل بود خیلی اظهار امتنان کرد که
سلام شما را برئیس نجبای دو شهر که در تفلیس حاضر بودند رسانیدم و در موقعی که همه جمع خواهند شد
خودم بهمه خواهم رسانید گفتم وداع مرا نیز بهمه برسانید که از ولایت آنها بخوشحالی رفتم از آنجا
منزل آمدم در میان کوچه جناب پرنس نقرایتون مخرانسکی را دیدم احوال پرسی کردم فرمودند
من فردا بوداع شما خواهم آمد عصری باحوال پرسی جناب اربلیانی رفتم خیلی اظهار مهربانی
کرد که من فرصت نکردم لباس رسمی بپوشم خواهید بخشید گفتم این دفعه شما کسالت داشتید
شما را ملاقات نکردم بر خودم نپسندیدم که شما را ندیده بروم گفت نمیدانم بچه زبان اظهار
اخلاص خود را خدمت شما بکنم که اخلاص کیشان خود را هرگز فراموش نمی‌کنید و از احوال مکه
و جمعیت عرفات و قربانی منی جویا شدند تفصیل را گفتم گفتند فی الحقیقه اگر بندگی خدا باید کرد همین
طور است که باید آنجا کرد و خیلی تعجب کرد که این همه مخلوق در آن وادی غیر ذی زرع چه میخورند
و یکصد و چهل و پنج هزار سفید پوش معنی قیامت است پیر مرد زن دلی است تا بحال و هم شل
پرنس مخرانسکی زن اختیار نکرده است و از آنجا با آخندوف بمنزل آمدیم و میرزا اسدالله خان
جنرال قونسول امروز بیان کرد که قونسول پروس اشعار شما را که در جنگ پروس و فرانسه
گفته اید شنیده است و بعضی را ترجمه بفرانسه کرده و خوب از عهده بر نیامده از من خواهش
کرده است که برای او ترجمه بکنم اگر چه ترجمه لغتی بلغتی خوب نمیشود خاصه شعر که بایجاز و اختصار
بیان مطلب میشود و میرزا اسدالله خان زبان فرانسه را خوب میداند البته بهتر از کسان
دیگر که فارسی را خوب نداند از عهده بر می‌آید و معلوم شد که قونسول بعضی از آن اشعار را

۲ تشریف بیاورید

در قبلکم

در وقتیکه موکب همایون اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه بفرنکستان تشریف فرما شده بود از بعضی شاهزادکان عظام که این اشعار را می پسندیدند شنیده است القصه در جنک عظیم فیما بین پروس و فرانسه که اتفاق افتاد روزی در روزنامه الستری تید لندن نیوز منارۀ ناپلیون اول را دیدم که افتاده و شخصی با تبرو فاس آن سلطان کردون اساس را پاره پاره میکند از ملاحظه او حالت من پریشان شدن بی اختیار بزبان جاری کردید ❁ افسوس از منارۀ ناپلیون کردید از جفای فلک واژون ❁ پس از آن طبع جامد را امتحان کرده معلوم شد که از این ماءرا که اثری ❁ از این بارخانه شعری بشعور باقی است و آن نسخه این است و میرزا اسدالله خان قرار کذاشت که پس از چاپ با ترجمه فرانسوی و روسی نسخه برای من از قونسول کرفته بفرستد خدا داناست که این ترجیع بند را وقت مراجعت از مشایعت موکب فیروزی کوکب همایون روحنا فداه که از سفر عتبات عالیات مراجعت میفرمودند در بحبوحۀ زمستان در بلدۀ سنندج کردستان کفته ام امیدوار است که در نظر اصحاب دانش و ارباب بینش جلوه کند

معدوم شید ز جور و جفا بوم	ایکاش شدی همه شان معدوم	شاهنشه فرانسه کو کردید	بر دو کپتان سعید بد شوم
ویران دولت آمد از آباد	مشولت آمد از او منظوم	در آنجو پنتی بلند شد	آخر ز تاج و تخت شهی محروم
وقتی که بود ملک از اجرم	وقتی که بود خصم از او محروم	افراشت یک منارۀ توپ خصم	در روی همه خرد شده مرسوم
از فتنهای گرم دماغ گر	از سنگهای درس و پیرون روم	بالای او نهاده تمثال خود	ظفر صفت که فوق شود مرقوم
پاریسیان بی خردی کردند	بنیان آن ز رنگ و تبر مهدوم	اعضای او که نیسند ره دیم	اجزای این بجل شده مقسوم
از بهر یاد کار از آن دند	هر ذره ده بهر در و مرز و بوم	افسوس از منارۀ ناپلیون	گردید از جفای فلک واژون
کار زمانه یکسره تلبیس است	ولہ ایضا		آدم اسیر فتنه ابلیس است
در دفتر زمانه زنیک و بد	ای عجیب قصه پاریس است	گرسیور بلا و گروهی عنیم	از چار سو محیط فرنگیس است
از روی تسم نکایت سیه است	پاریس را جهان فرنسیس است	صالدات شان تا بیخ بشل بود	ناموسشان در پی تلبیس است
شهری بود که شهره بهر کشور	اکنون قرین یک ده ابلیس است	آن کل بمناره چو لحیان	در زل و قباد چو ابلیس است

ایجون
در فارسی یعنی جزیره است

سنت هلینه
ایست در دریای آتلانتیک جنوبی که هزار و صد میل در مغرب افریقا واقع شده ناپلیون اول را آنجا محبوس کردند و در انجا ... سال محبوس بود و در چهارم شعبان ۱۲۳۶ انجا وفات یافت

دگرگم با کاف عجمی
مشهور ناپلیون است که پس از ... پادشاهی نسه عروج کرد و این فتح در ... الاولی سنه ۱۲۲۴ هجری اتفاق افتاد

کر در سپاه نماند ولی حسن ... | گردید از جفای فلک دون ویران
اما آن مناره رکین | وارون شد آن چه بُد زِ روی این
پاریس بُد زمرهٔ هر مملکت | پاریس بُد مجمع خوبان حسن
اکنون بجنگ خراب آمد | لشکر چه لشکری همه چون ببر
لشکر چه لشکری همه چون تنین | از حیرت ایستاده چه کالبد
دیوانه بود شاه همه ... | دولت گرفت نیز دست ...
اندر یورپ شخص نخستین بُد | در جسم او نمود ... تعیین
تدبیر از وزیر و ظفر از بخت | از سپهبدی بود شیر لیبی
آغاز جنگ آخر جولای است | آن شهر و آن مناره آئین
افسوس از منارهٔ ناپلیون | گردید از جفای فلک وارون
شاهنشهٔ فرانسه ناپلیون | گردید یوروپ یکسره غرق خون
در عالم مثال از این زلزال | تقدیر دیگر است بس گردون
در آب غرق گشت همی عون | تسلیم شد بهره ماکماهون
بردند شاه را بسوی ... | در عین راو زاپس لاقم بود ۱۲۸۷
راندند لشکری بسوی پاریس | اعراب می کشد همی غرق چون
خرجش بصیر توپ کم از ... | گردید از جفای فلک وارون
پاریس شد خراب آن لشکر | قحط و غلا فتاد در آن کشور
سینت کلود گشت همی ویران | صد حیف از آن بنای همایون فر
پیوسته همچو خلد برین مشحون | از سبزه بود شان همه را بستر
در خاک و خون فتاده همه فرزند | والا تر از مناره اسکندر
در ظرف چار سال بنا کرد | در آب او بیاد چو خاکستر

آمس مخاطر ... سیست | افسوس از منارهٔ ناپلیون

وله ایضاً

پاریس بود شهر ... | پاریس بود محل بزم و سرور
از لشکر پروس قضا تمکین | لشکر چه لشکری همه طوفان
لشکر چه لشکری همه چون ... | از هیبت او فتد بزمین لرزه
فرزانه و استند یکی فرزند | ملت بیافت روح و حقیقت
جسمش توی عسکر آذین | روح هزار جواد بطالم ...
تقدیر از مصور ما ... | غیرت هم از سیاه ...
در سال الف و ثمن ستین ۱۸۷۰ | خسند و سوخت شهر و ...

وله ایضاً

مجنون پس شد بمهر ... | می گفت کر فرانسه کند ...
افتد حلول ... افلاطون | غافل از اینکه حضرت باری
در خاک خفته کرد همی ... | صد الف و شصت الف ...
گردید از قضای فلک ... | در پنجم جمادی آخر بود
آن ملک شد بدل ... | کندند آن مناره بن ...
طولش ... شاه زحل ... | افسوس از مناره ناپلیون

وله ایضاً

صد حیف از آن عمارت ... | صد حیف از آن سرای ...
از لعبتان ... | از لاله بود شان همه ...
در سوک و ناله مانده همه ... | بود آن مناره در نظر عاقل
آن هیکل عجیب بزور و زر | در مدت دو روز ...

تودبن: آتش است

یوروپ: مملکت اروپا است

برلین: پایتخت پروس است

جولای: ماه هفتم از ماههای انگلیس است و در آخر جولای اول جنگ بود

شالون: معسکر ناپلیون بود که آنجا جنگ کرد و گرفتار شد تا پاریس قریبا ... است

ماکماهون: یکی از سرداران ناپلیون بود که مجروح و اسیر شد

ملیان: دو کرور است

سینت کلود: یکی از عمارات مشهور شاهی پاریس است که در فرنگستان معروف بود و او را آتش زدند

رمش کر نمانده چه باک او
داند سر انکه داشته عقل و هوش
ورنه نبود در نظر دنیا
پیش مارک هوشمند پس از تسخیر
اسباب جنگ برد سوی برلین
زان پیش قد اگرفت ز رجا لیس
این پول را کسی ندید در خواب

کاشش نکشته محو هم از قبر ... زاسکندر و منار سخن گوید
هر گر قرین خور نبود اختر ... تقدیر کرد کار چنین آید
پاریسیان نشوند چنین مضطر ... افسوس از منار ناپلیون

وله ایضاً

کایشان درخور ند تیغ و تیر ... خالی شد آن ز یاد سلیل او
تا گرد شان حلال کش از زنجیر ... ده صد کرور نقد چو شد تحویل
این خواب را نمود عجب تعبیر ... بگرفت و کند و برد و زبان افکند
افسوس از منار ناپلیون ... گردید از جفای فلک وارون
و آن جامه های نقره که پوشیدند ... از ضرب دولتی که نخواستند
در کار ملک خویش چو کوشیدند ... پاریسیان چو فصل خزان بلبل
بر جای خویش بکشیر خوشیدند ... پاریسیان چنین صف از کینه

تا خسر و بحر و ان سخن گستر
کانش فکند خصم جنگ ز تدبیر
گردید از جفای فلک واژون
در کار ملک کرد چنین تدبیر
از توپ و از طپانچه از شمشیر
خاموش گشت آتش وا و دیر
در هیچکار هیچ نشد تقصیر

وله

زان پیش که جام ها همه نوشیدند
از سعی مارک و ز هنر بیمارک
چون شاخ نو ز سرد دی لرزد
افسوس از منار ناپلیون

ایضاً

در یکشبانه روز چو دوشیدند
در باغ و راغ جمله چو خوشیدند
کندند آن منار و خر و شیدند
گردید از جفای فلک وارون

روز یکشنبه پانزدهم صفر بالخیر و الظفر سنه ۱۲۹۳ صبحی علیجات را با احمال و اثقال و قشون روانه کردیم شش
لونیکوف که او را اهل تشکی بسبود بیک می گویند که الان حاکم زاکاتاله است بدیدن آمده بود که چقدر
افسوس دارم که در آنجا حاضر نیستم و بخدمت شما بپردازم خیلی مرد حراف زرنگی است و می گفت اگر تا دو
روز دیگر هم کار من تفلیس تمام شد با عراده چاپاری زودتر از ورود شما خودم را بزاکاتاله میرسانم و بالفعل
معاون من فیلانوف آنجا حاضر است و بعد از رفتن او گورناطور بادکوبه آمد و عذر خانم خودش را میخواست
که حکیم اذن نداد که از خانه در بیاید که خدمت شاهزاده خانم برسد و از جنس عیلیان جنرال حاکم اردبیل که خیلی
رضامندی کرد که درین سه سال مأموریت من بادکوبه هیچ چه در سرحد میان من و او امری خلاف واقع
نشد گفتم مشار الیه از نجابی افشار ارومی است و اصل و نسب دارد امید است کفتم همین رضامندی را از اینجا که با
مبارک شاهنشاه عرض خواهم کرد گورناطور گفت خیلی از مرحمت کار ممنون خواهم شد که چنین مرحمت بکنید بعد گفت

بیش مارک
اسم وزیر دولت پروس است
که بعضی بیز مارک با زای
معجمه می خوانند

مُلّات
سردار معروف دولت پروس است
خوشیدن
خشک شدن باشد

۱۲۱۳

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لاورژهان واحد وف آمدند جناب بغراتیون نس مخرانسکی آمد باشیان گفتم زحمت نباشد سلام مرا بعلیا
والاحضرت جانشین برسانید که اگر وقت میشد بقاعده ایران بوداع می‌آمدم گفتند که حضرت جانشین
نهایت مسرت از ملاقات شما داشتند و چند مرتبه اظهار میل کرده‌اند البته منهم سلام شما را میرسانم و ایشان
تشریف بردند و گورناطور برای مشایعت توقف کردند و تا پائین عمارت آمده سوار کالسکه کرده خداحافظ
کردند و چند ساعت از دسته گذشته که در آن روزها که اواخر حوت است تقریبا نه ساعت از روز
گذشته میشود از تفلیس روانه شدیم گولونل بیلیک بیگلربیگی شهر که پلیس شهر باشد پیغام فرستاده بود
که از جانب اهل شهر مشایعت میخواستم بیایم حضرت جانشین احضار کرده و دیر وقت مرخص شدم اگر تشریف
نبرده باشید خواهم آمد گفتم همین قدر انسانیت و معقولیت شما کافی است بخدمت محوله خود بپردازید
انست که پیش من آمده اید و از طرف پاسین شهر از پل کوچک آهنی که در پائین او باز پل دیگر آهنی است
گذشته جنرال قونسول میرزا اسد الله خان بکلروف لاورژهان میرزا احمد علی بیک و تجار ایرانی تا
یک ورس خارج شهر مشایعت کرده خداحافظ کرده مراجعت نمودند و از دو چاپارخانه گذشتیم چون جای خوبی برای اقامت
نبود قریه کالونیه را معین کرده بودند که شب آنجا اقامت کنیم تقریبا دو ثلث اهل قریه کالونیه از اهل نمسه و جرمن است
که پنجاه و شصت سال است اینجا مسکن گرفته‌اند و قریه معتبریست باغستان خوبی دارد و یک ثلث آن گرجی است و قسمیکه
اینجا نوار مسایین آمده‌اند گرجیها سمت نوکری و رعیتی داشته‌اند در زمان قلیل راهبر خودشان و آن وقت
خودشان ملک و باغ آنها را خریده گرجیها رعیت شده ما لک آقا شده‌اند و کالونیها خود از گلونی است
که در زبان فرانسه معنی ستون است و اینها یکدسته بوده‌اند که باینجا آمده‌اند حکم یک ستون را داشته‌اند
از آنجهت آنها را کالونیه گفته‌اند و کلونی در ولایات اروپا بسیار است و بینگی دنیا خیلی رفته‌اند و سبب آبادی
آنجا شده‌اند و در میان چاپارخانه اورخوی و آنزیانی رودخانه کوچکی است که در تابستان آب او خشک میشود
و در نزدیکی کالونیه نیز رودخانه جاریست که بیمان قارداریست امروز حرکت بطرف مشرق بود همه جا اراضی
خوب حاصل خیز بنظر می‌آید سه ساعت بغروب مانده بمنزل آمدیم قزاقهای همراه در چاپارخانه‌ها عوض میشدند
و از برای چاپارخانه خوب معین کرده بودند برای عملجات هم جای دیگر معین کرده بودند و در شمال قریه کالونیه

باصلابت و در قلعهٔ مخروان است که از دولت روس همیشه آنجا توپ بزرگ و یکفوج نظام است که | مخروان
در معنی وسط گرجستان است و در نزدیکی آنجا قریهٔ موغانلو است که اهل آنجا شیعه بودند آمدن ما را | موغانلو
زیارت شنیده بودند چند نفر از ریش سفیدان بدیدن آمده بودند و در قریهٔ کالونیه چاه آب دارد که
تشش هفت ذرع ریسمان میبرد و اندکی ملوحت دارد

روز دوشنبه شانزدهم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ بسلامت سه ساعت از دسته گذشته از کالونیه اقدام | سنه ۱۲۹۳
چاپارخانهٔ سارتاچالیکی قریهٔ آبادیست هفتاد خانوار میشود تمام طایفهٔ الاغان است و در عرض راه
ریگ بسیار ریخته بودند که امسال از سقناق راه شوسه بسازند و راه امروز صاف و هموار بود اگرچه | سارتاچالیکی
پست و بلند داشت ولی همه جا اراضی محصول خیز است و در عرض راه میان سارتاچالیکی و موغالنسکیا از | موغالنسکیا
رودخانهٔ قاوری گذشتیم که پل چوبی دارد و اهالی موغالنسکیا تمام مسلمان است و از نوگریان | نوگریان اسکیا
اسکیا که چاپارخانه در آنجاست قریهٔ معتبری است چهارصد و پانصد خانوار است تمام گرجی است در بالای | سقناق یا دونی
کوهی واقع است آبش سرد است و هوایش خوش است و از آنجا تا شهر سقناق سه ورس است سقناق بلفظ ترکی یعنی
محل سخت است که در میانهٔ کوه باشد و دیوار و برج هم از قدیم از دو طرف بالای کوه و دشت است
واسم با مسمی است اغلب ارمنی هستند و قریب پانصد خانه گرجی دارد و گرجی ارمنی هرگز مواصلت نمیکنند
و از نوگریان اسکیا تا سقناق همه جا آبادی باغات اتصال دارد و بسیار جای خوبی است دکاخت | کاخت خبر خا معجمه
مشهور بخبرخا معجمه که در کتب قدیمه مسطور است همین سقناق است و شراب سیاه کاخت که معروف است
از همین جاست بهمه ولایات حمل و نقل میکنند ولایت سقناق و شهر سقناق در مشرق تفلیس واقع است
در دو طرف کوه در میان دره واقع شده است همه خانها بیکدیگر مشرف است و کوهستانش برف زمستان
که با سماک همراز است و با افلاک هم انباز در شمال و مشرق سقناق واقع است و از سقناق تا دامنه
کوه داغستان تقریبا شصت ورس است و در میان سقناق و کوهسار صحرای وسیعی است و نخل نخلها
هر یک در جای خود عوض میشدند و قزاقها در همه چاپارخانه تبدیل میشدند چون کسی زبان خوب بسیار
نبود که حالی بکند لهذا اسامی نخل نخلها ضبط نشد ولی هر یک در جای خود آداب انسانیت خود را بجا

آوردند

آورده بودند شب در سنقاق خانه خوبی با منزل داده بودند و قزاقها هم چون گرجی بودند بزبان خود در اول آمده
فریاد کشیده دعائی که رسم است میکردند و در میان چهار قریه مسلمان بود که شاه عباس
بتدبیر مملکت داری آنجا نشانده است چنانچه شاه شهید آقا محمد خان طایفه عبدالملکی ابیورد و خوجه وند را
بکجور زیاد و در مازندران جنگل سخت را صاحب شده در وزارت میرزا آقا خان بحب ...
نور عبدالملکی را حکما کوچانیده میان کاله فرستاد و اکثر از بدی آب و هوای آنجا تلف شدند حکمتی که شاه
شهید بکار برده و زحمتی که کشیده بخیالی باطل و باطل شد و آن خیال هم صورت نبست

سنه ۱۲۹۳ روز سه شنبه سیزدهم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ از روز سه ساعت گذشته بالخیر و السلامه از شهر
سنقاق را افتادیم و بطرف شمال رفتیم و از دروازه قلعه کهنه که بالای کوه است در آمدیم و راه جبال
پیچاپیچ ساخته اند که کالسکه و عراده بسهولت حرکت می کند و تا قریه داکز با کاف عربی بر وزن ... که در
که در پای کوه واقع است و از آنجا تا چاپارخانه پینو رسیدیم پیکیا باشت و در است که حرکت داشتیم
و بعد از آن قریه که راه طی شد بطرف شمال و مشرق حرکت کردیم و مسافت و پس که از چاپارخانه گذشتیم
از پل رودخانه قانق که بگرجی آلازان می گویند که گذشتیم پل خوبی است پایه سنگی دارد که در میان آب است
و از پل ببعد همه جا راه را از جنگل بریده اند و تمام صحرا جنگل سخت است و درختهای آزاد قوی هیکل دارد انجیر هم
فراوان داشت که بروسی فیالکا می گویند و قرقاول و دراج هم زیاد دارد و از شکار این دراج فراوان
تربیت و در چاپارخانه چناوریکی نهار افتادیم و چهار ورس که از آنجا گذشتیم را بطرف بیابان و کوه افتاد
که صحرا و کوه جنگل انبوه داشت و از آنجا چهار ورس دیگر که آمدیم قریه معتبری بود که تازه آباد کرده
میخائیل اودکه تقریبا پانصد خانه است و رودخانه هم در نزدیکی قریه می گذرد که از کوهستان داغستان
می آید و تا آنجا حرکت ما مواجه جبال ارمنستان و داغستان بود و از آن قریه که گذشتیم تا منزل حرکت ما بعد از آن
و درس بطرف مشرقی واقع بود که جبال داغستان بطرف یسار ما افتاد و دوری راه از کوه از کوه کمتر است هم
و بعضی جا خیلی نزدیک است و لاگودخی قصبه بزرگی است بیست و پنج سال است که بنای آن شده است در کنار
رودخانه افتاده که از کوهستان داغستان جاریست آب بسیار خوبی دارد و هزار نفر نظام در این قصبه است

قاقی
سنور بکال
قانق
قالک
چناوریک
میخائیل اوده
۱۰
۱۱
۱۰۷

چاپارخانه را نسبت باین شهر داده لاگودخی میگویند که اسکاد در زبان گرجی حرف نسبت است ۱ ساعت بغروب
مانده وارد منزل شدیم در همان عمارت حکومت که خندق او طاق است برای منزل معین کرده بودند دم در
نظام ایستاده با لباس موزیکانچی و چند صاحب منصب های نظامی و حکومتی همه ایستاده بودند در پیاده شدن
اول بمیان نظام رفته احوال صاحب منصبها و فوج را پرسیدم یکنفر صاحب منصب داشت که ترکی میدانست
ملک مرادوف از اهل نخجوان مسلمان بود و بعد بعمارت آمدیم و این شهر چون در دامنه کوهستان داغستان افتاده
حفظ و حراست اینجا را خیلی لازم میدانند و الحق امپراطور ما خیلی زحمت کشید تا کالف صالدات تلف کرد
تا این جبال شامخات را تسخیر کرد و لکزی را مطیع کرد و من رأی من السیف اثره فقد رأی اکثره
و اسم کامان در آنجا ملکا شلکی بوف است و قصبه لاکودخی در شمال مشرق سغناق واقعست

روز چهارشنبه هجدهم صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ هجری اول خمسه مسترقه جلالی است که فارسیان پنجه دزدیده
گویند دو ساعت از دسته گذشته که بحساب الافرنک در ساعت هشت از لاگودخی راه افتادیم
چهار ورس که آمدیم رود خانه مازمی است (بیکون زای معجمه) که از داغستان می آید و در این رودخانه
حد سغناق تمام میشود و آخر خاک حکومت تفلیس است و از آنجا کسانی که همراه بودند مرخص شدند
فیلانوف معاون شل گونیکوف با رئیس پوستخانه زاکان تالا باستقبال آمده بودند و از رودخانه
مازمی که گذشتیم اول خاک بلکان بلوک است (با باء موحده بر وزن همدان) و همه جا بکنار کوه می آمدیم
و اغلب اشجار این کوه درخت گردوی جنگلی است و در طرف یمین در جنگل هم درخت گردو بسیار است
و دو طرف راه را هم در کنار راه تا زاکان تالا بفاصله ده ذرع ده ذرع درخت گردو کاشته اند اگر
بزرگ شود که سایه بگسترانند تمام این راه سایه خواهد بود از اینجا آسیم یک نایب سوار رها رسیدم که بان
فراوانی گردو که تمام کوه و صحرا گرفته دوست اینجا چه قیمت دارد گفت گردوی جنگلی یکقدری از قند
درشت تر است و یک تغار او را گنج پوت است که معادل بیست و هفت من و نیم تبریز باشد مناط هر دو
خریدار زیاد دارد عجب است که در آن ولایت ۲ وزن تغار تفاوت کلی دارد در شکی هر تغاری بیست و

لاگودخی

ملک مرادوف

ملکا شلکی بوف

سلخ ۱۲۹۳ هجری
لاگودخی بلکان

فیلانوف شل گونیکوف
زاکان تالا بلکان

۲ در هر شهری

کاکان

کادیج

دو دارس بر قطار یا یزده یوشت و بلکان قرینه سربیت تمام لکزی پسند دو شرقی انجا رودخانه
بلکان می گذرد و که سیل زیاد دارد که قدر ریگ و رس می شود و سش درس که از لوک بلکان لد سلیم تکو
کادیج با دال مهمله بر وزن تاریخ که باسم مشهوره کادیج معروفست در ین قریه قدر چهار دو رش مجاز
را ما دیوار سنگ و آهک است که ارتفاع بعضی جا بقدر چهار ذرع و قطر طرف زمین بقدر یک ذرع
که قبل از تسلط لکزی به آن ولایت گرجیها ساخته بودند که یکطرف آن کوه و یکطرف تا لب رود است که آب
دیوار برودخانه کادیج که از طرف مشرق آنجا جاریست منتهی میشود و دروازه او بالفعل بجای
خود است و مسافت دیوار از کوه بعضی جا بقدر یک و نیم فرسخ است و بعضی جا کمتر است که در قدیم تا چسپان
و آبادی در میان قلعه کرده بوده است و بعضی جا برجهای مرتفع از سنگ و گچ باقی است و اکثر
اغلب جا آن دیوار قدیم را دیوار باغ کرده اند و از انجا که میکدری لوک جا است که از کنار

زاکاتالی

آن قله کوه برفی است و طرف او ارتفاع اراضی چنان می نماید که شکر دستی است که در زیر
زاکاتالی تمام میشود و قریه زاکاتالی را چهل پنجسال قبل یکولای امپراطور رافی نهاده و نظام ترتیب
انجا نمود که انجا هم یکی از مواضع است که جو حشه لکز است و در بعضی اکادات که در میان جار
وتلا در لغت لکزی جای بی کشاده را می گویند که در میان جنگل و بیشه باشد و لکزی طایفه رشید معتبری بوده که تمام
داغستان ... صفات را صاحب بوده اند و عوام لکزی بتقدیم زاء معجمه بکاف فارسی می گویند و الی آخر صحبت
گرجی بوده اند که در تحت اختیار اعیان لکزی حکم عبید و اماء داشتند پس از آنکه اعلیحضرت امپراطور تمام
طوایف روسیه را آزاد کرد که اعیان و نیز هم اختیار رو این کار نداشته باشند این گرجیها هم آزاد شده
دیا آنها برای لکزیها زراعت می کنند و بر کاه میدهند که بحساب آنها عشر باشد و طرف شمال و شمال شرقی

جار تله

زاکاتالی جارست و طرف جنوب و جنوب مشرق و ما تقع آبهشنا و قبیر بر وزن ... است و در تاریخ جهانگشای
نادری میرزا مهدیخان نوشته لکزیان جار و تله یعنی جار و تلاست ولی اغلب او خاص میان گذاره او

۲ ۲ بسکون واو و فتح نون سوم

حافظه است و او جزو کلمه انست و او ساکن خوانده که جار و تله را یک لفظ میدانند و حال آنکه چنین نیست جار تله
دو مکانست و واو مفتوح حافظه است که بین الکلمتین واقع شده است و اهل جار به نام لکزی است و اهل آنکه ...

ارمنی گرجی است واز لاگودخی تا نخو کشکی باشد در بیشه‌هات که در دامنهٔ کوه است انار وانجیر بعمل می‌آید لاگودخی
هوایش در تابستان خیلی گرم میشود که مردمانش بولایات کوهستان جار میروند ودر جنگلها چون آب وگل
وبجن بسیار است تب ونوبه هم زیاد دارد در زمستان هم اعتدال دارد وقموق که در بحبوحهٔ داغستان است قموق
در شمال مشرق زاکاتالی واقعست وسوار سه روزه در تابستان بآنجا میرود راهش خیلی سخت است زاکاتالی
از طلبه‌های جار که کاغذ عربی برای مبارکباد ورود نوشته بود در آخر کاغذ زاکاتالی نوشته بود ابتدای این

صحیح زکاتالاست وزاکاتالی محرف است

روز پنجشنبه نوزدهم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ بجهت استحمام بالماء فی رغون که خیلی مفلوک شدند در زاکاتالی ۱۲۹۳
اطراق کردیم وپولیس مسطر زاکاتالی رضا بیک که از اهل سکی وشیعه است گفت بهتر آنست فردا پولیس مسطر
درغونها باکاخکی بروند شب آنجا بمانند وپس فردا آنها بشهر نخو بروند وشما خودتان با کالسکه واسب کاخکی
چاپاری بقاذ دیگر پس فردا میتوانید بروید وشب پنجشنبه را برای ورود ما زحمت کشیده کنار دیوار قلعه که
بطرف میدانست ودر میان میدان جلو عمارت است چراغان کرده آتش بازی کردند وساز زدند وفیلانوف
معاون قرخیلی بطرز انسانیت ومعقولیت رفتار کرده ودر ایام پرهیز بزرگ که هفت هفته است بحکم کشیش ملل
بحرمت کیش که پرهیز دارند عیش وعروسی ساز وصحبت ندارند بجهت ورود ما که از ان ادهم گرکسی از
شاهزادگان عبور نکرده اسباب عیش وآتش بازی فراهم آورده بهانه بدستشان افتاد ودر میان میدان فیلانوف پولیس مسطر
از زن ومرد خیلی جمعیت شده بود وصبح فیلانوف وپولیس مسطر وسایر ارکان دیوانخانه عیسی آمدند
از شادی عشرت دیشب اظهار امتنان کردم عصری بقلعه که مشرف بشهر است بتماشا رفتیم قطر دیوار
قلعه بقدر سه ذرع است وبرجی طرف شمال است که توپها را آنجا گذاشته‌اند که محاذی قریهٔ جار است
ودر میان قلعه اسبابی از چوب ساخته بودند بطور برج مربع که ارتفاع او تقریباً شش ذرع بود ویک سلم
گذاشته که برای مشق سرباز است یکطرف وتخته مشبک است که سوراخ او بطور نصف دایره است که سرباز
در آنجا پا گذاشته بالا برود که رفتن برج دوباره را یاد بگیرد از یکطرف وریسمان آویخته بودند ودو چوب
صاف که بدست بیاید یعنی بتوان گرفت که سرباز آن چوب ریسمان را گرفته بالا برود که در جنگ در پا آشنا

کشتی بالا برود و از یکطرف در رو برود و دو نردبان هم پس یکدیگر که دو نفر دو نفر سرباز بالا رفته پایین
می‌آمدند و بالای دو تا تخته گذاشته بودند که اگر آنجا بالا رفته بایستند یعنی از برج بالا رفته صاحب شده‌اند
با وجود آنکه جدید بودند خوب مشق می‌کردند نفرات بالا رفته پایین می‌آمدند و بعد شکل اسبی ساخته بودند
که سربازها دو پشت بالای او گذاشته از سر اسب جسته از دم اسب پایین می‌آمدند که مشق جستن است که از
دیوارهای کوچک بالا بروند و بعد یکطرف تخته گذاشته یکطرف چیزی می‌بود بفاصلهٔ دو ذرع که از رو
تخته دو پا گذاشته بروی آن یکی می‌جستند که مشق جستن از خندق است آنها یکه از روی اسب می‌جستند بعضی
خیلی خوب بود و بعضی می‌افتادند و این مشق و حرکت برای سرباز که چابک بکنند خیلی مفید است هم ورزش است
و هم تعلیم رسوم جنگ است وقت غروب آفتاب بود که پرنس شل گونیکوف از تفلیس رسید دیروز از
تفلیس در آمده بود پس از ورود بلا فاصله لباس رسمی پوشیده پیام داده بود به شوق خدمت ما
صد و نود و دو ۱۹۲ ورست راه را از دیروز تا حال آمده ام گفتم خسته شده اید شب حاضر باشید رخصت شد بیاید
آمد خیلی مرد آهسته ایست در ساختن و آبادی زاکاتال خیلی زحمت کشیده نه سال است که
پرنس نیک انجا است اصل او از ارامنه تکیه است و آن تکیه را بهبود بیک می‌گویند گفتم مردم را از شما راضی
دیدم گفت من همه را بقاعده راه برده‌ام در خدمت دولت این مسئله را دانسته‌ام که این جاهای لگز نشین است
و مردمان سخت هستند با آنها باید مثل اهل تپنگ راه رفت از آن است که ولایت آباد کرده‌ام مردم
تحریص بکاشتن درخت کرده‌ام که در کنار خیابان کاشته‌اند و بعد از سه چهار سال دیگر از میوه درختها
یک ناط نفع خواهد برد گفتم این طریقه شما ممدوح است که حاکم ولایت باید خود سلیقه داشته باشد و به تنهایی
کار خوب از پیش نمی‌رود و این پرنس یک عنقریب ترقی کرده جنرال خواهد شد و شب جمعه اسم موزیکال
زدند و میدان را چراغان کرده بودند که گفتم دیشب زحمت کشیده بودند کافی بود گفت از این راه سرکار
شاهزاده گذشته است اهل این ولایت مسرت از قدوم شما دارند که این راه را برراه گنجه اختیار کردید
که بقدر یکساعت نشست و رفت و میگفت پانزده سال است با جنرال استاراسیلسکی گورناطور قفقاز
دوستی و اخلاص دارم گفتم مزید دوستی من شد که هم با او دوست هستید و هم با دوست صدیق من دوست هستید

تل کنیاوی

زاکاتال

جنرال استاراسیلسکی گورناطور

بعد از انقضای چراغان بتلغه کنسرلش آنجا رفت

سنه ۱۲۹۳

روز جمعه بیستم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ دو ساعت و بیست دقیقه از روز گذشته از زاکاتالی براه افتادیم

هوا صاف بود سه دو دوماهن چاک کوههای داغستان از دور گرفته بود که هیچ پیدا نبود شل کونیکوف و صاحب منصبها

حاضر شده ما را راه انداختند کام شراکان مجادن خود را تا سرحد خودش روانه کرد اول از قریهٔ ملالکه گذشتیم

که هزار و چهارصد خانوار است و همه لگزیست و نه ورس که گذشتیم رود مخاخ است و یازده ورس که گذشتیم

قریهٔ چوپان کور است و بعد قریهٔ کلکوک است که چهارصد خانوار است و چاپارخانه را بنسبت کلکوک اسکیا

می گویند و دوازده ورس از آنجا گذشتیم از رود خانهٔ قوم گذشتیم که پس از آن طرف بیابان صحرا شد

اگرچه دو سه قطعه کوه در سه ورسی تا پنج ورسی بود ولی مثل جبال شامخات داغستان نبود که همه جا

بسیار محاذی کوهسار باشد و مثل طرف یمین صحرا بود و در چاپارخانهٔ گاخ با کاف فارسی نهار افتادیم

که چاپارخانهٔ گارخسکی مینامند گاخ قریهٔ معتبریست بهشتصد خانه است و بیست خانوار گرجی است

باقی لگزیست درخت ابریشم فراوان دارد درختهای فندق دیدم که خیلی تنومند و بلند بودند که در صفحات

ایران ندیده بودم و درین صفحات شلتوک کاری بسیار میشود و از گاخ چند ورس گذشتیم رود خانه

گرموک با هردو کاف عربی بروزن صعلوک باضم است خیلی سنگلاخ سخت است و در بهار سیلاب زیاد

دارد که باید همیشه در بهار پیاده کان آنجا مواظب بوده چاپار را بگذرانند و در هشت ورسی گاخ رود خانه

قانی قوبی (یعنی دره خونی که وقتی در آن دره خون ریخته شده و محل دزدگاه بوده) سرحد لگزی

تمام شد و تا سرحد لگزی همه جا کنار راه را از دو طرف درخت کرده و کاشته اند و درهها

کوهسار خارج از راه دهات آباد بسیار است که تحریر آن فایده ندارد و کام شراکان معاون

مرخص شد (خیلی صورةً و قداً و منطقاً شباهت بحاجی میرزا علی مقدس دارد) چون از اهل شکی است کم کم

راه نزدیک شد اگر میل داری بدیدن اقوام و برادرهایت پاچل نبیک اگر حرف زد کمو فلانی

بر خیلی ممنون شد که یکسال است همشیره ها و برادرها را در این نزدیکی ندیده بودم و از طرف شکی مجنون

بیک نایب پچل نبیک با سواران آمده بود خیلی خوب ترکی حرف میزد گفت پچل نبیک قدری کسالت داشت

شل کونیکوف

کام شراکان

محمد یرد

چوپان کور

کلکوک اسکیا

گاخ

گارخسکی

گرموک

قانی قوبی

کام شراکان

پچل نبیک

تا اینجا نتوانست بیاید هرقدر باشد خواهد آمد و از آنجا یار خانه نیزبی گوینوک آمدیم یعنی گوی بوک بعضی
که باش گوینوک در دامنه کوه شاه داغی است که یکی از شعبهای اغستان است و میان آنها ده درست
و از جا یار خانه گوینوک اسکیا که هشت ورس گذشتیم باز بدامنه کوه افتادیم که تا شهر شکی همه جا بدامنه حرکت
کردیم و این راه لاگودجی و شکی سه سال است که معمول شده است قبل بر آن از ترس لکزی عبور از آن
متعسر بود مگر با صد نفر دویست نفر سوار می گذشتند و پشته خانه هم از دامنه آتش بزداغی بوده که
ایلک لی منتهی میشود و در تابستان از بی آبی خیلی صدمه میخورند و در وقت طغیان شامل شاه ازین راه هم
پانزده ورس پائین تر است یا از پشته یا سوار قزاق می گذرانند و آتش بزداغی در میان ولایت
شکی و کنجه است و کوه ممتدیست که بطول ولایت واقع شده است و چندان سخت نیست القصه شکی در دامنه
یکی از شعبات کوه شاه داغی واقع شده است نزدیک شهر از رود خانه کیش گذشتیم که در میان کوه است آب
آب از آنجا می آید و تمام این آب را با انهار کشیره شهر میبرد و در میان شهر هم چشمهای خوب است که بعضی
خانها آب چشمه دارد و کوه در شمال مشرق واقع شده است و خانها در دامنه کوه اتفاق افتاده است
هزار و ششصد خانه و کمتر است پانصد خانوار آن ارمنی است و سه هزار و یکصد خانوار مسلمان است که
ثلث او شیعه و دو ثلث آن سنی است محله شیعه و ارمنی و سنی از یک دیگر مفروز است بر چه پائین و بالا است
خانهای ارمنی است و محل نیک شهر تازه آمده است از اهل روس است منتهی به بوغده نوسکی (یعنی صدا داده بر
تاریخ نزدیک است و بوغ باواد) و شیعه در زمان روسی یعنی خان مشار الیه مرد خوش سیمائی بنظر آمد با نجا
و اعیان شهر باستقبال آمد برای ما خانه معین کرده بودند و میگفت دیروز هم تمام مردم باستقبال
آمده بودند و خیلی منتظر شدند شما تشریف نیاوردید مترجم او شیرعلی بیک نایب شهر است که روسها باو
داده پدرش امیر جانوف می گویند اصل مشار الیه از قصبه اردبادیان تبریز است که همراه جعفر قلیخان دنبلی
بوده اند و از آنوقت در شکی مسکن دارند و حالا شان شیعه است و شب آخوند ملا زین العابدین خوئی حاکم
شرع این ولایت است بدیدن آمده بود آخوند از اهل کمال است سی پنجسال است در شکی توطن کرده است
صاحب عیال و علاقه شده بکار شیعه ها می آید و در سنی ها و مجتهد آنها است و بعد اسکندر خان پسر کلبعلی خان دنبلی

نیزبی گوینوک
گوینوک اسکیا
لاگودجی
آتش بزداغی
ایلک لی
بوغده نوسکی

که دختر زاده جعفر قلیخان دنبلی است با لباس نظام بدیدن آمد مشار الیه بولکونیک است و در فوج جات بولکونیک
امپراطوری منصب دارد و افسوس میخورد که چرا فرداری دید و چند روز اینجا تشریف ندارید گفتم چون
وعده داده بودیم نزدیک است نمیتوان یک کرد و الا خیلی دلم میخواست که در شکی چند روز بمانم و از آخوند
ملا زین العابدین پرسیدم که نوخو چه لفظ است گفت اسم قدیم این شهر است و در نسبت در کتابها نخوی
نوشته اند و شکی اسم ولایت است و نوخو پایتخت آنجاست بنظر این حرف صحیح آمد چنان چه شیروان هم نوخو
اسم ولایت است و شماخی پایتخت آنجاست
روز شنبه بیست و یکم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ صبح تماشای عمارت محمد حسن خان پدر بزرگ سلیم خان که سنه ۱۲۹۳
که شاه شهید آقا محمد خان او را کور کرده بود جناب گبیناز مرسکی از تخته پوشی سقف عمارت او خیلی گنبذ [illegible]
تعریف میکردند که کار نجاران ایران است حالا درین صفحات نمیتوانند درست بکنند از خانه که برای
معین کرده بودند تا آنجا بقدر نیم ساعت مسافت بود در شرقی شهر در دامنه کوه در میان قلعه قدیم است
که حسین خان شکی پدر محمد حسن خان و سلیم خان ساخته است و اکنون در آن قلعه بجز قشون و تبع حاکم و
تبع او کسی دیگر نمی نشیند عمارت محمد حسن خان جای خوبی است با غچه خوبی دارد سقف تالار وسط او که
نجاری است خیلی خوب ساخته اند که باصطلاح نجاران ایران شمسه بندی میگویند ولی بهتر از این در
عمارات قدیم اصفهان بسیار است که تند و کند میگویند و این هم نسبت باین ولایت تازه گی دارد نخجل نیک
و سایر صاحبمنصبها همراه بودند نخجل نیک گفت هرچه درین شهر است از آثار قدیم است ما هنوز
کاری نکرده ایم و من میخواستم منزل شما را درین عمارت بدهم چون نجاری داشت و سقف بود و از هم
دو سه ورس دور بود از آنجهة این منزل را معین کردم القصه سه ساعت و بیست دقیقه از روز رفته از
شکی راه افتادیم در نزدیکی چاپارخانه ایپک لی رودخانه اگری چای است که بترکی یعنی رودخانه کج اگری چای ایپک لی
که مجرای او در زمین پیچاپیچ است که در اغلب مواضع معوج حرکت میکند از آنجهة اگری چای میگویند و از
چاپارخانه که گذشتیم بدامنه کوه داش بوزداغی افتادیم و در نزدیک چاپارخانه در دامنه کوه قریه
گوک بلاغ است که سکنه آنجا ارمنی است و از چاپارخانه باآنطرف حرکت با عرض کوه بود که باید عرض کوه گوک بلاغ

داش بوزداغی راطی کنیم بجو پس که از چاپارخانه گذشتیم قریه جعفرآباد دریسار است که جعفرقلیخان دنبلی
پسر احمدخان دنبلی ساخته و صد خانوار اتراز اهسته خوی از قریه قراباش کوچانیده آنجا آورده است
و عرض کوه از جعفرآباد تا قریه دیزج هفت ورس است و رودخانه و بنه چای که در کنار جعفرآباد میگذرد
عرض کوه راطی کرده اول قریه بویوک دیزج مشروب می کند و در غربی او کوچک دیزج است و با من اوّل
نزدیک چاپارخانه قریه سوغچمنه است (ترکی) سوغچمه است یعنی آب مخور و این کوه تپه ماهور است
سنگ و صخره ندارد اهالی این قریه مسلمان است و آبادی کوچک دیزج از بویوک دیزج زیادتر است
ازین کوهستان خاکی که بیرون بیائی صحرایست وسیع است که دو ورس تا چاپارخانه مانده صحرای شیدلیم
و اگر این صحرا آب می داشت غله آنجا یک مملکتی را کفایت می کرد و در اغلب سالها که آب رودخانه چای کم
باشد برای زراعت تنگ است هم خیلی بد میگذرد و مرحوم جعفرقلیخان دنبلی از طرف مشرق از رودخانه ارچین
نهری احداث کرده که خان ارخی می گویند که این صحرا را مشروب بکند بعد از جعفرقلیخان اهالی بلوک ارنش
که از او مشروب میشود مانع شده آن نهر منطمس شده است و بنظر من چنان آید که احداث قنات بتوان کرد و خیلی
اراضی قابل است و عرض این صحرا تقریباً پانزده ورس است پس از آنکه عرض صحرا را طی کردیم باز بکوهسار
ارچن داغی افتادیم که او نیز تپه و ماهور است هیچ آب ندارد و بجز درخت ارچن چیز دیگر بعمل نیاید درخت
مذکور هم دارد و درخت ارچن را آقراقها و قبرا باغها آزدیش می گویند و در سوزاندن مضطرب است در
اوتیرخانه میشود و نوعی از سرو کوهی است و در شرقی آن صحرا که از رود ارچیان مشروب میشود دو قریه است
که فخرعلی و جاگیر سعلی می گویند که اهالی سرو قریه شیعه است و پس از آنکه صحرا منتهی شد به نعل بند دره سی
میرسد که باید بعرض کوه ارچن داغی حرکت کرد و در نعل بند دره سی دو ورس جاده سنگی تمام میشود که اول
ارچن است و قدیم این دره دزدگاه بود که همیشه از دولت مستحفظ داشته درین چند سال که قطاع الطریق را
مواخذه کرده به سیبیر فرستاده اند امن شده است و عرض کوه تقریباً پنج ورس است و چاپارخانه چماقلو هم
که در حقیقت در دامنه کوه ارچن داغی است چاپارخانه خوبی است که از اینجا راه غربی بگنجه و راه شرقی
بباد کوبه. و این کوه ارچن داغی طولاً تقریباً سیصد ورس میشود که تا آق سو امتداد دارد و سرکه از شکی بجوا

داش بوزداغی
دیزج
بویوک دیزج
کوچک دیزج
سوغچمنه
خان ارخی
ارچن داغی
ارچیان
نعل بند دره سی
چماقلو

بکنجه برود باید بچاپاقتلو باید و برود و از ارچن داغی اگر عبور کند باید این طرف کوه از رود خانه کر بگذرد
و خیلی صعوبت دارد و این ارچن داغی تا آق سو همه جا بسیار راه بد کاهی از راه بقدر یکورس کاهی دو
ورس دور میشود و کاهی نزدیک و تا آق سو در این کوه درخت ارچن است از این جهة ارچن داغی میکویند
و از آق سو تا سالیان کوه بی درخت و بی فایده است که حرامی داغی میکویند دزدگاه بوده از آن جهة حرامی
داغی می کفته اند مجنون بیک ارمنی سپرده اند و یردی بیک نایب بلوک شکی تا چاپاقلو آمد اگر چه از منزل بیست
سپاهی مسلمان از اردو ایلیامی ایانی ۹ محمود آقای پسر خان جان بیک با وخلی سوار خود از چاپارخانه بجهت
مرخص شد که عوض او سواران نوک دسته آمده و در نزدیکی چاپاقلو نایب نخل بیک آق داش با سواران
حاضر بوده و ده ورس بچاپارخانه مانده از مجاذی پل ارچیان کذشتیم که پل سنگ و آجری قدیمی است که در میان
راه است نو خود در عرض شمالی چهل و یکدرجه و پانزده دقیقه و در طول شمالی چهل و هفت درجه و یازده دقیقه دیگری

و تفصیل ورس چاپارخانهای تفلیس تا چاپاقلو از این قرار است بنج واقع است

از تفلیس تا اورخوی ده ورس و نیم بضم خا معجمه ۱۰ از اورخوی تا وازیانی با واو و زا
معجمه و یاء مثناة تحتیه سیزده ورس و در وازیانی چشمه آب خوبی است ۱۳ از وازیانی تا کالو
با کاف عربی ده ورس ۱۰ جمعا سی و چهار ورس و یکربع ولی از استاسیون تفلیس تا کالو
در حساب چهل ورس می کیرند ۴۰
از قریه کالونیه تا سارتاچالیکی ده ورس ۱۰ از سارتاچالیکی تا موغالنیکا
تا یوری دوازده ورس ۱۲ از موغالنیکا تا یوری تا کلاگ بنیسکیا
سیزده ورس و نیم ۱۳ بزبان کرجی رودخانه را یوری با یاء مثناة تحتیه می کویند و روسها یوری
میخوانند و اسم ترکی ادقا قرمی است یعنی رود خانه منسوب بموغانلو و اسکیا در زبان کرجی حرف نسبت است
از کلاگ بنیسکیا تا نوکریان اسکیا هجده ورس و یکربع ۱۸ از نوکریان اسکیا تا یقناق
سه ورس و یکربع است ۳ جمعا شصت و شش ورس با کاف عربی
از یقناق تا سنورینجالنیکا هجده ورس ۱۸ از سنورینجالنیکا تا چایورسکی

ارچن داغی
آق سو
سالیان
سوجبه
نخجو

بیست و یک ورس — از چیناوری سکی تا لاگودخیکا بکسر دال مهمله و کسر خای معجمه چهارده ورس

جمعاً سی و پنج ورس

از لاگودخیکا تا پیلاکان اینکیا هفده ورس در نزدیکی قریه لگان است — از پیلاکان اینکیا

تا زاکات الی بیست و دو ورس — جمعاً سی و نه ورس

از زاکات الی تا گوللوک اینکیا با کاف فارسی یعنی کلاردو گوللوک قریه بزرگی است و چاپارخانه را

نسبت گوللوک اینکیا می گویند بیست ورس و سه ربع — از گوللوک اینکیا تا کاخسکی

که همان کاخ لکزی است هفده ورس و نیم — از کاخسکی تا نیژنی گوری نوک اینکیا پانزده

ورس و نیم و نیژنی از آن فارسی است در لغت گرجی معنی سفلی است و نیژنی گوری نوک یعنی گوری نوک سفلی

و باش گوری نوک یعنی گوری نوک علیا و اینکیا حرف نسبت است پانزده ورس و نیم

از نیژنی گوری نوک اینکیا تا نوخو سجده ورس است و نوخو اسم پایتخت ولایت سکی است

جمعاً هفتاد و یک ورس و سه ربع

از نوخو تا ایک لی هفده ورس — از ایک لی تا سوجمینه سیزده ورس و سه ربع

از سوجمینه تا چناقلو هفده ورس و یک ربع — جمعاً چهل و هشت ورس است

و از چناقلو تا بادکوبه ورسهای راه چاپارخانها در روزنامه ماه شوال مذکور است و از قرار حساب
چاپارخانها که معلوم شد پانصد و هفتاد ورس است ولی بحساب جدید که مهندسین تعیین کرده‌اند نود
پانصد و شصت و هشت ورس است که در تفلیس پول اسب چاپاری گرفتند دو ورس با حساب قدیم
تفاوت می کند و پنجاه و پنج ورس این راه با راه گنجه نظر بحرکت دورتر است که راه گنجه پانصد و سیزده
ورس است ولی بحسب آب و جنگل و تماشا این راه بهتر است

و از تفلیس تا بادکوبه از راه سکی جهة حرکت از این قرار است

و در عرض راه اگر قدری کم و بیش در جهة باشد مضایقه نیست ولی کلیتاً تا هر جائی که نوشته شده همین
طور است مثلاً قصبه لاگودخی در شمال مشرق سقناق است و اگر در طی مسافت قدری اعوجاج اشتباه [illegible]

از تفلیس تا کالونیه بسمت مشرق کج میشود — از کالونیه تا سقناق نیز بسمت مشرق است

از سقناق تا لاگودخی مابین مشرق و شمال — از لاگودخی تا بلگان مابین جنوب مشرق

از بلگان تا کاوخ بدال مهمله مابین جنوب مشرق — از کاوخ تا زاکات آلی بسمت مشرق

از زاکات آلی تا گوللوک مابین جنوب مشرق — از گوللوک تا کاخسکی مابین جنوب مشرق

از کاخسکی تا شکی که نوخو باشد مابین جنوب مشرق — از شکی تا چاقلو تا دو ورس بعد از آن بطرف جنوب[2] ۲ بطرف جنوب و مشرق

[3] دو ورس پس چاقلو تا چاپارخانه عرب مابین جنوب مشرق — از عرب تا گوک چای بطرف مشرق ۳ و همچنین از چاقلو نام

از گوک چای تا آق سو بطرف مشرق — از آق سو تا چاپارخانه شراویل بطرف شمال مشرق

از شراویل تا شماخی بسمت مشرق — از شماخی تا آجی دره مابین جنوب مشرق

از آجی دره تا چاپارخانه سرای بسمت مشرق — از چاپارخانه سرای تا بادکوبه مابین جنوب مشرق

سنة ۱۲۹۳

روز یکشنبه بیست و دویم صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ دو ساعت از دسته رفته از چاقلو راه افتادیم بر حسب اتفاق بیست و دویم رمضان بود که بچاقلو آمدیم و امروز بیست و دویم صفر است از چاقلو میرویم در راه داش بخل بیک حاضر بود و تا سرحد خود مشایعت کرد و در سرحد گوک چای که هشت ورس بعد است آندری فلیک سو و پیچ بخل بیک تا استارو خان سرکرده سوار باستقبال آمد مترجم او سیف الله بیک که ترکی خوب میداند و خوب ترجمه می‌کند همان طور که وقت رفتن مشار الیه را بخل بیک آق داش تسلیم کرد امروز هم در همان مکان او بخل بیک گوک چای تسلیم نمود و دو ورس از چاپارخانه آق داش گذشته از رود خانه تو ریان چای گذشتیم الحمد لله بسلامت رفتیم و در بلوک برگشاط که این دهات بزرگی هیچ جا حمام نبود که شب عید نوروز را اینجا می بعمل آید اناخبری فلیک سو و پیچ

سنة ۱۲۹۳

روز دوشنبه بیست و سیم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ هجری (امروز تحویل شمس بحمل است) که روز عید نوروز است باتق طهران سه ساعت و پانزده دقیقه و پنجاه یکثانیه از روز گذشته تحویل شده است بحسب تفاوت طول اینجا که تقریباً سه درجه تفاوت دارد باید بیست و هفت دقیقه از روز گذشته بشود و اول سال نیچان ئیل

که اول سال ورود و وازده کانه ترکان است و امروز در گوک چای اتراق کردیم که الهامی فی رعون حیله
معلوک شده بودند و از اسباب هیچ حاضر نبود دعای نور را خواندم که احور اشم اللهم — ۲ تحویل
ان هذه سنة جدیدة و انت ملیک قدیم اسئلک خیرها و خیر ما فیها و اعوذ بک
من شرها و شر ما فیها و استکفیک مؤنتها و شغلها یا ذا الجلال و الاکرام و از قرآن کریم
دو فرقان پاک قدیم قدری خواندم که بخشنده روح است و بخشنده فتوح که خداوند رحیم بحرمت این کلام
عظیم عواقب امور این بنده را خیر کند و از خر بمیر علیل و ذلیل هر کس و خلیل نشوم بحق محمد و آله الاطهار — ۲ و محتاج
بعد از نهار چون بخل نیک شنیده بود عیادت به تبریک آمده بود و قدری خیابان گوک چای گشتم آقا
بیک پسر جهدی بیک بر شاطی امعرفی کرده که چه که اسم مرا خواسته گذاشت نشان و گفت
نقشه گوک چای را دو ماه دیگر برای شما میفرستم و در این جا هم خیلی جا ساخته اند و در عرض راه همه — استقبال پسر ...
بنفشه بسیار بود ولی بنفشه گوک چای را جاهای دیگر بیشتر و رنگش تند تر است و در گوک چای قرقاول

در راه سرد و فراوان است فیه ذ ذ ح و تط و کحاحات و دیک دحاب استراین

تلغراف مبارکباد عید نوروز رسیده بود و احوال پرسی کرده بود که در راه انشاء الله صدمه نخورده است من — ۲ بجوتان و فمیل خوش گذشته است
در جواب اظهار مرحبا سپاس کردم که چه با شما و نایب السلطنه همه از اخلاق شما و قاعده دانی شما کرده ام

و کمال رضامندی از همه جهت دارم

روز شنبه بیست و چهارم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ از گوک چای راندیم با آق سو آمدیم سه ساعت و نیم — سنة ۱۲۹۳
بهره ساند و وارد منزل شدیم در عرض راه سیزی که عادت کرده بود از گوک چای تا آق سو را در
مدت قلیل شوسه کرده با اهالی بلوکات قسمت کرده در عرض بیست روز بانجام رسانیده اند یک
منزلات تا آق سو بیایند و در عرض راه مرخص شد و تیپ در اسپاس و جهان تا آق سو فرستاده در دفعه هم — ۲ زحمت او راضی نشده

در راه و قره ول است

روز چهارشنبه بیست و پنجم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ هجری یکساعت و نیم از روز رفته از آق سو راه افتادیم — سنة ۱۲۹۳
و تا سر کردنه که سیزده ورس است با وجود اکه شش راس اسب بکالسکه بسته بود در دو ساعت و نیم آمدیم

واگر کلوخی لای چرخ نمی‌شد محال بود که بتوان بالا آمد که در زمستان عرّاده کالسکه را با گامیش می‌بندند که از این
گردنه بالا می‌آید الحمد لله فضل الهی شامل شد در این چند روز باران نیامد و صبح چنان کوه و صحرا را مه
و دومان گرفته بود که سواران و بردی کالسکه بزحمت مرئی می‌شدند از نصف گردنه که گذشتیم بالای کوه
آفتاب شد و صحرا و دامنه‌ها مه و دومان بود و از پرتو آفتاب که بر آنها می‌تابید چنان بنظر می‌آمد که گویا تمام
صحرا برفست و هرگز این حالت باین طور در کوه و صحرا ندیده بودم و از آق‌سو میخائیل افشار دوف نایب بیوک
که اصلشان از ارامنه ارومی است و در وقت شاه شهید بقراباغ آمده‌اند تا شماخی همراه بود چند درشکه
حاجی علی اکبر بیک باستقبال آمده بود در سه ورستی نخل بیک شهر یوسف ماتینی ناوچ که وقت رفتن هم
همین بود وقت ندی طویل دارد و خدی اپل و نایب شهر زد گوویس کی اپت با صاحب‌منصبها و نعمت‌الله بیک
قزاق‌باشی و اعیان شهر باستقبال آمده بودند سه ساعت بغروب مانده وارد شهر شماخی شدیم و شب
موسیو بکلر دوف پاول پسر شامیر خان برادر بزرگ موسیو ملکوف بکلر دوف لادوتهابت بدیدن آمد و خیلی نشست
صحبت کرد و گفت چقدر خوشحال شدم که حضرت جانشین شما را ملاقات کرد که ما آنچه تعریف کرده بودیم
دانست راست عرض کرده‌ایم مشارالیه مو تعیین نجبای ایالات قفقاز با آقای ارتشی ابا و سفارش
کردم و فرمان شاه عباس ثانی و شاه سلیمان را دارد حالا فقیر شده است مراعات از او بکنید گفت از ش
در تحت اختیار گورناطور گنجه است و انکسی که مامور این خدمت و بانجا رفته است با من آشناست در حق
او سفارش می‌کنم که انشاءالله تعالی در سلک نجبا بنویسند مشارالیه فارسی خوب می‌نویسد و یک حسن خطی دارد
که با نجابت این نجرقه است بعد از رفتن مشارالیه علمای شهر بدیدن آمدند حاجی ملا احمد شیروانی که آن دفعه
ندیده بودم و آقا سید علی و خلیل افندی قاضی اهل سنت و ملا علی اصغر قاضی شیعه بودند و آقا میرزا شفیع الرجانی

چون کسالت داشت تشریف نیاورده بودند

روز پنجشنبه بیست و ششم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ دو ساعت از روز گذشته از شماخی روانه شدیم نخل بیک
صاحب‌منصبها و تجار مشایعت آمده آنها را مرخص کردم نعمت‌الله بیک تا جنگلی که سرحد شماخی است آمده حد
شماخی از طرف شرق تا شش ورس آن طرف لنتامه است که گوشه ورس می‌گویند که هفتاد و شش ورس است

یوسف نام تابع ایرانی

ترول گوویلی

۲ که وقت رفتن حالت خود را عریضه نوشته بود

سنه ۱۲۹۳

و از طرف غربي رود خانه گرومان است که تقریباً تا شانی پنجاه و دو سال است و شش و بیس که از شهر دور شدیم
رود خانه پیرساعت که در جنب شرقي رود خانه قبر بیت گنبد کوچکي دارد که او را پیرساعت مي گويند که
رود خانه باسم اوست و حالا از حرکت باد بهار و برکت ابر مدرار معقول آبي داشت و چهار پارچه آچي دره
اسم با مسمی است که آبش تلخ است از شش و ربی آب شیرین بحکیک پیپ مي آرند. در مرزه مهار افتادیم
بزرگی است بتماشای آسیای بادي رفتیم که طور غریبي است چهار پره چوب است دو چوب متقاطع بطور معوج
نصب کرده اند و هر پره ده ذرع طول و دو ذرع و نیم عرض دارد و محل تقاطع آن دو چوب عمود سوراخ است که
میل دارد باد که باو میخورد حرکت مي کند میل بزرگي که در میان آسیا است حرکت مي کند و بحرکت او سنگها چهار
در روزي یکخروار دو جنس وار بتفاوت زیدن باد آرد مي کند و بعضي دو سنگ دارد و بعضي چهار سنگ دارد
و مذهب اهالي مرزه ملاغان است بتکرار از ریش سفیدان آن خواستم و از کم و کیف مذهبشان في الجمله استحضار
حاصل شد این طایفه مرد و دو کشیش [illegible] است که اینها را خارج از مذهب میدانند چون [illegible] و پس از جمعه
شنبه شیر نمیخورند و ماکول بزبان دیني معني شیر است ابن طایفه جایز میدانند و میخورند آنها را مالوکان گفته اند
یعني شیر دوشندگان و بتحریف ملاغان مي گويند و این طایفه کشیش ندارند و از خود دسته چهار نفر پیر مرد برپا
تعیین مي کنند و در کلیسا صورت مریم و عیسی نگذارند که بدعت است و بهر طرف نماز خوانند و عبادت
کنند که خدا در هر طرف حاضر و ناظر است و بده [illegible] پیغمبر اعتقاد دارند که حضرت ابراهیم و اسحق
و یعقوب و یوسف و موسی و اشموئیل و داود و ارمیا و الیاس و زکریا و حزقیل و
عیسی علیهم السلام باشند و مذهب اختراعي آنها از هر مذهب ممزوج است گوشت گراز را حرام میدانند نمیخورند
و شراب عرق را حرام میدانند نمیخورند سیر و پیاز و تنباکو را حرام میدانند هیچ قسم استعمال دخان نکنند ماهي
آنچه فلس دارد حلال است و غیر از او حرام است و هر مرغ که راه میرود او را حلال مي دانند مي خورند
که جست و خیز دارد او را حرام دانند نخورند مي گويند آن مرغ که در نشستن بالش بزانوش نمیرسد آن حرام است
و آن مرغ که بالش در نشستن از زانو بگذرد و آویخته باشد آن حلال است او را باید خورد و گوسفند و بز و گاو
معیوب حرام شده و از کوه افتاده و جانور گرفته نخورند و بیست روزه [illegible] روزه تب [illegible] و روزه آخر

پیرساعت باد و غار

مذهب ملاغان

ابراهیم اسحق یعقوب
یوسف موسی اشموئیل
داود ارمیا الیاس
زکریا حزقیل عیسی
علیهم السلام

و اما مرغ

و تا چهار پشت نگذشته باشد خویشی نکنند (و این بخلاف زردشتیان است که گفته میشود به پیوند خویش هرچه
نزدیکتر بهتر) و مرده شان را غسل میدهند و پیرهن زیر جامه پوشانیده بر روی او کرباس پیچیده با صندوق
چوبی دفن کنند و اگر صندوق هم حاضر نباشد ضرر ندارد و آن کشیش باید نماز بخواند و قبر را خیلی گود میکنند
که جانور هیچ مرده را نتواند در آورد و زنهاشان اگر از شوهر ناراضی باشند نفقه و کسوه ندهند یا اذیت
و آزار کنند نزد قاضی رفته شکایت کنند بحکم قاضی طلاق است و آن مرد دیگر اختیار ندارد زن دیگر
بگیرد در مذهب خود خیلی سخت هستند و آنهائی که متابعت یهود دارند ختنه هم میکنند و قبر مرده
دو بیت و نیم خیلی نو است و طایفه مالاکان از این صحبتها بسیار است القصه یکساعت بغروب مانده وارد
منزل شدیم

روز جمعه بیست و هفتم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ هجری یکساعت از روز گذشته از چاپارخانه خنکی راه افتادیم ۱۲۹۳ سنه
شش ورس آنطرف چاپارخانه لغت نامه خاک شماخی تمام شد نعمت الله بیک مرخص شد و از آجی دره تا
لغت نامه را اهالی قبرستان می گویند لفظ با معنی است و اسم هر دو طرفین هم مناسب است در بیابان
از بی آبی و خشکی زمین و گرمی هوا ابتر و دین خیلی بد میگذرد و در سر حد جریسته فورانطونوف نچلنیک
بلوک با اسکندربیک بادکوبه و قبه سالیان با ریش سفیدان محل آنجا حاضر بودند و در یک ورسی چاپار
سرای چاپار آبی است مستی بچاه حاجی عبد الله خیلی آب خوب دارد و شش ورس بشهر مانده بیگلربیگی شهر با سایر
اعیان حاضر بودند و در دار الحکومه در منزل گورناطور بادکوبه پیشتار ایل اسکی منزل کردیم مشارالیه از
تفلیس تلغراف کرده بود که در خانه من منزل شود و منزل و خانه کلا همان طور در اندرون و بیرون حاضر کرده بیک ساعت
بغروب مانده وارد شدیم نوح بیک مترجم مشارالیه که نوح حسین بیک زاده معروف است و ملک نظر بیک
کرنیا نظروف معروف است رئیس اداره قشلاق بادکوبه از جانب او بودند بعد از ورود دیدن کردند
و کشیش گورناطور یعنی معاون گورناطور با آن جنرال پولکونیک که رئیس جبه خانه است بدیدن آمدند دیروز کن را
وقت فتوی دیده بودم تا آل فرین و سپه است آمده است گورناطور است که در همه ولایات دارند که همه جا
جاسوس دارد که هر حرف دولت میرسد یا فساد در کار دولت دارد که او را گرفته باندازه کارش تنبیه کنند

بزرگی او را معرفی کرد مشار الیه گفت آن سید که در تماشاخانه بی ادبی کرده بود حبس گرفته بود و من بخواهش
شما او را بخشیدم و بجز خواهش شما مشکل بود که بخشیده شود گفتم جناب پرنس مخزن اسکی هم در تفلیس گفته بود
خیلی راضی شدم که بحرف من بخشیده شد و وقت بولکنیک یعنی پریولکیک که سنوزبان منصب بلندیست
و بعد بزرگان علما و تجار را آورده معرفی کرد که بسیار کیار دمی بودند کمال رضامندی داشتند که اهل جمیع
از اهالی که بزیارت مشرف شده بودند همه از شما رضامندی داشتند و از تشکر آنها ما لازم شده که
تشکر محبتهای شما را بکنیم عصری تلگراف نظر بیک اسدالله بیک افرستادم که وارد قسطنطنیه دیدم خبر
بیاورند و شب توپ بیک مذکور داشت و دیروز است خبر تلگراف رسیده که آرلوف اسکی در نهم ماه
سنه ۱۸۷۶ روسی مطابق بیست و چهارم صفر در تفلیس وفات یافته است هفتاد و هشت سال داشت خیلی مرد
خوبی بود و با میرزا اسدالله خان خیلی خصوصیت داشت و با اهالی دولت ایران بطور مهربانی حرکت میکرد
محض آشنائی مشار الیه بخانم او تلگراف سرپلائی زدم که میرزا اسدالله خان ساند میرزا اسدالله خان
در جواب نوشته بود از مهربانی شما که او را فراموش نکرده اید خیلی تشکر کرد چون عزادار بود جواب
بعد عرض خواهد کرد عمارت گورا طور نشین مشرف بدریاست این چند روز می گویند دریا خیلی آرام است خدا
کند که انشاء الله همین طور باشد که بسلامت بمنزل برسیم

سنه ۱۲۹۳ روز شنبه بیست و هشتم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ بعد از نهار جنرال لازروف بدیدن آمد مشار الیه اصلش
از ارامنه قره باغ است و در جنگهای داغستان خیلی خدمت کرده و شامل امشار الیه نجدت
برادرش کی سردار قفقازیه او آورده است از درشاه تعریف می کرد که جائی که او سواره با سوار رفقا
سرکز صالدات با رفقا است در کوه روبروی توپخانه که محل نشیمن شامل بوده است و دزد و رزه است می گفت بعد از
ناپلئون در رشادت و لشکرکشی مثل نادرشاه نیست منکه داغستان را دیده ام و سالها آنجا و جنگ و در مدت
و در حکومت بوده ام ضرر او را میدانم و می گفت شامل همینکه بنا گذاشت مسلمانها را که اسیری کرد پول
می گرفت و مرخص می کرد مسلمانان با او بد شدند و بنای جنگ گذاردند و بلدیت در آنجا داشتند کار او
خراب شد و سلب اعتقاد مردم از او شد و اگر این کار را نمی کرد تا چند سال دیگر هم داغستان بدست

روس نمی افتاد و میگفت مش شامل مردحرانی قاعده دلپسی ندیده ام باری مشار الیه موجب
جنار اسپلی سالی شش هزار مناط می گیرد و در بادکوبه می نشیند و در بندهم ملکی امپراطور مشارالیه
بخشیده است که نفع او هم عاید او میشود از دیوار دربند پرسیدم گفت حقیقت دارد این دیوار
از دربند کشیده شده است تا از بالای کوه منتهی بر اکات آلی میشود که اکنون آثار او هست
و بعضی جا دیوار هیچ خراب نشده است امروز پسرهای میرزا یوف آمدند بتماشای
معدن نفت و آتشکده وعده گرفتند و ویس گورناطور بزوکن بابا یوزر و گوزین اسکی
که پولیس مسطر است آمد فاشیون حاضر کرده بتماشای اسباب ماشین رفتیم که گندم را
پاک می کند و آرد می کند تنه سیکت بر نسکی روم یوی ویسب بوت آرد می کند و میگفت
چهل هزار مناط خرج او شده است خیلی تماشا داشت از آنجا و پس گورناطور گفت
وقت باقی است اگر میل دارید بتماشای جوهر کشی نفت برویم کارخانه مال میرزا یوف است
و خیلی کارخانه خوبی است و جوهر نفت بسیار اعلی دارد و سیال است جوهر نفتی که از امریکا
می آورند و ارزان تر میفروشند قدری از نفع او کم کرده است و روسها درین خیالند بلکه
نفت را بمقامی برسانند که از آن نفت بهتر باشد که ینگی دنیائی در آوردن نفت صرفه نداشته
باشد تا موقوف بکنند ولی مشکل است یا در اصل نفت و بهتر است یا با اسباب تصفیه ا بهتر میکنند
القصه از این کارخانه نفت و کارخانه آتشکده سالی بیست و پنج هزار مناط بدولت میرسد
و از این کارخانه شهر که بیست و نه غازان است از هر غازانی روزی ده مناط تسلیم می کند
و ایام عیدها و جمعات موضوع میشود و در مراجعت در کنار دریا جائی که برای تعمیر سفاین
و واپورات ساخته اند بتماشا رفتیم چهل هزار مناط خرج ساختن دریا و ساختن آن
محل شده است آن جنبه سفاین گفت روز دوشنبه یک کشتی بزرگ یلکن که مسمی بسقو است
او را با اسباب از آب بالا خواهند کشید که بعضی تعمیرات لازمه دارد اگر میل دارید بتماشا
بیائید گفتم خیلی خوب اتفاق افتاد که در بودن من چنین کاری اتفاق افتاده است که

فاشیون

غازان

یلکن

تماشای او لازم آمد آنجا وقت غروب منزل آمدیم ونس گورناطور و پولیس مستر تا در منزل
آمده مراجعت کردند و الحمد لله تعالی از برکت آیه شریفه که داشتیم راه تند تا بادکوبه
هیچ باد و باران نداشتیم و اگر آن اراحی کل میبد حرکت خیلی مشکل میشد و می‌بایست
چند روز معطل شویم تا بمنزل برسیم

سنه ۱۲۹۳

روز یکشنبه بیست و هم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۳ اصبح حسن بیک زردابی که روزنامه
اکینچی را مینویسد آمده بود مشار الیه گفتم امپراطور لفظ جناب نوشتن صحیح نیست
حالا جناب را بوزرا سی مختار و سفرای کبار مینویسند که در فرانسه اکسلانس
مینویسند و لایق شان امپراطور اعلیحضرت است که مجلّل باشد چنانچه شاهزادگان را
آلتس در فرانسه مینویسند و در انگلیسی هیس نوشته میشود او عان کرد که اشتباه شده است
گفت دربانی هم اگر عیبی باشد فرمایش کنید گفتم برتخته لفظ عوام است صحیح اوتخته زبان
زوات و اگر یکطرف او فارسی باشد در ایران هم مشتری پیدا می‌کند گفت فارسی
خوب اینجا نیست گفتم زردابی مطلق معلوم نمیشود که در کجاست اگر شروانی بنویسید
اشهر است مثل مشهور است شاه هم میداند شیروان پیش ماست گفت تا بحال باینطور
معروف بوده‌ایم و شروانی حق خان زاده‌هاست اگر تغییر دهیم باید از دولت
اذن بگیریم و مشکلست که اذن بدهند و زرداب قریه ایست در شماخی که اصل
مشار الیه از آنجاست و بعد از نهار ویس گورناطور و پولیس مستر و رئیس جندرمه
و سایر صاحبمنصبها آمدند که تماشای معدن نفت برویم ویس گورناطور اظهار
تشکر کرد که شنیدم چنین فرمایشی بحسن بیک کرده‌اید که امپراطور را این طور بنویسید
ما از اصطلاحات فارسی خبر نداریم خیلی ممنون شدیم گفتم سلاطین را خداوند عزوجل
امتیازی از دیگران داده است البته در هر کار تفاوت باید داشته باشند بنجساعت
بغروب مانده روانه شدیم اول بمعدن نفت قریه بالاخانه رفتیم انسان سرقد ملاحظه کند

در غرایب صنع الهی حیران میماند در مسافت دو فرسخ یکطرف دریای زخار و در کنار او
آتشکده و نار و در پهلوی او معدن نفت نه آتش از آب خاموش میشود و نه نفت از آتش
شعله می گیرد القصه این معدن نفت که از آنجا باطراف و اکناف میبرند نعمت الهی است
روزی هشت هزار پوت نفت سیاه از آن چاه ها که تقریبا دویست چاه بزرگ کوچک است
بعمل می آید که بشهر بادکوبه میبرند و هر پوطی را غالباً بچهار کاپاک می فروشند بعضی
۳۲۰
چاههایست که روزی سیصد و بیست مناط مداخل دارد و از آن چاهها دو چاه خیلی
غریب است یکی چاه کوکورآف است که سی چهار ساجن روسی که یکصد و دو ذرع روسیست
و تقریباً هفتاد ذرع ایران است عمق دارد و تجبده ساجن او که پنجاه و چهار ذرع روسیست
مالامال از نفت است که دریاسی مواج است و این چاه را باشت چاه دیگر از دولت
کوکورآف بیست و چهار سال بدو ملیان مناط اجاره کرده است که تقریبا هفتصد هزار
تومان پول ایران میشود و چاه دیگر چاه صفروف است که گاهی جوشش غریبی دارد چهل
ساجن که یکصد و بیست ذرع روسیست عمق دارد و گاهی بغلیان آمده میجوشد وقتی که
انجا رفتیم گفتند دیشب تا صبح میجوشید که بخودی خود بالا می آمد که احتیاج بکشیدن نداشت
قدری ایستادیم برحسب اتفاق مایوسا راه افتادیم که برویم ان قدر دور نشده
بودیم که عمله انجا داد کشیدند که جوشید دوباره برگشتیم قطر دهن لوله یک چارک زیاد است
نفت چنان غلیان داشت که از اوطاق تخته که بالای او بشکل چهار مربع مخروط
الشکل متساوی الاضلاع ساخته اند که بالای او پهن است بالا رفته بقدر دو
ذرع تخته بالا را پرانیده از اطراف میریخت و ارتفاع آن اوطاق تخته
پانزده ذرع روسی است و از درز تخته ها میریخت در و دیوار تمام نفت بود
انچه که از مجرائی که ساخته بودند بانبار میرفت بکار می آمد و آنچه که بزمین
میریخت یک نهر جاری بود که تلف می شد بقدر یک ربع آنجا ایستاده تماشا کردیم

اگر ندیده بودم هرگز باور نمی کردم که این طور فتیان و فوران داشته باشد
که پانزده شانزده ذرع بالا رود و یک نهر آسیائی جاری نبود و از آنجا
دو ساعت بآتشکده رفتیم که در قریه سوراخانه است و شب را میرزا یوسف
مهمان کرده بود و از کارخانه چهار گشتی بآتشکده رفتیم همان هنا پنی که وقت
رفتن دیده بودم بهمان حالت تشریف داشت رو بما بین مغرب و جنوب ایستاده
رنگ میزد و دعا بخواند و چند جا را در زمین آتش زدیم شعله ور میشد و این آتش
دود ندارد و لوله برنجی که از میان او آتش در می آید بقدر پنج شش دقیقه
دست گرفتیم هیچ گرم نشد در میان لوله آتش نیست همینکه بهوا رفت که گاز
باشد شعله آتش خارجی باو بخورد مشتعل می شود اگر خاموش بکنی با دستکی
از آن لولها در می آید همینکه شعله آتش بهوای مجاور او رسید باز مشتعل است
و هرقدر مرتفع تر باشد سوزنده تر است که اوکسیجن هوا او را روشن و مشتعل میکند اوکسیجن
و چهار طاقی آنجا از قدیم ساخته اند که ته زنگ بزرگ و کوچک و متوسط
از وسط او آویزان است که آن طاقچی می زد صدای سنجی دارد و آن گنبد از
چهار طرف باز است که جهر راهی است او شمالی و جنوبی و مشرقی و مغربی است
وسط آن ما بین جهات اربعه باز است و وسط او حوض مانندی است که در
میان او لوله آهنی تعبیه کرده اند که متصل شب و روز از آن لوله شعله آتش
در می آید باری چهار ساعت از شب رفته از آتشکده روانه شده پنجساعت
نیم از شب رفته وارد منزل شدیم و آتش گوزنا طور و صاحب منصبهای دیگر تا
دم در آمده مراجعت کردند و آتشکده و در نزدیکی قریه سوراخانه واقع است
و بادکوبه در عرض چهل درجه و بیست دقیقه شمالی و در طول شرقی چهل و نه درجه و پنجاه و پنج
دقیقه گرینیچ واقع است

سنه ۱۲۹۱

روز دوشنبه غره ربیع الاول سنه ۱۲۹۱ یکساعت بظهر مانده ویس گورناطور آمد کالسکه آورد تماشای
کشتی کشیدن قدیم را از آهن ساخته کشتی را بالا کشیده طرفین کشتی را که منحرف و متمایل باشد تخته
گذاشته‌اند بقوت چرخ بخار بآسانی کشیده میشود در یکساعت او را از دریا بیرون آوردند هم
کشتی مشغول است مال میرزایوف است وزن خود کشتی را از آخته جویا شدم گفت شانزده هزار
پوت است که بوزن ایران هشتاد هزار من تبریز است و این چرخ ماشین که این اپور را می‌کشد قوت
آن دارد که تا چهل هزار پوت بکشد و از آنجا بدیدن ویس گورناطور رفته از آنجا بمنزل آمدیم مشارالیه
تا دم درخانه با پولیس مسلا آمد شب سه شنبه آن ضعیفه که از اهل برن است فرستادم مشهدی
عبدالباقی پسر حاجی سلیم کلانتر بادکوبه او را آورد والدهٔ احتشام الدوله تماشا کند دوازده پوت
وزن دارد و بیست شش سال از عمرش گذشته و اسمش الیزابث است پستان او بمرتبه بزرگ
و پهن است که یکنفر بچه دو ساله با استراحت مثل صندلی نشسته پای خود را می‌آویزد باندازهٔ شکم
و پستان و توش سرش آنقدر نیست سر و گردن او باندازه مردمان متعارف است بسیاحت آمده
که هر که او را تماشا کند پول بدهد خالی از تماشا نبود در ساعت سه و نیم از شب رفته داخل
واپور قسطنطین شدیم و صاحب منصبها مدتی مکث کرده وداع کرده مراجعت کردند و ترجمان این احمد
روز نوح بیک و شاه نظروف بود و آن پسر میرزایوف که در سر کارخانه‌ها است مسمی به ملقوای
وانیچ روز قبل دو خیک از هوای گاز آتشکده خواسته بودم که در طهران بحضور مبارک اعلیحضرت
شاهنشاهی ببرم از گاز پر کرده بطور محکمی دهن او را بسته قلم گذاشته بود ساعت پنج بواپور رسانید
و در خارج کشتی امتحان کردیم خیلی تازگی داشت اگر در راه عیب نکند و خیک پاره نشود خیلی
تماشا دارد در ساعت شش آقا علی اکبر تاجر مازندرانی و حاجی عبدالباقی تاجر بادکوبه
برادرش حاجی عبدالغنی و حاجی نعمت تاجر و مشهدی عبدالباقی کلانتر پسر حاجی سلیم و سایرین مرخص
شده رفتند و ویس گورناطور می‌خواست مشهدی عبدالباقی را که روسی میداند تا انزلی همراه
ما روانه کند راضی نشدم و از پنجل بیک بلوک مسمی خریستوفورانطونوف شکل آسیائی

[illegible] صاحب‌منصبها آمده [illegible]

ملقوای وانیچ

خریستوفورانطونوف

بادی مرزه را خواسته بودم بطور خوب کشیده و پرداخته کشتی آورد و اگر از روی آن
در طهران بسازند خیلی نافع است گفتم اگر در طهران ساخته شود باسم تو یادگار خواهد بود

سنه ١٢٩٣

روز سه شنبه دویم شهر ربیع الاول سنه ١٢٩٣ شب سه شنبه در ساعت نه از شب که تقریباً سه ساعت از نصف شب گذشته بود واپور از لنگرگاه بادکوبه حرکت کرد و هوا الحمد لله تعالی خوب است دو ساعت از دسته گذشته از نزدیکی جزیره کوچک بوراکی گذشتیم که بقدر کوه و کوهستان تپه طهران و قدری زیادتر است و بوراکی در لغت روسی معنی چغندر است چون آن کوه بترکیب چغندر است باین اسم مینامند که بادکوبه ایها کوچک میگویند و بمسافت قلیلی یک کوه پاره دیگر است که او را بیوک زیره می‌گویند و دور نیست که زیره مخفف جزیره باشد چهار ساعت از دسته گذشته بلنگرگاه سالیان رسیدیم و تا هفت فرسخ مانده بسالیان رنگ آب دریا از دخول رود خانه کر بدریا گل آلود بود و مزه‌اش هم تفاوت داشت پس از آنکه گذشتیم باز رنگ دریا برنگ اصلی خود بود اسم کپتان لین فوکس است بیست و هشت سال است در دریا خدمت می‌کند و می‌گفت دو مرتبه در دور کرهٔ ارض با جهاز خودم حرکت کرده‌ام و مدتی در قطعه یخی دنیای شمالی که تعلق بدولت روس دارد خدمت کرده است و این واپور با واپوری که وقت رفتن سوار شدیم که برانس کی میگویند در هیچ چیز تفاوت ندارد در طول و عرض و سالون تحتانی و فوقانی یکی است مگر آنکه رنگ توشکهای آن مخمل قرمز بود و این اخضر است کپتان آن جوان بود و این اکبر از بادکوبه تا محاذی سالیان حرکت کشتی بجانب جنوب است و از سالیان تا لنکران بمابین جنوب مغرب است و از لنکران تا انزلی بجنوب مایل بمابین جنوب مغرب است و از بادکوبه تا انزلی سیصد و پنجاه ٣٥٠ ورس است که دویست میل انگلیسی است دو ساعت و نیم بغروب مانده در لنگرگاه لنکران ایستادیم بقدر دو ساعت توقف کرد جبار بیک که نایب شهبندر است بکشتی آمد و لنکران خوب پیداست از هزار خانه متجاوز است نیم ساعت بغروب مانده واپور براه افتاد

کوچک بوراکی
بیوک زیره
سالیان
لین فوکس

و امروز این رباعی را گفتم ✤ ای بحر خزر تویی بنام آبسکون ✤ یعنی که بود آب ترا آب سکون
از آتش قهر حق شوی این اگر ✤ با شیعهٔ شیر حق شوی راه نمون ولَه ایضاً گر منزل ما
با انزلی خواهد شد ✤ رب انزلنی ورد جبلی خواهد شد ✤ این نعمت اگر ز حق مرا گشت نصیب ✤
از یاری شیر حق علی خواهد شد ✤

روز چهارشنبه سیم ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ هجری شب چهارشنبه باد گیلاوو که باد جنوبی است میوزد
کپتان میگفت این باد خوبی است نسبت بکشتی که بانزلی میرود در اصل وا گل آو راست که گل مرداب
انزلی را بدریا می آورد یا گیلان آو راست که از طرف گیلان می وزد و بعضی این باد را گیلاوا
گویند یعنی باد گیلان که و المعنی باد است ولی گل آو بنظر من صحیح تر آمد چرا وقتی که این باد میوزد
آب مرداب داخل دریا میشود که بقدر دو سه میل رنگ آب دریا تغییر میکند که کبود می شود مره ابرش
هم تفاوت میکند میر علی اکبر خان دریابگی میگفت هر وقت که باد خزری میوزد دریا طغیان و انقلاب
دارد و همچنین است باد دشت و یعنی باد دشت که از طرف مغرب می آید باز دریا انقلاب دارد
و باد کنار روا از طرف جنوب میوزد که آب مرداب را بدریا میبرد و گیلوا بروزن بی نوا از ما بین جنوب
مشرق میوزد و باد کُند توش از طرف مشرق می وزد که در این دریا و مرداب اصطلاح آنها برایست
و باد خزری بسکون زای معجمه باد شمال است که باد طوفان و انقلاب است چون از طرف شمال دریا
و خزر میآید اهالی آن صفحات خزری میگویند و از شب یکساعت و سه ربع گذشته بلنگرگاه آستارا
رسیدیم و بقدر پنج ساعت مکث کردند و هفت ساعت از شب رفته واپور روانه شد و سه از
دسته گذشته بلنگرگاه انزلی وارد شدیم و بقدر یکساعت در راه واپور را نگاه داشت از بسکه
هوا ابر و دود مان بود هیچ ساحل و کوهها پیدا نبود که هوا طرف غرب قوس قزح سفید پیدا شده بود که
هرگز ندیده بودم از ترس آنکه مبادا کشتی بخطا برود از حرکت می انداخت تا اهل ساحل صدای
یا علی یا علی کشیدند معلوم شد که ساحل نزدیک است و دو سه کرجی آمد و اطمینان قلب حاصل
گشت و از باد کوبه تا انزلی درسی ساعت آمدیم بقدر هشت ساعت در راه معطل شدیم در عبث و

سنه ۱۲۹۳

گیلاوو

گیلعی

۲ که گل آو داست وگل آو در
مناسبت دارد وقتی که باد
شمال می وزد آب دریا داخل
مرداب میشود رنگ آب مرداب
رنگ دریا میشود
صح

دو ساعت

دو ساعت طی مسافت کردیم از بالای سطح میرزا مهدی از دور پیدا شد ببال نیک آمد گفت
دیروز عصری تلغراف حاجی عبد الباقی رسید که فلانی روز چهارشنبه وارد میشود مراجناب
ناصر الملک تعجیل فرستاد و واپور سلطانی را هم الآن میرسد و خود ناصر الملک هم تا محمودآباد تشریف
می‌آورد بقدر دو ساعت در کشتی معطل شدیم تا واپور سلطانی رسید تقریبا شش ساعت بغروب
مانده وارد انزلی شدیم رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ در ساحل بخاک
افتاده سجده شکر کردم و گفتم ٭ صد شکر که گشت انزلی منزل ما ٭ رب انزلنی است بر زبان و دل ما
از لطف علیست ورنه کی بود امید ٭ در قعر نهنگ شاه بود منزل ما ٭ طول واپور سلطانی
سی و یک ذرع است که تقریبا صد فوت است و از لنگرگاه تا بارکاه دو سه ربع کشید که آمدیم و هوا
چنان تیره بود که قصر سلطانی با آن ارتفاع پیدا نبود و بعد از ورود از سرچپه از توپخانه مبارک
۲ امان تیمورخان ← هفت تیر توپ انداختند عصری جناب ناصر الملک و حاجی بهاء الملک با زنبیل آمدند

سنه ۱۲۹۳ روز پنجشنبه چهارم ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ صبحی چنان مه و دود مان بود که قصر سلطانی در پهلوی
عمارت معلوم نبود اهل انزلی گفتند که دو هفته است که اینطور است و جناب ناصر الملک گفت
تا سیزده عید نگذرد نمیگذارم بشهر رشت بروید بعلاوه انزلی بهتر و تماشای تاریخ و شکار و سواد
دریای بخار خوشتر از شهر و بازار است لهذا این دو سه روز در لنگر اقامت انداختیم عصری
باتفاق ناصر الملک و حاجی بهاء الملک بجزیره میان پشته باغ میرزا عبد الوهاب مستوفی رفتیم
امروز از صبح تا غروب آفتاب هوا مه و سحاب بود که از کنار فرضه قصر سلطانی پیدا نمی‌شد

سنه ۱۲۹۳ روز جمعه پنجم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ هجری در انزلی بعد از ظهری بکرجی سوار شده بتماشای غازیان
رفتیم نیم ساعت و دقیقه کشید که در بوغاز مرداب حرکت کردیم طول مرداب تقریبا از قریه کپور
چال که از توابع انزلی است و در مغرب است تا قریه حسن رود که از توابع رشت است و در مشرق است

مشت
بکپور چال
جمعه ۱

هشت میل است و عرض مرداب تقریباً از بندر انزلی است که در شمال است تا محال تولم (بضم
لام) که در جنوب است سه فرسخ است و عمق مرداب جائی که بسیار عمیق باشد سه قلاج است تخمیناً
که از این زیاد تر هم باشد که هنوز معلوم نکرده اند و عمق چاه آب غازیان بقدر یکذرع است
که آب شیرین دارد

روز شنبه ششم ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ (مطابق اول اپریل سنه ۱۸۷۶ مسیحی انگلیسی است که سیزده فروردین
ماه جلالی است) صبحی بقصر سلطانی رفتیم در اینمدت شش ماه هم خیلی خرابی برسیده است تعمیر لازم دارد
بسیار قصر باصفا است پنج طبقه است و ارتفاع او بیست و یکذرع است و امروز دادم ما بین غازیان
و انزلی که مرداب داخل دریا میشود ذرع کردند ۳۶۰ سیصد و شصت ذرع طول دارد و پل خوبی می
توان ساخت و پیربازار جنوب مشرق انزلی واقع شده و دهنه بوغاز از شمال بجنوب حقیقی است انزلی
در طرف غربی بوغاز و غازیان در طرف شرقی واقع شده است و عصری سوار کرجی شده تا نوور
(بضم نون و کسر واو) رفتیم که مخفف ناو ور است که ناو زورق کوچک را گویند و ور بکسر واو بمعنی
عبور است بقدر یکساعت در مرداب حرکت کردیم تا آنجا یکساعت راه بود و چمن سبز خوبی داشت
و در این دو سه روز هر روز کشتیهای بزرگ را با طناب بکرجیهای کوچک بسته و آن کرجیها را
می کشیدند و از بوغاز داخل دریا می کردند خیلی تماشا داشت قول ابی حازم یادم آمد که گفته

وَلَا يَنْبَغِي لِلْاَصَاغِرِ اَنْ يَتَقَدَّمُوا الْاَكَابِرَ اِلَّا فِي ثَلٰثِ مَوَاضِعَ اِذَا خَاضُوا سَيْلًا
اَوْ سَارُوا لَيْلًا اَوْ وَاجَهُوا خَيْلًا

روز یکشنبه هفتم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ صبحی نهار را در انزلی خورده چهار ساعت و نیم از دسته
گذشته بواپور سلطانی آمده و چهار ساعت بغروب مانده بدهنه رودخانه پیربازار رسیدیم که از
واپور در آمده بکرجی سوار شدیم و دو ساعت و نیم بغروب مانده بالخیر والعافیه وارد پیربازار
شدیم و دو عدد کرجی بزرگ که احمال و اثقال داشت قطار بدنباله یکدیگر بسته بودند و می کشیدند
خیلی تماشا داشت و در میان مرداب بقدر یکساعت برای تماشای شکار ماهی که دام گسترده بودند

سنه ۱۲۹۳
سنه ۱۸۷۶

سنه ۱۲۹۳

پیر بازار

مقابل شد

معطل شدیم و در یک دام تقدیر یک کرجی که پُر شده بود ماهی بود که سی چهل عدد ماهی بزرگ اسپیله
بود که بسیار ماهی بدهیئت است و در دهنه رودخانه علی‌جعفرخان تلغرافچی و عبدالحسین‌خان
پسر عمه رشتی و پسر میرزا عبدالوهاب مستوفی باستقبال آمدند و در پیربازار اعیان شهر و شهبندر
و میرزا عبدالوهاب مستوفی و میرزا معصوم کارپرداز خارجه حاجی میرزا نصیر مشهور بحاجی حاکم
و تجار و اعیان دیگر باستقبال آمده بودند و وقت غروب آفتاب وارد شهر رشت شدیم و
جناب ناصرالملک میخواست در دارالایاله منزل بدهد چون وقت رفتن از خارج شهر بخانه میرزا محمد اصفهانی
امین دیوان آمده الحمدلله رفع کسالت شد گفتم آنجا مبارک است برای دو سه روز در دارالایاله
اسباب زحمت شما نمیشوم لهذا درخانه میرزا علی‌محمدخان پیاده شدم و ناصرالملک و اعیان ولایت
تا درخانه آمده خداحافظ کردیم و از پیربازار تا شهر خیابان وسط جنگل اطراف چند درخت
بنجیاب مانی دارد که از پل قانق‌رودزی که به لاکودجی میرفتیم عبور کردیم مگر آنکه آن خیابان بدرختی
عریض‌تر از این خیابان است

روز دوشنبه هشتم ربیع‌الاول سنه ۱۲۹۳ صبحی علمای اعلام کثرالله امثالهم اول جناب آقا شیخ جواد
بعد از آن جناب ملا محمدعلی امام جمعه بعد از آن حاجی ملا قاسم بعد از آن جناب سلالة الاطیاب آقا میر
عبدالباقی تشریف فرما شدند و خیلی نشستند و صحبت داشتند آقا شیخ جواد گفت یکی از علامات
ظهور امام عصر عجل‌الله فرجه که در حدیث است تقارب طرق است و حالا معلوم میشود که تقارب
طرق به چه تمهید فرمایش بوده است وقتیکه حضرت امام این عبارت را فرموده اند بنظرها غریب می‌آمد که
تقارب طرق یعنی چه و چطور ممکن است عصری جناب ناصرالملک و حاجی بهادرالملک آمدند بعد از آن
آقا محمدحسن معین‌التجار و سایر تجار و میرزا عبدالوهاب مستوفی آمدند

روز سه‌شنبه نهم ربیع‌الاول سنه ۱۲۹۳ بعد از ظهری جناب ناصرالملک تشریف آوردند عالیجاه
چرچل صاحب قونسول دولت انگلیس اعلام کرده بود که بدیدن بیاید بعد میرزا نصرالله میرزای
مشارالیه اخبار کرد که در هوای باران بجهة ناخوشی که دارد نمیتواند از خانه بیرون بیاید

چون باران آمد غذا خواستند جناب ناصر الملک هم گفت و هم مفاصلی دارد که خیلی مایهٔ زحمت او است
و بعد باز دید علمای اعلام حفظهم الله رفتم اول بخانه جناب امام جمعه و بعد بخانه جناب میر عبد الباقی و بعد
بخانه جناب حاجی ملا قاسم و بعد بخانه جناب شیخ جواد رفتم وقت غروب آفتاب برگشتم

روز چهارشنبه دهم ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ صبح بدیدن ناصر الملک بدار الحکومه رفتم و نهار را آنجا ۱۲۹۳
خوردم عالیجاه چرچل صاحب قونسول دولت انگلیس در آنجا دیدن کرد می گفت در روزنامه پنچ
اسمی از تسابرده اند که در انگلیس مثلست هر که از کسی قرض بخواهد و اسباب گرو نگذارد می گویند از عمو عرش
قرض کرده است نوشته اند عموی شاه ایران با سلامبول آمده است شاه ایران خوش بخت است که
عمو دارد سلطان عثمانی عمو هم ندارد که از او قرض بکند و طلبهای مردم را بدهد و در بعضی جراید
بدولت عثمانی زده اند چون مرابحه پول استقراضی سلطان از تجار فرنگستان بجهة لشکر کشی بوسنه
در سنه ماضیه تاخیر افتاده و قرار گذاشته اند که نصف بدهند و نصف را هم در مدت پنجسال تا مرابحه
بدهد که این نصف علاوه بر مرابحه سالهای آتیه خواهد شد و از اینجهه در روزنامه پنچ انگلیس که آزادیست
باقسام عجیبه و مضامین غریبه از دولت عثمانی بلکه از همه دول تنها مینویسند و ضرب میزنند و از دولت
خود انگلیس و وزرای دولت شکایت می کنند بسیار خوش بیان است و اغلب بیان مطلب را بکنایه
و استعاره می کند و فی الحقیقه حکیم هیچ دولت گرفتار مضامین پنچ نشود و از کونسل جنرال شیل
وزیر مختار انگلیس شنیده بودم که میگفت هر که در زبان و لغت انگلیس درست آگاه نباشد معنی و مقصود
اشارات پنچ نمیفهمد پس از آنکه گفت معلوم شد خیلی مضامین لطیف دارد پنچ شهر بکسر که زد
را دبجائی دارد پنچ القصه وقت غروب آفتاب بمنزل آمدم

روز پنجشنبه یازدهم ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ صبح حاجی محمد ابراهیم پسر مرحوم شیر تعیدار حاجی ملا رفیع که ۱۲۹۳
در ده بود و مراجعت کرده با اخوان بدیدن آمده بودند و بعد بدیدن عمه مکرمه کوچ عالیجاه ۲ ملکزاده خانم ۲
محمود خان رشتی پسر قاسمخان قومی رفتم نهار آنجا موعود بودم در آنجا خانم چرچل صاحب قونسل

انگلیس مدین آمد از اهل انگلیس است و در چند زبان استاد است عصری بخانه مراجعت کرده جناب
ناصر الملک آمده باتفاق بباز دید حاجی محمد ابراهیم رفتیم از آنجا ایشان برای روانه کردن چاپار
دار الخلافه بمنزل رفتند و من شب بود بزیارت بقعه که میگویند همشیره حضرت امام ثامن ضامن
علیه السلام است رفتیم اهل گیلان خیلی اعتقاد دارند و کرامات چند از آنجا دیده شده و تربت کلاه
آن بقعه است و در فرامین سلف با امام زاده لال تبوی معروف است و وجه تسمیه را چنین میگویند که
قدیم آنجا آثار قبری بوده است جوانی در حالت مستی از آنجا می گذشته میخوانده و هرزگی میکرده
صدائی شنیده است که لال شوی آن جوان لال شده آنجا افتاده است بعد آنجا را کاویده اند
آثار قبر پیدا شده است متادی بخاطر و اکنون مزار فایض الانوار آنحضرت محل رجوع خاص و عام است
و از شب یکساعت رفته بمنزل آمدم

روز جمعه دوازدهم شهر ربیع الاول ۱۲۹۳ امروز روز عید حضرت سید المرسلین صلوات الله
سلامه علیه است اعتقاد عامه بر آنست و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی هم در اصول کافی بالتصریح
باینمعنی تصدیق کرده است امّا الیه ایضاً شیخنا الشهید الثانی فی فواید القواعد و تحقیق این بنده
تحقیق کرده و در جائی هم نیز مسطور است آنست که نطفه مبارکه آنحضرت در شعب ابیطالب در رحم پاک
مادر در ایام تشریق قرار گرفت چنانچه اخبار نیز دلالت بر آن دارد و ایام تشریق یازدهم و دوازدهم
و سیزدهم ذی الحجة الحرام است چون عربان بواسطه اختلاف فصول ذیحجه واقعی را تغییر داده ذیحجه نسئی قرار
داده بودند لهذا نطفه آنحضرت در ایام ذیحجه نسئی که آن سال در جمادی الاخره بوده منعقد شده است
مقدار مکث مولود در بطن یا در از قراریکه خداوند عالم قرار داده و طبیعت تقاضا نموده نه ماه تمام
و اگر پیش افتد بخلاف عادت و طبیعت است پس نه ماه تمام دوازدهم ربیع الاول خواهد بود و عقل
و نقل بر این گواهی میدهد ولی اکنون معمول به خاصه هفدهم ربیع الاول و معمول عامه دوازدهم
شهر مذکور است و چون از نسئی ذکری شد لهذا لازم گردید که از او نیز بطول الکلام مجرا الکلام
ذکری شود و نسئی کبیسه بود که جهودان داشتند و آن چنانست که جهودان را ماه قمری

تحقیق نطفه مولود

تحقیق نسئی

و سال شمسی است و تفاوت سال شمسی با هر سه سال بر ماه آورند و آن سال را سیزده
ماه حساب کنند و این در هر نوزده سال هفت بار یک ماه می‌شود پس در هر نوزده سال
هفت بار سیزده ماه باشد و آن سال سیزده ماه را کبیسه خوانند و این کبیسه کردن جهودان است از اهل قبله
برای نگاه داشتن عید فصح که اول عید فطیر خوار ایشان است و مدار دور بر نوزده از آن است که
چون نوزده سال شمسی را بر نوزده سال قمری قسمت کنند هفت ماه و سبع ساعت زیاده میاید
و از آنجهت است که جهت ضبط حساب مدار را بر نوزده قرار دادند و سالهای کبیسه بگفته استاد
ابو ریحان بیرونی در سیم و پنجم و هشتم و یازدهم و چهاردهم و شانزدهم و نوزدهم است
و از آن بود که حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله و سلم در ذی القعده الحرام سال نهم از هجرت
بعد و پیمان بمکه تشریف آوردند و حج فرمودند که این ذی القعده بحساب عربان ذی الحجه نسئی بود که سال
شانزدهم از دوره کبیسه هشتم بود و سال و ماه در اول اسلام هم چنین بود و بسبب متابعت عرب
جهودان در حساب کتاب جهودان ماه سیزدهم را واذار خوانند که ثانی آذار است و بلغت
عبری کبیسه را عبر گویند بر وزن عنصر یعنی آبستن بماه سیزدهم و عربان نسئی میخوانند یعنی ماه در آخر
افکنده ولی نسئ در لغت بمعنی زن حبلی است چنانچه صاحب صحاح اللغة می‌گوید و این معنی با عبری
مناسبت است القصه بحکم آیه شریفه إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ الآیه و حکم آیه مبارکه
إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ الآیه
کبیسه در اسلام حرام شد و در آن سال آخر که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بزیارت بیت الله
الحرام مشرف شدند سال کبیسه نهم بود و سال حجة الوداع بود و بر حسب اتفاق ذیحجه نسئی با ذیحجه
هلالی مطابق افتاد و حضرت در خطبه حجة الوداع این دو آیه شریفه را بر امت خواندند فرمودند
إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و کبیسه را در اسلام حرام فرمود
و سال و ماه هر دو قمری شد و نسئی منسی شد و این تفصیل چون خالی از فایده نبود بر مناسبت
روز مولود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم تحریر افتاد القصه شش ساعت بغروب مانده

آذار
واذار

جناب ناصر الملک و اعیان شهر آمده از شهر رشت روانه شدیم و اینطرف پل حاجی محمد باقر حاجی
بهاء الملک و اعیان شهر را وداع کرده مرخص شدند ناصر الملک تا خلعت پوشان آمدند و از آنجا
وداع کرده ایشان هم برگشتند و کالسکه را تا کهدم آوردیم و در بین راه بسیار درختهای شکوفه
آلوچه جنگلی و شفتالو و سیب خیلی باصفا بود در جنگلهای گیلان تا اواسط حوت همیشه شکوفه است بعد از
آنکه سیب و شفتالو و گوجه تمام شد شکوفه به است و پس از آن انار است و پس از آن نوبت گل
ابریشم است که دو ماه امتداد دارد و بنفشه سفید و بنفش در کنار راه بیحساب بود و نیم ساعت بغروب مانده
وارد چاپارخانه کهدم شدیم

سنه ۱۲۹۳ روز شنبه سیزدهم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ از چاپارخانه کهدم تا پای سفید کتله با کالسکه آمدیم
و سفید کتله که اول گردنه و کوهسار است متصل به سفید رود است که سفید رود از پهلوی او میگذرد
و از کهدم تا چاپارخانه رستم آباد همه جا کوه طرف یمین است که اغلب جاها از دامنه کوه گذشت
و همه جا طرف یمین جنگل و کوهسار و طرف یسار سفید رود است این اوقات وقت طغیان سفید رود است
اغلب جاها میان دو کوه مالامال از آب بود و خیلی باصفا بود و از پل حاجی محمد باقر تا کاوه سرای
امامزاده هاشم سی هزار و هشتصد و بیست ذرع است و از گاوراه تا سفید کتله سه هزار و
سیصد و هفتاد و پنج ذرع است کتله بزبان گیلانی محرف کتل ترکی است چون خاک آن سفید است
لهذا سفید کتله گفته اند و تا راهدار نقل بر جنگل طرفین راه انبوه با شکوه و اشجار قوی و بلند است
از آن پس رفته رفته تنگ و کوتاه می شود که نسبت باطراف رشت حکم عراق را دارد و در رستم آباد
زراعت گندم و جو زیاد می شود و از راهدارخانه نقل بر تا چاپارخانه رستم آباد یک فرسخ است

روز یکشنبه چهاردهم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ از چاپارخانه رستم آباد به منجیل آمدیم پل منجیل که وقت
رفتن دو چشمه او خراب بود دو چشمه آن را بحکیم الملک ساخته تمام شده بود و یک چشمه دیگر را هم استاد اکبر معمار گفت که
در اوایل جمادی الاولی تمام میشود می گفت روزی سه چهار ساعت باد در فرصت نمیدهد که کار کنیم

چون بعد از ظهری بود باد شمال برخواسته بود و با جریان آب تصادم داشت که قطرات آب
مثل باران از چشمه‌ها بالا می‌آمد وقت رفتن چون صبح بود صدمهٔ باد را نداشتیم ولی دیدن این
باد که ثانی باد عاد است لازم بود همه گز چنین باد در هیچ جا ندیده بودم و چنان دانستیم چون
طرفین پل کوه است مجری و مهب ریح منحصر بهمین تنگه است که پل ساخته اند از آن جهت باد آن
مکان شدید است و الا مخصوصاً نباید باد این مکان این طور زیاد عاصف و قاصف باشد و هر جا که
اینطور باشد باد در آن مکان سخت خواهد وزید بهمین باد ستام درختهای زیتون منجیل مایل بطرف جنوب است
و عجب انکه این باد منجیل در بهار و تابستان تا اواسط پائیز غالبا بعد از ظهر میوزد و در طلوع فجر آرام
می گیرد و باز بعد از ظهر بنای وزیدن را می گذارد و اگر در تابستان این باد نوزد اهل منجیل از
پشه هلاک میشوند حکمت الهی است که بآن باد عادت کرده اند کل حزب بما لدیهم فرحون

روز دوشنبه پانزدهم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ از منجیل بکاروانسرای پاچنار آمدیم چون کاروانسرا
خیلی کثیف و بد بود که چادر هم نمیشد آنجا بزنند ناچار در قشلاق طایفهٔ چلکینی منزل کردیم که نسبت بکاروانسرا
کثیف حکم قصر شریف دارد و اهل قشلاق هم کلا به ییلاق رفته بودند و در قشلاق دو سه نفر برای فروختن
کاه و جو برای ما نگاه داشته اند و کاروانسرا هم از بناهای حاجی محمد هادی تاجر است که پل را ساخته است
و آب شاهرود طغیان داشت و آب از دو چشمهٔ بزرگ پل حاجی محمد هادی منصرف و منحرف شده از
دو چشمهٔ کوچک پل میرود اگر آب را برنگردانند و بزینت که آن دو چشمهٔ کوچک مقاومت
تاب آن آب را نداشته باشد و عنقریب خراب شود خیلی بکار متردّدین می‌آید و از دیوان حکم شده بود
که در پاچنار چاپارخانه بسازند و استاد اکبر معمار برای بازدید آنجا آمده بود اگر ساخته شود خیلی
بکار متردّدین خواهد آمد

سنه ۱۲۹۳

روز سه شنبه شانزدهم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ از قشلاق چلکینی روانه شده قدری در کاروانسرای
پاچنار معطل شدم که جای چاپارخانه را میان آب انبار و کاروانسرا معین کردم همه رعیتها گفتند اگر

حمام از سنگ و آجر و گچ باشد که طاق بزنند دوام او در این سرما و برف و تری خواهد بود
بجناب ناصرالملک پیغام دادم که تفاوت طاق آجری با تیر چوب خیلی کم است بعرض خاکپای
مبارک برسانند که انشاءالله این چاپارخانه بانجام برسد در زمستان احیای نفوس خواهد شد
این کاروانسرا بجز طویله مال هیچ جای نشیمن ندارد که بتوان دو ساعت آنجا زیست کرد و تقریبا
خرزان نرسیده در دامنه کوه چند سیاه چادر ایلخی‌ها بود و آنجا در سیاه چادرها را دیدم
زهرا نام پیرزن قوچاقی بود * عجوز تمنی ان تکون فتیة * وقد یبس الجنبان و احدودب
الظهر * تروح الی العطار تبغی شبابها * و هل یصلح العطار ما افسد الدهر *
از سن او پرسیدم گفت وقتی که فتحعلیشاه مرحوم شد من شوهر داشتم و همین کبخلی پسرم را داشتم برای
او اجاق روشن کرده در کنار او جاق نشسته بود جوانی میکرد و متصل میجنبانید و آه میکشید گفتم
چرا اینقدر آه میکشی گفت پسرم کبخلی نوکر است سوار را خبر کرده اند که بسفر برود و اولاد هم ندارم غصه
او را میخورم که دیگر او را نبینم چو باشد نماز میخوانی حمد و سوره را خوب خواند و وارد ده ام
یکان یکان خوب شمرد خیلی خوشم آمد هیچ کار نمیرفت نه زهرا در آن صحرا اینطور ماند و یاد گرفته
باشد و بعد از نهار قریب بظهر چنان هوا مه و دود مان شد که جبال و شوامخ و تلال و بوادی پوشیده
و پنهان گشت بلکه در چند قدمی راکب مرکوب از نظر محجوب شد آقا کاظم کدخدای خرزان میگفت
دیروز در اینجا برف آمد که اگر زمستان بود یکپارک در صحرا دوام میکرد و هوا هم خیلی سرد بود
و آقا کاظم کدخدای خرزان گفت که سه چهار سال قبل یکنفر از فرنگیها آمده بود و مساحت این کوهها را
میکرد و میگفت که ارتفاع قله خرزان تا شهر رشت سه هزار و سیصد و بیست و دو ذرع است چنان
دانستم او فوت گفت آقا کاظم ندانسته است و اگر درست گفته باشد تقریبا یازده هزار فوت میشود
و خرزان با این تفری حمام گرم خوب داشت و در دهات معتبر طولکات گنجه و شماخی و شکی که هر یکی هزار
خانه است حمام ندارد نزدیک بغروب به ده دومان آرام گرفت از منزل در آمده بتماشای کاروانسرا
رفتم آقا کاظم بیان کرد که نقصان این مسجد است که ندارم گفتم انشاءالله اگر حیاتی مسجد بپای من

کرانشا بامدامسال ساخته شود و تعهد کرد که در عرض دو ماه چون دست رعیت خالی است
کمک کرده بانجام می‌رسانم و قرار شد که در پهلوی حمام هم در کنار راه بسازند که در معنی برای
غربا که عبور می‌کنند منزلگاه باشد

سنه ۱۲۹۳ روز چهارشنبه هفدهم ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ از قریه خرزان روانه شده بقریه آقا بابا رفتیم و تا سر
زیری بطرف قریه مزرعه و یمن دنیا راه بود از قطعات برف مشحون و در سر گردنه کوههای چرکره
تا مین طارم و سلطانیه است مالامال از برف پدیدار بود و چرکر مخفف چهار کره است و کر باصطلاح
ایلات دره را می‌گویند در آن کوهسار چهار دره بزرگ است از آنجهة چرکر میگویند که تقریباً از شمال
بجنوب امتداد دارد و قریه اسمعیل آباد در میان گردنه و قاپان چاپارخانه خیلی بکار مترددین در زمستان
می‌آید که از هلاکت برف و کولاک نجات میدهد و از تپه که بسمت مزرعه سرازیر میشود شهر قزوین و دامنه
سلطانیه طهران پیداست و از قریه خرزان تا مزرعه در دو ساعت و نیم آمدیم و شکوفه بادام زیاد بود
بادام از بیروت آمده که در دوازدهم محرم که مطابق نوزده درجه دلو بود بتماشای بیروت رفتیم
شکوفهای بادام مثل امروز جلوه و صفا داشت که بیست و سیم حمل است که شصت و چهار روز شمسی
تفاوت این مکان با بیروت است سبحان الله مالک الملک چه حکمتی در اختلاف امکنه و امزجه است و بجز
ذات پاک پروردگار کسی از این اسرار آگاه و خبیر نیست (لا تقف ما لیس لک به علم) و در نهارگاه
مزرعه وجه حلالی از بابت اجاره ملک کردستان رسید که هیچ گمان نمیرفت که در آن مکان جدا کرم
شاطرباشی شود و در ترک اسب پول حلال بیاورد گفتم چون کار خیر بود خدا توفیق داد در همان جا
مبلغ پنجاه تومان به آقا کاظم کدخدای خرزان از جهة مسجد دادم انشاء الله مسجد اسس علی التقوی خواهد
شد و تعهد کرد که تا غره رجب بانجام برساند القصه سه ساعت بغروب مانده به آقا بابا رسیدیم چهار
ساعت و نیم راه آمدیم ولی از چهار فرسخ زیادتر نیست و در آقا بابا باغ بزرگی مالک اول و حاجی آقا تجار
ملک التجار احداث کرده که چهار هزار درخت بادام دارد از شکوفها در زمین فرش سفید گسترده‌اند
و در هوا چادر سفید کشیده‌اند خیلی خوب بود بادامستانی به آن خوبی در جاهای دیگر دیده نشده است

درختها

در نزدیکی مزرعه‌های طالقان از مباشرین و ملاو سپید و ریش سفیدان باستقبال آمده بودند
آقا بابا نور چشمی عبدالعلی میرزا با کالسکه مرسولی نواب اشرف والا حسام السلطنه دام اقباله العالی
رسید

سنه ۱۲۹۳
روز پنجشنبه سیزدهم ربیع الاول ۱۲۹۳ هجری (اول نیسان ماه رومی است) بالخیر والعافیه پسر مرحوم
رکن الدوله علیتقی میرزا طاب ثراه آقا بابا بشهر قزوین رفتیم و تا قریه نظام آباد نواب عضد الدوله
سلطان احمد میرزا حاکم قزوین با بنی اعمام کرام اسحق میرزا و یعقوب میرزا پسر مرحوم ظل السلطان و حشمیم
و سایر اعیان ولایت تشریف آورده بعد از ظهر وارد دار الایاله قزوین که باصطلاح
قزوینیها از عهد صفویه بدولتخانه معروف است وارد شدیم و در اول نیسان باران رحمت الهی
وکلاغ
هم آمد و در هیچ شهری بقدر شهر اصفهان و قزوین کلاغ سیاه نیست که از صدا نمی‌توان خوابید و گویند شهر
قزوین از بنای شاپور ذوالاکتاف است و سور قزوین از بنای زبیده زن هرون الرشید است
سنه ۱۷۶
و برحسب اتفاق لفظ قزوین بحساب عدد تاریخ بنای سور آن شهر است که یکصد و هفتاد و شش
هجری است

سنه ۱۲۹۳
روز جمعه نوزدهم ربیع الاول ۱۲۹۳ صبح بتماشای باغ و کلاه فرنگی شاه طهماسب اول رفتیم خیلی خراب
و ویرانه بود و پس از آن باتفاق نواب عضد الدوله بخانه ابن عم مکرم اسحق میرزا ولد مرحوم رکن الدوله
علیتقی میرزا طاب ثراه رفتیم و در خانه اسحق میرزا کتاب فروشی چند جلد کتاب آورده بود یک
کتاب جنگی خریدم و یک حافظ خوب داشت نواب عضد الدوله برای استقبال احوال من و ورود
طهران و مراحم ملوکانه فالی باز کرد این غزل آمد ❊ خوشا شیراز و وضع بیمثالش ❊ خداوندا
نگه دار از زوالش ❊ بشیراز آی و فیض روح قدسی ❊ بجوی از مردم صاحب کمالش ❊ اسحق میرزا
و عضد الدوله گفتند که شما بشیراز مأمور خواهید شد گفتم خواجه لسان الغیب است ولی در من هزار عیب
که نتوانم متحمل اعباء حکومت و اجرای خدمت بشوم حالا که دلی خسته و تنی رنجه دارم تا تقدیر
الهی و تدبیر پادشاهی چه باشد

دوشنبه

سنه ۱۲۹۳ روز شنبه بیستم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ چهار ساعت بغروب مانده از شهر قزوین در آمده نواب عضد الدوله
و حاجی میرزا آقا خارج شهر مشایعت کرده از نواب معزی الیه وداع کرده روانه شدیم و در عرض راه باد
و باران شد و در هوا در طرف شرق دو قوس قزح بالای هم پدیدار شد خیلی تماشا داشت و قوس قزح
اسفل بقدر نیم ساعت طول کشید که تا محو شد باین امتداد قوس قزح ندیده بودم و کوههای طرف
شمال و شمال شرق را و کوههای طالقان را برف زد و امروز بیست و هفتم ماه جلالی است هوا
بسیار سرد شد و نیم ساعت بغروب مانده وارد عبد الله آباد شدیم که عوام عبدل آباد میگویند تا
شهر قزوین سه فرسخ و نیم است و در طرف جنوب مشرق قزوین واقع است

سنه ۱۲۹۳ روز یکشنبه بیست و یکم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ صبح چنان مه دودمان کوه و بیابان را گرفته بود که
هیچ معهود نبود که در صحرا سیم عبدل آباد و خاک علی چنین مه و ضباب باشد که مثل گیلان بود و بعد از
دو ساعت که آفتاب شد هوا خیلی گرم شد که آن سرما سیم دیروز و این گرمای امروز هر دو غیر معهود
بود و از عبدل آباد تا قریه قشلاق چهار فرسخ است حرکت بطرف مشرق است و از آن جا تا قریه
کازرپسنک دو فرسخ است حرکت بطرف مابین شمال و مشرق است که بمشرق مایل تر است و در
کازرپسنک این شعر بخاطرم آمد ❊ تو پاک باش و مدارای برادر از کس باک ❊ زنند جامه ناپاک گازران
بر سنگ

سنه ۱۲۹۳ روز دوشنبه بیست و دویم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ از قریه کازرپسنک باوغلان تپه رفتیم
اوغلان تپه در جنوب مشرق کازرپسنک است و پنج فرسخ مسافت است و در عرض راه باران باد
خوردیم پنج ساعت بغروب مانده وارد اوغلان تپه شدیم

بلغ السیل الزبی

روز سه شنبه بیست و سیم ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ در اوغلان تپه توقف شد شب گذشته و امروز باران
رحمت الهی سهل و جبل را سیراب کرده است یحیی الارض بعد موتها

روز چهارشنبه بیست و چهارم ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ (اول روی هشت ماه جلالی) امروز که هوا
صاف شد و سحاب از هوا و ضباب از زمین برخاست معلوم شد که تا قریه ولیان و فشند برف آمده

الزبی جمع زبیه وهی حفرة تحفر للاسد اذا اراد واصیده واصلها الرابیه لا یعلوها الماء فاذا بلغه السیل کان جارفا مجحفا یضرب لما جاوز الحد الرابیه ما ارتفع من الارض

و در خانقان برف را در بهار روفته اند و سر درختی آن صفحات را سرباز و داشت امروز محمد باقرخان
مرخص شده بطهران رفت و امروز در اوغلان تپه بالای قاسم کرچی طرح خیابان کرده بطول
سه هزار ذرع و عرض شش ذرع که انشاءالله تعالی ساخته و پرداخته شود

۱۲۹۳ روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر ربیع الاول ۱۲۹۳ بعدازظهری نورچشمی میرزا ابوالفتح میرزا خلف الصدق
نواب اشرف والا حسام السلطنه دام اقباله که سمت دامادی اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه را
دارند در قریه شهرآباد شنیده بودند که با وغلان تپه آمده ایم زحمت کشیده با وغلان تپه آمد
سلطان حسین میرزا پسر مرحوم سیف الملوک میرزا و نوذر میرزا پسر مرحوم رضاقلی میرزا نایب الایاله
و اسمعیل میرزا پسر مرحوم کیومرث میرزا ملک آرا و حاجی معتدل شیرازی در خدمت ایشان بودند
و شهرآباد از توابع شهریار است و تا اوغلان تپه چهار فرسخ مسافت دارد (امروز اول ثور است
و شب گذشته تحویل شمس ببرج ثور شده است)

روز جمعه بیست و ششم شهر ربیع الاول ۱۲۹۳ بعدازظهری نورچشمی ابوالفتح میرزا بسلامتی رفتند و جناب
والا نصرة الدوله از شهر آدمی فرستاده و احوال پرسی کردند بقول عثمانیها تبریک بعمل آورده بودند

۱۲۹۳ روز شنبه بیست و هفتم شهر ربیع الاول ۱۲۹۳ در اوغلان تپه اطراق بود
روز یکشنبه بیست و هشتم شهر ربیع الاول ۱۲۹۳ در اوغلان تپه ایضا اطراق بود
روز دوشنبه بیست و نهم شهر ربیع الاول باران و تگرگ زیاد آمد باز کوهها برف زد خیابان
جدید در آن پنج روز باتمام رسید

از سلیمانیه روز سه شنبه سلخ ربیع الاول ۱۲۹۳ هجری از اوغلان تپه بالخیر والعافیه روان شدیم بسلیمانیه رسیدیم
سه ساعت بغروب مانده وارد سلیمانیه شدیم و در بهارکاه حضرت اشرف والا نایب السلطنه دام
اقباله پرده پوش احوال این بنده را کرده دستخطی نوشته بودند و در عرض راه باران زیاد خوردیم
و در سلیمانیه گلهای ارغوان شکفته گوئی آتش نمرودی افروخته است حضرت ضیمران و حمرت ارغوان

و بیاض ازهار و سواد اشجار کاذیال حور اقلت فی غلائل مصبغة والبعض اقصر من بعض
صبغة الله ومن احسن من الله صبغة نعم ما قال الشیخ برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقی دفتریست معرفت کردگار

روز چهارشنبه غره ربیع الثانی سنه ١٢٩٣ از سلیمانیه بکن آمدیم شب گذشته تا نصف شب بطور ری باران
آمد که سیلهای گران از هر طرف برخاست چنانچه منوچهری گفته ❊ ز صحرا سیلهای برخاست هر سو
دراز آهنگ و پیچان و زمین کن ❊ چو هنگام عزایم زی معزم ❊ شتابان شد ثعبانان پرکین ❊ و در
خبراست اذا اراد الله بقوم خیراً مطرهم باللیل وشمسهم بالنهار امروز در بهارگاه باغ
مرحوم میرزا زین العابدین البرز باران آمد کوه البرز سبز که نزدیک آنجا واقعست برف زد و خیلی سرد
شد و در کن جناب وزیر لشکر میرزا موسی باستقبال آمدند عصری نواب مستطاب اشرف والا
حسام السلطنه دام اقباله العالی و نواب مستطاب نصرة الدوله دام اجلاله و سرکار حاجی عمو
سیف الدوله میرزا باستقبال آمدند و شب را در کن تشریف داشتند و همه صحبت که و منی و مرده و عقبا
بود ❊ شب رفت و حدیث ما بپایان نرسید ❊ شب را چه گنه قصه ما بود دراز ❊

نهم

روز پنجشنبه دوم ربیع الثانی سنه ١٢٩٣ هجری مطابق اول اردی بهشت ماه جلالی مطابق بیست و هفتم
اپریل ماه انگلیسی سنه ١٨٧٦ مسیحی از کن بدار الخلافه آمدیم بالخیر والعافیه وارد وطن مألوف یعنی دار الخلافه
الکبری شدیم از روز خروج از طهران تا روز دخول دویست و سی و سه روز کشید و از این ایام یکصد و
هفده روز را در ولایت و منازل عرض راه توقف کردیم و یکصد و شانزده روز خواه در خشکی خواه
در دریا در حرکت بودیم و از این یکصد و شانزده روز که حرکت میکردیم مدت سی و هفت روز در
دریا و بحر بودیم و مدت هفتاد و نه روز در خشکی و صحرا و نواب مستطابان حسام السلطنه و نصرة الدوله
دام اقبالهما تا خانه همراه بودند در طرشت نهار خورده قبل از نهار حاجی صدر الدوله ایشیک آقاسی
باشی حضرت گردون بسطت ولیعهد دولت قاهره مدظله العالی از جانب معظم الیه با سواری درشکه

١٢١٣

و در خارج کن حاجی عباسعلی برادر و سایر کسان و متعلقان جناب مجتهد الزمانی حاجی ملا علی حفظه الله بار شیشه سفیدان و کلاه که آمده بود چون در طوفان دریا که ما بین فرنگستان و روس واتفاق افتاده بود هزار تومان بمن سیلاب از دریا کرده بودم و بهانجا با حاجی عباسعلی مکانی که برای ساختن پل مناسب بود در آنجا معین کردیم که انشاء الله خداوند توفیق به که باین ثواب نائل کرده بحق محمد و آله

باستقبال آمدند و بعد نواب جهان سوز میرزا امیرتومان از جانب جناب اشرف امجد سپهسالار
اعظم دام اقباله تشریف آوردند و مقرب الخاقان میرزا محمود وزیر نواب انخلانده با احتساب الملک
از جانب حضرت نایب السلطنه دامت شوکته آمدند و سرکار معظم الیه دیدکه و کالسکه فرستاده بودند
در کالسکه ایشان با خوانین عظام سوار شده بشهر آمدیم و حاجی محمد حسین قاجار دولو و حاجی محمد رحیم خان
قاجار تمام بابی تعصب تجری با جمعی از اعیان قاجاریه باستقبال آمده بودند و نواب حاجی بهاء
پسر مرحوم سیف الدوله میرزا
الدوله ماهان میرزا و نصرالله میرزا و محمد رضا خان میرزا ایشیک آقاسی باشی سرکار نایب السلطنه آمدند
پسر مرحوم محمد رضا میرزا
بفضل الهی در مراسم اعلیحضرت شاهنشاهی بالخیر والعافیه پنج ساعت و بیست دقیقه از دسته ساعت که گذشت
وارد دروازه و شش ساعت و بیست دقیقه از دسته ساعت گذشته وارد خانه شدیم علمای
ذوی الاحترام و شاهزادگان عظام و وزرای کرام تکیه پرسش احوال نموده موکب فیروزی
کوکب همایون تشریف فرمای شکار جاجرود بود از آن جهة در آن روز از فیض حضور باهر النور محروم
شدم و روز دیگر که موکب همایون وارد شد سرداری تن پوش مبارک بسرافرازی این بنده
درگاه مرحمت کرده احضار فرمودند پس از تقبیل آستان و شرفیابی حضور مبارک اذن جلوس دادند
تقدیر یکساعت خلوت فرموده از کماهی حالات و ولایات و احوال سفرای مامورین دولت
علیه استفسار فرمودند و آنچه میدانست بیان واقع را بعرض خاکپای مبارک رسانیده عرض
کردم که کتابچه عرایض لازمه را نوشته بنظر مبارک خواهد رسید و استدعا کردم که دولت
عثمانی و روس و کپتانهای کشتی تعهدی از مرحمت نشان دولت علیه ایران را کرده اند و بعضی را
این بنده درگاه جسارت کرده وعده کرده ام استدعا دارم که مرحمت کرده فرامین
قضا آیین در حق آنها صادر شود که باعث سرفرازی این بنده است بلفظ مبارک
فرمودند که بهر کس وعده کرده و یا تمنا کرده اند صورت او را بجناب سپهسالار اعظم
بدهید بی مضایقه مرحمت خواهد شد
والحمدلله که برای این بنده در داخل از لقای سلطان و در خارج از عطایای نشان سرافرازی

والبته کرده

حاصل کرده‌اند و تفصیل نشانهای شیر و خورشید مرحمت از این قرار است

دولت عثمانی

جناب شریف عون الرفیق پاشا امیر جده شریف بزرگ مکه
درجه دوم

شریف عبدالمحسن پسر عموی شریف بزرگ
درجه سیم

خیری پاشا معاون حضرت خدیو مصر که وزیر باطنی است
درجه دوم

حسن پاشا مستشار زراعت مصر
درجه سیم

علی بیک قائم مقام ایالت حجاز که در جده سکونت دارد
درجه سیم

رشید بیک میرآلای در اسلامبول
درجه چهارم

روزنامه نویسهای اسلامبول که باید اسم و درجه نشان را جناب وزیر مختار معین الملک معین نمایند
چهار طغرا

دولت نمسه وغیره

کپیتان اول کشتی کمپانی مسمی ناسره انطوسیه رسل
درجه چهارم

ایضاً کپیتان اول کشتی کمپانی مسمی بهان گری انطونیو کوبی شیش
درجه چهارم

احمد افندی جبر وکیل دولت ایران در یافه
درجه پنجم

احمد افندی وکیل دولت ایران در برزیل در سویس
درجه پنجم

اسکندر بیک پسر الیاس بیک قونسول دولت ایران در بیروت
درجه چهارم

موسیو ژورل روشن آقینه واپورات کمپانی نمسه ساکن جده
درجه پنجم

محمد ... ... دولت ایران در جده که زحمت حاج با اوست
درجه چهارم

صاحب منصبهای دولت روسیه

حکیمباشی عموسیه مریضخانه تفلیس یوسف آقا یادیچ کارامایچ
درجه دوم

نیکل نیکیت پولیس مسطرندر پوتی بارون سکی تنبکت
درجه سیم

ژنرال لومی دژه عضو مشورت خانه ادارهٔ قفقازیه
درجه دوم

یوریوف رئیس دفترخانه گورناطور بخواهش جناب سپهسالار اسکی
درجه سیم

الکسیوف رئیس پست خانه بادکوبه بخواهش جناب سپهسالار اسکی
درجه دوم

گنسیار شالیقوف معاون اول رئیس دفترخانه گورناطور بادکوبه بخواهش جناب سپهسالار اسکی
درجه سیم

تن کونبکوف نجل بیک راکان ناله درجهٔ پنجم	رضا بیک پولیس سطر راکاناله درجه چهارم	بوعده موسکی نجل بیک مسکی درجه چهارم
برولیس ویس کورنا طور بادکوبه درجه سیم	میرزا یوف ملقوانی و آج صاحب کارخانه بادکوبه درجه چهارم	حاجی علی بیک تاجر شماخی که از اعیان شماخی است درجه پنجم
لوح بیک مترجم بادکوبه درجه پنجم	کپیتان اول کشتی روسیه موسیو ژان گورکویچ درجه چهارم	کپیتان اول کشتی بوکت استراخانسکی
قونسول دولت روس در بیت المقدس درجه چهارم	نجل بیک کوک چاسی اندری فلیکت سوویچ درجه چهارم	نجل بیک شماخی یوسف مارتی بای ناوج درجه چهارم
سارو حان سپید کرده کوک چاسی درجه پنجم	نجل بیک بلوکت بادکوبه خزینه فوراطونوف درجه پنجم	موسیو خودی جی قونسول دولت روس در باطوم درجه سیم
موسیو نایب قونسولخانه روسیه باطوم درجه پنجم		

و کتابچه‌های دیگر که عرض شده بود بنظر مبارک رسانیده تحسین فرمودند بجناب اشرف افخم
سپهسالار اعظم دام اقباله شرحی فرمودند که در مجلس شورا خوانده بمطالعه جنابان وزرای
عظام رسیده اگر صحیحست معمول دارند و یکی را از وزرای عظام و اولیای دولت قاهره
تعیین کرده پسندیده بودند که از این قرار باید معمول داشت که صلاح و صواب است و نوشتن آن کتابچه‌ها
در این روزنامه خارج از رسم روزنامه نویسی است میرزا محمد ساوجی خوش نویس که سنین عمرش
هشتاد است تاریخ ورود را خوب انشا کرده

جزاک الله فی الدارین خیراً ۱۲۹۳ — سال تاریخش حسین معز آمد — کا افزون ناد قوت ذات توا — زنج برگشت چون نواب والا سنه ۱۲۹۳
خیر مقدم صدر ۱۲۹۳ — بی نیت خیر تاریخ ایاب ۱۲۹۲ — تاریخ ذهاب شد — و له ایضاً سنه ۱۲۹۲

و بپایان رسید این روزنامه سفر بیت الله الحرام و کتبتها بیمنای الداثرة فی شهر ربیع الثانی

سنه ۱۲۹۳

من شهور سنه ۱۲۹۳ هجری انا العبد العاصی معتمد الدوله فرهاد بن ولیعهد الامجد الافخم عباس میرزا ابن سلطان الاعظم فتحعلی شاه قاجار طاب الله ثراه و مقصد عی است اگر عیب و نقصی بنظر مطالعه کنندگان آید بنظر عفو و اغماض اصلاح فرمایند الانسان محل النسیان[۲] و مناسب چنان دید که در آخر روزنامه قصیدهٔ ناصر خسرو علوی را که در حقیقت بیان احوال کرده است بر رشتهٔ عرض در آورد

۲ که این روزنامه با حرکت کشتی و تشمس و فرد و خوشی و ناخوشی روز بروز متحمل تمام بر نوشته عرض در آورده است

ناصر خسرو	علوی فرماید
حاجیان آمدند با تعظیم	شاکر از رحمت خدای رحیم
آمده سوی مکه از عرفات	زده لبیک عمره از تنعیم
یافته حج و عمره کرده تمام	بازگشته بسوی خانه سلیم
من شدم ساعتی باستقبال	پای کردم برون ز حد گلیم
مر مرا در میان قافله بود	دوستی مخلص و عزیز و کریم
گفتم او را بگوی چون رستی	زین سفر کردن برنج و به بیم
تا ز تو باز مانده ام جاوید	فکرتم را ندامتست ندیم
شاد گشتم بدانچه کردی حج	چون تو کس نیست اندرین اقلیم
باز گو تا چگونه داشته‌ای	حرمت آن بزرگوار حریم
چون همی خواستی گرفت احرام	چه نیت کردی اندران تحریم
جمله بر خود حرام کرده بدی	هر چه ما دون کرد گار کریم
گفت نی گفتمش زدی لبیک	از سر علم و از سر تعظیم
می شنیدی ندای حق و جواب	باز دادی چنانکه داد کلیم
گفت نی گفتمش چو در عرفات	ایستادی و یافتی تقدیم
عارف حق شدی و منکر خویش	بتو از معرفت رسید نسیم
گفت نی گفتمش چو میرفتی	در حرم همچو اهل کهف و رقیم

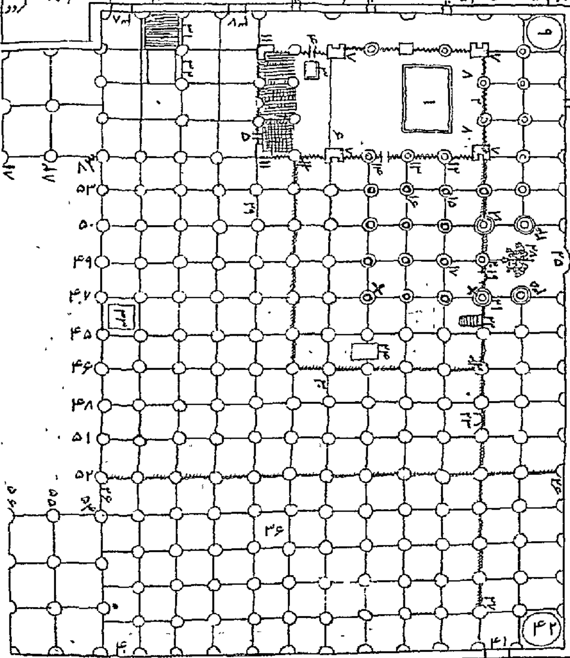
ایمن از شر نفس چو دیوی ... در غم و حرقت عذاب جحیم
گفت نی گفتمش چو سنگ جمار ... همی انداختی بدیو رجیم
از خود انداختی برون یکسوی ... همه عادات و فعلهای ذمیم
گفت نی گفتمش چو می گشتی ... گوسفند از پی اسیر و یتیم
قرب خود دیدی اول و کردی ... قتل و قربان نفس دون لئیم
گفت نی گفتمش چو گشتی تو ... مطلع بر مقام ابراهیم
کردی از صدق و اعتقاد و یقین ... خویشتن خویش را بحق تسلیم
گفت نی گفتمش بوقت طواف ... که دویدی بهروله چو ظلیم
از طواف همه ملائکیان ... یاد کردی بگرد عرش عظیم
گفت نی گفتمش چو کردی سعی ... از صفا سوی مروه بر تقسیم
دیدی اندر صفای خود کونین ... شد دلت فارغ از جحیم و نعیم
گفت نی گفتمش چو گشتی باز ... ماند از هجر کعبه دل بدو نیم
کردی آنجا بگور مر خود را ... همچنانی کنون که گشته رمیم
گفت از این باب هر چه گفتی تو ... من ندانسته‌ام صحیح و سقیم
گفتم ای دوست پس نکردی حج ... نشدی در مقام محو مقیم
رفته و مکه دیده آمده باز ... محنت بادیه خریده بسیم
گر تو خواهی که حج کنی پس از این ... این چنین کن که کردمت تعلیم

خداوندا ما را الله تعالی زیارت آستان ملائک پاسبان حضرت سید الاولین والآخرین صلی الله علیه و آله و سلم و طواف بیت الله الحرام را یک بار دیگر نصیب کند بحق محمد و آله ⁂ قسمتم کاش بدان کوی کشد دیگر بار ⁂ که از آن مرحله من دل [illegible]

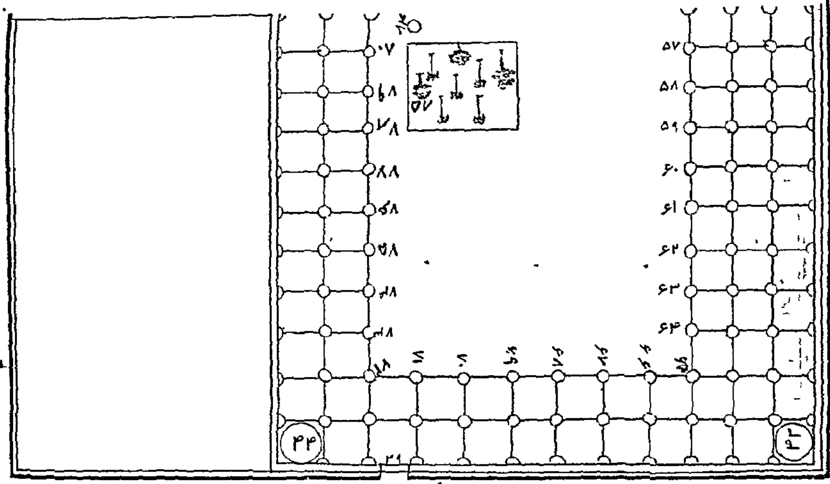
مشرق

شکل حرم محترم و مسجد معظم است که اسامی هر یک را در همین جا بنویسیم بجهت تنگی صفحه

بیکدیگر مخلوط میشد لهذا در ورق دیگر بعد هندسه هر یک را نموده ایم که فهم آن بر ناظرین باسامی معلوم گردد



مغرب


٥٧
٥٨
٥٩
٦٠
٦١
٦٢
٦٣
٦٤
٤٣
٤٤
شمال

تفصیل علامات اعداد هندسیه که در مسجد مطهر و حرم محترم و صحن مبارک جناب سید المرسلین و مفخر الاولین والآخرین حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم است			
۱	مرقد مطهر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله	۱۹	محراب مبارک
۲	در مبارک ضریح مطهر	۲	استوانهٔ مخلقه
۳	مضجع منور حضرت صدیقه طاهره علیها السلام	۲۱	ستون بزرک
۴	در مبارک مضجع منور حضرت صدیقه	۲۲	منبر مبارک
۵	در دیگر ضریح که اکثر اسم فاطمه علیها السلام بالای او نوشته‌اند	۲۳	محراب سلطان سلیمان
۶	در دیگر ما بین حجرهٔ حضرت صدیقه و مرقد	۲۴	جای اذان نماز و مکبر
	مطهر است که شبها از در مبارک مضجع منور	۲۵	محراب بزرک
	داخل شده از این در داخل روضه شده	×	ستونها یکه نصفه پائین ان مرمر است
	و چراغ از این در داخل میکنند		دو خط کشیده شده که معین شود
۷	در چهار گوشه پایهٔ بزرک که طاق	۲۶	کتب علی هذا الستون وما یحاذیها لمقدم
	گنبد مطهر بر این چهار پایه است		مسجد النبی صلی الله علیه وآله وسلم
۸	دو عدد شمعدان مضجع مبارک ناصر شاه که کنت	۱۱	ستونهای خیاره دار که تحمل انکه قربود با
۹	این کوه و سه طاق که بالای او مناره بلال است		مسجد قدیم با بنائی که افزوده‌اند
۱۱	دو پایهٔ دیگر که مضجع منور حضرت	۲۷	محسنست خط صورت که کشیده‌اند تا بزرک که علامت
	صدیقه بالای این دو پایه است		۷ دارد که ارتفاع او بقدر یک ذرع است
۱۲	استوانهٔ سریر	۲۸	چهل چراغ بزرگ
۱۳	استوانهٔ حرس	۲۹	چهل چراغ بزرک سفید
۱۴	استوانهٔ وفود	۳۰	چهل چراغ قرمز
۱۵	استوانهٔ ابی لبابه	۳۱	او طاق خواجه‌ها
.۱۶	استوانهٔ عایشه	۳۲	ایوان جلو او طاق که خواجه‌ها می‌نشینند
۱۷	استوانهٔ حنانه	۳۳	تحت جای اذان و مکبر
۱۸	ستون بزرک	۳۴	ستون بزرک

۱۰ علامت نجمهاست که برای [illegible]

٣٥	سوٗں بررك	٥٩	تميم بن حبيب الآبادي رضي الله عنه
٣٦	حمل چراغ بررك قرمر	۶	اسامة بن زيد رضي الله عنه
٣٧	باب كنز ايلك	٦١	مُحَمَّد الباقر رضي الله عنه
٣٨	باب بياه	٦٢	موسىٰ الكاظم رضي الله عنه
٣٩	باب توسل كه باب محمد ميكويند	٦٣	مُحَمَّد التقي رضي الله عنه
۴	باب رحمت	٦٤	الحسن العسكري رضي الله عنه
٤١	باب السلام	٦٥	اكرموا اصحابي فانهم خياركم
٤٢	درا وطاق بالائے اومبارك آيت	٦٦	مالك بن انس رضي الله عنه
٤٣	مبارك	٦٧	احمد بن حنبل رضي الله عنه
٤٤	مبارك	٦٨	عنهم اجمعين
٤٥	ماشاء الله لا قوة الا بالله	٦٩	رضي الله تعالى
٤٦	هو الله الذي لا اله الا هو	۷	محمد بن ادريس الشافعي رضي الله عنه
٤٧	مُحَمَّدٌ رسول الله صلى الله عليه وسلم اشهد بالله	٧١	نعمان بن ثابت رضي الله عنه
٤٨	ابوبكر الصديق رضي الله عنه	٧٢	احب اهل بيتي الحسن والحسين
٤٩	عمر الفاروق رضي الله عنه	٧٣	مُحَمَّد المهدي رضي الله عنه
٥٠	علي المرتضى رضي الله عنه	٧٤	علي النقي رضي الله عنه
٥١	عثمان ذو النورين رضي الله عنه	٧٥	علي الرضا رضي الله عنه
٥٢	حسن رضي الله عنه	٧٦	جعفر الصادق رضي الله عنه
٥٣	حسين السبط رضي الله عنه	٧٧	زين العابدين رضي الله عنه
٥٤	اصحابي كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم	٧٨	ابوهريرة رضي الله عنه
٥٥	حمزة اسد الله و رسوله رضي الله عنه	٧٩	عبد الرحمن بن عوف رضي الله عنه
٥٦	طلحة الخير رضي الله عنه	٨٠	سعيد بن زيد رضي الله عنه
٥٧	سعد بن ابي وقاص رضي الله عنه	٨١	زبير بن العوام رضي الله عنه
٥٨	ابوعبيدة بن الجراح رضي الله عنه	٨٢	ابوالفضل عباس رضي الله عنه

۸۳	اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر	۸۴	چاه آب	
	۸۵	باغچهٔ مشهور بباغچهٔ حضرت فاطمه علیها السلام		

تذییل

طول مسجد در روضه مبارکه از باب توسل تا احد دویست و بیست قدم است

عرض مسجد از باب رحمت تا باب النساء یکصد و چهل قدم است

فاصلهٔ ستون شرقی از یکدیگر نه قدم متوسط است

و فواصل ستونهای واقع مطهر از یکدیگر هفت ۷ قدم است

دورهٔ ستونها متفاوت است یک ذرع و سه چارک و یک ذرع و نیم است

و ستونهای بزرگ سه ذراع است

و ستونهای که از نصف پائین سنگ مرمر کرده اند قطر آنها سه چارک است

ستونهای سمت مغرب صحن مبارک با انضمام نصفه ستون که وصل بدیوار است پنجاه و دو ۵۲ عدد است

که از عدد ۵۵ است که حمزة اسد الله و رسوله رضی الله عنه نوشته شده است

ستونهای سمت شمال صحن مبارک با انضمام نصفه ستونهائی که وصل بدیوار است هجده ۱۸ عدد است

که از عدد ۶۶ است که مالک بن انس نوشته شده است

ستونهای سمت شرقی صحن مبارک با انضمام نصفه ستونهائی که وصل بدیوار است سی و نه ۳۹ عدد است

که از عدد ۲۱۸ که ابو الفضل عباس رضی الله عنه نوشته شده است

عدد ستونهای مسجد مطهر من حیث المجموع دویست و بیست و پنج ۲۲۵ و چهار است

آنچه که از اسطوانه وفود که علامت ۴۲ دارد تا علامت × و تا عدد ۳۵ که ستون پنج رکعت است وزن آن عدد

تا ستونی که پهلوی او طاقی است که بالای او مناره بلال است که علامت تشدید دارد دو ستونهای

قطار ضریح مبارک که طرف شرقی است تا آخر که علامت ۷ دارد سی و پنج ۳۵ ستون است ستونهای است

که نصف پائین آن مرمر است

ستونهائی که این علامت دارد ۲۴ ستون است ستونهای چهار ده دار است بجهة آنکه فرق شد
میان مسجد قدیم با بنائی که افزوده شده است از سر دو ستون چراغ آویخته اند که با روغن زیتون میسوزد
غیر از چارها و چهل چراغ هاسی مسجد مطهر

فائده

عجب است که درین کتاب مستطاب طول و عرض ولایاتی که دیده شد نا ثابت شده عرض که دیده ثبت شد وطول و عرض مدینه منوره و مکه معظمه که مقصود زیارت این دو مکان شریف بود فراموش گشته در خاتمه شروع الکتاب مذکور میشود

الوها — لط لو

مدینه منوره در عرض بیست و پنج درجه و صفر دقیقه شمالی در طول سی و نه درجه و پنجاه و پنج دقیقه گرینویچ واقعست و در بعضی از کتب جغرافیا سی و نه درجه چهل و پنج دقیقه ضبط کرده اند که تفاوت آن سه دو دقیقه است

کالجی

مکه معظمه در عرض بیست و یکدرجه و سی و سه دقیقه شمالی و در طول چهل درجه و ده دقیقه و بیست گرینویچ و در کتابهای ریچ و سینت اپستادای پیشین عرض مکه را بیست و یکدرجه و چهل و دو دقیقه شمالی و در طول پنجاه و هفت درجه و ده دقیقه جزایر خالدات تشخیص داده اند چون جزایر خالدات معلوم نیست لهذا از رصدخانه گرینویچ بالفعل آنرا از مبادی ست که رای مبدء طول معین است چون میل کلی بیست و سه درجه و سی دقیقه است لهذا آفتاب در عرض سالی دو بار بسمت الراس اهالی مکه می گذرد یکی هشتم درجه جوزاست و یکی بیست و سه درجه سرطانست که میل این دو نقطه از معدل النهار با عرض مکه برابر است پس شمس در نصف النهار که بنقطه سمت الراس رسد سایه بکلی معدوم است و از هشتم درجه جوزا تا بیست و سه درجه سرطان چون آفتاب سمت شمالی الراس آن بلد است اظلال تمام دران حال جنوبی خواهد شد و ازین جهة مکه معظمه را ذو ظلین میتوان گفت والسلام خیر ختام

عرض شمالی ازمیر سی و هشت درجه و بیست و پنج دقیقه طول مشرقی گرینویچ بیست و هفت درجه و هشت دقیقه

عرض شمالی اسکندریه سی و یکدرجه و سیزده دقیقه طول مشرقی گرینویچ بیست و نه درجه و پنجاه و پنج دقیقه

عرض مصر قاهره سی درجه و سه دقیقه طول مشرقی گرینویچ سی و یکدرجه و پنجاه دقیقه

عرض شمالی جده بیست و یکدرجه سی و دو دقیقه طول مشرقی گرینویچ سی و نه درجه و بیست دقیقه

اختتام کتاب که شامل نسخ نثر است از منشآت طبع وقاد خاطر نقاد جناب فضایل مآب میرزا ابوطالب
نواب ابن مرحوم مغفور حاجی اکبر نواب است که در ماه صفر اللهم اختمه بالخیر والظفر رشته تألیف و تحریر کشیده است

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

مسافران بارگاه بندگی را در درگاه حضرت آن چه راه آوردی خوشتر از حمد و ثنا هست و ره نوردان
طریق شرمندگی را در پیشگاه پروردگار آگاه چه پیشتر از اعتراف بگناه سُبحانَكَ رَبَّ البَيت
تبارَكتَ وتعالَيتَ مِن بلوغنا الی مَعرفة ذاتك و وصولنا الی مَبلغ ثنائك انتَ كما
اثنَيتَ على نفسك وفوق ما يقول القائلون ويُسبّحك المُسبّحون شعر

ما نتوانیم حق حمد تو گفتن ؛	با همه کروبیان عالم بالا ؛	ما ز خدایا از هرچه گویم بی‌نیازی

و در مملکت بزرگی بی انباز بخشنده هر گناهی پناه هر درویش و شاهی و درود نامعدود و بر روان
پاک و گوهر تابناک آن سرور که در مبداء بی انتهاء عرفان گوهی ما عرفناک حق معرفتک را
از میدان ایقان بوده و سبیل عبودیت را بقدم ما عبدناک حق عبادتک پیموده و تحیات نامحدود
بر عترت کرام و آل ذوی الاحترامش که امنای خانه و قاسم جنان و نیران اند اما بعد بر گمگشتگان
وادی غوایت و طالبان سبیل هدایت و خداوندان ملک و متتبعان او از عجم و عرب مخفی نماند
که این مجموعه دلکش و روزنامه جانفزا که موسوم است بهدایة السبیل و کفایة الدلیل اسمی است با
مسمی و لفظی است سراسر معنی مجموعه ایست زیبا و روزنامه ایست شیوا اگر توانم گویم از آن مانی که
رسم سخن سازی گشت و دبستان گر سخن آید بتصنیفی بدین دلجوئی و تالیفی بدین نیکوئی از این پیش مولف و مصنف نیامد
که مقبول هر انجمن و خوش باشد و مطبوع هر سخنگوی نامش بوستانی است دلنشین و گلستانی با فر
و ایمن مشحون بهار افادات مثمر باثمار سعادات فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین

لآلی آبدار مطویه در هر سطرش شرم کید با گوهر ارزنده است و جواهر گرانبهای منظومه در هر شطرش رشک یک گردون اختر تابنده هم بفواید علوم عربیه مشحون است و هم بعواید فنون ادبیه مقرون مسایل فقیه را خصوص مسایل حج بیت الله الحرام را حاوی است اصول اغلب علوم را محتوی مخزن اسرار تنزیل است و مجمع رموز تاویل مقدمات تاریخی را مشتمل است و تاریخ تاریخ مورخین از آن حاصل هم مبتدی را نافع است و هم منتهی از آن منتفع فیلسوفان را درکار است و مترسلان از آن برخوردار شعر

بود چون حسن منظور نظرها	شود همچون حسنه مقبول لبها	ز الفاظ و عبارات بدیعش

کند در خاطره دانا اثرها ان کنت ناظراً فیها بعین الانصاف لرایته حلیساً انیساً لا یسوئک وما لیثاً لا ینرک صدیق لا یخونک وشفیق لا یجورک شعر

مذاکنات للادب موانس ❊ ومودت ومبشر ومدبر ❊ ومعید اداب ومونس وخشنه ❊ واذا انفردت مصاحب وسمیر . . روزنامچه سفر خیر اثر بیت الله الحرام نواب کامیاب فرخ رکاب آتی العقل وافر الفضل عادل کامل کافل است که یکتای جهان است و نادره دوران دُرر کلماتش تیمه دهر است و غرر عباراتش سلالة عصر تیغ سنان خصم شکر است و شیر شکار و کلک و بنان عنبر ریز است و گوهر نگار کشاف مشکلات حقایق است و کاشف معضلات دقایق کلمات فصاحت آیاتش در پارسی و تازی کالفلک الدایر مثل السایر گشته شعر

فی شانه ولسانه وسامه	وحنانه عجل لمن یتفقد	

روان پیکر نصرت است و پیکر شکوه دودمان خلافت مقرب درگاه شاهنشاهی است و منظور نظر عنایت پادشاه نایب الایالة الباهره معتمد الدولة القاهره زایر مدینة السلام طایف بیت الله الحرام شاهزاده آزاده اعظم فرهاد میرزا ادام الله تعالی ایام امارته ودولته که در این اوان سعادت نشان نظر باختلالی که در امر فارس بهم رسیده بود و این ملک که سرآمد ممالک ایران بل رشک معموره جهان است پریشان تر از طره خوبان و ویران تر از خاطر عاشقان آمده ساکنین و قاطنین آن ملک از شدت پریشانی دست از کار رفته از فرط بینوایی پای از رفتار مانده که صحرا و کوه از ساکن



و دخل انبوه و حاضر و بادی بستوه بودند از فرط ناامنی هرچه مسالک بود مهالک شده و هرچه مسافت
محل اخافت و مقام آفت گشته احرار را از اشرار بار بر خاطر نشسته و اعالی را از ادانی خار با دل
شکسته بر حسب حکم قدر قدر نافذ الامر اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت پادشاه جمجاه فلک خرگاه اسلام پناه
ظل الله فی الارضین شاهنشاه دنیا و دین شهریار زمان و زمین مالک الملوک مالک الممالک جنة الممالک
مظهر الطاف الهی زیور تخت پادشاهی بالنصر و الفتح و العلی السلطان بن السلطان بن السلطان
والخاقان بن الخاقان بن الخاقان سلطان صاحبقران ناصر الدین پادشاه خلد الله ملکه و دولته ۲ تمامت
حکومت و مهمات ریاست این ملک که در چنین زمان و این عهد و اوان از بس مشکلی مشکلترست و از بس صعبی
صعب بر نفس نفیس خود متحمل است و اینک اندک زمانی است که مسند دولت و حکمرانی این مملکت از
وجود شریفش مزین است و این دفعه ثانی است که پس از سی چهار سال بحکمرانی این مملکت مامور شده
و بفرموده جناب کمالات نصاب میرزای ابی‌تراب قار که دل فریب باز آمد چنانچه در قصیده خود فرموده اند چند شعری

اینجا ذکر می شود

بزرگ عم شهنشاه بعد چندین سال ۔ بپارس با دل دادست دوباره باز آمد

چو شد ز غیبت او سی و چار سال درست	دوباره آن در رحمت بما فراز آمد
زمان هجرتش ار چند بد موافق طبع	وصال او موافق دل نزد اهل راز آمد
خرد بدید بفرمود کای قار بگوی	وصال که از کف ما رفته بود باز آمد
عروس ملک بنام تو شد دوباره ولی	ز بس خراب شد این شوخ بی جهاز آمد

القصه درین زمان قلیل که وسعت معرفت اشخاص و معارف و آگاهی از حال عامی و عارف و امتیاز فقیر و
کبیر را از ظالم و شریر نداشت چه بسیار کارهای بزرگ فرمود و چه قرارهای محکم مقرر فرمود و تدارکها
بطوری فرمود که مخالف و موالفش بستایند و معاند و معاضدش در مقام تحسین بر آیند سایه انعام و
کرم بر خاص و عام افکنده و جناح عدل بر پیر و جوان گسترده نزدیک آمده که ملک روی بآبادی نهد
و کار دیدان اختلال با نتظام رسد عمده عمل که امنیت سرحدات و ثغور بود که امکان عبور و مرور از آنها
در کمال اشکال بلکه نزدیک به محال بود بحمد الله و المنه چنان امن و آسوده شد که اینک مرور و قوافل

۲ نواب معظم الیه دو بار در سال این مملکت قرین امتیاز و بحکمرانی این ملک ممتاز آمده اهالی شیراز از قدوم موکب منصورش رایات استبشار بر سپهر افراشتند و تمامت محلات و اسواق را آذین بسته چون ارباب خلد برین آراستند و پس از نزول بسریر مملکت داری و استقرار در مقر فرمانگذاری

وکاروانیان و عبور مترددین با بارهای گران و متعب چین و قسطنطنیه در نهایت آسان است و در غایت اطمینان
خاطر علی التواتر و التوالی فی الایام واللیالی حاصل است الی الحال ثم الحمد که جمیع فتوحات و میامن و
و مطالب حکمرانی را بنفس نفیس و وجود شریف متحمل است از طلوع شفق تا چهار ساعت از شب رفته در حالت
و مانع بر مسند حکومت نشسته و برسیدن امور عامه خورد و خواب را بر خود حرام فرموده در این ایام قلیل از
کثرت شدت اهتمام چه عدد کثیری از راهزنان نامی بیباک و دزدان نام آور ناپاک بدست آورده بسیاست
رسانیده و آنکه بدست نیامده و در اماکن متین و حصنی حصین خدا آفرین که هیچ عقلی باور نمیکرد ~~با~~ که از ایران
قلعه کوه که از بسیط خاک سر بکره افلاک کشیده و توان زیرش آورد و در واقع رکن رکین آن گروه بی ایمان
فضلعلیخان بیارلو بود که او هم در این اوان سعادت نشان از عون عنایت یزدانی و تاییدات آسمانی
و یمن طالع میمون و بخت روز افزون اعلیحضرت شاهنشاه روح العالمین فداه و شرایط حراست
و دقایق سیاست و عزم حزم و استبداد رای صواب و استصواب معتمدی که سایه اش بر مفارق اهل این
بلد انشاءالله پیوسته پاینده و افکنده باد باندک زمانی آن قلعه رزین حصین و حصنی حصین مفتوح آمد و آن
مطرود مردود بتیغ آتش بار فوج افشار مقتول آمد سرش بر دار است و تنش در دار بوار چون فتح نامه این
با اختتام این روزنامه میمون مطابق آمد خوشتر آن شد که بر وجه اجمال نامی از این اعمال در این صحیفه روزنامه
که مشتمل بر بدایع و عجایب وقایع است ثبت گردد که آن نیز یکی از وقایع عجیبه است و حکایات غریبه زیرا که چنانکه
خواهی شنید یکی در زمان آلب ارسلان و فتح این قلعه آمیز یکی در این اوان سعادت نشان و تحقیقه آن
مفصل این است که در یکی از گرمسیرات فارس قلعه ایست بس رفیع و متین موسوم بقلعه سروان قلعه
دارکوه تیرکه در شرقی قصبه جهرم است واقع شده و آن کوهی است در نهایت ارتفاع که عقاب
سپهر بقوت طیران بحوالی قله آن نتواند رسید و نسر طایر با آن بلند پروازی به پیرامن فراز آن
نتواند پرید شعر: یُناطُ عَلَیهَا لِلنُّجُومِ قَلائِدٌ ؛ وَیَنفَلُ عَنهَا لِلغَمامِ أَهاضِیبُ ،
اطرافش غیر متصل بکوهی دیگر در وسط صحرای مسطح در نهایت وسعت افتاده مشتمل است بر سه فقره که
فقره اولی و دومین را اهل صحرا و گرمسیرات دو رگ خوانند و گویند رگ اول و رگ دوم

یعنی توسط و واسطه اعلیحضرت

که یکی از قلاع تسعه مشهوره فارس است
که عن قریب انشاءالله تعالی بر وجه اجمال
از هریک از آن قلاع اسمی خواهی شنید

و در سر یک از این دو رک دو چشمه آب است در نهایت گوارائی و سبیل صعود بران دو رک و هبوط از آن دو
منحصر است براهی در نهایت باریکی و پستی و بلندی و اعوجاج که جز پیاده و یکنفر از آن طریق عبور نتواند کرد
و دو نفر پهلوی یکدیگر از آن راه نتوانند رفت مگر آنکه از عقب هم بروند و فقره سوم که بر اصل قله آن کوه
واقع است قلعه ایست در نهایت حصانت و متانت در رزانت از شدت ارتفاع سر بعیوق کشیده و قله
سماک رسانیده موسوم است بعالم بین صعود بران در نهایت صعوبت که دیده بان وهم جز بنردبان خیال خود را
بر کوشه ذروه رفعتش نتواند رسانید و هر که بدان قلعه تصاعد خواهد جز بدستیاری طنابهای قوی که بر میان تنش
بندند و از زیر بزبرش کشند در اصل آن قلعه خود را نتواند کشانید بالجمله شعر

آن کوهیست کاو را بر زمین باشد نشان	آسمانیست کو نه بر شد از آسمان

شرفاتش مماس فلک البروج نماید و عروج بران از قبیل ولوج جمل در سم الخیاط آید شعر

ز بالاش کونی که در ژرف چاه	فلک چشمه و چشم ماهی است ماه

این حصن حصین و قلعه خدا آفرین همیشه مأمن و معقل دلیران گردان و کردن کشان و یاغیان و متمردان ایران زمین بوده
چنانکه عبدالله شیرازی وصاف در ذیل احوال اتابکان فارس و ملوک شبانکاره شرح و بسطی در این باب مختصری
از آن این است که نسب آن ملوک باردشیر بابک یا منوچهر منتهی میشود و چنین گوید که قبل از ظهور اسلام
اسلاف ایشان اصفهبدان فارس بوده و در سنه اربعین و اربعمائه فضلویه بر نواحی فارس استیلا یافت
و مملکت سلیمان را در تحت تصرف آورد و در هر طرفی میری از امرای شبانکاره نصب کرد و قاورد بن
جغربیک در زمان الب ارسلان که سلطنت کرمان داشت از پی ازعاج و اجلاء ایشان نهضت فرمود
میان او و فضلویه محاربات رفت و خرابی تمام بنواحی فارس راه یافت عاقبت فضلویه دانست که
تاب مقاومت لشکر قاورد را زیاده بران ندارد منهزم بخدمت الب ارسلان شتافت و بانواع وسایل متوسل
جسته فارس و دارابجرد و مضافات را بمبلغ بیست و هفت هزار هزار درهم پس از وضع مخارج مقرره
و مرسوم مواجب لشکر مقاطعه کرد و قاورد را دست تعرض از دیار او کوتاه شد و بکرمان مراجعت نمود فضلویه را
در فارس مزید تمکن پیدا شد و در شیراز نواب کاشت و خود بدارابجرد رفت و متحصن زمان را عوام در تا ...

و کاین قلعه سفید آن قلعه سفید مشهور است
که در ممسنی واقع است مکرر قلعه [illegible]
نوسد جان خانه ایک بعض جواهر

ال القاطعه تقاعد ورزیده و از دیوان سلطنت در مطالبه تسامل کاربست تا آنکه متمایل بعصیان
و متجاهر بکفران آمد بقلعه در آن صفحات متحصن شد در شیرازنامه گوید آن قلعه منیع و حصن رفیع قلعه تبراتک
بر کوه تیرجرم واقع است نظام الملک او را محاصره کرد و از زیر برش آورده باقید اسیر در اصطخر محبوس
فرمود پس کوتوال قلعه باشارت وزیر او را در زی توریه بشهرستان عدم فرستاد و شاه شجاع پدر زین العابدین را
الدین را که کور کرده از قلعه اصطخر بقلعه سفید فرستاد و از آنجا احتیاط کرده قلعه تبرا محکمتر دانسته بقلعه
فرستاد و چندی آنجا بود رنجور شد حکم کرد او را به بم کرمان ببرند در راه وفات یافت درین اوان این مطرود
مردود بمناسبت اسمی همان عمل را پیش نهاد خود ساخته دوازده سال با تجاوز بود که طریق تمرد
عصیان پیش گرفته از تمام حکام رو گردانیده و از دزدان راهزنان متمردان قریب هزار نفر گرد او جمع آمده
در بیابانها از طرق و شوارع را بر رصاد رو و وارد بسته و در هر جا وطن کردی ناموس حتی آنجا عفت و ززدن
دفوج را انبرز آن کرد اکرد و فارغ و آزاد نشستی در هر صحرا و بیدا که آرامش گزیدی مجال گذار بر قافله
متردد محال با جیش را مجال نبودی از وقت زیاد درین مدت دراز نشیب بفراز آن کوه برده و اباد نمود
دار سرحبس بنائی که از قوافل و عابرین و مترددین و اهل بلد و بلوک در عبور و سلوک درین مدت متمادی بزور
در آن قلعه بجهت روز تنگدستی خود آماده و مهیا کرده ولی خود پیوسته در صحاری و براری مشغول تمرد و عصیان
و اذیت راهروان و مسافران و مسلمانان بود تا آنکه در اواسط این سال فرخنده فال سیچقان ئیل تحویل
سنه ۱۲۹۳ سنه ۱۲۹۳ هجری که خدای یگانه جدید داد این تخت کاه جمشید را از فر وجود ذیجود این شکوه دودمان خلافت
و زلال چشمه سار عنایت فروغ چشمه خورشید ساخت آن یاغی طاغی کار را دگرگون یافت و عرصه فسیح آفاق را
همان بر خود تنگتر از دل تنگدستان و درهم تر از خاطر ستمکاران دید مناسب اسمی که وی را بود قضیه
شبانکاره بود با خاصان خویش که بیست نفر بیشتر اکثر از ابطال رجال کار آزموده بودند بدان قلعه رفیع قلعه
منیع پناه بردند و اهل و عیال خود را از زن و فرزند و خویش و پیوند نیز در آنجا یکجا و تجمیع بجای داد
اشیاع و اتباعش که از پانصد ۱۵۰ افزون بودند متفرق و دمی فارغ و آزاد نشسته و راه عبور و آمد
مرور بستند و بدین بیت از دام بلا رستند که گفت شعر ؎ طوطی نفس او وطن عقرد ادها

مغلقة الابواب مرخی حجابها: غافل از اینکه شعر ❊ گوشه گرفتم ز خلق فایده نیست
گوشه چشمش بلای گوشه نشین است ❊ پاس معتمدی پس از انجام پاره از امور در پی اتمام عمل آن
مرد و در آمد از اول برفق و مدارا از پی استمالتش بر آمد که بلکه بمحاسن تدابیر عملی او را مطمئن خاطر از فراز
بنشیب آرند و از تمرد باطاعتش در آورند که بی فتنه و آشوب خون بیگناهان در آن میان ریخته نشود و نسبت
گردن فتنه برخواسته فرو نشیند هر چند زیاده او را گفتند و بروی خواندند که شفقت و حمل بر ضعف این
طرف و قوت خود نمود تا در آخر یکی از محارم خود را باستمالت وی فرستادند که هم اتمام حجتی بروی شود و هم
از ظاهر و باطن کار و جمعیت و مقدار استعداد و وضع محل و گنجایش بضاعت و اندازه استطاعت وی آگاهی
یابد و ببیند در آن جماعت بدعاقبت انقلاب و تشویشی پدیدار آمده یا نه و تحسابی از عزیمت و سرنیت خود دارند یا نه
پس از رسیدن و ابلاغ فرمایشات و اتمام حجت جز اباء از اطاعت حاصلی بدست نیامد دانستند که
ولا یؤمنوا حتی یروا العذاب الالیم آنگاه بدون اظهار تردید و تشکیک با توکل و توسل ابرای حزم و عمل
جیشی بهرام طیش و فوجی دریا موج با سه عراده توپ شهرآشوب و قتوپور رعد و صور بدان ساحت بریاست
مقرب الخاقان میرزا علی محمد خان قوام الملک پسر حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک مأمور فرمودند و لوای
ظفر فرجام را بدان صوب برافراشتند و فرمان لازم الاذعان شاهانه نفاذ یافت که آن فوج بلا جوئی حرف و گفتگو
بدان کوه چون ماهی در مستجاب مسلم برانید و چون قضای مبرم بدان جمع کمر مردود احاطه نمایند و جمله را اسیر و
دستگیر نموده از زبر بزیر آرند و علم شیر و خورشید دولت علیه ایران را برفراز آن قلعه برفرازند آن
لشکر پیل پیکار دیو شکار با آنکه تعیین داشتند که درین تب سرما کار جنگ و دعوا صورت پذیر نشود اطاعت
چاره ندانسته انگشت قبول بر دیده نهاده کار رزم را ساخته و اسباب طعن و ضرب را آماده داشتند شعر
❊ همه در بجوشش چو جوشنده دریا ❊ همه در تابش چو سوزنده آذر ❊ چون باد که غبار صحرا
خاک بپاید و یا سیل که از فراز به نشیب گراید از شهر بیرون تند راه پیمودن گرفتند و پس از رسیدن بآن صحرا
اطراف آن کوه فلک شکوه را گرفتند و بجز از شقت دو عراده توپ جهان آشوب الکوه ده مرد و که در
مقابل کوه تیر سر بر فلک افراشته بردند و بتوجه و اقبال شاهنشاه جوان بخت گردون تخت بهمت اندکی آن کوه

برافکنده و بیک توجه بنیاد تیر توپ دروازه و حصار چاهی که در ارک دوم کوه بر ساخته بود منهدم و
ریخته آنگاه فوج افشار و چریک جهرم و داراب و تفنگچیهای عرب مانند دریا که بموج در آید یا موج که از جنبش
باد کر آید بجنبش در آمده و از نشیب آن کوه الله اکبر گویان ببالا بر آمدند و مانند عقابهای لانه در رأس قلهها
لانه کرده بودند و قلعه را دست گیر نموده آن ارک را تصرف کردند آنگاه علامات عجز و اضطرار و آثار
انکسار بر اهل طبقه بالای قلعه سالم چون [illegible] ظاهر آمد پس از روزی چند که آن مردود کافر نعمت از فراز قله
انجام بنشیب آمد که بنا گاه بفضل خدا و اقبال پادشاه و [illegible] و استبداد رأی معتمد کوشش جانبازان
و چاکران دست بهم داده هنگام مراجعت و صعود بقلعه که بسیاهی طناب خواسته بود بر فراز قله تقصا
نماید چریک داراب [illegible] ساخته باتفاق سربازان افشار دفعه بر آنها شلیک تفنگ کرده آن پیکر خبیث را
هدف گلوله ساخته او و چهار تن از اتباعش را بضرب گلوله از پا در آورده پیکر آنها را که با سر آن
پیکرها سنگین نمود از بالا بزیر بیکبار رساخته آنگاه اهل قلعه امان خواسته در نهایت سهولت لشکریان
از زیر بزیر شده قلعه را تصرف کرده و بر حسب امر والا رایت نصرت آیت شیر و خورشید بر فراز آن کوه
افراشته بخونت روز سیزدهم محرم را از داخل نمودن آن مردود در شهر شیراز رفع نمودند و زن و مرد
صغیر و کبیر شهر از استماع این مژده از دروازه تا میدان که آن سر جسر آمده آن روز را برای اهل شهر ها
آنکه حرمت این ایام سوا را همیشه منبایست بنکو میداشتند عید نوروز شد حضرت والا بر هر که درین معرکه جزی
جلادتی ظاهر ساخته بود نوازش و ریزش کلی فرمودند اهالی بلوکات حوالی خوش را از قبیل فسا و جهرم
داراب جرد و اعراب بل اهل شهر را خصوص تجار و ذوی العزة و الاعتبار را درین دو سه روز امن و فراغتی د
داده که از کسالت حرب و تزلزل دوازده ساله بر آمده خداوند را حمد و شاهنشاه را شکر و حضرت والا را دعا گویی کردند
اینک بحمده و منه تیعم ؛ ملک مصون است و ملک حصین است ؛؛ منت و فر خدای را که چنین است
خنجر تشویش با یام بصلح است ؛ خامه انصاف مداد کمین است ؛؛ درهای فتنه از هر جا که باز
چه که فراز بود بمنه و جوده بر بسته و بیچارگان از ظلم ستمکاران رسته و بلده و بلوک از فرط امنیت و
حسن سلوک مانند خلد برین آراسته گشته و رباع مملکت از ترد و ضلالت پیراسته شعر

ملک از عدلش چنان آباد و خرم شد که نیست	فتنه جز در چشم خوبان خنده جز در غنچه‌ها

چون سخن بدینجا کشید و مجملی از قلعهٔ تیر مذکور شد و اسمی از قلعهٔ سفید نوبندجان فسا و قلعهٔ سفید ممسنی قلاع
تسعهٔ فارس در کار آمد بهتر آن نمود که بر وجه اجمال در نهایت اختصار احوال این قلاع نه گانه در ذکر آن قلاع
شود تا مایهٔ مزید آگاهی بخردان و ناظرین خجسته فرجام در این فرخنده کتاب مستطاب گردد و لهذا چنین مینگارد که
قلاع منیعه و حصون حصینه در گرمسیرات و سرحدات فارس بسیار است ولی آنچه در السنه و افواه
مشهور است و در کتاب تواریخ مسطور است نه است یکی قلعهٔ تیر و دو قلعهٔ سفید و گل
و کلاب و اصطخر و طوس و اشکنوان و شهریاری اما قلعهٔ تیر
که مجملی از مفصل آن عرض شد اما دو قلعهٔ سفید یکی در حوالی نوبندجان واقعست چنانکه صاحب وصاف
عبدالله شیرازی در ذیل احوال اتابکان فارس در شرح حال اتابک مظفرالدین طغرل بن سنقر گوید چون
حکم تخریب قلاع و رباع ممالک بهر طرف روان شد در شیراز نیز بهمت بر انهدام تمام قلاع مقصور گشت
الا قلعهٔ سفید که از بهر حصانت آن از حضرت ایلخان التماس ابقا رفت و نیز هم معاف فرمود و آن قلعه‌ایست
در نواحی نوبندجان نمود از قبهٔ قله سا بر مفرق کوهی از صخرهٔ صما از مطالعهٔ ارتفاعش دیدهٔ زرقا عمیا است
و از اوضاع معاقلش فهم عاقل حیران و از چارهٔ رفتن فراز آن فکر دانایان قاصر و از اندیشهٔ فرود آمدنش
زیرکی ابتر راهی صراط آسا بر آن تیغ دیوار باریک ممهد و بقدر آنکه یکسوار را مجال و مجاز تواند بود بالای قلعه زمینیست
مسطح مستطیل قریب یک میل جای زراعت و فلاحت و منابت اشجار مزین بانواع فواکه و اثمار و در سالی
تعداد اشجار مثمرهٔ آنجا کردند چهار هزار و چهار صد و چهل و چهار بن درخت انجیر در شمار آمد و آبی روان
از روان حاصل برف از قلهٔ آن جاری و سایل و آسیابی از آن آب دایر و از تیغ کوه آن آب باز بطرف وادی
منحدر چنانکه صوت انحدارش هنگام بهار از میل یک میل راه گوش زد هر سامع و مستمع میگردد و اتابک
ابوبکر آنرا دایم بخزاین ذخایر مشحون داشته بود و مستحفظان امین و کوتوالان معتمد بر آنجا گماشته تا آن را در
حدوث حوادث روزگار موئلی مکین و معقلی حصین میشمرد و هر سال از ارتفاع نفس قلعه و نواحی نوبندجان
غلات تازه نقل بجای زیان قلعه فرستادندی و آنچه از سابق مخزون بودی بلشکریان عوض پاره

قسمت نمودی فردوسی این بیت گفته ؛ دژی که بنام آن دژ سفید ؛ که ایرانیان را بدان بد امید ؛
این قلعه را خواسته و امروز در بلاد ممسنی طایفه و ایل و ایلاتی حصنی حصین چنانست و از آنستکی نشان می دهند
حکایت کنند که اتابک پیوسته تفاخر کردی که در مملکت من دو چیز است که پادشاهان ندارند اول شیراز دوم
آنکه زیر و خیر بدان گریزند یکی حصنی حصین قلعه سفید است و دیگر تماشاگاهی چون شعب بوان است ۲ تا
کنون این بند آن است که چنانکه شنیده می شود میر مبارزالدین اول در این قلعه حبس کردند و از آنجا بقلعه
نقل و تحویل کرده . قلعه سفید که در کوه ممسنی واقع است زیرا که از این قلعه تا قلعه تیر خرم قریب دوازده فرسخ
راه است و از این قلعه سفید که صفتش را شنیدی تا قلعه تیر کفر پنج فرسنگ مسافت دارد والله العالم بحقایق
الوقایع ۲ و دیگری در بلوک ممسنی است منقطع از سایر جبال در نهایت ارتفاع که از نیم فرسخ توان گفت
ارتفاعش افزون است مشرف بر تمام کوه های جبال و حوش که در آن حوالی کوهی بر آن مشرف نیست شعر
بر پشت وی آسمان نمود سپهر ؛ چون بر سر مشتری حبل کبودی ؛ و بر قله آن کوه وسیع هم زمین مسطح
وسیع هموار است که توان زراعت نمود و هم زمین پست و بلند ناهموار که جنگل است و منبت اشجار در زمان
قدیم در آنجا باغی بوده که معدودی از انار و تاک آن باغ باقی است و درخت بلوط و انجیر و بادام کوهی
زیتون و انار و انگور بسیار و علف فراوان دارد و شکار بی شمار و در آن کوه پنج چشمه آب جاری است که چشمه
در تابستان خشک شود و یک چشمه که در زیر درخت چنار است همیشه جریان دارد و پای چشمه حوضی از
سنگ تراشیده اند که آب از آن چشمه سار آسیاب جاری بر شیب کوه نیاید و در آن حیاض مجتمع آمده و فراز
آن کوه آب انبارهای چند حفر شده که اکنون انباشته شده و مساحت دور دامنه آن تقریبا چهار فرسنگ است
و طرق معروفه صعود بر آن و هبوط از آن چهار است یکی جنوبی قلعه مسمی بسیاه شیر که بالفعل مسدود است و گویند
ولیخان ممسنی بهنگام تحصن خویش در آنجا آن راه را بسنگ و گچ مسدود ساخته و دیگری شرقی کوه است که در برابر
شیراز واقع است مسمی بزرین کلاه که از این دو راه جز پیاده آمد و شد نتوان نمود سوم شمالی کوه است بگلستان که
فهلیان هر که خواهد بر آن قلعه بر آید از آن راه آید چهارم مغربی آن کوه است موسوم بشترخواب در جنب نورآباد
واقع است و از این دو راه سواره بر فراز قلعه توان شد و سوای طرق اربعه پنج کوره راه دیگر هست که الوار جو

۲ و شعب بوان که از جنات اربعه دنیاست در دامنه قلعه سفید ممسنی واقع است که همان صحرای نورآباد و فهلیان است صح

بلندیت دارند و برحمت تمام پیاده توانند از زیر بزبر آیند و در دامن آن کوه چشمه های آب بسیار است ولی
بکار قلعه کیان نیاید و در ازمنهٔ سابقه سلاطین عجم که آن قلعه را نامی ساخته بودند بر زبر آن کوه در اطراف
قلعه سنگهای عظیم برده و زیر هر یکی را بسنگی کوچک محکم نموده که باندک حرکتی آن سنگ از جای
کنده و از زبر آن کوه فلک شکوه سراشیب حرکت قسری ممد میل طبیعی آمده آنچه حجر و مدر در راه بوده بتبعیت
و متابعت آن سنگ عظیم از فراز بنشیب آمده که احدی را امکان قرار در نشیب آن کوه فلک شکوه در آن
هنگام نبوده چه جای احتمال تصاعد یا تخیل یورش از زیر بزبر ولی بالفعل هر دو سه در سنین و شهور آن
سنگها از بالا بزیر آمده و در محاصرهٔ محصورین آنچه سنگ بوده تمام را از زبر بزیر انداخته اند مگر معدودی
قلیل که در گوشه و کنارها پیدا شود اما قلعهٔ گل و گلاب در نزدیکی بهبهان است و هر دو بس متین است
و حصین و در سنه ۱۲۵۱ هجری ولیخان ممسنی دران دو قلعه با اشیاع و اتباع خود متحصن بوده و بر حسب امر شاهنشاه سنه ۱۲۵۱ [illegible]
مبرور محمد شاه مغفور البسه الله تعالی حلل النور بسرداری لشکری صاحب انگلیس و افواج قراچه داغی و خوی مفتوح
آمده اما قلعهٔ اصطخر در صحرای وسیع الارجاء مرودشت واقع است و متون تواریخ ایران [illegible]
و پیوسته پای تخت کیان بوده و کیقباد استماعش درین باب زیاده از پیشینیان بوده بود چنانکه فردوسی گوید
شعر نشستنگه آنکه باصطخر بود ❊ کیان را بدانجایگه فخر بود ❊ عضد الدوله دیلمی برکهٔ وسیع در آن
قلعه ساخته یکی از مجردان گفته که کوهی بر دریا نهاده و [illegible] دریائی در کوهی جا بجای داده که مراد از کوه حجر
از اول بندیست که بر رود کر بسته که الحق از بناهای عجیب دنیا است و مقصود از دوم همین آب انبار اصطخر است
اما قلعهٔ اشکنوان در بلوک ابرج است که اکنون بقلعهٔ شهرک مشهور است خراب و ویران است و این همان قلعه است
که محبس عمید الدین اسعد بوده که با پسرش تاج الدین در این قلعه مقید و محبوس کرده و آن عربی شعر والطیر
اجناس تطیر و انما ❊ للغانمین حبسن فی الاقفاس ❊ و آن قصیدهٔ غرای عینیه که شهرهٔ
آفاق است و موشح بصنوف بدایع و لطایف در آنجا گفته و مطلع آن این است شعر ❊ من مبلغن
حمامات بطحاء ❊ متمتعات بسلسال و خضراء ❊ عبد الله وصاف شیرازی گوید چون
حین انشاد این قصیده ادوات تحریر از کاغذ و دوات حضرتش را تعذر می داشت وی املا می نمود و پسرش

تاج الدین بسطوح دیوارها ثبت کرده تا آنکه در شهور سنهٔ ۱۲۰۲ که طاوس روح او را از قفس مجوّفهٔ جان فرستاد
تاج الدین محمد خلاصی را بهٔ این قصیده را از حضرت امام المتبحرین صفی الدین ابوالخیر مسعود بن ابوالفتح السیرافی
روایت کرده و بعضی ابیات تقدیم و تأخیری بود که وجه علاقهٔ لفظ و رابطهٔ معنی معلوم نمیشد آن را بحسب امکان
مرتب گردانید و فضلای زمان و بلغای جهان را بمطالعه و مذاکرهٔ آن رغبتی تمام حاصل آمد و مولانا المعظم
قطب الدین محمد بن محمود بن المقدم صفی الدین مسعود آن را شرحی مشبع ساخت و وجوه علل صرف و نحو و نظم صحیح
واضح و فصیح و افصح از روی معانی و بیان بیان کرده و بلاغت و براعت و کثرت شهرت این قصیدهٔ غرا
بل خریدهٔ زهرا از مزید ایضاح و عیان از بیان مستغنی است ع غنی الثناء عن التکحیل بالکحل
امّا قلعهٔ شهریاری در گرمسیرات مابین بلوک خنج و افزر در مغرب قلعه لاغر سه طرف این قلعه رود است
و یک سمت خشکی و از همه طرف راه آن سخت است و در این قلعه چاهی از قدیم حفر کرده بودند که با آب رودخانه رسیده و
بیشتر از صد ذرع عمق اوست و قطر آن چهار ذرع زیاده است و آب آن قلعه منحصر بهمین چاه است و چون پناه این
متمردین آن صفحات بوده تا در سال هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری که حضرت معتمدی از گرمسیرات فارس
پس از تنظیم و قرار و مدار امور رجعت بشیراز نمود همت بر انباشتن آن چاه گماشت و فوج گروه و چریکهای آن محال
روزی چند مشغول انباشتن آن چاه شدند از آن پس که آن چاه منطمس شد آن قلعه نیز مندرس آمد متمردان را
مجال زیست در آن نماند در آن سال بنا بر این عمل از طرق و شوارع امن آمد که قوافل بی‌خوف و بیم تردد می‌کردند پس از آنچه
رفته رفته از بی مبالاتی حکام آن چاه را پاک کردند و مأمن اشرار شد بحمدالله تعالی در این اواخر ثانیاً بحکومت آمدند و در
سنهٔ ۱۲۹۱ باز چاه را انباشته و سنگرهای آن را بجهرم فرستاده راهها را خراب کرده اند که اشرار ابداً تمردین دیگر مجال
زیست نخواهد بود امّا قلعهٔ طوس که قلعه مور دوس هم گویند بلکه بدین اسم مشهورتر است در حوالی سر آب سیاه
فهلیان واقع است آن قلعه را بر بالای کوهی بنا نهاده اند که از سه طرف آن قلعه میان دره رود بزرگی جاری است
و از یکجانب متصل بکوه است و در دامنهٔ کوه قریب بصد گام با قلعه چشمهٔ آبی است که در قدیم زمان که از سپاهیان قلعه تا
آن چشمه نقبی زده بودند که قاطرها را دیه با آبها از آن نقب عبور توانست نمود و آب بقلعه آورده و بالای آن
چشمه نیز برجی ساخته اند که قلعگیان در مقام ضرورت توانند از آن نقب بالای چشمه آمده آب بردارند و طاقت نقب

رستم از الوار درین جا و در قلعهٔ نوکک که تا این قلعه سه فرسنگ راه است و در قلعهٔ فرامرز که تا آنجا
از مطلب که بیان افتتاح و اختتام کتاب بود دور افتادیم و از مقصد مهجور باز بر سر مطلب و بیم عجیب‌تر
از آنچه گفتیم و شنفتی آنکه با این مشاغل کامل که هریک شغلی است شاغل و هریک از این امور در هرکه باشد
مستوعب وقت وی خواهد بود حضرت معتمد هیچیک از این امور مانع از ممارست علوم و دقایق از
فنون نیست همواره محفل شریفش که مشرع آمال است و منهل اقبال از دانشوران فصیح البیان خالی
نیامده و جز حرف دانش در آن محفل نفرموده و نشنفته شعر ❊ تفکره علم و منطقه حکم ❊
و باطنه خبر و ظاهره لب ❊ حق سبحانه و تعالی منتی بر خلق این بلد نهاده که چنین رحمتی
بر ایشان فرستاده ملخص مقال آنکه پس از اتمام این روزنامهٔ همایون از فرط زیادتی طالبین و تحفظ
نسخه در همان نسخهٔ اصل امر بچاپش فرمودند و بخطی در نهایت خوشی نوشته شده و دقت در تصحیح آن
فرموده بسمت انطباعش در آوردند تا پس از تعدد نسخ هر طالبی از آن نسخه بدست آید و باعث بقای
نام نیک دولت و مملکت بشوند امید ما هم از آن است که باز ابوطالب از آن صغر الکلف کرد اللهم ابد ظله
برفع اعلامه و ابد الامن بطول ایامه دام الایام مسرورا و الانام حبورا شعر

این دعوت را بگاه تهلیل	آمین آمین کناد جبریل

از اشعار افکار ابکار ادیب اریب حکیم کامل میرزا ابوالقاسم متخلص بوصال که در فتح قلعهٔ بری گفته

فرمانک کوفت قلعهٔ بری را	بست بدشمن مجال حیله گری را
لشکر شه شد بقلعه که بر آن نیست	راه شد آمد نه دیو را نه پری را
تیشهٔ فرهاد کوهی ار بحجر تراشید	خیره سبب کرد مردم هنری را
تیشهٔ میر بلند مرتبه فرهاد	کوفت سنگر را و مفسد تبری را
خیره سران آنچنان بکشت که ابلیس	کرد از این بعد ترک خیره سری را
برشد حصنی که ره نبود بدورش	گردش شمسی و دورهٔ قمری را
لشکر مریخ فعل شاه جهان را	فتح و ظفر بر دو کرد راهبری را

چهار فرسنگ است منزل داشتند
و در سی چهار سال قبل که نواب والا
ادام الله تعالی اقباله بعزم تنبیه الوار
و سرکشان از ایل ایشان از آنجا عبور
فرمودند تمام این قلاع را خراب نمودند
و افواج قزیره رکاب از افواج سربازی
و غیرها روزی چند مشغول خرابی آن
قلاع بودند بالجمله
صح

اول قصهٔ دویم ناصردین شاه — دان نکو بین دین تاج و سریرا
بود سه قلعه منیع قطرش — اوج ثریا گرفته تا ثری را
گرد دران مفسدی لص کرده ست — قافله را راه و مردم سفری را
جمعی با او رفیق گشته و او را — آمده انباز مفسد آو شریرا
تقویتش نیز کرده جمعی از جهل — روشنی دیده کرده بی بصری را
راه آن قلعه سخت سالک و لیکن — پای نیفشرده بهر چاره گری را
آتش خشم ملک کشید زبانه — خواست همی سوخت طینت بشری را
معتمد الدوله عم اکرم خسرو — بست بخدمت میان کینه وری را
تا نشود خون ناسزاست بیانه — یا متعذر شوند بیخبر پے را
گفت منادی همی کنند ز هرسو — فرقه او باشد و مردمان جری را
توبه نامید باب توبه چو باز است — خیره مکارید تخم بی ثمری را
راه سلامت بجست شاه بخیره — تا نکند انتقام پرده دری را
هر دوام و بقای عمر شهنشاه — خواند بر ایشان نصایح پدری را
در دل و در گوششان ز طالع منحوس — چرخ قساوت همی فزود کری را
هیچ نصیحت اثر نکرد و فزودند — کبر پلنگی و کینه شتری را
بخت شهنشاه حکمت عملی ساخت — حفت درین کار حکمت نظری را
عم ملک لشکری فزون ز ستاره — راند چو چنگیز لشکر تتری را
سیم و گهر بذل کرد و خلعه بسی داد — کرته زربفت و جامهای زری را
پارسیانی که سالها بکشیدند — تهمت عصیان و رنج دربدری را
جمع نمود امید و بیم بسی داد — تا بشناسد اثیم راه بری را
سروری ایشان قوام ملک که در باغ — نو ز رسته است شاخهای طری را

هیچ نکرد او مضایقت ز زر و سر
تا بکند قطع غدر و بدگهری را

خدمتش کرد سالها پدر او
خود عمل آورد شیوه پسری را

امر شه و حکم میر را بدل و جان
باز پذیرفت و یافت معتبری را

الحق زین عم و پورهای گرامش
شاه قوی کرد رسم دادگری را

آری بوطالب و نتیجه پاکش
داوند آیین رهٔ پیامبری را

در غم سالار خانه مردم خانه است
غم چه بود مردمان بکندری را

یارب در حق شاه ساز اجابت
ورد شبانگاه و ناله سحری را

هم بضمیر امیر از کرم شاه
باسقی مگذار هیچ دلنگری را

من کلام مفخر الادبا میرزا ابو القاسم المتخلص بفرهنگ ابن المرحوم وصال الشیرازی

حدیث تهمتن و داستان اسکندر
شنیده بودم و عقلم نداشتی باور

از آنچه دیدم و بشنیدم اندرین ایام
فسانه‌های کهن ثابت شد مرا یکسر

سکندر اند همه شاهان بملکت گیری
فسانه گشت و حکایت گذشته از او بهتر

یکی بجنبش ملک شاه ناصر الدین بین
که یاد ناوری از داستان اسکندر

دگر گزاف شماری و لاف پنداری
دلیل قول من اینک امیر شیر شکر

گزیده معتمد الدوله عم شاهنشاه
که هم خجسته خصال است و هم ستوده سیر

درین و هفته هنرها از او پدید آمد
که خیره ماند از او عقل و تیره گشت فکر

دگر بگفته فرهنگ اعتمادت نیست
بروزنامه پاریس و انگلیس نگر

ببین چه مایه هنرها که یاد کرده ستند
بروزنامه از آن شهریار دانشور

فسانه‌های کهن را هیچ انکار
گرت حدیث کنم داستان فتح تبر

دزی که نامش اشدار بود چندین سال
پناه غول بیابان و دیو بدگوهر

نه مردمان اندر آن بلاد جای قرار
نه کاروان ازان یار ره گذر

دژی زشالوده‌اش بوده خاک را اگر / دژی زکنگره‌اش سوده چرخ را چنبر
یکی حصار برافراشته سر از گردون / سان قلعه گردون رانده راه و در
ببام آن همه شب مرد پاسبان تا روز / سخن بر از سر و دستی بگوش دیگر
نیازمند بآب و خورش نبود که داشت / زجدی حوت خورش وز مجره آبشخور
درا کنگره آن کس از نظر فکند / پس از دو ماه برسی رسد شعاع بصر
باستواری دژ غره گشت خیره سری / هوای سروریش زابلهی فتاد بسر
فریب شرطلبان خورد و سر زطاعت شاه / کشید و ماند بدان قلعه شصت سال اندر
بنرم خوئی شه غره گشت و غافل از این / که باشد آتش سوزان بزیر خاکستر
شنیده بود مگر زهرخند بردباران / نخوانده بود مگر خواب شیر شرزه نر
خدایگان جوان بخت میر کشور گیر / که خسروان امیر است و شاه را چاکر
بعلم فارس پس چو مامور شد حضرت شاه / به پشت گرمی تایید خالق اکبر
سزای خائن بدخواه و خادم درگاه / بداد از بد و از نیک لایق و درخور
درست کرد که از اول بکند بیخ فساد / که ظلم مایه فتنه است و بیخ اصل شجر
بلی درخت قوی را چو ریشه برفکنی / دگر نه شاخ بروید از آن نه برگ و ثمر
ولی چو ریشه بود هرچه شاخ از آن ببری / بجای شاخی روید هزار شاخ دگر
زنظم ملک چو پرداخت خاطر عالی / گماشت همت وز آن ناکسان نماند اثر
یکی سپاه ز افواج ترک کرد گزین / همه دلاور و گرد و دلیر و کنداور
سوارهاش همه ضیغم شکار و شیرافکن / پیاده‌هاش همه صحرانورد و کوه سپر
به پشتبانیشان خواست فوجی از ایلات / تبار لر و عرب ترک و باصری و نفر
یکی گروه همه یال اسبشان بالین / یکی سپاه همه پشت زینشان بستر
جریده همچو خدنگ و برهنه همچو سنان / چو تیغشان نه زره و جوشن و مغفر

قوام ملک کهن خانه زاد دولت را / که داشت بسته بخدمت همیشه تنگ کمر
بران سپاه سپهدار کرد جنگروا / چنان بلشکر کاوس طوس بن نوذر
چنان سپاه بآهستگی ز ره می برد / کزان عدوی بداندیش را نگشت خبر
زخواب غفلت چون باز کرد دیده بدید / حصار خویش بدریای آتشین اندر
ره فرار بجز بر فلک ندید ولی / شهاب شیطان سوزش نداد راه مقر
سپاهدار سپه را فراز قله کشید / بکاردانی و بگماشت جا بجا لشکر
کشید توپ بجائی که بیم آن بودی / که بی فتیله برافروزد از حرارت خور
نخست قلعه ده مرده را ز خصم گرفت / چنانکه لشکر اسلام قلعه خیبر
سپاه را پس از آن حکم جنگ و یورش داد / بپا خاست در آن عرصه شورش محشر
یکی سحاب تو گفتی برآمد آتش بار / فرو گرفت بیکلحظه دشت و کوه و کمر
بجای اشک همه آتشین گروهه فشاند / بجای قطره همه شعله جای آن اخگر
صدای توپ بپیچید در هوا چون آن / که در بهاران در کوه غرش تندر
ز تیغ کوه یکی سنگ چون رها کردی / هزار سنگ بغلطید مرد را با ثر
در آن میانه ستمکاره جادوی بها کرد / که تا برون فکند جان از آن میانه مگر
گهی چو دیو شعبده برآمدی بسپهر / گهی چو ناقه صالح نهان شدی بحجر
ولی چو بخت نبودش نداشت کوشش سود / نشان تیر بلا گشت دیو بد اختر
بنیم لحظه بتاراج رفت و گشت اسیر / دفینه های وی و خواهر و زن و دختر
خراب گشت و شکست و فرار کرد و گریخت / حصار او و سپاه و معاونش یاور
کنون نشانی از آن ناکسان نمانده بجای / مگر بدشت سری بی تن و تنی بی سر
زهی مؤید فرخنده بخت نیک خصال / زهی مظفر فیروز و روز نیک اختر
نظام یافت بتو ملک ناصرالدین شاه / بزرگ گشت بتو دین پاک پیغمبر

از آنچه کردی در نظم ملک و قوت دین — جزای خیر بیابی ز ایزد داور
ز اهتمام تو خلقی ز دست ظلم و ستم — خلاص آمد و آسوده شد ز خوف و خطر
جهانیان همه زین فتح خوشدل آمده‌اند — نشاط و خوشدلی من و ز جانی کر
که این فتوح در آغاز قرن ثانی شد — دلیل دولت و بخت و نشان فتح و ظفر
چنان حصار حصین اینچنین بآسانی — بدست آمد و این خود بفال نیک شمر
بفر طاعت پادشاه قدرشناس — همیشه بادت افزوده قدر و جاه و خطر
کلاه خسروی و تخت پادشاهی را — ز شاه ناصر دین باد زینت و زیور

بپایان رسید تحریر این کتاب مستطاب بخامه عبد ذلیل علی رضا الحسینی الشیرازی، روز شنبه
۱۲۹۴ سنه
هفدهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۹۴ مطابق اول ماه می انگلیسی سنه ۱۸۷۷ مسیحی انگلیسی موافق دوازدهم
اردی بهشت ماه جلالی ملاحظی نوزدهم نیسان رومی در دار العلم شیراز
حفت بالامن و الاعزاز بحق محمد و آله الطاهرین
سلام الله علیهم اجمعین

تم